کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

دیدگاه (۳)

مجموعه نشست های علمی تخصصی

به کوشش

اداره کل آموزش و پژوهش

۱۴۰۴

نشست های علمی تخصصی

مدیر مسئول	سعیده عزیزیان
تهیه و تنظیم مطالب	علی خدابنده – کبری فرصاد – معصومه ربانی
نظارت	علی خدابنده
طراح گرافیک و صفحه آرا	علی خدابنده
ویراستار	علی خدابنده
کاری از	اداره کل آموزش و پژوهش

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

www.kpf.ir/aer

محتوای نشست ها لزوماً موضع رسمی کانون نمی باشد مگر به آن تصریح شده باشد.

تمامی حقوق این اثر متعلق به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است.

مقدمه

در دنیای امروز، سازمان‌های فرهنگی و تربیتی زمانی می‌توانند نقش مؤثر و پایدار خود را ایفا کنند که گفت‌وگو، یادگیری و اندیشه‌ورزی را به‌عنوان بنیان توسعه و رشد درونی خویش بپذیرند. «نشست‌های علمی تخصصی» در همین مسیر، فرصتی ارزشمند برای تأمل، تبادل تجربه و تداوم جریان دانایی در میان همکاران و کارشناسان است؛ بستری که در آن خرد جمعی، به گنجینه‌ای از ایده‌ها و راهکارهای عملی برای ارتقای کیفیت فعالیت‌های فرهنگی، هنری و تربیتی تبدیل می‌شود. نشریه‌ای که پیش روی شماست، حاصل **پیاده‌سازی مجموعه‌ای از نشست‌های علمی تخصصی برگزارشده در طول سال ۱۴۰۳** است؛ نشست‌هایی که با حضور استادان و پژوهشگران در محورهای گوناگون آموزشی، علمی، ادبی، هنری و مدیریتی برگزار گردیده و تلاش داشته است تا ضمن بازتاب مباحث و دستاوردهای علمی، تصویری روشن از مسیر اندیشه و تجربه در سازمان ارائه دهد.

انتشار این مجموعه، در واقع گامی است در جهت **مستندسازی دانش سازمانی** و حفظ میراث فکری و تجربی همکاران توانمند و دغدغه‌مند کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان؛ میراثی که می‌تواند الهام‌بخش برنامه‌ریزی‌های آینده، راهنمای مربیان جوان، و تکیه‌گاه تصمیم‌گیری‌های کلان در مسیر رشد و بالندگی باشد.

بی‌تردید آنچه در این اثر گرد آمده، نه صرفاً ثبت سخنان و مباحث، بلکه تجلی روحی است که در کالبد سازمان جریان دارد؛ روحی سرشار از عشق به کودک و نوجوان، تعهد به یادگیری مداوم، و باور به ارزش گفتگو و هم‌فکری در مسیر رشد فرهنگی جامعه.

در پایان، وظیفه خود می‌دانیم از همه‌ی عزیزانی که در برگزاری این نشست‌ها نقش‌آفرینی کرده‌اند، صمیمانه قدردانی کنیم. امید داریم این مجموعه بتواند در کنار سایر فعالیت‌های علمی و آموزشی، به‌عنوان منبعی الهام‌بخش و مرجع فکری برای مدیران، مربیان و کارشناسان سازمان مورد استفاده قرار گیرد و به تداوم مسیر یادگیری و تعالی یاری رساند.

با امید به فردایی روشن ...

فهرست مطالب

- نشست تخصصی ضرورت نوسازی جریان قصه گویی در ادبیات دفاع مقدس،مقاومت و پایدار ۹
- نشست تخصصی ارکان تربیتی کودک و نوجوان از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره) ۲۸
- نشست تخصصی نقش آثار مکتوب در شـکل گیری هویت اسلامی ایرانی ۴۶
- نشست تخصصی قصه گویی برای تغییرات اجتمـاعی؛ تاثیر قصه بر صورت هـای ذهنی ما ۵۸
- نشست تخصصی روایت شناسـی در قصص قرآنی ۶۸
- نشست تخصصی خانواده امن، کودک موفق ۷۷
- نشست تخصصی تحلیل وضعیت موجود و آسیب شناسی در حوزه بازی های رایانه ای ۸۹
- نشست تخصصی تغییر اقلیم؛ گرد و خاک ۱۰۰
- نشست تخصصی خانواده، جامعه و مسیر بالندگی روانی- اجتماعی کودک ۱۱۲
- نشست تخصصی آشنایی با مفاد کنوانسیون حقوق کودک در ایران ۱۳۱
- نشست تخصصی قابلیت قصه برای فهم معماری ۱۴۵
- نشست تخصصی بررسی عنصر درام در قصص قرآنی ۱۵۵
- نشست تخصصی نوجوان در آینه زمان ۱۷۰
- نشست تخصصی اصول تربیت تراز نوجوان ۱۸۸
- نشست تخصصی سینما نوجوان و تاثیر آن در رشد نوجوان با تکیه بر فیلم ساز دهنی ۱۹۹
- نشست تخصصی تبیین ضرورت و اهمیت فراگیری علوم و فناوری های نوین ۲۲۰
- نشست تخصصی تاثیرقصه گویی برسلامت روان و رشد قصه گو و مخاطب ۲۲۷
- نشست تخصصی قصه های دفاع مقدس از متن تا اجرا ۲۴۴
- نشست تخصصی بازنویسی و بازآفرینی متون کهن برای کودکان و نوجوانان ۲۶۴
- نشست تخصصی کتاب به عنوان ابزار تغییر اجتماعی و بررسی تجربیات موفق ۲۹۳

- نشست تخصصی ادبیات در عصر دیجیتال: چالش ها و فرصت ها ۳۰۱
- نشست تخصصی هنر رسانه های جدیدو تاثیر بر تولید و مصرف رسانه های متناسب کودک و نوجوان ۳۱۸
- نشست تخصصی تحلیل فرایند و کارکردهای قصه گویی در ایران و مقایسه با سایر کشورها ۳۳۸
- نشست تخصصی تبیین ضرورت و اهمیت فراگیری علوم و فناوری های نوین-تکمیلی ۳۵۳
- نشست تخصصی هنر خلاق و متعهد ۳۶۶
- نشست تخصصی مباحث و مبانی اهدای عضو ۳۸۷

ضرورت نوسازی جریان قصه گویی در ادبیات دفاع مقدس،مقاومت و پایداری

آسیه رحمتی

زمان: سه شنبه – ۸ خردادماه ۱۴۰۳

ادبیات دفاع مقدس

اصــلا ادبیات دفاع مقدس چیســت؟ چیزی که به عنوان ادبیات دفاع مقدس تعریف شــده برای ما، به آثاری می‌گویند که ارزش‌ها و ابعاد و جلوه‌های هشت سال دفاع مقدس را، یعنی از ۳۰ شهریور ۵۹ تا ۱۳۶۷ که قرارداد امضا شد، را در بر می‌گیرد و بازتاب حوادث و رخدادهای هشت ساله به زبان هنرمندانه است.

شامل چه نوشته‌هایی‌ست؟ نوشته‌هایی که شاید اصلا من و شما به عنوان ادبیات آن‌ها را نشناسیم و شاید بعضی‌ها تاییدشان نکنند. ولی تعریف آن این است. ســرودهای دفاع مقدس در آغاز عمدتاً در قالب‌های نیمایی و ســپید بودند. ســرودهای دفاع مقدس، داستان‌های کوتاه و بلند، خاطره‌نگاری‌ها، زندگی‌نامه داستانی، وصیت‌نامه‌ها، نامه‌ها، جبهه‌نامه‌ها، رجزها و شعارها، نوشته‌ها و سروده‌ها، دیوارنوشته ها و حتی پیشــانی‌بندها، نامه‌های مردمی از جمله ادبیات دفاع مقدس‌اند. در این میان یک بخش مفقوده در ادبیات دفاع مقدس داریم که این بخش شــاید یکی از ارزشــمندترین بخش‌های ادبیات دفاع مقدس هم باشد. چرا؟ چون مخاطب آن فقط بزرگسال نیست بلکه نوجوان و در موارد معدودی هم شــامل کودک می‌شود. آن بخش قصه‌نویسی و قصه‌گویی نام دارد. ما در کانون پرورش فکری برای بچه‌ها قصــه‌های دفاع مقدس داریم و می‌نویسیم.

تقدس دفاع

شــما چه فکر می‌کنید؟ آیا قصــه‌های جنگی همان قصه‌های دفاع مقدس هستند؟ نظر شما چیست؟ آیا این دو یکی هســتند یا نه؟ ما هر دو نوع قصــه‌ها را داریم، ولی این دو متفاوت‌اند. قصه‌های دفاع مقدس با قصــه‌های جنگی تفاوت دارند. مقام معظم رهبری فرمودند: «این جنگ، یعنی جنگ دفاع مقدس، یک جنگ دفاعی‌ست و با جنگ تهاجمی فرق دارد. جنگ تدافعی و دفاعی، محل بروز غیرت، تعصب و وفاداری عمیق انســان‌ها به آرمان‌هایی اســت که به آن‌ها پایبندند.» پس متوجه می‌شــویم که دفاع مقدس و جنگ دو چیز متفاوت هســتند. چرا دفاع مقدس؟ چون ما شروع‌کننده جنگ نبودیم.

در قصــه‌های دفاع مقدس، ما از لفظ «دفاع مقدس» اســتفاده می‌کنیم، چون معتقدیم که جنگ تهاجمی است، ولی دفاع، مقدس است. جنگ تهاجم به حقوق دیگران است و مذمت شده است. ما در داستان‌های

مذهبی‌مان، مانند داستان عاشورا، می‌بینیم که یاران امام حسین(علیه‌السلام) درخواست می‌کنند که بیایید و بجنگیم، امام حسین (علیه‌السلام) می‌فرمایند که این حرف را نزنید، من از ابتدا به جنگ اکراه دارم.

در مواردی نقل شده که ایشان گفته‌اند: «ما آغازگر جنگ نیستیم.» بنابراین، قصه‌های دفاع مقدس داریم، نه قصه‌های جنگی. قصه‌های هشت ساله جنگ که عراق بر ایران تحمیل کرده و ما شروع‌کننده‌اش نبودیم و فقط از سرزمین خود دفاع کردیم را قصه‌های دفاع مقدس می‌گوییم. به این دلیل به آن‌ها می‌گوییم قصه‌های دفاع مقدس.

داستان‌های جنگی، قصه‌هایی هستند که یک جنگ وجود دارد و دو طرف می‌جنگند. ممکن است در بسیاری از کشورهای دیگر این‌طور باشد، ولی در کشور ما به آن «دفاع مقدس» می‌گوییم، چون ما شروع‌کننده جنگ نبودیم و تنها از سرزمین‌مان دفاع کردیم. این تفکر در مذهب ما هم وجود دارد. حضرت علی (علیه‌السلام) در جایی که با دشمنانش روبه‌رو می‌شدند، دستور می‌دادند که با آن‌ها نجنگیم مگر اینکه آن‌ها آغازگر جنگ باشند. در تاریخ اسلام هم می‌بینیم که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هم به دنبال جنگ نبودند.

شخصیت‌پردازی

شخصیت‌پردازی در قصه‌های دفاع مقدس یکی از بخش‌های مهم در پردازش این قصه‌هاست. شخصیت‌پردازی یعنی در قصه‌ها درباره چه کسی یا چه کسانی صحبت می‌کنیم، ویژگی‌های ظاهری آن‌ها چیست، چه خصوصیات اخلاقی، فردی و اجتماعی دارند؟ قصه‌های ما درباره انسان‌های عادی هستند یا عالی؟ وقتی می‌خواهیم درباره یک شخصیت صحبت کنیم، باید ابتدا مشخص کنیم که این شخصیت چه ویژگی‌هایی دارد. مثلاً ممکن است فردی که قصه‌اش را می‌گوییم، کودک باشد، نوجوان باشد یا بزرگسال. آیا این شخصیت ریزه‌میزه است؟ آیا موهایش صاف است یا فر؟ آیا از نظر جسمی یا روحی ویژگی خاصی دارد؟ ما باید ذهنیتی برای مخاطب بسازیم و سعی کنیم که این شخصیت عادی باشد. در واقع، قصه‌های ما درباره انسان‌های عادی هستند.

تمایز اسطوره و اسوه

حالا وقتی به این بخش می‌رسیم، باید شخصیت‌ها را به دو بخش تقسیم کنیم: اسطوره و اسوه. وقتی با قصه‌های دفاع مقدس برخورد می‌کنیم، می‌بینیم که متاسفانه مرز بین اسطوره و اسوه کمی پاک شده است. اسوه چیست؟ پیشوا، رهبر، ویژگی‌هایی که شخص به وسیله آن‌ها تبدیل به یک مقتدا می‌شود. اسوه برای انسان عادی‌ست. اما اسطوره چطور؟ اسطوره، یک انسان عالی است که جایی برای رشد ندارد و غیر واقعی‌ست. اسطوره، انسان عالی‌ایست که برای انسان معمولی دست‌نیافتنی‌ست.

در مقابل، اسوه شخصیت‌های دست‌یافتنی هستند و پله‌پله رشد می‌کنند. یعنی یک شخصیت معمولی داریم که ممکن است ابتدا خیلی آدم مذهبی نباشد، یا حتی اعتقادات خاصی نداشته باشد. این شخصیت در روند داستان رشد می‌کند. از یک نقطه شروع

می‌کند، پله‌پله پیش می‌رود و به یک مقام می‌رسد. شخصیت‌های دفاع مقدس انسان‌های عادی هستند و ما می‌توانیم مثال‌هایشان را در جامعه پیدا کنیم. خیلی از انسان‌های عادی اطراف ما می‌توانند الگوی خوبی باشند و در شخصیت‌پردازی به اسوه تبدیلشان کنیم.

در شخصیت‌پردازی، باید مراقب باشیم که اسوه‌ها برعکس اسطوره‌ها دست‌یافتنی هستند. یعنی ما به‌عنوان انسان‌های جایزالخطا می‌توانیم روی آن‌ها کار کنیم. آنها اجازه دارند اشتباه کنند و روی جنبه‌های خود کار کنند و پله‌پله رشد کنند. این شخصیت‌ها ممکن است به مقام شهادت هم نائل شوند. ولی اسطوره‌ها دست‌نیافتنی هستند. برای مثال، فیلم «اخراجی‌ها» که در زمان خودش خیلی مورد توجه قرار گرفت، به‌ویژه بین جوانان و نوجوانان محبوب بود. چرا نوجوان‌ها خیلی دوست داشتند؟ شاید یکی از دلایل استقبال زیاد از این فیلم این بود که از کلمات و لغات محاوره‌ای معمولی مردم کوچه و بازاری استفاده می‌کرد. حتی بعضی وقت‌ها، یک سطح پایین‌تر بود، یعنی حتی از مردم عامه هم پایین‌تر بود. شخصیت‌ها حاضر جوابی‌هایی داشتند. یکی از دلایل دیگر نیز طنزش بود. اما مهم‌ترین دلیلش ملموس بودن شخصیت‌ها بود. شخصیت‌ها خیلی عادی و معمولی بودند که بعضی وقت‌ها از معمولی می‌آمد پایین‌تر. پس بچه‌ها، آدم‌ها و شخصیت‌هایی را دوست دارند که ببینند و بشنوند که مثل خودشانند. من در شخصیت پردازی‌ها می‌توانم از زندگی واقعی آدم‌ها بهره ببرم. مثلا نوجوان‌ها، فوتبال بازی کردن را دوست دارند. من می‌توانم از این ویژگی استفاده کنم که برای خود نوجوان‌ها که مخاطب هستند جذاب است. این نقطه اشتراک‌ها رو به وجود بیارم و در قصه‌ها بگنجانم تا برای بچه‌ها ملموس باشد.

توجه به سن مخاطب

نکته‌ی مهم در این قصه‌گویی این است که باید بدانیم برای چه کسانی و با چه گروه سنی قصه می‌نویسیم. یکی از مشکلات در قصه‌های دفاع مقدس، نگاه و تفکر انسان‌های بزرگسال در این قصه‌هاست. یعنی چه؟ یعنی نگاه نویسنده نگاه بزرگسالانه و از بالا به پایین است و بچه را نمی‌شناسند. آمرانه صحبت می‌کنند، ناصحانه صحبت می‌کنند، صریح حرف می‌زنند. با بچه‌ها نمی‌شود خیلی صریح صحبت کرد. ما باید یک چیزهایی را، وقتی که می‌خواهیم به بچه‌ها بفهمانیم، در لفافه و غیر مستقیم صحبت کنیم تا بچه‌ها حالت تدافعی نگیرند نسبت به قصه‌ها و نصایحی که در این قصه‌ها گنجانده شده‌اند. پس ما باید شخصیت مخاطب‌مان را بشناسیم. بدانیم که من برای گروه سنی خاصی قصه دارم. پس باید این بچه‌ها را بشناسم و بدانم که با چه چیزهایی حالت تدافعی می‌گیرند.

من یک قصه داشتم که اسمش «میراث علمدار» بود. در این قصه، پسری به نام عباس، می‌خواست بدون اجازه مادرش به جبهه برود. با خواهرش نقشه و برنامه ریخته بود که رضایت‌نامه را برای مادر بیاورند و مادر هم که سواد درست و حسابی نداشت، امضا کند با این عنوان که مثلا می‌خواست برود در تعمیرگاه کار

کند. من می‌توانم داستان را طوری بچینم که عباس به جای مادر رضایت نامه را انگشت بزند و مادر بفهمد و پسرش را نصیحت کند و عباس هم عذرخواهی کند و بعد مادرش او را ببخشد و بر رفتنش رضایت دهد. من این نصیحت را وارد داستان نکردم. در عوض، مادر وقتی متوجه می‌شود که عباس قصد رفتن دارد، کاری می‌کند که خودش در موقعیتی قرار بگیرد که تصمیمش را دوباره بسنجد. او خودش در نهایت کوله‌پشتیِ عباس را می‌بندد. پس، من به این نگاه می‌کنم که بچه‌ها به چه چیزهایی علاقه دارند، چه چیزی را دوست دارند ببینند و بشنوند، و روی همان متمرکز می‌شوم.

قصه‌هایی برای امروز

امروزی کردن قصه‌های دفاع مقدس مسئله‌ای است که باید به آن توجه کرد. در گذشته، قصه‌های دفاع مقدس دارای تاریخ مصرف بودند. مثلاً آن نصایح تا هفت یا هشت سال بعد از جنگ هنوز کاربرد داشتند، زیرا حال و هوای جامعه هنوز تحت تأثیر جنگ بود. بچه‌ها هم آن نصیحت‌ها را قبول می‌کردند. آن زمان، اگر کودکی سرش را پایین می‌انداخت، مودب بود. اما حالا چه؟

باید یک قالبی داشته باشیم که نوجوان امروز، نوجوان دهه‌ی شصت را بشناسد. یعنی پلی ارتباطی بین دهه‌ی شصت و ۱۴۰۰ ایجاد کنیم. نباید اجازه دهیم که این قصه‌های قدیمی دستخوش زمان شوند و تاریخ مصرف پیدا کنند. باید آن‌ها را امروزی کنیم تا بچه‌های امروز هم بتوانند از آن‌ها استفاده کنند. اما چطور؟

ما به‌عنوان قصه‌گو باید این موضوع را در نظر بگیریم. مثلاً من که در دهه‌ی شصت به دنیا آمده‌ام، وقتی نصیحتی را از والدینم می‌شنیدم، آن را بدون چون‌وچرا قبول می‌کردم. وقتی که بزرگ‌تر شدم و به مدرسه رفتم، اگر مادرم به من می‌گفت: "دخترم، این کار را نکن"، من بلافاصله قبول می‌کردم. اما اگر نمی‌خواستم قبول کنم، از او می‌پرسیدم: "چرا؟". پاسخی که به ما داده می‌شد این بود: "دختر خوب این کار را نمی‌کند." و ما هم می‌پذیرفتیم. اما حال چطور؟

امروز اگر من، به‌عنوان مادر، به فرزندم بگویم: "این رفتار را انجام نده"، او فوراً می‌پرسد: "چرا؟" اگر پاسخِ قدیمیِ مادرِ خودم را به او بدهم و بگویم: "چون دختر خوب این کار را نمی‌کند"، او قبول نخواهد کرد. او حتی ممکن است بپرسد: "دختر خوب کیست؟" من هیچ‌وقت چنین سؤالی نمی‌پرسیدم. از نظر من، دختر خوب یعنی دختری که حرف‌شنو باشد. از نظر هم‌سن‌وسال‌های من در آن دوره، دختری که به حرف پدر و مادرش گوش می‌داد، دختر خوبی بود. اما دختر خوبِ امروزی از نظر نوجوانان امروز، چه کسی است؟ ممکن است بگوید: "پس یعنی من دختر خوبی نیستم؟". به نظر شما، در چنین شرایطی، چگونه باید با نوجوان امروز صحبت کرد؟ نظر شما چیست؟ از دیدگاه من و شما، تعریف "دختر خوب" با یکدیگر تفاوت دارد.

بنابراین، باید بدانیم که مخاطب امروزی ما، با توجه به گسترش فضای مجازی و افزایش سطح اطلاعات، دچار بمباران اطلاعاتی شده است. البته من این مسئله را به معنای افزایش هوش آن‌ها نمی‌دانم، بلکه نوع تربیت ما زمینه‌ساز آن بوده است و این مسئله را نکته‌ای منفی تلقی نمی‌کنم.

در نظر بگیریم که شخصیت‌های داستان‌های ما نباید با پردازش اشتباه زیر سؤال بروند و خدایی نکرده، نتیجه‌ای معکوس به دست آوریم. در این پردازش، به‌عنوان مثال، در برخی سریال‌های ایرانی، شخصیت منفی را به‌گونه‌ای به تصویر می‌کشند که بازیگر آن جذاب است، نوع لباس‌هایش جلب‌توجه می‌کند و در کل، حرکاتش از جذابیت برخوردار است. در مقابل، شخصیت مثبت، فردی آرام، سربه‌زیر و نجیب به نمایش درمی‌آید که حتی نوع پوشش او نیز ساده‌تر از شخصیت منفی است. مثلاً ممکن است در سریال‌ها مشاهده کنیم که شخصیتی منفی، لباس‌های امروزی‌تری دارد، درحالی‌که شخصیت مثبت، ظاهری ساده‌تر دارد.

من چند قسمت از سریال شهرزاد را تماشا کردم و متوجه شدم که بسیاری از مخاطبان، به شخصیت منفی داستان علاقه بیشتری نشان می‌دهند، زیرا این شخصیت از جذابیت بیشتری برخوردار بود و در مقابل، شخصیت مثبت چندان مورد پذیرش واقع نمی‌شود. پس، اگر ما در داستان‌های امروزی به شخصیت‌پردازی توجه نکنیم، ممکن است شخصیت مثبت داستان به‌گونه‌ای به تصویر کشیده شود که مخاطب نه‌تنها او را نپذیرد، بلکه تمایلی به دوست‌داشتن او نداشته باشد و در عوض، به سمت شخصیت منفی متمایل شود. اگر بخواهیم یک شخصیت را بیش‌ازحد مثبت جلوه دهیم، نه‌تنها برای مخاطب کودک و نوجوان جذاب نخواهد بود، بلکه باورپذیری آن نیز از بین خواهد رفت. حتی زمانی که می‌خواهیم شخصیتی را پردازش کنیم، باید در نظر بگیریم که اگر برخی ویژگی‌های منفی او برای کودکان جذاب باشد، ممکن است این ویژگی‌ها در داستان برجسته شوند.

سناریونویسی

سناریونویسی بسیار مهم است و شخصیت‌پردازی در این فرآیند از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. زمانی که شما قصد دارید یک داستان را انتخاب کنید، این داستان می‌تواند واقعی باشد یا از ذهن شما تراوش کرده باشد. سپس باید برای آن سناریو بنویسید.

به‌عنوان مثال، فرض کنیم که شخصیت اصلی من، یک مادر است. زمانی که قصد دارم این مادر را روایت کنم، در ابتدا او را در سناریو توصیف می‌کنم: «مادر، زنی پیر که تنها یک فرزند دارد.» سپس در روند سناریو، مشخص می‌کنم که پسر این مادر به جبهه رفته و او هیچ مهارتی ندارد، جز شستن لباس‌ها. در اینجا، می‌توانم تصویری از او در ذهن مخاطب بسازم: مادری که یک تشت بزرگ مسی دارد و لباس‌های رزمندگان را می‌شوید.

در این مرحله، می‌توانم از خاطرات واقعی الهام بگیرم. به یاد دارم که در کتاب‌هایی که درباره رختشورخانه‌ها نوشته شده است، اشاره شده بود که مادران شهدا در

اهواز لباس‌های رزمندگان را می‌شستند. برخی از آن‌ها تعریف می‌کردند که گاهی میان لباس‌ها، تکه‌هایی از گوشت بدن شهدا را پیدا می‌کردند. این یک جرقه برای نوشتن داستان خواهد بود. من این ایده را از داستان‌های دیگر وام می‌گیرم. وقتی این کتاب‌ها را مطالعه می‌کنم یا این داستان‌ها را می‌شنوم، می‌توانم آن‌ها را با احساسات مادرانه‌ی خود پیوند بزنم و سناریو را شکل دهم. سناریوی من می‌تواند با این عنوان آغاز شود: ننه‌رضا، زنی‌ست که لباس‌های خاکی و خون‌آلود رزمندگان را می‌شوید. او لباس‌ها را اتو می‌کشد و آن‌ها را به بسیج مسجد تحویل می‌دهد.

حال، اگر قرار باشد قصه‌ی یک شهید را روایت کنم، باید چگونه آن را پیش ببرم تا بر قلب مخاطب تأثیر بگذارد؟ چگونه داستان را ملموس و قابل‌پذیرش کنم؟ باید داستان به‌گونه‌ای روایت شود که تأثیر خود را بگذارد. نباید به‌گونه‌ای باشد که مخاطب با خود بگوید: «خُب، مگر خانواده‌های شهدا چه فرقی با دیگران دارند؟» بلکه باید تأثیر احساسی عمیقی در او ایجاد کند.

برای مثال، در صحنه‌ای که مادر قصد دارد لباسی را بشوید، ناگهان متوجه بوی عطری می‌شود که از لباس به مشام می‌رسد. دست در جیب پیراهن می‌برد و چیزی بیرون می‌آورد: یک قرآن کوچک. سپس نگاهش به جای ترکش روی سینه‌ی پیراهن می‌افتد که اطراف آن، خون به شکل خورشید خشک شده است. در این لحظه، با خود می‌گوید: «خدا به ننت صبر بده عزیزوم«... باید دقت کنیم که چنین صحنه‌هایی را در کجای داستان قرار دهیم. معمولاً ۵ تا ۱۰ درصد پایانی داستان، باید جایی باشد که ضربه‌ی احساسی به مخاطب وارد شود. این ضربه باید عمیق و تأثیرگذار باشد، به‌گونه‌ای که مخاطب را به گریه بیندازد.

هنگامی‌که قصد داشتم داستانی درباره‌ی ۱۷۵ شهید غواص دست‌بسته بنویسم، این تصاویر را در ذهن خود مرور کردم. می‌توانستم درباره‌ی هر یک از آن‌ها تحقیق کنم و شخصیتی بر اساس آن‌ها بسازم. شناخت این شخصیت‌ها و پژوهش درباره‌ی آن‌ها اهمیت دارد اما من از مادرانه‌های خودم شخصیتی پرداختم. برای مثال، در داستانم از تصویری به نام ننه‌امیرو استفاده کردم. این ابزار را به کار گرفتم تا ببینم آیا تأثیرگذار است یا خیر. سپس، زمانی که داستان را اجرا کردم، از مخاطبان کودک و نوجوان پرسیدم که آیا این ابزار برایشان جذاب بود؟ همچنین، می‌توان از کارشناسان و مربیان دیگر نیز نظرخواهی کرد.

من با خود فکر کردم که چگونه می‌توانم یک طناب را مقدس جلوه دهم؟ این طناب در داستان، مقدس است، اما چگونه می‌توان این قداست را در روند قصه نشان داد؟ آیا صرفاً با ذکر گفتن روی آن، مقدس شده است؟ خیر، بلکه گره‌هایی که روی آن طناب وجود دارد، نشان‌دهنده‌ی تقدس آن است. تصویری که از این طناب ارائه شد، تصویر عجیبی نبود. درواقع، طنابی کهنه و پوسیده بود که روی آن گره‌هایی بسته شده بود. اما در روند داستان، این طناب به تسبیحی مقدس تبدیل شد. پس، زمانی که داستانی را روایت

می‌کنیم، باید به‌گونه‌ای باشد که در طول قصه، معنا و مفهوم آن برای مخاطب روشن شود.

حال این طناب چگونه حرمت پیدا می‌کند؟ البته که این موضوع جداست، اما این طناب به‌عنوان یک ابزار کارایی‌های مختلفی داشته است. مثلاً در جایی از داستان از آن به‌عنوان تور ماهی‌گیری استفاده کرده‌ام، در جایی دیگر آن را به گردنم انداخته و به‌عنوان بنددمام از آن بهره برده‌ام، زیرا نباید بی‌استفاده بماند. اما در نهایت، حس طناب از او گرفته می‌شود، و در این لحظه، در ذهن خودم تصور می‌کنم که این طناب کاملاً پوسیده است و حالتی خاص برای انگشتانش ایجاد می‌کند. او می‌گوید: «تو بلدی با طناب بازی کنی؟ بلدی اگه کور شد چطو بازش کنی؟» در پایان داستان به مخاطب ضربه‌ی آخر را وارد می‌کنم. آنجایی که ننه‌امیرو طناب را دور دستانش می‌پیچد و می‌گوید: « دستاشو بسته بودن! گره کور زده بودن وگرنه حتمی بازشون می‌کرد عین شعبده‌بازا! ». تازه مخاطب می‌فهمد که مادر، آن طناب را از دور دستِ فرزند شهیدش باز کرده است. او می‌گوید: «خوم بازش کردوم با چنگ و دندون و حالا آزاده. آزاد آزاد...»

این سناریو نوشته می‌شود تا به یک ضربه‌ی نهایی برسد. در پایان داستان یک قطره اشک از گوشه‌ی چشم مادر سر میخورد و روی طناب می‌چکد. توی سناریو این اشک مادر را گره می‌دهم به طناب و مادرانه را به مقدس بودن آن طناب، به دفاع مقدس. حالا بلند می‌شود و به راه می‌افتد و طناب را کنار تسبیحی که به عنوان راوی به او هدیه داده‌ام، می‌گذارد؛ به‌عنوان نمادی که این نیز همان‌قدر ارزشمند است.

شاید برخی چیزها را فقط در ذهن خود داشته باشید، اما مخاطب نتواند آن‌ها را به‌صورت تحلیل ذهنی درک کند. بااین‌حال، آن تصویر در ذهنش نقش می‌بندد و جایگاه پیدا می‌کند. بنابراین، باید مراقب بود که داستان از کجا آغاز شود، در کجا ضربه وارد کند، و در کجا به پایان برسد. نباید در سراسر قصه ضربه‌های متعدد وارد کرد؛ بلکه باید اجازه داد تأثیر داستان به‌تدریج بر مخاطب انباشته شود. آنچه در نهایت در قلب مخاطب نقش می‌بندد، همان چیزی است که ارزشمند می‌شود.

اما چیزی که من می‌نویسم، سناریویی است که طراحی کرده‌ام، با توجه به شخصیت خودم و اینکه چه نوع قصه‌هایی را دوست دارم. هر فرد باید زبان، روحیه و زبان بدن خود را بشناسد. برای مثال، ممکن است من زبانی حماسی برای اجرا انتخاب کنم، درحالی‌که فرد دیگری، مانند آقای آرام امینی از استان کرمان، قصه‌گویی دفاع مقدس را به شیوه‌ای متفاوت ارائه دهد. من یک‌بار اجرایی داشتم با نام"تو کی بزرگ شدی پهلوان" که قصه‌ی دو شهید اهل شمال کشور را روایت می‌کردم، اما آن‌ها را به جنوب آورده و جنوبی‌شان کرده بودم، زیرا می‌توانستم داستان را با لهجه‌ی آبادانی بیان کنم. اصل داستان واقعی بود، اما سناریو را خودم طراحی کردم و شخصیت‌پردازی را بر اساس نیازهای قصه انجام دادم. پس از اجرای این داستان، یادم می‌آید که معاون فرهنگی، خانم جعفرزاده (اگر اشتباه نکنم)، با

این داستان خیلی گریه کردند. بعد از اجرای من آقای امینی برای اجرا بالا رفتند و من به حدی به اجرایشان خندیدم که اشک از چشمم جاری شده بود. بنابراین، هر فرد باید ابتدا شخصیت و دیدگاه خود را بشناسد. ممکن است قصه از نگاه مادر، خواهر یا برادر روایت شود، یا حتی از دیدگاه دانای کل، که البته در این صورت نیز باید شخصیت مشخصی داشته باشد.

پاسخ به سوال: نوجوانان نیز می‌توانند قصه‌های دفاع مقدس را روایت کنند، اما باید به‌قدری توانمند باشند که بتوانند با مخاطبان خود ارتباط برقرار کنند. برخی محدودیت‌ها در این زمینه وجود دارد که باید به آن‌ها توجه داشت. نباید داستان‌ها را به شعاری شدن سوق داد. من بارها داور قصه‌های دفاع مقدس شده‌ام و از بعضی قصه‌ها واقعا ناامید می‌شدم. قصه‌های دفاع مقدس که سی سال پیش تأثیرگذار بودند، ممکن است امروز دیگر پاسخگو نباشند. برخی نوجوانان هنگام اجرای قصه‌های دفاع مقدس متنی را می‌خوانند که مشخص است از یک سایت گرفته شده است، درحالی‌که این روش چندان تأثیرگذار نیست. باید مراقب بود که روایت داستان‌ها بیش‌ازحد به سمت نگاه بزرگسالانه و صریح نرود. حتماً باید چارچوب ذهنی مشخصی به نوجوانان ارائه داد، زیرا معمولاً خودشان قادر به نوشتن داستان نیستند و نیاز به راهنمایی دارند. به همین دلیل، وجود یک مربی توانمند ضروری است، فردی که نه‌تنها در آموزش، بلکه در نوشتن نیز مهارت داشته باشد. پیشنهاد می‌کنم مربیان ادبی به مربیان فرهنگی کمک کنند. آن‌ها می‌توانند داستان را اجرا کنند، اما باید مراقب باشند که در استان‌های مختلف، افراد چگونه دفاع مقدس را روایت می‌کنند. یک مربی ادبی می‌تواند با توجه به دانش و تخصص خود، پردازش بهتری روی داستان انجام دهد.

پاسخ به سوال: ما در شهرمان اندیمشک، بخشی را داریم از راه آهن که در آن زمان رختشورخانه‌ای بود و زنان در آن لباس‌های رزمندگان و شهدا را می‌شستند. در کتاب "حوض خون" نیز به داستان برخی از این زنان اشاره شده است. خاطرات زنانی که آن روزها در پشت جبهه حضور داشتند، بسیار تأثیرگذار است. گاهی که این خاطرات را می‌خواندم، تنها کاری که می‌توانستم انجام دهم، گریه کردن بود؛ درد و رنجی که در این روایت‌ها وجود دارد، غیرقابل‌تصور است. مثلاً مادری که کنار حوض نشسته و لباس‌های رزمندگان را می‌شوید، درحالی‌که آب حوض از خون سرخ شده است. البته این‌ها مواردی نیست که بتوان با این زبان صریح برای نوجوانان تعریف کرد.

روایت دفاع مقدس نباید صرفاً بازگویی درد و رنج باشد. داستان‌های دفاع مقدس، به‌ویژه آن‌هایی که بر اساس واقعیت هستند، معمولاً سنگین‌اند. اگر نوجوانان سؤالی داشته باشند، بله، می‌توان داستان‌ها را بومی‌سازی کرد، اما نباید انتظار داشت که همه‌چیز کاملاً واقعی باشد. در حقیقت، هیچ داستانی کاملاً واقعی نیست، زیرا ما نمی‌توانیم به‌طور دقیق بدانیم که افراد در لحظات خاص به چه چیزی فکر می‌کردند.

برای مثال، زمانی که در کتاب"تو کی بزرگ شـدی پهلوان" پیکر فرزند در آغوش پدرش اسـت، من به عنوان یک راوی دقیقا نمی‌دانم که آن پدر به چه چیزی فکر کرده اما به عنوان قصـه‌گو این‌گونه روایت می‌کنم که پسـر شـهیدش را بغل می‌کند و می‌گوید: «حالا جواب ننه‌ت رو چی بدم عزیزوم؟» در حالی که ممکن است اصلا این حرف را نزده باشد. ما نمی‌دانیم که در آن لحظه دقیقاً چه احساسی داشته است. اما به‌عنوان قصـه‌گو، ما می‌توانیم این روایت را با تخیل و پردازش خود بازآفرینی کنیم. به همین دلیل، هیچ داستانی به‌طور کامل بر اساس واقعیت نیست، مگر آن‌که مسـتقیماً از یک کتاب خاطرات دفاع مقدس نقل شـود. برخی از زنان و مردانی که در آن دوران حضور داشتند، خاطرات خود را روایت می‌کنند، اما از آن زمان تاکنون بیسـت، سـی یا حتی چهل سـال گذشـته اسـت. در این مدت، ممکن اسـت برخی جزئیات در ذهن آن‌ها تغییر کرده باشـد یا پرورش بیشـتری یافته باشد. بنابراین، در روایت داستان‌های دفاع مقدس، همواره باید این نکته را در نظر گرفت که قصـه‌ها با گذر زمان، بازسـازی و گاه دسـتخوش تـغـیـیـر مـی‌شـونـد.

برای بومی‌سـازی، شـما باید نگاه کنید که چگونه می‌توانید این کار را انجام دهید. به عنوان مثال، من می‌توانم لهجه‌ی آبادانی را در داسـتان‌های خود وارد کنم، چراکه مادربزرگ من اهل آبادان است و به‌خوبی می‌دانم که زبان بدن یک مادر آبادانی چگونه اسـت. همچنین، اگر کسی بخواهد در استان لرستان قصه بگوید، باید بداند زبان بدن پیرزن خرم‌آبادی چگونه است، یا یک پسر جوان اهل لرستان چگونه صحبت می‌کند. زمانی که من لهجه و تکه‌کلام‌های بومی را وارد قصـه می‌کنم، در واقع دارم اسـتان، شـهر و فرهنگ خودم را نیز به مخاطب عرضـه می‌کنم. این باعث می‌شـود که شـنونده درک کند حال و هوای خوزستان در آن دوران چگونه بوده است. برای مثال، تصـور کنید یک مادر خوزسـتانی وقتی پسـرش راهی جبهه می‌شـود، چه احسـاسـی دارد. این نکته مهم اسـت که بدانیم برای درک این فضـا و انتقال درسـت آن، نیازمند تحقیق و گرفتن کمک از دیگران هستیم. دفاع مقدس برای من از دوران کودکی جذاب بود، چراکه در آن زمان بسـیار کوچک بودم و جنگ برایم در قالب یک سـنگر در خانه‌ی همسـایه معنا پیدا می‌کرد. یادم می‌آید که با شـروع بمباران و اعلام وضـعیت قرمز، دختر نوجوان همسایه، مانند آنچه در فیلم‌ها یا کارتون‌ها نشـان می‌دهند، قابلمه‌ای برمی‌داشـت و می‌آمد پیش ما و با قابلمه ضـرب می‌گرفت که ما نترسـیم و ما می‌رقصـیدیم. این صـحنه‌ها، تصـویری از جنگ در ذهن من سـاخت. بنابراین، وقتی قصـد دارم درباره‌ی دفاع مقدس بنویسـم، باید از نگاه دیگران نیز کمک بگیرم. نوع نگاه من و نوع نگاه دیگران تأثیر مستقیمی بر نحوه‌ی روایت داستان دارد.

سلیقه‌ی شخصی در نوشتن قصه تأثیرگذار است. به عنوان مثال، ممکن اسـت من بخواهم بخش‌های مادرانه‌ی قصـه‌ام قوی‌تر باشـد. در چنین شـرایطی، نمی‌توان انتظار داشـت که همه‌ی جزئیات دقیقاً مطابق با واقعیت باشند. ما در سایر داستان‌ها نیز این

روند را مشاهده می‌کنیم؛ کتاب‌هایی که بارها بازنویسی می‌شوند، یا داستان‌هایی که از قالب روایت مستند به قصه تبدیل می‌شوند. این یعنی نویسنده داستان را از آنِ خود می‌کند و نوع نگاه و سناریو را بر اساس درک و احساسات خود تغییر می‌دهد.

یکی از روش‌های مفید در این مسیر، مطالعه‌ی گسترده است. کتاب‌های زیادی درباره‌ی دفاع مقدس وجود دارند، از جمله کتاب‌هایی که بر اساس مستندات واقعی نوشته شده‌اند. کار من هنگام نوشتن، مانند کنار هم چیدن قطعات یک پازل است: بخشی از خاطرات اقوام آن شهید برمی‌دارم، قسمتی را از یک کتاب استخراج می‌کنم، در اینترنت جست‌وجو می‌کنم، فیلم‌های مرتبط را پیدا می‌کنم، و سپس همه را با یک نخ نامرئی به هم پیوند می‌دهم. مثلاً درباره‌ی بهنام محمدی، زمانی که تازه کارم را آغاز کرده بودم، درک و توانایی زیادی نداشتم، اما در سال‌های بعد، مهارت من در این زمینه افزایش پیدا کرد.

در قصه‌های دفاع مقدس، لازم نیست که همیشه روی صحنه‌های جنگ تمرکز شود. بلکه مهم‌تر از آن، این است که بدانیم خودمان چه نوع قصه‌ای دوست داریم. آیا ترجیح می‌دهیم که قصه‌هایمان طنز هم داشته باشند؟ هر نویسنده‌ای شخصیت خاص خود را دارد. شخصیت من طنز نیست و نمی‌توانم از طنز استفاده کنم. زبان بدن من محدود است؛ شاید بتوانم چند قدم راه بروم، اما معمولاً نشسته قصه می‌گویم. قصه‌های من بیشتر مادرانه هستند. در مقابل، فردی مانند آقای امینی با یک تلفن که به کمربندش آویزان کرده، می‌تواند در طول اجرا از یک سمت به سمت دیگر حرکت کند و حتی روی زمین خود را بیندازد تا حس قصه را منتقل کند. بنابراین، باید ببینید که چگونه می‌توانید از زبان بدن خود استفاده کنید و چقدر توانایی دارید که با صدای خود، حس و حال قصه را به مخاطب منتقل کنید.

پاسخ به سوال: من متولد سال ۱۳۶۱ هستم و خاطرات زیادی از جنگ ندارم، چراکه در سال ۱۳۶۷ جنگ تمام شد. تنها ذهنیتی که از جنگ دارم، این است که مادرم می‌گفت: «مدارس را بمباران می‌کنند، اگر قرار باشد فرزندم را به مدرسه بفرستم، ترجیح می‌دهم بی‌سواد زنده بماند تا باسواد کشته شود.» شانس من این بود که دقیقاً همان سالی که قرار بود به مدرسه بروم، جنگ تمام شد. در آن زمان، مادران بیش از هر چیز نگران جان فرزندانشان بودند. همسایه‌ها نیز به یکدیگر کمک می‌کردند تا بچه‌ها زنده بمانند. مثلاً اگر خودشان بیرون بودند، با ایجاد سنگرهایی در خانه‌هایشان، شرایط امنی برای کودکان فراهم می‌کردند. یادم می‌آید خانمی بود که درآمد معمولش از ربا بود اما در زمان جنگ با همان پول سنگری ساخته بود تا مردم به آن پناه ببرند. این‌ها همان اسوه‌هایی هستند که در داستان‌ها می‌توان از آن‌ها یاد کرد.

مادرم تعریف می‌کرد: «وقتی به دنیا آمدی، پدرت از جبهه آمده بود، اما فقط چند ساعت فرصت داشت که تو را ببیند و بلافاصله برگشت. حتی فرصت نکرد شناسنامه‌ات را بگیرد. زمانی که پدرت برای مدت طولانی به خانه برنگشت، عکسش را جلوی تو

گذاشتم و گفتم: این پدر توست.» آن زمان مادرم فکر می‌کرد که من پدرم را فراموش کرده‌ام. اما بعداً، وقتی پدرم از جبهه برگشت، او را در آغوش گرفتم و گریه کردم. همین خاطره برای من جرقه‌ای شد تا قصه‌ای بنویسم. من شخصیت «لیلا» را خلق کردم. لیلای واقعی زندگی من دو ساله بود، اما در قصه، او را در کلاس اول قرار دادم. در این داستان، لیلا منتظر بود که پدرش از جبهه برگردد تا عید شود. پدرش به او قول داده بود که اگر از آسمان بمب هم ببارد، کنار سفره‌ی هفت‌سین خواهد بود. انگار عید با آمدن پدرش کامل می‌شد، به همین دلیل نام "مسافر بهار" را برای او انتخاب کردم. در نهایت، زمانی که پدر بازمی‌گردد، داستان به این شکل پایان می‌یابد: تلنگری در پایان قصه وجود دارد. خبر رسیده که پدر زخمی شده. رزمنده‌های دیگر خبر آورده‌اند که تیر به سینه‌اش اصابت کرده است.

پایان داستان به این صورت رقم می‌خورد که رادیو را روشن کرده‌اند و مجری رادیو درباره عید و نوروز و رزمنده‌های دور از خانه صحبت می‌کند. وقتی صدای توپ تحویل سال نو به گوش می‌رسد، درِ خانه زده می‌شود. در باز می‌شود، لیلا به سمت در می‌رود، پاشنه‌ی در می‌چرخد و رزمنده‌ای با دستی زخمی پشت در ظاهر می‌شود. صدای رادیو بلندتر می‌شود:

"یا مقلب القلوب و الابصار"

لیلا فریاد می‌زند: بوآ

"یا مدبر اللیل و النهار"

پدرش او را در آغوش می‌گیرد و مادر با زانو بر زمین می‌نشیند، دستانش را به سمت آسمان می‌گیرد و می‌گوید:

"حول حالنا الی احسن الحال"

بهترین حال، همین بازگشت پدر به آغوش خانواده است.

این داستان از خاطرات مادرم الهام گرفته شده بود، اما در قالب قصه‌ای جدید شکل گرفت. به همین ترتیب، خاطراتی که در ذهن ما باقی مانده‌اند، می‌توانند به قصه‌هایی تبدیل شوند که هرکدام بخش کوچکی از حقیقت را در دل خود دارند. این موارد تأثیر دارند. این که شما چه حسی از جنگ گرفته‌اید، با چه افرادی معاشرت داشته‌اید و چه داستان‌هایی را مقدس می‌دانید، اهمیت دارد.

پاسخ به سوال: اگر سؤالی درباره‌ی خلاقیت در اجرای دفاع مقدس داشته باشید، باید بگویم که این خلاقیت تنها به حوزه‌ی دفاع مقدس محدود نمی‌شود. برای مثال، در قصه‌های مذهبی نیز چنین است. من قصه‌ای داشتم که در آن مشک را بغل می‌کردم و قصه می‌گفتم. این مشک کارایی‌های زیادی داشت. گاهی به عنوان کودکم زیر چادر می‌گرفتمش و او را در نقش حضرت علی‌اصغر(ع) به کار می‌گرفتم. یا فرض کنید می‌خواستم نشان دهم که حضرت ابوالفضل در کنار امام حسین (ع) بوده و پرچم را به دست گرفته است؛ در چنین مواردی باید به دنبال خلاقیت می‌بودم و از قبل‌تر طراحی می‌کردم که جایی مشک رها شود. خلاقیتی که با شخصیت‌ها هماهنگ باشد، نه اینکه صرفاً یک عنصر بی‌پایه و

اساس را وارد قصه کنیم. باید مراقب بود که خلاقیت به سمت خرافه یا باور غلط نرود. خلاقیت باعث جذابیت قصه می‌شود، اما باید به نحوه‌ی استفاده از آن دقت کرد. خلاقیت مانند یک تیغ دولبه است؛ می‌تواند جراحی کند یا زخم بزند. بنابراین، باید مراقب باشیم.

پاسخ به سوال: تخیل لازمه‌ی هر قصه است. اما توجه کنید که اگر قرار است تخیل در قصه وارد شود، نباید با امداد غیبی همراه باشد. امداد غیبی تاریخ مصرف دارد. به عنوان مثال، ممکن است در قصه گفته شود که شخصیت در جاده می‌دوید و ناگهان صدای پوتین‌های زیادی به گوشش می‌رسید، انگار که امداد غیبی همراهش بود و به کمکش می‌آمد. اما امروز کودکان چنین چیزهایی را نمی‌پذیرند. آن‌ها هری پاتر دیده‌اند و دنیای فانتزی برایشان معنای متفاوتی دارد. از طرفی، وقتی شخصیت‌هایی را در قصه پرورش می‌دهیم، آن‌ها را با تخیل خودمان می‌سازیم. ممکن است قصه‌ی یک غواص را روایت کنیم که زندگی واقعی نداشته، اما او را در ذهن خود آن‌قدر پرورش داده‌ایم که هنوز هم در کیفمان طنابی داریم که به اندازه‌ی همان تصویر خیالی، محکم و واقعی به نظر می‌رسد. پس تخیل جایگاه دارد، اما نباید به سمت خرافه برود یا چیزی را بیان کند که نسل امروز آن را نپذیرد. ما قصد داریم کار تربیتی انجام دهیم. نسلی که اکنون رشد می‌کند، جنگ را ندیده است. باید آن‌ها را در موقعیتی قرار دهیم که این قصه‌ها را درک کنند. باید از نسل قبل چیزی برای آن‌ها بیاوریم، اما این کار را به گونه‌ای انجام دهیم که وقتی با یک رزمنده مواجه می‌شوند، در برابر او موضع دفاعی نگیرند و احترام او را حفظ کنند. تخیل نباید به سندیت تاریخی آسیب برساند و نباید به سمت خرافه‌پردازی برود. من شخصاً با این اغراق‌هایی که باعث می‌شود قصه‌ها به سمت اسطوره‌سازی افراطی بروند، مخالفم. این کار باعث می‌شود روایت‌های دفاع مقدس و دیگر داستان‌های ارزشمند، غیرواقعی به نظر برسند و جذابیت خود را از دست بدهند.

پاسخ به سوال: اگر توان نوشتن ندارید، می‌توانید خاطرات خود، مادر و اطرافیانتان را یادداشت کنید و برای تبدیل آن به داستان از دیگران کمک بگیرید. قصه‌نویسی صرفاً با داشتن ابزار ممکن نیست، بلکه نیاز به خلاقیت دارد. برای پرورش این خلاقیت، باید مطالعه کنید. خواندن کتاب نه‌تنها دایره‌ی واژگانتان را افزایش می‌دهد، بلکه شما را با حال و هوای روایت‌های گوناگون آشنا می‌کند. مخصوصاً اگر کتاب‌هایی را انتخاب کنید که برای نوجوانان نوشته شده‌اند، متوجه خواهید شد که از چه واژه‌هایی باید در داستان خود استفاده کنید. من داستان امیرو را زمانی نوشتم که شعر آقای حامد عسکری را شنیدم و تحت تأثیر آن قرار گرفتم. این شنیدن‌ها و الهام گرفتن‌ها، یکی از راه‌های جلوگیری از تکراری شدن روایت‌هاست. تکراری شدن بستگی به این دارد که چه چیزی تکرار شود. شما زمانی یک تکرار را برای برند خود انتخاب می‌کنید که از ابزاری خاص، مانند عروسک، استفاده می‌کنید. من اجازه نمی‌دهم که کسی به شما بگوید این تکراری است. خیر، این سبک شماست. شما انتخاب می‌کنید که این عروسک، این

ابزار و این مدل روش شما باشد. مثلاً هیچ‌کس نمی‌گوید که چرا مصطفی رحمان‌دوست از سبک خاصی استفاده می‌کند. این سبک اوست. یا چرا نقاشی‌های آقای فرش‌چیان شباهت بسیاری به یکدیگر دارند؟ چون این سبک اوست. شما قصه‌های مختلفی را انتخاب می‌کنید، اما همیشه باید تلاش کنید که سبک خود را حفظ کنید و به آن پایبند باشید.

تفاوت شعار و شعور در قصه‌گویی

حال، در خصوص تفاوت بین قصه‌های شعارزده و قصه‌هایی که به دنبال شعور هستند، باید گفت که برخی قصه‌ها سعی دارند هدف خاصی را به شکلی تحمیلی در ذهن مخاطب بگنجانند. در مقابل، برخی قصه‌ها به صورت غیرمستقیم پیام خود را منتقل می‌کنند و هدفشان ارتقای سطح شعور است.

من در یکی از داستان‌هایم دو نوجوان را در برابر یکدیگر قرار دادم. یکی از آن‌ها عباس نام داشت و دیگری ابوالفضل. این نام‌گذاری، گریزی به واقعه‌ی کربلا بود و هدف من این بود که با این شیوه، مفاهیم مرتبط با آن را بیان کنم. در این داستان، مادر عباس همان مادربزرگ ابوالفضل است و این پیوند نسلی میان آن‌ها را نشان می‌دهد. ابوالفضل قصه‌ی من، عباس را ندیده است. عباس شخصیتی دارد که مادرش او را با نذر و دعا به دنیا آورده است. او فرزندی است که مادرش نذر کرده بود تا در ماه محرم، علم را بر دوش فرزندش بگذارد و او را در مراسم عزاداری شرکت دهد. در روند داستان، عباس به جبهه می‌رود و دیگر برنمی‌گردد و بی‌بی قصه‌ی ما تا پایان داستان در انتظار فرزندش است.

شخصیت‌های این قصه به گونه‌ای طراحی شده اند که بتواند پیوندی میان نسل دهه‌ی شصت و دهه‌ی نود برقرار کند. بوالفضل هرگز عباس را ندیده است و هر آنچه درباره‌ی او می‌داند، از توصیفات و خاطرات مادرش است. در داستان، به نحوه‌ی تولد عباس، ماجرای نذر مادرش، پرچم‌داری او و سرنوشت او در جبهه پرداخته می‌شود. در نهایت، عباس دیگر بازنمی‌گردد. من در ذهن خود طراحی کرده بودم که چگونه این داستان از نگاه یک مادر فرضی به مخاطب انتقال یابد. در ادامه‌ی داستان، ابوالفضل از طریق صحبت‌ها و خاطرات، علم عباس را از مادربزرگش دریافت می‌کند. در پایان، مشخص می‌شود عباسی که در داستان از او صحبت می‌شد، در واقع پیکرش بازگشته است؛ پلاک و استخوان‌هایش پس از سال‌ها پیدا شده‌اند. او گویا تا اینجا خود را کشانده بود تا علم را به نسل بعدی بسپارد. در پایان داستان، هنگامی که شهدا را برای تدفین به گلزار شهدا می‌آورند، کسی از ابوالفضل نمی‌خواهد که علم را بردارد، بلکه او خود این تصمیم را می‌گیرد.

در این داستان، تلاش من بر این بود که پیام داستان به صورت غیرمستقیم به مخاطب منتقل شود، نه از طریق نصیحت و شعارزدگی. من می‌خواستم مخاطب به شعور برسد، نه اینکه صرفاً تحت تأثیر شعارها قرار بگیرد. اگر داستان را شعاری می‌نوشتم، ممکن بود تنها برای عده‌ای از کودکان جذاب باشد، اما برای

اکثریت تأثیرگذار نمی‌بود. ما در داستان باید از شعارزدگی پرهیز کنیم و در عوض، تلاش کنیم که پیام‌ها را از طریق ارتقای سطح شعور منتقل کنیم. نباید به صورت مستقیم به کودکان بگوییم که "بیایید و این علم را بردارید"، بلکه می‌توانیم این موضوع را به شیوه‌ای غیرمستقیم و در بستر داستانی جذاب مطرح کنیم.

اهداف قصه‌گویی دفاع مقدس

در قصه‌گویی، ما اهداف متعددی داریم. یکی از آن‌ها ترویج صلح‌طلبی، ارتقای روحیه‌ی شهامت و شهادت، تقویت حس میهن‌دوستی و آشنایی با شخصیت‌های مهم است. ما صلح‌طلب هستیم و جنگ‌افروز نیستیم. این بدان معناست که ما از سر اجبار از خود دفاع کرده‌ایم، اما آغازگر جنگ نبوده‌ایم. من در ابتدای صحبتم گفتم که ما دفاع می‌کنیم، اما جنگ را آغاز نمی‌کنیم. ما از دل دفاع مقدس، به صلح می‌رسیم.

اولاً خدمت شما عرض کنم که ممکن است این سخنان شعارگونه به نظر برسند، اما از دیدگاه من این‌گونه نیست. این یک واقعیت است که ما و شما معجزات خداوند روی زمین هستیم. یعنی چه؟ یعنی همین که شما نشسته‌اید و این برنامه را تماشا می‌کنید، خود یک معجزه‌اید. هر نوزادی که به این دنیا پا می‌گذارد، نشان می‌دهد که خداوند از انسان ناامید نشده است. من این موضوع را با تمام وجودم قبول دارم. از منظر پزشکی، احتمال تولد هر یک از ما بسیار اندک است، اما ما با همین احتمال ضعیف به دنیا آمده‌ایم که چه کنیم؟ خداوند ما را از عدم به عالم وجود آورده است؛ اما برای چه؟ آیا برای آنکه با یکدیگر بجنگیم، نزاع کنیم، کشتار راه بیندازیم؟ آیا برای آنکه نسبت به یکدیگر نفرت داشته باشیم، به دنبال دشمنی و انتقام باشیم، از حقوق خود در جهت نابودی دیگران استفاده کنیم؟ آیا برای آنکه خود را برتر بدانیم و دیگران را به دلیل تفاوت‌هایی همچون سواد، ظاهر، نژاد، مرز و محدوده، پایین‌تر از خود ببینیم و نابود کنیم؟ شما چه فکر می‌کنید؟

خداوند ما را در این عالم آفریده است. همه موجوداتی که خلق کرده، آسمان و زمین، همه را آفریده است تا بگوید این بنده من است. خدایی که از روح خود در انسان دمیده، می‌خواهد که ما و شما نیز خداگونه رفتار کنیم. وقتی دو معجزه الهی، یعنی من و شما، رو در روی یکدیگر بنشینیم و با حس تنفر به هم نگاه کنیم، دشمنی کنیم و بجنگیم، خداوند چه احساسی خواهد داشت؟ خدایی که هر دوی ما را دوست داشته و اجازه داده که پا به این جهان بگذاریم، چه حالی پیدا خواهد کرد وقتی ما با یکدیگر می‌جنگیم؟ خدایی که شیطان را - آن فرشته خاص و عابد خود - از درگاه خویش راند، تنها به این دلیل که از سجده به انسان سر باز زد، چگونه می‌تواند بپذیرد که ما انسان‌ها، که از روح او در خود داریم، یکدیگر را نابود کنیم؟ شیطان که تمام عمر خود را عبادت کرده بود، تنها به دلیل عدم پذیرش مقام انسان، از درگاه الهی طرد شد. حال منِ انسان، برای کشتن معجزاتی که خداوند دوستشان دارد و خود به این جهان فرستاده است، چه توجیهی دارم؟

یکی از اهداف من در قصه‌گویی، صلح‌طلبی است. چرا؟ زیرا نباید خود را در معرض جنگ قرار داد. نه به این معنا که از جنگ فرار کنیم، بلکه نباید جنگ‌افروز باشیم. پس من، به‌عنوان قصه‌گوی دفاع مقدس، نخستین و والاترین هدفم این است که بگویم جنگ چیز بدی است. شاید این جمله بسیار ساده به نظر برسد، اما چگونه باید این مفهوم را منتقل کرد؟ چگونه باید گفت که جنگ بد است؟ ما از جنگ و پیامدهای آن سخن می‌گوییم. از زخم‌هایی که جنگ بر جای می‌گذارد. ما از جنگ، به صلح می‌رسیم. من، به‌عنوان یک قصه‌گو، می‌توانم زندگی یک نوجوان، یک جوان، یا یک مادر را که فرزندش را از دست داده است، روایت کنم. گاهی تنها یک شخصیت کافی است تا تمام ابعاد جنگ و دفاع مقدس را به تصویر بکشد. برخی از داستان‌هایی که می‌نویسم، ساخته ذهن خودم هستند، اما بارها پیش آمده که بعدها متوجه شده‌ام چقدر این داستان‌ها شبیه به زندگی واقعی شهدا و خانواده‌هایشان بوده‌اند. به همین دلیل، یا ما داستان‌ها را زندگی می‌کنیم، یا داستان‌ها، زندگی‌های واقعی را بازگو می‌کنند.

زمانی که می‌خواستم قصه‌ای درباره یک مادر شهید بنویسم، با خودم درگیر شدم. آن‌قدر با خودم و مادر بهنام جنگیدم، که گویی خودم مادر او شده بودم. چگونه می‌توانستم درک کنم که یک مادر، فرزند سیزده‌ساله خود را به میدان جنگ می‌فرستد؟ بارها پیش آمد که طاقت نیاوردم. یک‌بار که دیگر توان تحمل نداشتم، از بیرون آمدم، با همان لباس‌ها وارد حمام شدم و فقط گریه کردم. انگار که بهنام، فرزند خود من بود. بهنامی که دو نسل با من فاصله داشت، اما من برایش همچون یک مادر، زار زار گریه کردم. چرا؟ چرا این مادر دست و پای فرزندش را نبست؟ چرا او را نزد خود نگه نداشت؟

زمانی که یک فرد، یک نوجوان، یا یک جوان از یک خانواده جان خود را از دست می‌دهد، این یک فاجعه عظیم است. این نوجوان نه با مرگ طبیعی از دنیا رفته، نه با بیماری، نه در اثر زلزله، بلکه به این دلیل که فردی دیگر، تفنگی را به سویش نشانه گرفته و ماشه را چکانده است. این یعنی یک فاجعه. یک انسان، که می‌توانست ادامه‌دهنده نسل یک خانواده باشد، از دنیا رفته است. فردی که می‌توانست اتفاقات مهمی را در زندگی خود رقم بزند. این، فقدانی عظیم است. زمانی که در مدرسه، گل‌هایی را به یاد یک شهید قرار می‌دهند، این کافی نیست. باید با تمام وجود درک کنیم که نبودن یک انسان، چه معنایی دارد. از کنار دفاع مقدس به‌سادگی نمی‌توان عبور کرد. اگر این موضوع به درستی پرداخته شود و در دل دیگران بنشیند، دیگر واژه‌ی "خانواده‌ی شهید" سطحی نخواهد بود.

زمانی که مادر یک شهید را دیدم، از او پرسیدم: «حاج خانم، شما که دو پسر داشتید، دلتان نمی‌خواست اکنون در کنار شما باشند؟» او پاسخ داد: «البته که دوست داشتم. دلم می‌خواست فرزندانم کنارم باشند. اما زمانی که مملکتم را در خطر دیدم، وظیفه خود دانستم که فرزندانم را تقدیم کنم. اگر الان هم جنگ شود، نوه‌ام را می‌فرستم.» من آن لحظه نوه‌ی ایشان را در پشت صحنه برنامه دیدم و با خودم فکر کردم:

اگر من مادر این فرزند بودم، یا مادربزرگ این کودک، چه می‌کردم؟ می‌گویم من که سهمم را به این انقلاب داده‌ام. چه قلب بزرگی دارد این مادر که می‌گوید: «اگر اکنون هم جنگی رخ دهد، باز هم فرزندانم را در راه میهن و انقلاب تقدیم خواهم کرد»...

حالا حتماً لازم نیست که فردی دارای تفکر مذهبی باشد تا بتواند با این موضوع پیوند عاطفی برقرار کند. این جبهه‌گیری‌هایی که اکنون وجود دارد، به نظر من بسیاری از آن‌ها به خودِ من بازمی‌گردد. به‌عنوان یک مادر و یک مربی، من به درستی به این موضوع نپرداختم و سهم خود را به درستی انجام ندادم. اجازه دادم که فرد دیگری برای سرزمین من تصمیم بگیرد و اکنون این موضوع برایم تداعی می‌شود. من با آدم‌های دفاع مقدس همکاری داشتم. وقتی مادر شهیدی می‌گوید"من با دستان خودم جوانم را به خاک سپردم" همین جمله کافی است که قصه‌های دفاع مقدس را بسازد.

حتی اگر صد سال هم عمر کنم و تمام باقی‌مانده عمرم را هر روز یک قصه جدید بنویسم، تمام این داستان‌ها تاثیرشان از لرزیدن دلِ آدم‌ها در اثر این تک جمله‌ی مادر شهید کم‌تر است. چرا که من، به‌عنوان یک قصه‌گو، هنوز به آن مقام نرسیده‌ام که بتوانم عزیزی را راهی کنم. یک جوان رفت، یک انسان از دنیا رفت، یک خانواده دچار مصیبت شد. حال اگر جنگی نبود چه؟ در پس‌زمینه ذهنم این پرسش مطرح می‌شود: اگر جنگی اتفاق نمی‌افتاد، چه می‌شد؟ این کودک که جان خود را از دست داده، چند سال داشت؟ گاهی اوقات حساب و کتاب می‌کنم که اگر بهنام محمدی شهید نشده بود، الان چند سالش بود. این مادرها اکنون چنین می‌گویند. تفاوت بین این مادر که فرزندش را در جنگ از دست داده و مادری که شاهد بزرگ شدن فرزندش بوده و عاقبت‌بخیری او را دیده، در چیست؟ گرچه شهادت بالاترین عاقبت‌بخیری است، اما این مادران از حق خود محروم شده‌اند. وقتی به این قصه‌ها پرداخته شود، ما به صلح‌طلبی می‌رسیم.

پس ما به این نتیجه می‌رسیم که از دل قصه‌های دفاع مقدس، مفهوم صلح استخراج می‌شود. جنگ، ویرانه‌هایش را روی انسان‌ها به جا می‌گذارد، نه فقط بر روی شهرها، بلکه بر روی دل‌ها، بر روی قلب‌ها، و حتی بر روی اعصاب آدم‌ها. من بسیاری از خوزستانی‌ها را دیده‌ام و می‌شناسم که جنگ بر روی اعصاب و روان آن‌ها تأثیر گذاشته است. اگر ما فرزندانمان را صلح‌طلب تربیت کنیم، هرگز به سمت جنگ نخواهند رفت. اما درعین‌حال، نباید فراموش کنیم که دفاع یک ضرورت است.

روحیه‌ی شهامت و شجاعت چگونه در فرد تقویت می‌شود؟ ما باید شهامتمان را بالا ببریم و بیاموزیم که نترسیم. در برابر ظلم ایستادگی کنیم. درست است که جنگ امری ناپسند است. ما می‌گوییم صلح‌طلب باشید و به سمت جنگ نروید، اما اگر جنگی آغاز شد، باید دفاع کنیم. ما نباید جنگ را آغاز کنیم، اما اگر جنگی رخ داد، نباید عقب‌نشینی کنیم. مادران شهدا در دوران جنگ، خود فرزندانشان را از زیر قرآن عبور می‌دادند. فرزندانشان برای رفتن به جبهه از یکدیگر

سبقت می‌گرفتند. پس ما می‌آموزیم که جنگ را آغاز نکنیم، اما اگر جنگی رخ داد، دفاع کنیم.

دفاع از چه چیز؟ تنها دفاع از خاکمان؟ خیر، ما از حقمان دفاع می‌کنیم. ما می‌خواهیم انسان‌هایی شجاع پرورش دهیم. انسان‌هایی که شجاعت داشته باشند، نه‌فقط در میدان جنگ، بلکه در زندگی روزمره نیز بتوانند جسور باشند. اگر من اشتباه کرده باشم، باید شهامت داشته باشم که بگویم: "ببخشید، معذرت می‌خواهم، من اشتباه کردم." این شهامت بسیار ارزشمند است. شهامت، تنها به معنای شهادت نیست. شهامت، جسارت ریسک کردن برای رسیدن به آرزوها نیز هست. قصه‌های دفاع مقدس، انسان‌ساز هستند. نسل‌های بعدی باید از آن‌ها استفاده کنند. پس باید بیاموزیم که در برابر ظلم سکوت نکنیم. ما باید انسان‌هایی شجاع پرورش دهیم. ما باید عشق به میهن و مذهب را در مخاطبان نهادینه کنیم. اما این بدان معنا نیست که شهامت را به‌تنهایی در نظر بگیریم. اگر فقط شجاعت را مدنظر قرار دهیم و دیگر ویژگی‌ها را نادیده بگیریم، ممکن است به بی‌ادبی منجر شود. اگر کسی فقط بگوید "من نمی‌ترسم"، بدون درک درست از مسئولیت، ممکن است به فردی تبدیل شود که به حقوق دیگران تعرض کند.

اما در قصه‌های دفاع مقدس، ما می‌آموزیم که فرد شجاع، تعرض نمی‌کند. او از اعتقادات خود دفاع می‌کند. نمی‌ترسد که مالش را از دست بدهد. از جان خود نمی‌ترسد. حتی از دست دادن فرزندش را نیز تحمل می‌کند، زیرا برای سرزمینش، برای دفاع از مرز و بوم و اعتقاداتش این فداکاری را انجام می‌دهد. پس نترسیدن، زمانی ارزشمند است که در کنار عشق به میهن و تعهد به ارزش‌ها باشد.

یکی از اهداف دیگر، آشنایی با شخصیت‌ها و وقایع جنگ است. من بر این موضوع بسیار تأکید دارم. چرا؟ زیرا بسیاری از افراد، تجربه‌ای از جنگ ندارند. بیشتر آنچه از جنگ می‌دانند، شنیده‌ها و تصاویر ذهنی است. ما باید از افرادی که جنگ را تجربه کرده‌اند، بهره ببریم. ما بسیاری از این افراد را از دست داده‌ایم. خودِ من کم‌کاری کرده‌ام. من انسانی را در زندگی‌ام از دست دادم که خود، یک قصه‌گو بود. او زمانی که خاطره‌ای را تعریف می‌کرد، حتی تلخ‌ترین اتفاقات را با لحنی شیرین و طنزآمیز بیان می‌کرد، به‌گونه‌ای که همه می‌خندیدند. اما بعد که به داستانش فکر می‌کردیم، درمی‌یافتیم که چه اتفاق تلخی برای او رخ داده است. متأسفانه، من این انسان را از دست دادم، بدون آنکه بتوانم به قصه‌هایش دست پیدا کنم. فکر نکرده بودم که ممکن است این انسان از دست برود. مرگ برای شخصیت‌های گمنام دفاع مقدس—خواه یک سرباز آن دوره باشد، خواه یک سردار، یا حتی زنی که در پشت جبهه به خدمت مشغول بوده—همیشه امکان دارد.

در سراسر دنیا، کسانی که از خوشی‌های شخصی خود می‌گذرند، مورد تکریم قرار می‌گیرند. در کشورهای دیگر مردم از کهنه‌سربازانشان تقدیر می‌کنند. در کشور ما نیز رزمندگانی هستند که اکنون در بخش اعصاب و روان بیمارستان‌ها بستری‌اند؛ جوانانی که در آن زمان به جبهه رفتند و اکنون با

بیماری‌های ناشی از جنگ دست‌وپنجه نرم می‌کنند. ما برای آن‌ها چه کار کرده‌ایم؟ من قهرمانان شهید را دیده‌ام؛ تصویری از یکی از آن‌ها را دیدم که تمام زندگی‌اش را درازکش بر سینه سپری کرده بود. وقتی عکسش را دیدم، خجالت کشیدم. از اینکه هنوز قصه‌ای از این آدم را نه گفته‌ام و نه حتی شنیده‌ام.

کودکان نیاز دارند شخصیت‌هایی از دفاع مقدس را بشناسند و شما می‌توانید این افراد را از طریق قصه‌ها به آن‌ها معرفی کنید. وقایع مهم تاریخ دفاع مقدس باید در قالب داستان به نسل بعد منتقل شود. وقتی قصه شهدای غواص را نوشتم، هدفم معرفی شهدا بود. می‌توانستم فقط بگویم که جنگی رخ داد و عده‌ای شهید شدند، اما تصمیم گرفتم این کار را با هنر قصه‌گویی انجام دهم. در داستان‌هایم، عناصر مادرانه، جوانی و حتی عشق را وارد کردم؛ چراکه از دید یک مادر به این موضوع فکر کردم: یک مادر چه آرزوهایی برای پسر جوان خود دارد؟ ترس‌هایش چیست؟ این ترس‌ها بخش پررنگی از وجود همه مادران است.

حالا تصور کنید من یک بخش عاشقانه را وارد داستان کنم، مثلاً یک انگشتر را. داستان این‌گونه شکل می‌گیرد: امیر عاشق بود، دختری را دوست داشت، و میخواست انگشتری که به آن دختر می‌دهد رویش مروارید داشته باشد. به همین خاطر عاشق شنا شد. اما درنهایت، تنها چیزی که از او باقی ماند، همان انگشتر بود و آن دختر هیچ‌گاه به وصال او نرسید. اینجا، قلب مخاطب، قلب مادران، تکان می‌خورد. با همین ابزار، قصه را روایت می‌کنم و می‌گویم که چه اتفاقی برای شهدا افتاد. آن‌گاه تازه درک می‌کنیم که شهدا زنده‌به‌گور شدند، دست‌بسته دفن شدند، و در آن لحظه، قلب مادرانشان نیز هم‌زمان با آنان شکسته شد. پس باید به این فکر کنیم که چگونه وقایع را معرفی می‌کنیم. اگر تنها بگوییم که این افراد شهید شدند، آیا ذهن مخاطب تکان می‌خورد؟ نه. اما اگر این وقایع را در ذهن او حک کنیم، دیگر هیچ‌گاه فراموش نخواهند شد.

در زمینه معرفی منابع مناسب، باید توجه داشت که کودکان روح لطیفی دارند. آن‌ها تازه از عدم به وجود آمده‌اند و هنوز ارتباط روحی قوی‌تری با خدا دارند. نباید بار منفی بیش‌ازحدی بر دوششان بگذاریم و از آن‌ها انتظار داشته باشیم که همه داستان‌های دفاع مقدس را درک کنند. بنابراین، باید کتاب‌هایی را انتخاب کنیم که ذهن کودک را به‌آرامی برای پذیرش این قصه‌ها آماده کند. نباید او را یک‌باره با جنگ و تلخی‌های آن مواجه کرد تا نترسد و احساس گسستگی نسبت به دفاع مقدس پیدا نکند. برای مثال، می‌توان داستان‌هایی را انتخاب کرد که مفهوم اتحاد را نشان می‌دهند؛ مانند کتاب "جنگل کوچک" که قصه‌ای‌ست که در آن هر یک از موجودات جنگل سرزمین خود را حفظ می‌کنند، اما زمانی که هیزم‌شکنی می‌آید، همه با هم متحد شده و از خانه‌هایشان دفاع می‌کنند. یا همان قصه تبر که در آن، حیوانات در برابر شکارچی متحد می‌شوند.

اگر اصرار زیادی وجود دارد که کودکان را مستقیماً با قصه‌های دفاع مقدس آشنا کنیم، پیشنهاد می‌کنم کتاب‌هایی مانند "خانه‌ی روی شیشه"، "گردان

قاطرچی‌ها" یا "تانک آرزوها" را معرفی کنیم. کتاب خانه‌ای روی شیشه، که ابتدا توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر شده بود، اکنون تجدید چاپ شده است. در این داستان، علامت ضربدری که روی شیشه‌های پنجره زده می‌شود تا از شکستن جلوگیری کند، تبدیل به نمادی از جنگ می‌شود. کتاب با همین نماد ساده، فضای جنگ را در حد درکودکان توضیح می‌دهد.

همچنین، پیشنهاد می‌کنم از کتاب‌های کانون پرورش فکری که برای بازنویسی و بازآفرینی قصه‌های دفاع مقدس برای نوجوانان منتشر شده‌اند، استفاده کنیم. البته مدت زمان قصه‌گویی برای نوجوانان نباید بیش از ۱۲ دقیقه باشد؛ چراکه ذهن آن‌ها هنوز آمادگی پذیرش داستان‌های طولانی با مفاهیم سنگین را ندارد. نوجوانان باید با قصه‌های متناسب با روحیه خود آشنا شوند تا بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند.

چند کتاب مناسب برای این منظور عبارت‌اند از:

- شقایق‌های کوچک اثر زهرا عامری، که داستان‌های شهدای کم‌سن‌وسال بسیجی را روایت می‌کند.
- داستان‌های شهر جنگی اثر حبیب احمدزاده، که منبعی مناسب برای آشنایی با واقعیت‌های جنگ است.
- سرپل ذهاب در جنگ
- دزفول در جنگ، که شامل ۱۱۰ قصه واقعی از مردم دزفول است و می‌توان از آن‌ها در روایت داستان‌های دفاع مقدس بهره برد.
- مجموعه دانستنی‌های انقلاب اسلامی برای جوانان در جنگ اثر فریبا انیسی.

تو نگو همه به جنگ‌اند و ز صلح من چه آید؟
تو یکی نه‌ای! هزاری. تو چراغ خود بیافروز

ارکان تربیتی کودک و نوجوان از دیدگاه حضرت امام خمینی (ره)

مرضیه سادات سجادی پور

زمان: یکشنبه – ۲۰خرداد ماه ۱۴۰۳

بحث تعلیم و تربیت از دیدگاه امام خمینی به این جهت حائز اهمیت است که نظریه‌پردازان متعددی از مناظر مختلف به مبحث تعلیم و تربیت پرداخته‌اند، اما بحث تعلیم و تربیت از نگاه حضرت امام خمینی دارای تفاوت عمده‌ای با سایر نظریه‌پردازان در این حوزه می‌باشد. دیدگاه حضرت امام مبتنی بر نظرات اسلام است و تعلیم و تربیت از این دیدگاه کاملاً جهت‌دار می‌باشد.

توجه به آیاتی که محور تعلیم و تربیت انبیا را اخلاص و توجه تام به مبدأ هستی معرفی می‌کند، نشان می‌دهد که در اسلام، تربیت جهت خاصی دارد و هدف آن حرکت به سوی خدا و توجه به او می‌باشد. در واقع، اسلام برای تربیت غایت برشمرده است و انسان را موجودی می‌داند که ابعاد چندگانه‌ای دارد.

یکی از مهم‌ترین این ابعاد، بعد معنوی است و هدف این است که این بُعد پرورش یابد و تعلیم ببینند.

اگر سیر توجه به انسان در نظام‌های متفاوت تربیتی مورد بررسی قرار گیرد، درمی‌یابیم که در قرون و دوره‌های مختلف، دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به انسان وجود داشته است. در ابتدا، انسان موجودی صرفاً با بعد زیستی و مادی شناخته می‌شده است. اگر مثلاً به ۱۰۰۰ سال پیش برگردیم، انسان صرفاً بعد مادی دارد و از جنبه زیستی به او نگاه می‌شود. انسانی که صرفاً جنبه زیستی و مادی دارد، تمام ابعاد وجودی او در همین خلاصه می‌شود و غایت تعلیم و تربیت او نیز پرورش همین بُعد جسمی و مادی در نظر گرفته می‌شده است.

با پیشرفت مباحث تعلیم و تربیت و شناخت انسان، بعد روان‌شناختی نیز مطرح شد و مشخص گردید که اگر صرفاً بعد زیستی و مادی انسان مورد توجه قرار گیرد، او انسان کاملی نخواهد بود. به همین دلیل، در کنار بعد زیستی (یا بایولوژیکی)، بعد روان‌شناختی نیز به انسان اضافه شد.

اما با گذشت زمان، مشخص شد که این دو بُعد نیز نمی‌توانند تمام ابعاد وجودی انسان را پوشش دهند و انسان زیستی ـــ روانی هنوز انسان کاملی نیست؛ چراکه انسان در محیط اجتماعی زندگی می‌کند و با سایر انسان‌ها در ارتباط است. اگر رابطه او با سایر انسان‌ها درست نباشد، علی‌رغم سلامت زیستی و روانی، باز هم انسان کاملی نخواهد بود.

به همین دلیل، از سال ۱۹۸۰ به بعد و با مطرح شدن نظریات فردی به نام جورج انگل، انسان به‌عنوان

موجودی زیستی ـــ روانی ـــ اجتماعی (Bio-Psycho-Social) شناخته شد و دارای سه بُعد تلقی گردید. تا مدت‌ها تصور می‌شد که این نگاه سه‌بُعدی، دیدی کامل نسبت به انسان است و انسانی که از سلامت زیستی، روانی و اجتماعی برخوردار باشد، انسانی سالم و کامل تلقی می‌شود.

اما از سال ۲۰۰۶ و بر اساس بیانیه‌ای که در بانکوک صادر شد، دانشمندان غربی به این نتیجه رسیدند که انسان زیستی ـــ روانی ـــ اجتماعی، انسان کاملی نخواهد بود.

نقش معنویت در سلامت و تربیت انسان

انسان زمانی به درستی شناخته می‌شود که بعد معنوی او ــ یا بعد اسپریچوال ــ نیز مد نظر قرار گیرد.

استوانه‌ای که در سمت چپ تصویر مشاهده می‌فرمایید، بعد معنوی انسان را پررنگ می‌کند و نشان می‌دهد که انسان زیستی ــ روانی ــ اجتماعی، بدون در نظر گرفتن بعد معنویت، انسان کاملی نخواهد بود. بر همین اساس، بعدی به ابعاد وجودی انسان اضافه شد که به آن "بعد معنوی" گفته می‌شود. البته در دیدگاه متفکرین غربی، این بحث با عنوان سلامت معنوی (Spiritual Health) مطرح شد.

اما اگر به موضوع نشست تخصصی امروز بازگردیم، مشاهده می‌کنیم که در دیدگاه اندیشمندان اسلامی و همچنین در دیدگاه حضرت امام خمینی رحمه‌الله علیه، این بعد معنویت سال‌ها پیش از آنکه متفکران غربی به آن پی ببرند، مورد توجه قرار داشته است. حضرت امام و سایر اندیشمندان اسلامی، بعد معنوی وجود انسان را کاملاً پررنگ در نظر می‌گرفتند و در بحث سلامت و تربیت انسان، توجه ویژه‌ای به این بعد داشتند. به همین جهت است که در ادامه بحث، درباره این موضوع صحبت خواهیم کرد که در تعلیم و تربیت اسلامی، هرگز از بعد معنوی غفلت نشده و همواره بر این نکته تأکید شده است که بدون در نظر گرفتن این بُعد، امکان پرورش انسان کامل وجود نخواهد داشت.

تفاوت دیدگاه امام خمینی با روانشناسان غربی در تعلیم و تربیت

اگر از دید بسیاری از روانشناسان و نظریه‌پردازان، بحث عوامل مؤثر بر رشد انسان مورد توجه قرار بگیرد، مشاهده می‌شود که بسیاری از آنان عوامل مؤثر بر رشد را شامل عوامل وراثتی و عوامل محیطی می‌دانند. اما وقتی ما به دیدگاه‌های عمیق حضرت امام خمینی نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که ایشان با دیدی عمیق‌تر و فکورانه‌تر به این مسئله نگاه می‌کنند و عوامل مؤثر بر رشد را متفاوت از سایر نظریه‌پردازان مورد توجه قرار می‌دهند. دلیل این نگاه عمیق و فکورانه، در واقع توجه به بُعد معنوی انسان است.

در حالی که سایر نظریه‌پردازان انسان را موجودی زیستی، یا زیستی-روانی، یا زیستی-روانی-اجتماعی می‌دانند و بر همین اساس نیز عوامل مؤثر بر رشد را در چارچوب محیط و وراثت تحلیل می‌کنند، حضرت امام با در نظر گرفتن بُعد معنوی انسان، نگاهی متفاوت و چندلایه به رشد و تعلیم و تربیت دارند.

ایشـــان به دلیل توجه کامل به این بُعد معنوی، نگاه ژرف‌تری به مسئله دارند و درباره عوامل مؤثر بر رشد، دیدگـاهی متمـایز از دیگر نظریـه‌پردازان، بـه‌ویژه نظریه‌پردازان غربی، ارائه می‌دهند.

در واقع، امام خمینی معارف را با توجه به سـرچشـمه نزول وحی، یعنی قرآن و کلام معصـومین، فرا گرفته‌اند. همچنین سـالیان طولانی به تعلیم و تربیت شـاگردان بزرگواری مانند اسـتاد مطهری و حضـرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب، پرداخته‌اند و از این منظر، در بحث تعلیم و تربیت، بسـیار پیشـرو و صاحب‌نظر هستند. افزون بر این، ایشان جامعه‌شناس و سـیاسـتمداری تمام‌عیار به شـمار می‌آیند که دیدی همه‌جانبه و جامع نسبت به انسـان و حیات زیسـتی-اجتماعی او دارند.

بر همین اسـاس، حضـرت امام عوامل مؤثر بر رشـد را متفاوت از سـایر نظریه‌پردازان بررسـی می‌کنند و این عوامل را در چهار بُعد مورد توجه قرار می‌دهند:

۱. محیط
۲. وراثت
۳. فطرت
٤. اراده فرد

دو مورد نخسـت (محیط و وراثت) با دیدگاه سـایر نظریه‌پردازان مشترک است؛ اما فطرت و اراده فرد، دو عاملی هستند که به‌صورت اختصاصی در دیدگاه امام مورد توجه قرار گرفته‌اند و همین مسئله تفاوت نگرش ایشـان را با سـایرین نمایان می‌سـازد. در ادامه، به‌طور مفصل‌تر به هرکدام خواهیم پرداخت.

محیط به‌عنوان عامل اول در رشـد از نگاه امام خمینی

محیط، نخسـتین عاملی است که در نظرات حضـرت امام در رشد انسان مؤثر شناخته می‌شود. همان‌طور که پیش‌تر اشـاره شـد، بسـیاری از نظریه‌پردازان دیگر نیز به تأثیر محیط بر تعلیم و تربیت انسان پرداخته‌اند؛ اما مسـئله مهم این اسـت که دامنه‌ی تعریف ما از "محیط" تا چه اندازه گسترده باشد و آن را چقدر وسیع بدانیم.

ویژگی متمایز دیدگاه حضـرت امام در این‌جاسـت که ایشـان محیط را با نگاهی چندلایه تحلیل می‌کنند. ایشان عوامل محیطی مؤثر بر انسان را شامل خانواده، مدرسه، رسانه‌ها، دین، فرهنگ و حکومت می‌دانند. به عبارت دیگر، امام معتقدند که هر یک از این عناصر در جایگاه خود می‌توانند بر رشـد و تحول انسـان نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کنند.

تأکید بر نقش خانواده در تربیت

در بحث تأثیر خانواده، حضـرت امام به‌صـورت ویژه و گسترده صحبت کرده‌اند. ایشان خانواده را نخستین نهاد مؤثر بر تربیت انسـان می‌دانند و معتقدند اگر خـانواده اصـلاح شـود، حتماً می‌توانـد نقش تعیین‌کننده‌ای در تربیت صـحیح انسـان ایفا کند. در مقابل، اگر خانواده دچار آسـیب شـده یا تربیت ناصـحیحی بر فرزند اعمال کند، بی‌تردید می‌تواند آثار منفی جدی بر رشد و تعلیم و تربیت فرزند داشته باشد. اهمیت خانواده در نگاه حضـرت امام آن‌قدر پررنگ اسـت که در پایان این بحث، به‌صـورت جداگانه به

بررسی دیدگاه ایشان در خصوص نقش خانواده در رشد انسان خواهیم پرداخت.

مدرسه و نقش معلم در مسیر انسانیت یا حیوانیت

درباره مدرسه نیز، امام خمینی به‌صراحت بیان کرده‌اند که وقتی کودکی به دست معلم سپرده می‌شود، این معلم است که با قدرت تربیتی و اثرگذاری خود می‌تواند کودک را در مسیر انسانیت یا، به تعبیر ایشان، در مسیر حیوانیت سوق دهد. ایشان معتقدند هر کودک هنگام ورود به مدرسه قابلیت آن را دارد که با پرورش صحیح معلم، به انسانی با بالاترین درجه انسانیت تبدیل شود یا بالعکس، به حیوانی در درجات نازل تربیتی تنزل یابد.

بر همین مبنا، امام خمینی برنامه‌های تربیتی ویژه‌ای برای معلمان در نظر دارند و تأکید می‌کنند که اگر خانواده بخواهد در تربیت و رشد فرزند خود تأثیرگذار باشد، باید بسیار هوشمندانه مراقب باشد که فرزندش به دست چه معلمی سپرده می‌شود و تحت تأثیر تربیت چه‌گونه مربی‌ای قرار می‌گیرد.

در باب تأثیر رسانه‌ها

اگرچه رسانه‌های مجازی، فضای مجازی، رسانه‌ها و مطبوعات به اندازه‌ی امروز در زمان حضرت امام فعال نبودند و شاید حتی اثرگذاری رسانه‌ها کمتر از امروز هم بود، اما ایشان همچنان از باب تأثیر رسانه‌ها بر رشد و تربیت جوانان و نوجوانان غافل نبودند و درباره‌ی این موضوع صحبت می‌کنند. ایشان معتقد بودند که اگر مطبوعات و رسانه‌ها اصلاح شوند، جوانان جامعه نیز اصلاح خواهند شد و اگر رسانه‌ها و مطبوعات جوان‌ها را به انحراف بکشانند، حتماً می‌توانند تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای بر تربیت و رشد جوانان و نوجوانان بگذارند.

در باب تأثیر دین

حضرت امام بر این باور بودند که نوجوانان و جوانان هر جامعه‌ای حتماً باید تحت تأثیر، یا بهتر بگوییم، تحت ارشاد روحانیون قرار بگیرند و معتقد بودند که هیچ‌گاه جوانان و نوجوانان نباید خود را بی‌نیاز از راهنمایی مربیان دینی ببینند.

در باب تأثیر فرهنگ

ایشان همچنین معتقد بودند که اگر فرهنگ یک جامعه اصلاح شود، تمام افراد جامعه می‌توانند تحت تأثیر این فرهنگ اصلاح‌شده قرار بگیرند و اگر فرهنگ فاسد باشد، کل افراد جامعه را تحت تأثیر قرار خواهد داد.

قصد من تطبیق نیست، ولی خواستم بگویم این نگاه عالمانه و حکیمانه در روان‌شناسی روز دنیا هم در واقع قابل‌ملاحظه است؛ با توجه به اینکه حضرت امام نظریات خود را خیلی پیش از شکل‌گیری این دیدگاه‌های جدید ارائه داده‌اند. در واقع، ملاحظه می‌فرمایید که چقدر این نگاه، نگاهی عمیق است و حتی پیش از آنکه در روان‌شناسی غربِ دنیای جدید بحث دیدگاه‌های چندلایه مطرح شود، حضرت امام چنین نگاهی داشته‌اند.

نظریه زیست-بوم‌شناختی در روان‌شناسی نوین

در روان‌شناسی امروز، ما دیدگاهی داریم به نام دیدگاه زیست-بوم‌شناختی که جزء نظریات جدید روان‌شناسی است. این نظریه، دقیقاً مشابه نگاه حضرت امام، نگاهی چندلایه‌ای نسبت به تأثیرات محیط بر رشد انسان دارد و معتقد است که انسانِ در حال رشد، در مرکز دایره‌های تودرتویی قرار دارد.

اولین لایه‌ای که بر انسان در حال رشد اثر می‌گذارد، «میکروسیستم» یا نظام کوچک است که شامل خانواده و محیط‌های بلافاصله مانند مدرسه می‌شود. سپس درباره‌ی «مزوسیستم» یا میان‌لایه صحبت می‌شود که محیطی در یک سطح عقب‌تر از خانواده است، ولی همچنان اثرگذار است. دیدگاه زیست-بوم‌شناختی برونفن‌برنر معتقد است که این محیط‌های دورتر نیز بر رشد کودک مؤثرند و حتی این نظام‌ها با یکدیگر تعامل دارند.

به عنوان مثال، اگر والدین با مربیان ارتباط برقرار کنند، نوع این ارتباط می‌تواند بر رشد کودک تأثیرگذار باشد. چنان‌که این نگاه نیز در نظرات حضرت امام (رحمةالله‌علیه) قابل‌ملاحظه است.

در ادامه، برونفن‌برنر به لایه‌ی سوم اشاره می‌کند و معتقد است که «اگزوسیستم» یا نظام برونی ـــــ که شامل سیاست‌های کشور، نظام و جامعه می‌شود ـــــ نیز می‌تواند بر فرایند رشد مؤثر باشد.

آخرین لایه «ماکروسیستم» یا نظام کلان است که به ارزش‌های فرهنگی‌ای اشاره دارد که یک جامعه به آن‌ها پایبند است.

عامل وراثت در تعلیم و تربیت

در نظام اسلامی و دیدگاه حضرت امام نیز به این ارزش‌های فرهنگی اشاره شده است. به‌عنوان مثال، زمانی که ارزشی فرهنگی وجود دارد که بر احترام فرزندان به پدر و مادر تأکید می‌کند، این ارزش می‌تواند بر رشد آن‌ها مؤثر واقع شود. یعنی در واقع، قوانین نانوشته‌ای که فرهنگ به کودکان دیکته می‌کند، می‌توانند بر نحوه‌ی تعلیم و تربیت اثرگذار باشند. علی‌رغم اینکه شاید در روان‌شناسی روز دنیا در سال‌های اخیر نظریه‌ی زیست-بوم‌شناختی مطرح شده است، اما این نگاه چندلایه‌ای را ما مدت‌ها پیش در نظرات حضرت امام مشاهده می‌کنیم.

در نگاه حضرت امام، عامل دوم مؤثر بر تعلیم و تربیت، عامل وراثت است. همه می‌دانیم که کودکان برخی خصوصیات را که در گذشته صرفاً جسمانی تلقی می‌شدند، از پدر و مادر به ارث می‌برند؛ مانند قد، وزن، رنگ چشم، رنگ مو و غیره. اما امروزه دانشمندان معتقدند که نه‌تنها این خصوصیات جسمانی، بلکه خصوصیات روان‌شناختی، ویژگی‌های شخصیتی، خلق‌وخو، عادت‌ها و دیگر ویژگی‌های روانی نیز از والدین به فرزندان منتقل می‌شوند.

حضرت امام (رحمةالله‌علیه) می‌فرمایند: «پیش از اینکه نطفه منعقد شود، بخشی از تربیت حاصل شده است». یعنی تربیت کودک فقط به دوران بعد از تولد مربوط نمی‌شود. ایشان می‌فرمایند: «قبل از ازدواج، اسلام دستوراتی دارد در این‌باره که چه زنی را انتخاب کنید و چه مردی را.»

حضـرت امام مقایسـه‌ای می‌کنند و می‌فرمایند: همان‌طور که یک زارع یا دهقان، زمانی که می‌خواهد مزرعه‌ای را بسـازد، ابتدا بررسـی می‌کند که زمین دارای چه نوع خاکی است، چه بذری در اختیار دارد و چه محصـولی می‌خواهد برداشـت کند، برای پرورش یک انسـان نیز باید توجه شـود که چه نوع وراثتی انتخاب می‌شود.

مـا ایـن مسـئلـه را در دسـتورات معصـومـین (علیهم‌السلام) نیز داریم. همیشـه در کلام اهل‌بیت (ع) مطرح اسـت که پیش از ازدواج باید دقت کرد که دختر یا پسـر از چه خانواده‌ای انتخاب می‌شـوند، زیرا قرار است از این زوج، فرزندی متولد شود که بخشی از خصـوصـیات ـــ اعم از رفتاری، اخلاقی، خلق‌وخو، عادات و سبک‌های شخصیتی ـــ را از آن‌ها به ارث می‌برد.

بنابراین، حضـرت امام می‌فرمایند: «قبل از اینکه نطفه منعقد شـود، بخشـی از تربیت حاصـل شـده است.»

اهمیت دوران بارداری در تربیت فرزند

من خاطرم هسـت از یکی از بزرگان شـنیدم که از بزرگی سـؤال می‌کنند: از چه زمانی باید برای پرورش و تربیت بچه اقدام شـود؟ ایشـان می‌فرمایند: «۲۰ سـال قبل از ازدواج!» یعنی ابتدا باید روی خودت کار کنی، ویژگی‌ها و خصـوصـیات شـخصـیتی خودت را اصـلاح کنی تا زمینه برای به ارث رسـیدن بعضـی از ویژگی‌های شخصیتی به فرزندت فراهم شود.

خـب، تـا اینجـا در مورد عوامـل محیطی و وراثتی صـحبت کردیم؛ عواملی که تا حد زیادی بین دیدگاه حضـرت امام و سـایر نظریه‌پردازان مشـترک هسـتند. حضـرت امام در مورد تأثیر لقاح هم بیاناتی دارند. ایشان می‌فرمایند که در دین اسلام، لقاح باید با آداب خاصی انجام شود و در حالت و شـرایطی باشد که بر رشد و ویژگی‌های فرد اثرگذار است.

من این جمله را در متون علمی نیز مورد بررسـی قرار دادم و متوجه شـدم که بله، دقیقاً این مبحث پایه علـمـی دارد. علـم ثـابـت کـرده کـه بسـیـاری از عقب‌ماندگی‌های ذهنی و جسمی ناشی از زمان لقاح اسـت و بخشـی از آن بـه اختلالات کروموزومی بـازمی‌گردد. مثلاً اگر یکی از بـازوهـای کروموزوم‌ها دچار اشـکال شـود، ممکن است پیامدهای سـنگینی داشته باشد. پس از جست‌وجوی بیشتر، متوجه شدم که علم نیز می‌گوید اکثر اختلالات کروموزومی ناشی از شـرایط زمان لقاح هسـتند. یعنی اگر آن شـرایط بهینه فراهم نشـود، ممکن اسـت منجر به اختلالات کروموزومی شـود و این اختلالات بخشـی از عقب‌ماندگی‌های جسمی و ذهنی را در افراد جامعه به وجود آورد. به همین دلیل حضرت امام تأکید دارند که اسـلام بر آداب لقاح تأکید می‌کند و معتقد اسـت که باید پایه وراثت صـحیح، تا جایی که ممکن اسـت، به طرز صحیح شکل بگیرد.

همچنین در مورد شـرایط زمان بارداری، دوسـتان گرامی، من سال‌هاست که روان‌شناسی رشد تدریس می‌کنم و در روان‌شـناسـی رشـد، بخشـی داریم به نام «عوامل تراتوژن». منظور از عوامل تراتوژن یا عوامل

آسیب‌زا، شرایطی است که در دوران بارداری مادر، پیش از تولد کودک، می‌تواند منجر به ایجاد آسیب‌ها و مشکلاتی در رشد جسمی و روان‌شناختی کودک شود.

مثلاً تحقیقات نشان داده که اگر مادر در دوران بارداری مواد مخدر و دخانیات مصرف کند، داروهایی خاص استفاده کند، شرایط استرس‌زا را تجربه کند، به بعضی از بیماری‌ها مبتلا شود یا تحت تأثیر اشعه‌های آسیب‌زا قرار بگیرد، همه این عوامل می‌توانند بر رشد جسمی یا روان‌شناختی کودک تأثیرگذار باشند.

حتی فراتر از رشد جسمی، تحقیقات جدید معتقدند که تأثیر این عوامل تراتوژن می‌تواند آن‌قدر قوی و عمیق باشد که نه‌تنها بر جنبه جسمی کودک اثر بگذارد، بلکه سال‌ها بعد، مثلاً وقتی کودک به مدرسه می‌رود، مشخص شود که دچار اختلال یادگیری است. دوستانی که در کانون پرورش فکری فعالیت دارند احتمالاً با این اختلالات یادگیری آشنا هستند.

یا ممکن است کودک شرایطی مانند ناهماهنگی رشد را تجربه کند، رشد حرکتی بهینه‌ای نداشته باشد یا مشکلات مشابهی را تجربه کند. حتی گفته می‌شود بسیاری از این مشکلات ممکن است تا سال‌ها پنهان بمانند و فقط زمانی که کودک به مدرسه می‌رود، خود را نشان دهند. یعنی در واقع، عوامل وراثتی کار خود را کرده‌اند و عدم رعایت شرایط بهینه نیز اثر گذاشته است. منتها شاید در بدو تولد این عوامل آشکار نباشند، اما به تدریج و در گذر زمان بروز پیدا کنند.

فطرت در اسلام و نظریات غربی؛ دو رویکرد متفاوت به ذات انسان

دین مبارک اسلام به بسیاری از عوامل مؤثر در عقب‌ماندگی‌ها اشاره کرده، اما با ادبیات خاص خود و زبان ویژه‌اش. مثلاً خوردن برخی مواد غذایی را پیش یا پس از لقاح نهی کرده است. می‌خواهم بگویم که نظرات حضرت امام (رحمت‌الله‌علیه) کاملاً برگرفته از دیدگاه‌های دین اسلام است و همان‌طور که عرض کردم، وراثت و شرایط دوران بارداری مادر می‌تواند در تربیت صحیح فرزند نقش مؤثری داشته باشد؛ ایشان با دقت نظر ویژه‌ای به این مسائل توجه دارند.

اما عامل سومی که حضرت امام معتقدند بر رشد انسان تأثیر دارد ــ و در نظریات روان‌شناسان غربی تا حد زیادی مغفول مانده ــ بحث فطریات آدمی است. از دیدگاه ایشان، هر کسی زمانی که به دنیا می‌آید، بر اساس فطرت خدایی خود، رو به سوی خداوند دارد و توانایی تشخیص خوب از بد را دارد. این نگاه، دیدگاه حضرت امام، فیلسوفان اسلامی و نظریه‌پردازان اسلامی است. آن‌ها معتقدند ما فطرت پاکی داریم به‌عنوان یک موجود انسانی، و این فطرت پاک، ما را به سوی خوبی‌ها، خیرها و نیکی‌ها سوق می‌دهد.

بر خلاف این دیدگاه خوش‌بینانه، برخی نظریه‌پردازان غربی معتقدند که فطرت انسان، فطرتی رام‌نشده و حتی وحشی است، و اگر شرایط محیطی آن را اصلاح نکند، انسان را به فساد می‌کشاند. دقت بفرمایید که چقدر دیدگاه اسلام و حضرت امام دیدگاهی خوش‌بینانه است نسبت به انسان. ایشان معتقدند این

فطرت در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده و می‌تواند راهگشای مسیر تعلیم و تربیت باشد.

اراده انسانی؛ روزنه امیدی فراتر از وراثت و محیط

حضرت امام می‌فرمایند که تربیت باید در جهت فطرت باشد. اگر تربیت در جهت فطرت باشد، انسانی که تربیت می‌شود، انسان سالمی خواهد بود و کشور را به کشوری نورانی و انسانی تبدیل می‌کند و آن را به‌سوی پیشرفت سوق می‌دهد. من می‌خواهم یکی از نکات ضدونقیض نظریه حضرت امام را که منجر به انحرافاتی در جامعه غرب شده است، خدمت شما عرض کنم. به‌عنوان مثال، یکی از نظرات غربی که کاملاً برخلاف فطرت انسان است، بحث همجنس‌گرایی است.

شما دقت بفرمایید که نظرات غربی مدتی است که بر این باورند که انسان‌ها در انتخاب شریک زندگی خود آزاد هستند و می‌توانند از همجنسان خود نیز افرادی را انتخاب کنند. این نوع آزادی انتخاب در این حیطه، برخلاف فطرت انسانی است. جامعه غرب پس از مدتی مواجهه باز و پذیرا نسبت به مسئله همجنس‌گرایی، متوجه شده است که این نوع آزادی چه مضرات و عواقب سوئی برای افراد جامعه به‌همراه دارد.

به همین دلیل است که حضرت امام تأکید می‌کنند در تربیت باید دقت شود تا تربیت صحیح، تربیتی شناخته شود که کاملاً در جهت فطریات انسانی و در راستای فطرت پاک انسانی باشد؛ چراکه فطرت پاک انسان، او را به‌سوی خداوند هدایت می‌کند. در واقع، این بعد معنوی که پیش‌تر نیز درباره‌اش صحبت کردیم، با این تربیت پررنگ‌تر می‌شود و اهمیت بیشتری می‌یابد.

اما بعد چهارمی که حضرت امام (رحمت‌الله‌علیه) معتقدند در رشد و تربیت انسان نقش بسیار مهمی دارد ــ و از دیدگاه روان‌شناسان، به‌ویژه روان‌شناسان غربی، مورد غفلت واقع شده و به‌نوعی یک نقطه کور در نگاه آن‌ها محسوب می‌شود ــ مسئله خود فرد یا اراده فرد است.

دقت بفرمایید که در دیدگاه روان‌شناسان غربی، عوامل مؤثر بر رشد معمولاً در دو عامل خلاصه می‌شود: عوامل ژنتیکی یا وراثتی، و عوامل محیطی. خوب، انسان در انتخاب ژنتیک و وراثت خودش هیچ نقشی ندارد. حتی در بسیاری از موارد، در انتخاب محیط زندگی خود نیز نقشی ندارد. مثلاً من به‌عنوان یک انسان نمی‌توانم انتخاب کنم که در چه خانواده‌ای متولد شوم. بسیاری مواقع نمی‌توانم محل زندگی یا مدرسه‌ام را تعیین کنم. حتی ارزش‌های فرهنگی جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنم نیز تحت انتخاب من نیست.

حال اگر من تحت تأثیر عواملی چون ژنتیک و محیط هستم ــ که هیچ‌یک در اختیار من نیستند ــ پس محکوم هستم به اینکه در شرایطی زندگی کنم که تقدیر یا سرنوشت برایم رقم زده است. گاهی حتی محکومم به شکست در زندگی؛ چراکه ممکن است ژنتیک من، ژنتیکی خوب یا سالم نبوده باشد و محیط نیز محیطی آسیب‌زا و ناسالم بوده باشد. آیا در این

حالت من مقهور و محکوم هستم به اینکه پیشرفتی نداشته باشم؟ رشدی نکنم؟ یا انسانی با ویژگی‌های والای انسانی نباشم؟

در نگاه روان‌شناسان غربی، اگر عوامل ژنتیکی و محیطی دست‌به‌دست هم دهند، انسان اغلب چاره‌ای جز تسلیم ندارد و غالباً شکست خواهد خورد.

امکان پیشرفت نیز از او سلب می‌شود. اما در دیدگاه فیلسوفان اسلامی و حضرت امام (رحمت‌الله‌علیه)، یک روزنه امید برای پرورش و رشد انسان وجود دارد، و آن نقش اراده در سازندگی شخصیت انسانی است.

در واقع، این متفکران معتقدند که اگرچه وراثت و محیط بر انسان اثرگذارند، اما نقش اراده را نیز نباید دست‌کم گرفت. چه‌بسا افرادی که در محیطی آلوده و با والدینی غیرمذهبی رشد یافته‌اند، اما به‌واسطه‌ی اراده خود توانسته‌اند تحولی بنیادین در خویش ایجاد کنند. به‌عبارتی، در نگاه حضرت امام، انسان می‌تواند تمام حصارهای وراثت و محیط را از دست و پای خود باز کند و در خود تحولی عمیق به وجود آورد.

حضرت امام به نقش اراده با تعابیری همچون تهذیب نفس، جهاد با نفس و مبارزه با نفس اشاره می‌کنند و معتقدند که حتی اگر عوامل وراثتی و محیطی در جهت رشد انسان نباشند، انسان می‌تواند با اراده خویش برخلاف تمام این محدودیت‌ها قدم بردارد و در خود تحولی عظیم پدید آورد. البته دقت بفرمایید که حضرت امام تعبیر جهاد را به‌کار می‌برند. این یعنی این مسیر، مسیر آسانی نخواهد بود و انسان حتماً با مشکلاتی روبه‌رو خواهد شد و باید با آن‌ها دست‌وپنجه نرم کند.

ایشان همچنین درباره‌ی سنین طلایی برای تحول بنیادین نیز صحبت می‌کنند که در ادامه درباره‌اش بیشتر توضیح خواهیم داد. حضرت امام می‌فرمایند:

«الان جوان هستید و قوای جوانی را ـــ الحمدلله ـ دارید و هنوز به سستی‌های دوران پیری دچار نشده‌اید. پس تا جوان هستید، زودتر می‌توانید خودتان را اصلاح کنید».

در واقع، برای این جهاد با نفس، مبارزه با تمایلات ناپسند و ایجاد تحول در زندگی، و برای اینکه فرد بتواند زندگی‌اش را در مسیری که خودش تشخیص می‌دهد هدایت کند، حضرت امام سنین جوانی را توصیه می‌کنند.

نقش مادر و پدر در شکل‌گیری شخصیت کودک از دیدگاه روانشناسی و اسلام

در دنیای روانشناسی، بحث نقش والدین در شکل‌گیری شخصیت کودک بارها مورد بررسی قرار گرفته است. نظریه‌پردازان مختلف روانشناسی سنین متفاوتی را برای تحول شخصیت انسان ذکر کرده‌اند. به عنوان مثال، ویلیام جیمز ۳۰ سالگی را مطرح می‌کند و معتقد است که شخصیت انسان تا ۳۰ سالگی مانند موم نرم است و پس از آن، تغییرات شخصیتی کمتر ممکن خواهد بود. برخی دیگر از نظریه‌پردازان، مانند یونگ و لوینسون، حدود ۴۰ سالگی را به‌عنوان دوره‌ای برای تحول شخصیت می‌شمارند. آنها بر این باورند که تا این سن، فرد در حال ساختن بنیان‌های اولیه زندگی خود است و پس از آن می‌تواند در صورت عدم رضایت از روند

زندگی‌اش، تغییراتی در آن ایجاد کند. این تغییرات معمولاً تا حدود ۴۰ سالگی امکان‌پذیر است. با این حال، بیشتر نظریه‌پردازان معتقدند که تحول و تغییرات بنیادین زندگی تقریباً از دوره میانسالی به بعد دشوارتر می‌شود؛ یعنی انسان در این سنین زندگی منسجم‌تری پیدا می‌کند و تغییرات شخصیتی سخت‌تر خواهند شد.

حضرت امام خمینی نیز در این راستا همگام با اصول علمی بیان می‌کنند که تا زمانی که گرد پیری بر سر و صورت افراد ننشسته و آنها نیروی جوانی و اراده دارند، می‌توانند از هوای نفسانی و خواسته‌های حیوانی دوری جسته و اصلاحات فردی را آغاز کنند. بر اساس این عوامل موثر بر رشد، حضرت امام به نکاتی اشاره می‌کنند که می‌توان از آنها در تعلیم و تربیت بهره برد. ایشان می‌فرمایند که در مسیر تربیت کودک، مادر نقشی اساسی دارد. طبق فرمایش حضرت امام، مادر نه تنها در پرورش کودک بلکه در شکل‌گیری شخصیت او تاثیرات عمیقی دارد. در واقع، حضرت امام مادر را به عنوان محور تحولات خانواده معرفی می‌کنند و بر این باورند که در صورتی که بخواهیم تغییراتی در خانواده ایجاد کنیم یا سرمایه‌گذاری در حوزه تعلیم و تربیت صورت گیرد، این امر می‌تواند با محوریت مادر انجام شود.

حضرت امام تأکید می‌کنند که اگر کودک از آغاز زندگی در دامان مادر نباشد، ممکن است عقده‌های روانی ایجاد شود که اکثر مفاسد و مشکلات روانی از همین عقده‌ها سرچشمه می‌گیرند. در روانشناسی نیز این مسئله مورد تأکید قرار گرفته است؛ به‌ویژه از تولد تا سه سالگی که تعاملات مادر و کودک در شکل‌گیری دلبستگی و سلامت روانی کودک بسیار حائز اهمیت است. در دنیای امروزی و با توجه به تحولات مختلف اجتماعی، بسیاری از مادران ممکن است با مسائل شغلی روبه‌رو باشند. در این شرایط، بر اساس نظریه‌های جدید روانشناسی، توصیه می‌شود که مادران در سه سال اول زندگی کودک ساعات کمتری را در محیط کار بگذرانند و زمان بیشتری را با کودک خود بگذرانند تا دلبستگی صحیحی بین آنها شکل گیرد و عقده‌های روانی ایجاد نشود، همانطور که حضرت امام نیز به این موضوع اشاره دارند.

در مورد نقش پدر نیز باید گفت که در نظریه دلبستگی بالبی، ابتدا تصور می‌شد که تنها مادر است که باید نیازهای جسمی کودک را برآورده کند و دلبستگی کودک به او شکل می‌گیرد. اما تحقیقات جدید نشان می‌دهند که پدر نیز می‌تواند یک پایگاه دلبستگی برای کودک باشد، به شرط آنکه همانند مادر، به مراقبت دلسوزانه از کودک بپردازد و در تربیت و برآورده کردن نیازهای کودک مشارکت کند. مدل تعامل پدر و مادر با کودک ممکن است متفاوت باشد؛ مادران بیشتر به برآورده کردن نیازهای جسمی می‌پردازند و پدران بیشتر با کودک بازی می‌کنند. اما در هر دو صورت، نتیجه شکل‌گیری دلبستگی سالم بین کودک و والدین است.

از سوی دیگر، در کنار تعاملات پدر و مادر با کودک، رضایت زناشویی نیز نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری دلبستگی کودک دارد. در صورتی که رابطه زناشویی بین پدر و مادر خوشایند نباشد، ممکن است دلبستگی

کودک به پدر آسیب ببیند، حتی اگر مادر همچنان به مراقبت از کودک بپردازد. در واقع، برای شکل‌گیری دلبستگی سالم در کودک، محبت بی‌قید و شرط و رضایت زناشویی نقش اساسی دارد.

نقش ایمان در پذیرندگی کودکان

یکی دیگر از سرنخ‌هایی که حضرت امام اشاره می‌کنند به عنوان جاهایی که لازم است برای سرمایه‌گذاری تربیتی، بحث تربیت دینی و مذهبی کودکان و نوجوانان است. همانطور که در ابتدای بحث عرض کردم، حضرت امام بعد معنوی وجود انسان را پررنگ می‌دانند و از آنجایی که این بعد را پررنگ می‌دانند، سرمایه‌گذاری زیادی هم برای تربیت این بعد دارند. در واقع، بر تربیت دینی و مذهبی کودکان و نوجوانان تأکید دارند. به همین دلیل تأکید می‌کنند که در واقع بچه‌ها تربیت شوند به‌گونه‌ای که از ابتدا این بعد مورد توجه قرار گیرد و پررنگ شود. تأکید می‌کنند که اگر بعد معنوی پررنگ شود و تربیت دینی و مذهبی انجام شود و بچه‌ها از اول متوجه حضور خداوند در زندگی خودشان باشند، پذیرندگی آنها بیشتر می‌شود. این شبیه به این است که بچه‌ها متوجه شوند که همیشه یک نیروی برتر قدسی وجود دارد که آنها را می‌تواند از طوفان‌های زندگی نجات دهد و در مواقع سختی به آنها کمک کند.

اهمیت بازی در پرورش همدلی و تنظیم هیجانی

در جای دیگری که باز هم به عنوان نقطه سرمایه‌گذاری حضرت امام به آن تأکید می‌کنند، بحث نقش بازی در رشد کودکان و اوقات فراغت در جوان‌ها است. ببینید بزرگواران حاضر در جلسه، مربیان محترم کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان هستند و به نقش مهم بازی در دنیای روانشناختی کودکان واقف هستند و می‌دانند که بازی در دنیای روانشناختی کودک نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند. بله، آموزش به‌صورت غیرمستقیم از طریق بازی انجام می‌شود. پرورش حواس با خلاقیت، نوع‌دوستی، همکاری و اینکه به حقوق دیگران احترام بگذارند، شکوفایی استعدادهای نهفته و بروز خلاقیت، تمام صحبت‌هایی که دوستان فرمودند در مورد اثرات بازی کاملاً صحیح و درست است.

ما در نظریات مختلف روانشناسی راجع به نقش بازی صحبت‌های بسیار متعددی داریم. یکی از بزرگ‌ترین روانشناسان که درباره‌ی نقش بازی صحبت می‌کند، معتقد است که در واقع بازی از همان ابتدا، شاید همان بازی‌های اولیه مانند تکان دادن جغجغه، می‌تواند بر رشد حرکتی مؤثر باشد. اصلاً جدای از شکوفایی استعدادهای نهفته و خلاقیت، حتی در رشد حسی-حرکتی مؤثر است. یعنی در واقع هماهنگی بین دست و چشم را افزایش می‌دهد یا مثلاً بازی با توپ، هماهنگی بین چشم و پا را افزایش می‌دهد و این به نوعی در رشد هوشی کودک مؤثر است. یعنی در واقع ما رشد جسمی، رشد حرکتی و رشد شناختی خودمان را در دوران کودکی مدیون بازی هستیم.

غیر از این هم، همانطور که دوستان فرمودند، پیاژه معتقد است که بچه‌ها تا با همدیگر بازی نکنند، یعنی

بازی مشارکتی نداشته باشند، متوجه نمی‌شوند که در ذهن اطرافیان و بچه‌های دیگر چه می‌گذرد. بنابراین، بازی مشارکتی مثل خاله‌بازی یا بازی‌هایی مانند مار و پله، علاوه بر اینکه رعایت نوبت، مسئولیت‌پذیری اجتماعی و غیره را به بچه‌ها یاد می‌دهد، باعث می‌شود که بچه‌ها غیر از ذهن خودشان، ذهنیات بچه‌های دیگر را هم بفهمند. پیاژه معتقد است که اولین جایی که کودک از خودمحوری رها می‌شود و از حصار ذهن خودش بیرون می‌آید و می‌تواند متوجه شود که در ذهن دیگری چیزی غیر از آنچه که در ذهن من می‌گذرد، در حال وقوع است، در جریان بازی است. آنجا است که فرد می‌تواند به درک اجتماعی برسد و این درک اجتماعی مبنای همدلی است. یعنی اگر بچه‌ها در سنین کودکی بازی مشارکتی نداشته باشند و نتوانند از خودمحوری و خودخواهی خودشان رها بشوند، وقتی بزرگ می‌شوند، نمی‌توانند بفهمند که وقتی کسی رنج می‌کشد، این رنج چگونه است و بنابراین قدرت همدلی نخواهند داشت و این صرفاً از طریق بازی حاصل می‌شود و به ویژه بازی با همسالان. حتی در بسیاری از نظریات روانشناسی تأکید می‌شود که اگر بچه با بزرگسال بازی کند، آن اثر ویژه را نخواهد داشت. یعنی منجر به از بین رفتن خودمحوری و در واقع آن خودخواهی در بچه‌ها نمی‌شود.

حتماً بازی باید با همسالان صورت بگیرد تا این اثر ویژه را داشته باشد. همچنین بازی منجر به پرورش هیجانات مثبت و منفی در کودک می‌شود. اینکه ما می‌بینیم خیلی از آدم‌های بزرگسال جامعه ما به لحاظ قدرت تنظیم هیجانی ضعیف هستند و قدرت تنظیم هیجانی خوبی ندارند، به خاطر این است که رشد هیجانی خوبی نداشته‌اند و این رشد هیجانی ناقص، خیلی وقت‌ها به این برمی‌گردد که در دوره بچگی به اندازه کافی بازی نکرده‌اند و به ویژه بازی‌های جمعی مشارکتی، مثل همان خاله‌بازی که مثال زدم، نداشته‌اند. یعنی نقش‌های متفاوت را تجربه نکردند، هیجانات متفاوت را تجربه نکردند و این مسئله به رشد هیجانی و قدرت تنظیم هیجانی‌شان آسیب زده است.

بنابراین، همانطور که عرض کردم خدمت شما، اگر ما رشد را دارای جنبه‌های جسمانی، شناختی، اجتماعی، هیجانی و عاطفی در نظر بگیریم، بازی در همه این اجزاء می‌تواند مؤثر واقع بشود و کمک کند. همانطور که دوستان نوشتند، به افزایش اعتماد به نفس منجر می‌شود، پرورش حس خلاقیت را ایجاد می‌کند و حس ابتکار را. حالا جالب است که در دیدگاه‌های حضرت امام هم، این بحث کاملاً مورد توجه است. حضرت امام علی‌رغم مشغله‌های کاملاً متعدد سیاسی و اجتماعی و معنوی خودشان و با وجود کهولت سن، با نوه‌های خودشان بازی می‌کردند.

این موضوع در خاطرات امام بارها و بارها ذکر شده است. در واقع، خاطراتی که نوه‌ها و بچه‌ها از امام ذکر می‌کنند، نشان می‌دهند که ایشان کاملاً وقت می‌گذاشتند برای بازی با بچه‌ها. حتی در یکی از خاطرات ذکر شده که مثلاً ایشان ساعت ۱۱:۳۰ کلاسشان تمام می‌شده و ۱۰ دقیقه به ۱۲ برای نماز

آماده می‌شـدند، ولی مقید بودند که در این ۲۰ دقیقه باقی‌مانده حتماً با بچه‌ها بازی کنند. حتی بعضـی وقت‌ها نوه‌های امام نوشـتند که عصـا و عینک امام، مثلاً به عنوان اسـباب‌بازی بچه‌ها مورد اسـتفاده قرار می‌گرفته است. ایشان هیچ وقت نسبت به این قضیه اعتراضی نداشتند و همراهی هم می‌کردند. در اوقات فراغت هم حضرت امام کاملاً به ورزش توصیه کردند و معتقد بودند که کودکان و نوجوانان باید به بحث اوقات فراغت و بازی توجه داشته باشند.

چگونه حضور والدین می‌تواند نوجوانان را از رفتارهای پرخطر دور نگه دارد؟

یکی دیگر از سـرنخ‌های تربیتی که والدین می‌توانند روی آن اثرگذار باشـند، بحث تاثیرپذیری کودکان و نوجوانان اسـت. در واقع، جوانان خیلی زود متاثر می‌شـوند از محیط اطراف. بنابراین، این محیط باید به‌گونه‌ای سـالم چیده شـود توسـط خانواده و باید حواسـمان باشـد که این قشـر، قشـر آسـیب‌پذیری هسـتند. آن‌ها تـاثیرپـذیرنـد و اگر محیط، محیط ناسـالمی باشـد، حتماً موجبات اثرپذیری در جهت منفی فراهم می‌شود. حالا اگر بخواهیم به دلایل این اثرپذیری اشـاره کنیم، این اسـت که در دوره نوجوانی به‌دلیل دلایل زیستی و به این دلیل که قشر مخ کامل نشده، فرد قدرت تصمیم‌گیری خوبی ندارد. هویت‌اش هنوز به‌طور کامل شـکل نگرفته و هویت‌اش وابسـته به حضـور در گروه‌های همسـالان اسـت. به همین دلیل هم کاملاً تاثیر می‌پذیرند از محیط اطراف.

من در تحقیقی می‌خواندم که به دلیل اینکه رشد قشر مخ، به‌ویژه قسـمت بازدارندگی، که قسـمتی است که منجر به خویشـتن‌داری در افراد بزرگسـال می‌شـود، تا تقریباً ۱۸ سـالگی کامل نمی‌شـود؛ نوجوان در معرض رفتـارهـای پرخطر اسـت. و زمـانی کـه در معرض رفتـارهـای پرخطر قرار می‌گیرد، بـه‌ویژه اگر گروه همسـال در اطراف او قرار داشـته باشـند، امکان بروز رفتارهای پرخطر در او بیشـتر می‌شود. مثل این است که شـما بخواهید از روی یک پل خیلی نامطمئن حرکت کنید. زمانی که می‌خواهید از روی پل نامطمئن حرکت کنید، بهتر است که از یک عصا یا یک تکیه‌گاه اسـتفاده کنید. این تعبیر نوجوانی اسـت. نوجوانی دوره‌ای اسـت که افراد از روی پل نامطمئن حرکت می‌کنند، بنابراین بهتر است که بیشتر تکیه‌گاهی مثل پدر و مادر در اطراف آن‌ها قرار بگیرند تا نوجوان از حضـور همسـالان یک مقدار مصـون بماند و کمتر تحت تاثیر آن‌ها قرار بگیرد.

دقیقاً یادم هسـت که من یک کتاب غربی هم بود که می‌خواندم و در آن این مطلب آمده بود که اگر نوجوان در معرض تعارف مواد مخدر قرار بگیرد، چه اتفاقی می‌افتد. در دو بافت این موضـوع مورد آزمایش قرار داده شـده بود. زمانی که ماده مخدر به نوجوان تعارف می‌شـود، در صـورتی کـه این نوجوان در حضـور همسالان باشد و مواد مخدر به او تعارف شود، احتمال استفاده او از مواد مخدر بیشتر است. اما اگر تنهایی یا در حضـور بزرگسـالان مواد مخدر به او تعارف شـود، امکان اینکه پذیرش داشـته باشـد کمتر می‌شـود. به همین دلیل اسـت که می‌گوییم نوجوان کاملاً اثرپذیر

اســـت نســـبت بـه محیط اطراف و بـه‌ویژه محیط همســالان و باید والدین نظارت داشـته باشـند بر روی این محیط اثرگذار بلاواســطه‌ای که نوجوانان در آن قرار می‌گیرند.

اهمیت وجود تکیه‌گاه و نظارت برای هدایت نوجوانان

همچنین حضرت امام به بحث تحول در جوانان اشاره می‌فرمایند. یعنی می‌فرمایند که اگر محیط به شـکل مسـاعدی شـکل بگیرد، این نوجوانی که تا دیروز ما داشتیم و می‌گفتیم در معرض رفتارهای پرخطر است و باید محافظت بشـود، می‌تواند کاملاً تغییر جهت بدهد و مسیر زندگی خودش را و حتی مسیر جامعه را هم تغییر بدهد. همچنان که در اوایل جنگ ما دیدیم که این اتفاق افتاد. جوانانی که شـاید تا قبل از انقلاب هدفشان این بود که به مراکز فساد کشیده شوند و به نوعی تحت تاثیر آن محیط ناسالم قرار بگیرند، همین جوانان متحول شـدند و کاملاً در جهت عکس حرکت کردند. نه فقط خودشان را متحول کردند، بلکه جامعه را هم تغییر دادند. در آن زمان هم بحث انقلاب بود و هم بحث جنگ، و در واقع این تغییرات اتفاق افتاد.

حضـرت امام به بحث تندروی در جولانان هم اشـاره می‌فرمایند. بحث تندروی به معنای غلیان هیجانات اسـت. در واقع ما در دوره جوانی هیجانات را داریم. همـانطور کـه عرض کردم، قشـر مخ کـه بحث خویشـتن‌داری را اداره و هدایت می‌کند، هنوز تا ۱۸ سـالگی به‌طور کامل تحول پیدا نمی‌کند. همین مسـئله باعث می‌شـود که بسـیاری از نظریات روانشـناسـی معتقد باشـند که کنترل رفتار تحت تاثیر مغز زیرقشری است...

مغز زیرقشـری، هم مرکز تولید هیجانات اسـت. یعنی ما تا دوره تقریباً اوایل جوانی، به جای اینکه عقلانی تصـمیم بگیریم، خیلی وقت‌هـا هیجـانی تصـمیم می‌گیریم. به عنوان مثال، اگر یک بحث و جدال بین دو نفر در خیابان اتفاق بیفتد، خیلی وقت‌ها هیجانات دسـتور می‌دهند به اینکه دو نفر با همدیگر گل‌آویز بشوند و حسابی خشم خودشان را تخلیه کنند.

قسـمتی از مغز ما که مانع رفتار هیجانی می‌شـود، بخشـی از قشـر مخ اسـت که کنترل رفتار را بر عهده دارد و عواقب بعدی را به یاد فرد می‌آورد. این قسـمت به او می‌گوید که اگر با این فرد گل‌آویز بشوی، ممکن است عواقب و پیامدهای منفی برایت داشته باشد. اما این قسـمت هنوز تا دوره اوایل جوانی به طور کامل تکامل پیدا نکرده و رشد نکرده است. به همین دلیل، کنترل رفتارها بیشـتر هیجانی اسـت و جوانان بیشـتر هیجانی تصـمیم می‌گیرند. حضـرت امام هم به این موضـوع اشـاره می‌فرمایند و می‌فرمایند که در دوره جوانی، یک مقدار تندروی‌های هیجانی وجود دارد و می‌فرمایند که باید تلاش شـود تا این تندروی‌ها مدیریت شوند. در واقع، آگاهی از این که اگر این دوره خاص مدیریت شـود، بعدها زندگی می‌تواند به نحو مساعدتری هدایت شود، بسیار مهم است. همچنین در این دوره به نظر می‌رسد که وجود تکیه‌گاه و فردی که نظارت بر رفتار جوان و نوجوان داشـته باشـد، ضروری است.

جهت‌دهی به نیروی جهادی جوانان؛ رمز موفقیت در دوران تحول علمی

همچنین حضرت امام بحث مبارزه علمی هنری را مطرح می‌فرمایند. چیزی که در سال‌های اخیر مقام معظم رهبری به آن توجه ویژه دارند و با عنوان جهاد علمی از آن صحبت می‌کنند. حضرت امام می‌فرمایند که اگر این مبارزه انجام شود، جامعه می‌تواند پیشرفت کند. در مرور گذشته می‌بینیم که بعد از پیروزی انقلاب، ما جهاد کشاورزی را داریم، جهاد دفاع مقدس را داریم که یک مبارزه تمام‌عیار است. یعنی در واقع افراد کاملاً در میدان مبارزه وارد شدند، با تمام قوا و تفکر جهادی پیش رفتند.

حضرت امام می‌فرمایند که اگر این نیروی جهادی به سمت دنیای علم هدایت شود، می‌تواند تحولات بنیادین ایجاد کند.

زمانی که کشور از جنگ فارغ شد و در دوره‌های بعدی، این جهاد علمی در دوران مقام معظم رهبری اتفاق افتاد و نتیجه آن همان‌طور که در اخبار علمی و فرهنگی کشور می‌شنویم، پیشرفت‌های عظیمی در حوزه علمی در کشور ما صورت گرفته است.

علی‌رغم وجود تحریم‌ها و این که بسیاری از مواد اولیه وارد کشور نمی‌شود، کشور در بسیاری از عرصه‌ها به استقلال و خودکفایی رسیده است. در واقع، در دوره جوانی این قدرت و نیروی مبارزه وجود دارد، فقط باید جهت داده شود و روی آن سرمایه‌گذاری شود. امکانات فراهم شود تا نتایج ارزنده‌ای حاصل گردد.

پیوند با روحانیت

حضرت امام بحث پیوند جوان با روحانیت را مطرح می‌فرمایند و می‌گویند که در واقع، اگر باز برگردیم به آن بعد معنوی وجود انسان، می‌بینیم که در مسیر ارزش‌ها و معنویات، جوانان بی‌نیاز از روحانیت نیستند. حضرت امام می‌فرمایند که در هیچ شرایطی نباید جوانان خود را بی‌نیاز از هدایت و همکاری روحانیت بدانند. همچنین باید همیشه مراقب باشیم که توطئه‌هایی از طرف بیگانگان برای به فساد کشاندن جوانان وجود دارد. اگر بحث اعتیاد و حجاب در جامعه امروز ما خیلی پررنگ است، این مسائل به‌طور تصادفی مطرح نشده‌اند. همیشه توطئه‌هایی برای به فساد کشاندن جوانان وجود دارد و مسئولین و پدر و مادرها نیز باید مراقب باشند که این نیروهای توطئه‌گر همیشه در کمین هستند. این خطر وجود دارد که به جای ما برای جوانان برنامه‌ریزی کنیم و اثرگذار باشیم، بیگانگان برنامه‌ریزی داشته باشند. به همین خاطر لازم است روی جایگزین‌های خانوادگی، عاطفی و معنوی که می‌تواند برای هدایت نیروهای جوان به کار رود و آنها را هدایت کند، سرمایه‌گذاری شود و مدنظر قرار گیرد.

سیاست و شهادت‌طلبی در جوانان

بحث سیاست و جوانان و شهادت‌طلبی دو موضوع دیگری هستند که حضرت امام به آن‌ها توجه ویژه داشتند. پیروزی انقلاب تا حد زیادی مرهون نیروهای جوان و انقلابی بود؛ نیروهایی که از طبقات محروم جامعه به صورت جهادی وارد صفوف انقلاب شدند و

نهضت را پیش بردند. بنابراین، همیشه در بین جوانان علاقه و توجه به موضوع سیاست وجود دارد و این علاقه و توجه باید به سمت و سوی صحیح هدایت شود تا جامعه بتواند اصلاح گردد.

در بحث شهادت‌طلبی، می‌بینیم که نیروهایی و جوانانی که شاید زمانی هدف‌شان این بود که به سمت مراکز فساد کشیده شوند و برای آن‌ها برنامه‌ریزی می‌شد، با هدایت‌هایی که صورت گرفت و با تربیت‌هایی که در جامعه برای آن‌ها فراهم شد، در مکتب حضرت امام پیشرفت کردند. آن‌قدر این نیروها در این عرصه رشد نمودند که خودشان خواستار شهادت شدند و به درجات والا رسیدند.

حضرت امام رحمت‌الله‌علیه در بیان علاقه به جوانان بسیار تأکید داشتند و می‌فرمودند برای اینکه روحانیون، سیاستمداران، مسئولین و همچنین پدر و مادرها بتوانند تأثیر مثبتی بر جوانان بگذارند، باید در درجه اول یک ارتباط عاطفی قوی با آن‌ها برقرار کنند. اگر این ارتباط عاطفی برقرار شود، اثرپذیری جوانان و کودکان از اعضای خانواده، مسئولین و متولیان امر بیشتر خواهد شد. شعری معروف می‌گوید: «درس معلم ار بود زمزمه محبتی، جمعه به مکتب آورد...» یعنی معلمی که مظهر اقتدار و قدرت است و شاید در مکتب‌خانه‌های قدیم حتی مظهر ترس بوده، اگر با رفتار محبت‌آمیز با جوانان برخورد کند، می‌تواند تأثیر زیادی در جذب آن‌ها به دنیای اجتماعی و روانی و همچنین تربیت نیروهای مؤثر تربیتی داشته باشد.

اثر ویژه فرهنگ

حضرت امام می‌فرمایند برای اصلاح فرهنگ باید نیرو و اهتمام ویژه‌ای صرف شود. چرا؟ چون همان‌طور که در نظام زیست‌بوم‌شناسی مطرح شد، فرهنگ اثر ویژه‌ای بر سایر عوامل محیطی دارد. فرهنگ به عنوان بزرگ‌ترین لایه از لایه‌های اثرگذار بر تربیت شناخته می‌شود. بنابراین، نه تنها خانواده، فرد، مدرسه یا شهر ما، بلکه فرهنگ ما نیز باید اصلاح شود تا تربیت در مسیر صحیحی هدایت گردد.

یکی از دوستان سوالی مطرح کرده بودند که چگونه می‌توان از بیانات حضرت امام برای برطرف کردن مشکلات امروز کودکان و نوجوانان استفاده کرد؟ در پاسخ باید گفت که یکی از راه‌ها آگاهی دادن به خانواده‌هاست، به ویژه در زمینه تربیت معنوی که حضرت امام بر آن تأکید زیادی داشتند. تحقیقات اخیر نشان داده‌اند که تربیت معنوی بخش مهمی از سلامت انسان را پوشش می‌دهد. همانطور که در تصویر دومی که من نشان دادم، سلامت معنوی در واقع ابعاد سلامت زیستی، اجتماعی و روانی را نیز شامل می‌شود. به این معنا که در سال‌های اخیر گفته می‌شود اگر قرار است جامعه‌ای سالم باشد، نه تنها باید به سلامت جسمی و مراکز بهداشت اهمیت داده شود، بلکه باید مراکز مشاوره برای تقویت سلامت روانی، پیشگیری از مواد مخدر و مسائل اجتماعی نیز تأسیس شوند؛ بلکه باید به سلامت معنوی افراد نیز توجه شود. چرا؟ زیرا بخش مهمی از مقابله با تنش‌ها

و بحران‌های دنیای پر استرس امروز به مبارزه معنوی برمی‌گردد.

یعنی اگر ما در درون خودمان یک نیروی معنوی احساس کنیم که این نیروی معنوی می‌تواند پشتیبان ما باشد و خیلی از سوال‌های ذهنی و گره‌های ذهنی ما را پاسخ دهد، در واقع این نیروی معنوی به عنوان یک نیروی مقابله‌ای و مبارزه‌گر با استرس‌های دنیای امروز می‌تواند قابل توجه باشد.

دقت بفرمایید که در دنیای امروز بحثی به نام هوش معنوی مطرح است که می‌تواند بحث مقابله با مشکلات را از منظر معنوی مطرح کند. همچنین باید به بحث‌های قابل توجه در اسلام مانند صبر و تاب‌آوری اشاره کرد که می‌تواند تا حد زیادی پوشش‌دهنده مقابله با استرس باشد. اخیراً مقاله‌ای را دیدم با عنوان «مدیریت استرس دینی»، که به مدیریت استرس با منابع دینی مانند صبر، توکل، رضامندی و خیرباوری به حکمت و تقدیر خداوند پرداخته بود. این منابع دینی می‌توانند تا حد زیادی مؤثر باشند. بحث عدالت دنیا، حکمت مشکلات و بلایای زندگی که برای انسان پیش می‌آید، از این منظر پاسخ داده و پوشش داده می‌شود و در واقع مدیریت استرس دینی، گره‌های ذهنی افراد را حل می‌کند.

دقت بفرمایید که سرنخ‌ها را هم مطرح کرده‌ام. حضرت امام به تندروی‌ها اشاره می‌کنند و این تندروی‌ها پاسخ دارند. یعنی در واقع می‌شود تا حد زیادی این تندروی‌ها را مدیریت کرد، با توجه به نوع ارتباط عاطفی، با توجه به بحث اوقات فراغت و غیره که حضرت امام نیز به آن اشاره می‌فرمایند.

فرمودند که از چه روشی استفاده کنیم تا فاصله بین نوجوان و گوشی کم شود؟ پاسخ به این سوال، بحث اوقات فراغت است. هر چه قدر شما برای نوجوان برنامه‌ریزی نکنید، گوشی‌ها برنامه‌ریزی خواهند کرد. اگر اوقات فراغت نوجوان در تابستان با برنامه‌های ورزشی، علمی و فرهنگی مناسب پر نشود، حتماً این بیکاری نوجوان با گوشی پر خواهد شد. بنابراین، اگر برنامه‌ریزی در دست والدین باشد و با مشارکت خود نوجوان انجام شود، با نظرخواهی از او که چه کارهایی انجام دهد که در طول روز مشغول‌تر باشد، هرچه قدر نوجوان مشغول‌تر باشد، فضای خالی ذهنی او برای استفاده از گوشی کمتر خواهد شد.

سوالی مطرح شد مبنی بر این‌که استقامت و تاب‌آوری، به ویژه با آوردن مثال‌های از شهدا برای کودکان و نوجوانان، خیلی قابل لمس نیست. ببینید، درست است که فضای محیطی و اجتماعی زمان جنگ با فضای محیطی و اجتماعی امروز ما متفاوت است، ولی ارزش‌ها همیشه قابل تقدیرند. در واقع نه تنها اسلام، بلکه در دنیای روان‌شناسی غرب نیز تاکید می‌شود که ارزش‌ها همیشه ارزشمند هستند، زیرا فارغ از زمان، ارزشمند هستند. دقت بفرمایید، مثلاً عدالت، آزادی یا برابری انسان‌ها، فارغ از زمان همیشه ارزشمند است. حالا بحث ایثار و فداکاری هم همینطور است.

اگر شرایط زندگی‌نامه‌ای طرح شود، شاید لازم است نوع روایتی که برای کودکان و نوجوانان امروز در نظر

گرفته می‌شـود، با نوع روایتگری که در سـال‌های گذشـته باب بوده کمی متفاوت باشـد. اما اگر این داسـتان‌ها و نوع روایتگری به روز شـود، ارزش ایثار برای نوجوانان امروزی نیز قابل درک و ارزشمند خواهد بود. در واقع، اثرگذاری اولیه اتفاق خواهد افتاد.

و البته در کنار همه این‌ها، اگر خود والدین ارزشـی را مورد تاکید قرار دهند و در زندگی‌شـان به آن ارزش پایبند باشـند، تأثیرگذار خواهد بود. حضـرت امام رحمت‌الله علیه نیز می‌فرمایند که بسـیاری از آموزش‌ها به صورت غیرمستقیم انجام می‌شود. یعنی وقتی بچه‌ها ببینند که پدر و مادر فداکاری برای وطن یا ایثار را تکریم می‌کنند و این جزئی از ارزش‌هایشـان است، برای بچه‌ها هم همان ارزش، ارزشـمند خواهد شد.

در واقع باید دقت کنیم که برای اینکه ارزشـی در بچه‌ها پررنگ شود، در درجه اول برای خود ما باید آن ارزش مطرح و مهم باشـد. در آن صـورت، این ارزش قابل انتقال به فرزندان خواهد بود.

نقش آثار مکتوب در شـکل گیری هویت اسلامی ایرانی

سهیل احمدی

زمان: دوشنبه – ۱۸ خرداد ۱۴۰۳

موضوعی که قرار است در این جلسه به آن بپردازیم، مربوط به عزیزانی است که در حوزه فکر و اندیشه و فرهنگ فعال هستند. موضوع، نقش آثار مکتوب در تقویت یا شکل‌گیری هویت ایرانی اسلامی‌ست.

هویت چیست؟ درخصوص هویت بحث‌های مختلف و متفاوتی تعریف شده است.

تعریف هویت در یک جمله به معنای پاسخ دادن به این پرسش اساسی است: «من کیستم؟». گاهی افراد در جامعه راه انحراف را در پیش می‌گیرند و به ورطه‌ی فساد می‌افتند. این افراد را بی‌هویت می‌نامند؛ چرا که نتوانسته‌اند پاسخ دهند که «من کیستم؟ کجا زندگی می‌کنم؟ به کجا باید بروم؟ هدف و مسیر من چیست؟»

این پرسش در قالب بزرگ‌تری به «ما کیستیم؟» تبدیل می‌شود و بحث هویت جمعی را مطرح می‌کند. هویت مفهومی پیچیده است و از کوچک‌ترین هویت‌های شکل‌گرفته تا هویت‌های محوری گسترده می‌شود. برای مثال، فردی که دانشجو است، در جمع دانشجویی دارای هویت دانشجویی است. اگر شخصی مسلمان باشد، در جمع مسلمانان هویت مسلمان دارد. اگر شیعه یا سنی باشد، در جمع هم‌مذهبان خود شناخته می‌شود و با آن هویت معرفی می‌گردد.

همچنین گاهی بین کارمندان یک مجموعه، مانند کانون پرورش فکری کودک و نوجوان، افراد با سلایق و اعتقادات مختلف وجود دارند که بیرون از آن مجموعه، شخصیت‌های خاص خود را دارند. اما زمانی که در داخل کانون، اداره، شرکت، آموزش و پرورش، ارتش یا هر سازمان و ارگانی هستند، هویت شغلی پیدا می‌کنند و احساس قرابت معنوی و معنایی با یکدیگر می‌کنند. برای مثال، اگر شما کارمند فلان سازمان هستید، من نیز کارمند همان سازمان هستم و بین ما قرابت ایجاد می‌شود.

هویت ملی و تأثیر آن بر سایر جنبه‌های هویت فرد

یکی از موضوعاتی که در بحث هویت مطرح است، مفهوم هویت ملی و تأثیر آن بر سایر جنبه‌های هویت فرد است. هویت ملی، هویتی محوری است که بر سایر هویت‌های فرد حاکم است و در قالب علایق مشترک، دردهای مشترک، و حتی در اشتراکات

خارج از مرزهای جغرافیایی نمود پیدا می‌کند. به عنوان مثال، اخیراً در یکی از کشورهای خارج از ایران برای تماشای بازی فوتبال، شاهد حضور یک خانم بدون حجاب بودم که در حال تشویق تیم ایران بود. در چنین شرایطی، مرزهای داخل کشور اهمیت کمتری پیدا می‌کنند و افراد حول محور اشتراکات ملی خود، یکدلی و همبستگی پیدا می‌کنند. این هویت ملی است که جامعه را پیش می‌برد.

نکته اول در ابتدای بحث این است که آثار مکتوب چه تاثیری بر تعبیر ما از هویت خواهد داشت. منظور ما از هویت، هویت ملی است که همه ایرانی‌ها را در برمی گیرد. نکته دوم، توجه به تفاوت بین فرهنگ وگفتمان است. وقتی که از هویت ملی صحبت می‌کنیم درحقیقت از یک فرهنگ عام و بزرگ صحبت می‌کنیم و نه خرده فرهنگ‌های حاکم برکل سرزمین و این فرهنگ، تاریخی را با خودش دارد.

فلاسفه پست مدرن نیز بر اهمیت تاریخ و تأثیر آن بر شکل‌گیری هویت فرد تأکید دارند. انسان موجود یک‌بعدی نیست که تنها در زمان حال زندگی کند. بلکه هر فردی تاریخ و گذشته‌ای دارد که بر شخصیت فعلی او تأثیر گذاشته است. این عقبه تاریخی می‌تواند شامل ملیت، مذهب، قومیت، فرهنگ و سایر عوامل شکل‌دهنده هویت باشد.

بنابراین، وقتی در مورد هویت صحبت می‌کنیم، باید به این نکته توجه داشته باشیم که هویت ملی، هویتی فراگیر است که بر همه ایرانیان تأثیر دارد. همچنین، بین فرهنگ و گفتمان تفاوت وجود دارد. هویت ملی، یک فرهنگ عام و بزرگ است که بر کل سرزمین حکم‌فرماست و تاریخی طولانی را در بر می‌گیرد.

فرهنگ چیست؟

اما فرهنگ چیست؟ وقتی در مورد فرهنگ صحبت می‌کنیم، در برابر گفتمان قرار داریم. این دو اصطلاح، دو نظام معنایی ایجاد می‌کنند که معانی متفاوتی در اذهان ما شکل می‌دهند. این معانی گاهی سیاسی هستند، به‌عنوان مثال در انتخابات اخیر، فردی انتخاب شد و به‌عنوان رئیس‌جمهور فعالیت خواهد کرد. کسانی که به او رأی دادند، معانی و شبکه‌ای از معانی در ذهن خود داشتند که بر اساس آن، کشور باید به شیوه‌ای خاص اداره شود. این افراد بر اساس مضامینی که در ذهن داشتند، به یک فرد خاص رأی دادند. معانی دیگری نیز در مورد حکومت‌داری در ذهن داشتند؛ معیارهایی برای رئیس‌جمهور ایده‌آل خود داشتند و بر اساس آن معیارها، فردی را انتخاب کردند.

این‌ها نمونه‌هایی از گفتمان هستند که در برهه‌های مختلف تاریخی نیز تغییر می‌کنند. به‌عنوان مثال، ممکن است مردم ایران در یک دوره به فردی رأی دهند و در دوره بعد، فردی را انتخاب کنند که ۱۸۰ درجه با گفتمان قبلی متفاوت است. اما فرهنگ عمیق‌تر از گفتمان است. گفتمان می‌تواند تهاجمی یا مقطعی باشد، اما فرهنگ ریشه‌دارتر و پایدارتر است. اصطلاحی به نام «لایه‌های ریاضی فرهنگ» یا «لایه‌های پیچیده فرهنگ» وجود دارد که نشان‌دهنده لایه‌های مختلف فرهنگ در جامعه ایرانی است که

هرکدام معانی خاص خود را دارند. ما در فرهنگ با چهار لایه مواجه هستیم.

انواع فرهنگ

در جامعه، کنش‌های فردی افراد لایه‌های مختلفی از فرهنگ را تشکیل می‌دهند. اگر از لایه ظاهری فراتر رویم و عمیق‌تر شویم، به حوزه هنجارها می‌رسیم که بسیار متفاوت از رفتارها و ظواهر است. وقتی یک لایه پایین‌تر برویم، به حوزه ارزش‌ها می‌رسیم که خود آنها نیز لایه‌های متفاوتی دارند. اگر باز هم عمیق‌تر شویم، به هسته مرکزی و اصلی فرهنگ می‌رسیم که همان اعتقادات و باورهای عمیق هستند. به عنوان مثال، وقتی به فردی می‌گویم "ای بی‌حجاب"، ممکن است ناراحت شود. زیرا هر کدام از ما تعریف خاص خودمان را از حجاب داریم. او ممکن است بگوید که حجاب را به عنوان یک هنجار قبول دارد، اما مشکل از آنجا شروع می‌شود که من و او تعریف متفاوتی از حجاب داریم. او ممکن است خودش را محجبه بداند، اما وقتی من او را "بی‌حجاب" خطاب می‌کنم، در واقع به نوع پوشش او اعتراض دارم، نه اینکه او را فاقد باور به هنجار حجاب بدانم.

یک لایه پایین‌تر، بحث ارزش‌ها مطرح می‌شود. ممکن است فردی پوشش خود را بر اساس ارزش‌های خود انتخاب کرده باشد، نه به خاطر اجبار جامعه. تا همین چند ماه پیش، افراد آزاد بودند که بر اساس ارزش‌های خود لباس بپوشند و کسی اعتراضی نمی‌کرد.

در میان بانوان، کسانی بودند که از کشف حجاب امتناع ورزیدند و اظهار داشتند که آن را ارزشمند می‌دانند و صرفاً به عنوان یک هنجار یا رفتاری سطحی به آن نگاه نمی‌کنند. در ایام شهادت، لایه‌های پیچیده فرهنگ در ایران آشکار می‌شود و ما عجیب‌ترین قوم در جهان هستیم. حتی در کشورهای شیعی مانند عراق و لبنان که شیعیان زیادی زندگی می‌کنند، رفتارهای آنها با ایرانی‌ها بسیار متفاوت است.

نکته‌ای که اکنون می‌خواهم مطرح کنم این است که ایران وضعیتی خاص نسبت به سایر کشورها دارد. در ایام شهادت اباعبدالله (ع)، خواهید دید که بسیاری از ایرانیان با پوشش‌ها و اعتقادات مختلف در مراسم عزا شرکت می‌کنند، نذری می‌دهند، گریه می‌کنند، روضه می‌روند و مجالس عزا برپا می‌کنند. این موضوع نشان‌دهنده باور عمیق در فرهنگ و هویت ایرانی است. به همین دلیل، برخی از جامعه‌شناسان زمانی که درباره هویت صحبت می‌کنند، دچار لغزش می‌شوند زیرا تنها لایه ظاهری فرهنگ، یعنی رفتار، پوشش و موارد مشابه را در نظر می‌گیرند. آنها بلافاصله اظهار می‌کنند که ما بی‌هویت شده‌ایم، اما باید صبر کرد و در نظر داشت که هویت صرفاً در پوشش خلاصه نمی‌شود.

اگر بخواهیم عمیق‌تر بحث کنیم، باید بگوییم که ما دچار بحران هویت هستیم، به ویژه در نسل‌های جدیدتر مانند نسل زد، آلفا و بتا، گسست نسلی پدیده‌ای پیچیده است که فراتر از تفاوت‌های میان نسل‌ها است. ما حتی شاهد گسست گسسته نسلی

هســتیم، جایی که پدران و مادران یا مربیان تلاش نکرده‌اند با نســل جدید ارتباط برقرار کنند، درکشــان کنند یا زبان مشترکی با آنها بیابند. این مسئله به خود ما برمی‌گردد و شــاید بتوانیم بگوییم که گســست سیاسی میان ما و نسل‌ها وجود دارد.

لایه های پیچیده هویت فرهنگی

اختلاف نســلی از آغاز تاریخ وجود داشــته اســت و همان‌طور که امیرالمؤمنین فرموده اســت: «فرزند زمان خود باش». این اختلاف در آینــده نیز ادامه خواهد داشــت. درک لایه‌های پیچیده فرهنگی به ما کمک می‌کند تا هویت خود را درک و آن را تقویت کنیم. تقویت هویت به معنای تقویت هر چهار لایه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و فردی است که ذکر شــد. شــکل‌گیری یا بازآفرینی هر یک از این لایه‌ها نیازمند توجه به مختصات خاص خود است.

در گذشته، ارتباطات در جامعه محدود بود و هویت‌ها مشــخص‌تر بودند. اگر به ۳۰۰ یا ۴۰۰ ســال پیش بازمی‌گشتیم و هواپیمایی بر فراز شهرها پرواز می‌کرد، می‌توانستیم معماری شهرها را مشاهده کنیم و کشور و ملت مربوط به آن را تشــخیص دهیم. اکنون، این اتفاقات کمتر رخ می‌دهد. برای مثال، اگر تصویری از متروی تهران بگیرید، می‌بینید که...

شــاید این تصــویر منتشــر شــود و کســی نتواند به کشورهای اروپایی یا حتی تهران برود. اتفاقی که شاید بتوان آغاز آن را به دوره مشروطیت و بازگشت به عقب نسبت داد. شاید این بدین معناست که دهکده جهانی به وضعیتی اشاره دارد که الگوی ارتباطات در جامعه تا حدی گسترده می‌شود که همه فرهنگ‌ها شبیه هم شده و هویت خود را از دست می‌دهند. این موضوع به شــدت در اخبار پخش می‌شــود. به عنوان مثال، در دوران کودکی من در روســتا، وقتی برای خرید نان بیرون می‌رفتیم، اخبار روستا توسط خانم‌ها در محل پخش می‌شد و سپس در کل روستا پخش می‌گردید. این نکته قابل توجه اســت که امروزه به محض وقوع اتفاقی در کشــوری دیگر، ما بلافاصــله از آن مطلع می‌شویم.

در این روســتا، وجود کدخدا ضــروری اســت و این موضــوع یکی از شــاخص‌های یک دهکده به شــمار می‌رود. مفهوم دهکده جهانی بیانگر این ایده اســت که الگوی ارتباطات، اخبار و اطلاعات تا حد زیادی گســترش خواهد یافت و از طریق رســانه‌های جدید، انسان‌ها شباهت‌های قابل توجهی پیدا خواهند کرد.

این روند از دوره مشــروطیت در ایران آغاز شــد، زمانی که ما هویت و معماری منحصــر به فرد خودمان را داشــتیم. با گســترش ارتباطات میان کشــورها، فرهنگ‌ها نیز در حال مبادله و انتقال بودند و صــنایع فرهنگی در سراسر جهان در حرکت بودند. در نتیجه، مردم کشورها کم‌کم شبیه یکدیگر می‌شدند. در چنین شرایطی بود که شخصی به نام محمدعلی جمال‌زاده، که روحانیت نیز داشت و تعصب ملی شدیدی داشت، شروع به داستان‌نویسی کرد. او به خارج از کشور رفته بود و شاهد این تغییرات جهانی بود.

با توجه به وضــعیت فرهنگی موجود، جمال‌زاده به ســراغ ادبیات و حوزه داســتان‌نویســی رفت. او در داســتان‌هایش به ادبیات واقع‌گرایانه روی آورد و از

ادبیات تخیلی پرهیز کرد. داستان‌های او از فرهنگ و سنت‌های رایج در آن زمان، مانند چای‌خانه‌ها، زورخانه‌ها و زندگی روستایی الهام گرفته بود.

جمال‌زاده در داستان‌هایش هم نقد می‌کرد و هم به نکات مثبت اشاره داشت، اما هدف اصلی او از این نوع داستان‌نویسی، افزایش آگاهی مردم از طریق تسلط بر ادبیات و استفاده از آن به عنوان ابزاری قدرتمند برای بیان افکار و ایده‌هایش بود.

مدرنیته به تدریج بر فرهنگ و سبک زندگی مردم تأثیر گذاشته است، اما مهم است که آنها اصالت خود را فراموش نکنند. این موضوع در ادبیات آن دوران قابل مشاهده است، به ویژه در دوره مشروطیت که علما نگرانی خود را از لحاظ سیاسی و دینی ابراز می‌کردند، در حالی که گروهی دیگر در حوزه ادبیات نگران حفظ فرهنگ بودند و شروع به نوشتن در این زمینه کردند.

متأسفانه نویسندگان ما به اندازه کافی در این حوزه فعالیت نکرده‌اند و سبکی مانند سبک آقای جمال‌زاده را ادامه ندادند. آنها بیشتر بر داستان‌سرایی و رمان‌نویسی تمرکز کردند، بدون اینکه هدف اصلی خود را بر بازیابی، شکل‌گیری یا تقویت هویت فرهنگی از طریق ادبیات قرار دهند.

ادبیات آنها تحت تأثیر ادبیات مدرن قرار گرفت و آنها شروع به استفاده از سبک زندگی و رویدادهای مدرن در نوشته‌های خود کردند. اکنون ما شاهد نگرانی‌هایی در مورد از دست دادن اصالت خود در این فرایند هستیم.

تاثیر کم ادبیات ایران در هویت بخشی به کودک و نوجوان

چرا ادبیات ما تأثیر زیادی در حوزه هویتی کودک و نوجوان ندارد یا اینکه تاثیرش در این حوزه بسیار کم بوده است؟ چه چیزی هویت را تقویت می‌کند؟ عبور از لایه‌های فرهنگی و هویتی که از آن صحبت می‌کنیم، به کلید واژه‌ای به نام روایت گره خورده است. روایت بسیار مهم است. اخیراً در مصاحبه با دانشجویان دکتری در رشته‌های فرهنگ و ارتباطات و مدیریت رسانه متوجه شدم که با وجود داشتن رزومه خوب، با عنصر روایت بیگانه بودند. این در حالی است که در جامعه، ارتباطات بر اساس روایت شکل می‌گیرد. کنش جمعی حول یک موضوع شکل می‌گیرد و افراد با روایت‌های مختلف، انباشته‌ای از معانی را ایجاد می‌کنند که منجر به شکل‌گیری یک کنش می‌شود.

کتاب "روایت‌های اتفاق افتاده" منبع بسیار مهمی است، به‌ویژه برای کسانی که در حوزه فرهنگ فعالیت سیاسی و جامعه‌شناختی دارند. این کتاب پیش‌تر نیز در جلسات معرفی شده است. نویسنده این کتاب، آقای فردریک میر، بر اهمیت ایجاد روایت مشترک تاکید دارد و بیان می‌کند که شما مجبورید روایت خود را بیان کنید تا چنین روایت مشترکی شکل بگیرد.

در این گفتگو، شرکت‌کنندگان در مورد اهمیت داشتن روایت منسجم، برای حفظ هویت و یکپارچگی در میان مسلمانان ایرانی صحبت می‌کنند. آنها معتقدند که در ابتدای انقلاب اسلامی، مردم ایران از طریق مساجد، اعلامیه‌ها و نوارهای کاست بسیج شدند و

این نشان‌دهنده اهمیت روایت و نحوه ارائه آن است. شرکت‌کنندگان همچنین اشاره می‌کنند که فقدان یک روایت واحد و قوی می‌تواند منجر به بحران هویت در میان مسلمانان ایرانی شود. آنها پیشنهاد می‌کنند که ایجاد یک روایت منسجم و قوی می‌تواند راه حل این مشکل باشد.

در صفحات اولیه این کتاب، از صفحه ۵۰ تا ۶۰، حدود ۶۰ روایت‌پژوه نام برده شده که بسیار مهم هستند. ما ادبیات پژوه، داستان پژوه و سینما پژوه داریم، اما روایت پژوه نداریم. در حالی که روایت اساس همه این‌هاست. پس روایت چیست؟ نویسنده عمر خود را صرف نوشتن این کتاب کرده است و فقط دو کتاب دارد. واضح است که او زمان زیادی را صرف مطالعه ۶۰ روایت کرده تا یک کتاب مرجع جامع ارائه دهد. او تمام آثار هنری را بررسی کرده است.

آن چه که ما بیان می‌کنیم، هویتی را خلق می‌کند که روایت آن دارای مختصاتی است. در این مرحله، بحث و گفتگو حول روایت شکل می‌گیرد و معنا و رخدادها به یکدیگر پیوند می‌خورند. این پیوند معناگرا، منجر به شکل‌گیری یک قصه می‌شود و این قصه است که داستان را رقم می‌زند. عنصر اساسی در شکل‌گیری قصه، هویت است. برای کودکان خردسال، این هویت بیشتر جنبه خیال دارد و ریشه در واقعیت ندارد.

در ابتدا لازم است ذکر شود که در ابتدای جلسه مطرح شد که پاسخ به پرسش "هویت من چیست؟" باید پاسخ منطقی و استدلالی داشته باشد. اما اشتباه رایج این است که فکر می‌کنیم هویت نوجوانان، جوانان و کودکان را باید با استدلال به آنها فهماند، در حالی که در شکل‌گیری هویت، عقل کمترین تأثیر را دارد و جالب است بدانید که خیال بیشترین نقش را ایفا می‌کند. اینجا بحث بر سر این است که "من کیستم؟" را نه بر اساس تعقل بلکه بر اساس تصور خود از خود شکل می‌دهیم. این تصور نیز توسط اطرافیان و جامعه شکل می‌گیرد و تأثیر زیادی بر فرد می‌گذارد.

عنصر اساسی، تربیت خیال است. یعنی از بچگی باید کودکان را تشویق کرد تا درباره خودشان خیال‌پردازی کنند. این خیال‌پردازی‌ها رفته‌رفته به چه چیزی منجر می‌شوند؟ بخش زیادی از آن‌ها به واقعیت تبدیل می‌شوند. من خودم شخصاً تجربه کرده‌ام که افراد درباره شغل، آینده، و شخصیت خود خیال‌پردازی می‌کنند، و این خیال‌ها علیرغم تمامی موانع و مشکلات، محقق می‌شوند.

من می‌خواهم سخنران شوم. در ۱۸ سالگی از شهرستان به تهران آمدم و دانشجو شدم. فارسی بلد نبودم و لهجه داشتم. من همیشه تمرین می‌کردم و خودم را تصور می‌کردم که در مقابل یک جمعیت دارم فارسی صحبت می‌کنم. استاد ادبیات و شعر من، دکتر سید علی موسوی گرمارودی بود. من به شدت به ادبیات و شعر علاقه داشتم، اما گاهی اوقات وسط صحبت کردن لهجه من لو می‌رفت و نمی‌توانستم فارسی صحیح صحبت کنم. اما آن خیال همیشه مرا به جلو هل می‌داد و به من انگیزه می‌داد. آن خیال، من را تبدیل به فردی کرد که باید می‌شدم.

خیال‌پردازی و رویا پردازی باعث تربیت و شکل‌گیری شخصیت من در جامعه شد. باید برای کودکان و

نوجوانان تخیلات و خیال‌پردازی‌های پاک ایجاد کرد.

تخیل پاک باعث می‌شود که آن‌ها یواش‌یواش مسیر، هویت، و شـخصـیت خود را پیدا کنند. روایت با خیال ارتباط ندارد. در فلسـفه امر هنری، امر جدلی مطرح است که آخرین روش ارتباط با مردم است. این یعنی باید با آن‌ها بحث منطقی کرد تا به نتیجه برسـند که اشتباه می‌کنند.

در قرآن کریم آمده اسـت: «سـبیل ربک بالحکمه و المعظه الحسـنه». یعنی ابتدا باید با حکمت و اندرز نیکو با مردم سـخن گفت و سـپس وارد بحث منطقی شـد. واقعیت این اسـت که ما با تخیل خود چقدر شـخصـیت‌ها و داسـتان‌های تخیلی سـاخته‌ایم. مثلاً داسـتان حضـرت یونس(ع) که وارد شـکم ماهی می‌شـود. ما همیشـه از شـنیدن این داسـتان متعجب می‌شویم، اما این یک داستان تخیلی است. ما چنین قصـه‌هایی در قرآن داریم. به نظر می‌رسـد که قرآن به این نکته توجه دارد که باید با تخیل و خیال‌پردازی، مردم را هدایت کرد.

در این روایت، سـخن از هویت جمعی اسـت. اینکه چگونه شـکل می‌گیرد و نقش روایت و قصـه در این میان چیست. بیان می‌کند که چگونه قصه‌های قرآنی با هنر داسـتان‌گویی، هویت جمعی را شـکل داده‌اند. سپس به معجزه حضرت عیسی(ع) اشاره می‌کند که مرتبط با طب و طبابت بود و ایشـان مرده را زنده می‌کرد. سـپس معجزه حضـرت رسـول(ص) قرآن است. هویتی که مختص خاتم پیامبران است. هویت باکتاب منتقل می‌شود. معجزه حضرت رسول (ص) نیز کتاب است، یعنی هدایت انسان‌ها از طریق کتاب و قصه. خلقت انسان نیز بر اساس همین اصول شکل گرفته اسـت. ذهن کنجکاو انسـان همواره به دنبال قصه است و این قصه‌ها هستند که می‌توانند مفاهیم پیچیده را به شـیوه‌ای جذاب ارائه دهند. حتی در کلاس‌های درس نیز می‌توان با اسـتفاده از قصـه، مطالب علمی را انتقال داد و مخاطب را مجذوب کرد. هویت جمعی از طریق روایت شـکل می‌گیرد و دو کتابی که در این زمینه پیشنهاد می‌شود، یکی "روایت جمعی" و دیگری "سـواد" اسـت. هر دو کتاب توسـط نشـر اطراف منتشـر شـده‌اند که تخصـص آن نشـر، روایت است. این نشر کتاب‌های ارزشمندی در زمینه داسـتان، جسـتارنویسـی و تأثیر آن‌ها بر شـخصـیت و زندگی انسان منتشر کرده است.

قهرمانان وجود ندارند؟

در ادامه، سخن از اهمیت قهرمان در قصه است، به ویژه در فیلم‌های سـینمایی ژانر اجتماعی-اعتراضـی برای نوجوانان. در حالی که سـینمای هالیوود اهمیت زیادی برای وجود قهرمان در فیلم‌ها قائل است و آن را در کسـب جوایز بین‌المللی مؤثر می‌داند، متأسـفانه در فیلم‌هـای ایرانی اخیر، شـاهـد رونـدی مخـالف هسـتیم. به نظر می‌رسـد این روند حساب‌شده باشد، چرا که جوانان تمایل کمتری به مطالعه دارند و قصه‌ها و رمان‌ها از طریق سـینما و سـریال‌های خانگی ارائه می‌شـوند. در این آثار، شـاهد قهرمان‌زدایی هسـتیم و همه مقصر به تصویر کشیده می‌شوند. در حالی که در سـینمای آمریکا، حتی در فیلم‌هایی که مربوط به

آخرالزمان هستند، قهرمان وجود دارد که در برابر خدا می‌ایستد و بشریت را نجات می‌دهد.

هنگامی که در روایت‌ها قهرمان وجود نباشد، می‌تواند ذهن مخاطب را به ترویج نسبی‌گرایی سوق دهد. عدم وجود قهرمانان می‌تواند به ایجاد نسبی‌گرایی در انسان‌ها بینجامد و تاثیر منفی بر جامعه داشته باشد. پس چگونه بود که در دوران دفاع مقدس، جوان‌های آن دوران، علی‌رغم همه سختی‌ها و کمبود امکانات، به عنوان قهرمانان جامعه شناخته می‌شدند. در مستندی که اخیرا از شهید چمران و در سالگرد شهادت ایشان پخش شد ما شاهد یک قهرمان بزرگ هستیم. یا مثلا داستان یکی از موتورسواران میدان خراسان را که در جبهه جنگید و مجروح شده بود. در بخش علمی نیز، ما پروفسور کاظمی آشتیانی را که در زمینه سلول‌های بنیادی در ایران فعالیت داشت را می‌توانیم مثال بزنیم که متاسفانه در حال حاضر به اندازه رونالدو شناخته شده نیست. پیشنهاد می‌کنم کتاب "سلول‌های بهار" را که روایتگر زندگی یک دانشمند است را مطالعه کنید.

اخیراً در جمع گروهی از سربازان نخبه که در دانشگاه‌های برتر کشور مانند علم و صنعت و صنعتی شریف در مقاطع فوق‌لیسانس و دکتری تحصیل کرده بودند، سخنرانی داشتم. موضوع سخنرانی من درباره‌ی نقش سینما و رسانه‌های جدید در انتقال روایت‌ها و داستان‌ها به نسل جدید بود. متاسفانه بسیاری از جوانان امروزی با روایت‌های سنتی ارتباط برقرار نمی‌کنند و جذب پیام‌هایی می‌شوند که از طریق سینما و رسانه‌های مدرن ارائه می‌شود.

من معتقدم که ما می‌توانیم از همین ابزار برای انتقال پیام‌های ارزشمند و جذب نسل جدید به سمت موضوعات مهمی مانند دانش و نوآوری استفاده کنیم. اما متاسفانه پس از سخنرانی، شاهد هیچ خبری مبنی بر استفاده‌ی عملی از این ایده‌ها در بین آن گروه از سربازان نخبه نبودم.

اخیراً ماهواره‌ای در ایران پرتاب شده که دارای یک ویژگی کوچک اما بسیار مهم است. این ماهواره توسط شرکتی ساخته شده که من در آن مشغول به کار هستم و یکی از سربازان مستقر در این مجموعه، تأثیر کار خود را بر آن دیده است. این امر نه تنها باور و اعتقاد ما را تقویت کرد، بلکه نسل جدید را نیز بر آن داشت تا با استفاده از روایت‌ها، باوری نو بسازند. متاسفانه گاهی روایت‌هایی ناامید کننده وجود دارند که کمتر به آن‌ها پرداخته شده است. برای مثال، یکی از موضوعاتی که کمتر درباره آن صحبت شده، پایان کروناست. بله، یکی دو سال است که درگیر کرونا نیستیم و این خود نشان‌دهنده تلاش‌های بی‌وقفه دانشمندان ایرانی است. دکتر صالحی، متولد ۱۳۶۷، یکی از این جوانان موفق در این حوزه است.

چگونه به تقویت هویت ملی بپردازیم؟

متاسفانه در بین ما فعالان فرهنگی، ضعفی در پرورش استعدادها و همچنین در نوع گردشگری که ترویج می‌دهیم، وجود دارد. تا اینجای بحث، اهمیت هویت و روایت را که سازنده فرهنگ است، بیان کردم. همچنین درباره گفتمان صحبت کردم و این آخرین

بخش از بحث من است. اگر پرسش و پاسخی باشد، خوشحال می‌شوم شرکت کنم.

در آثار داستانی و مکتوب خود چگونه و با چه مولفه‌هایی می‌توانیم به تقویت هویت ملی بپردازیم؟ برای مثال، من به یکی از کشورها سفر کردم و جریمه چراغ قرمز ۱۲۰ میلیون تومان بود. هزینه درمان نیز گران بود. اما برایم جالب بود که در آن کشور مهاجرپذیر، مردم صبح‌ها ساک‌هایشان را برمی‌داشتند و سوار مترو می‌شدند. آنجا نیز ماشینی بود و مردم آرام و سرگرم کار خود بودند. هر از گاهی دعوا دیده می‌شد، اما در کل بد نبود و حتی خوب بود. این نشان می‌دهد که ما روحیه خوبی داریم.

در کشوری که زندگی می‌کردم، آزادی وجود داشت و من هیچ مزاحمتی را تجربه نکردم. گشت ارشاد نیز در آنجا دیده نمی‌شد، اما پوشش افراد بسیار آزاد بود. با این حال، در طول مدت اقامتم در آن کشور، شاهد هیچ‌گونه تعرض یا رفتاری که در تضاد با فرهنگ و هویت ما باشد، در اماکن عمومی نبودم. اینجا نیز شرایط به همین منوال است و این امر نشان‌دهنده قدرت فرهنگ و هویت ماست؛ فرهنگی که گاهی آن را ضعیف جلوه می‌دهیم، اما در واقعیت قوت و اصالت خود را حفظ کرده است.

در کشوری که جوانان تا دوران دانش‌آموزی در فضایی پاک و سالم پرورش می‌یابند و استعدادهای درخشان خود را شکوفا می‌سازند، متأسفانه پس از گذراندن دوره‌های آموزشی و حتی در آستانه کنکور، ممکن است به دلیل برخی ضعف‌ها در سیستم آموزشی یا اجتماعی، درگیر فساد و مشکلاتی شوند که مانع شکوفایی کامل آنها شود. در حالی که کشورهای خارجی ممکن است افراد زیادی داشته باشند، اما به دلیل فساد موجود در سیستم آموزشی خود، نمی‌توانند نخبگان واقعی پرورش دهند.

این دانش‌آموزان از دوران دبیرستان تنها بر روی درس و آینده خود تمرکز دارند و زمانی برای درگیر شدن با مسائل و جذابیت‌های غیراخلاقی اطراف خود ندارند. آنها در محیطی پاک و سالم تربیت می‌شوند و این موضوع آینده‌ای روشن برای کشور را نوید می‌دهد.

هویت ایرانی‌ها با تفکر و اندیشه عجین شده است و هنوز هم بسیاری از افراد به دنبال پرورش استعدادهای خود در زمینه‌های مختلف از جمله نویسندگی هستند.

برای عزیزانی که علاقه‌مند به نویسندگی هستند، توجه به مولفه‌های زبانی بسیار مهم است. ادبیات و استفاده صحیح از زبان می‌تواند تأثیر زیادی بر کیفیت نوشته‌ها داشته باشد.

نقش کلیدی اصطلاحات و مثال‌ها

اصطلاحاتی که ما در زبان عامیانه به کار می‌بریم، در ادبیات کهن فارسی کمتر دیده می‌شود. ادبیات فارسی در دوره‌های مختلف تاریخی، دستخوش تغییر و تحول بوده است. برای مثال، در دوره قاجار، کتابی با عنوان «چادر کردیم رفتیم تماشا» منتشر شده که سفرنامه یک زن در دوران قاجار است. این زن، خدمتکار یک خان بوده و به همراه خانواده‌اش عازم حج بوده است. این کتاب که توسط خود او نوشته شده، نشان‌دهنده ادبیات عامیانه آن دوران است که

بسیار متفاوت از ادبیات فاخر و غنی دوره‌های پیشین بوده است. در این کتاب، نویسنده به زبان ساده و روزمره مردم صحبت می‌کند و این نشان‌دهنده تغییر ذائقه ادبی در دوره قاجار است.

حفظ هویت ما به شدت وابسته به مثال‌ها و مثل‌های ماست. دوری از اصطلاحات انگلیسی در نوشته‌ها و گرایش به ادبیات، بسیار در حفظ هویت ما موثر است. کارکرد این اصطلاحات چیست؟ ضرب‌المثل‌ها چه کارکردی دارند؟ آیا این ضرب‌المثل‌ها با هنر هنرمندان، بیت شعر یا مصرعی حکیمانه گره خورده است؟ این‌ها همه، خیری را بین خوبی‌ها و بدی‌ها، بین اخلاص و دورویی، و بین صداقت و دروغگویی ایجاد می‌کنند.

ضرب‌المثل‌ها برای تمایز میان جوانمردی و ناجوانمردی به کار می‌روند. ما اصطلاحات عامیانه فارسی غنی و بسیاری داریم، اما امروزه شاهد گرایش به ادبیات رسمی‌تر هستیم، به‌ویژه در نمایشگاه کتاب. کتاب‌های جدیدی که برای دختران نوجوان در ایران نوشته می‌شوند، به آن‌ها کمک می‌کنند تا زبان رسمی را بیاموزند و هویت خود را بسازند. شاهد این موضوع اشعاری است که شهریار سروده است که در آن از اصطلاحات و زبان رسمی استفاده کرده است.

درباره مداحی‌های آذری که پخش می‌شود، گاهی اوقات ممکن است افراد به طور کامل آن را درک نکنند، اما برای من که در آن فضای فرهنگی زندگی کرده‌ام، بسیار زیبا و اثرگذار است. این موضوع به هویت فرهنگی و مذهبی ما به عنوان ایرانی مسلمان برمی‌گردد که نتیجه‌اش پرورش انسان‌های شریف است. اگر این هویت دچار بحران شود، بازگشت به شرایط عادی دشوار خواهد بود.

پس از پایان جنگ، وارد دوره سازندگی شدیم، کارخانه‌ها، سرمایه‌داری و کارمندی رونق گرفت. اما به تدریج متوجه شدیم که هویت فرهنگی‌مان در حال از بین رفتن است. مردم دچار اضطراب و بحران می‌شدند، برای مثال اگر شایعه می‌شد که کالایی کمیاب خواهد شد یا قیمت بنزین افزایش خواهد یافت، مردم بلافاصله در صف‌ها می‌ایستادند و این موضوع بر سلامت روان آنها تأثیر منفی می‌گذاشت.

درباره دومین موضوع مورد بحث، یعنی آداب و رسوم، صحبت کنیم. به یاد داشته باشیم که آداب و رسوم عزاداری و ختم در مناطق مختلف ایران، از جمله در شمال ایران، دارای سنت‌ها و مراسم خاص خود است. اخیراً نیز فیلمی در تلویزیون پخش شد که در آن به نمایش آداب و رسوم دوره قاجار در خانه‌های شمال ایران پرداخته شده بود. در آن فیلم، صحنه‌ای از یک مجلس ختم نشان داده می‌شد که در آن، دختری جوان به نام گیلدخت، درگیر دستگیری خان محلی بود. اینگونه مراسم و آداب‌ورسوم می‌توانند الهام‌بخش هنرمندان برای خلق آثار هنری باشند.

اخیراً در فیلم‌های ترکیه‌ای، به ویژه در تصاویر به نمایش درآمده از دوره عثمانی، شاهد این موضوع هستیم که ظاهر و شیوه لباس پوشیدن آنها بسیار شبیه به تیپ‌های هالیوودی است. این موضوع در تضاد با سبک هنری مورد استفاده در ایران است؛ جایی که حتی در کتیبه‌های باستانی مربوط به دوره

شـاهانمان، افراد با وقار و شـکوه به تصـویر کشـیده شده‌اند و هویت ایرانی خود را حفظ کرده‌اند.

آداب و رسوم ما در جشن‌های عروسی و ختم چگونه بوده اسـت؟ چگونه اعیاد و جشـن‌های گذشـته ما خاطرات مشترکی ایجاد می‌کند که ما را به هم نزدیک می‌کند و قلوب ما را به هم گره می‌زند؟

تجربیات و باورهای مشترک، پایه و اساس ارتباط گرم و صـمیمی ماسـت، هرچند که دیدگاه‌های سـیاسـی متفاوتی داریم. این امر نشـان‌دهنده اهمیت هویت و تنوع در عین اتحاد اسـت. من با افرادی ارتباط برقرار کرده‌ام که تجربیات مشـترکی با من نداشـتند و این موضـوع بسـیار جالب توجه بود. این تعامل فرصـتی برای تبادل دیدگاه‌ها و درک دیدگاه‌های متفاوت فراهم آورد.

سـبک زندگی ما و نوع ارتباطاتمان موضـوع مهمی اسـت که نباید نادیده گرفته شـود. اجازه دهید مثالی برای شـما بزنم. فرض کنید در کلاس درس حضـور داریم و در مورد زندگی سیدمرتضی صحبت می‌کنیم. کامران، دوست ما، تحت تأثیر زندگی سیدمرتضی قرار می‌گیرد، چرا که زندگی سـیدمرتضـی شـباهت‌هایی با زندگی خانم غزاله، شاعره‌ای که معشوقه سیدمرتضی بوده، دارد. کامران با سیر زندگی سیدمرتضی احساس نزدیکی می‌کند، چرا که زندگی سـیدمرتضـی یادآور گذشته و تجربیات خود اوست و او توانسته خود را در سیدمرتضی پیدا کند.

به عنوان فردی ایرانی، نباید فرهنگ و سـنت‌های سـرزمین خود را فراموش کنیم. معماری سـنتی ایران بسیار تاثیرگذار است و می‌توان از آن در معماری مدرن امروز بهره برد. در واقع، مردم دوباره به سمت معماری سـنتی و اسـتفاده از عناصـر آن در خانه‌های خود روی آورده‌اند. به عنوان مثال، اسـتفاده از آجرهای سـنتی و حتی طراحی مصـلی (محل نماز) در خانه‌ها که اخیراً در تبلیغات اینسـتاگرامی دیده می‌شـود، نشـان دهنده توجه مردم به معماری سنتی است.

گفته می‌شـود که بشـریت به هویت اصـلی خود بازمی‌گردد. اسـاطیر ما، از رسـتم و سـهراب گرفته تا دیگر قهرمانان اساطیری، همواره منبع الهام بوده‌اند. فیلم‌نامه‌ای با عنوان "نامه رسـتم سـهرابی" برای تئاتر نوشـته شـده اسـت که احتمالاً در همین سـال پخش خواهد شـد. در این فیلم‌نامه، لحظه‌ای توصـیف شـده است که رستم، علی‌رغم آگاهی از اینکه سهراب پسر اوسـت، تصـمیم می‌گیرد خود را به دسـت سـهراب بسـپارد و از مبارزه با او خودداری کند. این فیلم‌نامه بسیار خوب نوشته شده است و به زیبایی آن لحظه را نشان می‌دهد.

گسست پیوند خود و هویت

اسـطوره‌های گذشـته و حال ما که هر یک نماینده فرهنگ اقوام مختلف هستند، بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت ما هستند. ما باید همیشه به یاد داشته باشیم که لر هستیم یا ترک؛ فوتبال ایران متعلق به کل کشور اسـت. در نوشـته‌ها، نشـان دادن خرده‌فرهنگ‌ها و اقوام مختلف و تأکید بر تفاوت‌هایی که هویت‌آفرین هسـتند، بسـیار ارزشـمند اسـت. متأسـفانه برخی نویسندگان، حتی آنهایی که خود از یک قومیت خاص هستند، نشان دادن این تفاوت‌ها در آثارشان را نوعی

بی‌کلاسی قلمداد می‌کنند. این نگرش بسیار نادرست است، چرا که شخصیت‌ها و رفتارهایی که نشأت‌گرفته از این تفاوت‌های قومیتی هستند، می‌توانند بسیار جذاب و پربار باشند.

اصفهان و اردبیل، هر کدام با ویژگی‌های خاص خود، شهرهایی هستند که در آنها زندگی می‌کنیم یا به آنجا سفر می‌کنیم. اصفهان با داشتن جاذبه‌های تاریخی و فرهنگی، همچون مرواریدی در سرزمین ایران می‌درخشد. موقعیت جغرافیایی این شهر در قلب ایران، بر ارزش و اهمیت آن افزوده است. از سوی دیگر، اردبیل با طبیعتی بکر و دست‌نخورده، مقصدی ایده‌آل برای کسانی است که به دنبال گریز از زندگی شهری و تجربه آرامشی بی‌بدیل هستند.

فراموش کردن این میراث فرهنگی و طبیعی غنی، به معنای گسستن پیوند با هویت خود است. اصفهان و اردبیل، هر یک داستان‌های خود را روایت می‌کنند و پلی ارتباطی بین گذشته و حال برقرار می‌سازند. نویسندگان و ادیبان، با الهام از این شهرها، ادبیات غنی و جهانی خلق کرده‌اند که بازگوکننده داستان زندگی و فرهنگ مردم این سرزمین است.

در شب یلدا و نوروز، بسیاری از افراد به تمسخر و سرزنش این مراسم و آیین‌های فرهنگی می‌پردازند. اما جالب است بدانیم که این مراسم در واقع با آموزه‌های اسلام نیز همخوانی دارند و می‌توان آنها را به گونه‌ای تفسیرکرد که با ارزش‌های دینی ما در تعارض نباشند. حتی می‌توان گفت که این جشن‌ها و مراسم، با پیوند خوردن به ارزش‌های اسلامی، غنا و معنویت بیشتری یافته‌اند. متاسفانه عده‌ای تصور می‌کنند که شرکت نکردن در این مراسم و یا تسلیت گفتن در این ایام، نشان‌دهنده‌ی پایبندی بیشتر به ارزش‌ها و اعتقادات دینی است. اما این تفکر اساساً صحیح نیست و ما تنها به چنین رفتاری عادت کرده‌ایم.

در پایان، از خداوند بزرگ برای همه شما و خانواده‌های محترمتان صحت، سلامتی و عافیت مسئلت دارم.

قصه گویی برای تغییرات اجتماعی؛ تاثیر قصه بر صورت هـای ذهنی ما

حمیدرضا شاه آبادی

زمان: یکشنبه – ۸ مهرماه ۱۴۰۳

قصـه تاثیرات زیادی می‌تواند داشـته باشـد، تاثیر برتغییرات اجتماعی و تغییر بر صـورت‌های ذهنی ما امیدواریم روزی فرا برسـد که همه اینگونه فکر کنند. چون این شناخت بیشتر در مورد جمعی مثل ما هست و واقعیت این اسـت که همه فکر می‌کنند، قصـه و داسـتان برای گذران وقت اسـت چند سـال پیش خدمت همکاران شـهرکرد بودم برای آنها خاطره‌ای را تعریف کردم دوسـت دارم امروز برای شـما هم بیان کنم.

ما دانشـجو بودیم حوالی ظهر جلسـه قصـه خوانی داشـتیم یک سالن کنفرانس کوچکی در دانشگاه بود که ما آنجا جمع می‌شـدیم، بعد از مدتی درب سـالن را بستند و به ما اجازه ندادند. یک روز پیش مسئول سالن رفتم و با او صـحبت کردم و قول دادم که سـالن را خراب نکنیم.

آخر که راضی شد کلید سالن را به ما بدهد گفت کلید را بده این‌ها بروند برای هم قصه بگویند. با نگاه خیلی تحقیرآمیزی این را گفت و من خیلی ناراحت شـدم واقعیت این است داریم داسـتان می‌نویسـیم و قصـه می‌گوییم آیا دور هم داریم قصـه می‌گوییم یا نه کار مهم‌تری را دنبال می‌کنیم؟

همه ما یک عمر و امکان محدودی داریم و دوسـت داریم این عمر محدود را در یک کار مهم‌تری صـرف کنیم اگر احسـاس کنیم کارما لغو و بیهوده اسـت دوست داریم این وقت را در جای بهتری صرف کنیم ولی طی همه این سـال‌ها من فکر می‌کنم کار ما بسـیار مهم و تاثیرگذار اسـت و می‌تواند خیلی از مشکلات را حل کند.

در زمان خودم از قول شخصیت‌ها نوشتم اگر من در این مملکت کاره‌ای بودم همیشه مملکت را بر اساس رمان و داسـتان‌ها اداره می‌کردم چون گمان می‌کنم آنها درک خوبی از فضـا و موقعیت‌ها دارند آدم‌ها را می‌شـناسـند وقتی می‌گویم قصـه داریم عده‌ای فکر می‌کنند، الان ما در یک گوشـه داریم قصـه گوش می‌کنیم و بیکار هستیم بدنمان ساکن و ساکت است. تمام تحقیقات علمی نشان می‌دهد وقتی داریم قصه می‌شـنویم مغزمان به شدت فعال است حتی ضربان قلب و تنظیمات تنفسمان تغییر می‌کند در بخش آخر خواهید دید که چگونه قصه بر ذهن ما تاثیر می‌گذارد.

همیشـه فکر می‌کنیم قصـه روی روح و روان ما تاثیر گذار اسـت اما واقعیت این اسـت روی فیزیک ما هم تاثیرگذار اسـت یک داسـتان نویس وقتی داسـتان می‌نویسد بخشی را روی کاغذ خلق می‌کند و بخشی

را این امکان فراهم می‌دهد که در ذهن خواننده خلق شود یعنی خواننده همیشه شریک نویسنده در خلق داستان است. معمولاً نویسنده‌ها طراحی می‌کنند خطوط اصلی کار را می‌کشند و از خواننده می‌خواهند که وقت بگذارد ترکیب کند این را با جزئیات بیشتری درست کند معتقدم داستانی خوب است که سهم خواننده بیشتر شود، اینجا هم خواننده شریک نویسنده است و هم لذت کشف اثر را می‌برد هم لذت خلق اثر را وقتی جزئیات را نشانه گذاری می‌کنید و او آنها را به کلیات تبدیل می‌کند در واقع لذت می‌برد فکر می‌کند کشفی کرده است در مورد قصه‌گویی همینطور است. وقتی در مورد قصه صحبت می‌کنم نوعی از خلاقیت است و بخشی از خلق داستان باید به مخاطب واگذار شود. در ادبیات فارسی صنعت تلمیح داریم شاعر استادانه به موضوعی اشاره می‌کند و بنا دارد که ما موضوع را می‌دانیم.

قصه؛ زبان مشترک انسان‌ها در شناخت هستی

حافظ می‌گوید:

این همه شعبده‌ها عقل که می‌کرد اینجا سامری پیش ید بیضا می‌کرد

او بنا را بر این گذاشته که ما داستان سامری حضرت موسی را می‌دانیم اینکه عصا را می‌انداخت را ما می‌دانیم چندکلمه به کار می‌برد و ما چندین صفحه را مجسم می‌کنیم، صفحات در داستان نویسی هم به کار می‌رود در داستان نشانه‌هایی می‌گذاریم و این نشانه‌ها به کشف‌های بزرگ منجر می‌شود.

کشف‌هایی که مخاطب قصه در خلق قصه با قصه گو شریک باشد.

شاید گاهی اوقات قصه گو امکان بیشتری دارد چون مخاطب را می‌بیند حس او را متوجه می‌شود و همان جا نشانه‌هایی را می‌فرستد و ذهن مخاطب را باز می‌کند. این‌ها که گفتم مقدمه بود ولی واقعیت این است که موضوع قصه از جهات مختلفی در همه جوامع و در زندگی بشری از آغاز خلقت تا امروز تاثیرگذار بوده است.

ما علمی داریم به اسم علم فلسفه که بناست در مورد هستی صحبت کند هر رفتاری که ما انجام می‌دهیم برای شناخت هستی در حوزه فلسفی قابل بررسی است. فلسفی‌ترین رفتار بشر از ابتدای خلقت داستانسازی بوده است فرض کنید بشر خواسته بداند آتش چگونه کشف شده آتش را دیده و خواسته بداند چگونه آتش درست شده است قصه ساخته است و این قصه را امروز می‌گوییم اسطوره.

از اسطوره‌های کهن تا روایت‌های مدرن

مثلاً ایرانیان می‌گویند یک روزی جمشید شاه با اسبش می‌رفت در جایی ایستاد تا استراحت کند نشست و به تخته سنگی تکیه داد ماری به سمت او می‌آمد ترسید و سنگی را برداشت به طرف مار پرتاب کرد سنگ او به سنگ دیگری خورد و جرقه‌ای رخ داد آن جرقه به بوته‌ای خورد و بوته آتش گرفت و بشر آتش را کشف کرد یونانیان می‌گویند زئوس با ارابه در آسمان حرکت می‌کرد، چرخ ارابه به سنگی خورد و آتش گرفت و ماجراهای دیگر که پیش آمد.

همه اجزا بشر از شروع داستان‌سازی کرده است.
باستان شناسان می‌خواستند در مورد تمدنی تحقیق کنند و می‌روند از جایی گلدانی را بیرون می‌آورند جای یک تکه پارچه بیرون می‌آورند این‌ها را به هم مرتبط می‌کنند، ربط می‌دهند و قصه‌ای می‌سازند و در مورد آن قصه اظهار نظرهای زیادی می‌کردند. یک نفر برای تفسیر چیزی که دیده شروع به داستان سرایی می‌کند. در علم شیمی و فیزیک هم همین اتفاق افتاده است و همه به نوعی شروع به تعریف قصه می‌کردند. این نشان می‌دهد که ساختار ذهن ما با قصه ارتباط برقرار می‌کند با قصه می‌فهمد با قصه جلو می‌رود.

قصه از همان کودکی با ما هست، در قصه نه آموزش می‌دهیم و نه از کسی می‌خواهیم که آموزش ببینند. کودک ما برای اینکه غذا بخورند باید آنها را التماس کنیم که بیا یک لقمه غذا بخور ولی هیچ بچه‌ای برای اینکه خاله بازی کند، لازم نیست از او خواهش یا تمنا شود و نیاز به آموزش هم ندارند. بلا فاصله از همان کودکی شروع به قصه سازی می‌کنند کودکی کار خطایی انجام داده است از او می‌پرسیم چرا این کار را کردی می‌گوید: من نبودم این کار را انجام دادم یک پیشی آمد لب پنجره گفت این کار را بکن اصرار کرد من هم گول خوردم و انجام دادم ببینید قشنگ یک تعادل ایجاد می‌کند تنش دارد، دوباره بر می‌گردد و به تعادل می‌رسد دوباره کار انجام می‌شود.

۳۰۰۰ سال پیش ارسطو گفت هر داستان سه مرحله دارد آغاز میانه و پایان امروز هم هالیوود می‌گوید سینما سه پرده دارد آغاز میانه پایان خیلی‌ها آمدند این روال را به هم بزنند آدمی که در تعادل بوده و تعادل او به هم ریخته دوباره می‌رسد به تعادل اولیه ولی او عوض شده است.

نقش قصه در هویت‌سازی و موفقیت فردی و اجتماعی

همان چیزی که بچه تعریف می‌کند من در اتاق بازی می‌کردم یک پیشی آمد و گفت بیا برو نقاشی بکش من نمی‌خواستم او اصرار کرد این تنش است، من نقاشی کشیدم بعد پیشی رفت و من برگشتم سرجایم نشستم. قشنگ کودک همین قصه را تعریف می‌کند کمی جلوتر برویم و عمیق‌تر قصه را نگاه کنیم که ما قبل از تولد در ذهن داریم یونگ تعریف کرد وقتی ما به دنیا می‌آییم. همانگونه که بدنمان اندام دارد روانمان هم اندام دارد. روانمان شکل گرفته طی میلیون‌ها سال نوع بشر تجربه‌های مختلفی را انجام داده است که دست به قصه پردازی کرده است و این‌ها نسل به نسل تکرار شده و در روان بشر شکل گرفته به نوعی در درون ما انسان‌ها داستان هست.

قصه‌ها از قبل در ذهن ما وجود دارند و ما فقط آنها را به دنیا می‌آوریم می‌گوید این‌ها در قالب الگویی به اسم آرکیتایپ شکل گرفتند وقتی با یک حادثه مواجه می‌شویم به یکی از این الگوها رجوع می‌کنیم آن ماجرا را در آن الگو قرار می‌دهیم و بر اساس آن کشفش می‌کنیم. حدود ۳۲ الگوی داستانی داریم خیلی محدودند و به شکل‌های مختلف تکرار می‌شود ما قصه‌ها را داریم آدمی که می‌خواهد قبولش کنیم او را بفهمیم آدمی که می‌خواهد به او نزدیک شویم،

قبولش کنیم باید یکی از این الگوها را پیدا کنیم. اخیراً جایی متنی می‌خواندم کسانی که می‌خواهند موفق بشوند پول زیادی به دست بیاورند آدم‌هایی نیستند که تکنولوژی بلدند آدم‌هایی هستند که بلدند قصه بسازند. حول موضوعات مختلف قصه بسازند و در جامعه رواج دهند. الان تمام کسانی که کالای تجاری می‌سازند قصه سازی هم بلدند.

شما دیدید سلبریتی‌ها برای خودشان قصه می‌سازند شایعه می‌سازند چرا؟ چون می‌خواهند با قصه در یاد بمانند در ذهن ما باقی بمانند. قبل از انقلاب محمدعلی کلی بوکسور بود، ایشان ابتدا یهودی بود دین یهود داشت و بعد مسلمان شده بود همین باعث شده بود در کشورهای اسلامی خیلی طرفدار داشته باشد.

آن زمان تنها بعضی از مسابقات را در تلویزیون پخش می‌کردند و مسابقه او هم در تلویزیون پخش می‌شد آن زمان ساعت ۴ صبح مسابقه بود همه مردم آن ساعت بیدار بودند و مسابقه را تماشا می‌کردند و فردا همه در مورد او صحبت می‌کردند.

امروز کدام ورزشکار چنین داستانی دارد بیشترین مخاطب شبکه‌های اجتماعی را دارد. رکورد شکسته است چرا؟ چون فقیر بود شب‌ها پشت رستوران می‌نشست خانم گارسونی بود ته مانده غذا را به او می‌داد. او و خواهر برادرانش از آن غذا خود را سیر می‌کردند بعداً که موفق شده بود به سراغ آن زن رفته بود او را پیدا کرده بود و برایش ماشین آخرین مدل خریده بود. همه‌اش قصه است آدم‌ها با قصه دیده می‌شوند و ما می‌توانیم آنها را بفهمیم. زندگی خودمان همین طور است باید هر یک از شما بتوانید یک قصه برای خودتان بسازید در دورهمی‌ها قصه‌های خودمان را تعریف می‌کنیم یک جاهایی طنز چاشنی می‌کنیم صدا را بالا و پایین می‌کنیم مدام با قصه سر و کار داریم قصه می‌خوانیم قصه می‌شنویم حتی اگر هیچ ارتباطی با موضوع نداشته باشیم. الان همه می‌گویند مردم کتاب نمی‌خوانند اما با قصه سرو کار دارند. بازی‌های کامپیوتری انجام می‌دهند فیلم می‌بینند، این‌ها مگر جز قصه است.

ما در شرایطی که فکر می‌کنیم اصلاً با قصه کاری نداریم، با قصه خیلی هم قصه می‌سازیم. زمانی که به نقطه‌ای خیره می‌شوید دارید قصه می‌سازید به ماجرای دیروز فکر می‌کنید به ماجرای فردا فکر می‌کنید. روزانه انسان‌ها ۲۰۰۰ قصه می‌سازند. این کار را نکرده بودم چه می‌شد؟ وقتی غذا می‌خورید، قصه می‌سازید. وقتی می‌خوابید قصه می‌سازید. در خواب هم قصه می‌سازیم خیلی از موارد یادمان می‌رود، بخشی یادمان می‌ماند. می‌گوییم خواب دیدیم پس ما مدام قصه می‌سازیم، قصه می‌گوییم، قصه می‌شنویم همه چیز را با قصه درک می‌کنیم.

ساخت دنیایی بی بدیل

کارکرد قصه چیست کارکرد قصه ساختن یک دنیای بدیل است. دنیای موازی با دنیای ما و ما در آن دنیا همه چیز را آزمایش می‌کنیم. برای مثال به یک آقایی گفتند که شما می‌توانی یکجا ۱۰تا نان بخوری؟ گفت: اجازه بدهید. رفت داخل اتاق و برگشت، جواب داد: بله. دوباره به او گفتند: صد تا نان با هم می‌توانی

بخوری؟ دوباره به اتاق رفت و برگشت، گفت: بله می‌توانم. گفتند: ۲۰۰تا نان را هم یکجا می‌توانی بخوری؟ گفت: اجازه دهید دوباره به اتاق رفت و برگشت، گفت: بله می‌توانم. از او پرسیدند: در آن اتاق چه می‌کنی؟ گفت: اول امتحان می‌کنم، ببینم می‌توانم بخورم یا نه و بعد به شما می‌گویم. همه چیز را دو برابر می‌خورد. واقعیت همین است؛ این اعتیاد بشر است که می‌خواهد همه چیز را در یک اتاق بدیل ببیند.

وقتی شما دارید یک داستان ترسناک می‌خوانید؛ یک انسانی در یک مکانی میان اشباح و ارواح گیر کرده و شما با لذت داستان را می‌خوانید. یک دنیای بدیل برایتان درست شده که دارید آن را تجربه می‌کنید، با اطمینان با امنیت بالا، با آرامش، خیلی جاها خیلی از ماجراها را با داستان درک می‌کنید. برای همین می‌گویند انسان‌هایی که زیاد داستان می‌خوانند می‌توانند راحت‌تر مشکل مشکلات را حل کنند چون در یک دنیای بدیل آنها را تجربه کرده‌اند. چون در شرایط مشابه قرار گرفته‌اند. شنیدید که می‌گویند ما هیچ چیز را فراموش نمی‌کنیم؟ همه این‌ها داخل حافظه نهفته می‌رود. ما دو حافظه داریم حافظه خودآگاه و حافظه نهفته که حافظه نهفته سر بزنگاه خودش را نشان می‌دهد.

بازوی شناخت خود و دیگران

یک روز در محل کارم در انتشارات مدرسه یک آقای چاق نزد من آمد تا نشست من از او بدم آمد، حس بدی نسبت به او داشتم. گفت من پروژه‌ای دارم و می‌خواهم شما روی آن کار کنید. شروع کرد در مورد پروژه و خودش تعریف کردن، من ناخودآگاه گفتم: شما آمده‌اید اینجا از پروژه تعریف کنید یا از خودتان تعریف کنید؟ یک لحظه طرف مقابل سکوت کرد. من حرف بدی به او زده بودم گفت: هیچی آقا کاری ندارم کیفش را برداشت و رفت. نشستم و فکر کردم، به برگه طرح نگاه کردم اسمش آشنا بود فکر کردم یادم آمد که ۲۰ سال پیش به اشتباه پول یک پروژه در کانون پرورش فکری به حساب این آقا آمده بود. از او خواستیم پول را برگرداند و او قبول نمی‌کرد و فهمیدم باید از او متنفر باشم. اینکه در مواجهه با یک انسان از کسی بدمان می‌آید یا خوشمان می‌آید به ناخودآگاه ما برمی‌گردد. انسانی که مکرر در این موقعیت‌ها قرار گرفته آدم پر تجربه‌ای شده و می‌تواند به راحتی تصمیم بگیرد.

قصه‌ها یک ویژگی دیگر هم دارند و آن این که ما هم خودمان و هم آدم‌های دور و بر خودمان را بهتر بشناسیم و بهتر درک کنیم انسان‌ها را در موقعیت‌های متعدد می‌بینیم اگر یک انسان دور و بر ما کاری کردکه برایمان عجیب بود می‌توانیم او را شبیه سازی کنیم. چون همه الگوهایی هستند که امروزی قابل درکند و این باعث می‌شود بتوانیم خودمان را بهتر بشناسیم معمولاً قصه را تشبیه به شبیه سازها می‌کنند. خلبان‌هایی که می‌خواهند کار یاد بگیرند قبل از پرواز واقعی داخل یک کابین هواپیمای غیرواقعی می‌نشینند بعد حرکت می‌کند و برمی گردد پایین. آدمی که قصه می‌خواند خودش را در موقعیت‌های مختلف تجربه می‌کند.

مغز ما طوری طراحی شده که داستان را درک می‌کند و براساس آن راضی می‌شود هر موضوعی را بخواهیم جا بیندازیم باید در قالب داستان تعریف کنیم. داستان‌ها معمولاً ۳ پرده دارند معمولاً داستان‌ها روایت دردسرند اگر قصه‌ای برای چیزی می‌سازید از خودتان گرفته تا یک محصول تجاری باید در آن دردسر وجود داشته باشد. دردسر چیزیست که در دنیای بدیل اتفاق می‌افتد.

برای مثال یک انسان سر کار است قرار است عصر فوتبال ببیند. زودتر از محل کارش بیرون می‌رود و سوار ماشین می‌شود، به قنادی می‌رسد، مقداری آجیل و تخمه می‌خرد و به خانه می‌رود. تلویزیون را روشن می‌کند به اتفاق خانواده فوتبال می‌بینند و آجیل می‌خورند. فوتبال تمام می‌شود، شام می‌خورند و می‌خوابند.

داستان دوم می‌خواهد مسابقه فوتبال را ببیند زودتر از محل کار بیرون می‌آید، سوار ماشین می‌شود، گاز می‌دهد خیابان خلوت خلوت است اما به ناگاه یک نفر را زیر می‌گیرد. خیابان خیلی خلوت است، کسی او را نمی‌بیند. فرار می‌کند به خانه می‌رسد و صورتش را می‌شوید. به اتفاق خانواده فوتبال را می‌بینند.

صدای زنگ منزل به صدا در می‌آید، کسی پشت در است می‌گوید که من اتفاقی که افتاد را دیدم. اگر می‌خواهی تو را لو ندهم باید مبلغی به من بدهی و این شروع ماجرا می‌شود. همه شما قصه دوم را انتخاب می‌کنید.

درگیری، عنصر لاینفک و غیر قابل گریز

ذات قصه درگیری است اگر می‌خواهید که قصه بسازید و معرفی کنید باید یک چالش باشد قهرمان داستان می‌خواهد برگردد به تعادل. یک مانع سر راهش است با مانع درگیر می‌شود. قصه دوم تعادل به هم خورد کل داستان می‌شود درگیری شخصیت با مانع و بعد از اتفاق می‌خواهد به تعادل برسد یا پشت میله‌های زندان یا رضایت کسی که زیر گرفته و یا هر چیز دیگر در هر صورت به تعادل برگشت. اما این آدم عوض شد، آدم سابق نیست. فرایند هر قصه همین است، تعادل همراه با تغییر، این الگوی همه داستان‌ها است. ما به شکلی داستان را می‌سازیم که نگرانی ایجاد کنیم این سبب می‌شود که همه نگاه‌ها به او جلب شود.

فلان سلبریتی می‌گوید من مریضم. جلوی دوربین می‌ایستد و می‌گوید متأسفانه بیماری سختی دارم و با این حرف او توجه‌ها جلب می‌شود. همه به سمت او می‌روند، قرارداد می‌نویسند و بازی‌های دیگر.....

دهه ۶۰ می‌گفتند: یک خواننده دارد کور می‌شود و برای همین عینک دودی می‌زند. از آن زمان تاکنون همچنان عینک دودی می‌زند و هنوز هم کورنشده این یک روش جلب توجه است. هر انسانی هاله‌ای از قصه دور خودش می‌سازد. یکی از شیوه‌ها این است که شما سوال ایجاد می‌کنید و ذهن می‌خواهد به آرامش برسد. اینکه چگونه قصه روی انسان تاثیر می‌گذارد یکی از شیوه‌ها همین است که شما سوال ایجاد کنید و ذهن انسان می‌خواهد به آرامش برسد،

می‌خواهد به معنا برسد و معناها را با روایت‌ها با داستان‌ها می‌سازد.

فرض کنید تکیه داده‌اید به دیوار مقابلتان و دیوار نم داده، ناخودآگاه به لکه‌ها را شکل می‌دهید. گاهی اوقات ابرهای آسمان را شکل می‌دهید و به معنا می‌رسید. در محاکمه‌های قضایی دادستان و وکیل هر کدام قصه‌ای می‌سازند. البته با یک نگاه متفاوت نگاه می‌کنند، یکی متهم را جانی جلوه می‌دهد و دیگری متهم را فردی مظلوم جلوه می‌دهد. کدام یک موفق‌ترند؟ کسی که قصه بهتری بسازد و واقعی‌تر جلوه دهد و واقعه زیباتری بسازد.

هنر تسلیم کردن مخاطب

الزاماً هر اتفاقی که همیشه در جهان واقعی می‌افتد، در داستان قابل فهم نیست. داستان و قصه واقعیت خودشان را دارند. به آدمی فکر کنید مشکل مالی دارد، همسرش مریض است. اصلاً آرزو دارد ماشین گران قیمت بخرد و دنبال پول است. می‌خواهید قصه بسازید این فرد کاسبی راه می‌اندازد، شکست می‌خورد. پول از بانک وام می‌گیرد، شکست می‌خورد. تصمیم می‌گیرد که دزدی کند. باز هم شکست می‌خورد. تصمیم می‌گیرد که یک نفر را بکشد و ارثش را بالا بکشد، باز هم شکست می‌خورد. تا اینکه یک روز از بانک زنگ می‌زنند که در قرعه کشی برنده شده‌ای یا از منزل بیرون می‌آید و یک کیف پر از پول پیدا می‌کند و به خواسته خود می‌رسد. اگر یک داستان اینجوری بسازید، خواننده خوشش نمی‌آید. اما گاهاً واقعیت هم دارد ولی شما نمی‌توانید داستانتان را با این پایان‌بندی تمام کنید. واقعیت داستانی با واقعیت بیرونی فرق می‌کند به همین خاطر می‌گوییم در قصه‌سازی سراغ واقعیت نمی‌رویم که خواننده باور کند واقعی است.

وقتی داستان می‌سازید باید خواننده را تسلیم کنید که شما را باور کند. همه این‌ها در ذهن ما می‌مانند و بر ما تاثیر می‌گذارند. راه لذت بردن از یک داستان تسلیم شدن است وقتی قصه یک قصه‌گو را می‌شنوید، از اول روی صندلی نشسته خود را رها می‌کنید. می‌خواهید درک کنید و لذت ببرید. اگر همان اول قصه بگویید این چه لباسی است که پوشیده همان قصه فلانیست که عوض کرده است، از این قصه هیچ لذتی نمی‌برید. حالا به عنوان قصه‌گو باید او را در مشت خود بگیرید باید به او رودست بزنید.

من به عنوان نویسنده همین کار را می‌کنم، خصوصاً وقتی داستان ترسناک می‌نویسم برای یک خواننده ایرانی می‌دانم خواننده ایرانی دلش می‌خواهد شخصیت داستانی جک و جیل باشند. اگر حسن و حسین باشند، دوست ندارد و باور نمی‌کند. داستان ترسناکی است. در سینما همینطور است یعنی از اول جبهه گرفته و آمده تا بخندد و باور دارد که فیلمساز ایرانی نمی‌تواند کار ترسناک درست کند.

بنابراین کار کارگردان ایرانی و نویسنده ایرانی برای فیلم و داستان ترسناک خیلی سخت‌تر است اما غیر ممکن نیست راه این است که باید رودست بزنید. یعنی همه‌اش سوال طرح کنید تا او برسد به جوابی که نمی‌داند. در شروع قصه همیشه رودست بزنید. دوباره رو دست بزنید. خواننده تسلیم می‌شود و

خودش را رها می‌کند. در تنظیم قصه همین کار را انجام دهید به سمتی بروید که حدس بزند. در رمان هم همینطور است، برای انتهای رمان ۵ مسیر انتخاب کنید بعد دوتا را انتخاب کنید، پایان داستان را ببرید به سمت راه اول، بعد یک دفعه نرسیده به پایان راه اول بروید سمت راه دوم. اگر این کار را کنید خواننده خوشش می‌آید و با شما همراه می‌شود.

نقش قصه‌ها در تغییرات اجتماعی

با هم مرور می‌کنیم، بنا بود در مورد نقش قصه در تغییر اجتماعی صحبت کنیم و نقش قصه درتغییر صورت‌های ذهنی ما، تصوراتی که از موضوعات مختلف داریم، چطور با قصه می‌تواند عوض شود. اول اشاره کردیم که مغز ما به طور خاص در برابر روایت‌های داستانی عکس العمل نشان می‌دهد در واقع در برابر روایت‌های داستانی به درک می‌رسد و ارضا می‌شود به معنا می‌رسد. از ابتدای خلقت بشر برای فهم خودش به قصه روی می‌آورده است. تا امروز هم همینطور است. شغل‌های مختلف برای تشریح یک خط ارتباطی زمان می‌گذارند و براساس آن مخاطب خود را توجیه می‌کنند. ظاهراً می‌گویند ما تخیل به کار نمی‌بریم ولی آنها هم قطعاً تخیل به کار می‌برند. یعنی جای خالی اطلاعات را با قصه پر می‌کنند.

مورخان و باستان شناسان می‌گویند ما بر اساس مدارک واقعی اظهار نظر می‌کنیم، ولی همیشه بر اساس تخیل اظهار نظر می‌کنند. این‌ها متظاهرانه برخورد می‌کنند و می‌گویند که مسیر واقعی را می‌رویم. ولی داستان نویس‌ها می‌گویند که بر اساس تخیل می‌رویم. من بنابر دلایلی می‌توانم اثبات کنم تخیل نویسنده از واقعی هم واقعی‌تر است.

مسئله ذهنی این است تاریخ و داستان چه ارتباطی با هم دارند و کدام واقعی‌ترند. دریافت من این است داستان واقعی‌تر از تاریخ است، ما این داستان‌ها را می‌سازیم. داستان‌هایی که بشر ساخته است، طی قرن‌ها تبدیل به کهن الگوها شده و شناخت فضای عمومی هر جامعه و تشریح وقایع هر جامعه بر اساس همین الگوها انجام می‌شود. کتابی هست به اسم بیست کهن‌الگوی پیرنگ نوشته آقای رونالد بی توپیاس، ترجمه آقای ابراهیم راه‌نشین. پیشنهاد می‌کنم این کتاب را بخوانید و ببینید قالب‌های داستانی چگونه هستند و ما چگونه در روزمره در زندگی خودمان می‌توانیم تکرار کنیم و بر آن پایه شروع به داستان‌نویسی و رمان نویسی کنیم. این‌ها تکرار می‌شود.

قدرت قصه‌گویی؛ از تأثیرات روان‌شناختی تا دگرگونی‌های اجتماعی

نکته دیگر این که برای یاد گرفتن زندگی به جهان بدیل نیاز داریم. تا اول در آن جهان تجربه کنیم و بعد در این جهان واقعی انجام دهیم. یعنی یک جا یاد می‌گیریم و یک جا عمل می‌کنیم. برای همین کسانی که داستان و کتاب می‌خوانند در حل مسئله موفق‌ترند. در ارتباط گرفتن با آدم‌های دیگر موفق ترند و در فهم خود و داستان‌ها موفق‌ترند. یک شکل خوبیست که به شکل مجازی می‌توانید خطا کنید.

چون از عوارض آن مصـون هسـتید ولی فهمیدید که آخر این اشتباه به کجا می‌رسد. البته همیشه هم این گونه نیسـت، ما در جزئیاتی می‌توانیم این خطوط را ببینیم و این تجربه‌ها را به دسـت آوریم و تکرار کنیم. اصلی‌ترین حرف امروز این است. موضوعی هست که هم وجه زیست شـناختی و هم روانشـناختی دارد و به لحاظ علمی ثابت شده است. دهه ۱۹۹۰ دانشمندان اعصاب شناسی به گروهی از اعصاب پی بردند به نام اعصـاب آینه‌ای. آنها میمون‌هایی را گرفتند و یک سـری اعصـاب روی آنها نصـب کردند به یک میمون یک عدد سـیب دادند، سـیب را که گرفت بخشـی از مغزش فعال شـد. سـیب را از او گرفتند و به میمون دیگری دادند به میمون اولی نگاه کردند. دوباره دیدند بخشـی از اعصـاب میمون فعال شـد بدون این که سیب را گرفته باشد.

به این نتیجه رسـیدند تاثیر کاری که انجام می‌دهیم برابر با تاثیری اسـت که همین رفتار را در دیگری مشـاهده می‌کنیم و این باعث می‌شـود همان رفتار را انجـام دهیم. یک مثال سـاده: یک بـازی انجـام می‌دادیم که هر کس اول خندید وقتی کسی می‌خندد ناخودآگاه می‌خندیم. وقتی شخصی خمیازه می‌کشد ناخودآگاه شخص روبرویی هم خمیازه می‌کشد.

اعصـاب آینه‌ای بلافاصـله تاثیر خودش را نشـان می‌دهد. انگشـت خودتان را داخل دسـت کودک می‌گذارید و او دستتان را می‌گیرد. این اعصاب آینه‌ای اسـت. قصـه دقیقاً همین تاثیر را می‌گذارد. می‌گویند تاثیر اعصـاب آینه‌ای باقی می‌ماند، کانال‌هایی باز می‌شود که دیگر بسته نمی‌شود معنایش این است که شما ممکن است تا به حال کوه نرفته باشید و داستانی می‌خوانید در مورد گروهی که به کوه می‌روند. نویسنده با توانایی زیاد صحنه‌ها را توصیف کرده شما احساس می‌کنید واقعاً در مسـیر هسـتید تا به قله می‌رسـید و برمی‌گردید شـما کوه نرفته‌اید اما اعصـاب شـما مثل اعصاب یک انسان واقعی به کوه رفته است. به شکل فیزیکی واقعی اسـت چون کانال‌هایی که باز شـدند باقی می‌مانند و از بین نمی‌روند. عمیق‌ترین حرفی که می‌توانیم در مورد تاثیر قصـه و داسـتان روی خودمان بزنیم این اسـت که موجب می‌شـود ما در تجربه‌های مشترک قرار بگیریم.

رنج‌های ورتر جوان

بحثی در روانشـناسـی اسـت به نام تاثیر ورتر، رنج‌های ورترجوان. در پایان این رمان قهرمان داستان به دلیل خیانت معشـوقش خودکشـی می‌کند. بعد از خواندن این رمان انسان‌های زیادی در آلمان خودکشی کردند طوری که گفتند این کتاب مضری است و آن را جمع کردند.

پایه آن این اسـت که اگر شـما عاشـق باشـید و معشـوقتان شـما را رها کند ناراحت می‌شـوید و خودکشـی می‌کنید اما این اتفاق برای دوستتان بیفتد خودکشـی نمی‌کنید هر چه قدر او را دوسـت داشـته باشـید و این داسـتان شـما را به آن شـخصـیت آنقدر نزدیک می‌کند که دست به خودکشی می‌زنید تاثیرش همان اعصاب است. این همان شیارهایی است که باقی می‌ماند، همان تغییرات عصـبی اسـت که رخ داده و احساس می‌کنیم با او یکی هستیم و همان کار

را می‌کنیم که نویسنده انجام داده است. این حیرت انگیز است اصطلاحی داریم با عنوان کاتارسیس یعنی تذهیب و پاک شدن این اصطلاح تا پیش از زمان ارسطو یک اصطلاح آیینی و دینی بود. این کار را انجام می‌دهیم تا به تذهیب و پاکی نفس برسیم. ارسطو اولین بار در فن شعر گفت: شعر خوب موجب کاتارسیس می‌شود و ما را تغییر می‌دهد. نیچه هم در مورد موسیقی همین را گفت. کاتارسیس چگونه است و چگونه عمل می‌کند. هنگامی که یک فیلم ترسناک می‌بینید، درصحنه های وسط فیلم اتفاقاتی که می‌افتد درفضای تاریک است. وسط فیلم که کادرها بسته است ضربه‌های موسیقی تند است همه می‌خواهند برای شما استرس ایجاد کنند، یک روح و قاتل که داخل غار دارد همه را می‌کشد و از بین می‌برد. آخر داستان که روح و قاتل شکست می‌خورد و قهرمانان آزاد شدند، کادرباز و فضای روشن دارد. دوربین آرام آرام فاصله می‌گیرد و ماشین دور می‌شود. دقیقاً اتفاقی است که برای ما می‌افتد، وقتی داستان می‌خوانیم فشار شخصیت‌ها و حوادث آنها درگیری و دردسر روی ما هم هست وقتی تمام می‌شود، آزاد می‌شویم و نفس راحت می‌کشیم و این ما را هم از نظر روحی پاک می‌کند. یا وقتی شب‌ها برای فرزندمان قصه می‌گوییم، قصه‌ای که دوست داشته باشد، آخر قصه نفس راحت می‌کشد و آسوده می‌شود و پاک می‌شود. این همان کاتارسیس است، کاتارسیس که من قصه‌گو ایجاد می‌کنم اول تعادل بعد تنش، تنش بالا می‌رود، تنش به دگرگونی می‌رسد. بعد درگیری و دوباره به تعادل و آرامش می‌رسند و نفس راحت می‌کشند.

هر وقت توانستید این نفس راحت آخر داستان را از مخاطب بگیرید، شما موفق بوده‌اید چون توانستید فرایند کاتارسیس را در قالب یک داستان انجام بدهید و عمل کنید. این‌ها از باب تاثیر داستان است که بر ذهن ما می‌گذارد وقتی روی افراد تاثیر گذاشتید روی جامعه هم تاثیر می‌گذارید تاثیر با آموزش همراه است و آن تغییر جاهای خیلی ظریفی خودش را نشان می‌دهد. انیشتین می‌گوید آموزش آن چیزی است که وقتی تمام چیزهایی که در مدرسه به شما یاد دادند را فراموش کردید در ذهن شما باقی می‌ماند. داستان هم همین است آدمی که داستان شما را شنید با کسی که نشنید فرق می‌کند.

یک زمانی در یکی از مراکز کانون برنامه نقد کتاب بنده برگزار شد. آنجا نوجوانی حرفی زد که من هنوز در فکر آن هستم و آن اینکه گفت: من کار شما را دوست ندارم، چون وقتی کار شما را خواندم همانی بودم که قبلاً بودم و چیزی در من عوض نشد. من از آن به بعد خیلی در فکر این حرفم که من باید چیزی بنویسم که تغییر ایجاد کند، تمام نتیجه کار ما این خواهد بود آدم‌ها همیشه تغییر می‌کنند. مهم این است در مسیر تغییر رودخانه دو تا سنگ بیندازیم که مسیر تغییر درستی ایجاد شود. تغییری که می‌گوییم ایجاد سوال و ایجاد فکر است که انسان‌ها خودشان را تغییر بدهند.

روایت شناسی در قصص قرآنی

ابوالفضل حری

زمان: دوشنبه–۹ مهر ماه ۱۴۰۳

رازهای قصص؛ چرا یک‌چهارم آیات، داستان است؟

عنوان اختصاصی جلسه ما «قصه‌گویی شفاهی در قرآن» است. با سوره حمد آغاز می‌کنم. سوره‌ی حمد، سوره آغازین قرآن است. سوره آغازین قرآن، مثل هر بخش آغازگری، ویژگی‌هایی در خودش دارد و اگر ما قرآن را به مثابه اثر ادبی در نظر بگیریم، وقتی می‌گوییم قرآن به مثابه اثر ادبی است، یعنی بسیاری از ویژگی‌های دیگر، از جمله زبان حقوقی، زبان اجتماعی، همه آن ویژگی‌ها را دارد؛ اما ویژگی‌های ادبی در آن بارزتر و مشهودتر است.

به ویژه یک‌چهارم آیات قرآنی به قصه اختصاص دارد؛ البته «قصص» جمع «قصه» است. «قصص» به صورت مفرد می‌آید و سرگذشت واقعی است؛ هر دو تلفظ درست است. اگر قرآن را به مثابه اثر ادبی در نظر بگیرید، این اثر ادبی ویژگی‌های خاص خودش را دارد. همان‌طور که در سوره حمد اشاره کردم، هر نویسنده‌ای وقتی می‌خواهد یک داستانی را بنویسد، تلاش می‌کند بخش‌های آغازین را به گونه‌ای جذاب بیان کند تا بتواند ویژگی‌های یک رمان را در خود جای بدهد. به نظر می‌آید سوره حمد همین ویژگی را دارد. جای آن نیست که در مورد سوره حمد، زیبایی‌ها و رخشندگی‌های آن صحبت کنم؛ اما سوره حمد دو بخش دارد: بخشی که سه آیه اول آغازین است که خداوند را ستایش می‌کنیم؛ خداوندی که رب العالمین است، الرحمن الرحیم است و خداوندی که مالک یوم الدین است. این ویژگی‌ها را صفت‌های ثبوتیه می‌گویند؛ سوره‌هایی که همیشه در خداوند هست.

یک آیه ذوالوجهین است که هم ویژگی‌های اسمی و هم فعلی دارد. سه آیه اول سوره حمد را جملات اسمی می‌گوییم؛ یعنی درباره صفت‌های خداوند است. در ادامه داریم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» که تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم. این انتقال دهنده به بخشی است که کنش در آن آغاز می‌شود. می‌خواهم درباره کنش و کنشگری صحبت کنم که اساس روایت است: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ». در «اهْدِنَا» اولین فعلی که می‌بینیم، در سه آیه قبلی فعل نمی‌بینیم، اینجا می‌بینیم.

قرآن طی ۲۳ سال که بر پیامبر نازل شد؛ البته سوره حمد آغازین سوره وحی نیست، آغازین رسالت «اقْرَأْ

بِاسْـمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» بود که خداوند را به عنوان خالق در نظر گرفتیم.

قرآن، بزرگ‌ترین داستان‌گو

وقتی در مورد خلق اثر ادبی صـحبت می‌کنیم، آنجا هم خالق را به کار می‌بریم. به نظر می‌رسد جهان فعل خداوند است و خداوند با خلقت جهان، با خلقت بشر، با کارهایی که صورت گرفت، شاید خودش را در مقام خالق، روایتگر اصلی برای ما بیان کرده است. خداوند روایتگر اصـلی و شـخص پیامبر روایت شـنوا اسـت. وقتی در مورد قصـه‌های قرآن صـحبت می‌کنیم، در واقع داریم در مورد راوی و قصه شنو صحبت می‌کنیم که هر یک از ما می‌توانیم قصه شنو باشیم.

پس قرآن را بـه مثابـه اثر ادبی در نظر می‌گیریم و می‌خواهیم در مورد بخشـی از قرآن به مثابه قصـه و داسـتان و روایت صـحبت کنیم. البته ناگفته نماند قرآن قبل از اینکه مکتوب شـود، به صـورت شـفاهی بوده اسـت؛ یعنی پیامبر قرآن را شـفاهی دریافت می‌کرد و برای مردم و حافظان بیان می‌کرده اسـت. حافظان قرآن را حفظ می‌کردند و بعدها جمع آوری قرآن شکل گرفت و مکتوب شد.

وقتی وحی، روایت می‌شود

وقتی در مورد گفتمان صحبت می‌کنم، به نظر می‌آید گفتمان از یک رابطه پویا و فعال برای ما سـخن می‌گوید. وقتی می‌گوییم قرآن به مثابه گفتمان است، یعنی همین که باز می‌کنیم قرآن با ما شـروع به صـحبت می‌کند. این ویژگی در سـایر کتب مقدسـه کمتر هست. وقتی قرآن باز می‌کنیم و می‌خوانیم، این ویژگی گفتمان فعال و پویا هسـت. این گفتمان بخش شفاهی هم دارد. ما هم در مقام قصه‌گو و قصه نویس وقتی با قصـه‌های قرآن سـر و کار پیدا می‌کنیم، با بخش شفاهی هم سر و کار داریم.

قرآن شفاهی چه ویژگی‌هایی دارد؟ اولین ویژگی تکرار اسـت. بحث تصـویر و تصـویر پردازی یکی دیگر از ویژگی‌های ادبی قرآن اسـت، به ویژه در سـوره‌های ناظر به روز قیامت، به خصـوص سـوره‌های مکی. در قصه‌های قرآن به خصوص مکالمه‌ای که بین موسی و فرعون صـورت می‌گیرد و در آنجا بحث مکالمه و بحث اینکه ویژگی‌های روایتگری طبیعی بسـیار مهم اسـت. ما رمان‌ها را قصـه‌های غیر طبیعی می‌گوییم، چون نویسـنده‌ها خلق می‌کنند؛ اما قرآن روایتگری طبیعی است.

قرآن را اگر به مثابه ترجمان کلام خداوند برای بشـر بدانیم، این امانت بر کوه‌ها داده شـد و کوه‌ها تحمل نکردند؛ اما بر انسان داده شد و انسان پذیرفت. شاید ما از طریق قرآن می‌توانیم با خداوند ارتباط برقرار کنیم و هرگاه قرآن می‌خوانیم گویا مسـتقیم با خداوند صـحبت می‌کنیم. سـوره حمد فاتحة الکتاب اسـت؛ تمام ویژگی‌هایی که در کل قرآن آمده، در سـوره حمد می‌توانیم نشـانه‌هایی از آنها را پیدا کنیم که در واقع سوره حمد تصویری مینیاتوری ارائه می‌دهد.

قرآن نه تنها قصـه می‌گوید، بلکه بهترین قصـه را به بهترین نحو بیان می‌کند: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَـنَ الْقَصَـصِ». این «أَحْسَـنَ الْقَصَـصِ» نه تنها بهترین قصـه اسـت، بلکه به بهترین شـیوه قصـه‌گویی اسـت. خداوند می‌فرماید من به تو یاد می‌دهم بهترین شـیوه

قصه‌گویی را. وقتی سوره یوسف را می‌خوانیم، یکی از بهترین شیوه‌ها در داستان حضرت یوسف است که از میان آغاز می‌شود و ما بلافاصله جذب آن می‌شویم. هرچه داستانی را برای ما تعریف کند، نقل کند، عرضه کند یا نمایش بدهد، چه متن، چه تصویر یا آمیزه‌ای از متن و تصویر، این‌ها را روایت می‌گوییم. اگر از ما بپرسند روایت چیست، می‌گوییم هرچه برای ما داستان بگوید روایت است؛ فیلم، تئاتر، موسیقی همه روایت هستند. برخی هنرهای مکتوب هستند مثل رمان، برخی غیر مکتوب هستند مثل نقاشی.

متون روایی به حساب رسانه و شیوه ارائه دو دسته می‌شوند: رمان‌ها یا مکتوب یا غیر مکتوب هستند. قصه‌گویی جزو ویژگی‌های شفاهی قرار می‌گیرد. متون غیر روایی دو دسته کلامی و غیر کلامی می‌شوند و متون فلسفی، ادبی، سمعی و بصری داریم.

روایت مجموعه‌ای از رخدادهاست؛ هر آنچه کنش در آن ایجاد شود. تا کنش و حرکت نداشته باشد، روایت در آن اتفاق نمی‌افتد. سه آیه اول سوره حمد توصیف هستند، روایت نیستند. آنجا که می‌گوید «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» فعل است. هر کجا که فعل داشته باشد، با کنش سر و کار دارد و رخداد ایجاد می‌کند و رخدادها کنار هم قرار می‌گیرند و روایت را تعریف می‌کنند. روایت بازنمایی یک یا چند رخداد هستند. علاوه بر روایت، بحث روایتگری داریم؛ یعنی شیوه‌های نقل یک قصه که به آن رسانه می‌گوییم. اگر در ادبیات باشیم، رسانه مکتوب است. همه ابزارهای روایتگری هستند که به ما کمک می‌کنند بتوانیم قصه را بیان کنیم.

قرآن چگونه متنی است؟

معمولاً قرآن آمیزه‌ای از قصه و روایت است؛ هم قصه می‌گوید هم قصه نمی‌گوید. اگر قرآن را به عنوان روایی در نظر بگیریم، گاهی نقل می‌شود، گاهی به نمایش در می‌آید مثل داستان موسی و فرعون و برخی مواقع ترکیبی از هر دوتا است؛ هم نقل است هم نمایش. برخی مواقع توصیف و بیانگری است؛ یعنی همه ویژگی‌های ادبی را می‌توانیم در قرآن پیدا کنیم. از این رو قرآن جمیع ژانرها را دارد. اگر قرآن را متن روایی در نظر بگیریم؛ یعنی روایت، بعضی وقت‌ها این قصه در چند آیه می‌آید مثل قصه عزیر سوره بقره و ما دو سه آیه‌ای داریم که کل داستان در این آیه‌ها آمده است. گاهی چندین آیه در چندین سوره را در بر می‌گیرد؛ ما قصص الانبیا داریم، داستان پیامبران گذشته و یا ممکن است در یک سوره کامل قصه آمده باشد مثل داستان حضرت یوسف علیه السلام.

روایت‌هایی که زمان را در هم می‌شکنند

برخی آیات روایی واجد داستان هستند، برخی ویژگی‌های نمایش شوندگی دارند. قصص قرآن یک جا نقل می‌شوند، یک جا نقل و نمایش هستند، یکجا نمایش هستند، جایی ترکیب از هر دو را دارند. قصه‌های قرآن را برای قصه‌گویی می‌توانیم اقتباس کنیم. چگونه اقتباس کنیم؟

قرآن را اگر به منزله قصص در نظر بگیریم، برای ما قصه‌ای را تعریف می‌کند. برخی از این قصه‌ها مربوط

به حوادثی هستند که در گذشته اتفاق افتاده است مثل داستان یونس، داستان حضرت موسی، داستان حضرت لوط. برخی قصه‌ها همزمان هستند؛ سیره نبوی هستند، رابطه‌ای پیامبر با قوم و قبیله خودش داشته که ما به عنوان سیره نبوی می‌شناسیم. برخی قصه‌ها مربوط به آینده است که آخرالزمانی می‌گویند. برخی در یک یا چند آیه می‌آیند، برخی به صورت خوشه آیه می‌آیند، برخی هم ممکن است در سوره کامل‌تر بیایند. اگر ما بخواهیم قصه‌های قرآن را گونه شناسی کنیم، باید به بافت این قصه‌ها، به مقتضیات سوره، به شأن نزول سوره‌ها، مکی و مدنی بودن و معنا و مقصود سوره‌ها توجه کنیم؛ یعنی نمی‌توانیم قصه‌های قرآن را بدون توجه به این مباحث بیان کنیم. از لحاظ زمانی قصه‌ها به گذشته، حال و آینده تقسیم بندی می‌شوند.

هر قصه‌ای که بخواهید بیان کنید سه مؤلفه دارد: چه چیزی، چه کسی و چگونه. تمام بحث قصه‌گویی در این سه چیز هست: چه کسی چه چیزی را چگونه بیان می‌کند؟ چه کسی شامل نویسنده است. چه چیزی می‌شود داستان‌های قرآن که خودش شامل رخدادها و رویدادها می‌شود. چگونه برخی مواقع قصه‌ها را طولانی و گاهی کوتاه بیان می‌کنیم؟ یک نکته مهم در قصه‌گویی بحث زمان است. یک ساعت یا نیم ساعت قصه بگویید. قرآن از زمان بسیار خوب استفاده کرده، بعضی وقت‌ها زمان را کوتاه کرده، بعضی وقت‌ها زمان را گسترش داده است.

همه ویژگی‌ها را در قصه‌های قرآن می‌توانیم ببینیم. گاه قرآن ضروری می‌بیند که در همان آغاز داستان خلاصه گویی می‌کند؛ تمام حوادثی که قرار است اتفاق بیفتد در آغاز سوره می‌گوید. گاه قرآن به آینده ارجاع می‌دهد که آینده نگری است. معمولاً زمان به ما اجازه می‌دهد که در زمان حال قصه‌گویی قرار بگیریم. حالا ما در قصه‌گویی شفاهی صحبت می‌کنیم. با نگاه به قصه‌های قرآن می‌توانیم بگوییم آنجا که صحبت از انکار منکران در میان است، نقش مکالمه در قصه‌های قرآن خیلی مهم است. در قصه‌گویی شفاهی از مکالمه استفاده می‌کنیم، بعدها در موردش صحبت می‌کنیم که از مکالمه‌های قرآن در قصه‌ها چگونه استفاده کنیم.

مکان هم در قصه‌های قرآن مهم است، به ویژه در داستان حضرت یوسف مکان مهم است. در قصه‌های شفاهی هم مکان جایی است که قصه در آن اتفاق می‌افتد. ما وقتی این را خوب تبیین و تصویر کنیم، شنونده می‌تواند راحت با داستان ما ارتباط برقرار کند. این‌ها اجزای داستان هستند که بعداً مفصل صحبت می‌کنیم، مخصوصاً وقتی شفاهی قصه می‌گوییم. در داستان حضرت یوسف سرزمین کنعان و مصر نقش مهمی دارند؛ مثلاً یوسف در کنعان به چاه می‌افتد، در مصر به اوج قدرت می‌رسد. آنجا حضیض است، پایین‌ترین رتبه را دارد و در مصر در تخت وزارت است. مکان در قصه‌گویی قرآن کاربردی است. مثلاً در سوره یوسف زندان خیلی مهم است. زندان هست که یوسف توبه می‌کند و خداوند او را نجات می‌دهد.

ویژگی دیگری که قصه‌های قرآن دارند بحث شخصیت است. معمولاً شخصیت در قرآن به صورت مستقیم و غیر مستقیم توصیف شده است. انواع

مختلف شخصیت پردازی در قرآن داریم. گاهی این اشخاص افرادی هستند که با انبیا مبارزه می‌کنند مثل مردمان قوم عصر پیامبران. در داستان حضرت صالح، نه گروه با حضرت مبارزه می‌کنند و نهایتاً شتر را هم می‌کشند. گاهی اسامی مشخصی دارند مثل ابراهیم و نوح، گامی نامی از آنها برده نمی‌شود مثل مادر موسی و همسر فرعون و زن مصر. گاه صاحب قدرتند و تغییر نمی‌کنند مثل فرعون، گاه صاحب قدرت هستند ولی متحول می‌شوند مثل ملکه صبا که صاحب قدرت است و مومن می‌شود. گاه ساده اند و نقش فرعی دارند اما متحول می‌شوند مثل ساحران در داستان حضرت موسی. گاه نامی ندارند اما جامع هستند. این جامع همان دسته‌بندی است که در کتاب هم بیان شده و دست کم به واسطه مکر و حیله‌ای که به کار می‌بندند در آخر هم متحول می‌شوند.

گاهی یک قوم و قبیله‌اند و متحول می‌شوند مثل اصحاب کهف و قوم یونس. این‌ها یک قبیله هستند. گاهی چند قوم و قبیله هستند اما متحول هم نمی‌شوند. گاه وظیفه یاری پیامبران را عهده می‌گیرند مثل برادر موسی. گاه حیوانیست که متحول می‌شود مثل سگ اصحاب کهف. گاه انسانی است که متحول نمی‌شود مثل پسر نوح که با بدان بنشست. گاهی اوقات شی است که متحول می‌شود مثل عصای موسی علیه السلام. گاه صورت غیر بشری دارد مثل جن، مثل هدهد و اشخاصی از این دست که ما می‌توانیم تیپ و شخصیت‌های مختلف را در قرآن ببینیم.

قرآن گاهی از شیوه‌های مستقیم و گاهی شیوه‌های غیرمستقیم استفاده می‌کند که نمونه‌ها زیاد است. نه فقط زمان و مکان و شخصیت، بلکه زاویه دید هم در قرآن مهم است. زاویه دید برای ما که قصه می‌گوییم یعنی اینکه قصه را از چه منظری بگوییم؟ اول شخص بگوییم یا دوم شخص یا اشخاص دیگر؟ از منظر یکی از شخصیت‌های داستان قصه بگوییم؟ همه این‌ها در قصه‌های قرآن جای کار دارند. علاوه بر زاویه دید، زمان، مکان و شخصیت، ما از انواع گفتار و اندیشه هم در قرآن زیاد می‌بینیم، گاهی مستقیم و گاهی غیر مستقیم است که در روایت شناسی از آن صحبت می‌شود.

دیالوگ‌هایی که تاریخ را می‌سازند

مکالمه یکی از مرسوم‌ترین تکنیک‌های قرآن است. برخی مکالمه‌ها میان خدا و پیامبران رخ می‌دهد، برخی مکالمه‌ها میان افراد معمولی است، در برخی مکالمه‌ها افراد در حال مشورت هستند، برخی مکالمه‌ها در جهان آخرت نمود پیدا می‌کند. امروزه مکالمه یکی از روش‌های قصه‌گویی است؛ اما در قرآن می‌توانیم این ویژگی‌ها را ببینیم. برخی مواقع مکالمه بین دو نفر است: موسی و فرعون. گاه گفتگو میان یک نفر از یک گروه و چند نفر از گروه دیگر است مثل موسی و هارون از یک طرف و فرعون و ساحران از طرف دیگر.

گاه مکالمه بین موجودی جاندار و موجودی بی‌جان است مثل داستان ابراهیم و بت‌ها. معمولا مکالمه‌هایی که میان عزیز مصر و زنان شهر اتفاق

می‌افتد یا بین یوسف علیه السلام و برادران اتفاق می‌افتد همه این ویژگی‌ها را در قرآن می‌توانیم ببینیم. همه این‌ها قرآن را در یک گفتمان، در یک فضای پرشور قرار می‌دهد و به همین خاطر ما از خواندن قصه‌های قرآن خسته نمی‌شویم. ما در مقام قصه‌گو می‌توانیم از این ویژگی‌ها استفاده کنیم و به کار بگیریم. این ویژگی‌ها برای ما کمک کننده است.

درباره قصه‌گویی شفاهی در قرآن و ویژگی‌های آن چند نکته بگویم:

اول اینکه وقتی در مورد قصه‌گویی شفاهی صحبت می‌کنیم، سه تا مولفه داریم: یک قصه، دو قصه‌گو و سه مخاطب. این مثلث را مثلث قصه‌گویی می‌گوییم که سه ضلع دارد. ما در مقام قصه‌گو هستیم که باید برای مخاطب قصه را بگوییم. امیدوارم دوستان ما قصه‌ها را انگلیسی هم بگویند و در بخش بین‌الملل قصه‌گویی شرکت کنند. اگر ما زبان دیگر یاد بگیریم، با توجه به رشته من که رشته انگلیسی است، از این منظر به قصه‌ها نگاه می‌کنم بسیار خوب است.

قصه‌گویی هنر تعاملی ست که عناصر و تصاویر داستان از کلام و کنش توأمان با هم بهره می‌گیرند و در عین حال خیال ما را در مقام شنونده برمی‌انگیزد و ما را تهییج می‌کند. بر این اساس پنج مولفه دارد.

قصه‌گویی هنر تعاملی است، باید مخاطب را ببینید، مخاطب عکس العمل نشان می‌دهد و شما می‌توانید روند قصه را عوض کنید. قصه‌گویی از کنش برخوردار است مثل نمایش‌های بدنی که قصه‌گو استفاده می‌کند. قصه گو قصه‌اش را نقل می‌کند و قصه‌گویی موتور محرکه قوه خیال شنونده است. لذا تعاملی ست. این اتفاق در قرآن می‌افتد و ما در قصه‌گویی گذشته را الان حاضر می‌کنیم. معمولاً کلمه ابزار قصه‌گویی است. ما از کلمه استفاده می‌کنیم. معمولاً اگر هنر نمایش باشد از ابزارها استفاده می‌کنند. خیلی‌ها قصه را اجرا می‌کنند. قصه نباید به تئاتر نزدیک شود. قصه‌گویی با تئاتر فرق دارد. درست است که از ابزار می‌توانیم استفاده کنیم اما ابزار قصه‌گو زبان و کلام است. البته می‌توان از حرکات دست استفاده کرد؛ خیلی‌ها با قصه تئاتر اجرا می‌کنند. قصه‌گویی، قصه گفتن است؛ یعنی هنر کلامی. معمولاً کنش ما با کلام توأم است. قصه‌گو اغراق نمی‌کند؛ می‌تواند با زبان و با بالا و پایین بردن کلام، هنرش را نشان دهد.

حرکات باید در خدمت کلام باشد؛ نباید نمایشی شود، بلکه باید به ما یاری برساند. یک متن از سعدی آورده‌ام که مرحوم شکیبایی آن را در سال‌های گذشته اجرا کرده است. داوران، نمایشی بودند نه قصه‌گویی. یادمان باشد یک قصه، یک قصه‌گو و یک مخاطب، اهرم‌های قصه‌گویی هستند. هنر شما این باشد که قصه را از طریق کلامتان اجرا کنید؛ حرکت‌های بدنتان می‌تواند به شما کمک کند.

تفاخر در قصه‌گویی

در اینجا می‌خواهم متن سعدی را خدمت شما بخوانم:

> سالی از بلخ بامیانم سفر بود و راه از حرامیان پر خطر. جوانی به بدرقه همراه من شد، سپربازِ چرخ‌انداز، سلحشورِ بیش‌زور که به ده مردِ توانا

کمانِ او زه کردندی و زورآورانِ رویِ زمین پشت
او بر زمین نیاوردندی ولیکن چنان که دانی
متنعم بود و سایه‌پرورده نه جهاندیده و سفر کرده.
رعد کوس دلاوران به گوشش نرسیده و برق
شمشیر سواران ندیده.
نیفتاده بر دست دشمن اسیر
به گِردش نباریده باران تیر
اتفاقاً من و این جوان هر دو در پی هم دوان. هر
آن دیوار قدیمش که پیش آمدی به قوّت بازو
بیفکندی و هر درخت عظیم که دیدی به زور
سرپنجه بر کندی و تفاخرکنان گفتی:
پیل کو تا کتف و بازوی گُردان بیند؟
شیر کو تا کف و سر پنجه مردان بیند؟
ما در این حالت که دو هندو از پس سنگی سر بر
آوردند و قصد قتال ما کردند. به دست یکی چوبی
و در بغل آن دیگر کلوخ کوبی. جوان را گفتم: چه
پایی؟
بیار آنچه داری ز مردی و زور
که دشمن به پای خود آمد به گور
تیر و کمان را دیدم از دست جوان افتاده و لرزه بر
استخوان.
نه هر که موی شکافد به تیر جوشن‌خای
به روز حمله جنگاوران بدارد پای
چاره جز آن ندیدیم که رخت و سلاح و جامه‌ها
رها کردیم و جان به سلامت بیاوردیم.

خواستم بگویم متنی که سعدی نوشته را ما با قصه‌گویی جان می‌دهیم؛ به همین خاطر تخیلش زنده کردن است. ما می‌توانیم داستان را در ذهنش بسازیم؛ وقتی می‌گوییم سه پرواز، می‌توانیم جوری بگوییم که نشان دهیم این سلحشوری را. خود قصه بخش اصلی کار است؛ قصه‌ها از فرهنگی به فرهنگ دیگر فرق می‌کنند.

داستان از زبان ما جاری می‌شود، اما در ذهن شنونده جان می‌گیرد. آنچه در قصه مهم است، عناصر بیانگری و شفاهی است. داریم قصه را بیان می‌کنیم، نمایش نمی‌دهیم.

قصه‌گویی تهییج قوه خیال شنونده است. این خیال‌انگیزی در قصه‌های قرآن خیلی زیاد است. قرآن اجازه تخیل به ما می‌دهد؛ برخلاف کتاب مقدس که همه چیز را بیان می‌کند، قرآن حذف زیادی دارد و اجازه می‌دهد ذهن ما فعال باشد. در خواندن قرآن ما فعالیم؛ ذهن ما خاموش نیست. شنونده باید بتواند تصویر روشن، شفاف و ملموس از کنش‌ها و شخصیت‌ها در ذهن خود مجسم کند؛ بر اساس تجربه‌ها و ادراک‌هایی که گوینده دارد. گوینده باید باور کند آنچه را که می‌گوید؛ اگر شما باور کنید، شنونده هم باور می‌کند.

فراموش نکنید داستان از زبان شما جاری می‌شود، اما جان گرفتنش در ذهن شنونده است. ما بیان می‌کنیم، اما جان گرفتنش در ذهن شنونده است. بیانگری شفاهی، ریتم و واژگان و اصوات خیلی مهم است؛ چون مدام باید تکرار شود. تعامل با شنونده و مشارکت دادن شنونده در داستان مهم است؛ که ما داستان را همینطور نگوییم و برویم، باید چشم در چشم باشیم و رفتار را ببینیم.

عناصر قصه‌گویی شفاهی چیست؟ ساختار، دیالوگ، تکرار، جلوه‌های صوتی و بدنی . حتماً دوستان چند مهارت را بدانند چرا که قصه‌گویان خوب این ویژگی‌ها را دارند:

- اول قصه‌ای را انتخاب کنید که دوستش دارید؛ خیلی مهم است.
- وقتی یک لطیفه می‌گویید چگونه بیان می‌کنید؟ با صدای بلند و جلوی آینه تمرین کنید.
- از حرکات بدن به طور مناسب استفاده کنید؛ اغراق نکنید، تئاتر اجرا نکنید.
- از جلوه‌های صوتی و شعر و کلام موزون استفاده کنید.

قصه‌گوی خوب تهییج می‌کند، الهام می‌دهد. قصه‌گوی خوب به توانمندی شما تلنگر می‌زند، شما را به وجد می‌آورد، انگیزه می‌دهد. از کلام و بدن به طرز مناسب استفاده می‌کند، شما را در داستان مشارکت می‌دهد، به حیث عاطفی ارتقا می‌بخشد.

قصه را درک کنید تا بتوانید بیان کنید؛ ایجاد هیجان کنید. از همه مهمتر اینکه چه کسی، چه چیزی را چگونه بیان می‌کند. یادمان باشد ما به هم نابینناییم؛ قبل از اینکه خدمت شما برسم هیچ شناختی از من نداشتید، الان یک شناخت از من دارید، الان تقریباً با صدای من آشنا هستید. من قصه خودم را برای شما تعریف کردم. برای همین شما نسبت به من بینا شدید. اگر می‌خواهید آدم‌ها را بشناسید یا قصه بگویید یا با هم به سفر بروید؛ چون یک سری تجربه به دست می‌آورید. این‌ها را مد نظر قرار دهید.

برای بازنویسی قصه‌ها خیلی نکات مهمی هست؛

- قصه‌هایی که پیام امید بدهند، عبرت‌آموز باشند؛ مخصوصاً قصص قرآن.
- قصه‌ها را در قالب مدرن بیاورید؛ نمی‌توانیم قصه‌های قرآن را عیناً بیان کنیم، باید آن‌ها را امروزی‌تر کنید و جلوه بدهید.
- تکنیک‌های روایت‌شناسی در قرآن هست که باید از ابزارهای مختلف مثل موسیقی استفاده کنیم.
- حتماً شنوندگان را مشارکت دهید، نظرسنجی کنید.
- با شیوه‌های قصه‌گویی ملل مختلف آشنا شوید؛ خیلی کمک کننده است. بحث لهجه‌های محلی مهم است؛ یادمان باشد اگر به لهجه لری قصه بگوییم ممکن است شنونده متوجه نشود، باید به لهجه ملی قصه بگوییم.
- مثال‌هایی از زندگی مدرن بیان کنیم؛ به خصوص در قصه‌های قرآن.
- از پلتفرم‌های تعاملی می‌توانیم خوب استفاده کنیم، کارگاه‌ها را می‌توانیم طراحی کنیم.

گنجینه‌ای برای قصه‌گویان

معرفی چند کتاب:

- بوتی‌های احسن القصص که دستور زبان قصه‌ها در آن بیان شده است.

- "مبانی روایت" شـما را با ویژگی‌های روایت آشنا می‌کند. ناشر: انتشارات سیاهرود.
- "روایت از منظر روانشـناسـی انتقادی" که این هم ناشرش انتشارات سیاهرود است.
- قصـاص پیامبران که هنوز کتابش منتشـر نشده است.

از خدا خواسـتم به من کمک کند تا مطالبم را برای شما بیان کنم. امیدوارم جلسه مفیدی باشد. تشکر از دوسـتانی که جلسـه را ترتیب دادند. و سـلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

خانواده امن، کودک موفق

امیر سلیمان شهبازی

زمان: شنبه –۱۴ مهرماه۱۴۰۳

رسالت مربیان در تربیت کودکان

ابتدا فرصتی است که ما از مربیان و اعضای موفق‌مان تشکر کنیم. این یکی از رسالت‌های ما در هفته ملی کودک است. رسالت دوم این است که بگوییم چه رسالت سنگینی داریم. ما با کودک کار می‌کنیم، با فرزند دیگران. قرار است کار تربیتی و پرورشی انجام دهیم. حافظ می‌گوید فرزند، قرة العین است، نور چشم است. خانواده‌ها نور چشم‌شان را دست ما داده‌اند به عنوان متولی. قدر این هفته و قدر خودمان را بدانیم که چه رسالت سنگینی بر دوش داریم به عنوان مربی برای تربیت نسل آینده کشور، تا تمام توان‌مان را بگذاریم. کار تربیتی، کار خیلی مهمی است.

آنچه که ما اینجا انجام می‌دهیم، برکتش به زندگی ما برمی‌گردد. در اصفهان گاهی محضر استاد تربیت می‌رسیدیم. یک روز یکی از افرادی که در جلسه بود، از استاد پرسید که "زندگیم خیلی تشویش دارد. ذهن و زندگی من به هم ریخته است، مرا سفارشی کنید." استاد یک سفارشی کردند که سبک زندگی بود، مدل تربیتی بود. گفتند: "وظیفه‌ات را خوب انجام بده".

نقش خانواده در موفقیت کودک

یادمان باشد وظیفه‌مان را خوب انجام دهیم. پروین اعتصامی می‌گوید: "جهان مزرعه آخرت است، هرچه خواهد دلت ای دوست بکار." من می‌گویم کانون، مزرعه خانواده‌هاست. هر چیزی اینجا بکاریم، در زندگی‌مان درو می‌کنیم. مهرو محبت، دغدغه‌مندی، رشد و آرامش کاشتیم. همین‌ها را درو خواهیم کرد. از این صحبت‌ها کنیم که تلنگری برای خودمان باشد به عنوان مربی. کانون و زندگی ما، عملکرد ماست. هرگاه خوب عمل کردیم، نتیجه خوب می‌گیریم.

۷ سال پیش کتاب "سه گام در کنترل استرس" را نوشتم. آنجا تعریفی از استرس گفتم. استرس به خاطر کارهای انجام‌نداده است. کارهایی که باید انجام می‌دادی و ندادی. ما امنیت روانی مربیان‌مان، سلامت روانی مربیان‌مان، سرمایه اساسی ماست و لذا کارها را به موقع انجام دهیم که حال روانی ما خوب باشد.

اما بحثی که امروز خواهیم داشت تحت عنوان "خانواده امن و کودک موفق" است. در واقع دنبال این هستیم که یک سری کارهایی که قرار است با هم پیگیری کنیم، یک جلسه کارگاه عملی است. اگر خانواده‌ها قرار باشد بیایند مراکز ما، چه انتظاراتی از

آنها داریم؟ لطفاً مربیان به عنوان یک کار جلسه کارگاهی یادداشت کنند.

می‌خواهیم جلسه کارگری را با هم بررسی کنیم. اگر خانواده به ما مراجعه کرده است و قرار است کارگاه داشته باشیم، تقسیم وظایف کنیم. چه چیزهایی وظیفه خانواده است، چه چیزهایی وظیفه کانون و چه وظایفی کودک دارد. تحت یک مثلث موفقیت در مسیر زندگی هستند. باید به این باور برسیم که ما به تنهایی نمی‌توانیم همه مشکلات سر راه بچه‌ها را برداریم. به تنهایی نمی‌توانیم عامل موفقیت بچه‌ها باشیم، مگر اینکه از خانواده و مدرسه کمک بگیریم.

می‌گویند کودک دماسنج خانواده است. اگر کودکی آمد مرکز شما و اضطرابش بالا بود، می‌گوید: "لطفاً به من کمک کن." حال خانواده خوب نیست. اگر کسی آمد و چیزی برای ارائه دادن در کلاس شما نداشت، به شما آمار می‌دهد: "به من کمک کنید که سیستم من درگیر است"...

محیط امن، لازمه رشد کودک

اگر هوای خانواده مبتنی بر صمیمیت، مهربانی، توجه، احترام و رشد باشد، کودک حال خوبی را تجربه می‌کند. اگر فضای خانواده سرشار از تشویش، نگرانی، جنگ و دعوا باشد، کودک به شدت اضطراب را تجربه می‌کند. اگر خانواده رها شده باشد و توجه کافی نباشد، هر کس سرش به کار خود باشد، کودک شما افسرده خواهد شد. بنابراین برای اینکه دمای زندگی کودکمان را تنظیم کنیم، نمی‌توانیم جیوه را در دماسنج پایین بیاوریم. اگر هوای اتاق گرم است، باید در و پنجره را باز کنیم. اگر کودک شما هیچ انگیزه‌ای برای زندگی کردن نداشته باشد، احتمالاً دمای خانواده او مناسب نیست.

دمای مرکز ما، مدرسه ما که تحت تأثیر قرار می‌دهد، روی ذهن و زندگی کودک تأثیر می‌گذارد. اگر توجهی به این مسائل نباشد، دغدغه‌ها برطرف نخواهند شد و باید توجه‌ها را دوباره برگردانیم. بر اساس این اصول می‌خواهیم با هم صحبت کنیم که موفقیت در زندگی نیاز به یک خانواده امن دارد. یک محیط فرهنگی و آموزشی مانند کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، مدرسه یا سایر موسسات باید امن باشد تا کودک احساس امنیت کند.

کتاب کاری به نام "کتاب کار خانواده" در ستاد در حال تنظیم است که کار بسیار خوبی است و کاربردی خواهد بود. مربی هر جلسه می‌داند که باید چه کاری انجام دهد، خانواده امن چیست، ویژگی‌های آن چه هستند و به خانواده‌ها چه بگوییم تا حال بچه‌هایمان بهتر شود.

اهمیت گفت‌وشنود در خانواده

اولین ویژگی خانواده امن که بسیار مهم است، نیاز به گفت‌وشنود است. گفت‌وشنود یعنی یک نفر حرف بزند و دیگری گوش دهد، آن‌ها را درک کند و متناسب با درک خود رفتار کند. امروزه گفت‌وشنود در خانواده‌ها وجود ندارد. بسیاری از افراد تا ساعت ۲ یا ۳ شب سر کار هستند، بعد استراحت کرده و دوباره فعالیت دیگری شروع می‌کنند. فرصت برای گفت‌وشنود در خانواده‌ها ایجاد نمی‌شود. در خانواده‌ها باید سطح

گفت‌وشنود بالا باشد. خودتان نمره بدهید از ۱ تا ۱۰۰ چقدر به بچه‌ها زمان گفت‌وشنود می‌دهید؟ خودارزیابی کنید، ببینید آیا به فرزندان خود در منزل و محل کار زمان گفت‌وشنود می‌دهید یا نه؟

۸۰ درصد از افسردگی‌ها در دنیا به این دلیل است که افراد یک سری حرف‌ها داشته‌اند که می‌خواستند بگویند اما کسی نبود که به آن‌ها گوش دهد، یا فرصت نکردند حرف بزنند. اگر فرزند شما بیرون از منزل اشتباه کرده و خطایی مرتکب شده، شما چندمین نفری هستید که خبردار می‌شوید؟ اکثر والدین می‌گویند که از زبان دیگران می‌شنوند. به عمه، خاله یا دیگران گفته می‌شود که این بیانگر این است که ما خانواده امنی برای فرزندانمان نبوده‌ایم.

ذهن خانواده‌ها را باید به این سمت هدایت کنیم که شما باید نقطه امن فرزندتان باشید. کودک شما هر وقت حوصله‌اش سر رفت، باید به سمت خانواده بیاید. هر موقع که دچار تنش روحی، روانی یا اجتماعی شد، باید به سمت خانواده برود. یکی از اتفاقات مهمی که باید بیفتد، گفت‌وشنود در خانواده‌هاست. مربیان ما باید راحت‌تر با بالادستی‌ها، کارشناسان و مدیران صحبت کنند، ساعت‌ها گفتگو کنند، حتی اگر نادرست باشد، بررسی و تحمل شود. این به معنای تایید نیست؛ گفت‌وشنود به معنای درک کردن است. این اولین نیاز است.

در کارگاه‌های مراکز باید به خانواده‌ها بگوییم که تست گفت‌وشنود داریم که خانواده‌ها می‌توانند آن را انجام دهند. از این پس در کارگاه‌ها به خانواده‌ها گفت‌وشنود را آموزش دهید تا سطح آن بالا باشد و وقت بیشتری برای شنیده شدنشان بگذارند. پک کاملی در اختیار مربیان قرار دهید تا بدانند چه چیزی را به خانواده‌ها آموزش دهند. اگر محتوا و برنامه‌ریزی داشته باشید، خانواده‌ها بازوی ما در مراکز خواهند شد و بخشی از کارهای ما را انجام می‌دهند. این می‌تواند منجر به هم‌افزایی شود.

همدلی، کلید درک متقابل

دومین ویژگی خانواده امن همدلی است. یک روانشناس معروف می‌گوید همدلی یعنی از پشت عینک دیگران به دنیا نگاه کردن. برای مثال، خیلی از والدین وقتی می‌خواهند فرزند خود را قانع کنند، می‌گویند: "مگر زمان ما این چیزها بوده؟ مگر ما گوشی یا کلاس کنکور داشتیم؟" این کلمات نشان‌دهنده میزان همدلی پایین است؛ زیرا والدین نتوانسته‌اند از عینک فرزند خود به دنیا نگاه کنند. درست است که این‌ها در زمان ما وجود نداشت، اما آنها مربوط به زمان ما بودند. فرزند ما برای این زمان است. آیا تو به عنوان پدر، مادر و مربی می‌توانی از عینک فرزندت دنیا را ببینی؟ همدلی یعنی با کفش‌های بچه‌هایمان راه برویم، با دست‌ها و قلب آنها احساس کنیم. کمی خودمان را جای بچه‌ها بگذاریم و از آن زاویه دید به دنیا نگاه کنیم.

تنش بین خانواده‌ها و بچه‌ها به این خاطر است که هر کسی از عینک خودش دنیا را نگاه می‌کند. بچه‌ها می‌خواهند صرفاً در دنیای خودشان سیر کنند، والدین هم صرفاً بر اساس دنیای خودشان می‌گویند: "زمان ما ۶ تا بچه در یک اتاق می‌خوابیدند و شب تا

صبح سرشان داخل کتاب بود." بله، زمان ما اینطور بود، اما الان زمان یک نسل دیگر است. اگر توانستی بگویی: "بابا، حق با شماست. تو این‌ها را نیاز داری و می‌فهمم، اما من بضاعت ندارم"، همدلی شکل می‌گیرد.

ما در استان در بسیاری از مسائل با خرد جمعی پیش می‌رویم. یک روز بحثی مطرح شد و یکی از همکاران گفت: "فرزند من می‌گوید پول و ماشین می‌خواهم. چه جوری قانعش کنم؟" گفتم: "اشکال ندارد. یک ماه که حقوق گرفتی، کارتت را به او بده و بگو یک ماه شما خانه را اداره کن." بگذار او دنیای شما را درک و لمس کند. آن‌ها فکر می‌کنند ما آدم‌های دارایی هستیم، اما نمی‌خواهیم برایشان خرج کنیم. همدلی رنج دارد از این جهت که باید در دنیای متفاوت از دنیای خودت زندگی کنی و آن را درک کنی. این نوع همدلی بسیار کم وجود دارد.

حمایت روانی و نقش والدین

به جای همدلی، ما همدردی را داریم که نمی‌تواند باعث رشد کودک شود. در جامعه ما همدردی زیاد است. اینکه می‌گویی در همدلی، عزت نفس را بالا می‌بری، توجه را بالا می‌بری.

من همین پدر و مادر را با کم و کاستی که دارند می‌خواهم. حالا، چگونه همدلی ایجاد می‌شود؟ یک راه، اعتماد کردن به بچه‌هاست. دومین راه، صداقت با بچه‌هاست. سومین راه، وقت گذاشتن برای بچه‌هاست. چهارمین راه، توجه کردن به بچه‌هاست. اگر می‌خواهیم همدلی را بالا ببریم، باید این چهار مورد را در نظر بگیریم. اگر همدلی اتفاق بیفتد، فضای خانواده فضایی امن خواهد بود.

کسی مقایسه نمی‌کند، چون همه باور دارند که "مرا می‌فهمد، مرا درک می‌کند، مرا می‌بیند و صدش را برای دنیای من می‌گذارد." خانواده‌هایمان چقدر وقت گذاشتند تا دنیای بچه‌ها را ببینند؟ و چقدر دیدند که وقتی طرف می‌گوید: "من از رشته تجربی خوشم نمی‌آید"، پدر و مادر در کودکی خودشان دوست داشتند پزشک بشوند و حالا تمام تلاش خود را می‌کنند که فرزندشان رشته تجربی برود و پزشکی قبول شود. پس دنیای فرزندتان چه می‌شود؟ استعدادش چه می‌شود؟ باورها و اهدافش چه می‌شود؟ چقدر به این‌ها توجه کرده‌اید؟

در همدلی دو مولفه خیلی نمایان و مهم هستند که باید به آنها توجه کنید:

اول، رغبت‌های طرف مقابل است. اگر علایق طرف مقابل را شناختید، سال‌ها می‌توانید با او زندگی کنید بدون اینکه رنجی را متحمل شوید و بدون اینکه چالش‌هایی فراتر از نرم‌ترین حالت داشته باشید.

این مفهوم رسای قرآن کریم است که ما انسان‌ها را در رنج آفریدیم، پس رنج سازنده است. همدلی را با خانواده‌ها کار کنید در کارگاه‌های خانواده‌درمانی. از خانواده‌ها می‌خواستم ۶ ویژگی گوشی خودشان را بنویسند، اما آنها ۱۲ ویژگی می‌نوشتند. از همان خانواده سوال می‌کردم: «۵ ویژگی خودت را بنویس» و «۵ ویژگی فرزندت را بنویس». قرار است خانواده در مسیر رشد امن قرار بگیرد. ممکن است بخشی از رضایت خود را فدای رضایت خانواده کنی.

آدلر می‌گوید آدم سالم مرزش با آدم ناسالم، علاقه اجتماعی است. یعنی چه؟ یعنی یک جایی از خودت عبور کنی و برای دیگران کار کنی. مرز سلامت روان، علاقه اجتماعی است. ما در همدلی قرار است کمک کنیم. همیشه ممکن است رضایت طرف مقابل حاصل نشود و یک جاهایی رضایت ما هم حاصل نشود.

سوال من این است: از خودتان بپرسید ویژگی‌های خلقی، هیجانی، اجتماعی و اهداف رسالت‌های من چیست؟ خط قرمزهای من چیست؟ سوال بعدی این که به خانواده‌ها بگویید: «۶ ویژگی گوشی خودت را بنویس و ۶ ویژگی فرزندت را بنویس». نمی‌توانند ویژگی کلی بنویسند. اگر به شناخت رسیدی، می‌توانی کاری انجام بدهی. ویژگی‌های خانواده امن کمک می‌کنند که فرزندتان حال و هوای بهتری را تجربه کند و در مسیر رشد سالم قرار بگیرد. در همدلی، دنبال این هستیم که در ذهنی‌سازی، یک گام اهداف بالاتری را دنبال کنیم. خانواده امن نیاز به ذهنی‌سازی دارد.

یعنی دو طرف همدیگر را درک کنند. بچه‌ها هم والدین را درک کنند؛ امکانات و توانمندی‌های آنها را، سن آنها را درک کنند. ما به بچه‌ها آموزش دادیم که به بضاعت خانواده فکر کنند. ذهنی‌سازی یعنی دو طرف دنیای هم را درک کنند.

ویژگی بعدی خانواده امن، درک متقابل است. استاد بنده که اهل اصفهان هستند در بحث ایمن‌سازی خانواده‌ها فرمودند که بحث پایین آوردن آسیب اجتماعی بسیار می‌تواند کمک‌کننده باشد.

حمایت کردن یعنی چه؟ خیلی وقت‌ها فکر کردیم حمایت کردن یعنی لباس خریدن برای بچه‌ها، یعنی فلان وسیله را خریدن. اما مهم‌ترین نیاز کودک، حمایت روانی است. می‌خواهیم خانواده‌ها به سمت حمایت روانی از فرزند بروند.

یک زمانی فردی به کلینیک مراجعه کرد و گفت: «نمی‌خواهم درس بخوانم»، گفتم چرا؟ گفت: «خانواده برایم امکانات نمی‌خرند»، گفتم چرا؟ گفت: «همه چیز می‌خرند. حتی ماشین هم خریدند، هر وسیله‌ای خواستم برایم خریدند. اما وقتی بین ما اختلاف می‌شود، پدرم می‌گوید من کارگری می‌کنم برای تو پول در می‌آورم که تو کلاس بروی!» این‌ها چه ارزشی برای من دارد؟ من روح و ذهنم درگیر است و حمایت روانی خیلی مهم است.

در حمایت روانی، جملاتی که به عنوان پدر، مادر، معلم، مربی و شهروند به کار می‌برید، خیلی مهم هستند. حمایت کردن از طریق کلمات خیلی اثرگذار است. مهران مدیری می‌گفت تعداد آدم‌هایی که به خاطر حرف‌های ناسالم و ناشایست کشته شدند و از بین رفتند، بیشتر از آدم‌هایی هستند که به وسیله گلوله کشته شدند. کلمات بیشتر از گلوله آدم می‌کشند. خیلی از بچه‌های ما قربانی کلمات ما شدند، خیلی‌ها قربانی شده‌اند. داریم چه کار می‌کنیم؟ دایره واژگان ما در خانواده چیست؟ با چه ادبیاتی کار می‌کنیم؟

فیلم «ملی و راه‌های نرفته» را دیده‌اید؟ همه شما حتماً باید آن را ببینید. تفاوت خانواده امن و ناامن را در این فیلم ببینید. یک دختر عفیف و پاکدامن قاتل

می‌شود، چون خانواده‌اش ناامن بوده است. کنترل در خانواده بسیار بالا بود؛ پدر به شدت کنترل می‌کرد و مادر هم صرفاً فیلم‌های ترکیه‌ای تماشا می‌کرد. خانواده رها شده بود و اولین کسی که به او توجه کرد، فکر کرد او فرشته نجات اوست. با هم ازدواج می‌کنند و در نهایت اتفاقی به قتل می‌انجامد.

حمایت کردن، لبخند است. وقت گذاشتن است. همراهی کردن است. این‌ها مهمند. باید به خانواده‌ها این‌ها را آموزش دهیم و در مراکز به بچه‌ها بگوییم که از فرزندانمان حمایت کنیم. این خیلی اثرگذار است، خصوصاً به نقش مادر در خانواده تاکید کنید.

همه داستان ادیسون را شنیده‌اید که یک مادر قهرمان از او نابغه می‌سازد. نقش حمایتی ما می‌تواند از یک کودک، یک نابغه بسازد. رد پای آن‌ها سال‌ها بعد به جا می‌ماند. امید در دل ادیسون تزریق می‌شود و در ۱۴ سالگی اولین اختراع خود را می‌آفریند.

ادیسون بعد از مرگ مادرش، نامه معلمش را می‌بیند و یک جمله ماندگار زیر جمله معلم می‌نویسد: "آری، ادیسون کودن بود، ولی یک مادر قهرمان از او یک نابغه ساخت".

حمایت کردن یعنی اینکه مرا از دنیای محدود ذهنی‌ام بالاتر می‌بری، بالا پرواز ایجاد می‌کنی، سلامت روان ایجاد می‌کنی. می‌خواهیم این اتفاق در سیستم خانواده بیفتد.

این مسئله هنوز به درستی در خانواده‌ها جا نیفتاده که بچه‌ها نیاز به همراهی پدر و مادر دارند. حمایت کردن یعنی یک جایی، مثل شورای خانواده، که امسال در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان اتفاق افتاد.

این کار بسیار بزرگی بود. یک زمانی مثال می‌زدم که مادر من وقتی آرام‌پز را به زن همسایه می‌دهد، خودش هم همراهش می‌رود تا نکند دستگاه خراب شود. می‌رود در پخت غذا کمک می‌کند. اما من حاضر نیستم دو ساعت کنار فرزندم در کارگاه بنشینم و ببینم مدرس چه چیزی را آموزش می‌دهد، مدرس کیست، مکان چیست، چگونه است.

اینکه بچه‌ها را به اتاق آورده‌ایم، به اتفاق خانواده در کانون کشور، و آموزش می‌دهیم، این حمایت کردن است. یعنی حمایت را به صورت عملی انجام می‌دهیم. بچه‌ها درک کرده‌اند که تشویق کردن چقدر مهم است. غذای روح کودک، تشویق کردن است. در این کتاب کار برای ۱۰ جلسه، ۱۰ کارگاه با دو فیلم پیش‌بینی شده است. تشویق کردن غذای روح کودک است. اگر می‌خواهیم عزت نفس کودکتان بیشتر باشد، مهارت حل مسئله بالا برود و قدرت تصمیم‌گیری بیشتر شود، کودک زیر ۶ سال را دریغ نکنید.

هر جایی که فرصتی شد، تشویق کنید. به خانواده‌ها هم بگویید که اگر تشویق نکردیم، فرزندان‌مان تشنه تشویق‌های دروغین در کف خیابان‌ها می‌شوند، جایی که دیگر شما نیستید. اگر لبخند نزدیم، آن‌ها تشنه لبخندهای دروغین خواهند شد. قدرت تشخیص ندارند. چتر امنیت روانی شما بر اساس این‌ها گسترده می‌شود. تشویق کردن باید در مراکز هم باشد.

یکی از اهداف هفته ملی کودک، تشویق و تجلیل از مربیان و اعضا است. خانواده‌درمانی سیستمی این است که می‌گویند اگر می‌خواهید فرزندانتان احترام را

یاد بگیرند، زوجین باید برای همدیگر احترام قائل شوند. این را در مدارس و دانشگاه‌ها هم همیشه می‌گویم: اگر می‌خواهید اعضا به شما احترام بگذارند، شما مربیان باید به هم احترام بگذارید تا دانش‌آموز متوجه این احترام شود و یاد بگیرد. ما خاموشی رفتار داریم. تنبیه فیزیکی ممنوع است و سایر تنبیه‌ها هم تا جایی که مقدور است کنار بگذارید. نظام تشویقی را به کار بگیرید که خیلی بهتر است.

سبک‌های فرزندپروری

سبک شما در فرزندپروری باید مقتدرانه باشد، یعنی به موقع تکلیف بخواهید و به موقع تشویق کنید. چهار سبک اصلی در فرزندپروری داریم که در آینده بیشتر توضیح خواهم داد.

۱. سبک سهل‌گیرانه:

این سبک به تربیت بچه‌های لوس منجر می‌شود. بچه‌هایی که قدرت نه گفتن پایینی دارند، رشد اجتماعی به شدت پایینی دارند و به طور کلی بچه‌های ضعیفی هستند.

۲. سبک مستبدانه:

این سبک به معنای آن است که هرچه من گفتم، من مدیرم، من مادرم، من پدرم، من مربی‌ام. در این سبک، بچه‌ها اضطراب دارند، ترک تحصیل می‌کنند، درگیر اعتیاد می‌شوند و پرخاشگری در آن‌ها رشد می‌کند. این سبک، محصول پدرسالاری است.

۳. سبک رها شده:

پدر و مادرهایی که در دنیای خودشان هستند و به بچه‌ها توجه نمی‌کنند. آن‌ها وقت کافی برای فرزندان خود نمی‌گذارند و در نتیجه رابطه‌شان با فرزند ضعیف می‌شود.

٤. سبک سالم یا مقتدرانه:

در این سبک، اگر فرزند من در سال اول و دوم ابتدایی به منزل بیاید و بلافاصله بگوید که می‌خواهد به منزل خاله برود، پاسخ من مشخص‌کننده سبک من است. مادر می‌گوید: "صبر کن، ظرف‌ها را بشورم بعد برویم." اما اگر فرزند پاسخ دهد: "نه مامان، همین الان برویم" و من بگویم "چشم" و به او توجه کنم، این نشان‌دهنده سبک مقتدرانه است.

در خانه خاله، اگر بین فرزند من و فرزند خاله‌اش چالشی پیش بیاید، مثلا فرزند بگوید: "برگردیم خانه." در سبک سهل‌گیرانه، مادر می‌گوید: "خب، برگردیم، من به خاطر تو آمدم".

در سبک مستبدانه، اگر فرزند بگوید: "برویم منزل خاله"، مادر ممکن است بگوید: "خونه خاله بی‌خاله است، تو دانش‌آموزی و تا پنجشنبه مدرسه داری." در این حالت، هیچ توجهی به احساسات و هیجانات کودک نمی‌شود.

در سبک رها شده، مادر به هیچ‌وجه توجهی به فرزند نمی‌کند و به کار خود ادامه می‌دهد تا زمانی که کودک با گریه و فریاد به او توجه کند.

اما در سبک مقتدرانه، مادر می‌گوید: "باشه، چشم، می‌رویم. اما اول مشق‌هایت را بنویس." در این سبک، به دنیای عاطفی کودک توجه می‌شود.

امام علی علیه‌السلام می‌فرمایند: "اگر کسی احترام به خودش را یاد بگیرد، هرگز دنبال بی‌احترامی به دیگران نخواهد رفت".

به فرزندان خود احترام به خود را بیاموزید. زمانی که آن‌ها احترام به خود را یاد بگیرند، یاد می‌گیرند که به دیگران نیز احترام بگذارند.

گوری گوان می‌گوید: "فرزندانمان شبیه پند و اندرز و نصایح ما نمی‌شوند. بچه‌های ما شبیه رفتارهای ما می‌شوند".

احترام بگذاریم تا بچه‌ها ببینند و لمس کنند. اگر احترام را یاد نگرفتند، به دیگران بی‌احترامی می‌کنند. از در بگیرید و از پنجره فرار می‌کنند. بچه‌ها بازتاب خود ما هستند. ما خود در زمانی و مکانی دیگر متولد شده‌ایم، پس باید خود را بسازیم تا فرزندانی درستی به جامعه تحویل دهیم. تا رد پای مثبت ما همچنان در جامعه جاری و ساری باشد. بچه‌ها را نباید شرطی کرد. به بچه‌ها اعتماد کنیم، نه به معنای سادگی، بلکه اعتماد مبتنی بر شناخت.

در برخی مواقع، نیاز به آموزش وجود دارد و باید به آن‌ها آموزش بدهیم. هر کدام از ما می‌توانیم در ذهن خود بررسی کنیم که چقدر خانواده‌ای امن هستیم.

مولفه‌های خانواده ناامن

۱.انتقاد کردن

انتقاد به شدت همه ساحت‌های ذهنی و روحی را زیر سوال می‌برد. در چنین خانواده‌هایی، همیشه دنبال این هستیم که مچ طرف مقابل را بگیریم. آقای دکتر علی صحابی در کتاب ازدواج بدون شکست در فصل اول، از صفحه ۱۵ تا ۵۰، مبحثی تحت عنوان "کنترل درونی و کنترل بیرونی" مطرح می‌کنند. انتقاد کردن نوعی کنترل بیرونی است، یعنی وقتی اتفاقی می‌افتد، به دنبال مقصر می‌گردیم و تلاش می‌کنیم خود را تبرئه کنیم. اما در کنترل درونی، به دنبال پیدا کردن مقصر نیستیم، بلکه به حل مسئله می‌اندیشیم و می‌گوییم: «اشکال ندارد، مشکل پیش آمده است، حالا چگونه می‌توانیم آن را حل کنیم؟»

۲.سرزنش کردن

سرزنش کردن نیز یکی دیگر از مولفه‌های خانواده‌های ناامن است. به عنوان مثال، جمله‌هایی مانند: «ما تمام زندگیمان را برای تو گذاشتیم تا تو درس بخوانی، ماشین نخریدیم تا برای تو بتوانیم بخریم» از نمونه‌های سرزنش است. سرزنش ریشه درخت امنیت روانی کودک را خشک می‌کند و متأسفانه در بسیاری از خانواده‌ها رایج است.

۳.تنبیه کردن

تنبیه کردن باید تا حد امکان اجتناب شود زیرا عزت نفس کودک را از بین می‌برد.

٤.مقایسه کردن

دلیل اینکه برخی خانواده‌ها از مقایسه استفاده می‌کنند این است که فکر می‌کنند می‌تواند به عنوان یک موتور متحرکه عمل کرده و طرف مقابل را فعال کند. اما مقایسه کردن سم کشنده است. فرزندان و اعضای خانواده شما منحصر به فردند و هر کدام توانمندی خاص خود را دارند. بنابراین، باید از مقایسه پرهیز کنید.

۵.تهدید کردن

تهدید کردن باعث از بین رفتن تمرکز می‌شود و خانواده جایی برای تهدید کردن نیست. هرچند که مقایسه ممکن است در برخی مواقع به طور ناخواسته

صورت گیرد، باید تلاش کنیم تا این مقایسه‌ها سبک نشوند. این‌ها مولفه‌هایی هستند که نشان‌دهنده وجود خانواده‌های ناامن‌اند.

این موضوعات نشان‌دهنده نیاز به کار کردن بر روی خودمان است. میلان می‌گوید: «اگر کودک شما حالش خوب نیست، در واقع دارد به شما می‌گوید به من کمک کنید.» مشابه فردی که سرفه می‌کند و به پزشک می‌رود. در خانواده درمانی باید برگردیم به خود خانواده. اگر کودک شما اضطراب دارد، دروغگو است یا بقیه را اذیت می‌کند، باید وضعیت خانواده را بهبود ببخشید. در غیر این صورت، همانطور که سرفه کودک درمان نخواهد شد، مشکلات خانواده نیز حل نمی‌شود.

کانون امن

ویژگی‌های کانون امن:

کانون امن باید پذیرش بدون قید و شرط داشته باشد.

باید هر کسی که وارد کانون می‌شود، بدون توجه به ویژگی‌هایش، پذیرفته شود. نباید در ارزیابی ارزش‌ها و داشته‌ها پیش‌داوری کنیم. اگر کودکی به شما مراجعه کرده، باید در گام اول او را پذیرفت. مربی‌ای که با سایر دستگاه‌های فرهنگی تعامل نداشته باشد، نمی‌تواند موفق شود. تعامل سازنده با خانواده نیز از اهمیت زیادی برخوردار است؛ مربی‌ای که با خانواده‌ها تعامل نکند، نمی‌تواند کار موثری انجام دهد. مربی باید با دانش و مهارت‌های روز آشنا باشد. امروز بچه‌ها در بسیاری از علوم از ما جلوترند و ما باید از آن‌ها جلوتر باشیم. کانون امن جایی است که مهارت‌آموزی در آن اولویت دارد. در شرایط فعلی، باید خود را با این نیاز تطبیق داده و مهارت‌های خود را بالا ببریم.

من به عنوان مدیر، باید دغدغه همکارانم را داشته باشم و برای آن‌ها تلاش کنم تا جایی که در توانم است. ما در چند زمینه به مهارت‌آموزی نیاز داریم.

دسته‌بندی افراد:

افراد در زندگی به سه دسته تقسیم می‌شوند:

- **آدم‌های مشکل‌مدار:** کسانی که فقط به دنبال رفع مشکلات خود هستند و برنامه‌ای برای موفقیت و رشد ندارند. این افراد به طور مداوم اضطراب و استرس ایجاد می‌کنند.
- **آدم‌های مسئله‌مدار:** افرادی که علاوه بر حل مشکلات خود، به دنبال شغل و تعریف شدن از چندین جا هستند.
- **آدم‌های دغدغه‌مند:** این افراد شب و روز در تلاش برای کمک به دیگران هستند. آن‌ها شبیه خداوند هستند که می‌بارند بدون اینکه بپرسند این کمک برای کیست. این افراد بدون انتظار از دیگران، کمک می‌کنند.

مربیان کانون امن و از نوع دغدغه‌مند هستند. آنها شب و روز تلاش می‌کنند و کمک می‌کنند تا اتفاقات مثبت امروز محصول تلاش‌های آن‌ها باشد. کسی نمی‌تواند این حقیقت را انکار کند.

امید آفرینی و تسهیلگری

امروز این را در نگاه مربیان حلقه مفقوده می‌بینم. امید آفرینی در تغییر شرایط بین شماها کم شده است. اول باید اینجا اضافه کنید، بعد در جامعه. دیروز

که حضرت آقا صحبت کردند، بحث را تأکید کردند. روز معلم هم که محضر ایشان رسیدم، آنجا هم تأکید کردند.

تسهیلگری یک چرخه است و دوستانی که گفتند کتاب معرفی کن، صفحه ۱۳ تا ۲۳ همین کتاب را بخوانید. ۵۰ درصد مشکلات کار با کودک و نوجوان را می‌توانید حل کنید. فنون مشاوره و مصاحبه بالینی عبدالله شفیع‌آبادی، ایشان پدر مشاوره ایران هستند. کتاب فوق‌العاده‌ای است. این ۱۰ صفحه را بخوانید. چه کار کنیم که بچه‌های ما انگیزه داشته باشند؟ چه کار کنیم که تلاش کنند؟ چه کار کنیم که فنون مشاوره شفیع‌آبادی در چرخه خویشتن پنداری مثبت هم این است.

با "من می‌توانم" شروع می‌شود. تمام اتفاقات مثبت زمانی شروع می‌شود که اول در ذهن خودتان به این باور برسید که شما می‌توانید. "من می‌توانم"، پس تلاش می‌کنم. چون یاد می‌گیرم، موفق می‌شوم. همه‌اش بگوییم نمی‌توانم، نمی‌شود. تغییر نکرده، تغییر نمی‌کند. ذهن ما عادت می‌کند در همان بخش بماند. رشد از خویشتن پنداری مثبت نشأت می‌گیرد.

در بچه‌ها و خانواده ما باید باشد. در کانون هر کسی که وارد می‌شود، باید امید را تنفس کند. می‌خواهید انگیزه بچه‌ها بالا برود؟ در این هفته از آن‌هایی که خوب عمل کردند، تجلیل کنید. وقتی تجلیل کنید، ایجاد انگیزه می‌شود. زیرساخت ایجاد کنید. شاداب‌سازی کنید. به باور من، کارها باید عملی باشد؛ در زندگی بچه‌ها بنشینند، در زندگی خانواده بنشینند، در زندگی مربیان بنشینند. آن موقع با امید بالا می‌رود.

در احساس نیاز همین است. ما نسبت به چیزی که احساس نیاز کردیم، علاقمند می‌شویم. شما در سالن منزل نشسته باشید، تا تشنه نباشید، به سمت یخچال نمی‌روید چون احساس نیاز نکردید. وقتی احساس نیاز کردید، علاقمند می‌شوید و به سمت یخچال می‌روید. اول احساس نیاز را ایجاد کنید. در همین کتاب شفیع‌آبادی ۱۰ صفحه به شما گفته چه کنید تا احساس نیاز را ایجاد کنید. راهکار اول گفته باید رابطه احسن با بچه‌ها ایجاد کنید. و به خاطر همین از قدیم گفته‌اند:

"درس معلم ار بود زمزمه محبتی
جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را"

چرا این را گفتند؟ نیاز کودک به یک مکان، مبحث و موضوع زمانی ایجاد می‌شود که تو رابطه حسنه‌ای با او برقرار کنی. اگر رابطه حسنه ایجاد شد، احساس نیاز در خود ایجاد می‌شود. اگر احساس نیاز ایجاد شد، نسبت به آن علاقمند می‌شود. اگر علاقمند شد، تلاش می‌کند.

عوامل مؤثر در سلامت کودک

برای حفظ سلامت کودک، باید به‌طور چندبعدی عمل کنیم، دغدغه‌مند باشیم و امیدوار. کودک سالم ویژگی‌های خاصی دارد که یکی از آن‌ها داشتن خواب کافی و اصولی است. خواب، به‌عنوان یک سبک زندگی، باید تحت نظارت والدین قرار گیرد. در طی روز، زمان مناسبی برای خواب کودکان حدود ۶ تا ۸ ساعت است. گاهی ممکن است با خاله، دایی، عمه بنشینیم و قصه بگوییم یا فیلم ببینیم، اما این

فعالیت‌ها باعث نمی‌شود کودک بخوابد. خواب، یک سبک زندگی است و والدین مسئول ایجاد این سبک خواب اصولی هستند. چرخه بیولوژیک خواب و بیداری نشان می‌دهد که انسان به ۶ تا ۸ ساعت خواب مستمر نیاز دارد. در این بازه زمانی، ترشح هورمون‌های شاد و میزان پروتئین بدن تنظیم می‌شود.

خواب کمتر از ۵۰ دقیقه را "ریلکسیشن" می‌نامند که برای رفع بار هیجانی منفی مناسب است. اگر فردی در طول روز سختی زیادی کشیده باشد و بین دو نیمرو خواب کوتاه‌تری (کمتر از ۵۰ دقیقه) داشته باشد، این خواب مفید خواهد بود، اما برای کودک چنین چیزی مناسب نیست. طبق تحقیقات علمی در زمینه طب و روانشناسی، بیشترین میزان ترشح هورمون‌های شادی و نشاط در ساعات ۱۱ شب تا ۴ صبح رخ می‌دهد. این هورمون‌ها برای بدن مانند بنزین برای خودرو عمل می‌کنند. حتی اگر کودک شما استعداد و امکانات زیادی داشته باشد، اما خواب اصولی نداشته باشد، مانند خودروی گران‌قیمتی است که بنزین ندارد. اگر خواب اصولی رعایت نشود، سوخت روانی بدن تأمین نخواهد شد.

قدرت خواب بسیار زیاد است: در واقع، خواب ۷۰۰ برابر نیاز جسمانی است. به‌طوری‌که وقتی فرد خواب می‌رود، ۷۰۰ پیام به مغز ارسال می‌شود که "بخواب". عدم خواب کافی باعث می‌شود که کودک بی‌انگیزه و کسل شود و یادگیری او کاهش یابد. به همین دلیل است که ممکن است فردی که خواب کافی نداشته باشد، در حالی که می‌داند خوابیدن برای او خطرناک است، با خود بگوید "فقط یک لحظه چشم‌هایم را ببندم" و به خواب برود، حتی اگر خطرات آن را بداند.

یکی از مشکلات فضای مجازی در عصر حاضر، اختلال در خواب کودکان است. بسیاری از کودکان ما در فصل تابستان تا ساعت ۴ صبح بیدار هستند و در شبکه‌های اجتماعی مشغولند، سپس تا ۱۲ ظهر می‌خوابند. این تغییرات به‌طور قابل توجهی سبک زندگی آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در مراسم بازگشایی مدارس، از اولیا خواهش کردم که دو هفته اول را به تنظیم ساعت خواب کودک اختصاص دهند. به کودکان در این مدت تکالیف و دروس جدید داده نشود تا بدن آنان برای شروع مدرسه آماده شود. در روانشناسی به این فرآیند "وارما" گفته می‌شود که به‌معنی گرم کردن است و خواب روزانه برای کودکان کاملاً ممنوع است.

اگر خواب فرد بیشتر از ۵۰ دقیقه طول بکشد، ذهن او به سمت خواب عمیق می‌رود و پس از بیداری، عملکرد ذهنی‌اش ۵۰ درصد کاهش پیدا می‌کند. فرد احساس بی‌حالی و بی‌حوصلگی می‌کند و این باعث می‌شود که خواب شب او نیز مختل شود.

خوراک سالم

بهترین وعده غذایی برای کودکان، صبحانه است. اگر فرزند من صبحانه نخورد، ۹۰۰ پیام به مغز او می‌رود که مربوط به مواد داخل کیف او می‌شود، اما یک پیام از مدرسه و آموزگار می‌رسد که "دبیر چه می‌گوید". تحقیق‌ها نشان داده‌اند که وقتی والدین و فرزندان همزمان صبحانه می‌خورند، ۲۵ درصد

اســترس فرزندان کاهش پیدا می‌کند. این کار به‌طور ناخودآگاه پیامی به کودک می‌دهد که در صـورت بروز مشکل در طول روز، پدر و مادرش از او حمایت خواهند کرد. سـفره صـبحانه به معنای برکت اسـت و به روابط خانوادگی نزدیک‌تر می‌شود.

خواندن اصولی و برنامه‌ریزی

اولین گام برای یادگیری اصـولی، هدف‌گذاری اسـت. به‌عنوان مربی، چرا باید در کارگاه شرکت کنم؟ پس از هـدف‌گـذاری، بـاید برنـامـه‌ریزی کنیم. برنـامـه‌ریزی عملیاتی دو ویژگی مهم دارد: ۱) متناسب با توانمندی فرد باشـد، ۲) متناسـب با اهداف او باشـد. سـومین ویژگی، اجرای صـحیح اسـت. اجرای دقیق برنامه باعث کاهش اضـطراب و اسـترس می‌شـود. وقتی اسـترس کاهش یابد، تمرکز افزایش می‌یابد و با تمرکز بالا، موفقیت حاصل می‌شود. کودک ما سالم می‌شود و به اهداف خود نزدیک‌تر می‌شود.

این فرایند کار سـختی اسـت و نیاز به زمان دارد. ابزار کار فرهنگی صـبر است. مشـکلات با یک کارگاه حل نمی‌شـوند؛ این‌ها فقط تلنگری هسـتند تا به‌سـمت موفقیت کودک حرکت کنیم.

از همه شما صمیمانه تشکر می‌کنم. خدانگهدار شما.

تحلیل وضعیت موجود و آسیب شناسی در حوزه بازی های رایانه ای

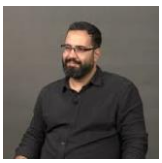

مصطفی کیوانیان

زمان: یکشنبه –۱۵ مهرماه ۱۴۰۳

چالش‌های بازی‌سازی در ایران

عرض سلام خدمت همکاران محترم کانونی و تشکر از معاونت فرهنگی و مدیریت آموزش و همکارانشان که این فرصت را فراهم کردند تا در مورد بازی‌های رایانه‌ای گفتگویی داشته باشیم. کاری که امروزه از ضروریات جامعه ماست و نقطه‌ضعف زیادی در این بخش داریم. من مجدد تشکر می‌کنم به‌خاطر فرصتی که فراهم شده است.

در ابتدای صحبت با توجه به موضوعی که انتخاب شده است یعنی بحث وضعیت موجود بازی‌های رایانه‌ای من یک گزارش آماری ارائه می‌دهم. جناب آقای کیوانیان از بازی‌سازان موفق و آقای رضا احمدی مسئول بهبود وضعیت کسب‌وکار هستند. طبق آخرین پیمایشی که بنیاد بازی‌های رایانه‌ای در اختیار قرارداد و مربوط به سال ۱۴۰۰ است، ۳۴ میلیون نفر بازیکن رایانه‌ای شناسایی شدند که نسبت به جمعیت آماری، ۴۰ درصد جمعیت را درگیر می‌کند. از یک نگاه بهتری اگر به این آمار توجه کنیم روی ۴۰ درصد محاسبه شده است. منطق این است که نوزادان؛ خردسالان؛ پدر و مادر و سالمندان را از این آمار جدا کنیم چرا که این‌ها کاربر رایانه‌ای نیستند و به آمار لطمه می‌زنند. به این صورت اگر نگاه کنیم ۸۰ تا ۹۰ درصد کاربران کودک، نوجوان و جوان داریم. همین پیمایش می‌گوید سرانه مصرف بازی‌های رایانه‌ای در کشور، ۲ ساعت و نیم تا ۳ ساعت است. حالا چرا این مقدار است؟

تأثیرات بازی‌های رایانه‌ای بر کاربران

در این آمار، دو و نیم ساعت برای شهرهای کم‌برخوردار و سه ساعت برای شهرهای برخوردار است. آمار را ارتباط بدهیم به سرانه مطالعه کشور. می‌خواهیم به‌ضرورت بازی‌های رایانه‌ای بپردازیم و این‌که چه‌قدر مورد توجه است.

طبق آماری که ارائه شد سرانه مطالعه کشور ۱۶ دقیقه می‌باشد. در همان مقایسه اول همه را شامل می‌شود؛ اما اختلاف گسترده‌ای با سرانه مصرف بازی‌های رایانه‌ای دارد. همین آمار یک آمار جالب‌تری می‌دهد. اینکه بازیکنان بازی‌های رایانه‌ای از کودک‌ونوجوان به جوانان رسیده است؛ یعنی کودک‌ونوجوان حفظ شده و جوانان به آنها اضافه شده است. باز می‌خواهیم مقایسه کنیم با حامل‌های دیگر فرهنگی مثل اسباب‌بازی و انیمیشن که مخاطب

فقط در کودک‌ونوجوان باقی‌مانده و دیگر شـامل جوانان نمی‌شـود؛ اما جاذبه‌های بازی‌های رایانه‌ای و خاسـتگاه آنها که هم‌پوشـانی دارد با موبایل؛ رایانه و مخاطبین این حامل فرهنگی را افزایش می‌دهد و امروزه مخاطبین این حوزه بعد از اینکه دوران کودکی و نوجوانی را طی می‌کنند این حامل‌ها را با خود حمل می‌کنند و به جوانی می‌رسانند و قطعاً سال‌های آینده همین جوانان بازی‌های رایانه‌ای را به مقاطع سـنی بالاتر هم می‌برند. این آمارها تکان‌دهنده اسـت و باید توجه بیشتری داشته باشیم.

امروز از آقـای کیوانیـان دعوت کردیم تـا هم از چالش‌های تولید داخلی صحبت کنند و هم اطلاعاتی از وضـعیت فعلی بازار به ما بدهد و اینکه چقدر در خطر هسـتیم؛ بازی‌سـازها با چه اقبالی می‌توانند وارد این بازار شـوند تا بتوانیم در برنامه‌ریزی آینده نقش تأثیرگذاری داشته باشیم.

اهمیت رده‌بندی سنی در بازی‌ها

این موضوع وسعت زیادی دارد. مهم‌ترین قسمت در بحث درآمدزایی‌سـت. گیم در ایران شـرایط درآمدی خیلی خوبی دارد و میزان ساعتی که بازیکنان استفاده می‌کنند مقدار قابل‌توجهی اسـت. کودکان و نوجوانان مقدار قابل‌توجهی از زمان خود را در گیم‌نت به سـر می‌برند. دومین موضوع اینکه در این حوزه بسته‌های فرهنگی کم تولید شـده اسـت. در بـازی‌سـازی محصـولات فرهنگی زیادی نداریم. ما بازی مثل چیلدر داشتیم که چند صد میلیون دلار درآمد داشته اسـت یا حتی بازی‌های داخلی مثل پسـرخوانده که خیلی خوب درآمد دارند و از لحاظ اقتصـادی خیلی خوب بودند؛ ولی بازی‌های فرهنگی که بافرهنگ ما عجین شـده باشـند کمتر داریم. یکی از دلایلش سرمایه‌گذاری کم در این حوزه است.

بحث تأثیرگذاری بازی گیم این است که وقتی در حال بازی هسـتید تمام تمرکزتان روی بازی اسـت و هیچ کار دیگری نمی‌توانید انجام دهید؛ پس تأثیرگذاری آن به‌شدت بالاست اما ممکن است فیلم ببینید و تخمه هم بخورید؛ ولی در گیم نمی‌توان هم‌زمان کار دیگری انجام داد. جذب‌کردن مخاطب در گیم بالاسـت. جدای از کودکان و نوجوانان الان حتی بزرگسـالانی داریم که گیم بازی می‌کنند و شـاید در بیسـت سـال گذشـته کمتر بازی می‌کردند. یکی از چیزهایی که پزشکان تجویز می‌کنند همین بازی است تا ذهن آنها اکتیو بماند. این کلیت موضوع است.

به بحث بازار مصـرف برمی‌گردیم؛ بحث پیوسـت‌های فرهنگی که از آن غافل هسـتیم و بازی‌های موفق دنیا به آن می‌پردازند. در تمام دنیا به این مسـئله پرداخته می‌شـود. ما نیاز به حمایت بخش دولتی داریم. به طور مثال بازی مارول اونجرز برای تک‌تک شـخصـیت‌هایش فیلم و انیمیشـن جداگانه سـاخته اسـت. قبل‌تر فیلم‌ها سـاخته می‌شـدند و از روی آنها گیم می‌سـاختند؛ اما الان از روی گیم‌های پرطرفدار فیلم و انیمیشن‌سازی می‌کنند و این تأثیرگذاری گیم را نشـان می‌دهد. از لحـاظ درآمـدزایی بین‌المللی صـنعت گیم معادل کل درآمد هالیوود است درآمد دو صنعت بزرگ آمریکا اندازه صنعت گیم است و آخرین محصول آن که چینی بود و بحث کنسول و بازی‌های

پی‌سی هست توانسته میلیون‌ها دلار درآمد کسب کند.

حال در خصوص تأثیراتی که بازی‌های رایانه‌ای بر روی مخاطبین خود می‌گذارند صحبت کنیم یعنی آسیب‌شناسی بازی‌های رایانه‌ای و ویدئویی. با توجه به اینکه در بازی‌های رایانه‌ای بازیکن با بازی ارتباط دارد و تعاملی را برقرار می‌کند؛ لذا شدت تاثیرگذاری محتوا روی مخاطب بالاست. در سال ۱۹۹۲ زمانی که بازی‌ها وارد عرصه شدند بحث کیفیت صدا و تصویر ارتقا پیدا کرد و تاثیر زیادی روی مخاطبان گذاشتند؛ مثل خشونتی که در بازی وجود داشت. این مسئله، مسئولان فرهنگی و دغدغه مندان این حوزه را نگران کرد که شاید بازی‌های ویدئویی روی مخاطبین اثر منفی بگذارند؛ لذا این آسیب را به حداقل رساندند و اولین نظام رده بندی سنی در دنیا ایجاد شد.

اولین نظام رده‌بندی سنی که ایجاد شد نظام siv بود. در این نظام، بازی‌ها را بر اساس محتوای آسیب‌رسانی که داشتند رده‌بندی می‌کردند و به خانواده‌ها توصیه می‌کردند بازی‌هایی که مناسب سن فرزندان آنهاست را تهیه نمایند. به خصوص برای کودک و نوجوان که تاثیر بر روی روان آنها خیلی بیشتر است.

خوشبختانه در کشور ما هم از سال ۸۷ این دغدغه در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی احساس شد و نظام رده‌بندی اسرا شکل گرفت و بازی‌هایی که در سطح بازار منتشر می‌شدند را مورد بررسی قرار می‌داد. بنیاد ملی محتوایی بر اساس محتوا بازی‌ها را به ۵ گروه سنی مثبت ۳ ، مثبت ۷ ، مثبت ۱۲ ، مثبت ۱۵ و مثبت ۱۸ سال تقسیم می‌کردند و از طریق پیکسل‌های محتوایی، شدت تاثیرگذاری محتوا روی مخاطبین مختلف را اندازه‌گیری می‌کردند و امتیاز می‌دادند که خانواده‌ها و مخاطبین در انتخاب بازی‌ها راحت‌تر، بهتر و درست‌تر انتخاب کنند. در تمام سال‌های گذشته که نظام رده‌بندی سنی اسرا ایجاد شد بیش از ۵۰ هزار عنوان بازی رده‌بندی سنی شده و برای این بازی‌ها سایت طراحی شده که خانواده‌ها می‌توانند از طریق این سایت رده سنی فرزندشان را مشخص کنند تا بازی‌هایی به آنها پیشنهاد داده شود. از این طریق می‌توانند بازی مناسب را انتخاب کنند تا از آسیب‌های آن در امان بمانند.

فرصت‌های اقتصادی در صنعت بازی‌سازی

سایت "چه بازی" کار بسیار خوبی است که در بنیاد ملی بازی‌های یارانه‌ای طراحی شده و خانواده‌ها می‌توانند بر اساس گروه سنی و سلیقه، بازی مورد نظر را انتخاب کنند. شماره تلفن مشاوره‌ای بنیاد ۵۸۱۲۲ می‌باشد که خانواده‌ها می‌توانند از مشاوره‌ها کمک بگیرند.

معمولاً وقتی در مواجهه با رسانه‌ها قرار می‌گیریم یا در برنامه‌های رادیویی از ما دعوت می‌شود از ما می‌خواهند در مورد آسیب‌شناسی بازی‌ها صحبت کنیم؛ در صورتی که اگر سواد مصرف بالا برود می‌توانیم از فواید آن بهره‌مند شویم.

فوایدی مثل:

درمان افسردگی و کاهش درد: بچه‌هایی که درگیر افسردگی هستند با یک بازی ساده شاد می‌شوند.

آموزش در کنار لذت: بچه‌هایی که یک بازی آموزشی انجام می‌دهند در حین لذت از بازی مفاهیم آموزش را به راحتی دریافت می‌کنند.

تقویت تمرکز: بازی‌هایی که نیاز به عکس العمل به موقع و قدرت تصمیم‌گیری دارند، قدرت تمرکز بچه‌ها را افزایش می‌دهند.

در بازی‌های رایانه‌ای، ۵ وجه تاثیرگذار وجود دارد:

۱- تعامل و سرگرمی

۲- هنر: تمام هنرهای هفت‌گانه در بازی هست.

۳- اقتصاد: درآمد فیلم و موسیقی هالیوود به درآمد بازی‌های رایانه‌ای‌اش نمی‌رسد.

۴- تاثیرگذاری رسانه‌ای: بازی‌های آنلاین به یک رسانه جمعی تبدیل شدند و بچه‌ها در یک فضای آزاد با هم تبادل اطلاعات در این مورد می‌کنند

۵- تاثیرگذاری فرهنگی: در بخش آسیب شناسی از آن به نفوذ فرهنگی یاد می‌کنند.

یک اعتراف کانونی کنم! هر سال اسباب بازی و کتاب تولید می‌کنیم اما آخرین بازی که در کانون تولید شد بازی "حروف چین" بود. این یک خلا بزرگ است. کسی ما را سرزنش نکرد که چرا بازی تولید نکردید؛ اما در مورد کتاب و سرگرمی هر بار مورد سرزنش قرار می‌گیریم که چرا تولید به روز نداریم در صورتی که تاثیر گذار ترین بخش، بازی‌های رایانه‌ای است.

فواید بازی‌های رایانه‌ای بیان شد. نوبت به بحث مضرات می‌رسد. آسیب‌هایی از جمله انزوا؛ خلوت گرایی؛ ترس و خشونت؛ سوء تغذیه که بچه‌ها درگیر بازی می‌شوند و از خوراک غافل می‌شوند؛ آسیب بینایی که بچه‌ها ساعت‌های زیادی به موبایل خیره می‌شوند؛ آسیب‌های ستون فقرات و ارتوپدی و همه به علت عدم آشنایی با سواد رسانه‌ای است. زیر شاخه سواد رسانه‌ای، سواد بازی است.

مشکلات سرمایه‌گذاری در حوزه بازی‌سازی

جناب آقای احمدی سال‌ها در اسرا عهده‌دار رده‌بندی سنی بودند و راهکارهای جلوگیری از آسیب‌های این فضا را بیان می‌کنند. بحث آسیب‌های رایانه نکاتی است که شاید خانواده‌ها با توجه به این که در این سال‌ها زیاد فرزندانشان بازی می‌کنند مبتلابه هستند؛ اما راهکارها را شاید خیلی آشنا نباشند. طبق آخرین پیمایش سال ۱۴۰۰ متاسفانه فقط ۳۰ درصد خانواده‌ها به رده سنی بازی‌ها توجه دارند و این نشان می‌دهد خانواده‌ها به بازی‌هایی که فرزندانشان انجام می‌دهند نظارت کافی ندارند. از موضوعی که شاید در چند سال گذشته خانواده‌ها زیاد درگیر آن هستند یکی اعتیاد فرزندان به بازی هست و خانواده نمی‌داند چه کند و از چه مسیری این مشکل را حل کند. نکته دوم پرخاشگری که در بچه‌ها وجود دارد. در بنیاد ملی معتقدیم بازی‌ها قطعاً نکات مثبت بیشتری نسبت به نکات منفی دارند؛ ولی باید یک سری شرایط رعایت شود و اگر رعایت شود تأثیرات مثبت بازی‌ها خیلی بیشتر است تا نکات منفی که دریافت می‌کنند. در خصوص اعتیاد به بازی، خانواده‌ها به دلیل مشغله‌هایشان توجهی به نوع بازی بچه‌ها ندارند و صرفا مجبورند در منزل بچه‌ها را مشغول کنند. نکته‌ای که وجود دارد این است که خانواده‌ها باید در

سـنین پایین این رفتار را نهادینه کنند. زمانی که می‌خواهند بازی را به کودک بدهند مدت زمان انجام بازی را محدود کنند؛ از قبل با کودک صحبت کنند و زمان را برایش مشخص کنند. اتفاقی که بعد از بازی می‌افتد مهم است.

خانواده وقتی بازی را از کودک می‌گیرند او را رها می‌کنند و کودک نمی‌داند باید چه کند و غر می‌زند و ناراحت می‌شود؛ ولی اگر خانواده‌ها بتوانند جذابیت بیشتری را بعد از بازی پیاده کنند؛ مثلاً بازی‌های حرکتی و فوتبال بازی داشته باشند. وقتی این ترفند را به کار بگیرند کودک رضایت بیشتری احساس می‌کند.

این راهکار معمولاً این در سنین پایین جواب می‌دهد ولی در نوجوانی و جوانی این کار سخت است. در مورد پرخاشگری باید رده سنی کودک را در نظر گرفت و بازی مناسب را به او داد. درکشورهای غربی به شدت این امر لحاظ می‌شود و جریمه‌های سنگینی برای کسانی که بازی‌های نامناسب را بفروشند وجود دارد و این موضوعات سبب می‌شود کمترین آسیب به کودک وارد شود.

در بحث فرهنگ‌سازی خانواده‌ها یک مثالی بگویم؛ فیلم رحمان ۱۴۰۰ روی پرده سینما جمع شد و مناسب شناخته نشد؛ یعنی وقتی قطع شد همه فیلم را روی فلش می‌ریختند و به همدیگر می‌دادند! در کشور ما اگر چیزی را سیاست گذار منع کند استقبال بیشتر می‌شود.

یک بازی بود به اسم مدیوم. این بازی ژانر وحشت بسیار بالایی داشت. با اینکه خونریزی نداشت؛ اما از لحاظ روحی روانی ترسناک بود. در جلسه بنیاد مطرح کردیم که این بازی منتشر شود یا نه؟ عده‌ای گفتند رده سنی مثبت ۱۸ بدهید و عده‌ای گفتند وحشت بازی بالاست وارد جامعه نشود. در جلسه بعدی گفتیم این بازی در استرالیا ممنوع شد و به بچه‌ها لطمه می‌زند. ناشر شاکی شده بود که چرا این بازی را ممنوع کردید و هیاهو کرد. جامعه ما به لحاظ فرهنگی مشکل دارد. بازی‌هایی که افراد کارشناس ساعت‌ها بررسی می‌کنند و می‌گویند مناسب نیست مردم بیشتر استقبال و بازی می‌کنند.

آقای کیوانیان؛ پیوست‌های فرهنگی را چه می‌کنید؟ اگر این بخش به کارتان اضافه شود چه باید کرد و در بخش تولید محتوا چه کنیم؟

همانطور که گفتیم همیشه در مورد مضرات گیم صحبت می‌شود در حالی که فواید بازی‌ها خیلی زیاد است. حتی در کشورهای اطراف روی این مقوله سرمایه‌گذاری زیادی می‌کنند.

در کشور ترکیه در نمایشگاهی که رفته بودم محصولاتشان تمام دنیا را گرفته است. ما خیلی جلوتر بودیم؛ اما الان چون دائما در مورد مضرات گیم صحبت شده عقب افتاده‌ایم.

تمام شرکت‌های دنیا در انیمیشن و فیلم و... ورود می‌کنند؛ ولی در گیم همه می‌گویند چرا وارد شده‌اید و این چالش اساسی‌ست. حتی در خانواده‌ها هم اینطور است و زمانی‌را که بچه‌ها بازی می‌کنند آنها را سرزنش می‌کنیم که وقت خود را به بطالت می‌گذراند.

گرچه اخیرا با فرهنگ‌سازی‌هایی که اتفاق افتاده، نگاه خانواده‌ها به بازی‌های رایانه‌ای بهتر شده است.

سال ۸۸ شروع به تولید بازی‌ای کردم؛ مادرم مرا منع می‌کرد که کار بی‌فایده‌ای است. در یک جلسه‌ای با وزرا بودیم در مورد دغدغه گیم نت صحبت شد و شخصی گفت پولتان را جمع کنید گیم بسازید در حالی که گیم از انیمیشن به شدت هزینه‌برتر است.

در گیم کد نویسی و دیزاین داریم و هزینه‌ها بیشتر است. در انیمیشن‌های ایران ۳۰ تا ۴۰ میلیارد هزینه می‌کنند؛ ولی در گیم این هزینه‌ها انجام نمی‌شود به دلیل اینکه می‌ترسند متهم به مضر بودن شوند در حالی که هر بازی که در بازار است در کشور ما هم در حال پخش است؛ ولی جلوی تولید کننده داخلی را می‌گیریم و نمی‌گذاریم شرکت‌های تولیدی سرپا شوند. این یک معضل است.

تمام تولیدکنندگان، بازی‌هایی را برای بیرون از ایران می‌سازند و این قدرت را بنیاد ندارد؛ ولی انیمیشن بودجه بسیار بالایی دارد. توانایی رقابت از لحاظ مضرات و فواید در گیم‌نت نیست. آن‌قدر گفته‌اند مضر است کسی سرمایه‌گذاری نمی‌کند. سازمان‌هایی که سالانه میلیون‌ها دلار در زمینه‌ی فرهنگی سرمایه‌گذاری می‌کنند چرا در زمینه گیم سرمایه‌گذاری نمی‌کنند؟ از لحاظ محتوایی؛ محتوای فرهنگی در ایران یا خیلی کم تولید می‌شود یا تولید نمی‌شود یا محصولات خوبی تولید نمی‌شود. زمانی محصولی داشتیم به نام خاله قزی که محتوای بسیار مناسبی داشت.

در حداقل‌ها نمی‌توانستیم در تبلیغ کنیم و الان مواجه با این هستیم که محتوای فرهنگی کودک در گیم نداریم؛ چون سرمایه‌گذاری نکردیم؛ ولی در انیمیشن و فیلم داریم. بیشتر محصولات برای بازار بین المللی تولید می‌شود و قسمت کودک آسیب خواهد دید. ۱۰ سال دیگر کودکان با بازی‌های خارجی سرگرم می‌شوند. اگر برنامه‌هایی که ۱۰ سال پیش شروع شده بود تولید می‌شد الان محتوای فرهنگی خوبی داشتیم که فرهنگ خودمان غالب باشد؛ ولی متاسفانه تولید نشد و الان هم اگر کانون و کسانی که در مورد محتوا سرمایه‌گذاری می‌کنند، در حوزه گیم نیایند این خواهد شد که دائما باید در مورد مضرات صحبت کنیم.

راهکارهای حمایت از بازی‌سازان داخلی

شرایط گیم دو قسمت دارد. یکی خیلی خوب است به دلیل نفوذ در بازار بین‌المللی و قسمت دوم شرکت‌های کوچک که اگر حمایت نشوند بدتر می‌شوند و ما تبدیل به کشوری خواهیم شد که فقط چند تا شرکت متوسط و بزرگ داریم. همینجوری نیروی انسانی ما خارج می‌شود. نیروی انسانی زیادی در بخش گیم از کشور خارج می‌شود در صورتی که در انیمیشن و فیلم اینقدر خروج نداریم. هر ساله تعدادی از بچه‌ها از کشور خارج می‌شوند و حتی آدم‌های متوسط ما می‌روند. کشور ترکیه الان حمایت‌های عجیب و غریبی از گیم می‌کند.

یک ارگان دولتی در آلمان بود، هر کدام از شهرهای آلمان آمده بودند، افرادی که در زمینه گیم اطلاعات خوبی داشتند را به رایگان از کشور می‌بردند و ویزا و اقامت و درآمد خوبی می‌دادند. در ایران به راحتی نیروهای خوبمان را از دست می‌دهیم. چقدر

توانسته‌ایم رشته در دانشگاه در زمینه گیم تولید کنیم؟ این‌ها اتفاقاتی است که خیلی زود باید درست شود. اینها اتفاقاتی است که خیلی زود باید در مورد آنها فکر شود. شرکت‌های گیم همه خصوصی هستند؛ ولی الان دولت باید ورود کند؛ باید محصولات فرهنگی ساخته شود؛ سرمایه‌گذاری‌هایی شود که به شرکت‌های بزرگ برسند و نیروی انسانی جذب کنیم.

بنیاد به عنوان عامل اصلی و ارگان‌های مختلف دیگر که در زمینه فرهنگی کار می‌کنند و بودجه‌های کلانی دارند، باید از این بخش حمایت کنند.

آماری از چندین کشور داشتم که می‌گفت کشور چین از صنعت گیم درآمد بالاتری از درآمد نفت ایران دارد. آنها ذخایر و معادن خود را تخلیه نمی‌کنند؛ بلکه جوهره توانمندی افرادشان را به دنیا ارسال می‌کنند که باعث توسعه شود. تنها یک بازی انگری برد آنها به درآمد نفت ما طعنه می‌زند.

کشور ترکیه قبلاً تیم‌های کوچک داشت. سال گذشته اعلام کردند بیش از ۱۰ شرکت گیم سازی دارند که ارزش هر کدام آنها بیش از میلیارد دلار است؛ ولی در ایران ارزش‌گذاری نداریم. شرکت پیک گیم چند سال پیش ۵ میلیارد بود در صورتی که ما قبلاً ترکیه را اصلا جزو شرکت‌های بازی‌سازی قبول نداشتیم. متاسفانه در ایران می‌گویند که گیم قابل قبول نیست؛ ولی از لحاظ تکنیک ما می‌توانیم به آنها برسیم. کمی در مورد مارکتینگ ضعیف هستیم که می‌توان کاری کرد. به لحاظ محتوا و فنی می‌توانیم دوباره به کشورهای دیگر برسیم.

تأثیر فرهنگی بازی‌های ویدئویی

البته که بحث تحریم‌ها گاها مانع پیشرفت‌ها می‌شود. امیدواریم بتوانیم به جامعه جهانی وصل شویم و صنعت گیم و هنر را توسعه دهیم. گیم راحت‌تر از صادر کردن آهن و نفت است. خیلی‌ها مشکل دارند که نمی‌توانند کار خود را ارائه دهند. میزان سرمایه‌گذاری مهم است؛ می‌توانیم با سرمایه‌گذاری درست راه را باز کنیم. هزینه دارد؛ ولی آینده و رشدش بالاست. می‌توانیم با سرمایه‌گذاری درست راه را باز کنیم. بحث تولیدات داخلی خیلی جذاب است. آقای احمدی مدیر بهبود کسب و کار در بنیاد ملی بازی‌های رایانه‌ای هستند و با توجه به روحیه‌ای که دارند جای خوبی هستند و می‌توانند کمک کار باشند.

چند روز پیش پیمایش صنعت گیم آمریکا را می‌دیدم که چیزی حدود ۳۰۰ هزار میلیارد تومان بودجه گیم آمریکا از بودجه عمومی ما بیشتر است. ما در پیمایش خودمان بودجه گیم ۲۰ هزار ملیارد تومان است و بودجه سینما و موسیقی از این حد بیشتر نیست.

جمع‌بندی و راهکارهای پیشنهادی

متاسفانه همان طور که گفتم واژه بازی بین مسئولین جایگاهی ندارد. کشورهای همسایه مثل ترکیه و عمارت و عربستان الان سهامدار ۱۰ شرکت بزرگ بازی سازی هستند و سهام ۱۰ شرکت بزرگ بازی سازی را خریداری کردند و کار را با صنعت گیم جلو می‌برند. در بنیاد، رویداد سرمایه‌گذاری برای این حوزه برگزار می‌کنیم که سرمایه‌داران را با این صنعت بیشتر آشنا کنیم. در صنعت گیم با سرمایه کم می‌توانید در

مدت زمان کوتاهی به یک درآمد ارزی برسید. کدام صنعت را پیدا می‌کنید که در مدت زمان کم به درآمد میلیاردی برسد؟ بازی‌های ایرانی داریم که بیش از ۲۰۰ میلیون کاربر دارد _تقریباً چند برابر جمعیت کشورمان_ یک بازی که چند جوان آن را ساخته و عرضه کردند. باید توجه مسئولین به این حوزه بیشتر شود.

سرمایه‌گذاری در صنعتی که در آن جوانان با استعدادی داریم، مهندسین بازی‌ساز داریم که کمپ‌های آموزشی برگزار می‌کند، به شدت جوانان خوبی داریم؛ جوانانی که نیازمند حمایت و سرمایه‌گذاری هستند تا بتوانند محصول خود را تولید کنند. تنها صنعتی که به راحتی می‌توانیم با دنیا تعامل داشته باشیم همین گیم است و باید مقداری توجه مسئولین بیشتر شود.

طی سال‌ها با ارگان‌های دولتی و نمایندگان مجلس صحبت شده و حتی با بخش خصوصی رویدادهای سرمایه گذاری انجام دادیم تا به سرمایه‌گذاران و کسانی که به دنبال این هستند در مدت کوتاهی به سود برسند، این تولیدکنندگان را بشناسانیم و این نشان می‌دهد این حوزه نیاز به توجه دارد و حیف است جوانان این حوزه از کشور خارج شوند و آنها را از دست بدهیم.

بنیاد برای سرمایه گذاری پولی ندارد و خیلی‌ها سمت کانون پرورش فکری می‌آیند. کانون در حوزه‌های دیگر خوب سرمایه‌گذاری می‌کند. نامه‌ای به واحد آموزش زدیم و طرح پیشنهاد دادیم بخش جشنواره سامر هم آن طرح را ارائه داد. بنیاد جلساتی گذاشت تا دوره‌های بازی‌سازی برای اعضای کانون برگزار کند. الان حمایت از بازی‌سازها سخت است. در واقع ورود به سرمایه‌گذاری را سخت می‌کند حداقل. از بازی ساز غافل نشوید تا آنها را از دست ندهیم. مواظب باشیم خلاء بازی‌ساز به نبود سرمایه‌گذار اضافه نشود که در این حوزه به مشکل می‌خوریم. باید از این فرصت استفاده کرد که بازیکنان بازی‌های رایانه‌ای تبدیل به بازی ساز شوند.

ما طی اقداماتی که طول سال گذشته انجام دادیم، سازمان امور استخدامی محل تامین و تایید بودجه است. در سال گذشته شاخص تولید بازی‌های رایانه‌ای را در شاخص ارزیابی‌ها قرار دادیم و این خبر خوبیست. الان موظفیم در قبال بودجه کانون، در سال ۵ بازی را حمایت ۱۰۰ درصدی کنیم. این فرصت خوبی است که فضای سرمایه‌گذاری ایجاد کنیم؛ چون مجبور هستیم سرمایه‌گذاری کنیم. در بخش آموزش؛ حوزه بازی‌سازی و برگزاری دوره‌های بازی‌سازی بسیار مهم است. در همین راستا کانون علم و فناوری‌های نوین کانون، بخش آموزش رایانه‌ای دارد که بنیاد و بخش خصوصی می‌تواند به ما کمک کند.

خروجی این جلسه این است که در بخش آسیب شناسی بازی‌های رایانه‌ای اگر مربیان به اعضای کانون می‌خواهند مشاوره بدهند اعضا را به بخش مشاوره‌ای بنیاد هدایت کنند. اگر کودکی درگیر آسیب بازی‌های رایانه‌ای هست سایت "چه بازی" برای گرفتن بازی مناسب است تا بر اساس گروه سنی مورد نظر بازی‌های مناسب گروه سنی خود را دریافت

کنند. سواد بازی و سواد رسانه‌ای بسیار مهم است که بازی‌هایی را استفاده کنند که مناسب گروه سنی آنها باشدو محیط امنی برای آنها تامین کنیم.

سواد بازی و سواد رسانه‌ای مطرح شد که بازی‌هایی را استفاده کنند که مناسب گروه سنی باشد. چه در بحث آموزش مربیان، چه در بحث خانواده‌ها نیاز مبرم داریم که سواد فرهنگی و سواد رسانه‌ای بالایی داشته باشیم تا در دنیای امروز بتوانیم حداقل محیط امن و قابل اعتماد برای بچه‌ها فراهم کنیم. در سراسر کشور در قالب آموزش بازی‌سازی بتوانیم بازی سازان را مورد حمایت قرار دهیم و افراد مستعد را شناسایی کنیم تا از این امکانات بهره‌مند شوند و استعدادهای جامعه را تحت پوشش قرار دهیم.

در بخش نفوذ فرهنگی، یکی از تاثیر گذارترین بخش‌ها بازی‌های رایانه‌ای است که الان خیلی در آن سرمایه گذاری می‌شود و بچه‌ها هم در آماج این تهاجم فرهنگی هستند. برای مثال بحث حمله آمریکا به عراق بازی حمله آمریکا به عراق ۴ سال قبل از حمله ساخته شد؛ یعنی از قبل از طریق بازی زمینه فرهنگی را فراهم کردند.

ما در کانون و برای تولیداتمان در دو بخش تاکیدات بیشتری داریم؛ یکی اینکه محتوای سالم و آموزنده باشد و در بخش تولید محتوا از سال ۷۵ اولین بازی کانون "سفر به منظومه شمسی" بود که تاکنون ۴۰ بازی تولید شده و قالب آنها در بستر رایانه بوده است. طی ۱۵ سال اخیر کمی کسری و کوتاهی داشتیم؛ اما پیش از این پیشرو بوده‌ایم و بازی‌های بسیار خوبی را ساخته‌ایم. بازی ربات بازیگوش و موش و مار و بازی‌های فوق العاده دیگر. ما در رسالت کانونی در دو بخش ویژه ورود می‌کنیم؛ یکی بخش بازی‌هایی که برای کودکان خاص با نیازمندی‌های خاص است که برای بخش خصوصی به صرفه نیست چون برای مثال شاید تعداد بچه‌های اوتیسم زیاد نباشد که بخش خصوصی برای آنها بازی بسازد. اینجا وظیفه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است که بازی برای آنها بسازد حتی اگر اندک باشد.

یا اگر بخشی که از لحاظ اقتصادی برای بخش خصوصی و تولید کنندگان داخلی به صرفه نیست باید کانون ورود کند و پوشش بدهد.

در بخش تولید محتوا با توجه به اینکه تولید محتوای سالم و جلوگیری از ورود کالای نامناسب از وظایف به ذات کانون است، بازی‌های نامناسب شناسایی می‌شود و به خانواده‌ها معرفی می‌شوند؛ ولی در بخش تولید محتوای سالم سیاست بنیاد چیست که با کانون همکاری کند و این خلا را مرتفع کند.

موضوعی که از سال گذشته در بنیاد در حال انجام است؛ مدرسان سواد رسانه‌ای را که علاقمند به برگزاری کارگاه هستند.

محتوا را ما تولید و آماده کرده‌ایم در قالب پاورپوینت و کلیدهای آموزشی به آنها تحویل می‌دهیم و اگر از طرف کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان افرادی هستند که در بخش آموزش علاقمند به فعالیت هستند چرا که بنیاد جوابگوی کل کشور نیست که ارتقاء سواد رسانه‌ای را در کل کشور انجام دهد. انجمن را تشکیل دادیم که ما محتوا به استان‌ها

بدهیم و اســتان‌ها خودشــان پوشــش دهند و این همکاری بین کانون و بنیاد می‌تواند شکل بگیرد.

در خصوص بحث محتوایی؛ کشورهای توسعه یافته از طریق بازی‌ها فرهنگ خود را انتقال می‌دهند با توجه به اینکه تاثیرگذاری بازی‌ها بسیارزیاد است. بنیاد ملی بـازی‌هـای رایـانـه‌ای بـا رویـدادهـای مختلف برای بهداشت و سلامت برگزار می‌کند. در رویداد بازی‌های جدی داریم در آن جشـنواره معرفی می‌شـوند و جایزه می‌گیرند. در خود جشــنواره بازی‌های ویدئویی که هر ساله در دهه فجر برگزار می‌شود موضوعات ویژه‌ای که محتوا در آن بخش ویژه دنبال می‌شود.

یک جشـنواره دیگر جشـنواره بازی آرا اسـت. تیم‌های استارتاپی با موضوعات ویژه که نیاز به حمایت دارند را مورد حمایت قرار می‌دهیم. ســال گذشــته ۲۰ تیم اســتارتاپی در ۵ موضــوع کار خود را ارائه دادند و مقامات و ســرمایه‌گذاران دیدن کردند و روی ۸ تیم سرمایه‌گذاری انجام شد و این‌ها لایه‌های زیرین این صـنعت هسـتند و توجه به این تیم‌های اسـتارتاپی و بازی‌هایی با محتوایی که بنیاد در نظر می‌گیرند سـعی شده مورد حمایت قرار دهیم و محصولاتی ارائه دهیم که فرهنگ خودمان را انتقال دهد.

سـال ۸۹ کانون فوتبال دسـتی تولید کرد و می‌گفتند بچه‌ها کتاب بخوانند و برای رفع خسـتگی بازی کنند. برای بچه‌ها جالب است که در مراکزکانون بازی کنند و در کنار آن کتاب هم بخوانند و از محصــولات دیگر فرهنگی اسـتفاده کنند. اگر یک روزی به سـمت آموزش رفتیم از قبل پیش بینی وسـایل و تجهیزات هم کرده باشیم.

آقای کیوانیان ساخت یک بازی معمولی چقدر سرمایه می‌خواهد و بازی خوب چه سرمایه‌ای می‌خواهد؟

این قضیه خیلی گم است. اینکه در شهرستان‌ها چه کاری کنیم. در کانون خیلی ظرفیت‌ها در شهرستان‌ها است. کانون‌ها فضای بزرگی دارند و دسترسی خوبی دارند که یک مکانی را برای مرکز رشـد گیم بگذارند. می‌توان در شـهرسـتان‌ها با بنیاد هماهنگی شـود و تیم‌های کوچکی که در بازی‌سـازی کار می‌کنند را بنیاد آموزش دهد. در بازی‌سازی‌ها از بازی‌های خیلی کوچک داریم تا بازی‌های بزرگ.

سـرمایه‌گذاری کانون‌ها در حوزه گیم سـبب می‌شـود کودک و نوجوان بیشـتر به سـمت کانون بیایند. هزینه کردن و اجاره مکان‌ها برای بـازی‌سـازان کوچک سـنگین اسـت و اگر کانون مکانی دارد تا تیم‌های بازی‌سـازی کار را شـروع کنند. در زمینه آموزش هم، بنیاد می‌تواند از آنها حمایت کند.

برای بازی‌سـازی قیمت‌ها متفاوت اسـت؛ یک گیم ساختنش یک موضوع است و پشتیبانی یک موضوع دیگر است. وقتی فقط هزینه تولید را در نظر بگیرید و پشـتیبانی نباشد بازی دور افتاده می‌شود و پشـتیبانی بستگی به نوع بازی دارد و بازی خوب هزینه بر است. همانطور که ۶ سـال پیش ۷ میلیارد تومان برای سـاختن انیمیشـن نیاز بود؛ ولی در گیم هنوز در مورد سـاخت آن با میلیون صـحبت می‌کنیم و خب با این قیمت‌ها کار جوابگو نیست و در نتیجه محصولی تولید می‌شود که پشتیبانی ندارد و محصول خوبی نخواهد بود. با این اعداد و ارقام ساخت بازی اتفاق نیفتد بهتر است.

بازی تری مچ خیلی آسان است؛ ولی پشت آن خیلی مهم است. هوش مصنوعی که به آن وصل است مهم است. بازی‌های خوب نیاز به هزینه دارند. در بخش گیم وقتی برآورد هزینه می‌کنیم سعی می‌کنیم یک چهارم بگوییم تا شکل بگیرد؛ اما خبر خوب اینکه اعضای کانون در جریان باشند بازی جستجوگر را در حال تولید هستیم که برای نابینایان است و ارزش افزوده این است که بخش خصوصی ورود نمی‌کند. قابلیت‌های آن تعامل بین نابینایان و بینایان است با هم بازی کنند یا به تنهایی بازی کنند. امیدوارم ادامه داشته باشد و امکانات بیشتری را در سالهای آینده ببینیم.

بسیار ممنون و متشکریم از دوستانی که وقت گذاشتند. در خصوص انجمن سواد بازی، ما مایل به همکاری با کانون هستیم. کانون در سالهای اخیر خیلی فعال است و باید در تهران و شهرستان‌ها خیلی کار کند و فرهنگ سازی شود اگر بتوانیم از لحاظ فرهنگی و اقتصادی آن را انتقال دهیم، مضر نخواهد بود. سعی کردیم در این زمینه اتفاقات خوبی رقم بخورد. امیدواریم شهرستان‌ها بتوانند وقت بیشتری بگذارند. الان تیم‌های خوب در شهرستان‌ها هم هستند که خیلی خوب کار می‌کنند و کانون اگر حمایت کند می‌تواند به رشد خوبی برسد.

در پایان از معاونت فرهنگی و مدیریت آموزش و همکاران ایشان تشکر می‌کنم.

خدانگهدار.

تغییر اقلیم؛ گرد و خاک

ساویز صحت کاشانی

زمان: دوشنبه –۱۶ مهرماه ۱۴۰۳

سلام و عرض ادب. بسیار خوشحال هستم که امروز در خدمت شما هستم. من ساویز صحت هستم، دانشیار پژوهشگاه هواشناسی و علوم جو. در ارائه امروز سعی کردم خروجی کارهایی را که طی چند سال اخیر برای موضوع گرد و خاک به عنوان یک پدیده اقلیمی انجام داده‌ایم، با شما به اشتراک بگذارم. قبل از هر چیز، روز جهانی کودک را تبریک عرض می‌کنم و افتخار دارم که در این روز در خدمت شما هستم.

موضوعی که انتخاب کردم، تغییر اقلیم، رخداد گرد و خاک و نسل‌های آینده است. واقعیت این است که در کشور ما، این موضوع که تاثیر تغییر اقلیم بر کودکان یکی از مسائلی است که طی چند سال اخیر به آن توجه بیشتری شده، به تازگی مورد توجه قرار گرفته است. من مرجع فارسی پیدا نکردم و به همین دلیل تصمیم گرفتم از جدیدترین مراجع استفاده کنم. به عنوان مثال، صندوق یونیسف برای حمایت از کودکان سال گذشته گزارشی در مورد رخدادهای آب و هوایی منتشر کرد که در آن گفته شده که بیش از ۴۳ میلیون کودک طی شش سال گذشته، به دلیل رخدادهای آب و هوایی آسیب دیده‌اند و مجبور شدند که محل زندگی خود را ترک کنند. اگر بخواهیم به صورت تقریبی در نظر بگیریم، بیش از ۲۰ هزار کودک مجبور شدند که وطن خود را ترک کنند به خاطر تغییرات آب و هوایی.

حالا در اینجا یک نمودار داریم که نشان می‌دهد میزان جابجایی کودکان در سراسر جهان طی شش سال اخیر به دلیل رخداد طوفان بیش از دو میلیون نفر بوده است. این اعداد واقعاً وحشتناک هستند. من نمی‌خواهم شما را نگران کنم، اما موضوع این است که تغییرات اقلیمی از نظر شدت، مدت و فراوانی رخدادها به طور فزاینده‌ای در حال افزایش است و کشور ما نیز بسیار تحت تاثیر قرار گرفته است. من خیلی خوشحال هستم که این فرصت را دارم که با شما عزیزانی که به طور مستقیم با کودکان سرزمین در ارتباط هستید، چند دقیقه‌ای را بگذرانم و بسیار خوشحال می‌شوم اگر سوالاتی دارید، مطرح کنید. همچنین اگر پیشنهادی دارید، و امیدوارم که اگر بتوانیم، ادامه همکاری را داشته باشیم.

انواع پدیده‌های اقلیمی و تاثیر آنها بر کودکان

شما می‌دانید که یکی از پدیده‌هایی که ناشی از تغییر اقلیم است و به صورت فرعی همیشه وجود داشته، تغییرات اقلیمی است که طی چند دهه اخیر شدت،

مدت و فراوانی آن‌ها افزایش پیدا کرده است. بیش از ۱۹٫۷ میلیون کودک به دلیل **سیل** تحت تاثیر قرار گرفته‌اند و مجبور شدند که مهاجرت کنند. در این نمودار، خشک‌سالی به عنوان یکی از تبعات تغییرات اقلیمی که می‌تواند منجر به گرد و خاک شود، نمایش داده شده است.

ما در هواشناسی به این وضعیت، برهم‌کنش می‌گوییم. از طرفی گرد و خاک خود می‌تواند به عنوان یک پدیده اقلیمی در نظر گرفته شود. بیش از ۱٫۳ میلیون کودک طی این شش سال تحت تاثیر گرد و خاک قرار گرفتند. همینطور آتش‌سوزی‌های جنگلی که حدود ۰٫۸ میلیون کودک را تحت تاثیر قرار داده است.

اگر دقت کنید در پایین این نقشه، بلایای جوی مختلف که شامل سیل، طوفان، خشک‌سالی و آتش‌سوزی جنگل‌ها هستند، نمایش داده شده است و بر اساس اندازه دایره‌ها می‌توانید مشاهده کنید که چند کودک در هر منطقه تحت تاثیر قرار گرفته‌اند. حالا اگر دقت کنید، این منطقه در واقع کشور ما ایران را شامل می‌شود که دایره‌های سبز رنگ در نیمه غربی کشور قابل مشاهده هستند. به خصوص عزیزانی که از نیمه غربی کشور در جلسه حضور دارند، توجه کنند. این دایره‌ها مربوط به سیل‌های سال ۹۸ است که ۱۱ استان تحت تاثیر قرار گرفتند. در واقع بین ۱۰۰ هزار تا یک میلیون کودک آسیب دیدند در کشور ما.

همینطور بحث خشکسالی در استان‌های خوزستان و نیمه جنوبی استان ایلام را ملاحظه می‌فرمایید و بحث طوفان‌ها که حالا این طوفان‌ها هم می‌تواند طوفان‌های تندری باشد هم طوفان‌های ناشی از گرد و خاک باشد که آن هم عددش قابل توجه است. با توجه به ابعاد دایره، بین ۱۰۰۰ تا ۱۰۰ هزار کودک در کشورمان مورد آسیب قرار گرفتند. این عکس‌هایی که اینجا مشاهده می‌کنید در واقع متعلق به بچه‌های سرزمین خودمان است. این دختر بچه است که در سیل سیستان آسیب دیده است. این‌ها همه این نگاه را می‌طلبد که تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان واقعا تصمیمات قابل توجهی را بگیرند. چون این روند تغییرات اقلیمی قرار نیست که کاهش پیدا کند، مگر اینکه بشر دست به کار شود.

در این گزارش که در مورد مهاجرت کودکان ناشی از تغییرات اقلیمی است، آمده اولویت‌بندی کرده و در انتها یک برنامه عملیاتی داده و گفته سه تا کار اصلی را ما باید انجام بدهیم. این تصویر بچه‌هایی است که من اینجا گذاشتم و در ادامه می‌خواهم یادآور بشوم که این اولویت‌بندی که انجام داده، مهم‌ترینش بحث حمایت کودکان و همینطور جمعیت جوان کشورمان است نسبت به تغییرات اقلیمی.

چه کار باید کرد؟

ببینید، داستان این است که این‌ها یک سری خدمات نیاز دارند. خدماتی مثل بحث تحصیل، بحث بهداشت بچه‌ها یا حمایت اجتماعی و آن خدماتی که می‌توانند از نظر حمایتی دریافت کنند. الان موضوعی که در دنیا مطرح است، این است که باید به یک حالت اصطلاحا تاب‌آور دست پیدا کرد. شما در نظر بگیرید

که دستتان یک جراحت پیدا کند، می‌بینید بعد از مدتی سیستم دفاعی بدن سعی می‌کند بدن را ترمیم کند و دوباره برگردد به حالت اولیه. این واژه تاب‌آوری اصلا شروعش از این واژه پزشکی بوده که برای جامعه هم اگر هر رخدادی پیش بیاید، حالا هواشناسی، اقلیمی، جوی، این قابلیت را داشته باشد که دوباره برگردد به حالتی که پایدار است و از آن ناپایداری که ناشی از آن رخدادهای آب و هوایی است، گذر کند.

ما واقعا باید در مملکتمان ببینیم که آیا داریم به این سمت می‌رویم؟ به ویژه اینکه برای بچه‌هایمان قرار است چه کارهایی انجام بدهیم؟ الان مباحثی که در کل دنیا مطرح است، این است که حتی شعارهایی که داده می‌شود، خیلی جالب است. الان ما در هفته جهانی فضا هستیم و من افتخار آشنایی با شما عزیزان را در این هفته دارم. یکی از شعارها برای فضا، فناوری فضایی و نسل آینده است که با توجه به آن شعار اصلی‌اش که تغییرات اقلیمی است، این موضوع را امروز داریم با هم به اشتراک می‌گذاریم.

یک اولویت‌بندی دیگری که بسیار بسیار مورد توجه یونیسف است، این است که بچه‌ها را آماده بکنیم؛ یعنی بحث آماده‌سازی بچه‌ها را داشته باشیم نسبت به تغییرات که در دنیای ما ناشی از تغییرات اقلیمی است. بتوانیم آنها را مشارکت بدهیم، فرهنگ‌سازی، بحث ظرفیت‌سازی، آموزش آنها که با این بحث تغییرات اقلیمی آشنا بشوند، بدانند که مختصاتشان در این داستان چیست، چه نقشی دارند و در واقع چه‌جوری حتی متاثر می‌شوند. یعنی دو طرفه است.

مورد سوم هم بحث اولویت‌بندی کودکان و نوجوانان است، راجع به اینکه آن بچه‌هایی که به ویژه از شهر و مدرسه و جایی که محل سکونتشان بوده، مهاجرت می‌کنند جاهای دیگر که خوشبختانه در کشور ما یک مقدار نسبت به مثلا فرض کنید کشورهای همسایه، به عنوان مثال پاکستان، وضعیت بهتری دارد. نیاز است ببینیم که چه اقداماتی در سطح تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان و سرمایه‌گذاران برای این بچه‌ها باید اولویت‌بندی شود.

این نکته را خدمتتان بگویم، روی این موضوع کار شده که هر چه بچه‌های دهه‌های بعدی به دنیا می‌آیند، آسیب‌پذیری‌شان بیشتر است. یعنی مثلا بچه‌های دهه ۹۰ ، مطمئنا نسبت به تغییرات اقلیمی آسیب‌پذیری بسیار بسیار بیشتری دارند تا بچه‌های دهه ۸۰ ، ولی مثلا کسی که متولد ۱۴۰۰ به بعد هست، این اطمینان را به شما می‌دهم که متاسفانه بسیار بسیار تحت تاثیر تغییرات اقلیمی است و یک فردی که دهه ۹۰ به دنیا آمده. این موضوع توجه بیشتری را می‌طلبد و به نظرم شما عزیزان می‌توانید نقش بسیار بسیار قابل توجهی داشته باشید.

آثار تغییرات اقلیمی

موضوعاتی که در حال حاضر مطرح می‌شود، به طور اصلی شامل مسائلی مانند تغییرات اقلیمی و اثرات آن بر کودکان و جوامع است. یکی از این مسائل، بحث تغییرات اقلیمی است که شامل دماهای فرین و وقوع شرایطی است که فراتر از حالت معمول هستند. دماهای فرین باعث کاهش دسترسی به مواد غذایی

و آب سالم می‌شود و این تغییرات اقلیمی می‌تواند بر سیستم ایمنی کودکان تأثیرات منفی بگذارد، زیرا بدن کودکان نسبت به این تغییرات آسیب‌پذیرتر است.

علاوه بر این، تغییرات اقلیمی می‌تواند موجب از بین رفتن محل سکونت و محل آموزش کودکان شود، که به آسیب‌پذیری زیرساخت‌های آموزشی و حمایتی در سنین کودکی منجر می‌گردد. این آسیب‌ها ممکن است تبعاتی به‌دنبال داشته باشد که جبران آن‌ها در دهه‌های آینده ممکن نباشد.

یکی دیگر از پارامترهای مهم اقلیمی که می‌تواند بر کودکان تأثیر بگذارد، خشکسالی و سیلاب‌ها هستند. این تغییرات ممکن است محصولات کشاورزی را تحت تأثیر قرار دهند و موجب ایجاد بحران‌های غذایی شوند. به همین دلیل، سازمان ملل متحد به خانواده‌ها هشدار داده است که مناطق زیادی در دنیا ممکن است با قحطی و مهاجرت‌های گسترده روبرو شوند.

به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۰۹ (حدود سال‌های ۸۷ و ۸۸ هجری شمسی)، گرد و خاک شدید در نیمه جنوبی کشور ایران، به‌ویژه در جنوب غرب، باعث تأثیرات منفی بر وضعیت زندگی مردم و حتی رسیدن گرد و خاک به تهران و زاگرس شد. این گرد و خاک‌ها باعث شد تا بسیاری از مردم در این مناطق تحت تأثیر این تغییرات قرار بگیرند. تغییرات اقلیمی به ویژه به‌خاطر دخالت‌های انسانی در سال‌های اخیر، به‌صورت شده‌تری رخ داده‌اند.

پیش‌بینی‌های نگران کننده

در این راستا، پیش‌بینی شده است که تا سال ۲۰۵۰، بیش از ۲۴ میلیون کودک از نظر تغذیه تحت آسیب قرار بگیرند و در سال ۲۰۴۰، یک چهارم کودکان در مناطق مختلف دنیا به منابع آبی کافی دسترسی نخواهند داشت. همچنین، حدود ۱۶۰ میلیون کودک در معرض خشکسالی‌های شدید خواهند بود و آموزش برای ۳۸ میلیون کودک در سال تحت تأثیر تغییرات اقلیمی قرار خواهد گرفت. این تغییرات، باعث خواهند شد که تا سال ۲۰۵۰، حدود ۱۴۳ میلیون نفر به‌دلیل بحران‌های اقلیمی به مهاجرت‌های گسترده دچار شوند.

این پیش‌بینی‌ها و ارقام نگران‌کننده است و لازم است تا همه ما نسبت به این مشکلات آگاهی پیدا کنیم و اقدامات موثری برای کاهش اثرات این بحران‌ها انجام دهیم.

من دوست دارم که در فرصتی مناسب، نظرات شما عزیزان را در مورد این موضوعات بشنوم و همچنین بدانم که چگونه می‌توانیم در آگاهی‌بخشی به کودکان و آشنا کردن آن‌ها با این مسائل موثرتر عمل کنیم.

گزارش‌هایی از مرکز گردوخاک

در ادامه، قصد دارم گزارش‌هایی که ما در پژوهشگاه، با همکاری مرکز بین‌المللی گرد و خاک، تهیه کرده‌ایم را با شما به اشتراک بگذارم. به عنوان مثال، ما در این گزارش به بررسی سیلاب‌ها و تأثیرات آن‌ها بر کودکان در آستارا پرداخته‌ایم. در سال گذشته، دمای قاره آسیا بیش از میانگین افزایش پیدا کرده بود و بیش از ۷۹

گزارش از بلایای جوی در سطح جهان ثبت شد که موجب کشته شدن ۲۰۰۰ نفر و آسیب دیدن بیش از ۹ میلیون نفر شد. همچنین، بر اساس اعلام آنتونیو گوترش، دبیرکل سازمان ملل، قرار است تا سال ۲۰۲۷ تمامی مردم کره زمین به سامانه‌های پیش‌آگاهی از بلایای جوی دسترسی داشته باشند.

در پژوهشگاه، ما در حال کار بر روی سامانه‌های پیش‌آگاهی از آلودگی هوا و گرد و خاک هستیم.

بیایید اینجا نگاهی بیندازید. این رنگ‌ها که از نارنجی به سمت قرمز می‌روند، در واقع موضوعی را نشان می‌دهند. اکنون می‌خواهم چون هفته‌ی فضا هست، کاربرد فناوری فضایی را به شما توضیح دهم، به ویژه در زمینه پایش اقلیمی. در اینجا، به طور خاص گرد و خاک تحت تأثیر دما و بارش مورد بررسی قرار می‌گیرد. کشور ما ایران بیشتر در مناطق میانی قرار دارد، به جز نواحی جنوبی که در عرصه‌های گرم قرار دارند. آنطور که خدمتتان عرض می‌کنم، مناطق میانی به شدت تحت تأثیر تغییرات اقلیمی خواهند بود، به این معنا که افزایش دما را تجربه خواهندکرد. این موضوع را شما به وضوح از تصاویر می‌توانید مشاهده کنید.

این تصاویر مربوط به داده‌های NERA است که ترکیبی از داده‌های ماهواره‌ای، داده‌های زمینی و خروجی مدل‌های عددی هستند. در این داده‌ها، افزایش دما در حدود سه چهارم کشورمان مشاهده می‌شود. عزیزانی که در جمع حاضر هستند و از استان‌های بوشهر، هرمزگان و سیستان و بلوچستان هستند، چون در نواحی جنوبی قرار دارند، نسبت به عزیزانی که در نواحی بالاتر قرار دارند، کاهش بارش کمتری را تجربه خواهند کرد.

این کاهش بارش‌ها را می‌توانید در تصاویر مشاهده کنید، به ویژه در استان‌های آذربایجان غربی و آذربایجان شرقی. همچنین، تأثیر این تغییرات اقلیمی به عنوان پارامتر اصلی، باعث افزایش رخدادهای گرد و خاک در مناطق مختلف خواهد شد. حالا باید تلاش کنیم تا با توجه به محدودیت زمانی، پیش‌بینی‌هایی مفید برای هموطنانمان ارائه دهیم.

برای این منظور از ادوات مختلفی می‌توان استفاده کرد. یک سری از این ادوات، ابزارهای زمین‌پایه هستند. مثلاً رادار که یکی از ابزارهای زمین‌پایه‌ای است و اساس سنجش از دور را تشکیل می‌دهد.

ایستگاه‌های سینوپتیک که هر سه ساعت پارامترهای هواشناسی را اندازه‌گیری می‌کنند یا بوهایی که در مناطق مختلف داریم، و عزیزانی که در حاشیه دریای خزر یا خلیج فارس هستند، شاید دیده‌اند که در دریا نیز این نوع اندازه‌گیری‌ها انجام می‌شود. در کشور ما این نوع ادوات محدود است، اما در کشورهای دیگر حتی هواپیماها هم برای بررسی پروفایل قائم ابرها به کار می‌روند.

فناوری فضایی

چیزی که امروز می‌خواهم با شما به اشتراک بگذارم، کاربرد فناوری فضایی برای کاهش گرد و خاک است، چرا که با توجه به محدودیت‌هایی که در خاورمیانه وجود دارد و تعداد کم ایستگاه‌های زمین‌پایه، از فناوری فضایی استفاده می‌کنیم. این یک نوع سامانه

ماهواره‌ای است که ناسا روی آن کار می‌کند و اطلاعات بسیار خوبی را در زمینه تحقیقاتی به ما می‌دهد. این ماهواره‌ها از لحاظ تفکیک مکانی، محصولات بسیار دقیقی را در اختیار ما قرار می‌دهند. مثلاً کالیپسولید که از ماهواره‌ها برای اندازه‌گیری ستون جوی استفاده می‌کند و می‌تواند مشخصات قائم گرد و خاک را ارائه دهد. یکی از موضوعات جالب این است که پیش‌بینی و پایش گرد و خاک بسیار چالشی است، زیرا گرد و خاک رفتار خاصی از خود نشان می‌دهد که باعث می‌شود طول‌موج‌های مختلفی برای پایش این پدیده مورد استفاده قرار گیرد.

در تصویر سمت چپ، توده گرد و خاک روی سطح دریا با تصاویر مرئی به راحتی قابل شناسایی است، در حالی که همان توده گرد و خاک در همان ساعت با تصاویر سرخ قابل شناسایی نیست.

همچنین، اراضی بیابانی عربستان در تصویر بعدی به خوبی شناسایی شده است. هواشناسی باید تلاش کند که با پیش‌بینی دقیق خود، از جان و مال ده‌ها کودک و خانواده‌هایشان محافظت کند، بنابراین باید مجموعه‌ای از محصولات را در کنار هم داشته باشد تا کمترین اشتباه را در پیش‌بینی خود داشته باشد. به طور همزمان، مثلاً یک تصویر مرئی نمی‌تواند کمک کند تا پیش‌بینی کنیم که گرد و خاک در بیابان‌ها کجا قرار دارد، زیرا این دو حالت انعکاس مشابهی دارند.

بنابراین، استفاده از ترکیب تصاویر مختلف برای پیش‌بینی دقیق ضروری است. در اینجا چند نمونه از گرد و خاک‌های مختلف را آورده‌ام که ابعاد متفاوتی دارند. شاید اسم مدل‌های هواشناسی به گوشتان خورده باشد. برای مثال، زمانی که در مقیاس منطقه‌ای برای چندین کشور پیش‌بینی می‌کنیم، یا زمانی که در مقیاس وسیع کشور ایران کار می‌کنیم باید در نظر بگیریم که چه نوع پیش‌بینی‌هایی انجام شده است. به یاد دارید که تقریباً در سال ۱۳۹۳، یا همان ۲۰۱۴، ما یک ابر همرفتی داشتیم که در اینجا برایتان توضیح می‌دهم. این ابر آب قابل بارش قابل توجهی نداشت و بعداً حرکت افقی آن باعث گرد و خاک شد. این اتفاق در خردادماه ۲۰۱۴ برای تهران رخ داد و متأسفانه پنج نفر از هموطنان عزیز جان خود را از دست دادند.

پیش‌بینی این پدیده در مقیاس کوچک بسیار دشوار است، چرا که مدل‌ها قادر به پیش‌بینی آن نیستند. در اینجا جدولی آورده‌ام که پدیده‌های مختلف را از لحاظ فضایی و زمانی، با تمرکز بر گرد و خاک، نشان می‌دهد. برای پیش‌بینی این نوع رخدادها، زمانی که مقیاس رخداد کوچک باشد ما چاره‌ای نداریم جز استفاده از ماهواره راداری.

برای مقیاس‌های بزرگ‌تر، از مدل‌های پیش‌بینی هواشناسی تا ۷۲ ساعت استفاده می‌کنیم. در مقیاس‌های بعدی، زمانی که به بازه‌های اقلیمی می‌پردازیم، از سناریوهای مختلف اقلیمی و مدل‌های مختلف برای بررسی اثر گرد و خاک بر تغییر اقلیم استفاده می‌کنیم.

یک موضوع جالب این است که شاید عزیزانی که از سمنان یا خراسان رضوی در این جمع حضور دارند بدانند که سال گذشته خراسان رضوی گرد و خاک‌های بسیار عجیبی داشت که پیش از این چنین

پدیده‌ای را تجربه نکرده بود. این تغییرات به دلیل فعال شدن چاه‌های موجود در منطقه است.

یکی از مشکلاتی که در شناسایی گرد و خاک در مناطق شهری داریم، ترکیب آلودگی هوا با گرد و خاک است. برای شناسایی این ترکیب، ایستگاه‌های خاصی در مناطق خارج از شهر نصب می‌شوند تا اثرات طبیعی گرد و خاک را از اثرات ناشی از آلودگی‌های شهری تفکیک کنند.

چالش‌های مدل‌سازی گردوخاک

در منطقه خاورمیانه، برخی چالش‌های اصلی در مدل‌سازی گرد و خاک وجود دارد که در اینجا به اشتراک می‌گذارم. برای مثال، در مناطقی مانند منجیل، تصاویر ماهواره‌ای هر ۱۵ دقیقه یک‌بار به‌روزرسانی می‌شوند. در این مناطق، به دلیل توپوگرافی پیچیده، مدل‌ها قادر به شبیه‌سازی دقیق این شرایط نیستند.

به همین دلیل مدل‌های بومی اهمیت زیادی دارند. موضوع دیگری که اهمیت دارد، فرهنگ‌سازی و آموزش به کودکان درباره این پدیده است.

تصاویر ماهواره‌ای از دریاچه ارومیه نشان می‌دهد که در طول ۱۴ سال گذشته، سطح آب در این دریاچه به شدت کاهش یافته است. این تغییرات به دلیل عواملی مانند تغییرات اقلیمی و فعالیت‌های انسانی از جمله تغییر کاربری اراضی و کشاورزی است. در سال ۲۰۱۶، با افزایش بارش‌ها، سطح آب کمی افزایش یافت، اما همچنان تغییرات عمده‌ای در وضعیت دریاچه مشاهده می‌شود.

این تغییرات مشابه در کشورهایی مانند قزاقستان نیز اتفاق افتاده است، جایی که دریاچه آرال پس از تغییرات در اراضی کشاورزی و تغییرات اقلیمی در طول سال‌ها خشک شده است.

حالا یک موضوع دیگری که مربوط به منطقه‌ای است که ما در آن زندگی می‌کنیم، وجود دارد که شاید اسم آن را شنیده باشید. این موضوع به هیئت بین‌المللی تغییر اقلیم مربوط است که دانشمندانی از سراسر دنیا به آن می‌آیند و روش‌های کار خود را ارائه می‌دهند و گزارش‌ها با آنها همکاری دارند. یکی از مسائلی که خیلی عجیب است این است که ما لابراتورهایی که بتوانند خصوصیات شیمیایی ذرات گرد و خاک را تفکیک کنند، نداریم. نمی‌دانم آیا دوستانی از فارس در این جلسه هستند یا نه، اما مثلاً دانشگاه شیراز چنین لابراتواری دارد یا شاید سازمان زمین‌شناسی و مرکز تحقیقات این آزمایشگاه‌ها را دارا باشد.

این تصویری که در اینجا مشاهده می‌کنید، نقش گرد و خاک است که می‌تواند در فرآیندهای مختلف به‌ویژه در شرایط مرطوب عمل کند. یک ذره گرد و خاک می‌تواند مانند یک هسته عمل کند و ذرات بخار آب اطراف آن جمع شوند و بارش ایجاد شود. این اتفاق می‌تواند هم روی سطح آب و هم روی سطح خشکی بیفتد و این موارد عدم قطعیت‌هایی است که برای منطقه‌مان داریم. چرا که دیدبان‌های قابل توجهی در این زمینه نداریم تا پیش‌بینی‌ها را با جزئیات بیشتر انجام دهیم. حالا عزیزانی که از خراسان شمالی هستند، قسمت قرمزرنگ در اینجا

همان گرد و خاکی است که سال گذشته شما تجربه کردید. نموداری که در اینجا مشاهده می‌کنید، کاری است که ما انجام داده‌ایم، که ارزهای مختلف جغرافیایی و ماه‌های مختلف فعال در دنیا را نشان می‌دهد. این بخش مربوط به کشور چاد است که مخصوصاً در سال گذشته شدت زیادی داشت.

عامل دیگر، چشم‌های ترکمنستان است که عزیزانی که در مازندران و گلستان زندگی می‌کنند شاید تجربه کرده باشند. به‌ویژه سال گذشته که رخداد گرد و خاکی داشتیم که منشأ آن بیابان قره‌قوم در ترکمنستان بود. این موارد توسط تیمی که در پژوهشگاه است بررسی می‌شود و به سازمان جهانی هواشناسی گزارش می‌شود تا راهکارها و سیاست‌هایی برای کاهش آسیب‌ها اتخاذ شود. چرا که کار ما پایش و پیش‌بینی است و میزان آسیب‌پذیری افراد هنوز مشخص نیست. اسناد مختلف سازمان ملل اشاره کرده‌اند که بیشترین قشر آسیب‌پذیر کودکان و بانوان هستند. حتی روی این موضوع نیز کار شده که از نظر جنسیتی، بانوان بیشتر تحت تأثیر تغییرات اقلیمی قرار دارند و همچنین کودکان.

این نمونه دیگری است که دوباره کاربرد دو ماهواره را نشان می‌دهد. یکی از این ماهواره‌ها که در بالاست، توده‌های گرد و خاک را که رنگ ارغوانی دارند نشان می‌دهد و سه قاره تحت تأثیر آن قرار گرفته‌اند. ما روی این موضوع کار کردیم و گزارش دادیم. این نمونه‌ای است که در سال ۲۰۱۶ با آن‌ها کار کردیم. همانطور که می‌دانید، سازمان بهداشت جهانی در سال ۲۰۱۶، شهر زابل را آلوده‌ترین شهر دنیا از نظر ذرات معلق با قطر کمتر از ۲.۵ میکرون اعلام کرد. این مسئله خیلی نگران‌کننده است، چرا که نشان می‌دهد تعداد زیادی از کودکان در سیستان و بلوچستان تحت تأثیر این گرد و خاک قرار دارند. همچنین این نمونه‌ای است که در سال ۲۰۱۸ به آن‌ها گزارش دادیم.

در خوزستان شاید یادشان باشد که در سال‌های ۹۶ و ۹۷ قطع‌های برق زیادی داشتیم و آسیب‌های مالی و جانی برای هموطنان پیش آمد. در این مورد هم فناوری‌های فضایی به کار آمد. این یک محصول ماهواره‌ای است که شدت گرد و خاک را تخمین می‌زند و عمق نوری هوا را مشخص می‌کند. نمونه‌کاری که در سال ۲۰۲۱ برای عزیزان در نیمه غربی کشور انجام دادیم از همان ماهواره است. این رنگ‌های نارنجی که در این تصویر مشاهده می‌کنید، گرد و خاک را در ارتفاعات مختلف نشان می‌دهد. حتی زاگرس هم می‌تواند تحت تأثیر قرار بگیرد و شهرهای جنوبی آن نیز تحت تأثیر قرار خواهند گرفت.

گزارشاتی از پروژه‌های ملی

هواشناسی با کمک ستاد ملی مبارزه با گرد و غبار که هدایت آن بر عهده سازمان محیط زیست است، پیشرفت‌هایی داشته‌اند. این پروژه با حمایت وزارت امور خارجه و همچنین دانشگاه یزد، دانشگاه خوارزمی و سازمان زمین‌شناسی کشور انجام شده است. در این پروژه موقعیت ایستگاه‌های دیدبانی به‌گونه‌ای است که پارامترهای هواشناسی را هر سه

ســـاعت یـک‌بـار گزارش می‌دهنـد. این اطلاعـات می‌تواند میزان کاهش دید را در حدود ۸۰۰ تا ۱۵۰۰ متر نشـان دهد. لایه‌های مختلفی از داده‌های زمینی برای اولین بار در کشـور، داده‌های فرسـایش خاک و باد که عوامل مهمی برای رخداد گرد و خاک و تشـدید چشم‌های گرد و خاک هستند، با داده‌های ماهواره‌ای ترکیب شـده‌اند. در فاز دوم، برای ۲۵ کشور این پروژه اجرا شد و شما می‌توانید پهنای تراکنشی ایستگاهی آن را مشـــاهده کنید. این بحث جنس خاص زمین اســـت کـه در داده‌هـای مـاهواره‌ای بـه‌طور دقیق مشخص می‌شود.

عزیزانی کـه اکنون اینجـا تصـــویر می‌بیننـد، در اسـتان‌های کردسـتان، ایلام، لرسـتان و در مقیاسـی کمتر خوزستان، این رخدادهای گرد و خاکی مشاهده می‌شـود که در واقع تعداد آن‌ها بیش از ۱۵۰ روز بوده اســت. این رنگ‌ها، مانند قهوه‌ای یا زرد، بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ روز بوده‌اند و کشـور تحت تأثیر قرار داده اسـت، به‌طوری‌که باعث کاهش دید به کمتر از ۵ هزار متر شده است.

این کارها را به‌صـورت ماهانه انجام می‌دهیم، با اسـتفاده از همان کدهای هوایی حاضـر که یک شـیوه‌نامه اسـت و سـازمان جهانی هواشـناسـی برای همه کشورها اعلام کرده است که این امر الزام است و تمامی دیدبان‌های جهانی از آن تبعیت می‌کنند.

این می‌تواند یک شاخص مناسب باشد که میزان گرد و خاک را با اسـتفاده از اندازه‌گیری‌ها نشـان دهد. این شاخص ماهواره‌ای است که می‌توانید فرض کنید یک سـتون جبر را در نظر بگیرید که یک اسـتوانه اسـت و درون آن توپ‌هـایی قرار دارد کـه همـان آلاینـده‌هـا هســـتند کـه می‌خواهنـد عبور کننـد. در اصـــطلاح می‌گوینـد میرا می‌شـــود و از این محصـــول برای مکان‌هایی که ایســـتگاه‌های ســـنجش آلودگی هوا وجود ندارد اسـتفاده می‌شـود تا شـدت گرد و خاک را تخمین بزننـد. در اینجـا نمونـه‌هـایی از کشـــورهـای ترکمنستان و امارات مشاهده می‌شود.

در نهـایـت، می‌خواهیم ببینیم کـه بچـه‌هـایی کـه در استان‌های خوزستان، بوشهر یا نوار غربی کشور مثل کردســـتان و کرمانشـــاه زندگی می‌کنند چگونه تحت تأثیر چشـــمه‌های گرد و خاک خواهند بود؟ این کاری است که با وزارت نیرو و دانشگاه تربیت مدرس انجام می‌دهیم.

این پیش‌بینی اقلیمی، یعنی چشـــم‌انداز اقلیمی کـه پیش‌بینی می‌کند مثلا تا ســـال ۳۵ چه اتفاقاتی برای چشـمه‌های گرد و خاک خواهد افتاد، متاسـفانه نتایج خوشـــایندی ندارد. یعنی شـــدت گرد و خاک بیشـــتر می‌شود و میزان آسیب‌پذیری کودکان، زنان و به طور کلی تمام قشـــرها افزایش خواهد یافت. این نیز کاری است که ما در ادامه انجام داده‌ایم تا بتوانیم کشورهای منطقه را برای داشـــتن میز مذاکره و برنامه عمل در زمینه گرد و خاک جمع‌آوری کنیم. آیا این نقاط قرمز رنگ را مشـاهده می‌کنید؟ این‌ها مکان‌هایی هسـتند کـه در تهران، کرج، اصـــفهـان، عراق، عربســـتـان، افغانسـتان، پاکسـتان و هند مشـاهده می‌شـوند. این نقاط قرمز همان مناطق ســـکونتگاهی هســـتند که به‌طور قطع کودکان زیادی در آنجا زندگی می‌کنند. برای اولین بار در کشـور، ما ارزیابی ریســـک را انجام

داده‌ایم که البته بعداً در یک فاز دیگر، یک سازمان بین‌المللی نیز این کار را انجام داد ولی وسعت کاری که پژوهشگاه انجام داد به مراتب بیشتر بود.

حالا چند محصول وجود دارد که به‌خاطر کمبود وقت، فقط به نمونه‌ای از شبکه ریلی اشاره می‌کنم. در اینجا نقاط قرمز رنگ را مشاهده می‌کنید که میزان ریسک بخش حمل و نقل زمینی را در برابر طوفان گرد و خاک نشان می‌دهد. یعنی عزیزانی که در این مناطق زندگی می‌کنند نسبت به افرادی که در نوار ساحلی کشور هستند آسیب‌پذیرتر خواهند بود. هرچند که به دلیل فعال شدن گرد و خاک در ترکمنستان، اکنون در گلستان، خراسان شمالی و حتی گیلان، ما رنگ متوسط یعنی ریسک متوسط را داریم. در گیلان و مازندران نیز گاهی اوقات، به ویژه در اردیبهشت، رخدادهایی اتفاق می‌افتد. از محصولات ماهواره‌ای برای مثال می‌توان به رخداد آوریل ۲۰۱۵ اشاره کرد که بیش از ۱۳ کشور تحت تأثیر قرار گرفتند.

در واقع کودکان زیادی آسیب دیدند و ما اقدام به تحلیل ریسک کردیم تا ببینیم چه اثرات اقتصادی و اجتماعی این رخداد گرد و خاک می‌تواند داشته باشد. در کنار آن، بحث ظرفیت‌سازی و دوره‌های مختلفی داریم که در سطح ملی و بین‌المللی برگزار می‌شود و پروژه‌هایی است که پژوهشگاه ما با سازمان جهانی هواشناسی، به ویژه اتحادیه منطقه دو، انجام می‌دهد. اگر تمایل داشتید می‌توانید به سایت ما مراجعه کنید که سامانه داده‌های گرد و خاک است. اینجا نمونه انگلیسی را آورده‌ام چون برای کشورهای منطقه است ولی ما بخش فارسی هم داریم که هر روز ظهر به‌روزرسانی می‌شود. می‌توانید به سایت ما سر بزنید و در آنجا اطلاعات بیشتری دریافت کنید.

به همین ترتیب، عزیزانی که در ایام اربعین مایل به زیارت هستند، می‌توانند نرم‌افزار موبایلی ما را از سایت‌مان یا از کافه بازار دانلود کنند. این نرم‌افزار مسیرهایی را برای پیاده‌روی طراحی کرده است که می‌توانید در آن استفاده کنید. این نمونه کاری است که برای ۹ شهر شامل تهران، کرج، تبریز، شیراز و اهواز انجام داده‌ایم. البته برنامه‌ریزی داشتیم که نرم‌افزار را برای عزیزان مشهدی نیز طراحی کنیم، اما این کار به دلیل نیاز به فهرست انتشار و بانک داده‌ها که تاکنون در دسترس ما قرار نگرفته هنوز انجام نشده است. با این حال، پژوهشگاه ما این پروژه را به سرانجام رسانده است.

خیلی ممنونم. اگر اجازه بدهید، من این مطلب را کوتاه می‌کنم. اگر سوالی دارید، بفرمایید. این بحث تازه شروع شده و باید به این موضوع توجه داشته باشیم که تاثیر تغییرات اقلیمی بر کودکان بسیار مهم است. باید به آن‌ها گوشزد شود که چگونه می‌توانند نقش خود را ایفا کنند و چه تأثیری بر این تغییرات خواهند داشت. در حقیقت، این رابطه‌ای دوطرفه است.

سوال یکی از حضار: در استان ما که بسیار تحت تاثیر گرد و خاک هستیم، کودکان آموزش خاصی برای محافظت از خود ندیده‌اند. آیا در این زمینه اقدامی انجام شده است؟

پاسخ سخنران: به عنوان هواشناس و هیئت علمی در پژوهشگاه، وظیفه ما شناسایی و پیش‌بینی

پدیده‌ها است. در واقع، پیش‌بینی تاثیرمحور این موضوع را شامل می‌شود. یعنی باید پیش‌بینی کنیم که در ۷۲ ساعت آینده یا مدت زمانی مشخص چه اتفاقی خواهد افتاد. بحث پیش‌بینی تاثیرمحور نشان می‌دهد که اگر در یک منطقه بارش شدیدی اتفاق بیافتد، زیرساخت‌ها نباید منجر به خسارات جانی زیاد شوند. اغلب در اینگونه موارد، اطلاعات قابل توجهی برای مدیریت بحران‌ها وجود ندارد و باید به آسیب‌پذیری و کاهش اثرات توجه شود. در استان شما نیز سازمان‌های مختلف مانند سازمان حفاظت محیط زیست، سازمان مدیریت ریسک و جهاد کشاورزی مسئول این کارها هستند. البته هنوز کارهای زیادی باید انجام شود. استانداری‌ها و دیگر نهادها بودجه‌هایی برای این مناطق دریافت کرده‌اند. بنابراین باید مطالبه‌گری انجام شود.

سوال یکی از حضار: چرا با سرد شدن هوا، آلودگی هوا نیز افزایش می‌یابد؟

پاسخ سخنران: موضوع این است که در یک الگوی هوایی به نام الگوی امگا، کشور ما تحت تاثیر پرفشار قرار دارد. این پرفشار باعث می‌شود که هوای سرد سنگین به سمت پایین بیاید و در مناطقی مانند تهران، که در دامنه کوه‌ها واقع است، تجمع کند. به خاطر همین است که ارتفاع لایه مرزی زیاد می‌شود و این امر در واقع باعث می‌شود که این فرو نشست افزایش یابد و در نتیجه افتادگی بیشتری ایجاد شود. به عبارت دیگر، وارونگی دمای هوا رخ می‌دهد.

سوال یکی از حضار: سوال من این است که مدت‌هاست که بحث مالچپاشی مطرح شده است و در این راستا اینکه آیا در کشور ما یا در عراق انجام شود، تقصیر کیست؟ من واقعا می‌خواهم بدانم که به جز مسائل تبلیغاتی و سوگیری‌ها، چه میزان این روش می‌تواند در کنترل ریزگردها موثر باشد؟

پاسخ سخنران: واقعیت این است که این سوال در تخصص من نیست. ما در کار پایش و پیش‌بینی هستیم. بحثی که شما مطرح کردید در مورد کاهش اثرات گرد و خاک است. من چند سالی است که با سازمان ملل در این زمینه کار می‌کنم و می‌توانم مثال‌هایی از جاهایی که در دنیا اقدامات خوبی انجام داده‌اند برای شما به اشتراک بگذارم. برای مثال در مغولستان و دیگر مناطق، اقدامات خوبی صورت گرفته است که تاثیر زیادی بر اکوسیستم دارد. در واقع استفاده از پیش‌گیرنده‌های طبیعی با توجه به اقلیم منطقه می‌تواند موثر باشد، به این معنا که باید گیاهانی در این مناطق کاشته شوند که موجب کاهش شدت و سرعت وقوع ریزگردها شوند.

نظر یکی از حضار: نقش آموزش در پیشگیری از ایجاد چنین مشکلاتی بسیار پررنگ است، به طوری که می‌توان از آن به عنوان اقدامی ثانویه یا پسا رویداد استفاده کرد. به طور کلی، خیلی از این مشکلات به سیاست‌های کلان بستگی دارد، بنابراین فرهنگ‌سازی در بین مردم می‌تواند در پیشگیری از مشکلات موثر باشد. در زمینه آموزش به بچه‌ها، من خودم در محیط زیست کار کرده‌ام و دیده‌ام که بچه‌ها در مسائلی مانند آلودگی آب یا زباله خیلی خوب درک می‌کنند و حتی ممکن است راهکارهایی پیشنهاد دهند. برخی از این بچه‌ها بعد از آموزش در این زمینه

به خانواده‌هایشـــان تذکراتی نیز می‌دهند اما در مورد ریزگردها هنوز احســاس می‌کنم که کار زیادی در این زمینه نشـــده اســـت و حتی برای خود من هم پیش نیامده که بخواهم روی این موضوع کار کنم. موضوع ریزگردها بیشتر به سیاست‌های کلان مربوط است، اما آموزش بچه‌ها می‌تواند در فرهنگ‌ســـازی موثر باشد.

نظر یکی از حضار: در خصوص موضوع این جلسه خیلی خوشـــحال شـــدم که کانون پرورش فکری این اقدام را انجام داده اســـت. این کار در واقع، یک اقدام خیرخواهانه اســـت. از شـــما تشـــکر می‌کنم که این اطلاعات را در اختیار همکاران قرار دادید. در مورد مارکس، باید بگویم که صنعت نفت و گاز و پتروشیمی باید تعداد زیادی از دســـتگاه‌ها را از مدار خارج کنند تا بتوانند تولید کنند. این مســـئله به دلیل رنگ تیره آن است که نور را جذب می‌کند و باعث انتشار مواد مضر می‌شود.

ادامه صـــحبت ســـخنران: در خصـــوص کمربند ســـبز، گیاهان و نهال‌هایی که در این مناطق کاشـــته می‌شوند می‌توانند کمک زیادی کنند. البته شما استاد هســـتید و من در این زمینه تخصـــص ندارم اما به نظر من مدیریت آب و منابع آبی، چه در داخل کشور و چه در خارج، می‌تواند به حل این مشـــکلات کمک کند. اگر ســـوال دیگری هســـت یا نظری دارید، خوشـــحال می‌شوم که بشـــنوم. در غیر این صـــورت، اجازه دهید تا جلسه را به پایان برسانیم.

خانواده، جامعه و مسیر بالندگی

زمان:سه شنبه –۱۷ مهرماه۱۴۰۳

موضـوع کارگاه ما خانواده، جامعه و مسـیر بالندگی کودک اسـت. منابعی که از آنها اسـتفاده کرده‌ام چند مورد است:

۱- آخرین پژوهش‌هـا و تحقیق‌هـایی کـه در حوزه تربیت کودک نوجوان و مسـیر رشـد و بالندگی کودک و نوجوان صورت گرفته است.

۲- کتاب‌های مرجع و منبعی که ما در حوزه پرورش کودک، تعلیم و تربیت کودک، خانواده، دانشـگاه و آموزش و پرورش از آن استفاده می‌کنیم.

۳- در واقع یک مهندسـی معکوس هم کرده ایم. در خصـوص دانش آموزان یا کودکان و نوجوانانی که در حوزه خانوادگی، فردی و اجتماعی دچار آسیب شده‌اند و به مشکل خورده‌اند، بررسی می‌کنیم که چـه اتفـاقی افتـاده؛ در دوره‌هـای قبـل در حوزه کودکی، در حوزه خانواده، چه شرایطی داشـته که این دانش آموز، این جوان مـا، این نوجوان مـا و این بزرگسال ما دچار آن آسیب و آشفتگی‌ست.

طبیعتاً به خاطر همین سـعی بر این اسـت که مطالب بـا رویکرد کـاربردی و بـا هـدف بـالندگی یعنی: یـک شـنـاخـت در مورد مسـیر تربیـت و پیشـگیری از آسـیب‌هایی که در این مسـیر وجود دارد خدمت شـما ارائه بدهم. سعی می‌کنم در ۱۰ اصل مهم مواردی را که تهیه کرده ام به سمع و نظر شما برسانم.

خودآگاهی: توقف کن، بررسی کن، مسیرت را اصلاح کن

اولین اصـلی که در واقع مدخل ورودی ما به بحث اسـت، یک اصـل اسـاسـی اسـت که ما در حوزه روان‌شـنـاسـی تأکید فوق العاده‌ای بر آن داریم. این اصـل در ۱۵ برنامه درمانی و پروتکلی که در حوزه روانشـناسـی داریم به عنوان گام اول درمان توسـعه فردی‌ست و همان چیزی است‌که ما در مسیر زندگی به آن نیاز داریم و آن "اصـل خودآگاهی"ست. اصـل خود آگاهی می‌گوید: «شـما در مسـیر زندگی فرض را بر این بگیرید که مثل یک کوهنوردی هستید که قرار هست به هدف و قله برسید و خیلی مهم است که در مسیر گاهی یک توقفی داشته باشیم و بررسی کنیم مسـیری کـه در آن قرار داریم کجاسـت و در چه جایگاهی است.»

پس در گام اول؛ بحث خودآگاهی قرار دارد. یعنی: ما همیشـه این توصـیه رادارایم که در مسـیر زندگی نیز گاهی لازم است توقفی داشته باشیم. بررسی کنیم و

ببینیم که چند سال از زندگی ما گذشته؟ چند سال از زندگی فرزندمان و عمر فرزندمان گذشته؟ چند سال از زندگی مشترک ما گذشته؟ یک بررسی نسبت به این موضوع داشته باشیم که آیا واقعاً مسیر را تا این مرحله‌ای که آمده‌ایم درست آمده‌ایم؟ چرا من این موضوع مطرح می‌کنم؟

ما بعضاً در جلسات مشاوره با دانش‌آموزان یا کودک و نوجوان و خانواده‌هایی که روبرو هستیم، بعضاً شاهد غفلت عاطفی هستیم. خانواده مسیر را شروع کرده، یک شرایطی را در درون آن خانواده رقم زده و فکر می‌کرده که دارد مسیر را درست می‌رود؛ اما یک جایی، یک دفعه اتفاقی افتاده است. ما معمولاً می‌بینیم که خیلی از خانواده‌هایی که فرزندشان دچار مسئله و مشکل می شوند، اولین چیزی که با ما مطرح می‌کنند می‌گویند: « خب فرزند من که مشکلی نداشت.

کم و کسری نداشت.» ولی وقتی می‌آییم بررسی می‌کنیم جریان خانواده را، روابطی که در درون خانواده وجود داشته، فضای تربیتی و راهبردهای تربیتی را، می‌بینیم که کلی مسئله و مشکل وجود داشته. به همین خاطر است که ما بعضاً غفلت تربیتی یا خوگیری در مسیرهای ناامن تربیتی را در حوزه خانواده داریم. در این مرحله، اولین سوالی که باید بپرسیم این است که: هدف و برنامه من در مسیر زندگی چیست؟ آیا واقعاً می‌دانید؟ ما می‌دانیم در زندگی چه چیزهایی نمی‌خواهیم. ما نمی‌خواهیم فرزندمان دچار مسئله شود، دچار آسیب شود، ما نمی‌خواهیم فرزندمان درگیر آسیب‌های اجتماعی شود. آن چیزی که می‌خواهیم را خیلی به آن آگاه نیستیم.

پس گام اول خودآگاهی‌ست. اگر در این توقف، رابطه خودم با همسرم و با فرزندانم را بررسی کنم و روی مهم‌ترین مسائل و آسیب‌هایی که در زندگی دارم دقیق شوم؛ به این حالت می‌گوییم"اولین گام خود مراقبتی". سیستم روانی و ذهنی من به نحوی‌ست که وقتی با تفکر، آن گاردها و آن سانسورهای ذهنی و مقاومت‌ها برداشته شوند، متوجه می‌شوم که در موقعیت‌هایی دارم اشتباه می‌کنم. رفتار من، واکنش من، سبک تربیتی من، سبک زندگی من یک اشکالاتی ممکن است داشته باشد. پس گام اول؛ خودآگاهی‌ست و نکته‌ای که در مسیر خودآگاهی و مخصوصاً خودآگاهی تربیتی دارم و بر آن تاکید دارم این است که به والدینی که با شما در ارتباط هستند، این صحبت من را انتقال دهید. اینکه آیا در مسیر تربیتشان همین خودآگاهی وجود دارد؟ یعنی بیاییم این ها را بررسی کنیم:

اول: نقش من در مسیر تربیت کدام است؟ بعضاً والدین دچار اشتباه در تعیین نقش می‌شوند. مثلاً: ما والدی داریم که تبدیل به معلم می‌شود، والدی داریم که تبدیل به ناظم مدرسه می‌شود، والدی داریم که وظایف و تعهداتی که در فرایند یک والد باید باشد را فراموش می‌کند.

دوم: تصویر آرمانی من از خانواده چیست؟ این خیلی مهم است. همه‌مان یک تصویر آرمانی داریم و در فرایند تربیت دنبال این هستیم که فرزندمان را از جایگاهی که قرار دارد، بکشانیم و برسانیم به آن

تصویر آرمانی، و معلوم نیست این تصویر آرمانی با آن تصـــویر واقع بینانه واقعاً همخوانی دارد یا خیر. مثال: تصـــویر آرمانی من به عنوان پدر و مادر این اســـت که فرزندم را به جایگاه شغلی خاصی برسانم. در صورتی که تصـویر واقع بینانه فرزند من این اسـت که دوسـت دارد در یک رشته و شغل دیگری باشد.

بدون هدف و برنامه، فرزندت را گم می‌کنی!

مـا در این قضـــیه تضـــاد و تعـارض داریم. یکی از تعارض‌هایی که بعضـاً میان والدین و کودک و نوجوان اتفاق می‌افتد همین موضـوع اسـت. تصـویر آرمانی و ارزش‌های فردی والدین با ارزش‌هایی که به صـــورت واقع بینانه در فرزند نهفته شده تضاد دارد.

نکته‌ی مهم دیگر این است که در این میان، آیا ارتباط و تعـاملی شـــکـل گرفتـه اســـت؟ نقش تربیتی مـا کجـاســـت؟ تمرکز مبـاحـث امروز مـا در مورد نقش تربیتی‌ســت که آیا ما در مســیر زندگی، نقش تربیتی داریم؟

ما اگر بخواهیم به یک مسافرت برویم، به یک نقشه و طرح ذهنی نیاز داریم که بررسـی کند در این سـفر به چه چیزهایی نیاز داریم؛ کجا باید توقف کنیم؛ وسـیله نقلیه ما و محل اسکان ما کجاست؛ بودجه‌ای که باید همراه خودمان داشته باشیم چه میزان است و... اما آیا در مسـیر تربیت فرزند و تربیت کودک این نقشـه را داریم؟! اینکه دقیقاً چه مهارت‌هایی، چه دانش، چه نگرش و چه مداخلاتی باید داشـته باشـیم؟ این خیلی مهم است.

در پایان نیز بحث ارزیابی و سـنجش؛ که من همیشـه این را مطرح می‌کنم که باید حداقل ماهی یک بار یک بررسی کنیم که آیا این مسیری که به عنوان نقشه تربیتی برای فرزندان و مخـاطبین خودمـان طراحی کرده‌ایم، در مســیر درســتی پیش می‌رود؟ این خیلی مهم اســت که در مســیر تربیت به این نکات دقت بکنیم. اگر من در جایگاه تربیتی قرار می‌گیرم –چه به عنوان نقش پدر و مادر، چه به عنوان نقش مربی و هر نقشـــی که در فضـــای ارتباطی دارم– به این‌ها دقت کنم:

اولاً: آیـا من بـه این خودآگـاهی، کنترل و مـدیریـت هیجانات، رفتار و ســبک زندگی رســیده‌ام؟ یکی از اســاتید می‌گفت: « خیلی از آسـیب‌هایی که کودک و نوجوان _مخصوصاً زیر ۱۲ سال_ می‌بینند، اول باید برویم و پدر و مادر را درمان کنیم.» چرا؟ چون مطمئناً یکی از رگه‌های آسیب در رفتار، در شخصیت و سبک تربیتی پدر و مادر نهفته شده است.

آیا من به عنوان والد یا مربی؛ مهارت ارتباطی لازم را دارم؟ آیا می‌توانم فرصت، دقت و انگیزه برای کسب این مهارت داشـــته باشـــم؟ و نکته بعدی: آیا واقعاً به یک بینش تربیتی رســـیده‌ام؟ می‌بینیم که خیلی از والدین نه هدف درست تربیتی دارند و نه نقشه تربیتی و نـه بینش تربیتی! نکته پایانی در بحث مرتبط با نقش؛ آیا من خودمراقبتی روانی، جسمانی و انگیزشی را دارم؟

در پس این پنج عاملی که مطرح می‌کنم، نقش من به عنوان یک نقش ســـازنده در فرایند تربیت مطرح می‌شود.

کلید نجات از آسیب‌های رشد

نکته بعدی که در تربیت نیاز به بررسی دارد این است که آیا جعبه ابزار تربیتی ما، جعبه ابزار درستی است؟ آیا از نظر آماده کردن این محیط برای ارتباط، آموزش، تربیت و تحول، موفق بوده‌ایم؟ آیا از ابزارهای درست تربیتی استفاده می‌کنیم؟ موضوعی که به عنوان اهداف واقع بینانه باید به آن دقت بکنیم.

پس نکته اول که به عنوان موضوعی مهم خدمت شما عرض کردم، موضوع خودآگاهی تربیتی است. در خودآگاهی تربیتی توضیح دادیم که من باید نقش خودم را بدانم، آن تصویر آرمانی، تصویر واقع بینانه، نقشه تربیتی و ارزیابی را نسبت به خودم داشته باشم که اگر این خودآگاهی درست اتفاق بیفتد، گام اول تربیت و قدم اول تاثیر مثبت در فرایند تربیتی درست اتفاق می‌افتد. اولین گام خودآگاهی تربیتی این است که من خودم را بشناسم و یک نگاه دقیق نسبت به خودم داشته باشم. مسیر و اتفاقاتی که ممکن است بیافتد و مسائلی که شاید وجود داشته باشد را بشناسم. نکند از دست بدهیم یا نکند دچار غفلت تربیتی یا خوگیری در وضعیت نامناسب تربیتی باشیم. یعنی: یک مسیر را داریم می‌رویم و احساس می‌کنیم درست می‌رویم، در صورتی که اشکالات خاصی در فضای تربیتی ما وجود دارد.

اصل دوم: چرا ما باید نقشه تربیتی داشته باشیم؟ چرا باید خودآگاهی تربیتی داشته باشیم؟ چرا باید این ضرورت‌هایی که ذکر شد، باید وجود داشته باشد؟ به چند دلیل.

اول از همه اینکه ما در فضای تربیتی کودک و نوجوان دوره‌های حساس رشد داریم و دوره‌های حساس رشد به ما می‌گوید: « کودک ما در مسیر رشد و در مسیر زندگی نیازهایی دارد که اگر آن نیازها به درستی شناخته و تامین نشود، فرزند ما دچار آسیب خواهدشد. دوره‌های حساس رشد به ما می‌گوید که اگر ابزار شما در سنین خاص مناسب نباشد، آسیب‌هایی خواهی زد که این آسیب‌ها در گستره رشد خودنمایی می‌کند. دوره‌های حساس رشد می‌گوید که ما نباید زمان را از دست دهیم، نباید منتظر باشیم و بدون آگاهی از سن و نیاز و انتظار و شرایط رشد کودک بخواهیم پیش برویم. اولین موضوع این است. پس من باید نقشه تربیتی داشته باشم. فرزند من در یک‌سالگی چه نیازهایی دارد؛ از چه طریق ممکن است آسیب ببیند؛ در چهارسالگی چه نیازهایی دارهد؛ در شش‌سالگی چه نیازهایی دارد؛ در ده‌سالگی چه نیازهایی و..

نکته دوم؛ رشد تحولی‌ست. ما معمولاً این موضوع را مطرح می‌کنیم که تربیت از لحظه‌ی انتخاب همسر شروع می‌شود. ما به افرادی که برای مشاوره ازدواج به ما مراجعه می‌کنند، اولین چیزی که به آنها می‌گوییم این است که شما سه موضوع مهم در تصمیم‌گیری دارید:

۱- می‌خواهید تصمیم بگیرید که آینده و سرنوشتتان با چه کسی باشد؟

۲- قرار است تصمیم بگیرید که با چه خانواده و چه فرهنگی همراه باشید؟

۳- قرار است تصمیم بگیرید که در آینده چه فردی نقش پدری یا مادری فرزندان شـما را به عهده داشته باشد؟

چرا می‌گوییم رشـد اولیه؛ یعنی دوران بارداری؟ ۹ ماهه‌ی بارداری اثر مستقیم و خاصی را در ۲ سال اول زندگی کودک دارد. دو سال اول زندگی روی ۵ سال تأثیر دارد. پنج سال روی ۱۰ سال اول زندگی و ۱۰ سال اول زندگی همه کودکان بر دوره‌ی جوانی و تقریبا تمام گستره‌ی زندگی و رشد ما تاثیر دارد. به همین خاطر است که بعضاً ما در بزرگسالی وقتی با افرادی روبرو هستیم که ناآرامی روانی دارند، اختلال شخصیتی دارند، مشکلات خاص روانی اجتماعی دارند، وقتی بررسی می‌کنیم می‌فهمیم کودکی و نوجوانی آن فرد پر از ناآرامی و تنش‌های خاص بوده است. پس رشد تحولی‌ست و ما باید نقشه‌ی تربیتی داشته باشیم.

نکته سوم: چرا نقشه تربیتی داشته باشیم؟ به خاطر اینکه مسیر بالندگی و رشد و انتظاراتمان را دقیقاً ترسیم کنیم. اگر یک جایی بر اساس آن انتظارات درست؛ متوجه شدیم که مسیر مسیر اشتباهی‌ست، سریعا تغییر وضعیت بدهیم. یعنی چه؟ مثلاً: ما می‌دانیم در نقشه تربیتی، یک کودک شش‌ساله کم کم باید بتواند با هم‌سن و سالان خود ارتباط برقرار کند. اگر می‌بینیم این ضعیف است یا در این حوزه مشکلی وجود دارد، پس اینجا آسیب شناسی می‌کنیم و به دنبال حل مسئله می‌گردیم. در نقشه‌ی تربیتی ما می‌دانیم که یک کودک ۹ ساله باید بتواند تا حدودی به هیجانات خودش مسلط باشد، باید بتواند بخشی از مسائل خودش را حل کند. حالا اگر یک کودک ۹ ساله را در این وضعیت ندیدیم، متوجه می‌شویم که مسئله و مشکلی وجود دارد.

نکته سوم: اگر نقشه تربیتی داشته باشیم؛ الگوهای ناکارآمد را هم مشخص می‌کنیم. اگر می‌بینیم فرزند ما به سمت پرخاشگری می‌رود، سبک زندگیش اشتباه است. اگر مهارت ارتباطات اجتماعی اش، ارتباطات عاطفی اش، و مهارت رشد شناختیش مشکل دارد متوجه می‌شویم که یک الگوی اشتباهی از پدر و مادر یا محیط به این کودک تزریق می‌شود. پس ضرورت‌های نقشه تربیتی خیلی مهم است.

تربیت همه‌جانبه، آینده‌ای روشن می‌سازد

حال بیاییم یک مفهوم درست و دقیق از تربیت داشته باشیم. تعاریف متفاوت و متنوعی در کتبی که در علوم‌تربیتی و روانشناسی و جامعه شناسی در مورد تربیت هست. شاید از نگاه فلسفه وجودی، برای تربیت تعاریف متعدد و متنوعی ارائه داده‌اند؛ اما تعریفی که از نگاه روانشناسی خیلی نزدیک است به آنچه ما انتظار داریم، این است که ما می‌گوییم: « تربیت یک فرایند تعاملی‌ست بین من پدر و مادر، خلق و خویی که دارم، سبک فرزندپروری‌ام، محیط، خلق و خوی کودک و عوامل متفاوتی که می‌تواند روی این فرایند تاثیر بگذارد.»

ما می‌گوییم تربیت، رشد همه‌جانبه است، نه رشد کاریکاتوری. مثلا من فرزندم را در مباحث ریاضی بسیار رشد می‌دهم اما به مسائل عاطفی و اجتماعی

به هیچ عنوان دقت ندارم و فکر می‌کنم آن مسیر، مسیر درستی‌ست.

این باعث می شود که کودک وقتی به سن نوجوانی و بزرگسالی رسید و باید با جامعه ارتباط داشته باشد، احساس ضعف کند. مراجعه‌کننده‌ای داشتم که یک پزشک متخصص بود. ایشان می‌گفت: من در حوزه‌ی کاری، حال خوبی دارم؛ اما در ارتباط با همسر یا فرزند، عملکرد ضعیفی دارم و نمی‌توانم.

سواد عاطفی و سواد ارتباطی این فرد ضعیف است. خودش تعریف می‌کند: از زمانی که یادم می‌آید مدام کلاس، مدام اینکه باید فلان مدرسه بروم، فلان دانشگاه بروم، فلان رشته بروم اما در این موضوع ضعیف بودم. آن آموزشی که باید داشته باشم، آن تجربه‌ای که باید صورت بگیرد وجود نداشته است.

تربیت؛ یک فرایند تعاملی برای رشد همه جانبه و رسیدن به حالتی‌ست که فرزند من کم کم در مسیر تربیت بتواند به خودمدیریتی، خودمراقبتی، و رفتار مسئولانه برسد. اگر این مفهوم را در ذهنمان جاری و ملکه ذهنمان کنیم، خیلی مواقع آن رفتارهای اشتباه تربیتی را می‌توانیم سریعا بشناسیم. پس به همین خاطر است که تربیت حاصل علم و دانش یک حالتی نیست.

تربیت درست نیازمند علم مهارت و هنر والدین

من همیشه این را مطرح می‌کنم که ای کاش یک نظامی تشکیل می‌شد که والدین قبل از اینکه فرزندآوری داشته باشند حتماً دوره تربیت کودک بگذرانند و نسبت به این مسئله آگاه باشند. علم و دانش داشته باشند و با علم و دانش به مهارت برسند. ما یک علم و دانش داریم، یک مهارت داریم و یک هنر. مثلاً شما در فضای مجازی می‌روید و یک آشپز به شما می‌گوید: « اگر می‌خواهید فلان غذا را درست کنید این مواد را باید داشته باشید و این کار انجام دهید.» شما ممکن است این کار را هم انجام دهید ولی در نهایت خروجی شما، مشابه خروجی که آن آشپز در فیلم خودش به عنوان نتیجهٔ کارش ارائه داده بود، نشود.

می‌دانید موضوع چیست؟ موضوع این است که شاید شما علم و دانش را پیدا کرده‌اید و می‌دانید برای پختن یک غذا چه کارهایی باید انجام دهید، اما هنوز به مهارت و هنر تربیتی نرسیدید. این هنر یک مقدار برمی‌گردد به خصوصیات شخصیتی ما و همچنین؛ به واسطه اینکه بچه‌های ما منحصر به فرد هستند، من نمی‌توانم دقیقاً یک الگوی ثابتی را به همه والدین بگویم که همین الگو را پیاده کنند. هر کودک در فضایی که هست، تحت تاثیر ۱۰ عامل مهم اثرگذار قرار دارد. عواملی مثل پدر و مادر، رابطه پدر و مادر، فضای مجازی و محتواهایی که وجود دارد، فضای ارتباطی در جامعه، ویترین‌هایی که می‌بینند، بیلبوردهای خیابان، و خیلی عوامل دیگر. آب و هوا و محیط طبیعی و خیلی عوامل هست که تاثیر می‌گذارد. به همین خاطر است که تربیت یک هنر است و در کنار علم و دانش، باید آن مهارت و هنر هم داشته باشیم.

انس عاطفی و ارتباط مستمر در خانواده

درباره‌ی چالش‌های حال حاضر تربیت؛ ما سه چالش اساسی داریم.

اول: عوامل اثرگذار در فرزند من بسیار بالا رفته اما مهارت‌های مدیریتی هنوز پایین است. امروز نمی‌توانیم بگوییم: «تربیت فقط حاصل خانه و مدرسه است.» بلکه عوامل متفاوتی دخیل است.

دوم: متاسفانه شاهد این هستیم که سن بعضی آسیب‌ها پایین آمده و تنوع آسیب بالا رفته است.

نکته سوم؛ تسلط، کنترل و آگاهی والدین بر فرایند تربیت یک مقدار ضعیف شده است.

نکته چهارم؛ تربیت در یک ظرف اتفاق می‌افتد. ما اگر می‌خواهیم یک غذای خوبی آماده کنیم، در کنار مواد غذایی و در کنار آن مهارتی که داریم نیاز به یک ظرف داریم. ظرفی که امروز در حوزه تربیتی به آن نیاز داریم ظرف خانواده است. متاسفانه در موضوع آسیب‌شناسی، وقتی مسائل کودک یا نوجوان را به‌طور موشکافانه بررسی می‌کنیم، می‌بینیم اولین مسئله و مشکل این کودک یا نوجوان، در بستر خانواده اتفاق افتاده است. در بستر خانواده ما بناست به دو موضوع بسیار مهم دقت کنیم:

_ آیا ما خانواده هستیم یا شبه خانواده؟ گاهی اوقات ما با دانش‌آموزان و نوجوانانی که دست به رفتار پرخطر زده‌اند روبرو هستیم. وقتی با خانواده دانش‌آموز نشست بررسی و ارزیابی داریم، اولین فاکتورهایی که در ذهن من است، این است که آیا این خانواده است یا شبه خانواده؟ معمولاً اولین چیزی که خانواده این دانش‌آموزان مطرح می‌کنند این است که "بچه ما مشکلی نداشت. بچه ما کم و کسری نداشت. چرا این رفتار را انجام داد؟ چرا دست به این رفتار پرخطر زد؟" و وقتی بررسی می‌کنیم اولین چیزی که به آن می‌رسیم این است که ما به "شبه خانواده" می‌رسیم نه خانواده! خانواده یعنی چه؟ البته معیارهای مهمی در حوزه خانواده وجود دارد اما من می‌خواهم ۴ عامل و ویژگی مهم خانواده‌ی کامل و موفق را خدمت شما عرض کنم.

یک خانواده موفق و یک خانواده کامل، اولین اصلش "انس عاطفی"ست. یعنی: اعضای خانواده در طول روز چند دقیقه همدیگر را می‌بینند؛ چند دقیقه همدیگر را درک می‌کنند؛ چند دقیقه همدیگر را می‌شنوند؛ چند دقیقه تعامل عاطفی و نوازش عاطفی در درون خانواده وجود دارد؛ و چند دقیقه یا چند بار احساس ارزشمندی، احساس تشویق، احساس تایید به یکدیگر می‌دهند. متأسفانه مدت زمانی که خانواده ایرانی کنار هم می‌نشینند و این چهار عنصر اساسی را در رابطه‌شان می‌بینم به ۱۵ دقیقه کاهش پیدا کرده و این فاجعه است.

گاهی اوقات مراجعین کودک و نوجوان من می‌گوید: پدر من به محض اینکه به خانه می‌آید می‌گوید خسته است! اما در عین خستگی اش، گوشی‌اش را دست می‌گیرد. به جای اینکه در ارتباط با نزدیکانش باشد، در ارتباط با دوردست‌هاست. یکی از مشکلاتی که در حوزه خانواده داریم این سطح تعامل است. البته در یک پژوهش خیلی محدودی که ما انجام دادیم، می‌بینیم خانواده‌ها چهار آسیب جدی در همین شاخص اول پیدا کرده‌اند. اول اینکه خیلی زود

عصبانی می‌شویم و خیلی زود واکنش نشان می‌دهیم. ما می‌توانیم ناراحت باشیم، می‌توانیم گلایه داشته باشیم، اما نباید خیلی زود در منطقه خشونت و خشم و پرخاشگری قرار بگیریم.

تربیت درست با ورود به دنیای هیجانی فرزند شکل می‌گیرد

دومین آسیب حوزه خانواده این است که سطح نشاط، تعامل و سطح ارزشمندی که باید در درون خانواده ارائه دهیم متاسفانه ضعیف شده است. من این را همیشه مطرح می‌کنم و می‌گویم: فرزندان ما و همسر ما، قطعاً نیاز دارند که حداقل سه بار در طول روز احساس ارزشمندی دریافت کنند. آخرین‌باری که فرزندمان را تایید کردیم، آخرین‌باری که احساس ارزشمندی به همسرمان دادیم کی بوده است؟ بیایم نگاهمان را به آسیب‌های اجتماعی تغییر دهیم. هنگام شنیدن واژه‌ی آسیب اجتماعی، ذهنتان نرود روی طلاق، روی خودکشی، روی اعتیاد، روی فرار از خانه و روی رفتارهای پرخطر. این‌هایی که شما می‌بینید نتیجه‌ی آسیب است.

آسیب اجتماعی تعریف دقیق و درستش این است: "هرگونه رفتاری که باعث عدم تعادل و احساس ارزشمندی در فرایند تربیتی فرزند شود." اگر من به عنوان پدر، در فرایند ارتباطی که با همسر و فرزندم هستم، یک رفتار ناقص، خشم نابجا یا بی‌توجهی نشان دهم این یعنی فرزند من وارد خط آسیب‌های اجتماعی شده است. اگر من امروز در فرایند ارتباطی با همکارم یک رفتار اشتباهی داشته باشم، وارد خط آسیب می‌شوم. آنچه که شما به عنوان رفتار پرخطر در خانواده می‌بینید، نتیجه آسیب و نتیجه‌ی این غفلت هاست.

پس مهم است در یک خانواده، انس عاطفی وجود داشته باشد. این عنصر عاطفی حاصل تعامل این سه ضلع پدر، مادر و فرزندان است. آیا این قضیه وجود دارد؟ در چه سطحی؟ در چه حدی؟

فرزندان ما یک دنیای هیجانی و یک دنیای عقلانی دارند. دنیای عقلانی‌شان همین باید و نبایدهایی‌ست که من به فرزندم می‌گویم. من والد باید با او گفتگو کنم و از این طریق وارد دنیای هیجانیاش شوم، با او یک فیلم یا یک کارتون می‌بینم، با او بازی می‌کنم، با او رفتار مشترکی دارم، برایش قصه می‌گویم و در کنارش هستم. نوازش آنجاست که من وارد دنیای هیجانی‌اش شوم. چیزی که امروز بچه‌های ما نیاز دارند این است که پدر و مادر، مربی و معلم، وارد دنیای هیجانی هم بشوند. آنجاست که اصل تربیت و اصل همراهی تربیتی اتفاق می‌افتد.

چرا ما اثرمان روی بچه‌ها کم است؟ مثلاً یک پدری آمده بود، یک نوجوان داشت. می‌گفت: « من خیلی به فرزندم محبت و توجه می‌کنم؛ ولی فرزند من از من دور است.» به او گفتم: به چند موضوع دقت کن. اولین موضوعی که باید دقت کنی نیمرخ عاطفی توست. گفت: یعنی چه؟! گفتم: ارتباط تو با همسرت چگونه است؟ ارتباط تو با همسایه‌ات؟ توی خیابان؟ توی فضای اجتماعی؟ با همکار چگونه است؟ گفت: « خب من رابطه‌ام با همسرم خیلی خوب نیست.» گفتم: من زمانی می‌توانم پدر خوبی باشم که

اول همسر خوبی بوده باشم. فرزند تو به نیمرخ عاطفی تو نگاه می‌کند. یعنی نگاه می‌کند که رابطه تو با همسرت چگونه است.

نگاه می‌کند به رابطه تو با جامعه، اگر ببیند تو یک رابطه ناامن یا رفتار ناامن داری؛ پس فاصله می‌گیرد. دوم به او گفتم: آیا وارد دنیای هیجانی فرزندت می‌شوی؟ گفت: یعنی چه؟ گفتم؟ چقدر وقت می‌گذاری با فرزندت بازی کنی. بعد جالب است! فرزندش آمده بود، گفتم: پدرت چقدر با تو بازی می‌کند؟ پاسخ داد: پدر من ساعت مثلاً ۸:۳۰ شب که می‌آید، می‌نشیند جلوی تلوزیون و گوشی هم باید دستش باشد، یک دستش هم باید بالش زیرش باشد، فقط یک دستش می‌آید با من منچ بازی کند! شاخص خانواده، انس عاطفی است. این بدان معناست که ما در درون خانواده، درک شدن، شنیده شدن، تأیید و احساس ارزشمندی و نوازشگری را تجربه کنیم. خانواده آوردگاه نیست، بلکه نوازشگاه است. اگر این عناصر وجود نداشته باشند، نمی‌توان نام خانواده را بر آن نهاد.

برای مثال، شما خودرویی را در خیابان می‌بینید و وقتی از شما می‌پرسند چیست، می‌گویید: «خودرو است». اما اگر لاستیک، موتور، صندلی و آپشن‌های آن را بردارند، دیگر نمی‌گویید خودرو است، بلکه می‌گویید «یک تکه آهن‌پاره است!». اولین گام برای خانواده بودن، تدبیر آن است، نه شبه‌خانواده. متأسفانه می‌بینیم که در شبه‌خانواده است که خانواده جزیره‌ای می‌شود. بسیاری از آسیب‌هایی که در روابط زوجین و در تربیت کودکان و نوجوانان مشاهده می‌کنیم، به خاطر نبود این اصل اساسی است.

ارزیابی؛ کلید تربیت خانواده‌ای موفق

دومین شاخص مهم خانواده، اصل ارزیابی است. در روانشناسی آسیب‌های کودک، اصطلاحی داریم به نام «عادت‌های سخت». عادت‌های سخت یعنی چه؟ یعنی اگر فرزند من یک هفته یا ده روز رفتاری را به‌طور مداوم انجام دهد، در روز یازدهم آن رفتار به عادت سخت تبدیل می‌شود. حال اگر این رفتار نامناسب باشد، طبیعتاً بعد از ده روز (البته این زمان نسبی است و ممکن است در کودکی پنج روز یا در کودکی دیگر بیست روز باشد)، شما به‌عنوان پدر، مادر یا مربی باید تلاش کنید تا آن عادت را تغییر دهید.

اصل ارزیابی می‌گوید: «هفته‌ای یک بار منِ پدر و مادر، منِ مربی باید بررسی کنم» که آیا این هفته سبک تربیتی و سبک زندگی فرزندم به هم ریخته بود؟ چرا این هفته دیر می‌خوابید؟ چرا تغذیه‌اش به هم ریخته بود؟ چرا عصبانی بود؟ آیا تکالیف، ارتباطات یا هر رفتاری که انتظار داریم به‌درستی اتفاق افتاده است؟ متأسفانه گاهی والدینی را می‌بینیم که تعجب می‌کنم! باور بفرمایید، یک روز من در اتاق مشاوره نشسته بودم که مادری دست دختر دانش‌آموز نُه‌ساله‌اش را گرفته و آورده بود. دانش‌آموز ابرو نداشت. مادرش می‌گفت: نمی‌دانم چرا این چند وقت است که گیر داده و موها و ابروهایش را می‌کند. گفتم: «چند وقت؟» گفت: «حدود سه سال». گفتم: «سه سال!؟»

اصـــل ارزیابی یعنی هفته‌ای یک بار باید خودمان را چک کنیم که این هفته رابطه‌ام با فرزندم چگونه بود؟ جو خانواده‌ام چگونه بود؟ اگر مســئله‌ای وجود دارد، آن را حل کنیم و نگذاریم فاصله ایجاد شود و این فضا شکل بگیرد. ببینید نکته مهم این است که مشکلات جسمانی با مشکلات روانی تفاوت‌هایی دارد. فرد اگر دچار مشکل جسمانی شود، نشانه‌های درد مشخص می‌شـود؛ مثلاً آبریزش بینی دارد، سـردرد دارد، تب دارد، سـرما خورده و پزشـک و طول درمان و دارو مشـخص اسـت. اما اگر یک دانش‌آموز در فرایند افسـردگی، اضـطراب یا اختلالات شـخصـیتی قرار بگیرد، خیلی جاها متوجه نمی‌شویم. نشاط و شادابی که باید در خانواده داشته باشیم مهم است.

نکته چهارمی که من اصرار دارم این موضوع همه جا مطرح شود، این است که بعضا شاهد این هستیم که حیای اجتماعی در خانواده پایین آمده! یعنی چه؟ یعنی برای اینکه نشاط ایجاد کنیم، دست به رفتارهای پرخطر می‌زنیم! محتوا و جملات یا مسـائلی را درون خانواده وارد می‌کنیم که نباید این اتفاق بیفتد. در این زمینه مواظب خودمان و فرزندانمان باشـیم. ما به محض اینکـه نـاراحـت می‌شـویم، نبـایـد جملات تخریب‌کننده، تهدید به طلاق یا تهدید به رفتارهای پرخطر در درون خانواده داشته باشیم.

اصل دوم، اصل ارزیابی است. هفته‌ای یک بار بررسی کنیم. مخصوصاً اکثر موضوعات و مشکلاتی که در فضای مجازی داریم، به خاطر نبود اصل ارزیابی‌ست. یعنی متاسـفانه پدر و مادر این نگاه را دارند که خب تابستان شد، اجازه بدهم بچه‌ام که بیکار است، شش، هفت، هشت ساعت گوشی دستش باشد و استراحت کند. ولی غافل از این هسـتیم که اگر یک سـاعت و نیم بیشتر فرزند من در فضای مجازی باشد، چه بازی باشـد، چه هر رفتار دیگری، تخریب روی امواج بتای مغز دارد و تمرکز پایین می‌آید. کسی که بیش از سه یا چهار سـاعت در فضـای مجازی سـیر می‌کند، تمرکز کتاب خواندن از او گرفته می‌شود.

نکته سوم: سومین شاخص خانواده این است که من هدف، برنامه، قانون اسـاسـی و انتظاراتم را _هم درمورد فرزندم و هم در مورد خودم_ می‌دانم که باید چه‌کار کنم. یعنی اعضـای خانواده در واقع تکلیف، انتظارات و قوانین و مقررات را می‌دانند. و نکته مهم اینکـه اگر بخواهم در یـک کلام تربیـت را توضـیح بدهم، می‌گویم: «تربیت دو بال دارد؛ بال محبت و توجه و نوازش، و بال اقتدار و قاطعیت».

یکی دیگر از مشـکلاتی که امروز بین والدین و بچه‌ها وجود دارد، این است که وارد تله بحث می‌شویم. صرفاً با این موضـوع که چگونه قانون‌گذاری کنیم در درون خانواده؛ قوانین اساسی خانواده کدامند؟ در چه سنی چه قوانینی می‌توانیم داشـته باشـیم و چه انتظاراتی داشـته باشـیم؟ این چیزی اسـت که در نقشـه تربیتی پدر و مـادر گم می‌کنند. همـان انتظاری که از یک کودک شش‌ساله یا هفت‌ساله دارند، در سنین سیزده، چهارده و پانزده‌سـالگی هم همان انتظار را دارند. چرا باید این‌گونه باشـد؟ و نکته چهارم: خانواده موظف است که مهارت‌های زندگی را برای فرزندش متناسب با سنش ایجاد کند.

سه بسته ضروری تربیتی برای رشد کودک

یک خانواده موفق سه بسته باید برای فرزند خود تهیه کند: یک بسته تکلیفی (آنچه که باید آموزش ببیند)، یک بسته تفریحی (آنچه که نشاط کودک را تضمین می‌کند) و یک بسته مهارتی (آنچه که کودک را برای زندگی کردن در جامعه آماده می‌کند). آیا این اتفاق می‌افتد؟ یا اینکه ما واگذاری کرده‌ایم؟ در اتاق مشاوران می‌بینم که والدین می‌گویند خب بسته تفریحی کدام است؟ بسته مهارتی؟ می‌بینیم که ندارند. می‌گوییم چه اشکالی دارد که بچه شما هشت سالش است و الان یاد بگیرد یک سالاد درست کند، یاد بگیرد خرید کند، الان مهارت‌های اجتماعی و مهارت‌های کنترل خشم را یاد بگیرد؟ چه اشکالی دارد که اصلاً ابزار فنی را بشناسد؟ هفته‌ای یک مهارت به این کودک یاد بدهید. بعد وقتی مهارت یاد می‌گیرد، آیا فرزند ما سرگردان می‌شود؟ این سه بسته را برای فضا و نقشه تربیتی‌تان داشته باشید، البته متناسب با کودک. ما اینجا افراط و تفریط داریم. سال تحصیلی شروع می‌شود و فقط تکلیف می‌دهیم و در واقع تفریح را تعطیل می‌کنیم. این‌گونه است که دانش‌آموز مقاوم و وارد منطقه تنش و درگیری می‌شود.

پس یک خانواده‌ی کامل، انس عاطفی، ارزیابی، قاطعیت و ثبات دارد و ارزش‌ها در آن مشخص است و نکته چهارم، مهارت‌آموزی باید در درون خانواده وجود داشته باشد. اگر این‌ها را بررسی کنیم، بعد به این موضوع می‌رسیم که آیا ما خانواده هستیم یا شبه‌خانواده؟ نکته مهم همین چهار اصل است. اما اصل پنجم در تربیت، شاید شما شنیده باشید که می‌گویند "پنجره رشد". در تربیت، پنجره‌ای داریم به اسم پنجره رشد کودک. یعنی تربیت چندبعدی و چندعاملی است. و همان‌قدر که منِ پدر و مادر رشد فیزیولوژیکی (قد و وزن) کودک را نظاره می‌کنم، باید به چهار عامل از شش عامل رشدی در پنجره رشد دقت کنم.

خب حالا آن ارزیابی که به‌عنوان یک خانواده باید داشته باشیم، روی چه مؤلفه‌هایی باید باشد؟ روی شش مؤلفه:

- رشد فیزیولوژیکی (قد، وزن و سلامت جسمانی کودک)
- رشد شناختی
- رشد عاطفی و هیجانی
- رشد اجتماعی،
- سواد حرکتی
- استقامت روانی

درباره‌ی رشد فیزیولوژیکی چون سطح دانش و بینش ما بالاست، من ورود نمی‌کنم که وقت را بتوانم به آن پنج عامل بعدی بدهم. دومین سطح رشد، رشد شناختی است. مهم است که دقیقاً در شاخص‌های رشد شناختی دنبال چه موضوعاتی هستیم. چند موضوع را به‌عنوان نمونه و اصل رشد شناختی ارائه دادم:

اول اینکه آیا فرزند من متناسب با سنش، در کنار محیط هیجانی غالب، تفکر و حل مسئله دارد؟ برای اینکه در جهت رشد شناختی فرزندانمان برنامه داشته باشیم، باید به این موضوع دقت کنیم که گاهی فرزند

من در محیط مسئله و حل مسئله قرار بگیرد. یکی از اشتباهات تربیتی که امروز در والدین اصطلاحا "هلیکوپتری" وجود دارد، این است که چتر حمایت والدین بیش از اندازه باز است. مثال: اگر کودک جایی در محیط کانون، مدرسه یا جامعه به مسئله یا مشکلی برخورد، اولین فکر و اولین واکنش والدین، حمایت‌های زودهنگام و حمایت‌هایی است که اجازه رشد تفکر و حل مسئله را به فرزند نمی‌دهد.

دومین شاخصی که ما در رشد شناختی باید در نظر بگیریم، این است که فرزند ما چگونه صحبت و گفتگو می‌کند؟ من می‌دانم یکی از مهم‌ترین محورهایی که در کانون پرورش فکری فوق‌العاده به آن توجه می‌کنند این بعد است. من دیده‌ام خیلی از بچه‌هایی که مهارت بیان و گفتگوی بالایی دارند، دوره‌های کانون را سپری کرده‌اند؛ حالا در فضای قصه‌گویی یا در فضای آن تعاملی که وجود داشته است. یکی از شاخص‌های رشد شناختی، چگونه گفتگو کردن و چگونه ابراز کردن است و حتی به حدی این موضوع مهم است که در شاخص‌های روانشناسی موفقیت می‌گویند: « فردی که می‌خواهد در مسیر موفقیت قرار بگیرد، یکی از مهم‌ترین شاخص‌هایش این است که چگونه ارتباط برقرار می‌کند و چگونه گفتگو می‌کند». آیا فرزند شما مهارت‌های ابرازگری را بلد است یا نه؟

سومین شاخصی که در رشد شناختی مطرح است، موضوعی است به اسم آرکیو. ما یک آی کیو داریم که در واقع هوش فرزند است، یک آرکیو داریم (RQ) یعنی اینکه ذهن ما دو منطقه دارد: یک منطقه هیجانات و یک منطقه عقلانیت. آرکیو (RQ) یعنی اینکه فرزند من در محیط ارتباطی چقدر از فضای منطق و عقلانیت می‌تواند استفاده کند. نکته جالب ماجرا این است که منِ پدر و مادر چقدر در فضای منطقی هستم در ارتباط با دیگران و در ارتباط با فرزندم؟ چقدر با فرزندم رابطه‌ی گفتگومحور دارم؟ چقدر فرزندم در فضای حل مسئله و شفافیت و استقلال در فرایند حل مسئله قرار دارد؟ این باعث می‌شود آرکیو (RQ) رشد بکند. با حضور فرزندم در فضایی که در آن مجوز انتخاب کردن و اختیار داشته باشد؛ وارد بخش منطق مغز و حرکت در مسیر ذهنیت می‌شود.

ذهنیت رشد و دلبستگی: کلیدهای تربیت صحیح کودک

امروزه، دغدغه بسیاری از والدین، بالا بردن اعتماد به نفس و عزت نفس فرزندانشان است و این سؤال رایج را مطرح می‌کنند که چگونه می‌توان این ویژگی‌ها را در کودکان تقویت کرد. در کنار توجه به این موارد مهم، یک مفهوم کلیدی به نام **ذهنیت رشد** وجود دارد که اهمیت آن حتی از اعتماد به نفس نیز بیشتر است و شایسته توجه و تمرکز ویژه‌ای است. ذهنیت رشد در مقابل ذهنیت ثابت قرار می‌گیرد و شکل‌گیری هر کدام از این ذهنیت‌ها، حاصل سبک ارتباطی، سبک تربیتی و انتظارات والدین از کودک است.

ذهنیت رشد به کودک این پیام را می‌دهد که شکست، فرصتی برای یادگیری‌ست و حتی می‌تواند یک فرآیند مؤثر باشد. در مقابل، **ذهنیت ثابت** القا

می‌کند که نباید شکست خورد و همواره باید پیروز بود، و شکست به معنای بی‌ارزشی است. ممکن است والدین در ظاهر چنین چیزی نگویند، اما متأسفانه در برخی از رفتارهایشان، ناخواسته ذهنیت ثابت را در کودک ایجاد می‌کنند.

علاوه بر این، ذهنیت رشد به کودک می‌آموزد که پذیرای انتقادات سازنده در کنار احساس ارزشمندی باشد. در ذهنیت ثابت، تمرکز بر دستاوردها است، در حالی که در ذهنیت رشد، تلاش و مسیری که فرد برای رسیدن به هدف طی می‌کند، اهمیت دارد. ذهنیت رشد، یک ذهنیت برنده است که بر تلاش و کوشش تأکید دارد، در حالی که در ذهنیت ثابت، انگیزه‌ها بیشتر بیرونی می‌شوند.

در کنار ذهنیت رشد، **دلبستگی** یکی دیگر از شاخص‌های اساسی در رشد اجتماعی کودک است. دلبستگی در روانشناسی به این معناست که وقتی با مشکلی در زندگی روبرو می‌شویم، سیستم روانی ما ابتدا به دنبال حل مسئله و سپس به دنبال یافتن افرادی برای کمک گرفتن می‌گردد.

احساس تعلق‌خاطر، از زمان تولد تا زمان مرگ، یک نیاز اساسی برای سیستم روانی انسان است. ما در محیط زندگی به فردی آرام، امن، حامی، در دسترس و پاسخگو در کنارمان نیاز داریم. فرآیند دلبستگی دارای یک مسیر و ایستگاه‌هایی در طول زندگی است.

ایستگاه‌های دلبستگی در روانشناسی کودک:

- **از تولد:** اولین منطقه دلبستگی کودک، صدا، بو و لمس مادر است. عدم وجود این عناصر در سال اول زندگی می‌تواند منجر به اختلالات جسمانی و روانی شود.
- **۳ تا ۵ سالگی:** منطقه دلبستگی، "قاب چهره مادر" می‌شود. کودک توجه می‌کند که آیا مادر را در شرایط خوب، با احساسات مثبت و نشاط می‌بیند یا در بدحالی، افسردگی، کناره‌گیری یا خشم. اگر کودک مادر را به عنوان ستون آرامش، احساسات مثبت، نشاط و مراقبت از خود نبیند، رگه‌های اختلال از همین‌جا شکل می‌گیرد.
- **۶ سالگی :** منطقه دلبستگی، فضای خانواده است. کودک در سنین ۵ تا ۷ سالگی به روابط پدر و مادر و امنیت حاکم بر خانواده توجه می‌کند. ایجاد یک محیط آرام و امن در خانواده، نیمی از مسیر تربیت درست را هموار می‌کند. بدترین اتفاق برای کودکان، دیدن مداوم تنش بین والدین و بهترین اتفاق، مشاهده تعامل، آرامش و همراهی بین آنهاست.
- **۹-۷ سالگی:** در علوم اعصاب شناختی مطرح می‌شود که دختران حدوداً از ۷ سالگی و پسران با کمی تأخیر از ۹-۸ سالگی به دنبال اتصال عاطفی با پدر هستند. نوازش، همراهی، حمایت و ارتباط بین پدر و دختر در این سن، غرور عاطفی،

خودمراقبتی عاطفی و مدیریت عاطفی را در نوجوانی و بزرگسالی برای دختران ایجاد می‌کند. ضعف در این ارتباط در دوران کودکی می‌تواند منجر به ضعف در خود مراقبتی و ارتباط در بزرگسالی شود. همین امر در مورد پسران نیز صادق است. غفلت پدر از این ارتباط به بهانه مشغله‌ی کاری می‌تواند فرصت شکل‌گیری دلبستگی درست را در نوجوانی از بین ببرد.

اگر فضای دلبستگی و مؤلفه‌های آن در برنامه تربیتی مورد غفلت قرار بگیرد، طرحواره‌هایی مانند احساس رهاشدگی، تنهایی، بی‌اعتمادی و عدم دوست داشته شدن در ذهن کودک شکل می‌گیرد و ممکن است مهرطلبی کاذب ایجاد شود. ایجاد منظم و مرتب این ایستگاه‌های دلبستگی برای فرزندان بسیار حائز اهمیت است.

نیازهای اساسی در تربیت کودک:

۱. **احساس استقلال و کفایت:** این احساس زمانی در کودک ایجاد می‌شود که در برنامه تربیتی، فضای ارتباط، تجربه و تعامل با محیط (چه طبیعی و چه اجتماعی) برای او فراهم شود. متأسفانه، گاهی در ارزیابی کودکان و نوجوانان، متوجه وقفه در رشد اجتماعی می‌شویم. این وقفه به این معناست که دانش‌آموز با وجود سن بالا (مثلاً ۱۲-۱۱ سال)، از نظر رشد اجتماعی و عاطفی دچار تأخیر است و مهارت‌ها و تجربیات لازم را کسب نکرده است. قرار دادن کودک در معرض تنوع اجتماعی، ارتباطی، مسائل و مشکلات (متناسب با سن و شرایط روانی)، به او کمک می‌کند تا احساس ضعف و ناتوانی نکند و حس کند که می‌تواند از پس خود برآید.

۲. **نیاز به آزادی طبیعی در بیان احساسات و هیجانات:** نوع برخورد والدین و مربیان با فرزندان می‌تواند منجر به قطع ارتباط و بی‌اعتمادی کودک در ابراز مسائل، مشکلات، احساسات و هیجانات شود. کودک زمانی با والدین ارتباط برقرار می‌کند که احساس امنیت و انگیزه ارتباطی را در آنها ببیند. واکنش‌های نامناسب والدین در برابر ابراز احساسات کودک می‌تواند باعث شود که او در دفعات بعد از بیان مشکلاتش خودداری کند و در نتیجه، بی‌اعتمادی بین فرزند و والدین ایجاد شود. متأسفانه، در یک بررسی در بین دانش‌آموزان متوسطه، تعداد قابل توجهی از آنها، والدین را به عنوان اولین مرجع برای کمک و مشورت ذکر نکرده بودند. سرکوب احساسات کودک می‌تواند منجر به اطاعت بی‌چون و چرا، فداکاری افراطی و

نیاز دائمی به تأیید و پذیرش از سوی دیگران شود.

۳. **نیاز به محدودیت‌های سالم:** همان‌قدر که فرزند باید نه گفتن را بلد باشد، نه شنیدن را نیز باید بیاموزد. در برنامه تربیتی باید به این موضوع توجه شود و والدین نباید از نه گفتن به خواسته‌های نامعقول فرزندشان نگران باشند. تمرین صبر کردن و به تأخیر انداختن برخی از خواسته‌ها ضروری است. کودک باید بداند که قرار نیست تمام نیازها و خواسته‌هایش توسط والدین تأمین شود و ممکن است در محیط‌های مختلف با پاسخ منفی روبرو شود. عدم قرار دادن کودک در معرض محدودیت و نه شنیدن، باعث می‌شود که او تصور کند در هر شرایطی باید نیازهایش برآورده شود. این در حالی است که در جامعه چهار قانون اساسی وجود دارد:

- اول اینکه همیشه آن چیزی که انتظار داریم اتفاق نمی‌افتد.
- دوم اینکه نباید همیشه انتظار برخورد عادلانه و منصفانه از جامعه و افراد آن داشته باشیم.
- سوم اینکه این دنیا با رنج همراه است و عدم مهارت در برخورد با مسائل اجتماعی آن را به درد تبدیل می‌کند.
- چهارم اینکه هیچ چیز در این دنیا ثابت نیست.

٤. **نیاز به تفریح، شادابی و نشاط:** نباید تنها بر تکالیف و آموزش‌های مختلف فرزندان تمرکز کرد و از نیازهای تفریحی و هیجانی آنها غافل شد. پرداختن صرف به یادگیری و آموزش و احساس گناه در صورت تفریح، می‌تواند منجر به کمال‌گرایی افراطی در کودک شود. متأسفانه، امروزه به هیجانات به عنوان یک موضوع منفی نگاه می‌شود و همین امر باعث می‌شود که بسیاری از کودکان و نوجوانان، با وجود رشد شناختی و تحصیلی، از نشاط و شادابی لازم برخوردار نباشند.

تأثیر عدم تحرک بر مشکلات رفتاری و اصول تربیت

در پژوهش‌های حوزه کودک و نوجوان و تربیت ایشان، مشاهده شده است که محدودیت حرکتی برخی کودکان، عوارض جانبی متعددی به دنبال داشته است. این عوارض حتی می‌توانند فرد را به سمت اختلالات توجه و تمرکز، بیش‌فعالی و مشکلات رفتاری در محیط اجتماعی سوق دهند.

اصل هفتم: سواد حرکتی

«سواد حرکتی» به این معناست که کودکان ما از نظر حرکتی محدود شده‌اند و این محدودیت، عواقبی فراتر از صرفاً عدم فعالیت بدنی ایجاد کرده است. برای

مثال، در یک مهمانی، دانش‌آموزی حدوداً ۱۱-۱۲ ساله کنار من نشسته بود و نتوانست یک پرتقال یا سیب را پوست کنده و میل کند. مادرش که متوجه شد، ظرف میوه را از او گرفت و تمام مراحل پوست کندن و آماده کردن میوه را خودش انجام داد و به صورت آماده جلوی فرزندش گذاشت! به مادر گفتم: «می‌دانید با این کار چه آسیبی به فرزندتان می‌زنید؟» سواد حرکتی بسیار مهم است. کودکانی که مهارت‌های حرکتی ظریف (دست‌ورزی) و درشت را به خوبی کسب می‌کنند و در محیط‌های اجتماعی و طبیعی فعال‌تر هستند، تحریک بیشتری در کف پای خود دارند. این تحریک بیشتر، منجر به شکل‌گیری بهتر امواج بتای مغزی می‌شود؛ امواجی که برای توجه و تمرکز نقطه‌ای ضروری هستند. این وضعیت در کودکانی که متأسفانه دچار عدم تحرک شده‌اند، به خوبی شکل نمی‌گیرد.

اصل هشتم: استقامت روانی

استقامت روانی را در دو بخش بررسی می‌کنیم:

بخش اول به این موضوع می‌پردازد که ما در محیط زندگی دائماً در حالت تعادل و عدم تعادل قرار داریم. همان‌طور که در محیط فیزیولوژیکی خسته می‌شویم (عدم تعادل) و با استراحت به تعادل می‌رسیم، گرسنه می‌شویم (عدم تعادل) و با غذا خوردن به تعادل می‌رسیم، در فضای زندگی فرزندان ما نیز این تعادل و عدم تعادل کاملاً طبیعی است.

در روانشناسی، نظریه‌ای به نام «نظریه رنج» وجود دارد که بیان می‌کند در هر شرایط شغلی، عاطفی، زندگی مشترک و ارتباطی، طبیعتاً یک منطقه رنج وجود دارد. برای مثال، در شغل ممکن است انتقاداتی وجود داشته باشد، اما در کنار آن نکات مثبتی نیز وجود دارد. به قول آقای گاتمن، سه دسته خانواده وجود دارد: خانواده آشفته و از هم پاشیده، خانواده‌ای که مسئله و مشکل دارد اما در محیط حل مسئله قرار دارد، و خانواده ایده‌آل که هیچ‌کدام از این‌ها را ندارد (و به گفته او، فقط در ذهن ما وجود دارد). در واقعیت، هر خانواده‌ای طبیعتاً روزهای خوب و بد دارد.

در محیط تربیت، فرزند ما باید بداند که در محیط‌های آموزشی و ارتباطی، ممکن است عدم تعادل وجود داشته باشد. همان‌طور که در بحث رشد هیجانی گفته شد، همیشه قرار نیست پاسخ مثبت بشنود. در محیط زندگی، عدم تعادل‌ها وجود دارند و من بر این موضوع تأکید دارم. مثال: عروسکی در ژاپن به نام داروما وجود دارد که هر چقدر آن را بیندازید، دوباره به حالت تعادل برمی‌گردد و به کودکان یاد می‌دهد که در محیط زندگی، تحصیلی، اجتماعی و ارتباطی، اگر دچار عدم تعادل شدند، بتوانند دوباره خود را به حالت تعادل برگردانند.

اصل نهم: نحوه برخورد با خطاهای تربیتی

یکی از مشکلاتی که بسیاری از والدین و مربیان دارند، این است که اولاً انتظار دارند فرزندشان هیچ خطایی نداشته باشد. این اشتباه است. فرزند ما در محیط طبیعی و اجتماعی ممکن است اشتباه کند.

دومین خطای تربیتی این است که وقتی فرزندمان دچار مسئله، مشکل و خطا شد، متأسفانه نمی‌دانیم چگونه با او برخورد کنیم. در حوزه آسیب‌شناسی،

مطرح می‌کنیم که نوع مواجهه ما با خطای فرزندمان، بعضاً باعث می‌شود او وارد منطقه خطرناک دیگری شود. در مهندسی معکوسی که در حوزه خانواده انجام داده‌ایم، دقیقاً می‌بینیم که اگر دانش‌آموزی رفتار اشتباهی انجام دهد، برخی والدین در گام اول خیلی عجولانه، هیجانی و ناشیانه برخورد می‌کنند. این باعث قطع شدن پل طلایی ارتباط بین والدین و نوجوان و کودک می‌شود.

بسیاری از دانش‌آموزانی که متأسفانه آسیب دیده‌اند، وقتی ریشه مشکلاتشان بررسی می‌شود، به خانواده‌های آشفته می‌رسیم. وقتی کودکی در چنین خانواده‌ای رفتار اشتباهی انجام می‌دهد، پدر و مادر به جای تلاش برای اصلاح رفتار، به تخریب می‌پردازند.

به عنوان مثال، دانش‌آموزی در مدرسه دست به رفتار پرخطر زده و مایع جرم‌گیر خورده بود. در بیمارستان از او پرسیدم چرا این کار را کرده است؟ او گفت که رفتار اشتباهی در راه مدرسه انجام داده بود؛ با پسری صحبت می‌کرد و مادرش او را تعقیب کرده و در مقابل مدرسه سیلی زده و تهدید کرده بود. این رفتار مادر، پل ارتباطی را از بین برد و دختر احساس کرد همه چیز را از دست داده است. متأسفانه در چنین فرایندی است که آسیب‌های جدی رخ می‌دهد. من در جلسات کارگاهی از والدین می‌پرسم: فرض کنید به شما بگویند فرزندتان رفتار اشتباهی انجام داده است، اولین واکنش شما چیست؟ باید نقش و جایگاه خود را در مواجهه با اشتباهات فرزندانمان تغییر دهیم.

ما سه رویکرد داریم:

۱. **رویکرد عامیانه:** با دیدن رفتار اشتباه، خیلی هیجانی می‌شویم و شروع به قضاوت خانواده و کودک می‌کنیم.

۲. **رویکرد حقوقی:** به فرض مثال، برای شکستن لیوان جریمه تعیین می‌کنیم، بدون توجه به علت رفتار.

۳. **رویکرد روانشناختی:** به جای حذف عجولانه رفتار، ابتدا می‌پرسیم چرا کودک این کار را انجام داده و چگونه می‌توانیم او را به مسیر درست بازگردانیم.

نکته مهم در این وضعیت این است که آغوش امن، دلبستگی و تأیید گرفتن، تأثیر بیشتری نسبت به دارو درمانی یا تهدید برای تغییر رفتار دارد.

سال گذشته دانش‌آموزی داشتیم که مدام دست به رفتار پرخطر و خودکشی می‌زد. او را در حوزه روان‌درمانی و دارو درمانی قرار دادیم اما نتیجه چندانی نگرفتیم. تا اینکه مدتی از او بی‌خبر بودیم و وقتی با مدیر مدرسه تماس گرفتم، گفت که حالش بسیار خوب شده است. دچار غرور علمی شدم و فکر کردم راهبردهای من جواب داده است. اما مدیر گفت که یک مربی تربیتی جدید به مدرسه آمده است. این دانش‌آموز یک روز وارد کلاس این مربی شده بود و مربی که او را نمی‌شناخت، به بچه‌ها گفت: «یک مسابقه نقاشی داریم.» همه بچه‌ها نقاشی کشیدند و وقتی مربی نقاشی این دانش‌آموز را دید، گفت: «دخترم، چقدر نقاشی قشنگی! چقدر خوب نقاشی می‌کشی! خیلی معلومه هنرمندی!» باور بفرمایید، همین کلام، همین تأیید و همین احساس ارزشمندی

که نوجوان در فضای احساس ارزشمندی پیدا کرد، باعث تغییر او شد. دانش‌آموز گفت که نقاشی‌های دیگری هم می‌کشد و مربی با دیدن آن‌ها، او را بیشتر تشویق کرد. بله، مشکلاتی در خانواده وجود داشت، اما همین تایید و تشویق کوچک، دنیای این کودک را تغییر داد.

فکر نکنیم این‌ها تزئینات و تشریفات هستند. گاهی اوقات یک درک و یک احساس ارزشمندی که به کودک می‌دهیم، فضا و دنیای او را تغییر می‌دهد. مواظب نوع واکنش خود باشیم، مخصوصاً در ۱۰ سال اول زندگی کودک، نوع کلمات، واکنش و احساس ارزشمندی که به او می‌دهیم، خودپنداره‌اش را می‌سازد یا ویران می‌کند.

داستان ادیسون را شنیده‌اید؟ وقتی از مدرسه برگشت، نامه‌ای از معلمش به مادر داد. مادر نامه را خواند و گفت: «نوشته تو دانش‌آموز باهوش و تیزهوشی هستی و باید به صورت ویژه روی تو کار کنم.» سال‌ها گذشت و ادیسون، ادیسون شد. یک روز بعد از فوت مادر، نامه را پیدا کرد و دید که معلم نوشته بود: «احساس می‌کنیم این دانش‌آموز عقب‌ماندگی ذهنی دارد و باید از این کلاس برود.» اما مادر نیامد فضا بدهد. گاهی یک کلام، یک برچسب و یک واکنش شما، دنیای کودک را تغییر می‌دهد.

مثال دیگر: دانش‌آموزی دست به رفتار پرخطر زد و متأسفانه فوت کرد. بعد از مدتی با پدر و مادرش صحبت می‌کردیم. پدر گفت مشکلی نبوده، اما مادر گفت که مشکلاتی وجود داشته است. دخترش در ماه‌های آخر زندگی‌اش به او گفته بود: «مامان، چرا بابا انقدر بد به من نگاه می‌کند؟» احساس تعلق خاطر از بین رفته بود. یک روز پدر از دست دخترش ناراحت شده و حرف بسیار زشتی به او زده بود: «تو مثل شتر می‌مونی!» و این حرف، دنیای این نوجوان را ویران کرد.

حواسمان باشد، گاهی اوقات در نقش مربی، معلم، مادر و پدر، کلماتی که به کار می‌بریم، باعث ایجاد فاصله‌های عمیق بین ما و کودک می‌شود و حتی ممکن است منجر به جدایی عاطفی شود. رفتارهای اشتباه تربیتی مانند تذکر دادن مداوم، تحقیر کردن و مقایسه کردن، سطح سواد تربیتی ما را پایین می‌آورد. در دنیای امروز، آگاهی، بینش و بصیرت ما در این زمینه باید افزایش یابد.

معمولاً اولین اقدام در مواجهه با مسائل کودک و نوجوان، رسیدن به یک تشخیص یا غربالگری است. ظاهراً نیاز است که در گام اول با یک مشاور متخصص در حوزه کودک و نوجوان مشورت شود تا غربالگری و ارزیابی صورت بگیرد. این ارزیابی به دو منظور انجام می‌شود:

۱. آیا کودک در محیط اختلال قرار دارد یا رفتارش طبیعی است؟
۲. سبک فرزندپروری والدین چگونه است؟

اگر کودک در محیط اختلال قرار دارد، دلایل آن چیست؟ آیا ممکن است مشکل فیزیولوژیکی وجود داشته باشد؟ آیا نشانه‌هایی از اختلالاتی مانند آسپرگر یا اوتیسم وجود دارد؟ یا ممکن است مشکل ناشی از اشتباهات تربیتی والدین یا وقفه‌هایی در حوزه رشد کودک باشد؟ همچنین، باید توجه داشت که برخی

رفتارها بر اساس خلق و خوی طبیعی کودک و تجربیات جدید او در محیط، رخ می‌دهند و بخشی از فرایند تنظیم هیجانی و رفتاری او هستند. بر اساس این مؤلفه‌ها می‌توان رفتار کودک را رهگیری کرد و تشخیص مناسب را ارائه داد.

گام اول، تشخیص و ارزیابی است. گام دوم، بر اساس آن تشخیص، تدوین یک پروتکل رفتاری یا درمانی برای کودک است که معمولاً توسط مشاور یا متخصص ارائه می‌شود. این پروتکل ممکن است شامل تمهیداتی برای حفظ کودک در محیط مناسب، مداخلات کوتاه‌مدت در کانون خانواده، و ایجاد مؤلفه‌های تشویقی یا محدودیت‌هایی برای تنظیم هیجانی باشد.

آشنایی با مفاد کنوانسیون حقوق کودک در ایران

مسعود خدیمی

زمان: چهارشنبه–۱۸ مهرماه ۱۴۰۳

عرض سلام و احترام دارم خدمت همه همکاران. این روزها برای من به نوعی یادآور دورانی است که اوایل دهه ۷۰ خودم مخاطب کانون اراک بودم و به نوعی خودم را کانونی می‌دانم. کانون در سراسر کشور سعادتی است، فارغ از هرگونه تعارض، و عرض می‌کنم که من هم خدمتگزار کانون هستم.

در حوزه کنوانسیون حقوق کودک در ایران، جلسه کاملاً دسته‌بندی شده است و در انتهای کار، سوالات و پاسخ‌ها ارائه می‌شود. هدف غایی از این جلسات، پذیرش یک مسئولیت اجتماعی پررنگ همراه با رشد آگاهانه حقوق کودک است.

کنوانسیون حقوق کودک؛ از قانون‌گذاری تا حقوق بنیادین

کنوانسیون بین‌المللی حقوق کودک نه تنها در کشور ما، بلکه در تمام ساختارهای حقوقی دنیا در دو معنا به کار می‌رود. وقتی صحبت از حقوق کودک می‌شود، در هر مراجعه‌ای و در هر مکانی، دو معنا قابل تصور است. یک معنا و مراد از حقوق کودک، قوانین و مقرراتی است که راجع به کودکان سخن می‌گوید، یعنی قانون و مقرراتی که شامل آیین‌نامه‌ها و بخشنامه‌ها می‌شود. معنای دیگر، حقوق و آزادی‌هایی است که کودکان از آن منتفع هستند. در این جلسه، ما به دنبال بیان معنای دوم هستیم.

بحث ما در اینجا پیرامون حق‌هایی است که کودکان از آن برخوردارند. اعتبار پیش‌شرط مشروعیت هرگونه قانون‌گذاری، شناسایی حقوق و آزادی‌هایی است که امروز بحث می‌کنیم. بنابراین، اگر یک نظام حقوقی از حقوق کودک سخن می‌گوید، مسلماً باید اصول و موارد بنیادینی در ساختار حقوقی‌اش وجود داشته باشد که به اتکای آن، به نظام حقوق کودک مشروعیت ببخشد.

مقدمه دیگر که معتقدم حقوق کودک زیرمجموعه‌ای از حقوق بشر است. با این احتساب، وقتی حقوق کودک در قلمرو مجموعه حقوق بشر می‌گنجند، ما کودک را به عنوان یک انسان می‌بینیم. انسانی که حسب اقتضاعات و نیازمندی‌های خود از حقوق بشر برخوردار است و به اقتضای ویژگی‌ها و شخصیت و جایگاهی که دارد، نیازمند بهره‌مندی از آن حقوق در جهت شکوفایی استعدادها است.

بحث درباره حقوق کودک نیاز به زمانی به درازای ۱۰۰ سال دارد. حقوقدانانی که در حوزه فلسفه حقوق فعالیت می‌کنند، اعتقاد راسخ دارند که ما برای کودکان مجموعه‌ای از حقوق در نظر بگیریم، بحثی به درازای ۱۰۰ سال نیست. حقوقدانان گذشته، کسانی که به تفکر اراده‌گرایی اعتقاد داشتند، کودک را موجودی ناقص فاقد اراده می‌دیدند و سخنی از داشتن حق و حقوق برای او نمی‌زدند. اما تفکرات آزادی‌خواهانه و روشنفکرانه رشد و نمو یافتند و امروزه کودک به عنوان یک انسان به رسمیت شناخته می‌شود و انسان مبنا و قلمرو حقوق بشری است.

حقوق کودک؛ مفهومی فراتر از یک حوزه تخصصی

قلمرو حقوق کودک، قلمرو ویژه‌ای نیست، زیرا هر گامی که در عرصه حقوق بردارید، مانند حقوق خانواده، حقوق نحوه رسیدگی به شکایات در محاکم دادگستری و مسائلی از قبیل نظام حقوقی آموزش و پرورش، مستلزم توجه به حقوق کودک است. به عبارت دیگر، حقوق کودک یک موضوع بسیار معین و قابل تعمیم به سایر رشته‌های حقوقی است. این رشته‌ها باید خود را با حیطه تخصصی‌اش تطبیق دهند و در هر بخش، نگاه جدی به حقوق کودک و مصالح او داشته باشند.

در نظام حقوقی کودک، علاوه بر توجه به المان‌های آموزش و پرورش، باید یک تکیه‌گاه خاص به حقوق کودک اختصاص یابد. باید پرسید که چگونه می‌توان حقوق کودک را بهتر تامین و رعایت کرد؟ و در پی آن، به یک نگاه جدی به کودک پرداخت و مصالح او را در نظر گرفت. برای تحقق این هدف و رسیدن به این منظومه فکری، باید به اصول بنیادینی تکیه کرد.

بحث امروز ما تنها یک بحث خیالی نیست. مبنای کار ما، بر اصولی محکم در حقوق کودک استوار است. در کنوانسیون حقوق کودک، تعدادی از حقوق برای کودکان برشمرده شده است، اما اگر به متنی که آورده‌ایم توجه کنید، سخن خاصی در این مورد گفته نمی‌شود؛ یعنی همان حقوقی که برای بزرگسالان در نظر گرفته شده، با وصف حقوق کودک، تکرار مکررات است. در این ۲۴ ماده، چهار اصل وجود دارد که مختص به کودکان است و به نحوی تنظیم شده‌اند که کودکان به‌ویژه دیده شوند.

این اصول را از کجا استخراج می‌کنیم؟ قرار است رکن استدلال ما باشد. اسناد بین‌المللی فراوانی راجع به حقوق کودک سخن گفته‌اند، از جمله اعلامیه حقوق کودک، کنوانسیون حقوق کودک و سایر اسناد بین‌المللی معتبر. مهم‌ترین سند در حوزه حقوق کودک، کنوانسیون ۱۹۸۹ حقوق کودک است که در سال ۱۹۸۹ (یا ۱۳۶۸ هجری شمسی) ایجاد شد. این سند در سال ۱۹۹۴، معادل اسفند ۱۳۷۲، در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید و شورای نگهبان آن را تایید کرد.

هرگاه ایران به عنوان یک نظام حقوقی به عهدنامه‌ای می‌پیوندد، آن عهدنامه از مجرای شورای اسلامی در قلمرو ما قابل استناد می‌شود. قضات در مقام رسیدگی اگر ببینند گوشه‌ای از کنوانسیون عمل نمی‌شود، مکلفند به آن استناد کنند. همچنین، وکلایی که به

حق موکل خودشان در دادگاه دفاع می‌کنند، می‌توانند در صورتی که مسئله‌ای مرتبط با حقوق کودک در پرونده مطرح باشد، از کنوانسیون برای دفاع از حق کودک استفاده کنند. اگر قاضی آن را مناسب بداند، به اتکای آن رای صادر می‌کند تا از آن اثر بگیرد و بتوانند از حقوق خود بهره‌مند شوند.

ماده ۹ قانون مدنی مشخصاً تصریح می‌کند که ایران به این اسناد ملحق می‌شود و این ملحق شدن حکم رای را دارد. می‌دانید چرا این را با ماده و مستدل صحبت می‌کنم؟ چون این جلسه امروز، جلسه‌ای وهمی و خیالی نیست، بلکه جلسه‌ای است که می‌توان به آن در محاکم استناد کرد. در محافل علمی، در دانشگاه‌ها که تدریس می‌کنیم، در ادارات، اگر کسی بخواهد به حق خودش اتکا کند، می‌تواند کنوانسیون را مطرح کند. من به عنوان مربی نیز باید اطلاعات کافی در این زمینه داشته باشم تا یک مواجهه منطقی و معقولی را در دستور کار قرار دهم.

این منبع حقوق کشور ماست و یک بحث تکنیکال است.

آیا در برخی از حقوق کودک فقط کنوانسیون داریم؟ نه، اگر ما حقوق کودک را زیرمجموعه حقوق بشر قلمداد کنیم، کودک مورد نظر ما فردی است که زیر ۱۸ سال سن دارد. کودک به معنای فردی است که تا سن ۱۸ سال، حتی کسی که در دبیرستان است، کودک محسوب می‌شود. این در حالی است که اگر کودک را زیرمجموعه انسان قلمداد کنیم، نه تنها کنوانسیون مورد بحث، بلکه سایر حقوق‌ها نیز به نوعی در این زمینه هستند، مثل اعلامیه جهانی حقوق بشر، حقوق مدنی و سیاسی، حقوق اجتماعی و سیاسی که تمامی آنها به عنوان منابع قابل اتکا در عرصه حقوق محسوب می‌شوند.

چرا کنوانسیون حقوق کودک بر چهار ماده خاص تأکید دارد؟ به کنوانسیون حقوق کودک تمرکز می‌کنیم، لذا متمرکز در چهار ماده از آن را معرفی می‌کنم: ماده ۲، ماده ۳، ماده ۶ و ماده ۱۲. این چهار ماده معرف اصول بنیادین حقوق کودکان هستند. در معرض این چهار اصل می‌خواهم بگویم چرا کنوانسیون منحصراً به این چهار ماده تکیه می‌کند. برای اینکه این اصول یا مختص به کودکان هستند، یا اگر مختص نیستند، به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که مراد و مقصودشان تماماً کودک‌اند. نحوه تنظیم این اصول به گونه‌ای است که اگر به بزرگسالان سودی می‌رساند، به گونه‌ای آمده‌اند که گویی حق و حقوق کودک هم تأمین می‌شود.

اولین اصل طبق ماده ۲، اصل عدم تبعیض است. حق بر عدم تبعیض، اصل منع تبعیض است. این اصل چگونه تنظیم شده که به عنوان اصل اساسی در کنوانسیون مطرح شده است؟ منع تبعیض در این کنوانسیون به صورت تولید نشده است، بلکه جزو مبادی حقوق بشر بوده و در مجمع حقوقی گفته‌اند که تا سال ۲۰۲۴ تحقیق و پژوهش می‌کنند که کسی به کودکان تبعیض روا ندارد.

کنوانسیون دنبال توسعه عدم تبعیض است و می‌خواهد تکیه‌گاه عدم تبعیض را گسترش دهد. چگونه؟ به والدین، یعنی کودکانی که والدینی دارند که به واسطه زبان یا رنگ پوست دچار رنج می‌شوند، نباید

باعث تبعیض نسبت به کودک شود. اگر مادر کودک به زبانی تکلم می‌کند که مضحک جلوه می‌کند، نباید این مسئله سبب تبعیض به کودک شود. اگر پدر و مادری از معلولیت رنج می‌برند، نباید این ویژگی‌ها سبب تبعیض در حق کودک شود. کنوانسیون می‌گوید که نه تنها رنگ پوست، زبان و تفکر می‌تواند منجر به تبعیض شود، بلکه والدین کودک نیز نباید مبنای تبعیض قرار گیرند. تبعیض گاهی مثبت یا گاهی منفی است.

تبعیض را می‌توان به صورت مثبت یا منفی تصویر کرد. جایی که تبعیض مثبت است، جایی است که یک گروه یا فرد در جایگاه دست‌پایینی قرار دارند. در اینجا قانونگذار می‌آید و یک نوع حمایت ویژه برای آن گروه در نظر می‌گیرد، مانند حمایت‌های قانونی برای کارگران که در ارتباط با کارفرما جایگاه نامتوازنی دارند.

والدین و تأثیر هویت آن‌ها بر پذیرش اجتماعی کودکان

نکند آن نیاز و ارتباط مبنایی با پولی که با آن‌ها پرداخت می‌شود، باعث شود که کارگران مجبور به تبعیت از کارفرما باشند. در اینجا، قانون‌گذار وارد می‌شود و اجازه نمی‌دهد که هر حقوقی به هر میزانی که کارفرما خواست، پرداخت شود. سوالی که مطرح می‌شود این است: آقای قانون‌کار، چرا در رابطه با کارگر و کارفرما دخالت می‌کنید؟ اگر کارگر دلش خواست، آنقدر بگیرد و کارفرما دلش خواست، آنقدر بدهد، چرا شما دخالت می‌کنید؟

پاسخ قانون‌کار این است: "من دارم تبعیض مثبت می‌کنم تا از موقعیت ضعیف کارگر دفاع کنم و او را حمایت کنم تا اجحافی بر او روا نشود." تبعیض مثبت یعنی اقتضای دفاع از مظلوم وجود دارد. کودک در نظام حقوقی تمام کشورها مورد حمایت است. نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است که در مجازات ما، توهین و جرم توهین، جرم متعارف و شناخته‌شده‌ای است. قانون ما می‌گوید وای به حال کسی که طرفی که به آن توهین کرده، کودک باشد؛ چون مجازاتش اشد است.

چرا؟ چون این قشر ضعیف است و اگر مورد حمایت قرار نگیرد، منکوب می‌شود و زیر چرخ‌دنده‌های توسعه جامعه له می‌شود. پس من به عنوان قانون‌گذار باید حمایت کنم تا اگر کسی به کودکی توهین کرد، مجازاتش دو برابر شود، برخلاف افراد بزرگسالی که ممکن است همان اهانت نسبت به آن‌ها انجام شده باشد. این همان تبعیض مثبت است.

مراد از عدم تبعیض نه فقط کودک، بلکه والدین او نیز هستند. مبنای عدم تبعیض نه فقط کودک، بلکه به والدین نیز تسری پیدا می‌کند. نه فقط کودک که رنگ و نژادش مورد پسند ما نیست، بلکه والدین او هم مورد حمایت هستند و رنگ و نژاد آن‌ها نباید مورد آزار کودک شود. فیلم حوض نقاشی را از منظر آموزشی ببینید و نقادانه بررسی کنید.

کودک احساس حقارت می‌کند از آنجا که بچه‌ها وقتی با او بازی می‌کنند و پدر و مادرش به مدرسه می‌آیند تا درس و مشق او را بپرسند، بچه‌ها با دید دیگری به او نگاه می‌کنند و او را بازی نمی‌دهند. این

موضوع نهایتاً باعث درگیری کودک با والدین می‌شود و از آنجا که به او گفته می‌شود "به مدرسه نیایید"، این مسئله مشکلات بیشتری را ایجاد می‌کند.

ریشه اصلی منع تبعیض، برابری است. این نباید ملاک باشد که زبان من، رنگ من، نژاد من، یا قومیت من، مبنای حقوق برابر قرار گیرد. خوشبختانه، بسیاری از این قوانین در قانون اساسی پیش‌بینی شده و به درستی اجرا می‌شوند. وقتی به قانون اساسی کشور اشاره می‌کنیم، تدریس زبان محلی در استان‌های مختلف کنار زبان اصلی آزاد است. این قانون اساسی را باید با آب طلا نوشت؛ چرا که تبعیض را کنار گذاشته و شفاف سخن گفته است. این قانون صحبت از حقوق برابر و آموزش می‌کند.

در حالی که وقتی از بزرگسالان صحبت می‌کنیم، وارد این‌گونه استدلال‌ها نمی‌شویم، زیرا بزرگسالان نیاز به حمایت خاصی ندارند. امیدوارم در این خصوص، همانطور که متن کنوانسیون آمده و در دستورالعمل‌های دستگاه‌های متولی وجود دارد، نهادهای بالادستی از جمله قوه مقننه، مجریه، و قضائیه، همچنین نهادهای متولی دانش‌آموزان، بتوانند به اصل عدم تبعیض توجه تام داشته باشند.

حق بقا و رشد کودک

اصل دوم، حق بقا و رشد کودک است. با مفهوم حق حیات همه آشنا هستید. وقتی صحبت از حق حیات می‌شود، یعنی حق زنده ماندن و نفس کشیدن. این بحث مشخصی از مستندات حقوق بین‌الملل است که هیچ‌کس نمی‌تواند حق دیگری را سلب کند مگر در مواردی که قانون اجازه داده باشد، مانند مجازات‌ها. اما وقتی از حقوق کودک صحبت می‌کنیم، می‌گوییم که کودک هم از حق حیات برخوردار است؛ یعنی از حق نفس کشیدن و زنده ماندن.

دو تکیه‌گاه ویژه برای استخراج اصول بنیادین در حقوق کودک وجود دارد.

برخی اصول منحصراً مربوط به کودک هستند و برخی دیگر، گوشه‌هایی از کار کودکان را در بر دارند. حق حیات همان است، منتها لفظ "حق حیات" در کمیسیون نداریم و به جای آن از "حق رشد و بقا" استفاده می‌کنیم. این دو عنوان، بسیار کلی هستند و در توضیح حقوق کودک، اهمیت زیادی دارند.

بزرگسالی که عرض کردم، از ۱۸ سال به بعد آغاز می‌شود. در این سن، فرد به رشد رسیده و نیاز به رشد و بقا ندارد. بقا اجتماعی خود را می‌تواند تأمین کند، ولی در مورد کودکان متفاوت است. نمی‌خواهیم کودک فقط زنده باشد؛ کودکی می‌خواهیم که به عنوان الگو مدنظر ما باشد. کودکی که علاوه بر اینکه از حق حیاتش به عنوان پایه اولیه حق بشری استفاده کند، بتواند رشد کند. رشد اقتصادی، رشد معنوی و در نهایت، بتواند به اهدافی که در زندگی برای خودش تعریف کرده یا الگو و استعدادیابی در نظر گرفته، جامعه عمل بپوشاند. بنابراین، زنده ماندن تنها مقصود ما نیست. می‌خواهیم کودکی داشته باشیم که سوء تغذیه نداشته باشد، فقر غذایی نداشته باشد و دچار فقر فرهنگی و فقر اقتصادی نباشد.

تحقق رشد و بقا در کنوانسیون حقوق کودک مستلزم بهره‌مندی از حقوق دیگر نیز هست، مثل حق بهداشت، حق تغذیه، حق آموزش و پرورش و حق مشارکت که در آیتم بعدی به آن خواهم پرداخت.

زنده ماندن تنها نیست؛ رشد و بقا هم هست. مثلاً در حوزه خوشبختی، اگر حقوق کنوانسیون در ایران را بررسی کنیم، در بیش از ۱۴ دهه گذشته، آمارها نشان می‌دهند که رشد سلامت و بهداشت در کودکان، در شهرها و روستاها بعد از انقلاب کاهش یافته است. این مسئله کاملاً عیان و آشکار است.

در کودکی، این آمار قابل اتکاست که سازمان جهانی نیز در ادوار متعدد وزرای بهداشت و پزشکی، تقدیرنامه صادر کرده است و این امر مستند است. این تقدیرنامه‌ها به گام‌های بعدی برای تحقق هرچه بهتر وضعیت رشد و بقا اشاره دارند. آموزش و پرورش و نهادهای آموزشی باید به وسع خود آموزش دهند.

نقش آموزش در بهبود تغذیه کودکان

آموزش تغذیه به کودکان بسیار ضروری است. آنها باید یاد بگیرند که چگونه تغذیه کنند و از چه چیزی تغذیه کنند. زیرا در برخی مواقع، سوء تغذیه ناشی از فقر فرهنگی است، که در واقع فقر آموزش به شمار می‌رود. در این موارد، افراد نمی‌دانند چگونه تغذیه کنند. برخی کودکان که از مربیان خود شنوا هستند، می‌توانند با آموزش‌های صحیح تغذیه‌ای آشنا شوند.

بعضی از آموزه‌هایی که من الان دارم روی دختر خودم نیز کار می‌کنم، همان‌هایی است که در دهه ۷۰ یاد گرفته بودند. این نیاز به برنامه‌ریزی و هزینه دارد. باید از تریبون‌های آموزشی استفاده شود. مدارس در این زمینه کار خوبی انجام داده‌اند؛ مثلاً توزیع شیر در مدارس نقطه شروع خوبی بود، ولی این موضوع باید آسیب‌شناسی شود. در هر صورت، این فکر خوبی است.

اعدام برای کودکان در قوانین ایران و اسناد بین‌المللی

نکته حقوقی که باید به آن اشاره کنم، در کنوانسیون حقوق کودک است که بیان می‌دارد برای کودکان، محکومیت به مجازات اعدام نداریم. این کنوانسیون دستور می‌دهد که حکم اعدام برای کودکان صادر نشود. در واقع، کنوانسیون می‌گوید که نباید کودک را محکوم کرد. نظام حقوقی ما در این زمینه از این موضوع تبعیت می‌کند و در جمهوری اسلامی ایران قبل از تصویب کنوانسیون، تلاش‌های حقوقی برای نهادینه کردن این مسئله وجود داشت.

علی ایحال، ۱۸ سال یک خط‌کش است که بر اساس پژوهشی که اعضای کنوانسیون اختیار کرده‌اند، در نظام حقوقی ما سن شناسایی کودک، ۹ سال شرعی برای دختران و ۱۵ سال برای پسران است. اگر صحبت از کنوانسیون و ۱۸ سال است، در ایران ۹ سال برای دختران مبنای سن بلوغ است. هرچند در جاهایی که عرف مبنای سنی ندارد، به فرم‌های بین‌المللی نزدیک می‌شویم و سن ۱۸ سال را در نظر می‌گیریم.

در کشورمان، قانونی داریم به نام "رشد"، که به سنی اشاره دارد که فرد بتواند صرفه و صلاح اقتصادی خود

را تشخیص دهد. این سن در نظر قانونگذار، ۱۸ سال است. در حالی که بلوغ برای دختران در سن ۹ سال و برای پسران در سن ۱۵ سال است، رشد به ۱۸ سال اختصاص دارد. این اختلاف به دلیل عدم مبنای حقوقی خاص برای رشد است. در اینجا، قانونگذار به فضای بین‌المللی نزدیک شده است. رشد و بقا مختص به کودکان است و برای بزرگسالان چنین مفهومی وجود ندارد.

حق بر مصالح کودک؛ چرا این اصل مادر همه اصول است؟

اصل سوم که مادر همه اصول است، حق بر در نظر گرفتن مصالح عالی کودک است. در فضای حقوقی، کلمه‌ای با عنوان غبطه داریم. وقتی به عنوان ادیب به این کلمه نگاه کنید، در لغت‌نامه نوشته شده است که غبطه یک درجه پایین‌تر از حسادت است. شخص حسود می‌گوید من ندارم، شما هم نباید داشته باشید. کسی که غبطه می‌خورد، می‌گوید او دارد، ای کاش من هم داشتم. در حالی که در حقوق، غبطه به معنی مصلحت است. اگر غبطه کودک رعایت نشود، یعنی مصلحت کودک رعایت نشده است که بار حقوقی دارد.

کنوانسیون می‌گوید اولین توجهی که در اظهار نظر و اقدام در مورد امور کودک باید در نظر گرفته شود، صرفه و صلاح کودک است. قبل از هر چیز باید مصلحت کودک را در نظر بگیرید و بعد تصمیم‌گیری کنید. این مصلحت هم به طور کلی و هم به صورت مشخص باید در نظر گرفته شود.

مصلحت کودک نوعی وظیفه است که بر عهده مجلس و قانون‌گذار قرار دارد. زمانی که مجری قانون اجرا می‌کند یا زمانی که قاضی رای می‌دهد، باید بگویند کودکان این مجموعه از مصالح باید برایشان در نظر گرفته شود. در محافلی که با کودکان در ارتباط هستیم، این مصلحت یک مصلحت فردی است.

وقتی می‌گوییم به کانون مراجعه می‌کنم و استعداد مرا می‌بینند، مصلحت من این است که تمرکز مرا در سفال بگذارند. این بحث در این زمینه مطرح می‌شود که مصلحت کودک نقش مشاور امین داشتن به عنوان حق کودک است. حق کودک است که شما مسیر درستی را به او نشان بدهید.

هم در واقع مصالح کودکان در فضای کلی و هم در بستر خانواده و محافل آموزشی مانند کانون و مدرسه، این از عالی‌ترین مصلحت کودک است. نگرش والدمحور و نگرش مالکانه به کودک، رخت بر بسته است. وقتی کنوانسیون می‌گوید مصالح کودک را در نظر بگیرید، این را فریاد می‌زند و می‌گوید این تفکر که "من مالک کودک هستم" باید کنار برود. کودک باید به عنوان هویتی کاملاً مستقل در نظر گرفته شود و مصالح او باید مورد توجه قرار گیرد. نتیجه این می‌شود که نباید به جای کودک تصمیم‌گیری کنیم.

الزام اولیا، مربیان و معلمان که جامعه هدف آن‌ها کودک هستند، در قبال مصلحت کودک، الزام مطلق است. یعنی ما مکلفیم بدون هیچ‌گونه چون و چرایی مصلحت کودک را در نظر بگیریم. این نه یعنی هرچه من بخواهم، بلکه در صورتی که در این صورت کاملاً

کنار گذاشتن حق کودک است. نقض حق بر مصالح کودک در این‌جا به وضوح دیده می‌شود.

با در نظر گرفتن تمام آموزه‌های روانشناسی و تربیتی، نباید نقش دیکتاتور را ایفا کنیم. برای مثال، اگر مصلحت این باشد که کودک نباید تلویزیون ببیند چون برنامه‌ها مناسب نیستند، این با آموزه‌های تربیتی قابل دفاع است. این عین رعایت حقوق کودک است. پس تفاوت دارد اینکه من انتخاب می‌کنم و اینکه می‌بینم که مصلحت کودک این است. دید ما و عینک ما در کنشگری و واکنشگری نسبت به کودک باید همراه با در نظر گرفتن مصالح کودک باشد.

مصلحت کودک باید نه تنها در اقدامات اولیا و مربیان، بلکه در تمامی تصمیمات کلان نیز رعایت شود. این مسئله آشکار است. در حقوق خانواده، بحثی داریم تحت عنوان حضانت اطفال که طبق آن، حضانت تا هفت سال با مادر است و بعد از آن، اولویت با پدر است. این قاعده است، اما آیا این قاعده به صلاح تمام کودکان با هر سطحی از فرهنگ و اقتصاد و آگاهی تأمین می‌شود؟

آیا کودک می‌تواند به عنوان فردی که بگوید من دوست دارم با پدرم زندگی کنم، انتخاب کند؟ ما این مسئله را بررسی می‌کنیم، مشاوره می‌دهیم. دادگاه می‌گوید پدر بیشتر از مادر به خورد و خوراک کودک می‌رسد، همه چیز می‌خرد، اما به عنوان مشاوره بررسی می‌شود که پدر معتاد است و این مصلحت کودک را نمی‌تواند برآورده کند. در این صورت، باید این قانون و قاعده را کنار گذاشت و توجه کرد که مصلحت کودک چیست.

اگر از قاضی بپرسند چرا حضانت کودک ۹ ساله را به مادر داده‌اید، او می‌گوید طبق ماده ۳ کنوانسیون، من مکلفم مصلحت کودک را در نظر بگیرم. مصلحت کودک در این است که در یک محیط امن، آرام و سالم زندگی کند، نه پدری که رفتار عادی او در جامعه مجرمانه است.

این که من مدام از مصلحت صحبت می‌کنم، به این معنی است که این اصل ام‌الاصول است. نباید فکر کنید که این فقط مربوط به پدر و مادر، مربیان و معلمان مدرسه است. این بحث باید برای تمام نهادها در مواجهه با کودک نصب‌العین قرار گیرد، وگرنه نقض حقوق کودک خواهد بود. خوشبختانه، در این زمینه آرای متعددی در محاکم دادگستری داریم که قضات در آرای خود، رکن اصلی را بر اساس ماده ۳ کنوانسیون و رعایت غبطه کودک گذاشته‌اند.

در دعاوی طلاق و دعاوی خانوادگی همچون نفقه و مهریه، تمام و کمال دغدغه قاضی باید به کودکی معطوف باشد که در جریان دعاوی پدر و مادرش اشک می‌ریزد. قاضی باید بگوید که حواسش به حرف کودک هست، اما دغدغه اصلی او باید این باشد که چگونه مصالح عالی کودک را تأمین کند. کار سخت کودک تضمین حق او از نقطه‌ای آسیب‌پذیر است.

قضات خردمندی هستند که به مواردی از این دست توجه می‌کنند، ولی در آموزش و پرورش نیز باید این ملاحظه صورت گیرد.

در کتب درسی باید مصالح کودکان دیده شود. ما دپارتمان تدوین و مطالعه کتب درسی در وزارت آموزش و پرورش داریم، اما زمانی که پای تدوین کتاب

می‌آید، تخصص‌گرایی اجازه نمی‌دهد که به این پرسش بپردازیم: آیا آن چیزی که به عنوان متخصص گفتم، می‌تواند متن درسی باشد که مصلحت کودک را تأمین کند؟ این نکته بسیار مهمی است. من در دانشگاه می‌بینم که برخی از متخصصان به مقوله مصلحت توجه نمی‌کنند. اگر نیاز به بازنگری احساس شود، نباید از آن مضایقه کرد؛ چرا که کار آموزشی نیازمند به‌روزرسانی است. والدین بچه‌ها را از یک کلاس به کلاس دیگر می‌برند بدون در نظر گرفتن مصلحت کودک، و این کار را انجام می‌دهند.

مربی اندیشمند کانون، آیا مصلحت کودک را در نظر گرفته‌ایم یا صرفاً می‌خواهیم از قافله عقب نمانیم؟ در دستور کار قرار دادن این موضوع در شرایط فعلی که دنیای علم و دانش دارد، باید روی یک یا دو شاخه تمرکز کرد. قرار نیست در همه ابعاد، فردی متبحر باشیم، بلکه در یک حوزه باید شکوفا شویم و در آن زمان است که حقوق کودک همراه با کرامت او دیده می‌شود.

مجلس شورای اسلامی خوشبختانه در قانونی که در سال ۱۳۷۲ تصویب کرد، از اصطلاحی استفاده کرده که ترجمه‌اش می‌گوید «مصلحت عالی کودک از اهم ملاحظات است». متن را بررسی کنید، در آن از واژه «اهم» استفاده نشده است، اما وقتی هدف ماده ۳ را بررسی می‌کنید، ترجمه خوبی است و نشان می‌دهد که مجلس خوب فهمیده منظور ماده ۳ چیست. هدف ماده ۳ این است که مصلحت کودک را به عنوان مهم‌ترین ملاحظه در اقدامات کنشگری در دستور کار قرار دهیم. این همان مسئله است.

کار کودک؛ فرصت رشد یا استثمار؟

کار کودک لزوماً امر بدی نیست. تمام سازمان‌های حقوق بشری بر این نکته تأکید دارند که کار کودک فی‌نفسه بد نیست، به شرطی که متناسب با دانش، شرایط جسمانی و فیزیکی کودک باشد و سلامت او به مخاطره نیفتد. وضعیت ایمنی او حفظ شود و از همه مهم‌تر، حقوق او نقض نشود. این که کودکی با در نظر گرفتن شرایط خانوادگی خود به خانواده در مخارج کمک می‌کند، مشکلی ندارد. آنچه که حساسیت برانگیز است، کودکانی هستند که در چهارراه‌ها و خیابان‌ها کار می‌کنند. این استثمار کودک است و هیچ تردیدی در آن نیست. این کودکان در معرض آسیب‌های جسمی و روحی قرار دارند، در معرض تصادفات خیابانی‌اند و مشکلاتشان در آینده بیشتر بروز می‌کند.

کسی که می‌گوید کار کودک ممنوع است، منظورش کارهایی است که کودکان در چهارراه‌ها انجام می‌دهند. اما کار کودک، در واقع یکی از زمینه‌های رشد کودک است؛ فرصتی برای جامعه‌پذیر شدن او است، منتها به شرط‌ها و شروط‌ها.

کودک نباید تنها به عنوان یک هتل‌دار تصور شود که سر ساعت بلند می‌شود، مسواک می‌زند، به مدرسه می‌رود، تلویزیون روشن می‌کند، ناهار می‌خورد، مشق می‌نویسد و استراحت می‌کند. بلکه باید فضایی برای خلاقیت فراهم شود که در کنار این روتین زندگی، قابلیت‌های فردی کودک رشد کند و این‌ها به عنوان حق کودک مورد توجه قرار گیرد.

سـبک زندگی نیازمند تفکر اسـت. در محیط‌های آموزشی یا کانون‌ها باید مرور کنیم که چگونه می‌توان این مسائل را به درستی در دستور کار قرار داد.

کودکان فقط مخاطب نیستند

کنوانسـیون حقوق کودک به عنوان سـند بین‌المللی حقوق پشـتیبانی کودکان به چهار حق بنیادین اشـاره دارد:

۱. اصل عدم تبعیض
۲. اصل رشد و بقا و حق حیات
۳. اصـل در نظر گرفتن عالی‌ترین مصـالح کودک
٤. حق بر شنیده شدن.

منظور از حق بر شنیده شدن، آزادی بیان است که در ماده ۱۳ کنوانسیون آمده است. این ماده می‌گوید که کودک حق دارد نظرات خود را بیان کند و این نظرات باید شـنیده شـود. گاهی اوقات در منزل، بنا به مقتضـیات، وقتی به حرف دخترم گوش نمی‌دهم، او می‌گوید: «شـما حرف مرا نمی‌شـنوید، دائم من باید حرف شـما را گوش بدهم و اجرا کنم.» این دغدغه ما است؛ رشد فکری که بچه‌ها پیدا کرده‌اند، نمی‌شود از کنارش به سادگی گذشت.

منطقاً، حرف بچه‌ها باید شـنیده شـود. ادله حق بر شنیده شدن به این معنا نیست که هرچه بچه‌ها گفتند باید بی‌چون و چرا گوش دهیم و انجام بدهیم. حقوق یعنی چه؟

حق بر شـنیده شـدن به این معناسـت که باید حرف بچه‌ها را بشـنویم، سـپس آن را بسـنجیم و در نهایت تصمیم بگیریم که آیا به آن ترتیب اثر بدهیم یا نه. این تصـمیم با ما، یعنی پدر و مادر یا مربی اسـت. ولی استدلالات آنها باید شنیده شود. کمیته حقوق کودک که مسئول نظارت بر رعایت کنوانسیون حقوق کودک است، بر این نکته تاکید دارد.

اگر ما می‌خواهیم مصـالح عالی کودکان را در نظر بگیریم، این کار نمی‌شود مگر با شنیدن حرف کودک. پس حق بر شـنیده شـدن خودش رکن پایه‌ای است، همانطور که پایه‌ای برای در نظر گرفتن مصالح کودک است. مگر می‌شـود مصـالح کودک را بخواهیم بدون شنیدن او و بدون در نظر گرفتن ملاحظاتش؟

ملاحظات کودک باید همه‌جانبه دیده شـود. اگر قرار اسـت برای مصـالح کودک صـحبت کنیم، باید اطلاعات مورد نیاز را به او بدهیم. او باید از من و شما اطلاعاتی بگیرد تا بتواند تصـمیمی آگاهانه بگیرد. ما باید مسـیر را برای او ترسـیم کنیم و سـپس از او بپرسیم: «نظرت چیست؟»

اگر اطلاعاتی در اختیارش قرار ندهیم و کودک با خلا مواجه باشد، فقط پاسخ‌های «بله» یا «خیر» را از سر لجبازی خواهد داد. پس حق کودک است که شـنیده شود و اطلاعات به او با امانت‌داری داده شود.

امانت‌داری ملاحظاتی اسـت که با اخلاق گره خورده اسـت. نظرات کودک باید در تمام امور مربوط به خود او شـنیده شـود. اصـرار می‌کنم که منظور من این نیسـت که هرچه کودک گفت، باید بی‌چون و چرا گوش کنیم. حقوق کودک این نیست که هرچه گفت، بگوییم «چشـم»، «بله قربان». این معیار درسـتی نیست.

همانطور که ما نباید خواسته خود را تحمیل کنیم، باید حرف کودک را هم بشنویم. اخیراً یکی از دوستان تعریف می‌کرد که قصد داشتیم یک کیف خیلی خوب برای دخترم بخریم. وقتی برای خرید رفتیم، دخترم گفت: «من این کیف را نمی‌خواهم چون می‌بینم بچه‌های لبنان چقدر مشکل دارند. من امسال همان کیف قبلی را با خودم می‌برم.» لذا، طبق احترام به حقوق دخترم، از خریدن کیف صرف‌نظر کردیم. این حس شنیده شدن، هرچند با مصالح ما در تضاد بود، پذیرفته شد و تکریم شد.

اثر بخشیدن به حق کودکان و اینکه اگر خواسته‌ای دارند، ما می‌شنویم و ملاحظه‌ای داریم، باید با معیارهای مختلفی باشد: سن، جنس، علایق و مصلحت‌های کودک.

وقتی می‌گوییم اصول در گره یکدیگر به سر می‌برند، منظورم این است که سن کودک، ارتباطی که با او داریم و مصلحت‌های او باید در نظر گرفته شود. چرا این را می‌گوییم؟ چون اگر می‌خواهیم تصمیمی در خانواده اجرا شود، باید نظرات کودک هم در نظر گرفته شود. اگر مصلحت اقتضا کند، به آن تمکین می‌کنیم و در غیر این صورت خیر.

پس نظر کودک باید شنیده شود. هر چیزی که به مذاق من مربی خوش نیاید باید سنجیده شود و من باید تصمیم بگیرم که ترتیب اثر بدهم یا نه. ولی شنیده شدن مهم است. گاهی مواقع در دانشگاه بحث آزاد مطرح می‌کنیم و بحث‌های حقوقی می‌کنیم. بسیاری از افراد بعد از آن می‌گویند: «ما حرف زدیم، چقدر خوب شد.» شنیده شدن گاهی لذت‌بخش است و لازمه آن دادن اطلاعات درست به کودک است.

ولی نتیجه را ما بررسی می‌کنیم. حتی کودک در محاکم می‌تواند حاضر شود و اظهارات خود را بیان کند تا آنچه را که دیده است، بگوید. همین که به بچه‌ها اجازه صحبت کردن داده می‌شود، اجرای صریح ماده ۱۲ کنوانسیون حقوق کودک است.

حق بر شنیده شدن؛ از تکلیف قانونی تا مسیر شکوفایی اجتماعی کودکان

قاضی مکلف است در رأی خود نسبت به نظرات کودک اظهار نظر کند. اینکه دغدغه قاضی هم باید کودک باشد، این همان شنیده شدن است. تکلیف قاضی در توجه به ماده ۱۲ قانون مدنی است. اولویت بچه‌ها متفاوت است و بایستی وضعیت را با در نظر گرفتن حقوق، شرایط سنی و جنسیتی بررسی کنیم. به‌طور کلی، شنیدن و اجازه سخن گفتن به دیگران زمانی که ما متکلم وحده هستیم، دشوار است. بنابراین، باید مقداری در مورد دموکراسی صحبت کنیم.

دختر بچه ۱۳ ساله نیازهای عاطفی دارد که ممکن است نظری را جاری کند که به مذاق ما ناخوشایند باشد. گارد ما نباید جوری باشد که او دیگر حرف نزند. پسر بچه ۱۶ ساله خواسته‌هایش متفاوت است. ایجاد ظرفیت و بالا بردن پتانسیل در زمینه اظهار نظر یک بحث فنی است که باید کار شود. این اکتسابی است و باید کارکرد و مهارت‌های زندگی را آموزش داد. اگر مدیریت رفتار خودم را نداشته باشم و خوددار نباشم،

فرزند من دیگر حرف نمی‌زند و از حق خودش استفاده نمی‌کند. این تنظیم رفتار اکتسابی باید کار شود.

شورای دانش‌آموزی مدارس یک شور و هیجانی در مدرسه ایجاد می‌کند، چون قرار است محل و بستری برای شنیده شدن باشد. شنیدن حرف بچه‌ها در مدرسه به این صورت است که عده‌ای به عنوان نماینده انتخاب می‌شوند تا عضو شورای مدرسه بشوند. حق شنیده شدن برای بچه‌ها بسیار قابل تکریم است.

در قانون هم شورای کودکان و نوجوانان داریم و این در راستای ماده ۱۲ است. این سند افتخار است. پس حق بر شنیده شدن به معنی اجازه صحبت به کودک دادن در امور خودش است که ارزیابی قرار بگیرد، سنجیده شود و بررسی شود که آیا اثر بخشی دارد یا نه. حق من شنیده شدن چهار راه اصول بنیادین حق کودک است، چرا که باید بدون تبعیض باشد.

ثانیاً، برای در نظر گرفتن مصلحت عالی کودک است که چرا می‌خواهی حقوق کودک را بشنوی. زیرا مصلحت او را در نظر می‌گیری.

این همچنین منجر به رشد و شکوفایی کودک می‌شود که هدف آن پذیرفتن نقش و مسئولیت در اجتماع است. این مسئله حقوق کودک را باید تحقیق کنیم. هدف این است که بچه‌ها بتوانند در محیط اجتماع نقش ایفا کنند و مشارکت داشته باشند. تمام هم و غم سیستم آموزشی باید مبتنی بر این هدف تنظیم شود، که لازمه‌اش شناسایی این حقوق و قوانین است. باید این حقوق شناخته شود تا تمرکز صورت بگیرد، نه اینکه فقط بدانیم کجا رعایت می‌شود و کجا رعایت نمی‌شود. حقوق وجود دارد و بر مبنای آن منابع گام برداریم و نقاط ضعف را برطرف کنیم.

این چهار رکن بنیادین کنوانسیون حقوق کودک است. از دیگر مصادیق مهمی که در کنوانسیون پرده‌برداری شده است، مبارزه با کودک‌ربایی به‌عنوان یک جرم است. کنوانسیون از حق کودک حمایت کرده است تا بنا بر اختلافات بین والدین و سایر اقشار جامعه، کودک قربانی نشود.

آزادی بیان و خلاقیت؛ رکن اساسی در تحقق حقوق کودک

اگر دست و پای پدر بلرزد، ضمن اینکه حقوق کودک نقض شده، سایر حقوق نیز دچار تزلزل می‌شود. بعد از آن، آزادی بیان است. کودک حق آزادی بیان دارد؛ بیان آزاد اندیشه‌های خودش. کودکی که منظور ماست، بیان آن است که ماده ۱۵ حقوق بشر می‌گوید. لزوماً این بیان پشت تریبون نیست. بیان به معنی کار تجسمی کردن، نقاشی کردن، تولید یک هنر سفال است. استفاده از اشعاری به طرز خاص مرتبط، که این‌ها مربیان ما در کانون در حد بین‌المللی انجام می‌دهند.

بچه‌ها مقام می‌آورند و قابل افتخار هستند. اینکه بچه‌ها بتوانند در این هنرها خودشان را توسعه دهند، منجر به آزادی بیان می‌شود. اندیشه‌هایشان را در این قالب بگویند.

با در نظر گرفتن مباحثی مثل فضای اخلاق عمومی، فضای بهداشت عمومی، مسائل ایمنی که در

کنوانسیون همیشه مورد اتکا بوده و در کشورهای با حکومت مردمی مورد توجه و عنایت است، ولی رکن رکین بحث این است: اجازه خلق اثر کردن، اجازه تولید محتوا کردن، تحقق و مصداق عینی آزادی بیان است. هرچه ما به عنوان مربی و معلم تلاش کنیم روحیه خلاق را گسترش بدهیم، به هدف اصلی خودمان نائل آمده‌ایم.

احترام به حریم خصوصی کودک

به لحاظ روان‌شناسی، پیش‌فرض تمام صحبت‌های من از حریم خصوصی، نه اینکه گوشی دست بچه بدهید و هرجا خواست برود و به شما ربطی نداشته باشد، حقوق این نیست.

گوشی را با ضوابطی که مدیریت شود به او بدهید. درب اتاقش را بسته است، اگر دارد درس می‌خواند، درب زدن و احترام به شخصیت دامنه امنیت او را گسترش خواهد بخشید و اثرات قابل توجهی دارد. توجه به فرامینی که شما دارید و دستوراتی که در خانواده تعبیه شده، و وقتی می‌بینید که دارد تکریم می‌شود، حائز اهمیت خواهد بود.

دسترسی به اطلاعات

دسترسی به اطلاعات مهم است. اطلاعاتی که امانت‌داری از طرف ما خوانده می‌شود، قدرت تصمیم‌گیری به فرد می‌دهد و قدرت تصمیم‌سازی را به او می‌بخشد. برخی از کودکان ما هم از وضعیت‌های معلولیت رنج می‌برند. به طور ویژه، حقوق این کودکان هم باید رعایت شود که جزو بدیهیات است و باید در دستور کار نهادهای ذی‌ربط قرار گیرد.

حق بازی و استفاده از اوقات فراغت

حق بازی و حق استفاده از اوقات فراغت نه فقط یک حق تربیتی است، بلکه یک حق است. بچه‌ها با بازی زندگی می‌کنند. بازی نکردن و به کنج لپ‌تاپ انداختن، دور کردن آنان از حقوق بنیادین بشری است، جدای از مباحث تربیتی و شکوفا شدن که واضح است. اما بازی که یاد می‌کنیم به عنوان مصادیق حقوق بشری است، این آسیب در خانواده‌هایی که تعداد فرزندان کمتری دارند، با کم شدن تعاملات خانوادگی بیشتر احساس می‌شود و توجه بیشتری باید متوجه والدین باشد. در پارک‌ها وقتی می‌رویم، والدین تک‌فرزندی خودشان با کودک الاکلنگ بازی می‌کنند. وقتی دهه ۶۰ را می‌بینیم که تعداد فرزندان چقدر بود، ولی الان پدر و مادر یک اهرم الاکلنگ هستند.

حق بنیادین دسترسی به آموزش و پرورش

و نهایتاً، حق بنیادین دسترسی به آموزش و پرورش است که در قانون اساسی ما، اصل ۳۰ قانون اساسی، تا پایان متوسطه رایگان به عنوان تکلیف دانسته شده و از آن پس دولت مکلف به گسترش آموزش عالی است. اصل ۳۰ یک رنگ و لعابی دارد، اما اصل آموزش در کنوانسیون را جلوتر در دست گرفته، چون کنوانسیون صحبت از آموزش و پرورش رایگان نمی‌کند، بلکه آموزش و پرورش تا پایان متوسطه

رایگان در نظر گرفته اســت و پس از آن را تا ســرحد خودکفایی گسترش داده است.

دولت مکلف به تامین اســت که در برخی دانشــگاه‌ها محقق اســت و در برخی دیگر گام به ســوی رایگان شــدن اســت. نکته پایانی کنوانســیون در ماده ۴۲ تکلیف دولت‌های عضــو کنوانســیون کرده که این مطالب مطروحه را تامین کنند و جهت اطلاع اقشــار مختلف با ادوات مختلف و هنرمندی انجام دهند.

این جای شــکر دارد که ابتکار عمل را کانون داشــته باشــد. این مســئولیت اجتماعی هر ارگانی اســت که بتواند در راستای ماموریت خودش گامی بردارد.

والسلام.

قابلیت قصه برای فهم معماری

محمدرضا اولیاء

زمان: یکشنبه–۶ آبان ماه ۱۴۰۳

عرض سلام دارم خدمت همکاران عزیزمان در سراسر کشور؛ جا دارد یادی کنم از آقای شکرانه که سال‌ها پیش از حقیر دعوت کردند تا کارگاهی با عنوان حکمت معماری اسلامی بنا شود. در ابتدا کمی نسبت به قضیه واکنش خوبی نداشتم؛ چون این دوره را در جای دیگری برگزار کرده بودم و برداشتم این بود که عزیزانی که می‌خواهند در دوره شرکت کنند، صرفاً دنبال گروه و پایه هستند و خیلی اهمیتی به ارزش علمی آن نمی‌دهند.

آن کارگاه در همین مکان برگزار شد. در حین برگزاری کارگاه دیدم تمام تصورات من نسبت به شرکت‌کنندگان در دوره اشتباه بود و با یک جماعت مشتاق و علاقه‌مند که خودشان را وقف کارهای تربیتی کودکان کرده بودند مواجه هستم. خواستم عرایضم را با یک قصه آغاز کنم که اتفاق افتاده و تجربه پشت آن هست؛ چون قصه ثبت یک ماجرا است. وقتی که چیزی را ثبت می‌کنیم، چیز مهمی است؛ اگر مهم نبود، ثبت نمی‌شد. یادداشت انجام بدهیم، در واقع به تشخیص خودتان احترام می‌گذارید.

بحث خوب و بد بودن نیست؛ خودتان برای تشخیص خودتان احترام قائل می‌شوید و وقتی خودتان احترام قائل شدید، دیگران هم احترام دارند. تشخیص اولیه می‌تواند مبنای تشخیص‌های بعدی باشد.

محورهایی که امروز به آن می‌پردازیم:

- قصه نوعی ثبت ماجرا و یا ثبت تصویر است.
- قصه زمان و مکان است.
- طبیعت قصه انشایی است، نه املایی.
- از مواهب قصه، تحرک ذهنی است؛ از محیط ایستا به محیطی پویا رفتن.
- با قصه می‌توان به انواع محیط‌های طبیعی، تاریخی و مانند آن‌ها با کمترین هزینه سفر کرد و از قابلیت آموزشی پژوهشی آن‌ها بهره برد.
- با قصه می‌توان تا حدودی به رمز و رازهای توحیدی مباحث معماری پی برد.
- نقش قصه در حفاظت از بناها و محوطه‌های تاریخی چیست؟
- معماری، طراحی و ساخت محیط مصنوع بشر است.

- تاریخ معماری یعنی پرداختن به قصه‌های پیدایش و تحولات انواع معماری در جهان.
- قصه هم پایه تولید آبادانی و از لوازم تداوم زندگانی بشر است.

قصه و شکاف بین نسلی

یکی از جلوه‌های حکیمانه طراحی و ساخت آلاچیق ترکمن، ایجاد کانونی برای قصه‌گویی و توسل بین نسلی است. توسل با قصه چاره‌ای است برای توصل؛ برای اینکه توسل از وصل می‌آید. برای اینکه ابرچالشی که در زمان ما با آن روبرو هستیم شکاف بین نسلی است، می‌توانیم به همین حال رها کنیم و یا اینکه اگر بپذیریم این نقش وجود دارد، رجوع به قصه و توسل به قصه به ما کمک می‌کند برای اتصال مجدد بین نسل‌ها. اگر سراغ آلاچیق ترکمن رفتم، می‌دانم در سرزمینم قابلیت زیادی وجود دارد؛ همه چیزها همسان نیستند و خوب است از قابلیت اقوام استفاده کنیم. نمی‌خواهم جلسه محلی داشته باشیم و فقط از استان یزد صحبت کنیم.

اینکه گفتم ثبت قصه نوعی ثبت ماجرا است و هر اتفاقی یک نکته در آن نهفته شده است و این نکته باید حفاظت شود. وقتی ثبت کردم، با ثبت کردن برای مخاطبان ارزش قائل می‌شوم و خداوند سفره‌ای می‌آفریند؛ خوب است دیگران را هم دعوت کنیم سر این سفره بنشینند.

قصه به ذائقه‌های مختلف می‌تواند پاسخ بدهد؛ چون چشم‌های مختلف ظاهراً یک چیز می‌بینند؛ اما من خیال می‌کنم چشم‌ها به تعداد آدم‌های گوناگون می‌بینند. یک حادثه‌ای اتفاق می‌افتد، یکی ممکن است برداشت مثبت از آن داشته باشد، یکی ممکن است برداشت منفی از آن داشته باشد و برداشت‌های مختلفی داشته باشند افرادی که با آن مواجهه می‌شوند؛ و چه خوب است ما با این همه برداشت‌ها آشنایی داشته باشیم. از منظره‌های مختلف می‌توانیم به این رخداد نگاه کنیم و این مبارک است.

مثالی که عرض می‌کنم، ما در معماری در اتاقی که نشسته‌ایم پرسپکتیو می‌زنیم. من از موضعی که قرار گرفته‌ام آنچه را که دارم می‌بینم را ترسیم می‌کنم؛ گویا با دوربین عکس می‌گیرم. تابلوها، پرده‌ها، میزها، چراغ‌ها را روی کاغذ می‌ریزم؛ ولی شما در موضع دیگری قرار گرفته‌اید، منظر شما از منظر من متفاوت است. اگر شما هم پرسپکتیو خودتان را ترسیم کنید، یک درجه فهم ما به کمال نزدیک‌تر می‌شود که فضا را بهتر بشناسیم. نفر سوم ترسیم دیگری می‌زند و به همین ترتیب هرچقدر تنوع منظره‌های ما یا دیدگاه‌های ما بیشتر باشد، عمداً با فاصله می‌گوییم دیدگاه‌ها؛ یعنی موقعیتی که من نگاه می‌کنم فهم مرا از آن فضا تعریف می‌کند.

لغت، تعریف فرایند است. تعریف از ماده کلمه «ع ر ف» به معنی شناخت است و شناخت حد و مرزی ندارد. هر چقدر من تصور کنم آنچه را می‌شناسم درست است، یک تعریف مقدماتی ممکن است از معماری داشته باشم و طی ۴۰ سال تعریف من از معماری متحول می‌شود و به سمت کمال می‌رود و این می‌تواند تا خود خدا پیش برود؛ چون دامنه وسیعی دارد.

نمی‌توانم بگویم کی بنا اســت از این مدرســه فارغ التحصــیل شــوم. هر کس این لغت را اختراع کرده، چیستی علم را نفهمیده است. فکر می‌کرده علم مثل بنزین اســت که باک پر می‌شــود و بعد می‌شــویم پروفســور؛ که اینقدر منزلت دانش کاهش یافته و انسان را اینقدر خفیف دانسته که در حد باک است. باید که بتوانیم در حد یک باک بنزین فول کنیم. این نگاه پروژه‌ای اســت که آغاز و انجام و پایانی دارد، با حد و مرز طرف است.

مقوله شــناخت را نمی‌توان حد و مرزی تعریف کرد؛ بنابراین تعریف پروژه تعریف خوبی نیســت، هرچند گاهی چاره‌ای نداریم و به کار می‌گیریم؛ ولی آنچه که مهم‌تر است مقوله شناخت از ماده عرفه است؛ یعنی وارد ساحت مبارکی می‌شوید که حد و مرز ندارد و هر کدام ارتباط بینابیتی دارند. تحرک ذهنی از محیطی ایستا به محیطی پویا است.

نقش قصه در تحرک ذهنی

قصه باعث می‌شود که ذهن ایستا پرورده بشود و پویا باشد. در برخی از کلاس‌هایم نکته‌هایی را نمی‌گویم و این به خاطر خساست نیست؛ به این خاطر است که دانش‌جویان باید راجع به آن مسئله فکر کنند. می‌دانم که اگر یک سوال را پاسخ دهم، باعث می‌شود که ده‌ها سوال دیگر هم جواب بدهم؛ چون عادت می‌کنند یک خوراک آماده به آن‌ها بدهیم و آن‌ها فقط ببلعند و ذهن ایستا پیدا کنند. هدف ما این نیست که فقط معلومات را به مخاطب انتقال بدهیم؛ بلکه هدف ما رسیدن به ذهنیت پویا است که این‌ها مقدماتی دارد. ما از ترم فراتر رفتیم؛ یعنی در چهارچوب محدود ترم نبودیم.

اهمیت زمان و مکان

موقع فقط مکان نیست، زمان هم هست. صبح سالن را دیدیم، ظهر دیدیم. آفتاب عصر بود، آفتاب بعد از ظهر داغ تابستان یزد بود. چه زمانی بود؛ بنابراین دیدگاه "گاه دیدن" هم در فارسی و هم عربی ناظر به زمان و مکان است که وقتی زمان و مکان تغییر کردند، فهم ما تغییر می‌کند. ضرب المثل معروفی داریم در زمستان هم خیلی شاخص است؛ وقتی آفتاب بالا می‌آید؛ یعنی ما آفتاب لب بوم هستیم. این آفتاب با آفتاب صبح و عصر فرق دارد. این گاه دیدن است که می‌فهمد تا چشم به هم بزنید آفتاب پرید؛ یعنی سریع می‌پرد. از نمود عینی می‌خواهد برداشت ذهنی بکند و از این پریدن برداشت ذهنی می‌کند که برسد به مفهوم ذهنی. می‌گوید همانطور که آفتاب پرید، پدربزرگ و مادربزرگ می‌گویند ما آفتاب لب بوم هستیم؛ یعنی قدر ما را بدانید. می‌خواهم او را بفهمند؛ به یک چیز عینی و ملموس متوسل می‌شوم. نماز نخوانده باشید دیگر قضا می‌شود؛ خیلی باید سریع بجنبید که لحظات و کمیت زمان در این موقع از روز با ۵ سال پیش فرق نمی‌کند؛ کیفیت، کیفیت دیگری است.

آفرینش ضرب المثل‌ها به نظرم کار خیلی خوبی است که توانستیم به این نمونه‌ها رجوع کنیم. هر قصه در یک مکان و یک زمانی اتفاق می‌افتد. فکر می‌کنم نمی‌توانیم در قصه زمان را نبینیم یا مکان را نبینیم.

وقتی می‌خواهید قصه را به صورت ماجرا بیان کنید، زمان و مکان هم دارد؛ یا صراحت یا تلویحی باشد و این دو عامل نادیده گرفته نمی‌شوند. جوهر قصه بدون زمان و مکان نیست. وقتی می‌گویند یا علی، زمان در آن مستتر است؛ ممکن است با صراحت باشد یا تلویحی باشد؛ بنابراین زمان و مکان در هر قصه‌ای لحاظ است. گوهر و پیامی که در آن نهفته است، قابلیت تعمیم است. قابلیت تعمیم رمز دوام آن است. آن عصاره و لفظهایی که استخدام می‌کنیم مثل عوامل آفتابه لگن است، اول پیام خیلی مهم است؛ ساختار قصه باید زمان و مکان آن حفظ شود.

قصه برآمده از زمان و مکان است. قصه پیامبر که می‌خواهیم تعریف کنیم، قصه حضرت نوح، قصه‌گو این حق را دارد که قصه‌های قدیمی را با مختصات امروز روزآمد کند. این جنبه‌ها خیلی جالب است که چقدر می‌توانیم دستکاری کنیم. وقتی قصه به شکل شفاهی بیان می‌شود، به طور طبیعی گوینده دستکاری می‌کند و برای سنین مختلف یک قصه را با بیان‌های متفاوت بیان می‌کند. ساختار اصلی محفوظ است؛ هنر قصه‌گوست که چگونه بگوید تا برای شنونده مفهوم باشد.

قصه گفتن نوعی اجتهاد می‌خواهد که کجا، با کی و چه زمانی بیان می‌کنیم. عرضه انبوهی نیست، مخاطب انبوهی ندارد. مادربزرگ در اتاق قصه‌ای برای نوه‌اش می‌گوید. خیلی کوتاه است؛ ولی وقتی دارم می‌گویم مادربزرگ در اتاق برای نوه‌اش قصه می‌گفت، دارم اشاره می‌کنم خانه‌ای است که سه نسل با هم دارند زندگی می‌کنند؛ اما در قصه نیامده است خانه‌ای است دارای ابعادی که مادربزرگ و فرزندش و نوه‌ها در یک خانه زندگی می‌کنند؛ بنابراین این فضا امکانی را فراهم می‌کند که مادربزرگ قصه بگوید.

خانه سالمندان است. وقتی سراغ خانه سالمندان رفتیم، داریم از شاخص‌های فرهنگی فاصله می‌گیریم. من یادم است در خانه پدربزرگمان عمه پدرم هم با ما زندگی می‌کرد. یادم هست که لب پله‌های راهروهای منتهی به آشپزخانه روی طاقچه‌ای می‌نشست و ماش تمیز می‌کرد؛ بنابراین لازم است انسان تحرک کند. او نمی‌توانست کاری بکند؛ ولی به نحوی در تولید مشارکت می‌کرد؛ چون کار می‌کرد زنده است؛ بنابراین مهم است در کارهای روزمره، کارها را برای خودمان دسته‌بندی کنیم و انجام دهیم.

من یک زمانی می‌خواهم بنشینم و کار کنم؛ مثلاً خیاطی می‌کنم. اگر خیاطی نکنم ذهن من خوب کار نمی‌کند. خیاطی فوق العاده است. این خیاطی ظاهرش این است که دول درست می‌کنیم؛ منظور همان دلو است، ظرفی که با آن آب از چاه بیرون می‌کشیدند. در زمان پهلوی با چرم دول درست می‌کردند که هم آبکش، آب از چاه بیرون بکشد و هم مقنی خاک از چاه بیرون بکشد. در حمام یک ظرفی بود به اسم دولچه که در آب می‌انداختند و برای نظافت استفاده می‌کردند. البته با پارچ هم می‌توانیم این ظرف را ایجاد کنیم؛ ابعادش فرق می‌کند.

مثلاً نی قلیان یک دول خاص خودش را داشت یا دول داروهای گیاهی، گستره‌اش زیاد بود و عمقش

کم بود. داخل آن دولچه‌های زیادی بود که داروهای مختلف را داخلش می‌گذاشتند و این پارچه‌ها محافظ آن دارو هم بودند. وقتی دارو داخلش می‌ریزیم نفس می‌کشد و این با شیشه فرق می‌کند. مثلاً وقتی ماش را داخل شیشه می‌ریزیم بعد از سه ماه حشراتی از آن بیرون می‌آیند. این اقتضای حفاظت از ماده باعث شد ما دول درست کنیم.

مهم‌ترین فایده‌ای که خیاطی دارد تمرکز است. برای جبران آشفتگی نیاز به تمرکز است و این یک مشق عملی تمرکز است که اگر حواسم پرت باشد سوزن به دستم می‌رود؛ لذا نیاز به تمرکز دارد. همه کارها نیاز به حواس جمع دارد؛ یک معلم، یک مدرس، یک مربی که اگر حواسش جمع نباشد نمی‌تواند کارش را درست انجام بدهد.

یک آقا میرزایی در روستای حسین آباد بود. ایشان کسالتی داشت. او را آوردم دکتر و دارویی گرفت. روز بعد برای احوالپرسی نزد او رفتم. گفتم آقا میرزا چطوری؟

گفت خوبم، بد نیستم. من قبلش هم همین دکترها را رفته بودم؛ ولی خیلی بهتر نشدم. گفتم چرا؟

گفت آن آقای دکتر حواسش پرت بود؛ چون زن و بچه‌اش یزد بودند و او اینجا؛ لذا حواسش پرت بود. دومین دکتر هم که رفتیم گفت این دکتر هم حواسش پرت بود. می‌گفت وقتی کسی حرف می‌زند می‌فهمم حواسش پرت است یا نه. حواس پرتی الان یکی از شاخص‌های زمان ما هست که می‌توانیم با کارهایی آن را کاهش بدهیم.

آسیب‌شناسی‌ها از طریق گفت و شنود قابل دریافت است. از مواهب قصه تحرک ذهنی است؛ از محیط ایستا به محیطی پویا رفتن است. تحرک ذهنی فرایند آن؛ یعنی وقتی ذهن به حرکت در می‌آید. یک نفر ممکن است ساکن نشسته باشد؛ اما ذهن به حرکت در می‌آید. اتفاقاً تحرک ذهنی در قصه‌هایی که از جنس سرگذشت نیستند؛ یعنی اینکه خود فرد قصه را می‌آفریند مهم است. ذهن ایستا نمی‌تواند بیافریند. آفرینش قصه نه به این معنی که ثبت ماجرا بشود؛ یک قصه‌ای که اتفاق افتاده و ماجراست آن چیزی که اتفاق افتاده یک بخش است؛ ما تاثیری در آن نداریم.

آفرینش‌گری در قصه

قصه از جنس انشا است؛ یعنی آفرینش قصه از جنس آفرینش است. من نیستم که می‌آفرینم؛ روی می‌دهد. مثل درخت تبریز است که خودش می‌روید. یک روستا از جنس رویش است؛ روستا روییده مثل درخت تبریز، مثل توتستان، مثل چنارستان، مثل باغ گردو. اما یک جایی زعفران تولید می‌شود؛ ما نیستیم بگوییم اینجا زعفران تولید شود. یک قابلیتی در زمین هست که امکان رویش گیاه زعفران را می‌دهد. چرا شما در تویسرکان گردو دارید؟ چون زمینه‌ای هست که آنجا پرورش پیدا می‌کند. در یزد هم شاید بتوانید چهار درخت گردو پیدا کنید؛ اما برگ‌هایش سوخته است.

گردو برای منطقه سردسیر است. ممکن است استثنائاً گردو را در محیط آکواریوم درست کنیم؛ اما این شبه گردو است و زورکی است.

خلاقیت در این است که قابلیت‌ها را کشف کنیم و به عرصه ظهور برسانیم و پرورش دهیم. روستا از جنس رویش است؛ در مقایسه با شهرک متحرک که احداث می‌کنیم. گروهی مهندس می‌نشینند و نقشه می‌کشند تا این شهرک، سردار شیراز شود. شهرک احداثی است و روستا روییدنی.

مادربزرگ برای نوه‌ها در اتاق گوشواره قصه می‌گفت. منظور از اتاق گوشواره چیست؟ گوشواره دو تا است؛ اینکه گفتم پیام‌های ذهنی است. یک فضای کشیده است، احتمالاً با طناب می‌آید که زرتشتیان می‌گویند فضایی که برای گردهمایی‌ها از آن استفاده می‌کنند، یک فضای کشیده است، دو تا نیست.

در معماری سنتی یزد، یکی از فضاهای دانه‌درشت تالار است یا همان ایوان. در مسجد ایوان می‌گوییم و در منزل تالار که محل اجتماعی خانواده، محل گفتگو و محل مهمانی است. در معماری سنتی، بدروم نداریم یا همان اتاق خواب. در خانه‌های قدیم ما در همان اتاق می‌خوابیدیم؛ لذا هم اتاق خواب بود هم اتاق نشیمن بود، تعداد کارکردها زیاد بود. یکی از شاخص‌های فرهنگی معماری ما است که امروز برچسب اتاق خواب، اتاق پذیرایی خورده است.

در اتاق تالار انواع فعالیت‌ها اتفاق می‌افتاد؛ عروسی‌ها در تالار برقرار می‌شد، منزل عروس برای خانم‌ها و منزل همسایه بغلی برای پذیرایی آقایان بود. در اتاق تالار دست عروس را داخل دست داماد می‌گذاشتند؛ یعنی تالار نقش آمفی تئاتر را بازی می‌کرد، بر کل خانه مشرف بود و در حیاط نیز مهمان‌ها می‌نشستند. یعنی منزل به یک فضای اجتماعی تبدیل می‌شود، تالار می‌شود. تالار کارکرد سن پیدا می‌کرد. این تالار سقف آهنگری دارد، حالت نیم استوانه است.

سقف‌های نیمه استوانه رانش آن زیاد است. در یزد خانه‌ها را با خشت می‌سازند، سرآغاز ابداع طاق است. طاق یعنی از خشت یا گل که فقیرترین و ارزان‌ترین ابزار ساختمانی است، از طریق ابداع طاق. چوب که فشار را تحمل می‌کند؛ لذا طاق فشار را تحمل می‌کند. عناصر متشکل طاق که همان خشت‌ها باشند، تحت تأثیر فشار کار می‌کنند و کارکردشان فشاری است. فشار که بیاید، پایه‌ها را هم از هم دور می‌کند؛ برای اینکه دور نکند، اگر دهانه نسبتاً وسیع داشته باشد مثل تالار، از طرف دهانه‌های کمتر اجرا می‌کنیم تا نیروی طاق به زمین منتقل شود. اگر یک راهرو از طرف دیگر باشد، وقتی وارد راهرو می‌شویم عرض آن تالار کمتر است، آن طرف فضای مقارن دارد. اگر این عرض کم را بخواهیم سقف بپوشانیم در همان ارتفاعی که طاق اصلی است، احساس می‌شود جداره‌ها فشار می‌آید؛ لذا یکی از دلایل این است که سقف را در سطحی اجرا کنیم که فشار می‌آورد؛ بنابراین یکی از دلایلش این است که خوش‌ترکیب باشد، برای همین در سطح پایین اجرا می‌شود؛ بنابراین راهرو که زدیم دو تا طاق در ارتفاع معقول اجرا می‌کنیم و مابقی خالی می‌ماند. مابقی را چه کار کنیم؟

دیوار باربری را بالاتر می‌بریم در حدی که دیوار تالار بود، آنجا یک طاقه‌ی دیگر روی آن اجرا می‌کنیم، آنجا دیگر راهرو نیست، بالا می‌شود گوشواره که گوشواره‌ها دو تا هستند در طرفین تالار هستند.

وقتی می‌گوییم دهانه، دهانه یکی است، دماغه یکی است. وقتی داریم کلماتی را به کار می‌گیریم از سابقه ذهنی طرف مقابل استفاده می‌کنیم. وقتی داریم می‌گوییم دماغه طرف مقابل می‌فهمد یکی است یا می‌گوییم چشم (یک پو) یا گوشواره چون سابقه را می‌دانیم دو تا است و جاندار پنداری می‌کنیم. وقتی از کلماتی که به نحوی با انسان ارتباط دارند استفاده می‌شود، از انسان گرفته شده است و خیلی سریع‌تر مخاطب با آن آشنا می‌شود.

استراتژیک ما به ماشین سرایت کرده است؛ مثلاً می‌گوییم آب روغن قاطی کرده است، از ماشین به انسان سرایت می‌کند. قبلاً در ساختمان انسان اثرگذار بود و الان برعکس شده است و انسان دارد به شبه انسان تبدیل می‌شود، ماشین‌زدگی ایجاد می‌شود. مثل تولید انبوه که یک اصطلاح صنعتی است، خیلی خطرناک است. ترمز بریده اصطلاح ماشین را استفاده می‌کند و این علامت است که اتفاقات نه چندان خوبی دارد می‌افتد.

سفر با قصه‌ها

با قصه می‌توان به انواع محیط‌های طبیعی، تاریخی و مانند آنها با کمترین هزینه سفر کرد و از قابلیت آموزشی پژوهشی آنها بهره برد. این خیلی روشن است؛ البته عزیزان گردشگری که حرف ما خوششان نمی‌آید، از قابلیت سفر این است که انسان جابجا شود؛ اما می‌تواند فیزیکی ثابت باشد و منتالی سفر کند، به لحاظ ذهنی سفر کند. می‌توانیم تصور کنیم به کره ماه رفتیم، طی الارض کند، طی السماء هم می‌شود انجام بدهد و این خوب است و حد و مرز ندارد، محدودیت زمان و مکان ندارد.

تأثیر قصه در معماری سنتی

با قصه می‌توان تا حدودی با رمز و رازهای توحیدی مباحث معماری پی برد. می‌گوییم تا حدودی چون بخشی از رمز و رازها که در مبحث معماری ما بود در اصطلاح‌شناسی هست، در قالب کلمات ما رمزها را انتقال می‌دهیم؛ مثلاً می‌گوییم طاق به گاز بنده، دختر به ناز بنده. این یک فرمول تولید مهندسی است. خشت‌ها را وقتی می‌خواهیم با آن طاق را بپوشانیم و خشت‌ها را کنار هم قرار دهیم، پایین خشت‌ها کنار هم قرار می‌گیرند تقریباً لب به لب می‌شود و بالا خالی می‌ماند، حالت V پیدا می‌کند. اگر ما از پایین که طاق را بالا بیاوریم هر خشتی شکل عدد V خالی بماند می‌توانیم با ملات پر کنیم؛ ولی ملات ما هم گل است، گل هم طاقتش کم است و زمان می‌برد تا خشک شود و خودش را بگیرد.

ما طاق را ممکن است یک روزه تمام کنیم، می‌ریزد؛ بنابراین بچه‌ای کم سن و سال آن مقدار که طاق را پوشاندیم برود روی گرده طاق و روی گرده طاق یک کاسه دستش است و تکه پاره‌های شکسته سفال کوچک در حد نخود و باقلا در کاسه است.

اوستا طاق را می‌پوشاند، ملات لای درز می‌کشد، آن طرف بچه فشار می‌آورد روی ملات‌ها؛ یعنی فشاری که ملات تحمل می‌کند مقداری توسط گاز تحمل می‌کند. گاز به عبارتی گوه می‌شود. گوه (Wedge)یک ماشین ساده و ابزار مکانیکی مثلث

شکل است که از دو سطح شیب دار به هم پیوسته تشکیل شده است و در واقع گوه ها نیروی وارد شده به صفحات شیب دار را در دو جهت منتقل می کنند و برای ایجاد شکاف در یک جسم استفاده می شود. به گوه، گاز می‌گویند. طاق به گاز بند است؛ یعنی استحکام طاق منوط به گوه است.

برای اینکه حالت موسیقیایی پیدا کند می‌گویند طاق به گاز بنده، دختر به ناز بنده. شاگرد اوستا که نوجوان است ممکن است خاطرخواه یک دختری باشد، این فرمول مهندسی در ذهن این شاگرد می‌ماند. فقط فرمول نمی‌دهند، درس یاد می‌دهند و ذائقه طرف مقابل را می‌فهمند، فقط فرمول را می‌شناسند که می‌گویند تبلیغ اسلام هم می‌کند. از آن طرف به پدر می‌گوید فرزند دختر که دارید توجه داشته باشید که دختر به ناز بند است، توجه عاطفی به دختر خیلی مهم است. یعنی دارد بین ماده و احساس یا گرایی محض و احساس توازن برقرار می‌کند و این توازن و تعادل مهم است، تعادل در گرو توازن است.

اگر کسی به تولید بناهای معماری پی برد، بنای عمارت کاروانسرای زین الدین را که در ۶۰ کیلومتری یزد کرمان بود تعمیر می‌کرد. این کاروانسرا که در بیابان قرار دارد و کسی نیست که در زمستان برف بروبد یا مسجد نیست که خادم داشته باشد. به هر حال چه جوری کار کردند که می‌تواند ۳۰۰ سال دوام بیاورد؟ کسی گفت این با گل نیمچه کا پشت بامش را فرش کردند. گل نیمچه کا آجری است که مثل کاهگل است، منتها این نیمچه کا با ظرافت خاصی با آجرها فرش می‌شود که وقتی با آجر فرش می‌کنید از گل مقاوم‌تر است. بعد اولین آجر را که می‌خواهید پشت بام فرش کنید وقتی ملات کشیدید طوری آجر را پایین می‌آورید که مقداری از ملات آن طرف به این طرف پیچ بخورد. اصطلاح پچ کردن یکی از رمزهای تولید است؛ یعنی ملات را می‌لرزاند، ملات به اندازه نصف ضخامت آجر بالا می‌آید بعد با دست مقدار کمی ملات را برمی‌داریم و بند می‌کشیم؛ یعنی همان لحظه بند آجر را می‌کشیم تا با ملات زیر دوخته شود و تا آخر رجع بعدی ادامه می‌دهیم و با یک زاویه ۳۰ درجه کار را ادامه می‌دهند.

یک قصه دیگر که می‌شود اشاره کرد، یکی از دوستان دانشجوی ما آقای محمد حسین دهقانی محمدآباد بود، دوره کارشناسی نزد ما بود، گفتم آقای دهقانی شما بگویید این محمد آباد چگونه پیدا شده است.

ایشان رفت با افراد آبادی صحبت کرد بعد ایشان که حاصل کارش گزارش خوبی شد گفت: یک کاروان از یزد به سمت کرمان راه افتاد. کاروان ساربان داشت که از یزد که راه افتادند اموالی را می‌خواست کرمان ببرد. شترهایی که بودند هر از چند گاهی برای استراحت می‌ایستادند. اول ایستگاهی که ایستادند جایی بود به نام عبدالملک (آب قنات دولت آباد که از فاصله ۳۵ کیلومتری مرزوار می‌آید تا باغ دولت آباد اینجا بود)؛ یعنی در ارتفاع یک متری تا زمین سطح شیبدار بود که چهارپایان بتوانند آب بخورند. این‌ها ایستادند، حیوانات آب خوردند و استراحتی کردند و دوباره سمت کرمان حرکت کردند. بار که تحویل دادند و برمی‌گشتند، ساربان یک ترکه بید دستش بود، چهارپایان را می‌راند، چوب زمین افتاده بود.

او بعد از یک ماه که برگشت دید ترکه چوب او که به زمین افتاده بود سبز شده است؛ یعنی از خاصیت قلمه زدن استفاده کرده بود به طور طبیعی. می‌گوید اینجا به درد آبادی می‌خورد و همان جا محمدآباد تأسیس می‌شود که الان بخش عمده‌ای از سیفی‌جات یزد از همین محمدآباد تأمین می‌شود؛ یعنی این زمین مساعد تأسیس آبادی است.

شما وقتی صبحانه را خوردید به بچه می‌گویید سفره را سر باغچه بتکان، معنی آن این است که خانه باید باغچه داشته باشد، نان حرمت دارد، بچه تربیت می‌کنید که یعنی نان را حرمت بگذارد و همچنین به او یاد می‌دهید همانطور که تو صبحانه خوردی پرنده‌های بیرون از خانه هم گرسنه هستند، به پرنده‌ها هم غذا بده و دیدن این پرنده‌ها یک چیز دیگریست. وقتی عمل می‌کنیم می‌فهمیم داریم؛ ولی در فضای رسمی آموزشی یک معلومات معینی را فقط انتقال می‌دهید.

پدر من می‌فرمودند ما پای شما نمی‌رسیم، شما پای ما می‌رسید. ۵۲ سال گذشت، دیدیم وقتی پدر یا مادر می‌شویم می‌فهمیم پدر یا مادر یعنی چه. الان فرزندانم خارج از کشور هستند، اگر روزی بچه‌ها دل درد بگیرند، همسرم نیز دل درد می‌شود. فهم او از خبر درد یک چیز است، درد بچه یک چیز دیگری است.

وقتی شما کاری می‌کنید در یک جریان نسبتاً طولانی می‌رسید به مقام مادری آن وقت می‌فهمید مادری یعنی چه، قابل توضیح دادن نیست. یا یک تکه پارچه‌ای که با آن چهل تیکه‌های قدیمی درست می‌کردند بنا سر اسراف نبود؛ بلکه منظره بی‌نظیری را که چشم هر کسی را خیره می‌کند درست می‌شود، جدا از هم هستند، یک چیز هستند، کنار هم قرار می‌گیرند، چشم نواز می‌شوند.

قصه فرار کردن معمار در مورد چند تا از بناها معروف است که معماری که دارد ساختمانی را می‌سازد، وسط ساختمان‌سازی گم می‌شود، هرچه می‌گردند پیدایش نمی‌کند، یکی دو سال گم می‌شود بعد از مدتی می‌آید و خودش را معرفی می‌کند که کار را ادامه بدهد.

می‌پرسند کجا بودی؟ می‌گوید این ملاتی که استفاده می‌کردم گل است، پای این ساختمان از گل و آهک است. وقتی این پایه‌ها را می‌چینم و بالا می‌آیم وزن این‌ها باعث می‌شود ساختمان نشست کند، وقتی نشست کرد آماده می‌شود برای پوشش طاق. اگر همزمان وقتی که بالا آمد ساختمان را یکی دو سال می‌اندازیم اگر بلافاصله طاق بپوشیم در زمان بعدی که طاق‌ها نشست کردند طاق ترک برمی‌دارد، می‌گویند معمارش خوب نبوده؛ بنابراین من که نمی‌توانستم به شما بفهمانم؛ لذا خودم رفتم تا طاق آماده شود و الان برگشتم.

در ۳۰ کیلومتری یزد مسجدی داریم مربوط به قرن اول اسلامی که حلقه وصل معماری اسلامی و پیش از اسلام ایران است. این بنا ۱۴ قرن هنوز پابرجاست، با خشت و گل ساخته شده و دارای رمز و راز است. با همان گل و خشت ساخته شده و اگر هم خراب شد مصالح آن به چرخه تولید کشاورزی برمی‌گردد که بهترین مصالح کشاورزی است.

چرا می‌گویند زیر سایه شما؟ چرا می‌گویند همسایه؟ چرا می‌گویند سایه عالی مستدام؟ چون سایه در فرهنگ ما مهم است، اهمیت دارد و چه شگردهایی است که تولید سایه کنیم که کویر جایی برای زیستن نیست، برای زندگی مناسب شود. کی و کجا سواد مناسب است؟

در داستان شیمی ارشمیدوس وقتی به حمام رفت چیزی را فهمید، وقتی در خزینه بود و در آب غوطه‌ور، سبک می‌شد. فهمید که چه رابطه‌ای با وزن مخصوص دارد. همانطور پرید داخل کوچه و خیابان و گفت یافتم یافتم. این قصه درست است که خیلی از فرمول‌های فیزیک و شیمی از ذهن ما رفته و پاک شده است؛ ولی این قصه همچنان در ذهن من مانده است. احساس کردم قصه محمل تولید دانش هم هست؛ یعنی قصه مثل ریل است که باید باشد تا قطار روی آن سوار شود. باری که قطار تحمل می‌کند این است که می‌گوید دانش چگونه تولید شد. ۱۰۰ تا آدم هم رفتند حمام و چیزی را کشف نکردند؛ ولی ارشمیدوس فهمید که از این طریق دارد یک فرمول فیزیک یا شیمی را کشف می‌کند و این فرمول جزئی از نظام آفرینش است.

وقتی بنایی را شاقول می‌کنیم داریم از مولفه‌های حاکم بر نظام خلقت طبیعت استفاده می‌کنیم تا بر شاقول تراز کنیم. چرا سطح آب حوض تراز است؟ چون یکی از مولفه‌های خلقت است. من اگر بخواهم خداگونه بیافرینیم باید همسو با آن حرکت کنم. مولوی شعر خوبی دارد: هیچ خری لگد به طاق طویله نمی‌زند. ظاهر کلمه ممکن است کمی گزنده باشد؛ ولی یعنی چه؟ یعنی آدم باید خیلی خر باشد که لگد به طاق طویله بزند. جان ما همین طویله است و طاقش این انسان که به جایی رسیده؛ یعنی اگر من کاری کردم که محیط زیست را تخریب کردم آمدم طاق طویله را خراب کردم می‌گویند فساد فی الارض.

آخرین قصه که حال همه خوب شود، یکی از دوستان وقتی هندوانه می‌خورد گل هندوانه را می‌گذاشت آخر وقت می‌خورد که دهنش خوب بشود؛ چون از بس می‌تراشید و سفیدی هندوانه را می‌خورد برای همین این کار را می‌کرد. قصه از لوازم تداوم زندگی بشر است. ما لوازم زندگی که می‌گوییم چرا می‌گوییم لوازم زندگی؟ جهیزیه که می‌گوییم حواسمان به تجهیزات زندگی می‌رود. جهیزیه دانش را هم شامل می‌شود و بخشی از این دانش از طریق قصه‌ها نقل می‌شود.

تشکر می‌کنم از همه عزیزان که از راه‌های دور و نزدیک صحبت‌های مرا شنیدید و دوست دارم از نظرات شما عزیزان استفاده کنم. و سلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

بررسی عنصر درام در قصص قرآنی

سید محمد جواد
صداقت کشفی

زمان : شنبه –۸ آبان ماه ۱۴۰۳

از آیه تا پرده سینما؛ بازخوانی قصه‌های قرآنی با نگاه هنری

خدمت همه شما سلام عرض می‌کنم. قطعاً برخی مطالب از قرآن گرفته شده است؛ منتها نوع تلفیقی که ما داریم بین هنر و درام و قصه‌های قرآن کریم ممکن است در برخی موارد برای شما نو باشد.

در ابتدا عرض می‌کنم، من سیدمحمدجواد صداقت‌کشفی هستم. در دانشگاه هنر تهران، سینما خواندم و با هنر تصویر آشنا هستم. همچنین با نویسندگی مرتبط با هنرهای نمایشی آشنایی دارم و در ادامه علوم دینی و قرآن و حدیث خوانده‌ام. این موضوعی که انتخاب شد قبلاً مورد توجه پژوهشگران واقع شده است. مقالات و کتاب‌هایی داریم، اما باز هم جای کار و نیاز به بررسی دارد.

قبل از این که به بحث درام و تیمم و تبرک به قرآن بپردازیم، باید به سبک خود قرآن اشاره کنیم که گاهی بدون مقدمه وارد یک قصه می‌شود. من هم یک قصه قرآنی را مطرح می‌کنم. در یکی از قصه‌های قرآن کریم داریم که یک پادشاهی درباره خداوند با حضرت ابراهیم علیه‌السلام شروع به جدل کرد. حضرت ابراهیم گفت: "خدای من زنده می‌کند و می‌میراند. قدرت دارد اگر کسی زنده است به اراده خودش جانش را بگیرد و قدرت دارد مرده را زنده کند." پادشاه گفت: "من هم می‌توانم زنده کنم و بمیرانم." حضرت ابراهیم فرمود: "خداوند من کسی‌ست که خورشید را از مشرق طلوع می‌دهد. تو اگر می‌توانی کاری کن که از مغرب بیرون بیاید." در این جا پادشاه مبهوت شد و نتوانست جوابی بدهد.

و خداوند ظالمین را هدایت نمی‌کند و این عین آیه ۲۵۸ سوره بقره است. من اگر بخواهم این واژگان را تحلیل کنم، وقتی به واژگان نگاه می‌کنیم، پردازشی نمی‌بینیم و خدا این قصه و ماجرا را که بیان کرده هدف خاصی دارد و طبیعی است، اما از همین واژگان می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم.

می‌توانیم در شرایطی شخصیت‌های داستان را بیشتر توصیف کنیم و ماجرا را گسترش بدهیم و از نگاه خودمان پردازش هنرمندانه کنیم. ولی اگر بخواهیم صرفاً به همین قصه کوتاه که کل این ماجرای بسیار بسیار مهم فقط در یک آیه بیان شده است، اکتفا کنیم، پردازش زیادی انجام نمی‌دهیم؛ ولی نکات هنری فوق‌العاده‌ای در همین یک آیه هست که بعد

از بیان مقدمات به آن اشـاره خواهم کرد. این شـرح یک قصه کوتاه قرآنی بود.

چگونه درام احساسات را منتقل می‌کند؟

وقتی می‌گوییم درام، اول باید ببینیم منظور ما از درام چیست؟ وقتی به فضای مجازی سر بزنید که "تعریف درام چیسـت"، تعاریف متعددی وجود دارد و نکات مختلفی بـه چشـم می‌خورد. من بـه یـک تعریف جهان‌شـمولی که همه قبول داشـته باشـند برخورد نکردم؛ ولی در همه تعاریف موجود یک سری تعاریف مشـترک وجود دارد. درام در لغت به معنای نمایش است و نشان دادن یک واقعیت در قالب نمایش؛ یعنی از قصه، یک روایت نمایشی داشته باشید. یک روایت نمایشی از قصه و حکایت، روایت نمایشی یک ماجرا با استفاده از عناصر لازم.

وقتی می‌گوییم عنـاصـر لازم، چون برای روایت نمایش، عناصـر ویژه‌ای مورد نیاز اسـت؛ مثلاً وجود شـخصـیت‌ها و شـخصـیت‌پردازی، عناصـری که در صحنه مورد نیاز است. وقتی در صحنه هستید، افکت و نور دارید، لوازم موجود در صحنه را دارید. در انتهای روایت نمایش، یک واقعه همراه با توصـیف هیجانات اسـت. در بحث درام، هیجاناتی هم ممکن اسـت منتقل شود؛ مثلاً می‌گوییم "خشم."

عناصر درام چیست؟

برای بیان عنـاصـر درام، پژوهشـگران مطالبی را اسـتخراج کرده‌اند. ۲۰ گزینه اسـت که ارسـطو این موارد را به‌عنوان عناصـر درام و بیان نمایش معرفی می‌کند. وقتی می‌گوییم عنـاصـر درام، من خودم از مجموعه کارهایی که در جاهای مختلف ذکر می‌شود و این‌ها را مشـخصـه درام می‌دانند، جدا کرده‌ام تا ببینیم قصـص قرآن از عناصـر درام اسـتفاده کرده یا نه؟

ممکن اسـت روایت نمایشـی را در تئاتر یا سـینما مشـاهده کنید. شـاید بپرسـید آیا رمان قابلیت فیلم و تصویر شدن دارد یا نه؟ همین که به صورت تصویر و نمایشـی می‌آید، تمام تعاریف مرتبط با درام مشـترک می‌شـود؛ یعنی بحث نمایشـی بودن یک ماجرا. اولین عنصر، اندیشه اصلی است که این را از بیانات ارسطو گرفته‌ام. یک حکایت بیان می‌کنیم؛ یعنی پیرنگی که ایجاد می‌شـود، همان اندیشـه اصـلی من اسـت. این یک نحوه بیان من است.

چه نوع بیانی اسـتفاده می‌کنیم برای روایت یک درام؟ یکی از موارد مهم در عناصـر درام، شـخصـیت‌ها هسـتند. در درون ماجرای درام، چه شـخصـیت‌هایی وجود دارند؟ تعادل این شـخصـیت‌ها و گاهی پردازش شخصیت کاراکترهایی که وجود دارند، چگونه است؟ چه کاراکترهایی داریم و چگونه پردازش شـده‌اند؟ پردازش از نظر علایق، جنسـیت، ارتبـاطـاتشـان، برخوردهای فردی و اجتماعی و...

وقتی نمایشـنامه یا فیلمنامه می‌خوانیم و می‌خواهیم آن را تحلیل کنیم، بیان می‌کنیم که شخصیت‌پردازی آن ضـعیف اسـت یا قوی. هرچه شـخصـیت‌پردازی قوی‌تر باشـد، دامنه کارکرد کارگردان تغییر می‌کند. بر اسـاس شـخصـیت‌پردازی قوی، می‌توان کار خوبی را بیان کرد. مثلاً درباره یک شخصیت، لازم نیست همه جزئیات را بیان کرد، اما در بعضـی شـخصـیت‌ها باید

تمام جزئیات را بیان کرد. برخی اطلاعات پشتوانه کار است؛ ولی بروز نمی‌دهیم.

یک عنصر دیگر درام، گفتگو یا دیالوگ است. دیالوگ، گفت‌وگوی دو نفره است، اما معمولاً می‌گوییم گفت‌وگوهای بین افراد است.

کشمکش در درام

یک عنصر دیگری داریم با عنوان "کشمکش". هنرهای نمایشی عمدتاً تئاتر و سینما هستند. حتی در سال‌های گذشته، در دانشگاه هنر تهران، نام قدیمی هنرهای نمایشی "دانشکده دراماتیک" بود؛ یعنی دراماتیک را به عنوان سینما می‌شناختند. عنصر دراماتیک که خود زیرمجموعه‌ای از درام بخش نمایشی است، چیست؟ یک عنصر چالشی است، یک عنصر رودررویی است. یعنی شما می‌گویید جواب می‌دهید و وارد چالش می‌شوید. هرچه گفتگوها بیشتر باشد، درام بیشتر است و اتفاقاً عنصر دراماتیک یکی از عوامل جذاب‌کننده هنری است که در درام بسیار مهم است. ملودرام در حقیقت بر پایه غم بنا شده است.

زیبایی‌شناسی در قرآن: از رنگ تا صحنه‌پردازی در قصه‌های قرآنی

آخرین مورد، بحث صحنه است. وقتی اثر نمایشی شکل می‌گیرد، اگر در قالب یک قصه نوشتاری و رمان باشد، رمان الزاماً همه چیزش درام نیست. شما صحنه را در ذهنتان تصویر می‌کنید؛ یعنی تصورات شماست، اما وقتی می‌خواهید آن را روی صحنه بیاورید—چه تئاتر چه سینما—با آن لوازم صحنه و افکت‌ها و نور و موارد دیگر، همه چیز را می‌پوشانیم... لوازم فرعی نیز ممکن است در صحنه باشد. ممکن است اشیا نباشد، ممکن است گربه باشد که بیاید و رد شود. در بحث شخصیت‌ها در درام این نکته را مطرح می‌کنم؛ ممکن است شخصیت‌ها حیوان باشند یا ممکن است جزئی از ابزار صحنه. سوال اینجاست که چقدر در متن نمایشی این صحنه را توضیح می‌دهیم. انیمیشن‌ها را می‌بینیم که ممکن است به عنوان شخصیت باشند یا ممکن است جزئی از صحنه باشند؛ بستگی به اقتضائات صحنه دارد. در نهایت، این مسأله مربوط به صحنه و متعلقاتش است که چقدر در متن نمایشی نمایشنامه این صحنه را توصیف می‌کنیم. این پیش‌فرض در مورد تمام علومی که می‌خواهیم به قرآن نسبت بدهیم نیز صدق می‌کند.

اینکه قرآن در بحث درام، نمایش نیست، کتاب قصه و نمایشی نیست، کتاب روانشناسی نیست؛ بلکه کتاب هدایت است. "ذالِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ..." اما افرادی که علاقه‌مندند، وقتی به قرآن مراجعه می‌کنند، می‌بینند که چقدر درباره هستی‌شناسی، روانشناسی و علوم اجتماعی حرف دارد و در همه هنرها قرآن صحبت دارد.

سال‌ها قبل در جستجو درباره رنگ، مشاهده کردم که قرآن به نحو خارق‌العاده‌ای به بحث رنگ می‌پردازد. به هر حال، کسی که اهل نمایش و درام است می‌تواند با مراجعه به قصص قرآنی ببیند چقدر اصول زیباشناسانه‌ای در این مورد در قرآن وجود دارد.

چرا نباید نمایش و قصه را به قرآن تحمیل کنیم؟

نتیجه‌ای که می‌خواهم بگیرم این است که نباید مطالب مورد نظرمان را که به آن علاقه داریم، مانند نمایش و قصه، به قرآن تحمیل کنیم. امروز خواهم گفت که سبک قرآن، سبک خاص خودش است و از سبک ما پیروی نمی‌کند؛ ولی ما می‌توانیم سبک قرآن را یاد بگیریم. قرآن نکات زیبایی دارد. کتاب درام نیست، اما می‌توانیم نکات زیبایی از آن یاد بگیریم و در برخی جاها با قرآن تطبیق بدهیم. چون قرآن برای بشر و مطابق با فهم بشر و سطوح مختلف نازل شده است، بنابراین اشکالی ندارد که در برخی جاها بگوییم علومی که بشر امروز دارد، به همین‌ها رسیده و خداوند ۱۴۰۰ سال پیش نکاتی را رعایت کرده است که امروز به آن‌ها دست یافته‌ایم؛ مثلاً در مورد بحث زمان، زمان دراماتیک.

امیدوارم امروز در ویژگی‌های مهمی که بیان می‌کنم بتوانم اشاره کنم که در بین همه مباحثی که در درام وجود دارد، دو موضوع پایه وجود دارد. در تصاویر قرآن نیز تصاویری داریم که استوار بر قصه هستند: یکی بحث شخصیت‌هاست و دیگری بحث وقایع و رویدادها. در اینجا در مورد شخصیت صحبت می‌کنم. در قرآن کریم، ما تنوع شخصیتی داریم. چهار مورد را بیان کردم. دومین مورد شخصیت‌های پویا و با ثبات هستند. ما در مورد حضرت موسی و حضرت ابراهیم علیه‌السلام در قرآن می‌بینیم که شخصیت‌هایی پویا و پرتلاش هستند. حوادث گوناگونی در مورد این پیامبران وجود دارد و بیان می‌شود. آن‌ها شخصیت‌هایی باثبات هستند. مثال‌های زیادی داریم. بعضی شخصیت‌ها در قرآن، شخصیت‌های متحول هستند که این هم درام و هم دراماتیک است. همراه با کشمکش‌ها، تحول صورت می‌گیرد. بخش درام همین است؛ گاه گره‌ای ایجاد می‌شود و کنشی صورت می‌گیرد. اگر این‌ها همراه با چالش باشند، بخش دراماتیک آن قوی‌تر می‌شود.

یکی از این مثال‌ها، ساحران در بخش سهره در قوم فرعون است که در سوره مبارکه طاها و قصص داریم. این ساحران ابتدا قد علم می‌کنند در مقابل حضرت موسی. فرعون این‌ها را جمع می‌کند و می‌خواهد موسی را شکست دهد. در جایی از داستان، ساحران به سجده می‌افتند و می‌گویند: "آمنا برب العالمین" یا "ملکه صبا". در سوره مبارکه نحل نیز، ابتدا قد علم می‌کند و در مقابل، حضرت سلیمان خودی نشان می‌دهد. پادشاه یک سرزمین است که قرآن توصیف می‌کند و این شخصیت‌ها مشترک هستند؛ اما کار به جایی می‌رسد که این‌ها به خدای سلیمان ایمان می‌آورند و تحول صورت می‌گیرد.

سریال حضرت یوسف را با ترجمه قرآن تطبیق بدهید. این ترجمه است و این مطابق تفسیر است. ببینید چقدر در پردازش قصه‌ها امانت‌دار هستید؟ پردازش هنرمندانه می‌شود آقای سلحشور؛ یک جاهایی عین ترجمه قرآن درست کرده بود در مورد شخصیت‌ها و من گفتم این‌ها به آن ماجرا کمک می‌کنند.

شخصیت‌های اصلی و فرعی داریم. در بحث شخصیت‌شناسی که مثال زدم، اما یک بخشی داریم که شخصیت‌ها ناشناخته هستند. خداوند اسمی

نمی‌آورد. یک ماجرای مهم را بیان می‌کند، اما اسم نمی‌آورد. خدا نیاز ندارد اسم بیاورد به خاطر هدفی که قرآن دارد. یک اشاره می‌کند. یک جاهایی هم عدد می‌آورد و شرح ویژه می‌دهد. چرا همه جا قرآن این‌طور نیست؟ اقتضای شرایط یکی از دیگر از عناصر درام است که باید مقتضیات را بیان کنیم. نه همیشه همه چیز را بگوییم، نه همیشه همه چیز را نگوییم. هر چیزی در جای خودش. قرآن نسبت به آن مطلبی که می‌خواهد برساند، دقیقاً رعایت می‌کند که چه چیزی را کجا و به چه میزان بیان کند.

وقتی قرآن از شخصیت‌ها بدون نام یاد می‌کند، شخصیت‌های ناشناخته به‌وجود می‌آیند. من چند تا مثال زدم: فرعون. یک خود کد می‌خواهم بدهم، دقیق نمی‌پردازم، اما اگر دوست داشتید خودتان ببینید. دو تا آیه با عدد مشترک در دو سوره: آیه ۲۰ از سوره قصص و آیه ۲۰ از سوره یاسین. ببینید چه چیز شگفت‌انگیزی در این دو آیه از نظر چینش کلمات وجود دارد و شباهت ماجرا، ولی در دو فضایی کاملاً مختلف بررسی شده است. یکی مومن است و دیگری آل فرعون.

یکی از کسانی که شخصیت‌های ناشناخته‌ای در ظاهر است، اسمش آنجا آورده نمی‌شود. پیامبر زمان طالوت است. خود طالوت به‌عنوان یک فرمانروا معرفی می‌شود، نه در آنجا به‌عنوان پیامبر. یک پیامبر است که ما نمی‌دانیم در خود آیه کیست و می‌توانیم در روایت‌ها ببینیم که می‌گوید طالوت را به‌عنوان فرمانروا انتخاب کرده‌اند، که بعضی‌ها اعتراض می‌کنند که ما توانمندی بیشتری داریم و بعد یک پاسخ داده می‌شود چرا طالوت. اسم طالوت می‌آید، اما اسم آن پیامبر آورده نمی‌شود. یکی هم آورنده تخت از سرزمین صبا است که یک نفر تخت را می‌آورد. ما اسمش را نمی‌دانیم، اما در روایت گفته می‌شود آصف بن برخیا. ولی در خود قرآن اسمی نیست.

می‌خواهم درباره شخصیت‌های ناشناخته و کسانی که قرآن از آنها یاد کرده اما نامی نبرده است، چند تا مثال بگویم. ولی بگویم شخصیت‌پردازی است که در درام وجود دارد. اتفاقاً در قصص قرآنی وجود دارد و این بحث شخصیت‌هاست. گرچه گفتم قرآن کتاب درام یا کتاب قصه به این عنوان نباید نگاه کرد، این ویژگی‌ها به نحو اتم و اکمل در قرآن وجود دارد.

در آیه ۲۰ سوره قصص آنجا که گفته: وَ جاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعى قالَ يا مُوسى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النّاصِحِينَ (و یک مردی از یک دور دست شهر در حالی که تلاش می‌کرد آمد و گفت: ای موسی! این قوم می‌خواهند تو را بکشند، خارج شو، قطعاً من از خیرخواهان تو هستم.) چقدر زیباست. در یک آیه یک ماجرای چالشی و دراماتیک می‌افتد. چه کسی می‌گوید؟ یک شخصیت خیر ناشناخته است.

ولی قرآن که کتاب قصه نیست، همیشه همه جزئیات را بیان می‌کند. ممکن است بگویید در رمان‌ها هم توصیف همیشه نیست، اما در اکثر مواقع بیان می‌شود، بادی که می‌وزد، سنگی که دارد می‌افتد. اما قرآن در یک جاهایی گزینشی بیان می‌کند. در سوره مبارکه بقره پیامبر به آنها گفت، اسم پیامبر را نیاورده.

شـخصـیت‌پردازی با جزئیات یک جاهایی در قرآن می‌آورد، یک جاهایی نمی‌آورد.

قال الله تعالی: "قال الذی عنده علم من الکتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إلیک طرفک" (النمل: ٤٠)

یک فرد گفت: "چه کسـی این کتاب را دارد؟" این سـخن تفسـیر می‌کند که این کتاب چیسـت. اینجا کتابی است که شامل اسرار است. فردی که یک علم کـوچـولـو از ایـن کـتـاب دارد، مـی‌تـوانـد کـارهـای خارق‌العاده‌ای انجام دهد. حضرت سلیمان (ع) به او فرمود: "من می‌توانم آن را برایت بیاورم." این اشاره به تخت بلقیس دارد. حضرت سلیمان پرسـید: "چطور؟ آیا آن را سوار بر تریلی می‌آوری؟" فرد جواب داد: "نه، قبل از اینکه پلک بزنی، آن را برایت می‌آورم." حضرت سـلیمان گفت: "این از فضـل پروردگار من اسـت." و همانطور که اشاره شد، تخت بلقیس بلافاصله ظاهر شد.

این فرد که علم "من الکتاب" داشت، توانست ادعای خود را عملی کند. در واقع، حضـرت سـلیمان (ع) از فضـل پروردگار خود می‌فرماید که چنین علمی در اختیارش قرار داده شـده اسـت. این علم به حضـرت سـلیمان توانایی درک صـدای پرندگان و حیوانات را داده بود. در این آیـه نکتـه دیگری نیز وجود دارد. حضرت سلیمان اسم این شخص را نمی‌برد، اما از کار مهم او سـخن می‌گوید. این نشـان می‌دهد که گاهی نام شـخصـیت‌ها در قرآن اهمیتی ندارد و فقط عمل آنها مورد توجه اسـت. اگر اسـم این فرد مهم بود، خداوند آن را ذکر می‌کرد.

این نکته در قرآن که گاهی زمان را می‌شـکند، قابل توجه اسـت. در قرآن گاهی از زمان حال به برزخ منتقل می‌شویم، سپس به قیامت می‌رویم و دوباره به زمان حال برمی‌گردیم.

این تغییرات زمانی در آیه ٢٠ سوره یاسین نیز مشاهده می‌شـود. حتی در برنامه‌های دکتر موزون نیز اتفاقات متعدد می‌افتد که زمان آن با زمان ما فرق می‌کند. جالب اسـت که در جایی خداوند در مورد زمان قیامت می‌فرماید: "یک روز آن پنجاه هزار سال است".

زمان خود یک بحث مفصـل اسـت که نیاز به یک جلسه جداگانه دارد. این بحث به صورت فلسفی قابل بررسـی اسـت و در هنر و درام، به ویژه در بخش‌های چالشی و کشمکشی، می‌توان درباره آن صحبت کرد. اینکه آدم‌ها در شـرایط مختلف می‌توانند تجربه‌های متفاوتی از زمان داشته باشند، یک بحث نسبی است.

در قرآن نیز شـخصـیت‌هایی غیر از انسـان‌ها وجود دارنـد. فرشـتگـان، جنیـان و ابلیس در نقش‌هـای دراماتیک در قرآن حضور دارند.

در برخی آیات، فرشتگان به خداوند گزارشی می‌دهند و خداوند به آنها پاسـخ می‌دهد. در عالم ملکوت، فرشتگان با خداوند صحبت می‌کنند. در برخی مواقع نیز درباره جنیان و ابلیس سخن گفته می‌شود. ابلیس که با ملائکه بود و سـال‌ها عبادت می‌کرد، در نهایت تـمـرد کـرد. ایـن مـاجـراهـای ابـلـیـس در بـحـث شـیطان‌شـناسـی اهمیت دارد و می‌توانیم از آن درس بگیریم. در قرآن، گاهی از جنیان و ابلیس صـحبت می‌شـود. این می‌تواند در ماجرای درام ما نیز نقشـی داشته باشد.

جدالی که عناصر درام را در خود دارد

مثلاً سوره‌هایی داریم که عناصر درام را در خود دارند. سوره نحل (زنبور عسل)، سوره نمل (مورچه)، و سوره بقره (گاو) نمونه‌هایی از این نوع هستند. ماجرای گاو بنی‌اسرائیل یک ماجرای دراماتیک ویژه است. از یک تکنیک خاص استفاده شده که امروز من آن را می‌بینم. ببینید خداوند در آن زمان از چه روشی برای فهم مخاطب استفاده کرده است. خداوند نمی‌خواسته فقط قصه بگوید یا فیلمنامه بنویسد، بلکه از این قالب استفاده کرده است. اما شما می‌دانید که خداوند حکیم است. در آنجا یک تقدم و تاخر خاص وجود دارد که امروز ما در سینما از آن استفاده می‌کنیم، در هنری به نام سینما که باید خاص در مورد آن صحبت شود. امروزه نیز از این روش در سینما استفاده می‌شود.

یک بار دیگر به قصه‌ای برگشتم که ابتدا بدون صحنه، بدون شخصیت و بدون دیالوگ‌ها ساده تعریف کردم و به واژگان وفادار بودم. حالا می‌خواهم از زاویه دیگری به آن نگاه کنم. همین ماجرا را دوباره تکرار می‌کنم، آیه را می‌خوانم و سپس در بخش دوم تحلیل می‌کنم.

تحلیل آیه قرآن:

"الم تر الذی حاجّ ابراهیم فی ربه..." (آیا ندیدی آن کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش جدل می‌کرد؟) آن فردی که با ابراهیم جدل می‌کرد، همان کسی بود که خداوند به او ملک داده بود، پس پادشاه بود. اما با این حال، درباره خدا جدل می‌کرد و بی‌انصافی می‌کرد. شخصیت او چنین بود. حضرت ابراهیم (ع) در جواب او گفت: "پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند." پادشاه در جواب گفت: "من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. من خدا هستم." حضرت ابراهیم (ع) فرمود: "قطعاً خداوند خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد." نکته اینجا است که حضرت ابراهیم وارد بحث نشد. او فقط گفت: "اگر راست می‌گویی، تو باید خورشید را از مغرب بیرون بیاوری." اما خداوند ادامه داستان را بیان نکرد و اشاره کرد که پادشاه دیگر چیزی نگفت و سفسطه می‌کرد. سپس توضیح داد که خدا قوم ظالم را هدایت نمی‌کند و پادشاه مغلوب و شکست‌خورده می‌شود.

عناصر درام در قرآن:

در اینجا ما عناصر درام را مشاهده می‌کنیم. منظور از درام، شخصیت و پردازش شخصیت، گفتگوها و دیالوگ‌ها است. پیرنگ داستانی، حرفی که می‌خواهیم بزنیم و نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم، همه در این داستان وجود دارد. در قرآن، ما با پیش‌فرضی روبه‌رو هستیم که قرآن کریم نه تنها یک کتاب علمی است بلکه یک کتاب هنری نیز هست. ممکن است کلی‌گویی کرده باشد، چرا که جزئیات را نمی‌گوید، اما در آن می‌توان کشفیات زیادی پیدا کرد. این کشفیات نیاز به دانش عمیق دارند. به همین دلیل است که در قرآن آمده است: "لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ" (تا برای مردم روشن کنی). اما هدف از این بیان، هدایت است نه صرفاً قصه‌گویی. با این حال، کسانی که به هنر علاقه دارند، می‌بینند که در قرآن نکات زیبایی

وجود دارد که می‌توان از آن در علوم مختلف بهره برد. حتی غیرمسلمانان نیز از قرآن استفاده می‌کنند.

بررسی یک صحنه چالش‌برانگیز از درام الهی:

در مورد درام و داستان، تفاوت‌هایی وجود دارد. درام داستانی است که می‌توان آن را به صورت نمایشی روایت کرد. شخصیت‌ها و رویدادها از مباحثی هستند که قبلاً بیان کردم. تنوع شخصیت‌ها نیز یکی دیگر از این مباحث است. در قرآن، برخی شخصیت‌ها ناشناخته هستند و نام آن‌ها ذکر نمی‌شود. شخصیت‌های گوناگون و ناشناخته‌ای در قرآن وجود دارند. آیه ۲۵۸ سوره بقره را دوباره با نگاه تحلیلی درام‌گونه بررسی می‌کنیم. در این آیه، پادشاه کافر با پیامبر خدا جدل می‌کند. پادشاه ادعای خدایی می‌کند و درباره خدایی که پادشاهی به او داده، بحث می‌کند. این داستان بر اساس قرآن کریم بیان شده است.

پادشاه مدعی پررو که ادعای خدایی می‌کند، در مورد خدایی که پادشاهی به او داده است، با حضرت ابراهیم (ع) جدل می‌کند. این گفتگو بر اساس آنچه که در قرآن آمده، تحلیل می‌شود. ما در اینجا از واژه "پادشاه" استفاده می‌کنیم چون آیه به این نکته تاکید دارد که خداوند به او پادشاهی داده است. اندیشه اصلی این قصه چیست؟ هدف از این قصه چیست؟ خداوند اراده کرده که این داستان را برای ما بگوید تا چه چیزی را بفهمیم؟

خداوند قصد قصه‌گویی نداشته؛ بلکه از ساختار قصه‌گویی استفاده کرده است. به نظر شما در بین اصول دین، از منظر کلام، در قصه‌ای که به این زیبایی از آن صحبت می‌کنیم، در آیه ۲۵۸، اندیشه اصلی آن چیست؟ خداوند در کدام اصل می‌خواهد صحبت کند؟ اصل قضیه در مورد خداست؛ جدالی که می‌کنند در مورد یگانگی خداوند است. او می‌تواند زنده کند و می‌تواند بمیراند. اصل توحید است.

در کتاب قرآن، اولین جلد از تفسیر موضوعی آیت الله جوادی آملی، فصلی وجود دارد که درباره سبک قرآنی بیان می‌کند. چند مورد از این بیان را ذکر می‌کنم:

کامل پروری در آیات قرآن:

آیه‌ای می‌آورد که در آن درباره احکام و اخلاقیات صحبت شده است. یعنی ممکن است در یک آیه به چند موضوع پرداخته شود. در اینجا هم به توحید و معاد پرداخته شده است؛ اما نگاه اصلی توحید است. بحث هدایت، خداوند یگانه‌ای که بحث معاد را مقرر فرمود، بحث امامت و ولایت را معرفی فرمود، بحث عدل را بیان کرد و در نهایت بحث هدایت مطرح است. همان توحید، همان خدای لایزال است که هدایت می‌کند یا هدایت نمی‌کند، به اراده خودش. نتیجه آیات را در آخر گاهی می‌بینید که صفاتی که در آخر آیه از خدا آورده می‌شود، یک نتیجه‌گیری خاصی می‌کند. بحث هدایت هم از این موارد مهم است.

اندیشه اصلی توحید است. نحوه بیان این از آن مواردی است که در درام مطرح می‌شود. نحوه بیان چیست؟ نحوه بیان از گفتگو استفاده شده است. ممکن است گفتگو نباشد، بلکه شرح یک ماجرا باشد و یک گفتگوی چالشی و دراماتیک اتفاق افتاده باشد بین ابراهیم و یک پادشاه پررو. شخصیت پادشاه

توصیف می‌شود. درباره شخصیت‌پردازی گفتیم که شخصیت‌پردازی را خدا با واژگان مطرح می‌کند. با استفاده از توصیف موجود در آیه می‌گوید: اول پادشاهی که خدا به او ملک داد، بعد اهل مهاج است. او با ابراهیم جدل و سفسطه می‌کند. دلیلی که می‌آورد این است که «من زنده می‌کنم و می‌رانم»، در حالی که نمی‌تواند زنده کند و بمیراند. البته روایت این را برای ما توضیح می‌دهد.

تحلیل درام در قرآن: بررسی جدال توحید و معاد در روایت‌های حضرت ابراهیم و عزیر:

الان در فرصت کوتاه به آیات اشاره می‌کنیم. در بعضی روایات اشاره شده که دو نفر زندانی را آوردند. پادشاه گفت یکی را گردن بزنید و دیگری را آزاد کنید. او گفت: «دیدید که یکی را زندگی بخشیدم و یکی را می‌راندم». این سفسطه است. جالب است که حضرت ابراهیم جواب نمی‌دهد. حضرت ابراهیم استدلالی بیان می‌کند و در ادامه، متوهم است و مدعی است. حضرت ابراهیم موحد است و در اینجا از وحدانیت خدا دفاع می‌کند. او می‌گوید: «پروردگار من این است، اگر می‌توانی تو هم این کار را بکن.» من یک خدا دارم، هم از خدا می‌گوید. جامع جمیع اسماء خداوند، الله است. حضرت ابراهیم موحد است و استدلالی بحث می‌کند. دلیل را قبول نکرده و دلیل دیگری می‌آورد و منطقی بحث می‌کند. خدا در اینجا نگفته که ابراهیم که منطقی بود، چنین گفت؛ بلکه قصه را با این دید تعریف می‌کند که کشمکش بین شخصیت‌ها وجود دارد. مشخصات صحنه، چه جور جایی بود؟ در قصر بود؟ در بیابان بود؟ کنار جوی آب بود؟ اینجا مشخصات صحنه مطرح می‌شود و در نهایت مغلوب شدن است. نتیجه نهایی بحث، هدایت شدن است.

وقتی مخاطب کودک و نوجوان باشد، باید این مباحث را رقیق کنید. خداوند کریم چرا از قصه استفاده می‌کند؟ چرا از مثل استفاده می‌کند؟ آقای جوادی آملی می‌فرمایند: «ما معارف سخت و بلند را رقیق می‌کنیم، اما اصل معرفت رقیق نمی‌شود. ما با بیان رقیق می‌گوییم، اما اگر ما تحلیل می‌کنیم، متناسب با مخاطب، از قصه و مثل استفاده می‌کنیم.» به آیه ۲۵۹ توجه کنید؛ حتی در داستان حضرت ابراهیم، از یک زاویه دیگر به موضوع پرداخته می‌شود، و درباره عزیر نیز مطرح است...

خدا اسم پیامبر را در این آیه هم نیاورده است به دلایل تبیینی از بابت ارتباط بیشتر روایات تبیین‌شده و اسمی از عزیر یا ارمیا می‌آورد. قرآن در مثل‌ها هر عنصری که برای هدایت بیشتر موثر باشد، به کار می‌برد؛ خداوند حکیم است و به خاطر هدایت، این مطالب را بیان می‌کند. اما وقتی قضیه قصه‌گویی می‌شود، خدا از ابزار قصه در سبک خاص استفاده می‌کند. حتی سبک نوشتاری در زمان نزول قرآن با آنچه بیان می‌شود، فرق دارد. حتی کفار مخفیانه می‌رفتند جایی که قرآن تلاوت می‌شد و گوش می‌کردند، و می‌گفتند: «ای سحر است» چون مبهوت می‌شدند. این تأثیر معنوی است.

از زبان پیامبر بیان می‌شود؛ کلمه به کلمه از زبان پیامبر بیان می‌شود. سبک قرآن، سبک گفتاری است که مکتوب می‌شود؛ اما گفتاری است، زیرا به دستور

خدا مکتوب شده است. ولی بیان شده بر قلب پیامبر نازل شده و شنیده شده است. گفتار از کتابت نیست. یا آن کسی که از روستا عبور کرد، روستا زیر و رو شده بود و گفت: «خداوند چگونه این اموات را زنده می‌کند؟» بعد از اینکه مردند و زیر و رو شدند، آدم‌هایی که مردند، سوال کردند. صد سال مرده بودند، بعد خدا او را زنده کرد. خدا گفت: «این‌ها چه کسانی هستند که صحبت می‌کنند؟» مردی از روستا عبور کرد و در مورد زنده شدن این‌ها صحبت می‌کند. یک شخصیت، ندای ملکوتی است؛ ندایی که خداوند اراده کرده است این فرد بشنود. اما در روایات داریم که پیامبر است.

ندای ملکوتی فرمود: «چقدر اینجا بودی؟» گفت: «یک روز یا یک بعد از ظهر اینجا بودم.» ندای ملکوتی گفت: «صد سال اینجا بودی.» بعد می‌گوید: «به غذا و نوشیدنی خودت نگاه کن که سالم ماندند. اگر خداوند اراده کند، زمان نمی‌گذرد. زمان تابع قوانین خودش است.» فرد می‌میرد، استخوانش پوسیده می‌شود، ولی ممکن است غذا تکان نخورد. «به غذا و نوشیدنی‌ات که تکان نخورده است نگاه کن.» اینجا هم می‌گوید: «به الاغت نگاه کن و قرار می‌دهیم تو را نشانه‌ای بر مردم».

اصل ماجرا این است که نگاه کن به آن استخوان‌ها؛ این‌هایی که افتاده‌اند، رویشان را گوشت می‌پوشانیم؛ یعنی زندگی و حیات دوباره. «ثم نکسوها...» ما این استخوان‌های افتاده را با گوشت می‌پوشانیم. وقتی این‌ها مشخص شد، گفت: «اعلم»، و می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست. به نظرتان در اینجا اندیشه اصلی داستان چیست؟ معاد است. چون بحث مردن و زندگی دوباره است، اندیشه اصلی معاد است. ما با علاقه خودمان به هنر تحلیل می‌کنیم.

مفاهیم اصلی در قصه‌های قرآنی: توحید، معاد و بازشناخت. شخصیت‌ها چه کسانی هستند؟ مردی که عبور می‌کرد. شخصیت دوم کیست؟ ندای ملکوتی از عالم غیب صدایی شنیده می‌شود. توصیف روایت‌های صحنه بر خلاف گفتگویی که حضرت ابراهیم علیه‌السلام با پادشاه داشت و صحنه را نمی‌دیدیم، اینجا صحنه برای ما توصیف شده است.

در چه حدی؟ اول اینکه یک قریه است، بعداً وقتی صحبت می‌شود، همه چیز زیر و رو شده است. معلوم است که افتاده‌اند یا مرده‌اند و استخوانی پیدا می‌شود. لوازم صحنه را نمی‌دانم چیست، ولی یک چیزهایی وجود دارد. توصیف می‌کند از دیگر لوازم صحنه: غذا و نوشیدنی است، یک الاغی که آنجا هست، استخوان‌های الاغ است. بعد که گوشت روییده می‌شود. می‌دانید خاصیت درام چیست؟ ما می‌توانیم قصه را نمایشی تعریف کنیم. می‌توانیم آن را تبدیل به تئاتر کنیم. سخت است، یک سری لوازم خاص می‌خواهد. فیلم راحت‌تر است و انیمیشن هم می‌شود. یکی از عناصری که در عناصر ارسطویی بیان می‌کنند، بازشناخت است.

»لکما تبین...» وقتی برای او آشکار شد، گفت: «اعلم ان الله علی کل شی قدیر»، من می‌دانم که خدا بر هر چیز تواناست. به نظر شما اینجا اندیشه اصلی قصه چیست؟ قصه درباره چیست؟ معاد است، چون بحث زنده شدن و مردن است.

نحوه بیان از عناصر اصلی درام است. ما داریم تطبیق می‌دهیم نحوه بیان گفتگو را. عناصر داستان چه کسانی هستند؟ عابر، نوای ملکوتی یا خداوند. توصیف ویژگی‌های صحنه برخلاف گفتگویی که حضرت ابراهیم علیه‌السلام با پادشاه داشت و ما صحنه را نمی‌دیدیم، اینجا صحنه توصیف شده است. اول یک قریه است. همه چیز زیر و رو شده و همه مرده‌اند. خداوند می‌فرمایند: "چه‌جوری این‌ها زنده می‌شوند؟" آکسوسوار من چیست؟

از دیگر لوازم صحنه، غذا و نوشیدنی، استخوان‌ها که گوشت روی آن‌ها روییده می‌شود، خاصیت درام این است که می‌توانیم قصه را به صورت نمایشی تعریف کنیم. تئاتر، فیلم و انیمیشن خوب می‌شود، اما نمایشنامه تعریف نکرده‌ام؛ من درام تعریف می‌کنم.

شخصیت‌ها و توصیف صحنه‌ها: عابر، پرندگان و ندای ملکوتی. بازشناخت یک چالش است. یک شناخت دوباره ایجاد می‌شود. نگاه عوض می‌شود. نه اینکه اعتقاد نداشته باشیم، بلکه کامل‌تر می‌شود. گاهی نیاز داریم معرفتمان را نسبت به خدا زیاد کنیم، یا خیلی چیزها نیاز داریم.

شما زمانی که خیلی می‌ترسید، با خودتان فکر کنید شاید آن لحظه به صفت مهربانی و عزت و قدرت خدا باور ندارید. به خدا باور دارید، به همه اسماء در زبان باور دارید؛ ولی در عمل باور ندارید. در حالی که روح و روانی خراب شده است. یک جاهایی کم آورده‌ایم. اگر اغراق‌آمیز شود، شکل درام پس معرفتی است. انسان ممکن است باور داشته باشد، اما از خدا بخواهد به من نشان بده. نتیجه نهایی اینکه "قال اعلم ان الله علی کل شی قدیر"، خدا توانمند است و توانا است. حتی استخوانی را گوشت می‌پوشاند و خلق می‌کند. بحث زنده شدن و مردن است.

کسانی که به مردن اعتقاد ندارند، خیلی از گمراهی‌ها به خاطر عدم اعتقاد به معاد است. یک سوال: آیه چند را گفتیم؟ ۲۵۸. گفتم بعد قصه عزیر. آیه ۲۵۹ است. الان قصه دیگری در آیه ۲۶۰ داریم که هر سه آیه سه قصه معرفتی هستند.

در اینجا و اذ قال ابراهیم، هنگامی که ابراهیم گفت: "خدایا"، اینجا ابراهیم با خدا صحبت می‌کند. "ارنی، به من نشون بده چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی." باور نداری؟ گفت: "باور دارم، ولی می‌خواهم قلبم آرام بگیرد". همین دو خط معرفت است. گفت: "چهار پرنده را بگیر، آنها را در هم آمیخته کن نزد خودت. ثم جعل علی جبل‌ها... هر جزء را سر یک کوه قرار بده و آنها را صدا کن. با شتاب سمت تو می‌آیند. پرنده‌ها تفکیک می‌شوند و به سمت تو برمی‌گردند." در آخر می‌گوید: "و اعلم ان الله عزیز حکیم." و بدان قطعاً خداوند شکست‌ناپذیر است. وجودی قوی که بر آن غلبه نمی‌شود، حکیم است و حکمت دارد.

بگذارید یک تحلیل دراماتیک کنم. اندیشه اصلی این بود که این مجموعه غلبه معاد است. نحوه بیان چیست؟ از چه ساختاری استفاده شد؟ توصیف یک صحنه، یک محاوره، و دیالوگ و گفتگو بود. شخصیت‌های آیه: پرندگان. توصیف صحنه چهار تا بلندی می‌خواهیم. مکان و موقعیت تا حدی معرفی شد. لذا توصیف صحنه اتفاق افتاد. کشمکش چیست؟ بازشناخت است. خدا گفت ایمان نداری؟

گفت: "می‌خواهم قلبم آرام بشود." لذا بازشناختی است. حضرت ابراهیم می‌خواهد ایمانش محکم‌تر شود. نتیجه نهایی کشف حقیقت و اثبات معاد است که ما در اینجا داریم.

قصه‌های قرآن: ابزار هدایت و مفهوم‌سازی

تمامی مضامین قرآن کریم توسط پژوهشگران دسته‌بندی شده‌اند: اصول عقاید، احکام که وارد فروع دینی می‌شویم، احکام شرعی و فقه. در کنار این‌ها، روایات پیامبر و معصومین نیز وجود دارد که چگونه این مفاهیم را تبیین کردند. خود خداوند به پیامبر فرمود که تبیین کند، تا پیامبر آن‌ها را برای مردم توضیح دهد. پیامبر (ص) می‌فرماید: «دو چیز را برای شما گذاشتم: قرآن کتاب خدا و اهل بیتم». اصول قصه، اصول اخلاقی هستند. قصه یک ساختار دارد و مابقی مطالب بیشتر جنبه مضمونی دارند.

اهمیت قصه در قرآن کریم که مباحث مبنایی را شامل می‌شود، به وضوح نمایان است. خداوند در قرآن کریم، "أحسن القصص" را بیان می‌کند. این "أحسن القصص" یا بهترین قصه، به معنای نیکوترین قصه‌ها در قرآن است. نمونه‌ی بارز آن، داستان حضرت یوسف (ع) در سوره قصص است. تاکید فراوانی بر بیان قصه در وضعیت‌های مختلف در قرآن وجود دارد.

در قرآن کریم، واژگانی داریم که قصه نیستند، بلکه "نبا" و "حدیث" به کار رفته‌اند. مثلا در مورد موسی (ع) آمده است: «حدیث موسی به تو رسیده است»، که این بیان نشان‌دهنده‌ی تفاوت واژگانی است که به جای "قصه" به کار می‌روند. این نکته، اهمیت قصه‌گویی در قرآن را بیشتر نمایان می‌کند.

در قرآن، شیوه‌های مختلفی برای قصه‌گویی به کار رفته است. فرم خاصی برای بیان قصه‌ها وجود ندارد، و این خود یکی از عواملی است که نشان از اهمیت قصه در قرآن دارد. در دنیای امروز، برخی رمان‌ها می‌توانند به فیلمنامه تبدیل شوند و از آن‌ها برداشت‌های آزاد صورت گیرد. نمونه‌های زیادی داریم که کارگردانان فیلم‌های سینمایی ساخته‌اند و رمان آن نیز به چاپ رسیده است. این رمان‌ها به دلیل طولانی بودن، معمولاً در بخش‌های مختلف تقسیم می‌شوند. به همین ترتیب، می‌توان قصه‌هایی همچون داستان حضرت یوسف (ع) یا حضرت موسی (ع) را در قرآن دید که هر کدام در بخش‌های مختلف آمده‌اند، اما در نهایت، مجموع آن‌ها در نظر گرفته می‌شود.

نمی‌توان گفت قرآن نمایشنامه نوشته است، ولی از آن‌جایی که در قرآن گفتگوها و عناصر درام وجود دارد، می‌توان گفت که قرآن چیزی شبیه به نمایشنامه است. نمایشنامه‌های امروزی هم به نوعی مشابه این ویژگی‌ها هستند. در قرآن، سه قصه کوتاه نیز داریم که در آیات ۲۵۸، ۲۵۹ و ۲۹۰ آمده‌اند. این قصه‌ها در یک یا دو خط بیان شده‌اند. تقسیم‌بندی این قصه‌ها، از ابتکارات دکتر غلامرضایی است که مقاله و کتاب‌هایش در این زمینه قابل مطالعه است.

انواع قصه‌های قرآنی شامل قصه‌های بلند و کوتاه است. همچنین، در قرآن گفتگوهای دو یا چند نفره نیز داریم، مانند گفتگوهای ساکنان اعراف با ساکنان

محشـر در سـوره اعراف، آیات ۴۶ و ۴۷، که در آن‌ها صـحبت‌هایی از طرف اعراف و دیگر سـاکنان محشـر بیان شده است.

تمامی این‌ها حکایات و قصـه‌هایی هسـتند که خداوند برای هدایت انسـان‌ها بیان کرده اسـت. علاوه بر داسـتان‌های پیامبران، قرآن قصـه‌های دیگری نیز درباره اقوام مختلف و وقایع دیگر بیان می‌کند؛ مثل داستان یاجوج و ماجوج، هابیل و قابیل، قوم فرعون، قوم الیاس و بسـیاری موارد دیگر کـه امیدواریم از این‌ها به نحو احسـن بهره ببریم. قرآن کریم کتاب قصـه نیسـت، بلکه کتاب هدایت اسـت که ما از آن بهره‌برداری حرفه‌ای می‌کنیم.

ان‌شاءالله خداوند دل‌های ما را به نور خودش روشن کند.

نوجوان در آینه زمان

امیر سلیمان شهبازی

زمان :چهارشنبه–۹ آبان ماه ۱۴۰۳

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

عرض سلام و وقت بخیر دارم خدمت تمامی عزیزان و بزرگوارانی که امروز در این نشست مجازی با ما هستند. از تک‌تک شما مربیان خوب، ساعی و توانمند کانون پرورش فکری و اولیا عزیزی که در جمع ما حضور دارند، همچنین از دانشجویانی که در این جلسه شرکت کرده‌اند، صمیمانه سپاسگزارم و امیدوارم که این فرصت، فرصتی برای خدمت‌رسانی به شما عزیزان باشد.

روند جلسه به این صورت است که من سعی خواهم کرد پاسخگوی سوالات شما باشم و در صورتی که نتوانیم به تمامی پرسش‌ها و کامنت‌ها پاسخ دهیم، ان‌شاءالله در ده دقیقه پایانی جلسه به سوالات شما خواهیم رسید تا بیشتر با یکدیگر آشنا شویم. من از حضور سایر مربیان و اساتیدی که در این جلسه هستند، بهره‌برداری خواهم کرد تا با نسل نوجوان امروز، که از نظر ذهنی، باورها و ارزش‌ها با نسل‌های قبلی متفاوت شده است، بیشتر آشنا شویم و بتوانیم از این تفاوت‌ها بهره‌مند شویم.

بحثی که امروز خواهیم داشت تحت عنوان "نوجوان در آیینه زمان" است. این که نوجوان امروز چه ویژگی‌ها، خصوصیات، نیازها و اهدافی دارد، چه زمینه‌هایی برای رشد دارد، یک چالش اساسی است که مربیان، معلمان و والدین عزیز که در این حوزه‌ها فعالیت دارند، باید به آن توجه کنند.

سن نوجوانی از لحاظ بلوغ‌های چندبعدی به سمت پایین آمده است. در گذشته سن نوجوانی از ۱۲ تا ۱۸ سال تعریف می‌شد، اما امروز مشاهده می‌کنیم که از لحاظ ذهنی و اطلاعات، نوجوانان خیلی زودتر از گذشته به این سن می‌رسند و این تغییرات نیازمند هوشیاری بیشتر از سوی مربیان و والدین است تا بتوانیم دنیای این بچه‌ها را درک کنیم و متناسب با آن رفتار کنیم.

نسل z و شکاف نسلی

بحث اساسی و چالشی که امروز در دنیای نوجوانان و خانواده‌ها وجود دارد، تحت عنوان "شکاف نسلی" شناخته می‌شود. عنوان کارگاه‌هایی که عزیزان در استان هرمزگان پیش‌بینی کرده‌اند، به همین دلیل است. این که آیا باید نوجوان امروز را از دیدگاه دنیای خودمان ببینیم یا از دیدگاه دنیای خودش؟ گلایه نوجوانان این است که دنیای امروزشان با دنیای دیروز

پدر و مادر و مربی‌ها تفاوت دارد. اما پدر و مادر و مربی‌ها دنیای آنها را از پشت عینک خودشان می‌بینند، و این باعث ایجاد شکاف نسلی شده است.

همدلی با نوجوان

ما بر این باوریم که اگر قرار است با نوجوانان خود رفتار خوبی داشته باشیم و آنها را به درستی درک کنیم، اولین نیاز این است که از پشت عینک آنها به دنیا نگاه کنیم. باید با کفش‌های آنها قدم برداریم، با دست‌هایشان دست بدهیم و با قلبشان احساس کنیم. اگر توانستیم وارد این فضای همدلانه شویم و دنیای آنها را درک کنیم، آنگاه می‌توانیم در آیینه زمان نوجوان خود نگاه کنیم.

اگر این اتفاق بیفتد، بین مربیان، معلمان، والدین و نوجوانان رابطه حسنه‌ای شکل می‌گیرد. رابطه حسنه یعنی اینکه بچه‌ها به حرف‌های ما باور داشته باشند و دغدغه‌مندی ما را نسبت به خودشان احساس کنند. نوجوانان باید به این ذهنیت برسند که پدر، مادر و مربی خیرخواه آنها هستند. این نیاز اول و مهم‌ترین ابزار برای ایجاد ارتباط با نوجوان امروز است، نسلی که به آن "نسل زد" گفته می‌شود و به واسطه دنیای دیجیتال اطلاعات زیادی در اختیار دارد.

ورود به دنیای نوجوانان از طریق برقراری رابطه حسنه ممکن است. نوجوانان باید احساس کنند که در ذهن و زندگی ما جای دارند. اگر این رابطه برقرار شود و نوجوان به ما اعتماد کند، آنگاه می‌توانیم کار تربیتی و آموزشی انجام دهیم. در غیر این صورت، تا زمانی که شکاف نسلی وجود دارد، توصیه‌های ما اثرگذار نخواهند بود. برای والدین هم همینطور است؛ ما باید فضایی ایجاد کنیم که نوجوانان باور کنند که ما خیرخواه آنها هستیم و دنیای آنها را درک می‌کنیم. شکاف نسلی به این معنا است که نوجوانان احساس می‌کنند که بزرگترها، پدر و مادرها و مربیان آنها را درک نمی‌کنند، دنیای آنها را نمی‌بینند و...

و والدین و مربیان و کسانی که با این سن سروکار دارند، شکایت می‌کنند که "آقا، این بچه‌ها اصلاً یک چیز دیگری شده‌اند، این نوجوانان در دنیای دیگری هستند". اصل قضیه بر این است که همدلی پایین بوده؛ یعنی هیچ‌کدام از طرفین نخواسته‌اند از پشت آیینه، که طرف مقابل به دنیا نگاه کند. و این شکاف حاصل شده است. من و شمای مربی، من و شمای والد باید بیاییم کمک کنیم که این فضا و این شکاف کم شود.

گام اول، برقراری رابطه حسنه است. عصری که نوجوان امروز نیاز به درک دارد، نیاز به شنیده شدن دارد، نیاز به توجه دارد، نیاز به محبت دارد و نیاز به نقش دارد که در ادامه عرض خواهم کرد. کارهای بسیار خوبی که امسال به همت دوستان در کانون پرورش فکری کشور اتفاق افتاد، همین بحث نوجوان‌محوری بود و شعار "تابستانت را بساز"، مفهومی بود که به کودک و نوجوان منتقل شد که "تو خودت خالق برنامه‌هایت هستی، تو خودت فاعلی، و خودت داری مدیریت می‌کنی". این نقش برای کودک و نوجوان خیلی مهم است. ما از این طریق می‌توانیم وارد شویم.

این مقدمه‌ای بود که گفتم عرض کنم که باید کودک را در زمان خودش دید، نوجوان را در آینه زمانش نگاه کرد و دنیای خودش را دید. اگر وارد دنیای نوجوان شدیم، رابطه حسنه شکل می‌گیرد و به ما اعتماد می‌کند و بر اساس آن اعتماد، می‌توانیم اثرگذاری داشته باشیم.

گفتگوی امن و نقش‌سپاری

چقدر تلاش کردیم؟ چه کارهایی انجام دادیم؟ من بعضی از سوالات خودم را می‌پرسم و جواب می‌دهم. یکی از راه‌هایی که شما می‌توانید رابطه حسنه برقرار کنید این است که میزان گفتگو را بالا ببرید. با بچه‌ها، با نوجوانان وقت بگذارید، فرصتی دست داد، بنشینید پای حرف‌هایشان و حرف بزنید. وقتی شنونده امنی هستید، بخش زیادی از دنیای درونشان را برای شما به نمایش می‌گذارند. در مورد اتفاقاتی که در ذهنشان بوده و فرصت بروز نداده‌اند، با شما حرف می‌زنند. دوباره شما شنونده باشید تا حرف بزنند. وقتی این فضا ایجاد شد، این گفتگو بین ما و نوجوان اتفاق می‌افتد.

گفت‌وشنود یعنی اینکه نوجوان حرف بزند، ما بشنویم، درک کنیم و متناسب با آن درک، رفتار کنیم. نوجوان وقتی تغییر را متناسب با دنیای خودش در رفتار ما دید، به ما اعتماد پیدا می‌کند. این یک راه است. یکی از راه‌های ارتباط با نوجوان این است که شنونده خوبی باشیم و برایش وقت بگذاریم. نوجوان در دوران نقش‌پذیری‌ست. دوران هویت‌یابی، دوران نیاز به دیده شدن و دوران خودمحوری است. نوجوان باید در رأس باشد. برون‌سپاری برنامه‌ها در روابط سازمانی و در فضای خانواده، برای القای حس کمک‌کننده بودن او، ضروری است.

شناخت؛ گام اول در آموزش پایدار

ما با این دنیای جدید، دنیای متفاوت و دنیای پر از هیجان نوجوانان روبه‌رو می‌شویم؛ دنیای تشویش‌ها و دنیای نوجوانی باید شناخته شود. ما باید در مدل عملکرد خود، کار ماندگار انجام دهیم. اگر قرار است درمان اساسی یا تغییر رفتار ماندگاری شکل بگیرد، چهار مرحله باید طی شود.

مرحله اول شناخت است. کانستراکشن یا شناخت نوجوان و شناخت دنیای او. مربی، معلم، پدر و مادر ما امروز باید بداند که دنیای نوجوان چگونه است. اگر روزی نوجوانی به ما گفت "دیر آمدی" و قهر کرد، باید بدانیم این بخشی از هیجانات دوران نوجوانی است.

باید متوجه این باشیم که این خودمحوری، طوفانی بودن بخشی از دنیای نوجوانی است. شناخت، گام اول در آموزش پایدار است. شناخت گام اول است.

چقدر دنیای نوجوانان را می‌شناسیم؟ دنیای آن‌ها، دنیای تشویش‌ها، افکار متفاوت، افکار عجیب و غریب. امروز یک فکر و فردا یک فکر جدید دارند، امروز قرار است یک شغل داشته باشند و فردا قرار است شغل دیگری داشته باشند. در مورد اتفاقات مختلف، افکار متعدد، متنوع و گاهی خلاف واقع ایجاد می‌کنند. احساسات پر از تشویش دارند. یک لحظه مهربان و یک لحظه به هم ریخته‌اند، گاهی آرام و گاهی تند. اندیشه‌ها و برنامه‌های مختلف دارند.

وقتی یک نوجوان در این دوره است، دنیای او دنیای تشویش‌ها و نگرانی‌هاست. اندیشه‌هایشان متفاوت است. چه کاری باید کرد؟ ما قرار است در این دنیا، در این دنیای جدید، در دنیای پر از هیجان نوجوانان نقش داشته باشیم. ما نباید مسیر نوجوانی را قطع کنیم. چون بخشی از رشد اوست. ما کنارش هستیم و به او کمک می‌کنیم که در مسیر رشد از اندیشه‌هایش استفاده کند. باید در مسیر رشد از احساساتش بهره ببریم. افکارش را جهت‌دهی کنیم به سمت اینکه بتواند به آن شخص کمک کند. ذهن من به یاد معلمی می‌افتد که چند سال پیش در دبیرستان کار می‌کرد. دفتر یادداشت او را نگاه می‌کردم.

چقدر زیبا نوشته بودند در مورد دانش‌آموزانشان. یکی از مواردی که نوشته بودند این بود که: "فلانی دنیای ذهنش چگونه است؟ احساساتش چگونه است؟". با این کار معلم می‌توانست خوب کار کند. ما وقتی شناخت داریم، می‌توانیم تغییر ایجاد کنیم. در اصول تربیتی، شناخت گام اول است. در روان‌شناسی می‌گویند شما وقتی جایی را شناختید، می‌توانید اثر بگذارید. وقتی ایراد ماشین را می‌فهمید، می‌توانید تعمیرش کنید. ما با دنیای گسترده‌ی ذهن، خیال، اندیشه، باور و اهداف سر و کار داریم. دنیای نوجوانی دنیای طوفانی است.

من باور دارم که اگر بچه‌ها را به خوبی بشناسیم، می‌توانیم به راحتی وارد دنیای آن‌ها شویم و به آن‌ها کمک کنیم. برای مرحله شناخت باید زمان بگذاریم و برای آموزش عجله نکنیم. چه اشکالی دارد که یک نوجوان پنج جلسه به کانون بیاید و تمام پنج جلسه را بنشیند و حرف بزند؟ در کارگروه‌هایی که داریم، در پاتوق‌های نوجوانانه و در کارگاه‌های مخصوص نوجوانان، بهتر می‌توانیم دنیای آن‌ها را بشناسیم.

میزان خطای ما در آموزش وقتی شناخت کافی داشته باشیم، کاهش می‌یابد. شناخت، مبنای همه‌چیز است. وقتی شناخت اتفاق بیفتد، می‌توانیم رفتار نوجوان را تحلیل کنیم؛ اینکه این رفتار آسیب‌زننده است یا رشددهنده. این مرحله همانطور که در مکانیک خودرو اتفاق می‌افتد، در کار با نوجوان هم صدق می‌کند. ابتدا شناخت حاصل می‌شود، سپس می‌توانیم مشکلات را شناسایی کنیم و به راهکارهای درست برسیم.

امروز تأکید بر این است که کودک و نوجوان را در دنیایش بشناسیم. فرصت شناخت نوجوان را باید برای خودمان فراهم کنیم. من به عنوان پدر، مربی یا معلم باید اجازه بدهم تا زمان بگذرد و این شناخت شکل بگیرد. اگر شناخت کافی از نوجوان حاصل شود، می‌توانیم به درستی متوجه شویم که کجای رفتار او ایراد دارد و کجای آن مثبت است. سپس می‌توانیم بر اساس این شناخت، آن رفتار را تقویت یا اصلاح کنیم.

بازسازی؛ دومین گام در آموزش پایدار

پس از اینکه شناخت صورت گرفت، وارد مرحله بازسازی می‌شویم. در این مرحله، نوجوان خود باید به شناخت برسد و تغییرات را در مسیر زندگی‌اش ایجاد کند. ما به عنوان مشاور یا مربی به او کمک می‌کنیم که تغییرات را با خلاقیت خود انجام دهد. به عنوان

مثال، ممکن است نوجوان متوجه شود که ساعت خواب او مشکل دارد و برای بهبود عملکرد تحصیلی‌اش باید آن را تغییر دهد. یا ممکن است تشخیص دهد که برای حفظ امنیت روانی، باید زمان استفاده از فضای مجازی را کاهش دهد. در این مرحله، نوجوان خود به بازسازی رفتارهایش می‌پردازد؛ خوابش را تنظیم می‌کند، فضای مجازی را کاهش می‌دهد، ارتباطاتش را بهینه می‌کند و ساعت مطالعه‌اش را تغییر می‌دهد. خودش مسیر را طی می‌کند.

هم‌سازی، سومین گام آموزش پایدار

در این فرآیند، نقش مشاور، مربی یا معلم چیست؟ ما فقط باید نقش تسهیلگری ایفا کنیم. به عبارتی، ما باید در کنار نوجوان باشیم تا او احساس کند تغییرات به درستی در حال انجام است. مانند یک مکانیکی که بعد از تعویض قطعه از صاحب خودرو می‌خواهد در جای راننده بنشیند و با ماشین دور بزنند تا بررسی کند مشکل ماشین برطرف شده‌است یا نه. در کانون هم مربی باید همین نقش را داشته باشد. مربی نقش تسهیل‌گری دارد. نوجوان باید مربی را در کنار خود احساس کند و تغییراتش برایش عینی باشد. هرازگاهی فقط باید از نوجوان بازخورد بگیریم که چه شد؟ شرایط بهتر شد یا نه؟ ما قرار نیست آنجا خیلی نقش فاعلی داشته باشیم، قرار نیست در مراکز و خانواده، آموزش‌دهنده‌ی صرف باشیم. ما فقط نقش الگویی و تسهیل‌گری داریم.

هم‌راهی؛ سومین گام آموزش پایدار

در مرحله چهارم، نوجوان خود مسیر تغییر را طی می‌کند، اما در این مسیر باید احساس کند که فردی مانند مشاور در کنار اوست تا به او کمک کند و فضای امن و متمرکز برای پیگیری موضوعات فراهم آورد. تصمیمات نوجوان در این دوره ممکن است تغییر کند. ممکن است امروز تصمیم بگیرد که ساعت خوابش را تنظیم کند، اما فردا آن را انجام ندهد. یا امروز تصمیم بگیرد که به باشگاه برود یا مطالعه‌اش را تغییر دهد، اما فردا از آن منصرف شود. نباید از این تغییرات ناامید شویم؛ چرا که این تغییرات بخشی از دنیا و ویژگی‌های نوجوانان است.

تنوع‌طلبی شغلی، تنوع‌طلبی موقعیتی، تنوع‌طلبی در تجربه‌های نو برای نوجوان بسیار لذت‌بخش است و به همین خاطر تغییر می‌کند. شما باید کنارشان باشید. ما باید در کنار نوجوانان باشیم و این تغییرات را به رسمیت بشناسیم.

رفتارها و اقدامات نوجوان غالبا طوفانی‌ست. گاهی ممکن است رفتارهایی از نوجوان سر بزند که کاملا پیش‌بینی نشده است. این اقدامات، بخشی از مقتضیات سنی نوجوانان است. نوجوانان در این دوران بحران‌هایی را تجربه می‌کنند، بحران‌هایی که ممکن است در هویت‌های مختلف، مثل هویت اجتماعی یا هویت تحصیلی، خود را نشان دهد. این دوران، دوران آزمون و سنجش نوجوان است تا ببیند آیا می‌تواند در جایگاه‌های مختلف قرار بگیرد یا نه.

هویت نوجوان

در رابطه با هویت نیاز است این نکته را اضافه کنم که امروزه دیگر ما با آن نگاه سنتی به هویت نگاه نمی‌کنیم. در گذشته هویت را پاسخی می‌دانستند که در جواب "من کیستم؟" می‌دادند اما امروزه هویت، هویت روایتی‌ست. یعنی ما در موقعیت‌های مختلف ممکن است نقش‌های متفاوتی را تجربه کنیم. هویت را با شخصیت یکی ندانیم. من ممکن است در محیط کاری فردی جدی اما در محیط خانواده یک پدر مهربان باشم. در محیط بازار ممکن است من فردی سختگیر در خرید باشم. در این محیط، هویت من به عنوان خریدار است. در جایی دیگر ممکن است من کمک‌کننده باشم. هویت رفتاری من در محیط خانواده با هویت رفتاری من در محیط اداری با یکدیگر متفاوت است. برای نوجوان هم به همین صورت است. این‌ها را تعارض و اختلال برداشت نکنید.

هویت روایتی به ما می‌گوید که ما در موقعیت‌های مختف، به شکل‌های متفاوت رفتار می‌کنیم. من این نکات را مطرح می‌کنم تا برچسب‌زنی را تا حد ممکن در خصوص دوره نوجوانی حذف کنیم. برچسب زدن به نوجوانان، مخصوصاً در این دوران حساس، می‌تواند آسیب‌زننده باشد. برای مثال، نباید بگوییم شخصیت نوجوان چندگانه است یا هویتش ناسالم است.

این‌ها ویژگی‌هایی هستند که در این دوره شکل می‌گیرند. در دنیای امروز، دوره نوجوانی و بحران‌های آن در حال تغییر است.

تجربه‌های مختلف نوجوانان با گذشته تفاوت دارد. این تغییرات به معنای کاهش حساسیت‌ها در دنیای نوجوانان نیست، بلکه نشان‌دهنده این است که باید مراقبت و درک متقابل را در سنین پایین‌تر آغاز کنیم.

ویژگی‌های بارز نوجوانی

الف_ خودمحوری

یکی از ویژگی‌های بارز نوجوانان خودمحوری است. چرا گفتیم "تابستانت را خودت بساز"؟ چون نوجوان دوست دارد خود عامل و خالق باشد. در اجرای برنامه‌ها، اگر بتوانید محور برنامه را به نوجوان بسپارید، می‌توانید از او انتظار مسئولیت‌پذیری داشته باشید. خودمحوری نوجوان به این معنا نیست که او دیگران را نمی‌خواهد ببیند. بلکه به این معناست که او می‌خواهد نقش داشته باشد. در خانواده‌ها، گاهی نوجوانان می‌خواهند در مورد مسائل مختلف مثل اقتصاد، سیاست یا فرهنگ نظر بدهند. در این مواقع، اگر پدر و مادر به او بگویند" تو برو درست را بخوان، این کارها به تو نیامده" در واقع دنیا و نظرات او را نادیده گرفته‌اند و به ساحت‌های ذهنی و روحی و روانی او حمله کرده‌اند.

باید به نوجوان اجازه دهیم در مورد مسائل ابراز نظر کند. در مراکز، ما می‌توانیم خودمحوری را با واگذاری نقش‌ها به نوجوانان تعریف کنیم. این کار می‌تواند با مشارکت دادن و تعریف نقش برای نوجوانان انجام شود. به عنوان مثال، در برنامه‌های ویژه روز نوجوان، وقتی نقش‌ها به نوجوانان سپرده می‌شود، مسئولیت‌شان بالا می‌رود و در کنار آن‌ها،

عملکردشـــان بهبود می‌یابد. قاری قرآن برنامه را، مجری را و بیشـــتر دســـت‌اندرکاران را از نوجوانان انتخاب کردیم. آنها باید وارد فضای عملکردی شوند. این تجربه موفق نشان می‌دهد که زمانی که نوجوانان نقش‌های خود را بر عهده می‌گیرند، عملکرد بهتری دارند. فراموش نکنیم که نوجوان امروز حذف کردنی نیست.

ب_ شک و تردید

ویژگی دوم دوره نوجوانی، تردید و شـک اسـت. تردید در تصـمیم‌گیری‌های نوجوانان بسـیار رایج اسـت. ما باید به عنوان مربی، پدر، مادر یا معلم کمک کنیم تا تردیدهای آن‌ها برطرف شود. باید به نوجوانان فرصت بدهیم تا در مورد تصمیمات خود صحبت کنند. وقتی نوجوانی از شـما می‌خواهد که به او مشـورت بدهید، باید به او اجازه بدهید که تردیدهایش را با شـما در میان بگذارد تا بتواند تصـمیم درسـتی بگیرد. تردید زمانی برطرف می‌شود که به نوجوان فرصت داده شود تا در مورد آن صحبت کند و درک درستی از وضعیت خود پیدا کند.

پ_ استقلال‌طلبی

استقلال‌خواهی نوجوانان نیز یک نیاز مهم است. این استقلال‌خواهی به معنای جدایی نیست، بلکه به این معناست که نوجوان می‌خواهد وابستگی‌های کمتری داشـته باشـد. دلبسـتگی به خانواده و اطرافیان همچنان وجود دارد، اما وابسـتگی‌های غیرضـروری کاهش می‌یابد.

آنچه که در استقلال‌طلبی قرار است اتفاق بیفتد این اسـت که وابسـتگی‌ها باید کاهش یابند. الزاما من به عنوان مربی نباید همیشـه کتاب‌ها را تحلیل یا فیلم‌ها را تفسـیر کنم؛ گاهی اجازه دهیم نوجوان این کارها را انجام دهد. او مشـخص کند امروز چه محتوایی در کارگاه داشته باشیم. اگر قرار است تسهیل‌گری کنیم و بـه صـورت غیرمسـتقیم بـه آن‌هـا کمـک کنیم، استقلال آنها را به رسمیت بشماریم. استقلال‌طلبی به این معناست که از وابستگی‌ها کاسته شود و در عوض، عملکرد بهبود یابد. دلبسـتگی‌ها نیز باید در جای خود باقی بمانند.

نوجوان امروزی را نمی‌توان کنترل کرد، چرا که انسان بـه‌طور کلی قـابـل کنترل نیســـت. نوجوان امروزی ویژگی‌های چندبعدی و اهداف و اندیشه‌های متفاوتی دارد. به‌وسـیله‌ی کنترل نمی‌توان کارها را پیش برد. باید به اسـتقلال‌خواهی بچه‌ها کمک کنیم تا آن‌ها را در مسـیر علایقشـان قرار دهیم. باید به نوجوانان رغبت‌هایشان را معرفی کنیم. در تست هالند، که همه شـما می‌توانید آن را جسـتجو کنید، این تسـت برای شـناخت علایق نوجوانان طراحی شـده اسـت. وقتی این تست را اجرا می‌کنیم، متوجه می‌شویم که دنیای علایق نوجوان چیسـت. آیا نوجوان ما جسـتجوگر اسـت؟ آیا نوجوان ما واقع‌گراسـت؟ آیا قدرت و پول برای او اهمیت زیادی دارد؟ آیا نوجوان ما هنری است که به راحتی عمل می‌کند و هیچ چیزی برای او مهم نیسـت؟ وقتی شـما رغبت‌های نوجوان را شـناختید و نوجوان نیز خودش رغبت‌های خود را شناخت، باید به او کمک کنیم که اسـتقلال‌خواهی‌اش را در مسـیر علایقش قرار دهد. این‌طور می‌توانید عملکرد مثبت را مشاهده کنید.

ت_ هویت جویی

نوجوان در جستجوی هویت است؛ او می‌خواهد یک «من» متفاوت به جامعه معرفی کند، یک «من» که برای خودش ارزشمند باشد. یکی از مشکلاتی که ما مرتکب می‌شویم این است که می‌خواهیم هویت دلخواه خود را به نوجوان تزریق کنیم. به عنوان مثال، من تلاش‌گر، سخت‌کوش، درس‌خوان و منظم. دوست دارم این ویژگی‌ها را در نوجوان خود پیاده کنم. این «من‌ها» ممکن است با دنیای ذهن و اندیشه نوجوان تفاوت داشته باشند.

در مسیر رشد، ما به‌طور غیرمستقیم می‌توانیم به نوجوان کمک کنیم، اما باید حواسمان باشد که هویت خود را به او تحمیل نکنیم. باید به نوجوانان اجازه دهیم هویت واقعی خود را پیدا کنند. البته، باید تسهیل‌گری کنیم زیرا ممکن است نوجوان نتواند به‌درستی هویت خود را شناسایی کند. اما خطر زمانی به وجود می‌آید که ما بخواهیم هویت دلخواه خود را به او تزریق کنیم.

راهکارهایی برای مربیان یا والدین

حالا که ویژگی‌ها را گفتیم برویم سراغ راهکارها. همان‌طور که گفتیم نوجوانان ویژگی‌های خاص خود را دارند و ما باید آن‌ها را بشناسیم. یکی از ویژگی‌های بارز نوجوانان خودمحوری است. نوجوانان خودمحور می‌توانند خودخواه یا خودشیفته باشند. آن‌ها همیشه به‌دنبال این هستند که خود را در مرکز قرار دهند. افراد خودشیفته به‌طور مداوم سعی دارند از دیگران برای نمایش خود استفاده کنند.

نوجوانان خودمحور می‌خواهند سلیقه‌های خود را اجرایی کنند و در بسیاری از مواقع از دیگران غافل می‌شوند. آن‌ها ممکن است به تنهایی و انزوا گرایش داشته باشند زیرا هیچ فرد خاصی را نمی‌بینند که بخواهند با او ارتباط برقرار کنند. نوجوانان خودمحور سعی دارند همه‌چیز را مطابق با سلیقه خود پیش ببرند.

در بزرگسالان هم این ویژگی‌ها وجود دارد. بسیاری از افراد به‌طور دائم می‌خواهند سلیقه خود را به دیگران تحمیل کنند، حتی اگر مطمئن باشند که ایده‌هایشان اشتباه است.

ویژگی‌های دوران نوجوانی شامل خودمحوری است که ممکن است در قالب خودخواهی، خودشیفتگی، تنهایی و تمرکز بر سلیقه‌های خود نشان داده شود. اگر ما این ویژگی‌ها را درک کنیم، می‌توانیم به نوجوان کمک کنیم. نباید او را طرد کنیم یا برچسب بزنیم. برای مثال، به جای اینکه او را «مغرور» یا «عصبانی» بنامیم، باید او را در مسیر رشد خود قرار دهیم. مهم این است که کمک کنیم تا نوجوان از این ویژگی‌ها عبور کند و در بستر رشد قرار بگیرد.

راهکار ما برای کمک به این نوجوانان، **همدلی** است. همدلی یعنی اینکه دنیا را از زاویه دید دیگران ببینیم. وقتی نوجوان می‌خواهد سلیقه‌اش را اجرا کند، باید به او فرصت بدهیم تا حرفش را بزند و احساس کند که دیده می‌شود. همدلی یعنی اینکه از پشت عینک دیگران به دنیا نگاه کنیم و آن‌ها را درک کنیم.

دنیای نوجوان به گونه‌ای است که دوست دارد دیده شود، تایید شود و به بالا برسد. اگر به این شناخت رسیدیم و همدلی میان ما و نوجوان برقرار شد، می‌توانیم از طریق این همدلی ارتباط مؤثری برقرار کنیم و سطح تصمیم‌گیری نوجوان را تغییر دهیم. خودمحوری را نمی‌توان با مقابله کاهش داد. نوجوان خودمحور با حذف کردن، تهدید و تنبیه و سرزنش یا قضاوت شدن تغییر نمی‌کند. ویژگی خودمحوری را تنها با همدلی می‌توان تغییر داد و در مسیر رشد قرار داد.

تردیدهای نوجوان نسبت به اطرافیان قابل توجه است. امروز ممکن است بگوید مربی بسیار خوبی داریم، ولی فردا پیش دوستانش اظهار کند که از دانش آن خوشش نیامده است. امروز ممکن است با پدر و مادر صمیمی باشد و فردا نظرش تغییر کند. این تغییرات طبیعی است. نوجوانان نسبت به دانسته‌های قبلی خود دچار تردید می‌شوند. ممکن است فکر کنند که هیچ کاری نمی‌توانند انجام دهند یا اینکه درس خواندن و تلاش کردن فایده‌ای ندارد و آینده‌ای در پیش ندارند. این تردیدها در ذهن نوجوانان فراوان است.

در مورد مسائل دینی و معنوی نیز تردید وجود دارد. به عنوان مربی، باید فرصتی برای تجربه کردن و شکل‌دهی به نوجوانان فراهم کنیم. باید به آنها اجازه دهیم که تجربیات خود را بدون قضاوت کردن بیان کنند. اگر امروز گفتند که مربی خوب نیست یا جلسه مفید نبوده، باید به آنها فرصت دوباره برای تجربه کردن بدهیم و نظراتشان را بشنویم. خلاقیت به این معناست که از نوجوان بخواهیم نظر بدهد و راهکارهایی جهت بهبود را ارائه کند. مثلاً از او بپرسیم که برای بهبود کیفیت کارگاه چه تغییراتی پیشنهاد می‌دهد یا چه ایده‌هایی برای بهتر شدن جلسات دارد. نوجوان را باید به سمت دنیای پست‌مدرن حرکت دهیم. او به اندازه کافی اطلاعات دارد که روزانه اثراتی از خود خلق کند و در این زمینه مشکل خاصی ندارد. ما باید بیشتر بر جهت‌دهی و برنامه‌ریزی برای نوجوانان تمرکز کنیم.

فرصت اظهار نظر دادن بسیار مهم است، زیرا نوجوانان در دنیای مدرسه و خانه فرصت کمی برای بیان حرف‌های خود دارند. یکی از راه‌های جلوگیری از آسیب‌های حضور بیش از اندازه نوجوانان در فضای مجازی این است که دنیای واقعی مبتنی بر گفتگو را برای آنها فراهم کنیم. تنها با ایجاد چنین فضایی می‌توانیم جلوی آسیب‌های فضای مجازی را بگیریم. اگر ما به عنوان مربی شنونده باشیم، نوجوان خود راه‌حل‌هایش را پیدا خواهد کرد. به عنوان مثال، اگر نوجوانی در مورد مربی‌گری یا جلسات نظری دارد، باید به او فرصت داده شود تا نظراتش را بیان کند و خودش به جواب‌های مناسب برسد. به جای اینکه قبل از شنیدن حرف‌های نوجوان، شروع به نصیحت یا توصیه کردن کنیم، باید ابتدا به او گوش بدهیم.

به یاد داشته باشیم که رفتارهای ما می‌تواند تأثیر زیادی بر نوجوان داشته باشد. اگر می‌خواهیم نوجوانی به حرف‌های ما گوش دهد، ابتدا باید به حرف‌های او گوش دهیم. از این طریق نوجوان یاد

می‌گیرد که احترام به خود را از رفتار ما بیاموزد. تردید نوجوانان را نمی‌توان دیکته کرد.

بـایـد بـه آنهـا اجـازه داد تـا خودشـــان بـا تفکر و تجربه‌هایشـان به راه‌حل‌های مناسـب برسـند. باید به عنوان یک **شنونده فعال** در کنار نوجوانان باشیم و به آنها فرصـــت ابراز نظر بدهیم. این به آنها کمک می‌کند که مشـکلات خود را خودشـان حل کنند و در مسیر رشد قرار گیرند. نوجوان ما که تردید دارد، درد و درمان را هر دو همراه کنیم. خود نزد ما می‌آورد و ما تنها با شـنیدن او می‌توانیم به او کمک بسـیار راه‌حل اســتقلال‌خواهی نوجاون، قطع وابســتگی‌هاســت و ایجاد دل‌بســتگی‌ها. دل‌بســتگی یک رابطه‌ی امن اســت که شــما در آن باور دارید تحت هر شــرایطی می‌توانید روی کمک فرد مقابلتان حسـاب کنید و این الزاما به معنای وابستگی نیست.

می‌گوید اگر پدرم نباشـد، اگر مادرم نباشـد، نمیتوانم کارهایم را بکنم. یکی از جاهایی که اسـتقلال شـکل نگرفت، در محیط‌های دانشگاه است. همه شرایط را از قبل از اینکه وارد محیط دانشگاهی و فضای مبتنی بر اسـتقلال بشـود، پدر و مادر در خانه برایش فراهم می‌کردند، اما اکنون وارد این فضـا شـده و نمی‌تواند با آن سازگار شود. دانشگاه را رها می‌کند، ترک تحصیل می‌کند و برمیگردد. در زندگی زناشویی هم همین‌طور اسـت. یکی از دلایل طلاق، وابسـتگی بیش از اندازه است.

یعنی اســتقلال‌خواهی، که باز از این زاویه به آن نگاه کنیم، اســتقلال‌خواهی در دنیای نوجوانی و زندگی انسان الزاما چیز منفی نیست و اتفاقاً مثبت است و در راســتای رشــد قرار دارد و به فرد کمک می‌کند. این اسـتقلال‌خواهی‌ها با این تصـور اشـتباه که کودک اگر از این مسـیر عبور کرد، از کنترل ما خارج می‌شـود و آسیبش بالاست، باعث تنش بین ما و آن‌ها می‌شود. باید مسیر را برای آن‌ها باز کنیم. اگر ما جلوی رودخانه را بگیریم، آب پشت دیوار جمع می‌شود و بعد از مدتی سـیـل مـی‌شـود و همـه جـا را مـی‌بـرد. اگـر بـه اسـتقلال‌خواهی پاسـخ ندهیم، نوجوان شـما را رها می‌کند و به محیط‌های دیگری می‌رود، با افرادی ارتباط می‌گیرد که به اسـتقلال‌خواهی‌اش احترام می‌گذارند. باید به استقلال‌خواهی‌اش احترام گذاشت و به آن کمک کرد. در طراحی مدل‌های آموزشـی، باید مهارت‌های زندگی‌سـاز و لازم برای آن‌ها فراهم شـود. احترام به این روحیه، اولین نیاز اسـت. نقش همراهان، حالا پدر باشـد، مادر باشـد، مربی باشـد یا معلم، بسیار مهم است. اولین کار این است که به این روحیه احترام بگذاریم.

اصطلاحی بود که می‌گفتند نوجوان شبیه بازیکن آزاد در تیم است. هر جایی از میدان که نیاز باشد، حضور پیدا می‌کند. باید به او کمک کنیم تا مهارت‌هایش را افزایش دهد و در پست‌های مختلف بتواند خوب بازی کند. برایش نقشه راه داشته باشیم و آگاهی و دانشش را بالا ببریم. باید بتوانیم پیش‌بینی کنیم که در ادامه چه اتفاقاتی خواهد افتاد و چشـم‌اندازی به رفتار او داشـته باشـیم. نباید اضـطراب ایجاد کنیم و نگرانش کنیم کـه بـا این کـاری کـه می‌کنی، آینـده‌ات نـابود می‌شـود. باید برای پیش‌بینی رفتار او، راهکارهایی

ارائه دهیم و بگوییم که برای این‌که این اتفاق نیفتد، باید این کار را انجام دهی.

ایجاد فرصت برای تجربه کردن بسیار مهم است. نوجوان باید خالق و عامل باشد. نباید همیشه بخواهیم به او بگوییم که کی بیدار شود، چه بخورد، کجا برود، کجا بیاید، چه حرفی بزند. این‌گونه نمی‌توانیم مدیریت کنیم. باید کمک کنیم تا در مسیر رشد قرار بگیرد و خودش عامل باشد، خودش خالق باشد.

خودیابی نیز یکی دیگر از راهکارهاست. او باید در فرآیند هویت‌یابی قرار گیرد و به‌هم‌ریختگی‌های روانی و تغییرات فیزیولوژیک و روحی‌اش را درک کند. نوجوان در این دوران به شدت به هم ریخته است و مدل‌های مختلفی را دنبال می‌کند تا به یک روش درست برسد. تمام تلاش او این است که درست و نادرست را تشخیص دهد و خود را به جامعه و اطرافیانش معرفی کند. نقش ما در این فرآیند بسیار مهم است. یک مثال زدم که در مراکز آموزشی می‌توانیم تست هالند داشته باشیم.

فرصتی برایشان فراهم کنیم تا توانمندی‌های خود را بشناسند. در طرح شهاب، شناسایی و هدایت استعدادهای برتر، مبنای طرح این است که همه دانش‌آموزان توانمندی دارند، اما یک نفر در ریاضی بهتر است و دیگری در انشا. ما هم در دنیای نوجوانی باید کمک کنیم تا بچه‌ها استعدادها و توانمندی‌های خود را بشناسند و بر اساس آن‌ها تصمیم بگیرند.

فراهم کردن زمینه مسئولیت‌پذیری و تصحیح برداشت‌های شخصی اشتباه نوجوان بسیار مهم است. نوجوان گاهی خود را به شدت قضاوت می‌کند و مقایسه می‌کند. باید به او کمک کنیم تا خود واقعی‌اش را بیابد، نه خود شبیه دیگران و نه خود مطلوب دیگران.

تقویت روحیه مثبت‌گرایی از دیگر کارهایی است که باید انجام دهیم. حضرت آقا امسال چندین بار تأکید کردند که باید امید به جامعه تزریق کنیم. جامعه ما به امید نیاز دارد و نوجوانان به امیدی چندین برابر نیاز دارند. باید در برنامه‌هایمان به نوجوانان امید واقعی مبتنی بر توانمندی‌ها، عملکرد و امکانات خودشان بدهیم. این امید واهی نیست بلکه امید واقعی است که نباید از نوجوانان گرفته شود.

نکته بسیار مهمی که باید به آن توجه کنیم، **پرورش توانایی‌ها و مهارت‌های نوجوانان** است. اگر مهارت‌های فرزندانمان را ارتقا دهیم، اعتماد به نفس آن‌ها بالا می‌رود. مبنای اعتماد به نفس، که دغدغه بسیاری از والدین است، به این صورت است که اگر فرزند اعتماد به نفس پایینی داشته باشد، عملکرد خوبی نخواهد داشت، قدرت نه گفتن ندارد، نمی‌تواند از خود دفاع کند و در موقعیت‌های مختلف دچار مشکل می‌شود. این مسائل ریشه در مهارت‌ها دارد. اعتماد به نفس به خودی خود یک فضاست و نمی‌توان آن را به صورت مستقیم بالا برد. شما باید مهارت‌های مختلف را به فرزندتان آموزش دهید تا در موقعیت‌های مختلف توانایی بیان نظر خود را داشته باشد. وقتی مهارت‌های فرد بالا رود، اعتماد به نفس او نیز افزایش می‌یابد.

اعتماد به نفس مانند دماسنجی است که در اتاق قرار دارد. برای اینکه جیوه در دماسنج تغییر کند، دمای اتاق باید تغییر کند. شما نمی‌توانید با دست جیوه را به بالا یا پایین هدایت کنید، اما اگر دما را تغییر دهید، جیوه تغییر خواهد کرد. به همین ترتیب، با ارتقای مهارت‌ها، اعتماد به نفس فرزندتان بهبود خواهد یافت. مهارت‌هایی همچون نه گفتن، حل مسئله، تصمیم‌گیری و ارتباط اجتماعی به فرزندتان کمک می‌کند تا در موقعیت‌های مختلف بهتر عمل کند و اعتماد به نفس او تقویت شود. اگر فرزند در زمینه‌های مختلف، مثل حضور در جمع یا دفاع از خود، عملکرد خوبی داشته باشد، اعتماد به نفسش بالا می‌رود.

این اعتماد به نفس باعث **شکل‌گیری عزت نفس** می‌شود. عزت نفس یعنی این‌که فرد باور داشته باشد که انسان ارزشمندی است و در نگاه دیگران نیز ارزش دارد. عزت نفس یکی از مبانی اساسی رشد انسان است. اگر عزت نفس از فرد گرفته شود، هیچ توانمندی در او به عمل تبدیل نخواهد شد و هیچ روزنه امیدی در او دیده نخواهد شد. انسان‌های موفق، همان‌طور که سوار بر اسب تیزروی عزت نفس هستند، در مسیر خود پیش می‌روند. اگر می‌خواهیم عزت نفس فرزندمان را بالا ببریم، نباید با کلاس‌های محدود، مثل فن بیان، این کار را انجام دهیم. عزت نفس یک محصول است، محصول مهارت‌ها و فرصت‌هایی که برای رشد فرد فراهم می‌شود. برای تغییر عزت نفس، باید به تردیدهای فرزند پاسخ دهیم، هویت او را شکل دهیم و به استقلال او احترام بگذاریم. در این مسیر، باید فرصت‌های آموزشی و مهارت‌افزایی فراهم کنیم.

در این زمینه، در رسانه‌ها اشاره کرده‌ام که یکی از راه‌های کاهش آمار طلاق، آموزش مهارت‌ها به زوجین قبل از ازدواج است. این آموزش‌ها می‌تواند شامل مهارت‌های شغلی و اقتصادی باشد تا زوجین پیش از ازدواج با مشکلات اقتصادی و شغلی مواجه نشوند. مهارت‌آموزی در دنیای امروز یکی از حلقه‌های مفقوده است و باید روی مهارت‌های فرزندان کار کنیم. در این راستا، کانون پرورش فکری کار فوق‌العاده‌ای انجام داده است و مراکزی برای آموزش علوم و فناوری راه‌اندازی کرده است. این مراکز به نوجوانان کمک می‌کنند تا برای دنیای دیجیتال، هوش مصنوعی و الکترونیک‌های آینده آماده شوند. برای اینکه نوجوانان بتوانند اثرگذار باشند، باید مهارت‌های لازم را کسب کنند و اعتماد به نفس و عزت نفس آن‌ها تقویت شود. پدر و مادر و مربیان باید فرصت‌هایی برای رشد درست فراهم کنند و تسهیل‌گر روند رشد باشند. در این مسیر، لازم است که نیازهای نوجوانان را بشناسیم و به آن‌ها پاسخ بدهیم.

سوال یکی از حاضرین: آیا خلاها و کمبودهای دوران نوجوانی را می‌شود اصلاح کرد؟

پاسخ سخنران: بله. من از تجارب کانون عرض می‌کنم. ما امسال یک بحثی داشتیم تحت عنوان شاداب‌سازی. نوجوان به یک محیط متناسب با سنش نیاز دارد. به همین خاطر ما در کانون پرورش فکری، علاوه بر فراهم کردن زیرساخت‌های ورزشی متناسب با دنیای نوجوان، سعی داریم تا از طریق کارگاه‌ها و

جلسات آموزشی، کمبودهای روحی و روانی نوجوانان را جبران کنیم. با این حال، برخی مسائل مربوط به دوران کودکی به شکل سایه‌ای بر دوران نوجوانی و بزرگسالی اثر می‌گذارند.

این مسائل در قالب طرحواره‌هایی که در دوران کودکی شکل گرفته‌اند، می‌توانند تأثیرات عمیقی داشته باشند. مثلاً نوجوانی که همیشه به دیگران کمک می‌کرده و خود را فراموش می‌کرده، ممکن است این رفتارها را از دوران کودکی به ارث برده باشد و دچار طرحواره‌ی ایثار باشد. این طرحواره‌ها را بعضا نمی‌توان به‌طور کامل درمان کرد اما میتوان شناخت و آسیب‌های حاصل از آن‌ها را کاهش داد.

در این راستا، باید این طرحواره‌ها را شناسایی کرده و به نوجوانان کمک کنیم تا آن‌ها را درک کرده و جبران کنند. به عنوان مثال، نوجوانی که همیشه در کودکی به دیگران کمک می‌کرده، ممکن است در بزرگسالی به این رفتار ادامه دهد. این ریشه‌ها باید شناسایی شوند و در مسیر رشد و تغییر این رفتارها به فرزند کمک شود. این موضوع به بخش مهمی از فضای ذهن فرد تبدیل شده است.

او در بزرگسالی به این نتیجه می‌رسد که باید همواره چیزهایی را به دیگران بدهد، حتی اگر شکلاتی باشد که خودش دوست دارد، خود آن را نخورد. در این مدل، شناخت آن اتفاقات گذشته به فرد کمک می‌کند تا درک بهتری از رفتار کنونی خود پیدا کند. به این ترتیب، او متوجه می‌شود که رفتارهای فعلی‌اش ناشی از آن تجربیات کودکی است. وقتی فرد این شناخت را به دست آورد، بینش او نسبت به رفتار خود تغییر می‌کند و به مرور زمان، این تغییرات در رفتار او نمایان خواهد شد. به عنوان مثال، فرد می‌تواند به این فکر کند که اگر خودکارش را به دوستانش ندهد، آن‌ها هنوز او را دوست دارند و رابطه‌شان تغییر نخواهد کرد. این تغییرات به مرور زمان اتفاق می‌افتد، البته در بستر زمان.

سوال یکی از حاضرین: آیا بزرگسالان هم تحت تاثیر طرحواره‌ها قرار دارند؟

پاسخ سخنران: بله. بسیاری از ما بزرگترها هم ممکن است تحت تأثیر ۱۸ طرحواره‌ی ناسازگار قرار بگیریم که منجر به مشکلاتی مانند بی‌اعتمادی یا محرومیت هیجانی می‌شود. برای مثال، اگر در دوران کودکی محبت کافی از سوی والدین دریافت نکرده باشیم، این کمبود می‌تواند در بزرگسالی اثرات منفی بگذارد. فردی که در دوران کودکی محبت و توجه لازم را از والدین خود دریافت نکرده باشد، در بزرگسالی ممکن است از دیگران محبت بخواهد و در دام محبت‌های دروغین گرفتار شود.

سوال یکی از حاضرین: برای نوجوانان خودخواه چه کنیم؟

پاسخ سخنران: برای نوجوانانی که خودخواه و خودرای هستند، ضروری است تعیین نقش کنیم تا نیازهای مرتبط با سن آن‌ها در بستر شغلی یا اجتماعی خاص برآورده شود. در روانشناسی، اصطلاحی داریم تحت عنوان "مکانیزم دفاعی"، که یکی از آن‌ها "مکانیزم تسعید" یا "پالایش" است. این مکانیزم به معنای هدایت انرژی به مسیر درست است. در اینجا ما به طور آگاهانه، به نوجوانانی که خودخواه و

خودرای هستند، کمک می‌کنیم تا بتوانند نیازهای خود را در مسیر صحیح نقشی که در نظر گرفتیم، برآورده کنند.

برای ارتباط بهتر با کودکان و نوجوانان، دو کتاب بسیار مفید وجود دارد که من پیشنهاد می‌کنم. یکی از آن‌ها کتاب "**مصاحبه بالینی**" از دکتر عبدالله شفیع‌آبادی است. اگر ده صفحه‌ی این کتاب را_ از صفحه ۱۳ تا ۲۳_ خوب یاد گرفتیم، پنجاه درصد از مشکلات دوران کودکی و نوجوانی مخاطبینمان را حل می‌کنیم. در این کتاب به برقراری رابطه حسنه با نوجوانان و درک علایق آن‌ها تأکید شده است. به جای اینکه بر اساس علایق خود رفتار کنیم، باید علایق نوجوانان را بشناسیم و بر اساس آن‌ها به فعالیت بپردازیم. به عنوان مثال، اگر نوجوان شما به پارک رفتن علاقه دارد، به جای اینکه او را به خانه خاله ببرید، بهتر است او را به پارک ببرید. این روش به شما کمک می‌کند تا ارتباط قوی‌تری با نوجوان خود برقرار کنید. زمان از مهم‌ترین سرمایه‌های انسان است. وقتی زمان خود را به کسی اختصاص می‌دهید، در واقع گران‌بهاترین دارایی خود را به او می‌دهید. با استفاده از این زمان و تلاش برای شناخت بیشتر افراد، می‌توانیم روابط بهتری برقرار کرده و درک بهتری از نیازهای آن‌ها پیدا کنیم.

کتاب دیگری که می‌توانم معرفی کنم، "**نیمه تاریک وجود**" است که توسط خانم فورت نوشته شده است. این کتاب به صورت داستانی و روایت گونه نوشته شده و بستر علمی و درمانی دارد. مطالعه این کتاب می‌تواند به خودشناسی ما کمک کند و برای مربیان و کسانی که در ارتباط با نوجوانان و کودکان هستند، بسیار مفید است.

نیازهای نوجوان

الف_ سازگاری با تغییرات

در این دوران، کودک یا نوجوان در تلاش است که با تغییرات مختلف سازگار شود. این تغییرات شامل تغییرات در انتظارات خانواده، تغییرات در انتظارات خود فرد و تغییرات فیزیولوژیکی است. همه این تغییرات باعث ایجاد تنش می‌شود. ما در سایه عادات خود احساس امنیت می‌کنیم، اما نوجوانی دوره‌ای از تغییرات فراوان است. این تغییرات به طور پیوسته بر جنبه‌های ذهنی، روحی، روانی، هیجانی و فیزیولوژیک نوجوان تأثیر می‌گذارد. بنابراین، نوجوان در این دوران احساس امنیت ندارد و در تلاش است که از دوران کودکی فاصله بگیرد. این تغییرات شامل تغییر در گفتمان، پوشش، رفتار، ارتباطات، حضور و ورود و خروج است. نوجوان می‌خواهد نشان دهد که فردی متفاوت از قبل شده است. در حالی که والدین همچنان به او می‌گویند که لباسش را آماده کنند یا کفش‌هایش را در کیفش بگذارند، نوجوان تمایل دارد از این شرایط فرار کند. او می‌خواهد از محدودیت‌ها و کنترل‌های قدیمی که بر او اعمال می‌شود، خارج شود.

ب_ من می‌توانم

یکی از مهم‌ترین نیازهای نوجوان این است که به این باور برسد که می‌تواند. این باور باید از سوی والدین و مربیان به او منتقل شود. اگر نوجوان به این باور برسد

که می‌تواند، تلاش خواهد کرد. اگر تلاش کند، یاد می‌گیرد و اگر یاد بگیرد، موفق خواهد شد. این چرخه به مرور زمان باعث تغییر در رفتار و نگرش نوجوان می‌شود. در غیر این صورت، نوجوانی که به این باور نرسیده است که می‌تواند، ممکن است در زمینه‌های مختلفی همچون درس خواندن، انجام وظایف یا پیروی از دستورها دچار مشکلاتی شود. این مشکل ناشی از این است که نوجوان باور دارد نمی‌تواند و به همین دلیل تلاش نمی‌کند. یکی از راه‌های کمک به نوجوان این است که به او بگوییم: "تو می‌توانی." این پیامی است که باید به نوجوان انتقال داده شود. او باید بداند که خودش می‌تواند اثرگذار باشد، مسیر زندگی‌اش را بسازد و تصمیمات درست بگیرد.

پ_ تشنه‌ی محبت

یکی از بزرگ‌ترین نیازهای دوران نوجوانی، محبت و تایید است. نوجوان به محبت، تایید و توجه نیاز دارد. این نیازها نباید نادیده گرفته شوند، زیرا ممکن است نوجوان در صورت عدم دریافت این محبت‌ها، احساس کمبود کند. بسیاری از افراد گمان می‌کنند که با بزرگ شدن نوجوان باید از محبت کردن به او کاسته شود، اما محبت یک نیاز اساسی است که در نوجوانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. زیرا در این دوران، نوجوان دچار تغییرات زیاد و کاهش عزت نفس می‌شود و محبت والدین می‌تواند این خلأ را پر کند.

ت_ خودنمایی و مهم جلوه کردن

یکی از نیازهای دیگر نوجوان این است که دیده شود و مورد احترام قرار گیرد. نوجوانان تمایل دارند که در جامعه خودنمایی کنند و خود را نشان دهند. برای مثال، ممکن است صدای خود را بلند کند یا روی صندلی بایستد یا لباس‌های عجیب و غریب بپوشد. این نیاز به خودنمایی در دوران نوجوانی طبیعی است و باید با احترام به آن پاسخ داده شود. ما باید به آنها نشان دهیم در مرکز توجهمان هستند. آن‌موقع خودشان این نیازشان را به طور معقول تنظیم می‌کنند.

ث_ بهداشت جسمی و روانی و نیاز به الگوی مناسب

همچنین، نوجوانان به الگویی مناسب برای زندگی نیاز دارند. دانش‌مندان معتقدند ۳۰درصد ویژگی‌های ما در بزرگ‌سالی، شبیه به الگوهایمان در دوره‌ی نوجوانی‌ست. آیا ما الگوی مناسبی برای نوجوانان هستیم؟ ما در سطح کلان الگوهای بسیار خوبی برای نوجوانان داریم اما در فضای زیستی‌مان به عنوان پدر و مادر یا مربی، نقش الگویی خوبی داریم؟ در این دوران، ویژگی‌های شخصیتی و رفتاری نوجوانان به شدت تحت تأثیر الگویی است که از بزرگ‌ترها می‌گیرند. والدین و مربیان باید این الگوبرداری را به صورت

غیرمستقیم هدایت کنند و به نوجوانان کمک کنند تا الگوی مناسبی برای خود انتخاب کنند. باید غیر مستقیم به نوجوان کمک کنیم تا الگوی مناسبی انتخاب کند. به او دانش و آگاهی دهید که چه کسی می‌تواند الگو و چراغ راه مسیر او باشد.

در روزهای اخیر فیلم باغ کیانوش اکران شد. من وقتی کتابش را می‌خواندم، شخصیت حمزه برایم

جالب بود. اینکه چقدر پای کار است و چقدر دوندگی دارد تا به دوست و رفقایش و حتی صاحب باغ کمک کند، وفاداری‌اش نقش الگویی دارد. نیاز است برای پیدا کردن الگوهای این‌چنینی مطالعه کنیم.

ج_ پرورش اعتماد به نفس

نوجوانان همچنین نیاز به پرورش اعتماد به نفس دارند. عزت نفس در این دوران به شدت تحت تأثیر تجارب فرد قرار دارد و یکی از مهم‌ترین کارهایی که باید انجام دهیم، بالا بردن مهارت‌ها و اعتماد به نفس نوجوان است. باید برای نوجوان فرصت یادگیری مهارت‌های جدید را فراهم کنیم. باید برایش فضای مناسب ایجاد کنیم تا مهارت‌های جدید را بیاموزد. این کار بسیار مفید و مؤثر است.

دنیای نوجوانی، دنیای پیچیده‌ای است و این نوجوانان در حال عبور از مرحله‌ای هستند که تغییرات مختلفی در آن‌ها اتفاق می‌افتد. جشن تولد برای نوجوانان مهم است و گفتگو و بحث‌های آزاد برایشان جذاب است. در ضمن این برنامه‌ها، می‌توان مفاهیم و مسائل مورد نیاز نوجوانان را به‌طور ضمنی آموزش داد.

این نوع فعالیت‌ها در مراکز مختلف در حال اجرا هستند و خوشبختانه شاهد افزایش این‌گونه برنامه‌ها هستیم که باید بیشتر هم بشود. نوجوانان به‌ویژه در کارگاه‌های مهارتی نیازمند فعالیت‌هایی هستند که بتوانند در آن‌ها مهارت‌های خود را به‌کار بگیرند. اما من با کارگاه‌های مقطعی و جزیره‌ای مخالفم؛ زیرا کار فرهنگی نیاز به استمرار و زمان دارد. باید برنامه‌هایی با مدت زمان طولانی مانند شش ماه، ده ماه یا حتی چند سال طراحی کرد تا تغییرات درونی و اثربخش در نوجوانان ایجاد شود. این نیازها در دوران نوجوانی، نیازهای مهم و اساسی هستند.

دلایل زیادی وجود دارد که باعث می‌شود نوجوانان خودباوری‌شان را از دست بدهند. محرومیت‌ها، ناکامی‌ها و رقابت‌های زیاد در فضای تحصیلی و شغلی، فشار زیادی به نوجوانان وارد می‌کند. مهم است که آمادگی ذهنی لازم را برای مقابله با این رقابت‌ها در آن‌ها ایجاد کنیم. یکی از وظایف ما این است که به نوجوانان یاد بدهیم که شکست بخشی از زندگی است و نباید به دلیل شکست‌ها از تلاش و رقابت دست بکشند. این به‌ویژه برای نوجوانانی که در شرایط سخت و چالش‌های مختلف قرار دارند، اهمیت زیادی دارد.

در فیلم "ستایش"، دیالوگ‌هایی وجود دارد که می‌تواند راهنمای ما در این زمینه باشد. به‌ویژه جمله‌ای از فردوس که بعد از شکست‌ها و ناکامی‌های بسیار می‌گوید: «از فردا باید دوباره شروع کنم به کار.» محمد می‌گوید: «باباجون تو دیگه پیر شدی. این رو بسپار به من» و بعد فردوس می‌گوید: «من نمی‌گویم هیچکس نمی‌تواند مرا زمین بزند. اما مطمئنم هیچ‌کس نمی‌تواند مرا زمین نگه دارد. من با همان دستی که زمین بخورم، با همان دست بلند می‌شوم.» این جمله فلسفه‌ای است که شکست‌ها نباید باعث توقف انسان شوند. شکست بخشی از زندگی است و باید به نوجوانان یاد بدهیم که موفقیت در پی شکست‌ها به‌دست می‌آید. این جمله باید سرمشق نوجوانان ما باشد.

کمال‌گرایی، یکی از چالش‌هایی است که می‌تواند به نوجوانان آسیب بزند. در این دوران، نوجوانان ممکن است به دلیل فشارهای مختلف احساس کنند که باید همیشه موفق باشند و هیچ‌گاه شکست نخورند. این دیدگاه باعث می‌شود که بسیاری از آن‌ها از ادامه دادن به تلاش‌های خود دست بکشند.

بنابراین، باید به نوجوانان کمک کنیم تا دیدگاه صحیحی نسبت به شکست‌ها داشته باشند و آن‌ها را به‌عنوان فرصتی برای یادگیری و رشد در نظر بگیرند. ما غالبا فرصت تجربه شکست را از بچه‌ها می‌گیریم که بخش مهمی از زندگی آن‌هاست.

مقایسه کردن هم در این زمینه جاسازی می‌شود. بچه‌های ما خیلی وقت‌ها فکر می‌کنند فقط یک مسیر برای موفقیت وجود دارد؛ مسیری که دوستشان رفته، مسیری که پدرشان پیشنهاد داده، یا مسیری که همسایه‌شان طی کرده است. دیالوگ بسیار فوق‌العاده‌ای از آقای امین حیایی وجود دارد که می‌گوید: «هر کسی برای رسیدن به موفقیت، نردبام خودش را دارد.» بله، ما دوست داریم که بچه‌ها علایق و امکانات و توانمندی‌هایشان را نبینند و فقط به گذشته نگاه کنند. نردبان دیگران را می‌بینند و فراموش می‌کنند که هر کسی نردبان خاص خود را دارد. به این ترتیب، بچه‌ها باید کمک شوند که نردبان خودشان را پیدا کنند.

نوجوانان نسبت به زندگی بدبین هستند که این هم جزو ویژگی‌های دوران نوجوانی است. آن‌ها ابتدا از دنیای امن کودکی جدا می‌شوند و به دنبال استقلال‌طلبی می‌روند. بعد از آن، تغییرات چندبعدی در زندگی‌شان اتفاق می‌افتد و در نهایت، پذیرش دیرهنگام جامعه باعث سردرگمی در آن‌ها می‌شود.

مشکلات و تبعیض‌ها نیز باعث می‌شود که خودشان بیشتر از هر کسی به خودشان ایراد بگیرند. پدر و مادرها، که گاهی این مشکلات را تشدید می‌کنند، نیز بر این مشکلات می‌افزایند. سخت‌گیری‌های زیاد و مراقبت‌های شدید از سوی والدین نوجوانان را بیشتر تحت فشار قرار می‌دهد.

این‌که خطاپذیری نوجوانان بیشتر از سایر گروه‌های سنی است، معمولاً ریشه علمی دارد؛ اما نوجوان از لحاظ ذهنی آمادگی پذیرش این موارد را ندارد. به همین دلیل، خودباوری آن‌ها پایین می‌آید. مقایسه کردن و سرزنش کردن آن‌ها، حمایت‌های نابجا و تهدیدهای مختلف، همگی باعث تضعیف خودباوری نوجوانان می‌شود.

راهکارهای ارتقا خودباوری

برای ارتقای خودباوری نوجوانان، باید تلاش کنیم که در ذهن آن‌ها تعریف جدیدی از "خود" ایجاد کنیم. این فرآیند ممکن است زمان‌بر باشد، اما کاملاً شدنی است. طبق آمار، ۷۳ درصد از نوابغ دنیا در دوران نوجوانی شروع به تلاش و ایجاد تغییرات در زندگی خود کرده‌اند. این آمار به ما این نکته را می‌آموزد که خودباوری و خویشتن‌پنداری می‌تواند در دوران نوجوانی دوباره شکل بگیرد. برای موفقیت‌های کوچک بستر فراهم کنیم و این فرصت‌ها را برای نوجوانان ایجاد کنیم که در زمینه‌های مختلف به موفقیت‌های کوچک دست یابند.

همچنین، نباید برچسب‌های منفی گذشته را به آن‌ها نسبت دهیم. ما باید کمک کنیم که نوجوانان خودشان را بسازند، به آن‌ها فرصت اشتباه کردن و حق جبران اشتباهاتشان را بدهیم. این کار حتی می‌تواند به میزان زیادی از افسردگی‌ها بکاهد. مثبت‌نگری و تحسین‌های متعادل نیز از جمله راهکارهای افزایش خودباوری در نوجوان است.

مشکلات نوجوانان

از مشکلات بارز نوجوانان امروز، افراط در دوستی‌ها، سرپیچی و نافرمانی، پرخاشگری، افت تحصیلی و وابستگی به شبکه‌های اجتماعی و سردرگمی در هدف‌گذاری است. باید به این مشکلات توجه کنیم و کمک کنیم تا نوجوانان در این مسیر با مشکلاتشان مواجه شوند. در عصر حاضر، شبکه‌های اجتماعی به یک مسئله بزرگ تبدیل شده‌اند. نوجوانان در بسیاری از موارد به شبکه‌های اجتماعی پناه می‌برند تا اضطراب‌هایشان را فراموش کنند، زیرا دنیای واقعی را به‌گونه‌ای که می‌خواهند نمی‌بینند و از طرف دیگر همدلی‌های کمتری در دنیای واقعی تجربه می‌کنند. یکی از بیش‌ترین دامنه‌های سنی در هر شبکه‌ی اجتماعی، گروه سنی نوجوان‌اند.

دنیای واقعی باید برای نوجوانان جذاب‌تر و رنگین‌تر باشد. مربیان باید از نظر روحی و روانی به نوجوانان کمک کنند. این جزو وظایف مهم ماست.

یکی از دلایل اینکه چرا بچه‌ها بیشتر وقتشان را با دوستانشان در بیرون از خانه می‌گذرانند و دیر به خانه برمی‌گردند، این است که آنها به دنبال آرامش هستند. خانه و مراکز فرهنگی باید تبدیل به نقطه‌ای امن برای نوجوانان شود و اولین پناهگاه آنها باشد. من قبلاً هم اشاره کرده‌ام که چه اتفاقی افتاده که نوجوانان ما در خانه‌ای که چای آماده است و دم می‌شود، کیک و شیرینی هم هست، از این فضا استفاده نمی‌کنند و می روند کافه همان را میخورند ۳۰۰هزارتومان؟ آنها به محبت‌ها و ابراز شخصیت‌های خود نمی‌پردازند، نمی‌دانند چه کاری انجام دهند و خود را بی‌کار می‌بینند، به همین دلیل به بیرون می‌روند و وقتشان را صرف چت کردن با دوستانشان یا صحبت با تلفن می‌کنند.

زمینه‌های خانوادگی این مشکلات شامل ضعف‌های اخلاقی و معنوی، از بین رفتن حریم‌های ارتباطی، کمبود فضای گفت‌وگو و اشتغال والدین و کم‌توجهی به فرزندان می‌شود. دعواها و تنش‌های خانوادگی، بلوغ زودرس و الگوهای ارتباطی نامناسب نیز می‌توانند تاثیرات منفی زیادی بگذارند. این مسائل و آسیب‌های بیرونی نظیر دوستی‌های نادرست و تاثیرات رسانه‌ها و تلفن همراه، مشکلات متعدد و پیچیده‌ای را برای نوجوانان ایجاد می‌کند. البته، به دلیل محدودیت‌های زمانی، نمی‌توانم به تفصیل بیشتر درباره این مسائل صحبت کنم، اما در فرصتی دیگر می‌توانیم این موضوعات را مورد بررسی قرار دهیم.

بخش پرسش و پاسخ

پاسخ به سوال یکی از حضار: در مورد برچسب‌های مثبت و اثرگذاری آنها در پنهان‌کاری

نوجوانان، باید گفت که تشـویق‌ها و مشـوق‌ها باید متعادل باشـند. نباید به گونه‌ای تشـویق کنیم که تاثیر آن کاهش یابد. اگر قرار باشـد که برچسـب مثبتی به نوجوانان داده شـود، باید متناسـب با توانمندی‌های آن‌ها باشـد. برای مثال، در سـن ۱۰ سـالگی نباید به بچه‌ها بگوییم «خانم دکتر» یا «آقای دکتر»، زیرا این ممکن است برایشـان اضـطراب و توقعات غیرمنطقی ایجاد نماید. بهتر اسـت از کلمات عاطفی و مثبت اسـتفاده کنیم، مانند «دختر گلم»، «پسـر خوبم»، «دوسـتت دارم» یا «چقدر وقتی هسـتی حس خوبی دارم»، که بار روانی منفی به همراه نداشته باشد.

پاسخ به سوال یکی از حضار: فضای مجازی، مخصوصاً برای نوجوانان، محصول دوران کرونا است که به طور ناخواسـته باعث ورود نوجوانان به این فضـا شـد. متاسـفانه، پس از دوران کرونا، ما برنامه‌ای برای مدیریت این فضـا نداشـتیم. در تعریف شـبکه مجازی، گفته می‌شود که تا زمانی که شما کنترل محتوای آن را در دست دارید، شبکه مجازی خدمت‌رسان است، اما اگر شما در اختیار شبکه مجازی باشید، این فضا می‌تواند آسیب‌زننده باشد.

بنابراین، اگر قرار است در شبکه‌های مجازی فعالیت داشته باشیم، باید محتوای آن را کنترل کنیم و مدت زمان اسـتفاده را مشـخص کنیم. مدیریت اسـتفاده از فضـای مجازی برای نوجوانان باید هوشـمندانه و با دقت انجام شـود. پیشـنهاد من این اسـت که خود ما، به عنوان والدین و مربیان، از فضـای مجازی کمتر استفاده کنیم تا نوجوانان از ما الگو بگیرند.

باید به نوجوانان فرصـت بدهیم که در دنیای واقعی تفریح کنند، با دوستانشان بیرون بروند و شادی داشته باشـند. این جایگزین مناسـبی برای شـبکه‌های اجتماعی است. مهم است که ابتدا یک فضای سالم و امن برای نوجوانان فراهم کنیم و سپس در صورت لزوم، از آنها بخواهیم کـه برخی محـدودیـت‌هـا را بپذیرند. این محدودیت‌ها باید به گونه‌ای باشـد که نوجوانان از آنها ناراحت نشـوند، اما در عین حال رعایت قوانین و قواعد ضروری است.

همچنین، باید بدانیم که در دوران کودکی و نوجوانی، به دلیل شـرایط اجتماعی و خانواده‌ها، بچه‌ها ممکن است به طور ناخواسته وارد فضای مجازی شوند. ما به جای آنکه برای سـرگرم کردن آنها از تلویزیون یا دستگاه‌های دیگر استفاده کنیم، باید دنیای واقعی را برایشان جذاب‌تر و رنگین‌تر کنیم. در نتیجه، قوانین و محدودیت‌ها باید با دقت و بدون ترس از ناراحتی کوتاه‌مدت نوجوانان تعیین شوند تا در درازمدت به نفع رشد و سلامت روانی آنها باشد.

ببینید، من این نکته را عرض می‌کنم که من نگران میزان زمانی که بچه‌ها در فضـای مجازی هسـتند، نیستم. چه دو ساعت، چه سه ساعت یا حتی چهار سـاعت. نگرانی من این اسـت که ممکن اسـت یک پیام، یک عکس، یک فیلم، یک ویدیو یا حتی یک نوشته، فرزند ما را ساعت‌ها و ماه‌ها مشغول خود کند. گاهی اوقات فرزند ما تنها دو دقیقه وارد یک شـبکه اجتماعی می‌شـود، مثلاً واتسـاپ یا اینسـتاگرام، و سپس روزها ذهنش درگیر موضوعاتی مانند خانه‌ای با شـرایط خاص یا کودکی که در شـرایط ویژه‌ای زندگی

می‌کند، می‌شـود. او خود را با آن فرد مقایسـه کرده و این موضـوع ذهنش را درگیر می‌کند. لذا خطر فضـای مجازی غیرکنترل‌شـده و غیرمدیریت‌شـده، تاثیرات منفی اسـت که بر ذهن می‌گذارد. این تاثیرات نه تنها زمانی که در این فضا هستیم، بلکه مدت‌ها پس از آن در زندگی ما باقی می‌ماند.

این بسیار مهم است که بدانیم خانواده‌ها بهترین الگو برای فرزندان خود هستند و ما مربیان نیز نقش بسیار مهمی در این زمینه داریم. برای اینکه اهمیت نقش والدین را متوجه شـوید، پیشـنهاد می‌کنم فیلم‌های خاصـی را مشـاهده کنید. فیلم "**اتاق تاریک**" را ببینید. برای اینکه نقش والدین و خصوصاً نقش مادر در تأمین امنیت برای کودک در محیط‌های ناامن را بهتر درک کنید فیلم" اتاق" را ببینید و فیلم "ملی و راه‌های نرفته" را مشـاهده کنید تا بدانید محبت چقدر در بزرگسـالی افراد و فرزندان اهمیت دارد. پیشـنهاد می‌کنم که این فیلم‌ها را در فرصت مناسب ببینید.

بسـیار سـپاسـگزارم از وقتی که گذاشـتید. در نهایت، کتـاب‌هـایی کـه معرفی کردم را یـک بـار دیگر ذکر می‌کنم: کتاب نیمه تاریک وجود و کتاب مصـاحبه بالینی نوشته شفیع‌آبادی. بسیار ممنونم از لطف همه شما بزرگواران. خدا قوت.

اصول تربیت تراز نوجوان

محمد خیاط زنجانی

زمان: شنبه – ۱۲ آبان ماه ۱۴۰۳

تربیت چیست؟

عرض سلام و احترام دارم خدمت همکاران عزیزم در سراسر کشور. اول تعاریف واژه‌ها را مرور کنیم. تربیت چیست؟

گاهی وقت‌ها اشکال ما در حوزه تربیت این است که معنا را درست نمی‌دانیم. تربیت اگر از ریشه «ربو» بگیریم، یعنی برآمده شدن ویژگی‌ها. برآمدگی که در واقع یک شخصیت باز می‌شود. مثل این است که یک صفحه را در نظر بگیرید؛ اگر یک صفحه برآمده شود و یک نقطه از آن بیرون بزند، این معنا شامل حال ما خواهد شد. وقتی می‌گوییم تربیت، منظور ما چیست؟

تربیت یعنی شکوفا شدن استعدادها. تربیت یعنی فعلیت بالقوبات انسان. انسان استعدادهایی دارد که به صورت پیش‌فرض در او قرار داده شده است. اگر این‌ها آشکار شود، اگر برملا شود، اگر این استعدادها شکوفا شود، تربیت شکل می‌گیرد. در تعلیم، یک چیزی را به کودک و مخاطب خودمان اضافه می‌کنیم. او نمی‌داند که یک به علاوه یک می‌شود دو، پس داده‌ای به او اضافه کردیم. اما در تربیت، به دنبال این هستیم که آن استعدادهایی که در درون کودک و نوجوان وجود دارد، آن استعداد، دانایی یا پیش‌فرض‌هایی که در شخصیت او وجود دارد، دارایی نوجوان کنیم.

این تعبیر درست است اگر فکر کردیم که در تربیت، دنبال این هستیم که همان کارهای تعلیم را یاد بدهیم. این خطاست. یادم است در روزهای اولی که در کانون مشغول به کار شدم، با جمعی از مسئولین بودم. نکته قشنگی را گفتند. آنها گفتند شما در مجموعه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نباید از تخته وایت‌بورد استفاده کنید، چون قرار نیست کلاس درسی برقرار شود. ما باید باور کنیم که بین تربیت و تعلیم تفاوت است.

در تربیت، باید استعدادهای کودک و نوجوان را شکوفا کنیم. اولین قدمی که مربی در تربیت باید در نظر بگیرد، شناسایی استعدادهاست. همیشه قبل از این‌که کودک و نوجوان را در معرض تعلیم قرار بدهید، باید استعدادش شناسایی شود. در بخش علمی سعی کنیم که در واقع اول استعدادها و ظرفیت‌هایی که در کودک است را بشناسید، سپس سرمایه‌گذاری کنید. لذا تربیت به دو بخش عمومی و اختصاصی تقسیم شده است.

تربیت عمومی، برنامه اســتعدادهای عمومی کودک اســت. ما هم اگر از تربیت و انواع آن صــحبت می‌کنیم، تربیت فلســفی و امثال این مباحث، برای این اســت که در کل، نقطه مشــترک انســان‌ها تفکر اســت. اگر ما آن را شــکوفا کردیم، می‌توانیم گامی برداریم در جهت تحقق تربیت عمومی.

اما یک اســتعدادهایی شــخصــی اســت. مجموعاً استعدادهای متربی نوجوان ما را برای ما زیاد می‌کند. ما باید این اســتعدادها را شــناســایی کنیم و بر پایه این استعدادها قدم برداریم. برای تعیین مسیر اختصاصی، شخصی در تربیت اختصاصی چه کار کنیم؟ فقط فرد فرد نقطه‌زنی می‌کنیم.

مثــل عینکی کــه اگر از آن بیرون را نگــاه کنیم، می‌توانیم بگوییم کدام رفتار درســت اســت یا نیســت. گاهی دو واژه تشــویق و تنبیه به کار می‌گیریم. این دو نقطه کاملاً متفاوت هســتند. پس ما در تربیت با نقاطی مواجه هســتیم که می‌بینیم این یک مســیر می‌رود، دیگری مســیر دیگری می‌رود و در این میان، ده‌ها و صدها و هزاران نکته وجود دارد تا بتوانیم رفتار صحیح را انتخاب کنیم. پس وقتی صحبت از اصول می‌کنیم، می‌خواهیم چارچوب‌ها و معیارها را به شــما عرض کنیم. چند نکتــه دیگری را امروز می‌گویم: برپایی چه چیزی؟ بر پایه تربیت، تراز یعنی بر پایه مبــانی‌هــا، گرایش‌هــا، نگرش‌هــا و ارزش‌هــایی کــه می‌تواند چارچوب صحیح را به ما بدهند. این نقاطی را شــابلن‌وار درســت می‌کنند که اگر بگذارید، می‌توانید ســریع تشــخیص بدهید که چه کســی درســت جواب داده و چه کسی درست جواب نداده است.

اصــول می‌خواهد این را به ما بدهد. اصــول از کجا به دســت می‌آید؟ از همان مبانی، نگرش‌ها، روش‌ها و ارزش‌هایی که داریم. اصــول به ما خروجی می‌دهد. می‌توانیم بر پایه آن حرکت کنیم.

نوجوان کیست؟

نکته اول این اســت که منظور ما از نوجوان چیســت؟ سن نوجوانی یک سن گذار است، که در آن تغییرات فیزیکی، رشــدی و روانی قابل توجهی در فرد ایجاد می‌شود. این سن معمولاً از ۱۲ تا ۱۸ سالگی در نظر گرفته می‌شــود، اما طبق مطالعات بین‌المللی، این دوران می‌تواند تا سن ۲۴ سالگی ادامه داشته باشد. چرا که هنوز در این سن تغییرات تکمیلی رخ می‌دهد و در این دوران، تثبیت‌ها و بحران‌های جدی آغاز می‌شود.

زمانی که کودک وارد دوره نوجوانی می‌شــود، دچار تغییرات زیســتی، اجتماعی و روانشــناختی عمده‌ای می‌گردد. این تغییرات گاهی باعث بروز بحران‌هایی می‌شــود. نوجوان ممکن اســت احســاس کند که والدینش او را درک نمی‌کنند و این فکر به ذهنش خطور کنــد کــه دیگر هیچ‌کس او را نمی‌فهمــد. این احســاس، بخش طبیعی از دوره نوجوانی اســت و باید در این دوران تغییرات لازم برای رشد و بلوغ فردی در نوجوان اتفاق بیفتد. بلوغ یک مرحله خاص و حیاتی در زندگی هر فرد است.

گاهی اوقات نوجوانان نزد من می‌آیند و در حالی که گریه می‌کنند، از من ســوال می‌پرســند و احســاس می‌کنند تا به حال هیچ‌کس به آنها نگفته که قرار

اســـت در این دوران تغییرات خـاصـــی در بـدن و ذهن‌شان رخ دهد.

در این شـــرایط، اگر به درســـتی این تغییرات مدیریت نشـوند، ممکن اسـت نوجوان دچار بحران‌های جدی شود. تربیت جنسی و تربیت عاطفی در این سن بسیار مهم اســـت. گـاهی نوجوان دچـار تغییرات طبیعی و فیزیولوژیکی در بـدنش می‌شـــود و این تغییرات را نمی‌فهمد، به‌طوری که احســـاس می‌کند به بیماری مبتلا شـده اسـت. اما وقتی می‌فهمد که این تغییرات طبیعی هستند، آرامش پیدا می‌کند.

اهمیت مدیریت دوران بلوغ

اگر دوران بلوغ به درستی مدیریت نشود، ممکن است چالش‌های جدی برای نوجوان به وجود آید. در این راســـتا، بـاید راه‌هـای مؤثری برای آموزش و آگـاهی نوجوانـان در نظر گرفتـه شـــود. نوجوانـانی کـه از این تغییرات اطلاعات کافی ندارند، ممکن اسـت به منابع غیرمطمئن رجوع کنند. وقتی والدین فکر می‌کنند که توضـــیح دادن این مســـائل به فرزندشـــان خلاف حیا است و مسئولیت را به مدرسه واگذار می‌کنند، در واقع نوجوان به فضـــای مجازی می‌رود و دچار بحران‌های جدی می‌شود.

قرآن کریم می‌فرماید "لا حیا فی الدین"، یعنی در دین حیا وجود ندارد. این بیان به این معناســـت که برای هدایت و تربیت صـــحیح، باید خود را در محیط‌های مناسب قرار دهیم. اگر نتوانیم این کار را انجام دهیم، در مواجهه با نوجوانان دچار چالش خواهیم شـــد. باید این فرایند را به درسـتی طراحی کنیم و اصـول تربیتی مناسب را برای مواجهه با نوجوانان بیاموزیم.

تربیت فردی و شناسایی استعدادها

ما به دنبال تربیت گروهی نیستیم، بلکه باید به تربیت فردی و شـناسـایی ظرفیت‌ها و اسـتعدادهای هر فرد توجه کنیم. هر نوجوان، ظرفیت‌های متفاوتی نسـبت به دیگری دارد، و باید این ظرفیت‌ها را شناسایی کرده و بر پایـه آنهـا برنـامـه‌ریزی کنیم. بـه همین دلیـل، اسـتعدادیابی و شـناسـایی علایق فردی نوجوانان از اهمیت بالایی برخوردار است. این فرایند باید بر اساس ارزش‌ها و محیطی که نوجوان در آن زندگی می‌کند، طراحی شود تا بتوانیم به درستی نیازهای تربیتی او را شناسایی کنیم.

تربیت تراز

منظور از تربیت تراز این اسـت که ما مبانی، نگرش‌ها و ارزش‌هایی داریم کـه بر اســـاس آنهـا می‌خواهیم فرایند تربیت را هدایت کنیم. این تربیت باید بر پایه اصول صحیح شکل گیرد تا به نتایج مطلوبی برسیم. زمانی که از تربیت تراز صـــحبت می‌کنیم، بـه این معنـاســـت کـه مـا بر اســـاس مبـانی و ارزش‌هـا و نگرش‌های مشخص، نظام تربیتی خود را برنامه‌ریزی کرده‌ایم. از منظر دین و اصـــول تربیتی الهی، معلمی به عنوان شغل انبیا معرفی شده است. معلم به عنوان پرورش‌دهنده، در مسیر تربیت انسـانی گام می‌گذارد، همـان‌طور کـه خـداونـد بـه عـنوان "رب" واقـعی، پرورش‌دهنده تمامی موجودات است.

چند سال پیش کتابی منتشر کردیم با عنوان سیره تربیتی پیامبران .پیامبر کیست؟ او کسی است که خدا مربی او شده است چون می‌خواهد او اسوه حسنه باشد. اسوه یعنی الگو. این کتاب آمده است تا آن چیزهایی که در داستان حضرت آدم وجود دارد و به ما اصول تربیتی را می‌دهد، بیان کند.

مجموعه‌هایی از این کتاب نیز چاپ می‌شود که شامل پیامبران دیگر همچون حضرت یونس و حضرت یوسف می‌باشد. ما باید این نظام تربیتی را قدر بدانیم. آنچه که در تربیت صورت می‌گیرد، بسیار مهم است. ببینید چقدر تربیت اهمیت دارد و باید قدر خودمان را بدانیم.

حضرت یونس علیه‌السلام جریمه می‌شود و به شکم ماهی می‌رود، زیرا او سال‌ها پیامبر بود و تنها تعدادی اندک را توانست تربیت کند. او گفت: «خدایا، ۳۰ سال پیامبر تو بودم ولی تنها افراد کمی را تربیت کردم.» او تربیت را کوچک دید چون معنای تربیت را درست ندانست. خدا پیامبر خودش را جریمه کرد تا به او بفهماند که حتی اگر یک نفر هم در نظام تربیتی صحیح قرار بگیرد، خوب است.

تغییر جامعه در گرو تغییر کودک و نوجوان

قرآن می‌فرماید تربیت یعنی زنده کردن، پس تربیت یعنی من زنده کنم کسی را که طرف مخاطب من است. کار تربیت را کوچک نگیریم. تمام پیامبران برای تربیت انسان‌ها آمدند، از این جهت تربیت را با اهمیت بدانیم.

اگر می‌خواهی جامعه‌ای را تغییر بدهی، باید کودک و نوجوان آن جامعه را تغییر بدهی. تمام کارهایی که پیامبران بزرگ کردند، همین بود.یک شخص نقشه ایران را پازل کرد و به فرزندش داد تا بچیند. فرزند که نقشه ایران را بلد نبود، پشت نقشه عکس یک انسان را دید و پازل انسان را درست کرد تا نقشه ایران درست شود. پدرش به او گفت: «اگر می‌خواهی کشوری را درست کنی، باید انسان‌هایش را درست کنی».

ما اگر می‌خواهیم آینده‌ای بسازیم، باید نسل نوجوان را بسازیم. ما می‌گوییم خواص باید سراغ منبعی بروند. چرا گفتم «اصول»؟ اصول یعنی چاره. مثلاً اگر نوجوان شما پرخاشگر است، برای مقابله با پرخاشگری باید این‌گونه عمل کنید. ماهی دادن دست کودک یعنی روبرو شدن با اتفاقات.

شما که دنبال مسائل کودک و نوجوان هستید، حتماً این کتاب را بخوانید. گاهی وقت‌ها فکر می‌کنیم نوجوانان ما فقط این‌گونه هستند، ولی اگر بدانیم آسمان همه جا همین رنگ است و این بحران‌ها بحران‌های طبیعی نوجوانان است، در نتیجه می‌دانیم چه کنیم.

چند وقت پیش کتاب قهرمان‌ها برای تربیت نوجوان را منتشر کردیم. این قهرمان‌ها را باید والدین بدانند. اگر داشتند، می‌فهمند که این خصلت نوجوانی است. اگر ما این خصلت را بشناسیم، در خانواده هم همین است. باید به این سمت حرکت کنیم که بتوانیم جایگاه درستی از مسائل نوجوانان پیدا کنیم. می‌بینیم که در خانواده‌ها همین مسئله را داریم. گاهی وقت‌ها فقط کافی است بر مسائل اشراف داشته باشیم.

در حوزه تربیتی نوجوان همین است. هزار زوج تازه‌مزدوج را آوردیم تا پرسشنامه تکمیل کنند. ۲۸۷ ازدواج خطرپذیر را شناسایی کردیم، یعنی این ازدواج‌ها با چالش مواجه می‌شدند. با این تعداد صحبت شد و ۷۸ نفر قبول کردند که تحت نظر مشاوره خانواده باشند. یک گروه تشکیل دادیم که این‌ها مسائل خودشان را به اشتراک می‌گذاشتند. در آغاز زندگی، این‌ها پر از تنش بودند، اما بر اساس آمار، یک‌چهارم این‌ها به مشکلات جدی می‌رسیدند. تعدادی تحت پوشش ما بودند و نه تنها زندگی‌شان به مشکلات جدی نرسید، بلکه آرامش در زندگی‌شان تحقق پیدا کرد. لذا اول نوجوان را بشناسید و بدانید چه نیازهایی دارد. وقتی این را فهمیدید، دچار آشفتگی نخواهید شد.

سه مرحله رشد انسانی؛ از سلطنت تا مسئولیت‌پذیری

لذا باید به ویژگی‌های دوران نوجوانی اشراف داشته باشید اگر می‌خواهید کار تربیتی انجام دهید. این ویژگی‌های دوران نوجوانی از واجبات است. وقتی می‌گوییم «اصول»، منظور ما این است که می‌خواهیم ماهیگیری یاد بگیریم. اصول به ما چه می‌گوید؟ می‌خواهم چارچوب‌ها را به شما بدهم و معیارها را با هم مرور کنیم. چند تا معیار کلیدی را بدانید که هر وقت خواستید از آن‌ها استفاده کنید. اگر ما ندانیم، به اشکالات جدی در حوزه تربیتی دچار می‌شویم.

خود این دوره هم مراحلی دارد. انسان سه مرحله دارد و مربیان باید مدام اطلاعات جدید کسب کنند و به روز رسانی شوند. این قبیل نشست‌ها باید اتفاق بیفتد.

هفت سال اول زندگی کودک، دوران پادشاهی و سلطنت است. هفت سال دوم زندگی دوران فرمانبرداری است، یعنی سن تا ۱۴ سال باید نوجوان ما فرمانبرداری را تجربه کند. یکی از اساتید من می‌گفت: «من با یکی از اساتید به نام خودم در انگلستان صحبت می‌کردم. آنقدر خوب بود که نظریه می‌داد و من این روایت را به او گفتم. بعد از سه ماه وقتی او را دیدم، به من گفت فلان نظریه را تغییر دادم چون این تقسیم‌بندی شما درست است».

مرحله بعدی، از ۱۴ تا ۱۸ سال است که مرحله اوج قله نوجوانی است. این مرحله‌ای است که باید نوجوان مشاور خوبی شود و مسئولیت‌پذیری داشته باشد. اگر می‌خواهیم یک مشاور خوب باشد، باید مسئولیت‌پذیر باشد. یکی از بحران‌های ما این است که الان زوجین مسئولیت‌پذیر نیستند. ریشه این کار نوجوانی زوجین است که ما آنها را مسئولیت‌پذیر بار نیاوردیم. میانگین سن کنشگری الان به ۱۴ سال کاهش یافته است، یعنی نوجوان خودش را اثرگذار اجتماعی می‌بیند. کف خیابان می‌رود چون ایده خود را پیاده می‌کند. اگر من بستر مناسبی برای او ایجاد کنم، او یک اثرگذار خواهد شد.

باید این دوره را به دقت مورد توجه قرار دهیم. این مهم‌ترین دوره تربیتی است که کمتر به آن توجه می‌شود. برای کودکان هفته ملی کودک داریم، برای جوانان دهه داریم، ولی نوجوانان را کسی ندیده است.

اتفاقاً باید بیشتر از کودک و جوان به آنها اهمیت داده شود و دیده شوند.

اتفاقاتی که در نوجوانی می‌افتد، تغییرات ظاهری است. نوجوان می‌خواهد شخصیت بهتری از خودش بروز دهد. از یک طرف، دوست دارد محبوب‌تر شود، بیشتر مورد توجه باشد، و در یک موقعیت ویژه‌ای قرار بگیرد. از طرف دیگر، صدایش تغییر کرده و قیافه‌اش را مورد تمسخر قرار می‌دهند. خیلی بد است اگر ندانیم در این زمان باید چه کنیم.

بعد هم در این رده سنی باید چه کنیم؟ باید مکمل‌هایی درست کنیم. اگر قیافه‌اش بد شده، برای خوش‌پوش بودن او در این زمان هزینه کنید تا مکرر به خودش برسد. یعنی اگر ضعف او را با چیز دیگری پوشاندیم که او احساس نکند هیچ‌کس مرا دوست ندارد، در این زمان نوجوان از بحران خارج می‌شود. پس باید مراقبت کنیم تا این دوره را پشت سر بگذاریم. باید تلاش کنیم چون این ضروری‌ترین دوره است تا از نظر زیستی به نقطه مطلوب برسد.

نوجوان و نیاز به محبوب بودن؛ چگونه آن را به درستی هدایت کنیم؟

یکی از اصول کلیدی در تربیت، اصل محبت است که اهمیت کلیدی دارد. محبت به عنوان کلیدی‌ترین عنصر تربیت، ما را هم خدا بر اساس محبت آفریده است. خداوند متعال می‌فرماید: «من محبت کردم و عالم را بر پایه محبت خلق کردم.» امام محمد باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «آیا دین غیر از محبت است؟» فصل مشترک بین محبت و ازدواج چیست؟ در واقع قرآن می‌فرماید: «اکملت لکم دینکم»، دین شما را کامل کردیم. محبت رکن دین است و فصل مشترک این دو محبت است. ما در اسلام یاد می‌گیریم محبت را در همه جا داشته باشیم. کسی که حاکم می‌شود، قدرت دارد، اما آموزه‌های دینی ما می‌گوید این قدرت باید بر پایه محبت باشد. مولا یعنی دوستی. دین بر پایه محبت است و در اسلام تمرین محبت می‌کنیم.

والدی که در حق نوجوان محبت ندارد، قطعاً نمی‌تواند اثر تربیتی داشته باشد. در روایتی آمده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بالای منبر بود و امام حسن و امام حسین علیهماالسلام نزد او آمدند. پیامبر این‌ها را آنچنان می‌بوسید که گویی میوه‌ای را از درخت می‌مکد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هیچ‌وقت از محبت کردن به کودکان و نوجوانان دریغ نمی‌کرد.

دست بر سر و روی کودکان می‌کشید. در روایت داریم خداوند هیچ چیزی را در دنیا قرار نداده است مگر به اندازه محبت به کودکان و نوجوانان. آنقدر محبت به نوجوانان مهم است که خدا دوست دارد. راه ورود به دل‌ها محبت است.

یکی از نکات مهم در حوزه محبت این است که باید ابراز شود. محبت لباس نیست که وقتی پوشیدی، محبت کرده باشی. امام محمد باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: «اگر می‌خواهی محبتت مستحکم شود، آن را به زبان بیاور.» یعنی باید محبت را گفت. نوجوان می‌خواهد سرشار از محبت شود و چه ره‌آوردهایی دارد؟ نیازهای درونی نوجوان برطرف می‌شود. نیاز محبوب بودن، که نیاز نوجوان در نوجوانی است، یک

نیاز انسانی است که در نوجوانان پررنگ‌تر می‌شود. این نیاز اگر درست هدایت نشود، آمارها نشان می‌دهد که دخترانی که از محبت والدین کم بهره برده‌اند، بیشتر در معرض آسیب‌های اجتماعی قرار می‌گیرند.

مقام معظم رهبری در چند سال پیش فرمودند: «بروید روی رابطه دختر پدری کار کنید.» ایشان به رابطه مادر دختری اشاره نکردند چرا که خداوند در نهاد انسان قرار داده است که یک دختر نیاز به ارتباط با جنس مخالف دارد. اگر پدر با نوجوان خود رابطه برقرار کند، این رابطه پدر و دختری بسیار مهم است و می‌تواند بسیاری از این نیازها را برطرف کند. محبت عمیق ایجاد می‌شود. زمانی که ما سخت می‌گیریم و وارد سیره اهل بیت علیهم‌السلام می‌شویم، می‌بینیم که سخت‌گیری ما در برابر محبت، نادرست است. در سیره نبوی داریم که گاهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم کنار فرزندانش می‌خوابید و آنها را در آغوش می‌گرفت. در سیره پیامبر داریم تشویق‌هایی برای بچه‌ها وجود دارد که کنار پدر و مادر بخوابند. این محبت است و اگر محبت ایجاد شود، این نیاز کاهش خواهد یافت.

محبوب بودن هم یک نیاز درونی است و هم یک نیاز بیرونی. آن جنبه‌ای که در همه افراد وجود دارد و گاهی در رابطه با خانواده، ارتباطی که با دیگر افراد خانواده برقرار می‌شود، نمایان می‌شود. ما رابطه خواهر و برادری را نیز داریم. رابطه حضرت زینب سلام‌الله‌علیها و امام حسین علیه‌السلام فراتر از یک رابطه ساده است. گاهی حضرت زینب صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خوابیده است و امام حسین علیه‌السلام ساعت‌ها بالای سر زینب ایستاده است تا سایه او بر سرش بیفتد و زینب راحت‌تر بخوابد. دقت کنید که زینب در کنار فرزندانش، خانواده را رها می‌کند و با برادرش همراه می‌شود. همین رابطه عاطفی بین حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها و امام رضا علیه‌السلام وجود دارد. چه رابطه‌ای عاطفی بین آنها وجود دارد که حضرت معصومه رنج سفر را می‌کشد تا برادرش را ببیند.

نقش محبت در تقویت عزت نفس و اعتماد نوجوانان

بحثی که در اینجا مطرح می‌شود این است که نوجوانان باید نیازهای خود را در بستر مناسبی پیدا کنند. رهاورد دیگری که محبت به همراه دارد، عزت نفس است. یکی از مشکلات دوران نوجوانی، پایین بودن اعتماد به نفس است. در این میان، محبت می‌تواند عزت نفس را تقویت کند. اگر کسی عزت نفس ندارد، باید به دنبال منابع محبت در زندگی‌اش بگردد. وقتی از سوی پدر، مادر، مربی یا معلم محبت دریافت می‌کنیم، احساس می‌کنیم که انسان مهمی هستیم و به ما توجه می‌شود.

رهاورد دیگری که محبت به همراه دارد، اعتماد است. اگر می‌خواهیم که مربی یا والدین موفقی باشیم، باید اعتماد فرزندانمان را جلب کنیم. این اعتماد، اصل اساسی است. هر زمان که در رابطه والد و فرزند، محبت خدشه‌دار شود، تربیت به درستی شکل نمی‌گیرد. تربیت باید با محبت همراه باشد و هر چیزی که به این محبت آسیب بزند، از مسیر تربیت

دور است. سوال اینجاست که کدام رفتارها با محبت همراه هستند؟ در این مسیر باید کاری کنیم که محبت به‌طور واضح بروز پیدا کند. گاهی به والدین می‌گوییم که نباید فکر کنند زیبایی تنها به بیرون از منزل مربوط می‌شود. نباید در خانه آشفته باشند؛ این آشفتگی به بچه‌ها منتقل می‌شود.

بچه‌ها به کسی که زیباتر است، محبت می‌کنند. در احادیث آمده است که اگر دو نفر به عنوان امام جماعت باشند، کسی که زیباتر است باید نماز را بخواند. این محبت باید همراه باشد. رنگ لباس منزل هم اهمیت زیادی دارد. مثلاً رنگ زرد انسان را سرحال می‌آورد. باید بدانیم چطور فضای خانواده را تغییر دهیم. حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها دو دست لباس داشتند: لباس نو را در منزل می‌پوشیدند و لباس کهنه را بیرون از منزل.

اگر من زیبایی‌های خود را نزد همسر و فرزندانم به نمایش بگذارم، در ذهن آنها می‌ماند که چشمان من برای آنها مهم‌تر از چشمان دیگران است. منظورم همان اقوام است؛ اگر به این‌ها توجه نکنم، یعنی چشمان فامیل مهم‌تر از چشمان اعضای خانواده است.

پدر باید در تمام ایام هفته خود را مرتب کند تا برای رفتن به سرکار آماده باشد، اما اگر در روز جمعه آشفته باشد، این معنا ندارد. بنابراین باید دقت کرد که محبت را کم نگذاریم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: "من سه چیز را در جمع شما دوست دارم." یکی از این سه چیز بوی خوش است. در سیره پیامبر آمده است که او برای عطر و روغن موی سر پول جداگانه‌ای کنار می‌گذاشت و مابقی را خرج می‌کرد. آنقدر که وقتی می‌خواستند ببینند پیامبر کجا بوده و از کجا رد شده، بو می‌کشیدند تا بدانند بوی پیامبر از کجا آمده است.

دوست داشتن، پایه محبت است. کسی که به همسرش می‌گوید "دوستت دارم"، چقدر این گفته مهم است. من معتقدم که در منزل بهتر است این جمله بیان شود تا در هر جای دیگری، زیرا می‌خواهیم قلب‌ها را فتح کنیم. در خانه باید محبت پررنگ باشد. برای این کار، دو نکته کلیدی وجود دارد: اول، باید در محبت اعتدال رعایت شود. در روایت آمده است که بدترین پدران کسانی هستند که محبت به فرزند را به افراط می‌برند. گاهی اوقات این افراط می‌تواند جایگاه والدین را در نظر فرزند خراب کند. برای اینکه به بچه بگوییم "دوستت داریم"، باید در مواردی اجازه دهیم که فرزند سختی بکشد یا گرسنگی بکشد. او باید بداند که مسائل خانواده، مسائلی مشترک است.

چگونه استقلال نوجوان را حفظ کنیم؟ اشتباهات رایج والدین در تربیت نوجوان

زندگی فراز و فرودهایی دارد و مشکلاتی را در پی خواهد داشت. نباید انتظار داشت که رابطه با نوجوان مانند دوستی خاله خرسه باشد. گاهی اوقات ما با نوجوان این‌گونه برخورد می‌کنیم و فکر می‌کنیم که محبت است. اگر هم مواجهه خود را با کودک بستن، باید آماده شویم برای مسئولیت‌پذیری. قرآن می‌فرماید: «ما انسان را در سختی آفریدیم». این

یعنی خانواده‌هایی که در نقاط متمکن نشین هستند، فرزندانشان ممکن است آسیب‌های جدی ببینند.

حضرت علی و حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) که به اتفاق فرزندان خود روزه داشتند، افطار شب اول را به دیگران می‌بخشیدند. افطار شب دوم و سوم را هم به دیگران می‌دادند. اگر ما بودیم، شاید تنها یک روز غذای خود را می‌دادیم که کمکی کرده باشیم، اما به غذای بچه‌ها توجهی نمی‌کردیم. اما در روایت آمده است که امام حسن و امام حسین (علیهماالسلام) نیز غذای خود را بخشیدند. در بعضی مواقع، باید فرزند در شرایطی مانند گرسنگی قرار بگیرد تا در فضای تربیتی صحیح قرار گیرد.

اگر این‌گونه نباشد، فرزند مسئولیت‌پذیر نخواهد شد و در آینده به نقطه مطلوب خود نمی‌رسد. بنابراین، باید دقت کرد که محبت در حد اعتدال باشد و حدود آن رعایت شود. گاهی می‌گوییم: «من به قربان شما بروم»، یا «من پدر و مادر جایگاهی ندارم، فقط تو مهمی»، اما اگر این‌طور باشد، در آینده زندگی موفقی نخواهیم داشت.

بچه‌ها باید مشکلات را بفهمند و خانواده باید محیط امنی برای گفتگو با فرزند فراهم کند. نوجوان باید دعوت شود تا نظرات خود را به اشتراک بگذارد و حتی برای مسائل مختلف مانند سفر، پیشنهادات خود را بیان کند. در این حالت، تصمیم‌گیری‌ها به‌صورت مشترک صورت می‌گیرد.

خانواده باید کانون کنار هم بودن باشد؛ یعنی افراد باید با هم باشند. زندگی فردی جایی در این میان ندارد. یکی از اصول زندگی این است که افرادی که استقلال‌طلبی نوجوان را به چالش می‌کشند، به‌ویژه در سنین ۱۴ سال به بالا، باید مراقب باشند و به درستی واکنش نشان دهند. گاهی در سنین نوجوانی باید استقلال نوجوان را حفظ کرد. به عنوان مثال، هنگام وارد شدن به اتاق نوجوان، باید اجازه گرفت.

اگر نوجوان اتاقش را به هم ریخته و بیرون رفته است، مادر نباید به اتاقش وارد شده و آن را مرتب کند، زیرا این کار استقلال‌طلبی نوجوان را با چالش مواجه می‌کند و شخصیت او را وابسته می‌سازد. باید کنترلی نامحسوس روی نوجوان باشد که درگیر آن نشود. دوره‌های کنترل‌های سخت‌گیرانه مانند «نخور»، «نرو»، «بشین» گذشته است.

امروزه ما در مورد محیط‌های تربیتی باز صحبت می‌کنیم. این محیط‌ها با جملاتی مانند «نکن»، «بکن»، «بنشین»، «ننشین» پیش نمی‌رود. اگر بگویید: «حق نداری بیرون بروی»، نوجوان در خانه می‌نشیند و مشغول کار با گوشی خود می‌شود. نوجوان امروز در فضای مجازی زندگی می‌کند، معاملاتش را انجام می‌دهد، حتی ممکن است ازدواج کند. پس باید چه کرد؟

در محیط زندگی باز، الزاماتی وجود دارد. یکی از الزامات این است که بستر محبت باید فقط در فضای حقیقی نباشد، بلکه باید در فضای مجازی هم باشد. فرض کنید در سالن نشسته‌اید و نوجوان شما نیز روی مبل دیگری نشسته است. زمانی که استوری می‌گذارد، شما هم باید زیر آن پیام بگذارید تا نشان دهید که به او محبت و توجه دارید.

من گاهی از پروفایل بچه‌ها به والدین آن‌ها پیام می‌دهم و می‌گویم: «مواظب فرزندانتان باشید.» تربیت در واقع به‌دست آوردن بلوغ نوجوان است. تربیت عاطفی در این فرایند نقش مهمی دارد. تمام نکاتی که در این‌جا ذکر شد، از سیره اهل بیت گرفته شده است. در حقیقت، راهکارهای بسیار کلیدی برای مدیریت بحران بلوغ نوجوان وجود دارد که باید توجه ویژه‌ای به آن‌ها داشت.

در محیط تربیتی باز، ما باید به خودکنترلی نوجوان کمک کنیم و او را به جایی برسانیم که خودش نقش ایفا کند. حالا باید با نوجوان برای نوجوان باشیم.

چرا نوجوان مشکلاتش را با والدین در میان نمی‌گذارد؟

نوجوانان ممکن است به دلایل مختلف مشکلات خود را با والدین در میان نگذارند. یکی از اصول مهمی که باید در نظر گرفته شود این است که فضای مجازی نکات قابل توجهی دارد. دومین اصل، دو نعمت "سلامت" و "امنیت" است. این دو نعمت اگر در محیط تربیتی و منزل احساس نشوند، نوجوان ممکن است آن محیط را ناامن بداند و در نتیجه از آنجا خارج شود. به عنوان مثال، اگر نوجوان به والدین بگوید که از درسی نمره ۸ گرفته است و والدین او را تنبیه کنند، نوجوان احساس ناامنی خواهد کرد و دفعه بعد، هیچگاه نمره درسی‌اش را به والدین نخواهد گفت.

نوجوان می‌گوید: "من مشکلاتم را به پدر و مادر نمی‌توانم بگویم"، زیرا احساس می‌کند که همیشه از او خواسته می‌شود که چیزی را تغییر دهد؛ مانند: "این‌جوری نکن، این غذا نخور، این لباس نپوش". این رفتارها به او احساس ناامنی می‌دهد. بنابراین باید تلاش کرد تا محیط امنی برای او ایجاد شود تا بتواند احساس امنیت و آرامش داشته باشد.

در تربیت نوجوان باید توجه ویژه‌ای به ایجاد امنیت داشت. امام معصوم علیه‌السلام در یک روایت می‌فرماید که غلامش را سه بار صدا زد، اما او جواب نداد. وقتی امام علیه‌السلام او را دید، از او پرسید: "چرا جواب نمی‌دهی؟" غلام پاسخ داد: "من صدای شما را می‌شنیدم، اما چون احساس امنیت می‌کنم، جواب ندادم". امام علیه‌السلام دستش را بالا برد و گفت: "خدایا شکرت که ما را انسان‌های امن نسبت به بردگانت قرار دادی". این مثال نشان می‌دهد که امنیت تا چه حد در تربیت انسان‌ها مهم است. همانطور که این غلام در محیط امن امام علیه‌السلام تربیت می‌شد، نوجوانان نیز باید در محیطی امن پرورش یابند.

امنیت تنها به امنیت فیزیکی مربوط نمی‌شود، بلکه شامل امنیت روانی نیز می‌شود. هر فردی نیاز دارد که احساس کند ارزش‌هایش و کرامت انسانی‌اش حفظ می‌شود. قرآن می‌فرماید: "ما انسان را با کرامت خلق کردیم" (سوره اسراء، آیه ۷۰). بنابراین، در هر نظام تربیتی باید کرامت انسان حفظ شود. به عنوان مثال، اگر کودک می‌خواهد به مسجد بیاید و ممکن است سر و صدا کند، نباید او را از رفتن منع کنیم. می‌توانیم او را در صف آخر قرار دهیم تا مزاحم نمازگزاران نشود. امام علیه‌السلام نیز کودکانی را در صف اول نماز قرار می‌داد.

همچنین، پیامبر اکرم صـــلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام عبور از کوچـه، وقتی کودکـان او را دعوت می‌کردنـد، بـه منزلشـــان می‌رفت و در می‌زد تا وارد خانه شـــود. امام حسن علیه‌السلام نیز وقتی کودکان او را دعوت کردند که با آنها غذا بخورد، پذیرفت و با آنها نشـست. پیامبر صـــلی‌الله‌علیه‌وآله همچنین نمی‌گذاشـــت هیچ‌کس زودتر از او به کودکان ســـلام کند. روزی که بچه‌ها تصـــمیم گرفتند زودتر به پیامبر ســـلام کنند، او از آن طرف دیوار به آنها سلام کرد. این رفتارها نشان‌دهنده اهمیت کرامت کودک و نوجوان است.

کرامت باید در هر مرحله از تربیت حفظ شـــود. مهم اســت که جایگاه کودک و نوجوان را بزرگ ببینیم و در هر موقعیتی که نوجوان دچار چالش شد، به او احترام بگذاریم و تربیت او را بر اساس کرامت شکل دهیم.

از تهدید تا فرصـــت؛ راه‌های مقابله با خودکم‌بینی در نوجوانان

یکی از مهم‌ترین مسـائل در تربیت نوجوان، جلوگیری از احسـاس خودکم‌بینی اسـت. این احسـاس ممکن است از ندیدن ظرفیت‌های خود نشأت بگیرد و باعث غرور و تکبر شـود. باید از تهدیدها فرصـت سـاخت و راه‌های مقابله با خودکم‌بینی را پیدا کرد. اولین قدم این اســـت که کارهای خوب نوجوان را آنقدر بزرگ کنیم که او کمبودهای خود را نبیند و احساس کند که کـارهـایش موثر و مهم هســـتنـد. پـدر و مـادر بـایـد تاثیرگذاری خود را در حل مشـکلات نوجوان مشـاهده کنند.

چند وقت پیش، در جلسه‌ای با یکی از شخصیت‌های بزرگ کشـــور بودم. او می‌گفت: "هرچه دارم از کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است که به ما عزت نفس می‌دادند". این بیان نشـان می‌دهد که نوجوانان باید احسـاس کنند که بسـیار مهم هسـتند و در نظام تربیتی به آنها احترام گذاشته می‌شود.

معرفی کتاب

کتاب "ادبستان مطهر" از استاد مطهری کتاب بسیار خوبی اســـت و برای تربیت کودک و نوجوان توصـــیه می‌شود که حتما مطالعه شود.

سینما نوجوان و تاثیر آن در رشد نوجوان با تکیه بر فیلم ساز دهنی

لیلا میرهادی

زمان: دوشنبه –۱۴ آبان ماه ۱۴۰۳

به نام خدا. با سلام خدمت همکاران گرامی و عرض ادب و درود به مدیریت محترم استان هرمزگان که این برنامه را طراحی و برنامه‌ریزی کرده‌اند و بنده در خدمتشان هستم. بسیار خوشحالم که بار دیگر، هرچند به‌صورت آنلاین و در فضای مجازی، در کنار همکاران محترم کانون هستم و می‌توانم با گفت‌وگو و هم‌اندیشی، ساعاتی مفید را در کنار شما سپری کنم. بحث امروز ما درباره‌ی فیلم ساز دهنی و تأثیر آن بر رشد نوجوانان است. البته بنده عذرخواهی می‌کنم و لازم می‌دانم توضیح دهم که به دلیل مشکلات فنی، بخش‌هایی از فیلم که نمایش داده شد، بدون صدا بود. امیدوارم شما این فیلم را در مراکز خود با صدا در اختیار داشته باشید. هدف اصلی از این پخش، یادآوری صحنه‌هایی است که قرار است درباره‌ی آن‌ها گفت‌وگو کنیم.

در دوره‌های قبلی که با هم در کارگاه‌های مختلف حضور داشتیم، اسامی آشنا هستند و تجربه‌ی برگزاری این کارگاه‌ها را با هم داریم. از این بابت بسیار خوشحالم. همچنین سلام و درود می‌فرستم به همکاران محترمی که از استان‌های مختلف کشور در این نشست حضور دارند. امروز بسیار خوشحالم که این فرصت فراهم شده تا با همکاران استان و مراکز مختلف، نشستی داشته باشیم. امیدوارم جلسه‌ای پربار باشد و شما نیز در این بحث مشارکت کنید تا بتوانیم به نتایج مفیدی دست یابیم.

الگویی برای سینمای کودک و نوجوان

با نگاهی به فیلم "ساز دهنی"

فیلم ساز دهنی از جمله فیلم‌هایی است که در کانون، الگویی برای فیلمنامه‌نویسی و فیلم‌برداری کودک و نوجوان به شمار می‌آید. در جلسات قبلی که درباره‌ی سینما صحبت می‌کردیم، همیشه دو موضوع را مطرح می‌کردیم:

۱. بررسی فیلم از منظر محتوا

۲. بررسی فیلم از منظر ساختار دراماتیکی

از نظر محتوایی، این فیلم، همان‌طور که بارها و بارها مشاهده کرده‌اید، به دوران کودکی و نوجوانی گروهی از بچه‌ها می‌پردازد که زندگی و کار را با یکدیگر تجربه می‌کنند. این کودکان از ابتدای تولد، با مسئولیت‌پذیری، کار و بازی، دوران کودکی خود را طی می‌کنند.

هماهنگی میان شادی و سختی

ساختار فیلم کاملاً با محتوای آن هماهنگ است. در واقع، فیلم از همان ابتدا دنیایی از شـــادی، کار و صـمیمیت میان بچه‌ها را به نمایش می‌گذارد. یکی از نکات قابل‌توجه در این فیلم، شـرایط زندگی این کودکان در منطقه‌ی محل زندگی‌شـان اسـت. فیلم توجه ویژه‌ای به نحوه‌ی زندگی آن‌ها دارد. اما در عین حال، با وجود نمایش سـختی‌های زندگی‌شـان، کارگردان نخواسـته این موضـوع را پررنگ جلوه دهد، بلکه با نمایش دنیای شـادی، بازی و زندگی این کودکان، بیننده را به سمت محتوای اصلی فیلم سوق می‌دهد.

حال، باید بررسـی کنیم که آیا محتوای فیلم توانسـته اسـت ارتباط مؤثری با مخاطب برقرار کند؟ آیا کارگردان در انتقال مفهومی که مدنظر داشته، موفق بوده است؟

برداشـت مخاطب از فیلم و تلاش کارگردان برای انتقال مفهوم، همچون دو خط موازی است. اگر این دو خط با هم پیش بروند، می‌توان گفت که فیلم توانسته است پیام مدنظر کارگردان را به‌درستی منتقل کند و در برقراری ارتباط با مخاطب موفق باشـد. فیلم "سـاز دهنی" از جنبه‌های مختلفی قابل بررسـی است، از جمله:

- مسائل اجتماعی
- بازی‌های کودکان
- مسئولیت‌پذیری کودکان

امروز، قصـد داریم به یکی از مهم‌ترین بخش‌های فیلم، یعنی دوران نوجوانی و چالش‌های آن بپردازیم.

در این دوره، نوجوانان با تلاطم‌ها و هیجاناتی روبه‌رو می‌شوند. در فیلم، نوجوان با مشکلی مواجه می‌شود و باید بررسی کنیم که این مشکل چگونه حل می‌شود؟ آیا نیرویی بیرونی آن را حل می‌کند یا خود نوجوان، با شناخت توانمندی‌هایش، بر مشکل غلبه می‌کند؟ در روند داستان، مقدمه‌ای برای معرفی مشکل شکل می‌گیرد و سپس، فرآیند حل آن به نمایش درمی‌آید. (در این لحظه، صدا قطع شد، اما دوستان در پیام‌ها اعلام کردند که صدا برقرار است، در حالی که تصویر قطع شده است.)

ساختار و محتوا؛ دو بال یک فیلم موفق

بحث اصـلی ما این اسـت که سـاختار و محتوا باید در خدمت یکدیگر باشـند. گاهی، یک فیلم از نظر فنی و کارگردانی، استانداردهای لازم را دارد، اما محتوای آن قادر به برقراری ارتباط مؤثر با مخاطب نیست. در این فیلم، آغـاز آن بـا تیتراژی کودکـانـه همراه اسـت. دسـت‌خط بچه‌ها در همان ابتدا، مخاطب را آگاه می‌سـازد که با فیلمی مخصـوص کودکان روبه‌رو هسـتیم. پس از آن، فیلم با بازی‌های کودکان آغاز می‌شود که دنیای آن‌ها را معرفی کرده و شادی‌شان را به نمایش می‌گذارد.

ممکن اسـت شـرایط زندگی این کودکان، برای برخی مخاطبان عجیب به نظر برسـد، چراکه آن‌ها امکانات مناسبی برای بازی، مدرسه و حتی تغذیه ندارند. با این حال، فیلم آن‌چنان زنده و پویاست که به‌جای تأکید بر فقر و مشـکلات، بر روابط و تعاملات کودکان تمرکز دارد. ما قصد نداریم تنها به موضـوعاتی مانند تغذیه و

پوشاک بپردازیم، بلکه هدف ما کار فرهنگی است. در این فیلم، تمرکز اصلی بر روابط کودکان و تعاملات اجتماعی آن‌ها قرار دارد.

امیرو؛ رهبر کوچک دنیای کودکان

فیلم با بازی کودکان آغاز می‌شود، با شادی آن‌ها ادامه می‌یابد و همان‌طور که در دنیای واقعی دیده می‌شود، در هر گروهی از کودکان که مشغول بازی هستند، معمولاً یک نفر نقش رهبر را ایفا می‌کند و دیگران از او تبعیت می‌کنند. در این فیلم شخصیت"امیرو" کودکی محبوب و دوست‌داشتنی است، اما جایگاهی که دارد و می‌خواهد به آن برسد، نیازمند وجود یک ساختار سازمانی است. در این میان، سایر کودکان چندان درگیر نیستند؛ آن‌ها در آب شیرجه می‌زنند و بازی می‌کنند. اما با ورود سازدهنی، او می‌خواهد چیزی فراتر از بازی‌ها و زندگی قبلی‌اش داشته باشد. شاید این موضوع در ظاهر ساده به نظر برسد، اما در روابط میان کودکان مشاهده می‌کنیم که یک توپ یا وسیله‌ای بسیار ساده، وقتی مورد توجه دیگران قرار می‌گیرد، برای کودکان به‌شدت ارزشمند می‌شود و برای به‌دست‌آوردن آن تلاش می‌کنند.

داستان نیز به همین سادگی آغاز می‌شود، اما همچنان نگاه کودکانه و روابط میان کودکان را حفظ می‌کند. حتی کارگردان سعی نکرده است شخصیتی را که کودکان را گرد هم می‌آورد و از آن‌ها پول دریافت می‌کند، به‌عنوان یک فرد منفی نشان دهد. بلکه او نیز در دنیای کودکانه خود در حال بازی و زندگی است. ما در این فیلم شخصیت منفی در روابط میان کودکان مشاهده نمی‌کنیم؛ حتی اگر گاهی میان آن‌ها درگیری ایجاد شود، این درگیری ما را به سمت درک خواسته امیرو هدایت می‌کند، اینکه او می‌خواهد بداند سازدهنی چه تجربه‌ای را برای او رقم خواهد زد.

نوازشی که جهان را تغییر داد

هم‌زمان با پرداختن به گره داستان و تلاش برای دستیابی به سازدهنی، ما زندگی شخصیت‌ها، شغل پدر و مادر آن‌ها و محیطی را که در آن زندگی می‌کنند، مشاهده می‌کنیم. اما مهم‌تر از همه، رابطه میان امیرو و مادرش است. از نظر من، درخشان‌ترین بخش این فیلم همین رابطه مادر و کودک است. برخی از دوستان از اینکه این فیلم را دینی‌ترین فیلم کودکانه نامیده‌اند، تعجب می‌کردند و نمی‌دانستند که کدام بخش از آن به این موضوع پرداخته است. اما من می‌خواهم به رابطه میان امیر و مادرش اشاره کنم. یکی از مهم‌ترین لحظات فیلم، زمانی است که امیر پس از ناکامی در یافتن راهی برای دستیابی به سازدهنی، تمام تلاش خود را کرده و در نهایت خسته و ناامید، سرش را بر زانوی مادر می‌گذارد. در این لحظه، مادر با نوازشی مادرانه به او می‌گوید: «هیچ‌وقت نگذار کسی سوار تو بشود.» در واقع، مادر در این صحنه کرامت انسانی و قدرت درونی هر فرد را به فرزندش یادآوری می‌کند. امیرو در همین لحظه به خودشناسی می‌رسد و درمی‌یابد که چیزی که به‌خاطرش خود را تحقیر می‌کرده، ارزش چنین فشاری را ندارد و او را به درون دریا پرتاب می‌کند.

راهی برای کشف توانایی‌های درونی

ما می‌توانیم این نکته را درک کنیم که برای هدایت کودکان نیازی به ایجاد دشواری‌های زیاد یا فراهم‌آوردن امکانات گسترده نیست، بلکه آن‌ها باید راه خود را از درون بیابند. در دنیای امروز، ممکن است نقش سازدهنی با برخی ابزارهای مدرن که کودکان به آن‌ها علاقه دارند، جایگزین شده باشد؛ مانند تلفن همراه و دیگر امکانات رفاهی. این موضوع در زندگی امروز ما نیز قابل مشاهده است. ما باید بررسی کنیم که آیا کودکان با داشته‌هایشان خوشحال هستند؟ آیا با همین امکانات می‌توانند آینده خود را بسازند؟ ما به‌عنوان مربیان فرهنگی می‌توانیم از طریق سینما، کودکان را به‌طور غیرمستقیم متوجه قدرت و توانایی‌های درونی خودشان کنیم و آن‌ها را به داشته‌هایی که خداوند در وجودشان به‌امانت گذاشته، معطوف کنیم. باید به آن‌ها یادآوری کنیم که دارایی‌های درونی، دست‌نیافتنی و غیرقابل جایگزینی هستند و هیچ عامل بیرونی نمی‌تواند آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. البته امکانات رفاهی و تفریحی برای کودکان اهمیت دارد و انکارشدنی نیست، اما توجه به این جنبه‌ها نباید ما را از نقش حیاتی خود غافل کند.

پلی به سوی رؤیاها

یکی از ابزارهایی که می‌تواند به ما در این مسیر کمک کند، سینما است. همگی می‌دانیم که کودکان به سینما علاقه دارند و کسی نیست که فیلم‌دیدن را دوست نداشته باشد. اما چرا سینما در کنار کتاب‌خواندن، موسیقی و سایر شاخه‌های هنری جایگاه ویژه‌ای دارد؟ دلیل آن این است که سینما پلی میان خیال و واقعیت می‌سازد و به کودکان این امکان را می‌دهد که از چشم‌اندازهای ذهنی خود به یک واقعیت دست یابند. کودکان آنچه را که در فیلم می‌بینند، واقعی تصور می‌کنند و ساعت‌هایی را که با فیلم می‌گذرانند، فرصتی برای تحقق رؤیاها و امیدهایشان می‌دانند.

فرصتی طلایی برای شکوفایی

دوران کودکی، دوره‌ای است که در آن همه چیز با سادگی همراه است. بیشتر خانواده‌ها در این دوران نگران تغذیه، رشد و مسیر تکاملی فرزندانشان هستند. اما متأسفانه دوران نوجوانی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در حالی که این دوره، مرحله‌ای مهم و حساس در شکل‌گیری شخصیت انسان است. دوران نوجوانی، حد فاصل میان کودکی و بزرگسالی است و متأسفانه اغلب خانواده‌ها از اهمیت آن غافل می‌شوند و به‌سرعت از آن عبور می‌کنند.

هیجان و خودشناسی از چالش‌های نوجوانی

در فیلم سازدهنی، ما با بحرانی مواجه می‌شویم که آغاز دوران نوجوانی را به‌تصویر می‌کشد. این فیلم ما را با چالش‌ها و تجربه‌های نوجوانان همراه می‌کند. در دوران کودکی، مهم‌ترین دغدغه والدین این است که فرزندشان سالم باشد، تغذیه مناسبی داشته باشد و بازی کند. نمودار رشد کودک به‌راحتی کنترل می‌شود، اما با ورود به دوران نوجوانی، شرایط تغییر می‌کند. امروزه، سنین هفت یا هشت سالگی، آستانه ورود به نوجوانی محسوب می‌شود. اما بسیاری از والدین

متوجه اهمیت این دوران گذار نمی‌شوند و نمی‌دانند که این مرحله چه تأثیر عمیقی در شکل‌گیری شخصیت فرزندشان خواهد داشت و بسیار نگران می‌شوند، زیرا این تلاطم‌ها، هیجان‌ها و حالت‌هایی که در دوران گذار از کودکی به نوجوانی برای فرزندشان پیش می‌آید، از دید آن‌ها ترسناک به نظر می‌رسد.

کودکی که قبلاً سر وقت غذا می‌خورده، سر وقت بازی می‌کرده و پدر و مادر به او می‌گفتند: «بیا برویم مهمانی، بنشینیم، لذت ببریم»، حالا به یک نوجوان تبدیل شده که دیگر به خوبی غذا نمی‌خورد، دوست دارد با هر چیزی مخالفت کند و این مسئله باعث نگرانی پدر و مادر می‌شود. آن‌ها نمی‌دانند چه اتفاقی افتاده است، درحالی‌که در واقع هیچ اتفاق نگران‌کننده‌ای رخ نداده است. بلکه این دوران، دوران شکوفایی کودکی است که در حال گذار از کودکی به نوجوانی است و می‌خواهد برای ورود به این مرحله آماده شود. اگر ما فعالان فرهنگی با ساختن فیلم‌های خوب، نوشتن کتاب‌ها و ایجاد فضای فرهنگی مناسب به خانواده‌ها کمک کنیم تا آگاهی پیدا کنند، آن‌ها می‌توانند این شرایط گذار کودک به نوجوانی را حمایت کنند و فرزندشان را در این مسیر همراهی کنند.

اما متأسفانه برخی از خانواده‌ها تصور می‌کنند که کودکان امروزی تغییر کرده‌اند و این تغییرات در جهت تخریب و نگرانی است. در نتیجه، کودکان بیشتر مقاومت می‌کنند و بیشتر به سمت رفتارهایی می‌روند که باعث نگرانی خانواده‌ها می‌شود. حالا چه اتفاقی می‌افتد؟ تغییراتی که برای کودک رخ می‌دهد در سه بُعد فیزیکی، روحی-روانی و اجتماعی نمایان می‌شود. کودکی که تا دیروز متوجه جنسیت خود نبود، تنها یک کودک بود که بازی می‌کرد و لباس‌های مورد تأیید خانواده را می‌پوشید، حالا با ورود به دوران نوجوانی متوجه جسم خود می‌شود. این آگاهی نسبت به جنسیت - دختر بودن یا پسر بودن - بدون کمک خانواده، می‌تواند برای او علامت سؤال‌های بسیاری ایجاد کند که ممکن است منجر به مشکلات روحی-روانی شود. اما اگر خانواده‌ها و نهادهای فرهنگی به نوجوان کمک کنند تا با اعتبار و احترام، دختر بودن یا پسر بودن خود را بپذیرد و قابلیت‌ها و تفاوت‌های خود را بشناسد، ورود او به این دنیای جدید آسان‌تر خواهد شد.

بهداشت فردی، تغذیه، ورزش و حضور در محیط مناسب، همگی عواملی هستند که کمک می‌کنند نوجوان با دوران جدید خود به خوبی روبه‌رو شود. اما مهم‌ترین مسئله‌ای که در این مرحله آغاز می‌شود، حضور کودک به‌عنوان یک نوجوان در جامعه است. در این مرحله، دوستان هرکدام مسئولیت‌هایی دارند و نقش‌هایی را بر عهده می‌گیرند که به آن‌ها کمک می‌کند جایگاه خود را در جامعه کوچک خود بپذیرند. اگر مشکلات فنی برطرف شده باشد، در این قسمت بخشی از فیلم را مشاهده می‌کنیم و بعد درباره‌ی آن توضیحاتی خواهم داد.

(پخش قسمتی از فیلم)

نوجوانی مسیر رشد از خانه تا جامعه

ما دیدیم که امیرو و دوستانش، بدون اینکه تقسیم‌بندی مشخصی داشته باشند، به‌طور طبیعی در زندگی روزمره خود مسئولیت‌هایشان را پذیرفته‌اند و نقش خود را ایفا می‌کنند.

زمانی که کودک وارد دوران نوجوانی می‌شود، دیگر اجتماع او محدود به خانواده نیست. در دوران کودکی، پدر و مادر قدرت مطلق و برتر در زندگی کودک بودند، اما با آغاز نوجوانی، دوستان، جامعه و فضاهای خصوصی که نوجوان با دوستان خود دارد، نقش پررنگ‌تری پیدا می‌کنند.

نوجوان ترجیح می‌دهد تجربیات خود را در این فضاها کسب کند و دیگر پدر و مادر جایگاه مطلقی در زندگی او ندارند. این موضوع همان مسئله‌ای است که باعث نگرانی خانواده‌ها می‌شود. مادران معمولاً از این تغییرات دچار سردرگمی می‌شوند و نمی‌دانند چه کاری باید انجام دهند.

همان‌طور که می‌بینیم مادر امیرو می‌گوید: «خدایا نمی‌دانم با این بچه چه کنم!» آن‌ها می‌بینند که نوجوان به‌تدریج به سمت تنهایی کشیده می‌شود، تجربیات جدیدی را امتحان می‌کند و این مسائل برای والدین تعجب‌آور و نگران‌کننده است.

راهی پر از نیاز به درک و همراهی

در حالی که این ویژگی، بخش طبیعی دوران نوجوانی است. نوجوانان در این سن با دغدغه‌ها و تنهایی‌های خاص خود زندگی می‌کنند و نیاز به درک و همراهی دارند. عشق، محبت، سلامت روان و تن، شادی و آموزش مهارت‌های فردی ازجمله عواملی هستند که می‌توانند به نوجوانان و خانواده‌های آن‌ها کمک کنند تا این دوره را به‌درستی پشت سر بگذارند.

یکی از مکان‌هایی که می‌تواند دوران نوجوانی را به‌خوبی پوشش دهد، مراکز فرهنگی نظیر کانون‌های پرورش فکری کودکان و نوجوانان هستند.

مربیان این مراکز با اعتبار دادن به نوجوانان و سپردن مسئولیت‌هایی به آن‌ها - حتی در حد مدیریت یک قفسه کتاب یا اداره یک کارگاه - قدرت تصمیم‌گیری و مسئولیت‌پذیری را در آن‌ها تقویت می‌کنند.

این فرصتی است که نوجوانان در محیط خانواده کمتر با آن مواجه می‌شوند. در واقع، مراکز فرهنگی بستری فراهم می‌کنند که در آن می‌توان دوران گذار از کودکی به نوجوانی را برنامه‌ریزی کرد، پوشش داد و توانمندی‌های نوجوانان را شکوفا کرد.

وقتی این نوجوانان وارد جامعه می‌شوند، دیگر افرادی آگاه هستند که تجربه فیلم دیدن، کتاب خواندن و کسب مهارت‌های فرهنگی را داشته‌اند و همین موضوع باعث می‌شود دوران نوجوانی را به‌درستی سپری کنند.

رشد واقعی در پذیرش تفاوت‌هاست

یکی از مهم‌ترین نکاتی که در تربیت و آموزش نوجوانان باید در نظر داشت، توجه به توانایی‌های فردی و ویژگی‌های شخصی آن‌ها است. چیزی که ما درفیلم هم شاهد آن بودیم. هر کدام از بچه‌ها، علی‌رغم حضور در یک گروه، ویژگی‌ها و استعدادهای منحصر به فرد خود را دارد. یکی ممکن است در

نواختن ساز مهارت داشته باشد، دیگری در بازیگری استعداد داشته باشد و فردی دیگر، روحیه‌ای مهربان‌تر داشته باشد.

این تفاوت‌های فردی باید به رسمیت شناخته شوند و مورد توجه قرار گیرند. اما متأسفانه در بسیاری از موارد، نوجوانان تلاش می‌کنند خود را شبیه دیگران کنند و احساس کنند که اگر همانند همسالان خود نباشند، موفق نخواهند بود. این تلاش برای شبیه بودن، گاهی اوقات از طریق به دست آوردن امکانات ظاهری - مانند لباس‌های مد روز، گوشی‌های هوشمند یا دیگر وسایل - انجام می‌شود.

در این فیلم امیرو یک ساز می‌خواهد چون معتقد است"ساز زدن خیلی کیف داره!" اما همه‌ی بچه‌ها هم دوست دارند ساز را داشته باشند. در اینجا فیلم به سمت توانایی‌های فردی بچه‌ها می‌رود. کودکان دارای دنیایی بی‌کران در درون خود هستند و هنگامی که به درون خود می‌نگرند، این جمله که "من می‌توانم" را درک کرده و با کشف دنیای درونی خود وارد هیجانات دوران بلوغ می‌شود. اما مدیریت بلوغ موضوعی است که خانواده‌ها با نگرانی به آن نگاه می‌کنند.

نوجوانی که جدی گرفته نشود جوانیِ پر از گمگشتگی می‌سازد!

دوران کوتاه نوجوانی آن‌چنان سریع و با دلواپسی سپری می‌شود که هر تجربه و هر پختگی که در آن حاصل نشود، در دوران جوانی خود را نشان می‌دهد. ما با جوانی روبه‌رو خواهیم شد که جمله‌ی "کودکی نکرده است" را بارها درباره‌ی آنها تکرار می‌کنند. این صرفاً یک شوخی یا اعتراض نیست، بلکه واقعیتی است که اگر در دوران نوجوانی، توانایی‌های فردی، مسئولیت‌پذیری، آشنایی با روابط عاطفی، مدیریت بلوغ، و حتی آشنایی با عشق به‌درستی تجربه نشود، فرد در دوران جوانی دچار سردرگمی خواهد شد.

اگر ما با سلامت و آگاهی، نوجوانان را با این احساس درونی آشنا کنیم، آن‌ها در آینده با مشکلات کمتری مواجه خواهند شد. برای مثال، در فیلم ساز دهنی، عشق مادر امیرو به زیبایی به تصویر کشیده شده است. او به فرزندش اعتماد دارد و تا آخرین لحظه، در خفا از او مراقبت می‌کند. اجازه می‌دهد زمین بخورد، گریه کند، اذیت شود، اما چیزی که باعث عبور او از این تجربیات و رسیدن به شناخت می‌شود، صحنه‌های کوتاهی است که مادرش عاشقانه او را نوازش می‌کند. این رفتار باعث می‌شود که امیرو دیگر برای نداشتن ساز دچار حسرت نشود. عشق مادر کمک می‌کند که نوجوان از حسرت‌ها، کمبودها و نگرانی‌هایی که در مورد خودش دارد عبور کند. برای یک مادر، صبور بودن در این مسیر بسیار دشوار است.

عشق مادرانه؛ نیرویی برای عبور از چالش‌ها

بسیاری از مادران از این‌که فرزندشان در اتاق خود تنها می‌ماند، نگران هستند. اما اگر مادری بداند که در حال کمک به فرزند خود است، این کار برای او سخت نخواهد بود. او می‌تواند از ابزارهایی مانند کتاب و تجربه‌ی شخصی خود استفاده کند. اگر در

دوران نوجوانی فرصت‌ها از فرزندان گرفته شود، آسیب‌های آن در دوران جوانی ادامه خواهد داشت.

در بزرگسالی، با افرادی مواجه خواهیم شد که نمی‌توانند مسئولیت‌های اجتماعی خود را بپذیرند و از انجام وظایف خود می‌ترسند. به همین خاطر است که معتقدیم فرصت کوتاه دوران نوجوانی بسیار مهم است. در این دوران، نوجوان یاد می‌گیرد که چقدر توانمند است، چقدر می‌تواند خلق کند، و تا چه اندازه می‌تواند آرزوهایش را محقق کند. اما اگر این توانایی‌ها نادیده گرفته شود، نوجوان برای دستیابی به آرزوهای خود در بیرون از خانه به دنبال ابزارهای دیگری مثل سازدهنی می‌گردد. او ممکن است برای داشتن چیزی که به آن علاقه دارد، بهایی بپردازد که مناسب سن و شرایطش نیست. در اینجا، نقش والدین آگاه بسیار مهم است.

جست‌وجوی هویت در بیرون از خانه

نوجوانان تمایل دارند که در خارج از خانه و در کنار دوستان خود باشند. در این میان، نهادهای فرهنگی و مربیان، به موازات عشق مادرانه، نوجوانان را در بر می‌گیرند و از آن‌ها حمایت می‌کنند. این ارتباط، نوجوان را با مسئولیت‌پذیری و اجتماع آشنا می‌کند. در واقع، مراکز فرهنگی فرصتی برای نوجوانان فراهم می‌کنند تا برای ورود به جامعه تمرین کنند و استعدادهای خود را بشناسند. از میان همین نوجوانان است که نویسندگان، هنرمندان، و حتی متخصصان علمی و فنی آینده پرورش می‌یابند.

در فیلم سازدهنی، امیرو ابتدا با منِ درونی خود آشنا می‌شود، پیش از آنکه راهنمایی مادرش را دریافت کند. حتی هنگامی که به آرزوی خود یعنی داشتن ساز دهنی می‌رسد، متوجه می‌شود که این ابزار خوشحالش نمی‌کند. در این لحظه، او منِ واقعی خود را کشف کرده است. پس از آن، هیچ عامل بیرونی‌ای نمی‌تواند او را مجبور به انجام کاری کند که به آن علاقه‌ای ندارد.

نوجوانی آغاز اوج‌گیری یا سقوط!

این همان دوره‌ای است که شاید دو تا سه سال طول بکشد، اما فرصتی است که باید به آن پرداخته شود. نوجوان باید در این دوران با منِ درونی خود، قدرت و کرامتش آشنا شود. البته ممکن است که این کلمات برای هر فردی تعریف متفاوتی داشته باشد، اما مهم این است که نوجوان با شأن و ارزشی که در درون خود دارد، آشنا شود. نباید اجازه داد که این دوران از دست برود. سینما یکی از ابزارهایی است که می‌تواند در این مسیر به والدین و نوجوانان کمک کند. نمایش فیلم‌هایی که مسائل نوجوانان را به تصویر می‌کشد، فرصتی برای آگاهی‌بخشی و هدایت صحیح آن‌ها در این مسیر است. فیلم‌هایی که کودکان را از «من نمی‌توانم» دور کرده و به سمت «من می‌توانم» سوق می‌دهد، فیلم‌هایی هستند که ممکن است کودکانی را نشان دهند که مشکلات فیزیکی یا معلولیت‌هایی دارند، یا کودکانی که به ناشناخته‌ها فکر می‌کنند و دنیای بزرگی برای خود متصور هستند. ما در این فیلم‌ها می‌توانیم به این سؤال کودکان پاسخ دهیم.

آموزش غیرمستقیم؛ کلید ارتباط با نوجوانان

یکی از همکاران ما اشـاره کردند که اگر مفاهیم و مطالب فیلم‌ها خیلی رو نباشـد، تأثیرگذاری آن‌ها افزایش می‌یابد. در کار با نوجوانان، چه در بخش فیلم‌نامه، چه در کتاب و چه در تعلیم و تربیت حضوری، آموزش غیرمستقیم بسیار مهم است. نوجوانان به‌ویژه در برابر آموزش مستقیم مقاومت نشان می‌دهند و فاصله می‌گیرند. تأثیر غیرمستقیم به ما کمک می‌کند که آن‌ها از طریق همانندسازی با شخصیت‌های فیلم، خود را جای آن‌ها بگذارند و درک کنند که آن‌ها نیز می‌توانند بر مشکلات غلبه کنند. پس یکی از ابزارهای فرهنگی که به ما کمک می‌کند تا مسیر را برای نوجوانان هموار کنیم، همین آموزش غیرمستقیم است. مسئله مهم دیگری که می‌توان از طریق کارهای فرهنگی به نوجوانان آموزش داد، این است که در زندگی جوانی خود چه مسیری را انتخاب کنند.

ما باید از این نوجوانان، نوجوانانی خلاق، نقاش، فضانورد، پزشک و افراد توانمند بسازیم. بیشتر کودکان به مشاغل مختلف علاقه‌مند می‌شوند و نشان دادن ویژگی‌های هر شغل می‌تواند به آن‌ها در انتخاب مسیر موردعلاقه‌شان کمک کند

تجربه‌ای میان ترس و کشف بی‌پایان

همکاران ما بخش‌های دیگری از فیلم را آماده کرده‌اند و ما این قسمت را تماشا خواهیم کرد تا به موضوع مسئولیت‌پذیری در دوران نوجوانی بپردازیم.

نوجوانانی که در فیلم «ساز دهنی» حضور دارند، همگی نوجوان هستند. طبیعت و محیط زندگی به آن‌ها امکان داده که تجربیات خود را داشته باشند و والدین آنها نیز به آنها این اجازه را داده‌اند و در بعضی صحنه‌های فیلم شاهد هستیم که از دور نظاره‌گر و مراقب فرزندشان هستند.

پدر و مادرها در مواجهه با استقلال‌طلبی و سرسختی نوجوانان دچار ترس می‌شوند، درحالی‌که نوجوانان در زیباترین دوران زندگی خود به سر می‌برند. آن‌ها به سمت تجربه‌های جدید می‌روند و با ناشناخته‌ها روبه‌رو می‌شوند. ناشناخته‌ها می‌توانند برای کودکان در دوران خردسالی، یک جفت کفش باشد و برای نوجوانان، یک وسیله جدید که برایشان جذاب و جالب است. این وسیله ممکن است به رؤیا و آرزوی آن‌ها تبدیل شود و آن‌قدر در حسرت داشتن آن بمانند که وقتی آن را به دست می‌آورند، دیگر برایشان جذابیتی ندارد.

این تجربه بارها و بارها تکرار می‌شود تا درنهایت متوجه شوند که آنچه در جست‌وجوی آن بودند، درون خودشان نهفته است.

ما باید صبور باشیم، خواسته‌های آن‌ها را نادیده نگیریم و تصور نکنیم که باید به‌تنهایی مسیر را پیدا کنند. به‌ویژه در بخش سلامت، ورزش و تغذیه، تنها ماندن نوجوانان می‌تواند آسیب‌زا باشد. مراقبت‌های ما باید نامحسوس باشد تا آن‌ها بتوانند کم‌کم استقلال پیدا کنند.

در این دوران است که احترام به خود شکل می‌گیرد و اگر این مسئله نادیده گرفته شود، در دوران جوانی تبدیل به بحران می‌شود.

بسیاری از افراد در بزرگسالی می‌گویند که اعتمادبه‌نفس ندارند، اما اعتمادبه‌نفس چیزی نیست که ناگهان به وجود بیاید، بلکه در دوران نوجوانی شکل می‌گیرد. اگر نوجوانان در این دوره، احترام به خود را بیاموزند، در دوران جوانی با این مسئله دچار مشکل نخواهند شد.

انقلاب درونی یا شورش علیه دنیای بزرگ‌ترها؟

زمانی که قهرمان فیلم را مشاهده می‌کنیم، می‌بینیم که او با احترام به خود، پیروز می‌شود. نوجوانان با مشاهده این فیلم‌ها، به‌طور غیرمستقیم احترام به خود را یاد می‌گیرند.

جمع دوستانه در دوران نوجوانی بسیار اهمیت دارد و ما باید با احترام به گروه‌های دوستی آن‌ها، قضاوت نکردن و مقایسه نکردن، به آن‌ها کمک کنیم تا این دوران کوتاه را به سکوی پرتابی برای جوانی تبدیل کنند.

بیشتر والدین تمایل دارند که این دوران زودتر بگذرد، زیرا تصور می‌کنند که نوجوانشان دچار مشکل شده است؛ چراکه دیگر مانند گذشته تمایلی به صحبت کردن و حضور در جمع خانواده ندارد. اما واقعیت این است که نوجوان در این دوره، حق انتخاب پیدا می‌کند. او ممکن است در برخی لحظات علاقه‌ای به صحبت کردن نداشته باشد و گاهی حتی برای اثبات استقلال خود، رفتارهایی اغراق‌شده انجام دهد. نوجوان دوست دارد خودش تصمیم بگیرد که چه‌کار کند و حتی اگر گاهی تصمیمات اشتباهی بگیرد، این بخشی از فرایند «من بودن» اوست و نباید آن را نادیده گرفت.

فریاد برای دیده شدن

برخی از خانواده‌ها اظهار می‌کنند که فرزندانشان با صدای بلند صحبت می‌کنند و فریاد می‌زنند. این به این دلیل است که شما صدای آنها را نشنیده‌اید و در نتیجه، برای اینکه دیده شوند، مجبور به رفتارهایی می‌شوند که به سمت پرخاشگری سوق پیدا می‌کند.

البته، من فیلم‌ساز هستم اما از آنجا که در حوزه مسائل روان‌شناسی تربیتی مشغول به فعالیت هستم و به دلیل ارتباطی که با مردم و کودکان در حین فیلم‌برداری داشته‌ام، تجربه‌هایی در این زمینه کسب کرده‌ام که آن‌ها را با همکارانم به اشتراک می‌گذارم.

ابزاری برای هدایت نوجوانان

مسئله‌ای که باید به آن توجه ویژه‌ای داشته باشیم، نقش فیلم‌سازی در دوران نوجوانی است. ما کتاب‌های فراوانی برای کودکان داریم، اما در دوران نوجوانی که افراد با قهرمان‌پروری، مسئولیت‌پذیری، و احترام به خود رشد می‌کنند، منابع کمتری در اختیار داریم. ما همواره در کارهای فرهنگی نگران هستیم و نمی‌دانیم که آیا روش‌های ما تأثیرگذار خواهد بود یا خیر. یکی از دوستان پرسید که چگونه می‌توانیم هم به خواسته‌های نوجوانان احترام بگذاریم و آن‌ها را

تأمین کنیم و هم در مسیر صحیح راهنمایی‌شان کنیم؟

در واقع، این موضوع از دوران کودکی ریشه می‌گیرد. خانواده‌ها باید واقعیت‌های زندگی را به کودکانشان بیاموزند، زمانی که هنوز مقایسه را نیاموخته‌اند و هنوز شناختی از ویژگی‌های خانواده‌های دیگر ندارند. اگر این آگاهی از کودکی ایجاد شود، فرزندان به داشته‌های خانوادگی خود احترام می‌گذارند و به آن‌ها علاقه و تعصب پیدا می‌کنند. اما اگر این آگاهی را به شکلی صمیمی و مستمر منتقل نکنیم، کودکان کمبودها را پررنگ می‌بینند. برای مثال، زمانی که کودک درخواست خرید چیزی را دارد و والدین توضیح می‌دهند که در حال حاضر امکان آن وجود ندارد، ممکن است این مسئله را به‌عنوان کمبود در نظر بگیرد. این مقایسه‌ها بیشتر در دوران کودکی شکل می‌گیرند.

شفافیت؛ کلید سلامت روانی کودکان

اگر از همان ابتدا کودک ببیند که همه‌چیز در خانواده بر اساس برنامه‌ریزی و شفافیت پیش می‌رود، ذهنیت سالم‌تری پیدا خواهد کرد. به‌عنوان نمونه، در یکی از کارگاه‌های خود با دختری ۱۲ ساله مواجه شدم که بسیار آگاه، فهمیده و هنرمند بود. وقتی از او پرسیدم که چگونه به این سطح از آگاهی رسیده است، پاسخ داد: «ما جمعه‌ها با خانواده دور هم جمع می‌شویم و هر کس مشکلات خود و دلخوری‌های خود را مطرح می‌کند. در این جلسات، هیچ‌کس نباید از خود دفاع کند یا توضیحی ارائه دهد، بلکه فقط شنونده است. یعنی وقتی من حرف می‌زنم، پدرم فقط گوش می‌دهد. هر آنچه که در ذهن دارم، درباره او یا مادرم می‌گویم، اما هیچ‌کس واکنشی نشان نمی‌دهد، فقط گوش می‌دهند».

این موضوع نشان می‌دهد که نوجوانان چقدر به شنیده شدن نیاز دارند و چقدر دوست دارند بدون اینکه مورد قضاوت قرار گیرند، احساسات خود را بیان کنند. زمانی که از مدرسه تعریف می‌کنند، ما بلافاصله دچار ترس می‌شویم که شاید مشکلی به وجود آمده باشد. اما نوجوانان بسیار باهوش و حساس‌اند و از قضاوت‌ها و مقایسه‌های ما گریزان می‌شوند. به همین دلیل، ممکن است دیگر با ما صحبت نکنند.

سادگی و سلامت روانی خانواده در روستا

در زندگی روستایی، به دلیل سادگی روابط، مشکلات کمتری دیده می‌شود. در چنین محیط‌هایی، پشت هر حرفی، نیت دیگری پنهان نیست و شفافیت روابط باعث سلامت روانی کودکان می‌شود. ما نباید از دوران نوجوانی بترسیم. در واقع، هرچقدر نوجوان پرانرژی، شیطان، عصیانگر و یاغی باشد، نشانه‌ای از این است که در حال کسب تجربه در کنار خانواده است. این تجربیات را در حضور والدین خود کسب می‌کند، اما در دوران جوانی دیگر آن‌ها را در کنار خود ندارد. در این سن، نوجوانان ممکن است ارتباط خود را با خانواده به یک سلام و علیک ساده محدود کنند.

مبارزه برای هویت یا تقلید از دنیای بزرگ‌ترها؟

یکی از دوستان درباره ارتباط موضوع فیلم با این چالش‌ها پرسید. در این فیلم، چالش اصلی نوجوان با محیط زندگی خود مطرح می‌شود. به‌عنوان نمونه، در این داستان، داشتن یک ساز دهنی و نداشتن آن به یک مسئله تبدیل شده است. این موضوع مشابه دغدغه‌های نوجوانان امروزی است که برای داشتن یک جفت کفش ورزشی، یک گوشی موبایل جدید، یا جایگاهی در میان دوستانشان تلاش می‌کنند. این مسئله در دوران نوجوانی اهمیت زیادی دارد. در این فیلم، نوجوان شخصیت اصلی با تجربه‌های گوناگونی مواجه می‌شود، حتی آسیب می‌بیند و اذیت می‌شود، اما در نهایت راه خود را پیدا می‌کند. نکته مهم این است که موفقیت او به شکلی شعاری یا با کمک مستقیم دیگران نشان داده نمی‌شود، بلکه خودش مسیر را طی می‌کند.

فیلم با صحنه‌های زیبا، بازی‌های کودکانه، و شادی‌هایی که در آن وجود دارد، به تفاوت‌های فردی نوجوانان توجه می‌کند. تفاوت‌های فردی در این سنین بسیار اهمیت دارد. از این نشست درمی‌یابیم که سینما می‌تواند به دوران کودکی، نوجوانی، و جوانی کمک کند، چرا که هرکدام از این دوره‌ها نیاز به ابزارهایی دارند که افراد را برای ورود به دنیای بزرگ‌تر آماده کنند.

دوران کودکی؛ شادی و مهارت‌های اجتماعی

در دوران کودکی، ما می‌توانیم با فیلم‌های سرگرم‌کننده، خیال‌انگیز و شاد، کودکان را همراه کنیم و نکات مهم مربوط به این دوران را به آن‌ها آموزش دهیم. این نکات شامل شاد بودن، سالم بودن، ارتباط با دوستان، و یادگیری بازی‌های گروهی است. در واقع، کودکان باید از حس تنهایی دور شوند و مهارت‌های اجتماعی را کسب کنند. ما در دوران کودکی هفت تا هشت سال فرصت داریم تا از ابزارهای فرهنگی مانند پارک‌های بازی، ارتباط با اقوام، و تعامل با محیط اطراف استفاده کنیم. در چنین شرایطی، کودک احساس امنیت می‌کند و از آسیب‌های ناشی از تنهایی و مشکلات خانوادگی دور می‌ماند.

دوران جوانی و نوجوانی؛ انتخاب مسیر زندگی

دوران جوانی نیز به گونه‌ای است که خودِ جوان برای خود تصمیمی اتخاذ کرده و مسیرش را یافته است. حال این مسیر ممکن است مورد پسند یا ناپسند خانواده باشد، اما در این مرحله، باز هم می‌توان با استفاده از سینما و ابزارهای فرهنگی، فضایی عاطفی و فکری امن برای او فراهم کرد. اما در دوران نوجوانی، این کار بسیار ضروری‌تر است و نیازمند بهره‌گیری از ابزارهای فرهنگی دیگر است، چرا که خانواده به‌تنهایی نمی‌تواند مدام نوجوان را نصیحت کند یا برای او سخنرانی نماید. بلکه باید فضایی عاطفی، سرشار از محبت، امن و سالم را برای او فراهم سازد. در این میان، سینما و کتاب می‌توانند کمک کنند تا نوجوان توانایی‌های خود را کشف کند.

تأثیر کوتاه اما عمیق فیلم ها

هدف این است که نوجوان از تماشای یک فیلم، فارغ از اینکه فیلم چقدر فروش داشته باشد، چه بازیگرانی در آن ایفای نقش کرده‌اند، یا از چه ویژگی‌های خاصی برخوردار است، تأثیر بگیرد. گاهی یک فیلم تنها در ۱۰ دقیقه می‌تواند نوجوان را به تفکر وادارد و او را با زاویه‌ای جدید از مشکلات و زندگی روبه‌رو سازد. بسیاری از ویژگی‌هایی که در دوران جوانی و بزرگسالی آزاردهنده هستند، در دوران نوجوانی قابل اصلاح و مدیریت‌اند. یکی از این ویژگی‌ها، رقابت ناسالم است و دیگری، خودخواهی. بسیاری از این مسائل را می‌توان در مراکز فرهنگی و از طریق محتوای انیمیشن‌ها به نوجوانان آموزش داد.

البته بهتر است که ما مستقیماً درباره محتوای فیلم‌ها سخن نگوییم، بلکه با طرح پرسش‌هایی عملی، نوجوانان را به تفکر و کنجکاوی درباره موضوع فیلم ترغیب کنیم. آن‌ها باید یاد بگیرند که چگونه فیلم ببینند.

اگر این مهارت را نیاموزند، هر فیلمی که در رسانه‌ها نمایش داده شود، صرفاً برایشان یک اتفاق خواهد بود و درکی از محتوای آن نخواهند داشت. متأسفانه، ما گاهی فراموش می‌کنیم که ابزارهای فرهنگی چه ظرفیت‌هایی دارند.

حاشیه‌ها تا حقیقتی که والدین نمی‌بینند

در این میان، نقش پدر و مادر گاهی به حاشیه رانده می‌شود و صرفاً در حد سرزنش یا نکوهش باقی می‌ماند. بهتر است ببینیم که نوجوانان درباره حضور والدین چه نظری دارند.

آیا فیلم‌هایی که سال‌ها از تولیدشان گذشته اما همچنان نمایش داده می‌شوند، با دنیای امروز ارتباط دارند؟ آیا نوجوانان امروز به جای «ساز دهنی»، دغدغه برندهای مختلف گوشی‌های هوشمند را دارند؟ آیا ارتباطات آن‌ها تنها برای پر کردن اوقات فراغتشان است، بدون آنکه بدانند دقیقاً چه می‌کنند؟ آیا ما باید مانند مادری رفتار کنیم که اجازه می‌دهد نوجوانش تجربه‌های شخصی خود را داشته باشد، یا بر آموزش مستقیم و موفقیت تحصیلی او بیش از تجربیات عملی‌اش تأکید کنیم؟

محتوای ارزشمند برای نوجوانان

فیلم «ساز دهنی» این فرصت را به خوبی فراهم می‌کند تا درباره تجربیات نوجوانان صحبت کنیم، ازجمله کارهایی که در تابستان انجام می‌دهند. در گذشته، نوجوانان در تعطیلات تابستانی به مراکز مختلف می‌رفتند و مهارت‌هایی را فرامی‌گرفتند. این تجربه‌ها، آن‌ها را با دنیای بزرگ‌تر، اقتصاد، مسئولیت‌پذیری و نحوه مدیریت درآمد آشنا می‌کرد. امروزه نیز نوجوانان با مفاهیمی مانند پول توجیبی و مدیریت هزینه‌ها آشنا می‌شوند. اگر مدیریت صحیحی نداشته باشند، منابع مالی‌شان به سرعت تمام می‌شود.

برخی از دوستان نوشته‌اند که نظارت نباید مستقیم باشد، چرا که اگر در دوران کودکی، تربیت درستی صورت گرفته باشد، در نوجوانی پاسخ خود را خواهد

داد. نوجوانان باید فرصت اشتباه کردن و زمین خوردن را داشته باشند تا بتوانند از تجربیاتشان درس بگیرند. فیلم‌های مناسب برای نوجوانان باید دارای محتوای ارزشمند باشند. مراکز فرهنگی و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، مجموعه‌ای بسیار خوب از فیلم‌های کوتاه ۶ تا ۷ دقیقه‌ای را ارائه می‌دهند که می‌توان ساعت‌ها درباره آن‌ها با نوجوانان صحبت کرد.

نوجوانان نباید صرفاً به دنبال فیلم‌های تجاری و عامه‌پسند باشند، بلکه باید سینمای واقعی را بشناسند. وقتی این اتفاق بیفتد، دیگر تمایلی به تماشای فیلم‌هایی که صرفاً برای کسب درآمد ساخته شده‌اند، نخواهند داشت.

بسیاری از نوجوانان به فیلم‌های ترسناک و هیجان‌انگیز علاقه دارند. گاهی نوجوانی که قبلاً از تماشای چنین فیلم‌هایی لذت می‌برده، پس از مدتی احساس ترس می‌کند. این طبیعی است، چرا که نوجوانان به دنبال هیجان هستند، اما با افزایش سن، میزان هیجان‌خواهی آن‌ها کاهش می‌یابد و به تدریج محتاطتر می‌شوند. ما نباید از این تغییرات نگران باشیم.

آگاهی جنسیتی؛ نیاز نوجوانان

آنچه که والدین را نگران می‌کند، اطلاعاتی است که نوجوانان درباره مسائل فیزیکی و جنسیتی خود به دست می‌آورند. در حالی که موضوع مهم‌تر، نحوه مدیریت این اطلاعات و فراهم کردن بستری سالم برای آگاهی نوجوانان است.

مهم این است که کودکان احترام به بدن خود را بیاموزند. همان‌طور که کودکان وقتی می‌خواهند راه بروند، از اینکه پاهایشان می‌تواند روی زمین بایستد، لذت می‌برند و دویدن را تجربه می‌کنند، باید از توانمندی خود استفاده کنند و به بدنشان احترام بگذارند. همچنین، آگاهی از بهداشت فردی بسیار مهم است.

اگر این مسائل را بدانند، حال دانستن مطالبی که ما بابت آن‌ها نگران هستیم و در برخی فیلم‌ها مطرح می‌شود، دیگر مشکل خاصی نخواهد داشت، البته در حد و حدود ۱۵ سالگی. در این سن، نوجوانان تجربه‌های متفاوتی را می‌بینند و با مشکلاتی که دارند، آشنا می‌شوند؛ مثلاً نوجوانی که در سن کودکی مادر شده است، اکنون با مشکلاتی مواجه است که باید برای حل آن‌ها چاره‌ای بیندیشد.

چالش بحرانی کمبود منابع

فیلم‌های مناسب نوجوانان کم است، کتاب‌های ویژه‌ی نوجوانان کم است، مراکز تفریحی مخصوص نوجوانان نیز بسیار محدود هستند. دقیقاً همان مطلبی که ما اشاره کردیم، یعنی امکانات مناسب برای دوران نوجوانی کم است. این دوران کوتاه است، اما بسیار مهم محسوب می‌شود. افراد خوش‌شانسی که در این دوران با یک شخص تأثیرگذار یا یک کتاب ارزشمند مواجه شوند، تأثیرات عمیقی در آینده‌ی آن‌ها ایجاد خواهد شد.

بسیاری از افراد ترجیح می‌دهند پارک‌های بازی مخصوص کودکان ساخته شود، چراکه از نظر

اقتصادی درآمد بیشتری دارد و بیشتر موردتوجه قرار می‌گیرد، اما مراکز تفریحی ویژه‌ی نوجوانان بسیار محدود است. این در حالی است که چنین مراکزی باید فضایی ایجاد کنند که نوجوانان در آن به رقابت بپردازند، شاد باشند و هیجانات خود را تخلیه کنند.

اوج هیجانات در دوران نوجوانی رخ می‌دهد، و فیلم‌هایی که برای نوجوانان ساخته می‌شود، باید به‌گونه‌ای باشد که بدون ترس، بدون نگرانی، بدون نصیحت و بدون قضاوت کردن، آن‌ها را همراهی کند. نباید فیلم را به سمتی ببریم که حتماً پایان خوشی داشته باشد، چراکه در این صورت نوجوانان دیگر ارتباطی با آن برقرار نخواهند کرد. در بسیاری از مراکزی که فیلم‌هایی با مضمون دنیای نوجوانی نمایش داده می‌شود، نوجوانان علاقه‌ی زیادی به این فیلم‌ها نشان داده‌اند. حتی فیلم‌های خارجی نیز برای نوجولنان وجود دارد که می‌توان آن‌ها را ابتدا بررسی کرد و سپس در اختیار نوجوانان قرار داد.

اگرچه مراکز فرهنگی و امکانات ویژه‌ی نوجوانان کم است، اما می‌توان شرایطی فراهم کرد که بازی‌های خانوادگی و گروهی برای آن‌ها طراحی شود. در گذشته، بازی‌های گروهی فضای رقابتی و جایزه‌ای داشت که برای نوجوانان بسیار جذاب بود. در این دوران، نوجوانان به تحسین و تشویق بیشتری نیاز دارند و لازم است خطاهایشان تا حدی نادیده گرفته شود. متأسفانه، ما فکر می‌کنیم یک کلمه‌ی ساده می‌گوییم، اما همان یک کلمه برای آن‌ها نوعی بی‌احترامی به خودشان تلقی می‌شود و احساس آسیب‌دیدگی می‌کنند.

در مراکز ما باید فضایی ایجاد شود که نوجوانان در آن مسئولیت‌پذیری را تمرین کنند. مثلاً می‌توانند مسئول چیدن قفسه‌های کتابخانه شوند، یک کارگاه فیلم‌سازی را مدیریت کنند، یا مسئول برنامه‌ریزی برای نمایش فیلم باشند. تقسیم مسئولیت‌ها میان نوجوانان باعث می‌شود آن‌ها مهارت‌های کار گروهی را بیاموزند. متأسفانه، به دلیل تأکید بیش‌ازحد مدارس بر موفقیت فردی و کسب عناوینی همچون «دکتر» یا «مهندس»، کار گروهی در میان نوجوانان کمرنگ شده است.

مراکز فرهنگی می‌توانند نوجوانان را به سمت کارهای گروهی سوق دهند. در این صورت، به‌جای اینکه هر فرد به‌تنهایی به دنبال موفقیت باشد، گروهی از نوجوانان با یکدیگر همکاری می‌کنند و لذت آن را تجربه خواهند کرد. حتی در برخی مراکز، برنامه‌هایی در ماه رمضان اجرا می‌شود که نوجوانان را با مفهوم کمک به دیگران و احترام به سالمندان آشنا می‌کند. چنین فعالیت‌هایی می‌تواند حس نوع‌دوستی را در آن‌ها تقویت کند.

فیلم‌های زیادی در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ساخته شده که می‌توان از آن‌ها استفاده کرد. به‌عنوان مثال، فیلم "آتش‌نشانی کوچک" فیلم بسیار زیبایی است که به کودکان کمک می‌کند با مفهوم شغل آتش‌نشانی آشنا شوند. بسیاری از کودکان رؤیای آتش‌نشان شدن را در سر دارند و چنین فیلم‌هایی می‌تواند برای آن‌ها بسیار تأثیرگذار باشد.

اگر بیش‌ازحد سخت‌گیری کنیم، ممکن است کودکان علاقه‌ی خود را از دست بدهند. اما وقتی

تلاش کنیم شـرایطی ایجاد کنیم که بتوانند تجربه کنند، یاد بگیرند و لذت ببرند، تأثیرات مثبت آن در آینده مشخص خواهد شد. نقش ما در مراکز فرهنگی بسـیار مهم اسـت، چراکه می‌توانیم مسـیر رشـد و یادگیری نوجوانان را هموار کنیم.

انیمیشنی که نوجوانان را به فکر فرو برد

یکی از زیباترین انیمیشـن‌های مناسـب نوجوانان، "گرگ و میش" اسـت. من کاملاً موافقم که نقد و بررسـی چند فیلم خوب برای نوجوانان اهمیت دارد. من تمام فیلم‌های کانون را برای نوجوانان مناسـب می‌دانم، از جمله آتش‌نشـان کوچک را دیده‌ام. به تولیدات کانون علاقه‌مند هستم و می‌دانم که پشت هر فیلمی که سـاخته می‌شـود، تفکر و تلاش زیادی وجود دارد. اگر فیلمی تولید شـده، بی‌هدف نبوده است. پیش از ساخت فیلم‌نامه آن فکر شده، برای آن تلاش شـده و یک گروه تولیدی با برنامه‌ریزی و دقت آن را سـاخته‌اند. این تلاش‌ها به این دلیل اسـت که وقتی یک اتفاق در ذهن یک نوجوان رخ می‌دهد، بتواند یک پشتوانه روحی داشته باشد.

به همین دلیل، فیلم‌های کانون را بسـیار ارزشـمند می‌دانم. علاوه بر این، فیلم‌های خارجی بسیار خوبی نیز وجود دارند. در حال حاضر، حضور ذهن ندارم که فیلم خـارجی منـاسـبی معرفی کنم، اما فیلم‌هـای خارجی بسـیار خوبی که دیده‌ام را در آینده برایتان ارسـال خـواهـم کـرد. انیمیشـن‌ها به دلیل امکان پنداری و ایجاد دنیای خیال، اهمیت زیادی دارند. آن‌ها به ما این امکان را می‌دهند که در عالم خیال پرواز کنیم و از چیزهایی که ممکن اسـت در دنیای واقعی رخ ندهند، لذت ببریم. کودکان و حتی ما بزرگسالان دوست داریم که مثلاً یک هواپیما در خیابان راه برود یا یک میز پرواز کند. انیمیشن‌ها محدودیت‌های زمان، مکان و بعد را می‌شکنند و داستان را به‌گونه‌ای دیگر پیش می‌برند. فیلم "گرگ و میش"، "شـنگول و منگول" و برخی از آثار قدیمی مانند "ریشـه در آسـمان" یا "چشـم تنگ دنیادار" تأثیر عمیقی بر کودکان دارند. من هنوز از مال‌اندوزی وحشـت دارم، زیرا این مفاهیم در کودکی بر ذهن انسـان تأثیر می‌گذارند. اما صـرفاً نمایش این فیلم‌هـا کـافی نیسـت. پس از نمـایش فیلم برای کودکان، باید با آن‌ها صحبت کرد. نقد و بررسی فیلم می‌تواند به درک بهتر آن‌ها کمک کند و فعالیت فرهنگی را مؤثرتر کند.

خشـونت در فیلم‌ها؛ چگونه با آن برخورد کنیم؟

خشونت و صحنه‌های کشتار برای کودکان مناسب نیسـت، اما در عین حال، تأکید بیش از حد بر اینکه نباید برخی چیزها را ببینند، می‌تواند نتیجه عکس داشـته باشـد. گاهی در فیلم‌های اکشـن، کودکان صحنه‌هایی از خشونت را می‌بینند، اما مهم این است که چه برداشـتی از آن دارند. مهم این اسـت که درک کنند این اعمال درست نیسـتند. اگر نگاه درسـتی به این مسائل داشته باشیم و تفکر آن‌ها را هدایت کنیم، مشـکلی ایجاد نخواهد شـد. فیلم "گلنار"، انیمیشـن "گنج"، "روزی کلاغی" بسیار ارزشمند هستند. باید این

فیلم‌ها را با کودکان تماشا کرد و درباره آن‌ها گفت‌وگو کرد. فیلم "کوه جواهر" و "علامت سؤال" نیز آثار خوبی هستند. "گلی برای مریم" نیز یکی از این آثار خوب است.

به فیلم ساز دهنی برگردیم. بخشی از فیلم را ببینیم و بعد در رابطه با آن صحبت کنیم.

(پخش قسمتی از فیلم)

حسرت‌هایی که به خودشناسی ختم می‌شود

فیلم ساز دهنی نیز نمونه‌ای عالی از فیلم‌هایی است که احساسات نوجوانان را به تصویر می‌کشد. در یکی از صحنه‌های این فیلم، امیرو با حسرت به ساز دهنی نگاه می‌کند. در این لحظه، سؤال مهمی مطرح می‌شود: نوجوانان امروزی به جای ساز دهنی، به چه چیزهایی حسرت می‌خورند؟ این فیلم به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه یک نوجوان برای دستیابی به چیزی تلاش می‌کند و چگونه این حسرت می‌تواند بر زندگی او تأثیر بگذارد. در دوران نوجوانی، این حسرت‌ها طبیعی است، اما اگر این احساسات به‌درستی هدایت نشوند، ممکن است در جوانی و بزرگسالی نیز ادامه پیدا کنند. برخی از بزرگسالان هنوز درگیر این حسرت‌های کودکی هستند و تمام عمر خود را در حسرت چیزهایی که نداشته‌اند، سپری می‌کنند.

در فیلم ساز دهنی، ابتدا یک فضای صمیمی بین کودکان دیده می‌شود که در آن خبری از برتری‌جویی نیست. تنها تفاوت بین آن‌ها در مهارت شنا کردن و ساز زدن است. اما به‌تدریج، با ورود یک عنصر جدید - ساز دهنی-، این فضا تغییر می‌کند. کودکان دیگر به بازی‌های قبلی خود نمی‌پردازند و تمام توجهشان معطوف به این ساز می‌شود.

نوجوانان جذب این پدیده جدید می‌شوند، زیرا برای آن‌ها ناشناخته و جذاب است. در نهایت، باید به این نکته توجه داشت که حسرت و رقابت‌های فردی در این دوران طبیعی است، اما باید آن را به‌عنوان یک تجربه گذرا در نظر گرفت و اجازه داد نوجوانان از این مراحل عبور کنند، بدون آنکه تمام زندگی خود را صرف دستیابی به چیزهایی کنند که شاید اهمیت واقعی چندانی نداشته باشند.

پایان آرزوهای زودگذر و آغاز جست‌وجوی واقعی

برای ورود به جامعه، در این بخش از فیلم با عبور از مقدمه مواجه می‌شویم که شخصیت‌های قبلی را کنار می‌زند. سازدهنی از ابتدا آرام‌آرام وارد داستان می‌شود و تبدیل به قهرمان قصه و شخصیت اصلی آن می‌گردد؛ شخصیتی که بچه‌ها را کنترل می‌کند و عبدالله را به فردی برتر تبدیل می‌کند، کسی که لذت استفاده از سازدهنی را در اختیار دارد و برای تأیید گرفتن از بچه‌ها از آن بهره می‌برد. بچه‌ها او را تأیید می‌کنند و به او احترام می‌گذارند.

سازدهنی، که عامل اصلی این تغییرات است، به تدریج تمام قابلیت‌های خود را به نمایش می‌گذارد. اما پس از مدتی، بچه‌ها از آن خسته می‌شوند، زیرا دیگر برایشان کافی نیست. پیش از آنکه امیرو سازدهنی را به دریا بیاندازد، این اتفاق در ذهن بچه‌ها رخ داده

است: سازدهنی دیگر برای آن‌ها ناکارآمد شده و به یک شخصیت منفعل و زودگذر تبدیل گشته است. دیگر چیزی نیست که برای بچه‌ها باقی بماند. فیلم به این سمت می‌رود که بچه‌ها از چیزی که تنها یک دوره برایشان جذاب بود، جدا می‌شوند. در این مسیر، نوجوان باید از پس حسرت‌ها و هیجاناتش عبور کند و به خود واقعی‌اش بازگردد.

لانه‌ای برای پرواز فرزندان

نباید از این روند بترسیم. اگر کودکی را با سلامت طی کرده‌ایم و صادقانه با فرزندانمان رفتار کرده‌ایم، آن‌ها دوباره به منِ واقعی خود بازمی‌گردند. برخی می‌گویند که آغوش خانواده باید مانند لانه‌ای برای پرواز پرندگان باشد. بله، واقعاً پرواز زمانی معنا پیدا می‌کند که به آن‌ها کمک کنیم خودشان را کشف کنند. در این صورت، ثروتی درونی می‌یابند که دیگر هیچ وسیله یا سازدهنی‌ای نمی‌تواند جایگزین آن شود. هدف این است که امکانات زندگی در مسیر درست به کار گرفته شوند. وقتی کودکی در فیلم بچه‌های آسمان، با پای برهنه زیر باران راه می‌رود و آرزوی یک جفت کفش دارد، یا وقتی کودکان نیازمند لباس و کفش برای مدرسه هستند، در واقع تجربه‌ای از نداشتن و آرزومندی را پشت سر می‌گذارند. امروز، کودکان دویدن را فراموش کرده‌اند و تنها کفش را می‌شناسند. باید به آن‌ها کمک کنیم تا لذت دویدن، توانمندی، شنیدن و دیدن را تجربه کنند.

ما از برخی مسائل می‌ترسیم، در حالی که اگر مشکلات حل‌نشده‌ی گذشته را حل نکنیم، آن‌ها را به کودکانمان منتقل خواهیم کرد. بهتر است اجازه دهیم نوجوانان خودشان با این مسائل روبه‌رو شوند، بدون اینکه ما همیشه دخالت کنیم. فیلمی که انتخاب کرده‌ایم، دقیقاً به این دلیل اهمیت دارد که شخصیت‌های آن نوجوان هستند. مسئله‌ی محوری فیلم، همان دغدغه‌ای است که نوجوانان با آن درگیرند: داشتن و نداشتن. این مسئله محدود به زمان و مکان خاصی نیست؛ در تمام دوران‌ها و در همه‌ی کشورها و فرهنگ‌ها وجود داشته و خواهد داشت. برخی معتقدند که بزرگ‌ترها بیش از حد درگیر زرق‌وبرق زندگی شده‌اند و این امر برای آن‌ها نامطلوب است. اما ما نمی‌توانیم به سادگی بگوییم که این مسئله بد است، زیرا آن‌ها فرصت تجربه‌ی خوبی‌های زندگی را نداشته‌اند.

تکنولوژی پیشرفت قاتل واقعی ارتباطات

اگر ما توانسته‌ایم از لذت دیدن طبیعت، صدای پرندگان و عطر گل‌ها بهره ببریم، دیگر حاضر نخواهیم شد این تجربه را با هیچ وسیله‌ای جایگزین کنیم. وسایل تنها برای استفاده هستند، اما آنچه اهمیت دارد، توانایی درک این لذت‌هاست. انسان از قدرت درونی زیادی برخوردار است، چنان‌که خداوند می‌فرماید: "ما امانت دنیا را به کوه‌ها عرضه کردیم، اما آن‌ها از پذیرش آن سر باز زدند، و انسان این بار سنگین را پذیرفت." این نشان‌دهنده‌ی قدرت انسان است.

اگر نوجوانان بتوانند این مفهوم را درک کنند، ارزش ابزارهای زندگی را نیز بهتر می‌فهمند. در گذشته،

زمانی که تلفن در خانه‌ها نبود، مردم برای ارتباط گرفتن به خانه‌ی یکدیگر می‌رفتند. بعدها که تلفن عمومی در محله‌ها آمد، مردم از آن استفاده می‌کردند. امروزه، با پیشرفت علم و تکنولوژی، تلفن همراه جایگزین روش‌های قدیمی شده است. اما در کنار این پیشرفت، نباید آگاهی، تربیت و قدرت درونی انسان را فراموش کنیم. بسیاری از نوجوانان از اینترنت و گوشی‌های هوشمند به درستی استفاده می‌کنند؛ آن‌ها اطلاعات کسب می‌کنند، ارتباطات مفیدی برقرار می‌کنند و در مسیر رشد خود از این ابزارها بهره می‌برند. اما در مقابل، برخی از نوجوانان زمان خود را بدون هدف در وب‌گردی می‌گذرانند. اینجاست که تفاوت میان استفاده‌ی هدفمند و بی‌هدف از تکنولوژی مشخص می‌شود.

والدین و تکنولوژی

متأسفانه برخی والدین برای ساکت نگه داشتن کودکان خردسال، گوشی را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهند. اما این کار مانند کاشتن بذری است که بعدها جوانه می‌زند و رشد می‌کند. اگر کودکان در دوران خردسالی، طبیعت را لمس کنند و لذت رشد و تغییر را تجربه کنند، دیگر نیازی به سرگرم شدن با گوشی‌های هوشمند ندارند. ما نباید از سرعت پیشرفت تکنولوژی بترسیم. نوجوانان، امروزه از طریق گوشی‌های خود ارتباط برقرار می‌کنند و این ارتباط برای آن‌ها نتایج مثبتی به همراه دارد.

توانمندسازی راهی برای تربیت نوجوانان

امروزه بسیاری از نوجوانان به فیلم‌های کره‌ای، موسیقی و گروه‌های خوانندگی علاقه دارند. این مسئله نشان می‌دهد که زندگی، دانش و آگاهی به‌طور موازی پیش می‌روند. ما نمی‌توانیم نوجوانان را مجبور کنیم که فقط یک نوع فیلم یا موسیقی را ببینند و بشنوند.

دنیای امروز پر از انتخاب‌های مختلف است و ما باید راه درست انتخاب کردن را به آن‌ها بیاموزیم. آن‌ها با همان گوشی، همان گوشی کوچک حدود ۲۰ سانتی‌متر، با آن سرعت گوشی، همه چیز را می‌بینند. اما دو ابزار دست شما است، دو بال دست شما است که در مقابل همه این سرعت‌ها و تکنولوژی‌هاست و آن محبت و عشق شماست. بچه‌ها وقتی این محبت را از شما تجربه کنند، از ترس از دست دادن آن، به سمت چیزهایی که شما دوست ندارید نمی‌روند.

یکی دیگر از این ابزارها، مسئولیت‌پذیری و توانمندسازی از کودکی است تا توانایی‌های بچه‌ها را بشناسیم. این توانمندی‌ها شامل این است که بچه‌ها می‌توانند ورزشکار خوبی باشند، می‌توانند درسی که خوانده‌اند را اجرا کنند، عمل کنند، چیزی درست کنند، کاری انجام دهند، حرکت جدیدی ایجاد کنند. توانمندسازی باید به این دلیل باشد که می‌خواهیم بهترین شکل را انجام دهند و برای آنها همه کارها را انجام ندهیم. زیرا وقتی ما خودمان همه چیز را انجام می‌دهیم، بچه‌ها در توانمندی‌ها دچار معلولیت می‌شوند. دیگر نمی‌دانند چگونه خودشان انجام

دهند. با محبت و توانمندسازی، کیفیت زندگی‌مان را با بچه‌ها بیمه می‌کنیم.

ساز دهنی هنوز حرف‌ها برای گفتن دارد

این فیلم، با اینکه چند دهه از ساخت آن می‌گذرد، هنوز مورد بحث قرار می‌گیرد. دلیل آن این است که به طور مستقیم به مسئله نوجوانان می‌پردازد. مهمترین نکته‌ای که در این فیلم به آن اشاره می‌شود، حسرت از نداشته‌ها و ارزش داشتن چیزهایی است که نداریم. آنچه می‌بینیم می‌خواهیم و برای رسیدن به آن تلاش می‌کنیم، ولی بعد می‌بینیم که آنچه که نداشته‌ایم، خیلی باارزش‌تر از آن چیزی است که به دست آورده‌ایم.

کرامت انسانی که مادر به بچه یادآوری می‌کند. این همان چیزی است که در آموزه‌های دینی داریم؛ مسئول کرامت انسانی هستیم و مسئول این هستیم که به کسی آسیب نرسانیم. در کودکی باید بچه‌ها با این کرامت آشنا شوند. اولین جایی که بچه‌ها این کرامت را می‌بینند، دامان مادر است. اگر مادر به طور ناخواسته یا نادانسته به بچه آسیب بزند، جامعه آن را تصحیح نمی‌کند و این حوادث ناپایدار و حسرت‌ها رخ می‌دهند.

یاد بگیریم، رشد کنیم، پرواز کنیم!

ما قرار نیست نیازهای روحی نوجوانان را تأمین کنیم. ما باید بستر مناسبی فراهم کنیم که در آن، بچه‌ها آرامش، عشق و محبت بی‌قید و شرط را تجربه کنند. دومین مسئولیت ما کمک به کشف توانایی بچه‌ها است. ما باید آنها را از توانایی‌هایشان آگاه کنیم و بگوییم که می‌توانند این کار را انجام دهند، می‌توانند راهی را بروند، می‌توانند بشنوند و کمک کنند. بچه‌ها باید یاد بگیرند که خودشان را کشف کنند. ما باید فرصت‌هایی را برای آنها فراهم کنیم تا نیازهای روحی خود را شناسایی کنند.

وقتی بچه‌ها صدای باران را گوش می‌دهند یا عطر خاصی را استشمام می‌کنند، می‌فهمند که چه چیزی به آنها آرامش می‌دهد، اما اگر این فرصت‌ها از آنها گرفته شود، دچار کمبود می‌شوند. یک فیلم خوب انیمیشن هست به نام "ماهوری" که مربی‌های کانون ببینند و درباره‌ی آن با بچه‌ها صحبت کنند.

ما می‌توانیم به بچه‌ها کمک کنیم که درباره نیازهای روحی خود صحبت کنند. کافی است برای آنها سؤالاتی ایجاد کنیم. دوستان عزیز، امیدوارم که استفاده مفید و درست از تکنولوژی داشته باشیم. با استفاده از امکانات آنلاین، با هم در تماس باشیم و مطالب خود را با هم به اشتراک بگذاریم تا بتوانیم محیطی شاد و سالم و توانمندی برای خود و جامعه‌مان بسازیم. وقتی که اطراف ما خوب باشد، حالمان خوب است. وقتی دوستان، بچه‌ها و همکاران ما در مناطق مختلف سلامت روحی، روانی و جسمی داشته باشند، این امر خیلی ارزشمند است.

ولی باید بدانیم که این تغییرات نباید زیاد تحت کنترل ما باشد. باید شرایط سالمی را فراهم کنیم و اجازه دهیم که خود بچه‌ها مراقبت از خودشان را یاد بگیرند. باید باور کنیم که آنها می‌توانند خودشان را مراقبت کنند و نگران نباشیم.

وقت ما به پایان رسـید. من از حضـورتان خیلی لذت بردم. حضور شما را از سراسر ایران حس کردم. خیلی خوب بود. از بوشـهر، خراسـان شـمالی، کردسـتان، هرمزگان، اسـتان مرکزی، سـمنان، زنجان و همه جای ایران. این کشور چقدر زیبا است. در هر کجا که هسـتید، افتخار کنید. امیدوارم که از حضـور بچه‌ها لذت ببریم و هر کاری که از دسـت‌مان برمی‌آید برای پرورش این امانت‌های خداوند انجام دهیم. خداوند از شما مراقبت کند و انشاءالله شرایط برای دیدار مجدد فراهم شود.

تبیین ضرورت و اهمیت فراگیری علوم و فناوری های نوین

محمد حسینی مقدم

زمان: چهارشنبه – ۱۶ آبان ماه ۱۴۰۳

شـکـل‌گیری هوش مصـنوعی و تغییرات بنیادین در زیست انسان

دنیا به سـمت راه‌اندازی، ایجاد و شـکل دهی هوش مصـنوعی اسـت. علت شـکل‌گیری هوش مصـنوعی مقاله‌ای بود که عنوان مقاله باعث شـکل‌گیری هوش مصـنوعی شـد. لذا پایه و اسـاس شـکل‌گیری هوش مصنوعی در سال ۱۹۵۶ بود که ایجاد شد و آن هم نه با یک کار آزمایشـگاهی و نه کار خیلی خیلی بزرگ بلکه با یک مقاله که تیترش این بود ولی همین تیتر همه متخصصان، اندیشمندان اهل فن را به فکر فرو برد که وقتی با این موضـوع مواجه شـدند به این فکر افتادند که آیا واقعاً می‌شود؟

و امروز می‌بینید دنیا در آسـتانه یک تغییر بنیادین در حوزه زیسـت خودش با ورود هوش مصـنوعی اسـت.

آینده، آینده غیرقابل تصوری است و می‌تواند تغییرات جدی را ایجاد کند. ما اصـلاً نمی‌توانیم ۱۰ سـال ۱۵ سـال آینده را تصـور کنیم که زیسـت ما چگونه اسـت امروز اگر بحث آموزش ماشـین را انجام می‌دهند چیزی که الان هست نوشتن برنامه برای ماشین‌ها، ماشـین مطابق همان برنامه عمل می‌کند رفتار می‌کنند.

اما اگر برنامه را حذف کردید برنامه را بدهید طبق آن انجام می‌دهد اگر برنامه را به ماشـین ندهید و اجازه بدهید خودش در جاده‌ها مطالعه و بررسـی کند و خودش تشخیص بدهد چه کند چه رفتاری از خودش نشان بدهد، این می‌تواند یک اتفاق بسیار بزرگی رقم بزند. مثل این است که شما سوار خودرو شده‌اید و این خودرو خودش تشـخیص می‌دهد الان آب و روغن ماشـین کم اسـت بعضـی رفتار متناسـب با همین از خودش نشان می‌دهد خودش تنظیم می‌کند.

تغییرات تکنولوژیک و تأثیر آن بر زندگی روزمره

ما وقتی بچه بودیم یک باغبانی داشـتیم که به مکه رفته بود. در زمان جنگ موز وجود نداشت ظرف یکبار مصـرف هم وجود نداشـت و ما اولین بار موز را در زندگی خودمان دسـت پدربزرگ دیدیم که از مکه برایمان آورده بود.

یک فامیلی داشتیم که همان موقع یخچال ساید بای سـاید آورده بود. رفته بودیم منزل ایشـان و تماشـا می‌کردیم که یخچال خودش یخ می‌ساخت. آن زمان این پدیده برای ما خیلی عجیبی بود. می‌دانید که

ساید بای ساید در برخی کشورها مصرف نمی‌شود و اگر کسی بخواهد استفاده کند، باید مالیات بدهد.
در کشور آلمان کسی حق استفاده از یخچال ساید بای ساید را نداشت. یخچال ساید بای ساید به اینترنت متصل می‌شد و می‌دانست چه چیزی در یخچال کم است و چه چیزی زیاد است. به فروشگاه دسترسی داشت و خرید می‌کرد. آنگاه از حساب شما کم می‌شد درب منزل اجناس به شما تحویل می‌دادند. اصل ساید بای ساید آنگونه است. آن موقع یخچالی بود که برای ما جذاب بود، این زیستی است که دارد اتفاق می‌افتد و برای ما قابل تصور نیست

تصورات گذشته از آینده و واقعیت امروز

عکس‌هایی در اینترنت هست که برای ۱۰۰ سال گذشته است که ۱۰۰ سال گذشته می‌گوید زیست ۱۰۰ سال آینده را نقاشی کنید حتماً آنها را ببینید. خیلی جذاب هستند در این نقاشی‌ها آدم‌ها صد سال آینده یعنی الان را نقاشی کردند، ته ذهن آنها این بود که یک ماشینی هست که سر جارو وصل شده است. مثلاً خودروی شما آقای دکتر فولادی در جلسه حضور دارند غلط ما را بگیرند خودرویی دارید سوار خودرو شده‌اید این خودرو الان خودش تشخیص می‌دهد آب و روغن کم است و یک رفتار متناسب با آن از خود بروز می‌دهد، خودش تشخیص می‌دهد هوا سرد است یا گرم است ارزیابی می‌کند که چه رفتاری انجام بدهد
الان هم این مسابقه را برای بچه‌ها بگذارید زیست شما در ۱۰۰ سال آینده را نقاشی بکشند، در ۱۰۰ سال آینده چگونه هستیم با توجه به تکنولوژی و اتفاقاتی که می‌افتد اصلاً قابل تصور نیست.

تأثیر تکنولوژی بر آموزش و آینده کودکان

ما تلویزیون ۱۴ اینچ داشتیم ورق آبی روی آن می‌گذاشتیم می‌شد تلویزیون رنگی. آن خانم‌هایی که با هوش مصنوعی سر و کار دارند تقریباً در آینده جایی در خانه وجود ندارد چون همه چیز تبدیل به اشیا می‌شود. حالا شما تصور کنید بچه‌ای را امروز به مدرسه می‌فرستید یک آموزه‌هایی را درس می‌دهید که اصلاً قابل تصور نیست ۱۰ سال آینده به درد او می‌خورد یا نمی‌خورد. می‌دانید با این تکنولوژی‌هایی که امروزه وجود دارد این تفکر وجود دارد که مدرسه باید جهانی شود آموزش‌ها باید جهانی شود.
ممکن است مدل جدیدی از آموزش‌ها شکل بگیرد و اغلب خیلی کارها نمی‌بینیم در چیزهایی که الان وجود دارد یعنی یک کتاب درس ۵ سال در مدرسه تدریس می‌شود همه چیز تحت تاثیر قرار می‌گیرد.
دنیا زیر و رو می‌شود اما این آمادگی که چه تاثیری روی زیست ما دارد و ما در واقع شرایط رویارویی داشته باشیم خیلی مهم است یک پیچیدگی دیگر هم دارد آن هم اینکه من و شما توی لبه زیست دیجیتال هستیم. یعنی بخشی از زندگی ما زیست دیجیتال است وارد زیست دیجیتال شده‌ایم به لحاظ فکری و ذهنی ما خیلی آمادگی نداریم. آنها دنیای بدون تکنولوژی را نمی‌توانند تصور کنند با آنها مواجه شدیم، نمی‌توانیم حذف کنیم نمی‌دانیم چه گوییم، نمی‌دانیم چه کنیم، بگوییم از آنها گوشی را بگیریم یا نگیریم

نمی‌دانیم برایشـــان ســـاعت بگذاریم یا نگذاریم، نمی‌دانیم.

زیست دیجیتال بخشی از زندگی ما شده است، اما آیا آمادگی لازم را داریم؟

مـا در کـانون پرورش فکری مثال‌هـایی کـه می‌زنیم نســبت کودکان و نوجوانان و بلوغی که در حال اتفاق افتادن است که می‌تواند زیست بچه‌ها را تغییر بدهد چه موضــوعی اســت؟ نگاه ما نســبت به این تغییر چیست؟

فاصله تکنولوژیک ایران با جهان

یعنی هم بتوانیم نقش خودمان را خوب ایفا کنیم و هم آن نقش را ایفا کنیم نمی‌توانیم منتظر گذشــت زمان باشیم. بسیار مهم است و یک ویژگی که ایران دارد فاصله تکنولوژی در ایران است که در کشورهای دیگر اینگونه نیســت فاصــله تکنولوژی ایران با جهان دو ســال اســت یعنی پیشــرفته‌ترین تکنولوژی در دنیا مطرح شـود با فاصـله ۲ سـال در ایران داریم مردم ما طی دو سال استفاده می‌کنند. من به برخی کشورها رفتم آنجا اینگونه نیست می‌گویند گوشی‌هایی که در کشــورهای دنیا تولید می‌شــود بعد از ۶ ماه به ایران می‌رســد. در خیلی از کشــورها اینطور نیســت آیا ما آمادگی لازم برای مواجهه را داریم؟

نقش کانون پرورش فکری در تربیت نسـل آینده

عمده ما که امروز داریم از گوشـی اسـتفاده می‌کنیم، ۹۰ درصـد ما امکانات گوشـی را بلد نیسـتیم. گوشـی آیفون می‌خریم اما ۹۵ درصــد امکانات آیفون را بلد نیســتیم که چگونه است. فقط می‌خریم اما در بچه‌ها این قضیه برعکس است بچه‌ها خوب مواجه می‌شوند و کاملاً آمادگی دارند. بچه‌ها می‌توانند رفتارهای پدر و مادر را در اینترنت کنترل کنند به دیدگاه‌های شــما اشراف دارند. این‌ها مثال است الان شما سمت کسب و کار بروید یا فناوری‌ها و هوافضـا بچه‌ها با تکنولوژی بهتر از بزرگسالان مواجه می‌شوند.

الان اینترنت سه بعدی و شخصی‌سازی مطرح است. می‌گویند در آینده کسی کاسه و بشقاب نمی‌خرد همه در منزل تولید می‌کنند و شــما وســایل را با علایق خودت تولید می‌کنی. این‌ها چیزی اســت که وقتی ضــرب در هم می‌شــود اتفاقاتی را ایجاد می‌کند که قابل تصور و پیش‌بینی نیست. یعنی اتصال تلویزیون به هوش مصنوعی و داده‌های اینترنتی زیست شما را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

وظیفه مربیان و والدین در عصر تکنولوژی

نکته اینجاســت. در کانون وظیفه من به عنوان مربی این اسـت که نسـبت به علم و فناوری چگونه باشـم؟ وظیفه فرزندان ما چیست؟ اگر ما در این عرصه عقب افتادیم. اگر به موقع عمل نکنیم دیگر قابل جبران نیسـت به نظرم الان هم دیر شـده اسـت. دو نکته در مورد کانون علم و فناوری وجود دارد. یکی چیستی آن اســت که در آیین نامه هم به تصــویب رســیده دو تا ویژگیست که به نظرم آینده به نیکی از ما یاد می‌کنند. نکته اول ما به علم و فناوری به عنوان ابزار تربیتی نگـاه کنیم. بتوانیم در حوزه تربیـت بچـه‌هـا از آن استفاده کنیم. اتفاقاتی که در جاهای دیگر می‌افتد در

مراکز علم و فناوری می‌افتد، فقط همین است و چیز دیگری نیست. در جشنواره رباتیک پدر یقه داور را می‌گیرد و می‌زند که چرا فرزند من اول نشده است.

شناخت مربیان از حوزه کودک و نوجوان

نکته دوم مربی مدرس که قرار است کار علمی با بچه‌ها انجام دهد باید شناخت کافی از حوزه کودک و نوجوان داشته باشد در آیین نامه آمده هر کسی به دلیل اینکه مدرک آن رشته را دارد یا در آن رشته تحصیل کرده صلاحیت کار با کودک و نوجوان را ندارد. مزیت نسبی ما با مجموعه‌های دیگر در همین است

سند بنیادین آموزش و پرورش و نقش کانون

اینکه در اسناد بالادستی کشوردر بحث علم و پژوهش، برش کودک و نوجوان آن چیست؟

سند بنیادین آموزش و پرورش ساحت علمی و فناورانه دارد. یعنی یکی از ساحت‌ها که در آموزش و پرورش باید روی آن برنامه‌ریزی شود، ساحت علمی و فناورانه است. اما هیچکس مدل اجرایی این را ارائه نداده است. سند بنیادین آموزش و پرورش بر ساحت علمی و فناورانه تأکید دارد.

به نظرم این ابتکار در اختیار کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان قرار می‌دهد در بخش نقشه کامل و جامع کشور اما یک پارادایم وجود دارد و آن ایران قوی است. اگر می‌خواهید به ایران قوی برسید، باید از الان سرمایه‌گذاری کنید در عرصه کودک و نوجوان سرمایه‌گذاری کنید. سرمایه‌گذاری در عرصه کودک و نوجوان کلید رسیدن به ایران قوی است.

تقویت انگیزه علم‌آموزی در کودکان

مهمترین اثری که این کار خواهد داشت شما الان روی سند علم و فناوری کار می‌کنید، بچه‌ها انگیزه علم آموزی آنها تقویت می‌شود، شوق درس خواندن پیدا می‌کنند و در این موضوع فضایی را ایجاد می‌کنید. که مثلا با بزرگان هوافضا ارتباط بگیرند و خودم را چک کنم. از اینجا که کار علمی انجام می‌دهم با انگیزه انجام می‌دهم من خودم رشته ریاضی در دبیرستان خواندم.

همیشه با معلم‌ها بحث می‌کردیم که قضیه فیثاغورث به چه درد ما می‌خورد؟ اما اگر شما کودک را در مسیر سازه‌های ماکارونی، هوافضا یا علوم دریایی قرار بدهید و مسیر را ببینند، انگیزه او بالا می‌رود و با جدیت بیشتری درس می‌خواند. ریسک هم نمی‌کند، ارتباط با بزرگان هوافضا می‌تواند انگیزه کودکان را تقویت کند. نمی‌گوید اول بروم ببینم تجربه کنم ببینم ته آن چه می‌شود.

ایجاد شاخه‌های علمی در کانون

به جهت شرایط جمعیتی که ما داریم در آینده کمبود نیرو پیدا خواهیم کرد یعنی کار زیاد است و نیروی کار نداریم. بچه‌ها فرصت شغلی زیادی خواهند داشت. این‌ها به ما کمک می‌کند که کار کنیم از آن طرف ما باید شاخه‌های مختلف علمی را در کانون علم و فناوری ایجاد کنیم در حد آشنایی بچه‌ها با آن علم است.

منطق آن علم را در بیاوریم منطق هوش مصنوعی را در بیاوریم. قانون ایستایی فیزیک را چگونه بچه کلاس چهارم ابتدایی می‌تواند درک کند؟ باید بتواند

تصوری از قانون ایستایی فیزیک داشته باشد. آن‌ها خودشان ذهن خلاق دارند، خودشان پیش می‌روند، مطالعه می‌کنند، خودشان پژوهش می‌کنند و ما باید بتوانیم در واقع مکمل جریان نظام تعلیم و تربیت باشیم.

مدل کانون پرورش فکری به عنوان الگوی جهانی

بهترین مدلی که در دنیا برای کار با بچه‌ها وجود دارد مدل کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است. آرزوی دنیا این است که مدل ما را داشته باشد. چون بچه‌ها در کانون در بستری آزاد سیر می‌کنند. بچه در کانون می‌چرخد دست به کتاب می‌زند، با مربی صحبت می‌کند، کمی کتاب می‌خواند. این اکوسیستمی که کانون دارد آرزوی نظام تربیتی دنیا است.

برنامه‌های کانون و ارتباط با فضانوردان

حالا شما اگر آینده علمی را هم ایجاد کنید به نتایج خوبی می‌رسیم. یادتان هست سال گذشته گفتگویی را ایجاد کردیم که گفتگو با فضانوردان چینی بود. اولین رویدادی که بچه‌های ما با فضانوردان چینی مستقیم صحبت می‌کردند. سالن پر بود همین بچه‌هایی که تن به هیچ کاری نمی‌دادند. آمدند سالن را پر کردند دو و نیم میلیون نفر همان ساعت داخل شاد زنده برنامه را دیدند.

همکاری با مراکز علمی و پزشکی

بعدش جمعی از همین بچه‌ها پیشنهاد دادند که این برنامه را ادامه دهیم. گفتم برنامه زنده است کانون علم و فناوری یک فضای دیدی را برای خود ایجاد خواهد کرد که ما مشکل جا خواهیم داشت و مطمئن باشید اگر مسیر را درست بروید کار پیچیده‌ای است. اصلاً قرار نیست داخل کانون امکانات بریزیم و نمی‌توانیم هم این کار را بکنیم اما در طول و عرض کشور آنقدر امکانات ریخته که می‌توانید از آنها استفاده کنید. همین الان در اخبار علم و فناوری پخش شده یک وقتی یکی از بزرگترین متخصصان کبد و گوارش تماس گرفت که می‌توانیم با شما همکاری کنیم. رفتیم بیمارستان طالقانی مریض‌های او صف بسته بودند تا دکتر آنها را ببیند. اما به محض اینکه دکتر ما را دید، آنها را رها کرد. رفتیم بیرون از بیمارستان دیدیم که یک ساختمان پنج طبقه نوشته مرکز نوآوری و رشد کبد ایران. تمام تجهیزات آماده بود. آزمایشگاه‌های مختلف امکانات مختلف وجود داشت. دکتر گفت من حاضرم تورهای یک روزه بچه‌ها را بیاورید اینجا، تا در حوزه تجهیزات پزشکی برای آنها کارگاه بگذارم. دوره‌های درمان و جراحی برای بچه‌ها بگذارم و این مرکز در اختیار شما خواهد بود

فعالیت‌های کانون در حوزه نانو و هوش مصنوعی

الان در حوزه نانو و هوش مصنوعی یکی دو سال است که کلاس داریم فعالیت می‌کنیم وزارت دفاع

سایبری سپاه گفتند چرا با چینی‌ها کار می‌کنید، با ما کار کنید. الان سند فضایی کودک و نوجوان کشور تدوین شده خوب این بستر را شما ایجاد می‌کنید که کارگاه‌های یک روزه، دو روزه در بستر رادیو دارو داشته باشید این جلسه شروع ارتباط کانون با دانشگاه است. زمانی شغل دولتی خوب بود. الان آن هم از دست رفته است و زندگی با کارمندی نمی‌چرخد. دختر من یک زمینه‌هایی دارد که می‌تواند بدون مدرک دانشگاهی کار را یاد بگیرد. هم می‌تواند یاد بگیرد هم درآمد داشته باشد، هم جایگاه اجتماعی خوبی داشته باشد. برای دخترم مجموعه راه انداختم، هوش مصنوعی و برنامه نویسی در کنار آن برنامه‌های نرم مثل مدیریت خشم و تصمیم‌گیری را هم یاد بگیرد. ارتباطات و مدیریت کسب و کار را هم یاد بگیرد. یاد بگیرد چگونه تیم بسازد، کسب و کار داشته باشد و در کنار این‌ها ارتباطاتش را زیاد کند. تغییرات در مشاغل و نیاز به مهارت‌های جدید در عصر تکنولوژی.

توانمندسازی کودکان برای آینده

در آینده بین دانش آموزان و معلم جهش بزرگی خواهد کرد تا اینجا دانش آموز به زور به مدرسه می‌رفت. از این پس اصلاً برایش مهم نیست که به مدرسه برود. یک تجربه مهم که داشتیم مباحث این چنینی را با دانشجویان کار کردم عجیب این بود که بچه دوم ابتدایی از استاد دانشگاه هم جلوتر بود. هوش مصنوعی در کنار فضای مجازی بچه‌ها را وارد دنیای دیگری می‌کند ما کانونی‌ها عاشقانه کار می‌کنیم چون اعتقاد داریم با آینده سازان مملکت داریم کار می‌کنیم.

جنگ تکنولوژی و اهمیت دیجیتال

در اینجا در خدمت آقای دکتر ... هستیم با بیان کلیاتی در خصوص اهمیت فراگیری علوم و فناوری هوش مصنوعی

بسم الله الرحمن الرحیم عرض سلام و احترام دارم سپاسگزارم که لحظاتی را در خدمت ما قرار دادید کانون از چند حیث حائز اهمیت است یکی این که حلقه وصل و اتصال آموزش‌های رسمی و غیر رسمی است واقعیت این است که من افتخار دارم کودکیم را اینجا رشد کرده‌ام.

همه ما چه بخواهیم چه نخواهیم شهروند ایرانی محسوب می‌شویم نگاه کنید چقدر زمان در گوشی سپری می‌کنید شاید دست کم روزی دو سه ساعت در دیجیتال هستید، بچه‌های ما از بدو تولد با گوشی‌های هوشمند ارتباط برقرار می‌کنند این گوشی هوشمند باعث شده دنیای آنها با ما خیلی فرق کند.

تأثیر تکنولوژی بر مشاغل آینده

جنگ بعدی جنگ تکنولوژی است، نکته این است که کسی حس برتر دارد در شرایطی که الان به سر می‌بریم حیات و ممات ما به شدت به دیجیتال وابسته است. نقش مهم ریشه در تکنولوژی دارد بخواهیم اشاره‌ای کنیم بخش اعظمی از تاریخ بشر مشروط به این است که چگونه از تکنولوژی استفاده کنیم.

ما در طول تاریخ بشر به این رسیدیم که محیط کامل ضربه می‌زند برخی از مسئولین فرهنگی ما چگونه به

دنیا نگاه می‌کنند ما غافل بودیم، کودکانی که امروز زندگی می‌کنند با مشـاغلی روبرو خواهند شـد که به تکنولوژی مربوط اسـت. مشـاغل آینده به شـدت به تکنولوژی وابسته خواهند بود.

آموزش تعامل با ربات‌ها از کودکی

یکی از نکـاتی کـه مطرح می‌شـود مـا در آینـده بـا همکارانی در ارتباط هسـتیم که با ربات در ارتباط هسـتند. بچه ها باید یاد بگیرند چگونه با ربات تعامل کنند، به همین دلیل ژاپن از سـن ۶ سـالگی بچه‌ها را با ربات آشنا می‌کنند تا در آینده رتبه‌های برتر جهان را به خودشان اختصاص دهند. آموزش تعامل با ربات‌ها از سنین پایین، کلید موفقیت در آینده است.

اینترنت اشیا و اتوماسیون

اینترنت اشیا، اتومیشن یک بخشی از هوش مصنوعی است که همه ما تجربه آن را داریم. زمانی که به جای دستگاه‌هایی که کارت می‌زدیم، الان انگشت زدیم و الان تصـویر چهره را می‌گیرد. این‌هـا جلوه‌هـایی از هوش مصـنوعی اسـت که برآورد شـده اسـت در سـند آموزش ۲۰ درصد هر سال رشد کند.

همگرایی علوم و فناوری

یک اتفاقی که در حال رشـد اسـت بحث همگرایی علوم است اگر علوم و فناوری مدنظر است همگرایی هم در نظر بگیرید که خیلی در حال رشـد اسـت. می‌گویم یک جایی هسـت من اطلاعاتی بسـازم از گوگل بگیرم کی سریع‌تر می‌تواند به تصویر تبدیل کند اونجاسـت که می‌بینید این بحث خیلی جدی دارد پیش می‌رود. یک سـری مهارت‌ها اینجا وجود دارد دانش‌آموزانی که با تکنولوژی کار می‌کنند، بسـیار موفق‌تر هسـتند. چه چیزی دارد تغییر می‌کند؟ تکنولوژی دارد تغییر می‌کند، لذا در آن کشـور همه به دانشمندان اعتماد کردند.

تأثیر تکنولوژی بر دین و هویت

اتفـاقی کـه دارد اکنون می‌افتـد دین در حـال تغییر اسـت، کشـور مـا یکی از ارکـان هویتیش دین و آموزه‌هـای دینی اسـت. تکلیفش در آینـده بـا این تکنولوژی چه می‌شود؟ چطور می‌توانیم یک باور قوی به فرزندمان بدهیم؟ چگونه به او یاد بدهیم از حریم شخصی خودش دفاع کند؟ آن‌ها سوادهایی است که مـا می‌توانیم آموزش دهیم. تکنولوژی حتی بر دین و هویت تأثیرگذار است.

تاثیرقصه گویی برسلامت روان و رشد قصه گو و مخاطب

امیر سلیمان شهبازی

زمان: شنبه – ۱۹ آبان ماه ۱۴۰۳

مقدمه

عرض سلام و صبح به خیر به همکاران گرامی، مربیان عزیز و مهمانان و خانواده‌های گرامی و همکاران فرهنگی در آموزش و پرورش که در جمع ما حضور دارند. ابتدا از کسانی که این فرصت را فراهم کرده‌اند تا بتوانیم در این اتاق مجازی هفتگی گرد هم آییم و درباره موضوعات مختلف گفت‌وگو کنیم، صمیمانه تشکر می‌کنم و سپاسگزارم. ان‌شاءالله که این جلسات خروجی مفیدی داشته باشد، به رشد ما کمک کند و بستری برای ارتقای همه ما فراهم نماید. در نهایت، این رشدِ مربیان، اولیا و فضای ذهنی توسعه‌یافته، یاری‌گر ما خواهد بود تا بتوانیم اعضا را به‌خوبی تربیت کنیم و فرصت رشد را برای آنان نیز فراهم آوریم. با این مقدمه بحث امروز را آغاز می‌کنم.

موضوعی که امروز به آن خواهیم پرداخت، مسئله‌ای جدی است که این روزها در کانون پرورش فکری و مراکز مختلف ما در سراسر ایران اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. این موضوع، جشنواره قصه‌گویی است. در این زمینه، از صحبت‌های آقای دکتر فلاح در نشست مجازی چند روز پیش بهره می‌گیرم.

ایشان به‌درستی و هوشمندانه بیان کردند که جشنواره، یک رقابت صرف نیست و نباید تنها از این منظر به آن نگریست. این جشنواره بستری است برای رشد، آگاهی و انتقال محتوا، ارزش‌ها، باورها و دانش. اگر از این زاویه به جشنواره نگاه کنیم، لازم است ابعاد مختلف قصه و قصه‌گویی را مورد واکاوی قرار دهیم. باور ما این است که بخشی از جشنواره، رقابت و ارزیابی است، اما اساس آن، انتقال محتوا، ارزش‌ها، باورها و سایر مؤلفه‌هایی است که به زیست مخاطب کمک می‌کند. ازاین‌رو، امروز به بررسی قصه‌گویی از منظر روان‌شناسی خواهیم پرداخت. همچنین به این موضوع خواهیم پرداخت که چگونه می‌توان امتیاز بیشتری کسب کرد و در رقابت عقب نماند؟ از منظر روان‌شناختی، چه اقداماتی باید انجام داد؟ چه قصه‌هایی را باید انتخاب کرد و چگونه باید آن‌ها را اجرا کرد تا امتیاز بیشتری کسب کنیم؟ بخشی از بحث ما به رقابت نیز اختصاص خواهد داشت.

اهمیت قصه‌گویی

سؤال اساسی این است که چرا قصه‌گویی تا این اندازه مورد توجه قرار گرفته است؟ چرا برای ما اهمیت

دارد؟ چرا تأثیر زیادی بر مخاطب دارد؟ این پرسشی است که باید به آن پاسخ دهیم.

اگر کسی از ما بپرسد که چرا قصه‌گویی اهمیت دارد و چرا باید جشنواره‌ای برای آن برگزار کنیم، من از منظر روان‌شناسی پاسخی کوتاه به این پرسش خواهم داد. مهم‌ترین دلیل این است که قصه‌گویی احساس خوبی در ما ایجاد می‌کند. برای نوجوانان، کودکان و حتی بزرگسالان، قصه‌گویی حال خوشی به همراه دارد. دلیل آن این است که هنگام گفتن یا شنیدن قصه، ذهن ما به امن‌ترین فرد زندگی‌مان نزدیک می‌شود و این فرد، مادر است.

ما نخستین قصه‌ها را از زبان مادر شنیده‌ایم و مادر، امن‌ترین نقطه زندگی ماست. به همین دلیل، هنگامی که قصه می‌شنویم، در ذهنمان بازآفرینی صورت می‌گیرد و این فرآیند، احساس امنیت و آرامش را برایمان به همراه دارد؛ زیرا یادآور سخنان اولیه مادر در دوران کودکی است. زمانی که کودک یا نوزاد بودیم، نخستین کلماتی که شنیدیم، صدای مادر بود و نخستین قصه‌ها را از زبان او شنیدیم. ازاین‌رو، تا پایان عمر، قصه‌گویی برای ما نقطه‌ای امن و اثربخش خواهد بود.

در دنیای روان‌شناسی، بسیاری از مفاهیم، مطالب و دانش‌ها را می‌توان از طریق قصه به کودک و نوجوان منتقل کرد. زیرا هنگام شنیدن قصه، کودک احساس امنیت و آرامش روانی می‌کند و ذهن او به دنیای کودکی بازمی‌گردد. در روان‌کاوی، این پدیده را «مکانیسم بازگشت» می‌نامند. به این معنا که زمانی که قادر به کنترل اضطراب خود نیستیم یا با شرایط جدید سازگار نمی‌شویم، ذهن ما به دوران کودکی بازمی‌گردد. دورانی که مادر، نقطه امن زندگی ما بود و شرایط برایمان مهیا بود. قصه، ما را به آن دنیا بازمی‌گرداند.

تمرکز ما هنگام گفتن یا شنیدن قصه به‌طور قابل‌توجهی افزایش می‌یابد. زیرا برای مدتی کوتاه، از اضطراب‌ها، تشویش‌ها و نگرانی‌های زمان حال فاصله می‌گیریم و به قصه‌گو گوش می‌سپاریم. این همان دلیلی است که نشان می‌دهد قصه‌گویی از ابتدای خلقت بشر وجود داشته است. در اسلاید بعدی توضیح خواهم داد که قصه‌گویی از دوران غارنشینی آغاز شده و پس از ما نیز ادامه خواهد یافت. قصه‌ها، بخشی از زندگی بشر هستند و همواره خواهند بود.

قصه‌گویی از نگاه روان‌شناسی

در روان‌شناسی، به قصه‌گویی از سه منظر نگریسته می‌شود. نخست، قصه‌گویی به‌عنوان یک روش درمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد. به‌عنوان یک تکنیک درمانی، از قصه‌گویی برای افزایش عزت‌نفس کودکان، تقویت اعتمادبه‌نفس، بهبود توانایی حل مسئله و گسترش دایره واژگان آنان استفاده می‌شود. در دوره سنی بالا، برای سالمندان، برای کسانی که سلول‌های مغزی‌شان از بین می‌رود و احتمال آلزایمر دارند، قصه‌گویی به فعال نگه داشتن ذهن و درگیر شدن آن کمک می‌کند. برای من، قصه‌گویی خاصیت درمانی دارد و به من کمک می‌کند که ذهنم بیشتر

درگیر شود و بتوانم قسمت‌های مختلف زندگی‌ام را به یکدیگر متصل کنم.

یکی از بهترین روش‌ها برای پیشگیری از افسردگی، قصه‌گویی است؛ چرا که شکاف‌های میان بخش‌های مختلف زندگی را پر می‌کند. هنگامی که افراد در مورد موضوعی صحبت می‌کنند، احساس پوچی به وجود نمی‌آید و احساس بی‌معنایی رخ نخواهد داد.

دومین کاربرد قصه، یک روش آموزشی و پرورشی است. امروز در جشنواره، یکی از محورهای اصلی ما «غزه و مقاومت» است. مفهوم ظلم‌ستیزی و دفاع از مظلوم، مفاهیمی هستند که نیاز داریم به نسل جدید، یعنی به کودکان و نوجوانان، منتقل کنیم. یکی از بهترین بسترها و مناسب‌ترین روش‌ها برای انتقال این مفاهیم، قصه‌گویی است. این شیوه کمک می‌کند که کودکان، جهان فلسطین، غزه و لبنان را بهتر ببینند و درک کنند. همچنین به شهروندان کمک می‌کند تا برخی مطالب را دریافت، درونی‌سازی و در ذهن خود پردازش کنند. بسیاری از باورهای درونی افراد از طریق قصه‌ها شکل می‌گیرد.

سومین کاربرد قصه در روانشناسی، آن است که می‌توان از آن برای شناخت ذهن نوجوانان بهره برد. برای درک بهتر ذهن نوجوانان و کودکانی که به ما مراجعه می‌کنند، می‌توان از آن‌ها خواست تا داستان‌هایی از زندگی خود را تعریف کنند.

یکی از روش‌هایی که برای شناخت اولویت‌های ذهنی یک کودک یا نوجوان استفاده می‌شود، این است که از او خواسته شود سه داستان مهم زندگی‌اش را روایت کند. از طریق این داستان‌ها، می‌توان دریافت که مهم‌ترین دغدغه‌ها و تنش‌های ذهنی او چه بوده‌اند. همچنین، با پرسیدن این سؤال که «سه نفر از افرادی را که در کودکی بیشترین تأثیر را بر تو داشته‌اند، نام ببر»، می‌توان الگوهای ذهنی فرد را شناسایی کرد. به همین ترتیب، از او خواسته می‌شود که ضرب‌المثل زندگی‌اش را بیان کند.

ممکن است فردی بگوید: « نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.» این نوع پاسخ‌ها، در واقع بخش‌هایی از داستان زندگی افراد هستند.

ما از قصه‌گویی به عنوان یک ابزار تشخیصی استفاده می‌کنیم، زیرا از طریق آن می‌توان به دنیای درونی کودک، نوجوان یا مراجعه‌کننده پی برد. علاوه بر این، تعریف کردن قصه، خود نوعی تخلیه هیجانی محسوب می‌شود. به همین دلیل، هنگامی که فردی قصه زندگی خود یا داستان دیگری را روایت می‌کند، ممکن است احساس سبکی کرده و بگوید: «خدا را شکر، راحت شدم. چقدر خوب بود!»

آنچه تاکنون گفته شد، مقدمه‌ای برای درک گستردگی دنیای قصه است. قصه، داستان و رمان از دیرباز در زندگی بشر حضور داشته‌اند. در تحلیل قصه‌هایی که می‌توانند توجه داوران را جلب کنند، باید توجه داشت که قصه‌های تأثیرگذار، آن‌هایی هستند که از درون فرد روایت می‌شوند. زمانی که قصه‌ای با زندگی شخصی فرد فاصله زیادی داشته باشد، اجرای آن دشوار خواهد شد، سطحی و تصنعی به نظر خواهد رسید و اثرگذاری کمتری خواهد داشت. اما هنگامی که قصه از درون فرد می‌جوشد، در دل مخاطب می‌نشیند و تأثیر بسیار بالایی خواهد داشت.

قصه در نگاه تاریخی، یکی از مؤثرترین قالب‌ها برای انتقال مفاهیم است. اولین بار، ما قصه را از کسی شنیدیم که بدون هیچ قید و شرطی ما را دوست داشته است، یعنی مادر. مادران، نخستین راویان قصه‌های زندگی ما بوده‌اند. در نظریات رشد و یادگیری، این موضوع مورد توجه قرار گرفته است. ژان پیاژه معتقد است در قصه‌گویی، نوعی آزادی عمل، نشاط، صمیمیت و پرهیز از اجبار وجود دارد، به همین دلیل، این روش موجب دل‌زدگی و خستگی در فرایند آموزشی نمی‌شود و یادگیری را تسهیل می‌کند.

در دنیای سینما، آنچه مهم است، این است که افراد صرفاً بازیگر نباشند. بازیگر بودن، یعنی اینکه شخصی دیگر برای آن‌ها متن را نوشته و کارگردانی کرده است و آن‌ها تنها اجراکننده هستند. در چنین شرایطی، احتمال خطا در اجرا افزایش می‌یابد. اما اگر افراد خود در شکل‌گیری داستان و اجرای آن نقش داشته باشند و آزادی عمل متناسب با دنیای خود داشته باشند، هم برای خودشان و هم برای مخاطبانشان اثرگذاری بیشتری خواهد داشت.

با این حال، این نکاتی که تاکنون مطرح شد، همچنان مقدمه‌ای بر بحث اصلی است. آنچه در تحلیل روان‌شناختی قصه‌ها اهمیت دارد و باید به آن دقت شود، این است که برای آماده‌سازی قصه‌ها باید توجه کنیم که چه قصه‌هایی را برای کودکان خود روایت می‌کنیم.

اجزای داستان

هر قصه، هر فیلم و هر انسانی که مشاهده می‌کنیم، زندگی‌اش از سه بخش تشکیل شده است. بخشی از یک داستان، داستان یا استوری نام دارد، یعنی فرایندی که طی می‌شود و به نتیجه‌ای می‌رسد. به این فرایند داستان می‌گویند. فردی که قصه را روایت می‌کند، اصلاً به دنبال این نیست که داستان را به ما آموزش دهد. هدف او این نیست که داستان را به ما بیاموزد، بلکه داستان در خدمت بخش دیگری از قصه قرار دارد.

من سال‌هاست، شاید نزدیک به ده سال، در حوزه تحلیل سینما فعالیت دارم، چه در سینمای ایران و چه در سینمای جهان. وقتی به این حوزه نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که مخاطبان یا فیلم‌هایی را تماشا می‌کنند مانند در آغوش درخت، اتاق تاریک، برادران لیلا و فیلم‌های دیگری که در سال‌های اخیر تولید شده‌اند، یا فیلم‌هایی مانند شلاق که دارای تم‌های کودک، نوجوان و روانشناختی هستند. زمانی که فیلم را تماشا می‌کنید، در حال روایت داستان هستید. هنگامی که رمان مطالعه می‌کنید، داستانی را دنبال می‌کنید که از نقطه‌ای آغاز شده و به نقطه‌ای دیگر می‌رسد. این همان داستان یا استوری است.

برای مثال، در رمان باغ کیانوش، ماجرای عروسی مطرح می‌شود. دو نفر تصمیم می‌گیرند به باغی که همیشه آرزوی رفتن به آن را داشتند، بروند و از آنجا استفاده کنند. اما در نهایت در آنجا گرفتار می‌شوند. ما دنبال داستان‌گویی صرف نیستیم. هدف این نیست که صرفاً برای کودکان تعریف کنیم که در یک فیلم

چه اتفاقی افتاده است، چه کسی دستگیر شده است یا سرنوشت یک خلبان چه شده است. اما داستان یک ضرورت است، زیرا کالبد و ساختاری را فراهم می‌کند که ما درون آن قرار می‌گیریم.

بخش دیگر فیلم دیالوگ‌ها هستند، یعنی گفت‌وگوهایی که بین شخصیت‌ها رد و بدل می‌شود. اما هدف نویسنده فیلم یا نویسنده داستان، فراتر از این گفت‌وگوها است. یک معنای عمیق‌تر باید در پس دیالوگ‌ها وجود داشته باشد، معنایی که بتواند ما را درگیر کند. بسیاری از افراد در داستان‌هایشان گیر می‌کنند، در استوری یا دیالوگ‌ها گرفتار می‌شوند. آن‌ها گاهی بیش‌ازحد درگیر یافتن واژه‌های خاص یا خلق دیالوگ‌های پیچیده می‌شوند. در روزهای اخیر، چندین فیلم و قصه از سال‌های گذشته را مرور کردم. در برخی از آن‌ها داستانی بسیار قوی وجود داشت و دیالوگ‌های فوق‌العاده‌ای در آن‌ها به کار رفته بود.

مهم‌ترین بخش یک روایت، تم یا درون‌مایه آن است. ما از طریق داستان و دیالوگ‌ها، چه پیامی را می‌خواهیم منتقل کنیم؟ این پرسشی کلیدی است. تم یا درون‌مایه یک فیلم، داستان، قصه یا رمان می‌تواند حتی در یک کلمه خلاصه شود. یک داستان زمانی خوب و تأثیرگذار است که در خدمت تم قرار گیرد. تمام مربیان و اساتید باید تلاش کنند که ارزش‌ها، باورها، اندیشه، خرد، آگاهی و امید را از طریق داستان و دیالوگ‌ها منتقل کنند. از نظر روانشناختی، تأثیرگذاری این روش بسیار بالا است.

دیالوگ در خدمت تم

یک دیالوگ، گاهی می‌تواند جوهر یک داستان را منتقل کند. برای مثال، فیلم جدایی نادر از سیمین که بسیاری از افراد آن را دیده‌اند و موفق به دریافت جایزه اسکار شد، نمونه‌ای از این تأثیرگذاری است. چرا این فیلم جایزه گرفت؟ چرا به‌عنوان فیلم برتر شناخته شد؟ زیرا دیالوگ‌هایی داشت که کاملاً در خدمت تم و درون‌مایه فیلم بودند. در بخشی از فیلم، تنش بین نادر و سیمین بالا می‌گیرد و آن‌ها برای درخواست طلاق مراجعه می‌کنند. سیمین خطاب به قاضی می‌گوید: "او مرد بسیار خوبی است، اما من نمی‌توانم با او ادامه دهم، زیرا حاضر نیست همراه من به خارج بیاید." در ادامه، نادر می‌گوید: "پدر من اینجاست، بیمار است و من باید کنار او باشم."

در این دیالوگ، ارزش حمایت از پدر و مادر و جایگاه آن‌ها در زندگی انسان به‌شدت مورد تأکید قرار می‌گیرد. سیمین به نادر می‌گوید: "پدرت که آلزایمر دارد، او حتی تو را نمی‌شناسد. چه تفاوتی برایش دارد که تو کنار او باشی یا یک پرستار؟" و نادر در پاسخ می‌گوید: "او نمی‌داند من که هستم، اما من که می‌دانم او پدر من است."

همین دیالوگ، تمام پیام و درون‌مایه فیلم را منتقل می‌کند: احترام به والدین، تحت هر شرایطی و در هر موقعیتی. ما نباید در انتخاب دیالوگ‌ها صرفاً به دنبال ضرب‌المثل‌ها، اشعار یا واژگان پیچیده باشیم. اگر بیش‌ازحد درگیر این مسائل شویم، تم اصلی روایت را از دست خواهیم داد. برای مثال، در فیلمی که متعلق به سینمای ایران است، داستان یک زوج کارآفرین

روایت می‌شـود. آن‌ها دنیای بسـیار خوبی دارند، اما تصـمیم می‌گیرند از یکدیگر جدا شـوند، هرچند که هیچ‌کدام تمایلی به این جدایی ندارند. نکته مهم این اسـت که با وجود عدم تمایل، آن‌ها مجبور به اتخاذ این تصمیم می‌شوند. در این روند، به کودکان آموزش داده می‌شود که چگونه فاصله گرفتن را تمرین کنند. در این فیلم، چندین خرده داستان در دل روایت اصلی گنجانده شـده اسـت، از جمله مسـائل اقتصـادی. اما همه این عناصـر در نهایت در خدمت تم فیلم قرار می‌گیرند.

در فیلم در آغوش درخت، تم اصـلی تکریم خانواده اسـت. پیام فیلم این اسـت که خانواده نقش بسـیار مهمی دارد؛ اگر خانواده سالم باشد، کودکان نیز سالم خواهند بود و اگر کودکان و خانواده سـالم باشـند، جامعه نیز سـالم خواهد بود. اگر در خانواده، میان والدین شکاف و فاصله‌ای ایجاد شود، همان‌جا محلی برای بروز آسیب‌های بعدی خواهد شد. اگر در خانواده شـکاف ایجاد شـود، کودکان فرار می‌کنند و به جایی دیگر پناه می‌برند. در این فیلم، درخت نماد اسـت. در روانشـناسـی، درخت نماد امنیت و تولید اسـت. زمانی که والدین از یکدیگر فاصله می‌گیرند، امنیت فرزندان از بین می‌رود. تمـام اتفـاقـاتی کـه در این فیلم رخ می‌دهد، قصد دارد ما را متوجه کند که اگر در خانواده فاصله و شکاف ایجاد شود، فرزند شما، فارغ از سطح توانمندی‌هایش، آسـیب‌پذیر خواهد شـد و اعضـای خانواده درگیر می‌شوند.

ما باید به دنبال یک شـاه‌کلید باشـیم؛ یک نقطه‌ی مرکزی که دیالوگ‌ها و داسـتان را به هم پیوند دهد. همواره برای قصـه‌ها مثالی زده می‌شـود که داسـتانِ فیلم همچون یک تسـبیح اسـت. تسـبیح چیسـت؟ ابزاری که با آن ذکر می‌گوییم. دانه‌های آن همان دیالوگ‌ها هستند، اما مهم‌ترین بخش تسبیح، همان نخی است که این دانه‌ها را به یکدیگر متصل می‌کند. اگر این نخ را جدا کنیم، دانه‌ها دیگر معنایی نخواهند داشـت، هرچند که رنگارنگ و زیبا باشـند. بدون درون‌مایه و تم، این دیالوگ‌ها و داسـتان‌ها نمی‌توانند به‌درسـتی عمل کنند. ما باید به این فکر کنیم که چگونه مفهومی را به جامعه انتقال دهیم، چگونه ردپای ارزشی و اثرگذاری را از خودمان در قالب قصه و روایت برای مخاطب به جا بگذاریم.

گاهی یک دیالوگ می‌تواند یک قصـه را به اثری ماندگار تبدیل کند. نباید بیش از حد درگیر سـاختار شـویم، مانند این‌که مقدمه چگونه باشـد یا چطور به یک فیلم نگاه کنیم. در داوری‌های جشـنواره نیز، باید بر انتقـال مفـاهیم تمرکز کنیم؛ مفـاهیمی همچون ظلم‌سـتیزی، حمایت از مظلوم، احترام به دیگران، و امید. امید باید در دل مخاطب تزریق شـود. گاهی حتی یک شـعر می‌تواند این مفهوم را منتقل کند. بنابراین، در قصـه‌ها و داسـتان‌ها باید دیالوگ‌ها را در خدمت تم و درون‌مایه قرار دهیم.

در فیلم‌های مختلف، این مفاهیم را می‌توان مشاهده کرد. همـان‌طور کـه گفتم، من هنـگـام تحلیـل روانشـناختی یک فیلم، چندین مرتبه آن را تماشـا می‌کنم تا بتوانم ارزش‌های تربیتی و آموزشـی آن را دریابم. در فیلم در آغوش درخت، از امید به امید حرکت می‌کنیم. از ابتدای فیلم، مخاطب امید دارد

که مشـکلات حل شـوند، و تا پایان فیلم نیز این امید در او زنده می‌ماند. همین نکته، یعنی «از امید به امید بودن»، امروز حلقه‌ی مفقوده‌ی جامعه اسـت که باید بر روی آن کار کنیم. یکی از مولفه‌هایی که می‌تواند کمک کند، همین اسـت؛ اینکه امید را به درسـتی در داستان‌ها و روایت‌ها به کار بگیریم.

سـاختار داسـتان نیز اهمیت دارد. روایت، مقدمه، پرداخـت، دیـالوگ، بحران، حـادثه، و جـدال میـان شـخصـیت‌ها، همگی بخش‌های مهمی هسـتند که من در جلسـات تخصـصـی به آن‌ها خواهم پرداخت. اینکه چگونه گره‌ها را تحلیل کنیم و از چه شـیوه‌هایی برای روایت اسـتفاده کنیم، همگی تأثیرگذار هسـتند. تمامی این عناصـر باید در خدمت انتخاب تم و درون مایه باشند.

خلق داستان‌های موثر

اما چه کنیم که داسـتان ما تأثیرگذاری بالایی داشـته باشد؟ نخست باید پیام اصلی را مشخص کنیم. پیام اصـلی چیسـت؟ ما در اسـلایدها، آن را «درون‌مایه‌ی داستان» نامیدیم. داستان، قصه‌ای را برای ما روایت می‌کند، اما در نهایت باید از خود بپرسـیم: قصـد داشـتیم چـه چیزی را منتقل کنیم؟ بـه دنبـال چـه بودیم؟ اگر خودِ ما ندانیم که پیام اصـلی چیسـت، مخاطب نیز دچار سردرگمی خواهد شد.

پیام اصـلی فیلم «در آغوش درخت»، تکریم خانواده بود. ارزش خانواده، تأثیر خانواده و اهمیت حضـور آن در زندگی. زمانی که درگیری‌های فیلم در خدمت این پیام قرار می‌گیرند، داسـتان معنا پیدا می‌کند. شـما در این فیلم مشاهده می‌کنید که برادر فرید عاشق است و در بـه در خود را بـه در و دیوار می‌کوبـد. یکی از دیالوگ‌های قابل‌توجه او این اسـت: «از درون دارم پاره می‌شـوم.» این دیالوگ ذهن مخاطب را درگیر می‌کند.

همین موضـوع، مسـئلـه‌ی طلاق را نیز بـه بحث می‌کشـد، اما فیلم، مخاطب را مسـتقیماً به سـمت آن سـوق نمی‌دهد، بلکه او را به تفکر وادار می‌کند. از سوی دیگر، عشـق و صـمیمیت به عنوان دو مولفه‌ی اسـاسـی برای داشـتن یک زندگی موفق، در فیلم به نمایش گذاشـته شـده‌اند. شـما در فیلم، پیرمردی را می‌بینید که کیمیا از او سـؤال می‌کند: « چه می‌کنید باباجون؟» او پاسخ می‌دهد: « نور می‌خورم!». زندگی باید برای شما چقدر زیبا شده باشد که بگویید دارم نور می‌خورم و از زندگی لذت می‌برم. این جمله، محصول یـک خـانواده‌ی امن اسـت؛ نتیجـه‌ی تربیـت در خانواده‌ای که فرد را توانمند سـاخته اسـت تا از چالش‌های زندگی سـربلند بیرون بیاید. چنین فردی تاب‌آوری بالایی دارد و می‌تواند این پاسخ را بدهد.

یکی از دیالوگ‌های بسـیار مهم در این فیلم، آن‌جایی اسـت که کودک به مادرش می‌گوید: «میدانی وقتی داخـل آب رفتم، چرا غرق نشـدم؟ چون مـاهی‌هـا داشتند پاهای مرا می‌بوسیدند و اجازه ندادند که غرق شـوم.» این دیالوگ، صـمیمیت، صـداقت، و دنیای کودکی را به تصویر می‌کشد. شما در فیلم می‌بینید که شخصیت‌ها از چالش‌ها و درگیری‌های مختلف عبور می‌کنند، عاشق می‌شوند، به رودخانه فرار می‌کنند، و تنش‌هایی میان آن‌ها شکل می‌گیرد. مسئله‌ی خیانت

نیز در فیلم مطرح می‌شود، اما به‌عنوان یک نقطه‌ی تاریک باقی می‌ماند. ما متوجه نمی‌شویم که دقیقاً چه اتفاقی افتاده است، یا اینکه این مسئله چگونه حل شده است.

در داستان‌ها، چنین درگیری‌هایی باید وجود داشته باشد تا تأثیرگذاری روانشناختی آن‌ها افزایش یابد. ساختار مشخصی برای روایت داستان نیاز است تا در پایان، پیام مورد نظر به‌درستی منتقل شود. همچنین، باید تلاش کنیم که در آثار خود از بومی‌سازی بهره ببریم. استفاده از المان‌های بومی، تأثیرگذاری را افزایش می‌دهد. در کنار آن، مطالعه نیز اهمیت دارد. باید مطالعه کنیم و مخاطب را نیز درگیر داستان کنیم تا او را به تفکر وادار‌یم.

من این نکته را بیان می‌کنم که بر اساس تجربیاتی که خودم دارم، برخی از نکاتی که ذکر می‌کنم حاصل تجاربی است که در دنیای ارتباط با مخاطب به دست آورده‌ام.

هدف این است که خودمان و مخاطبانمان خسته نشویم و روایت ما بیرونی و بی‌اثر نباشد. یک قصه‌گوی خوب کسی است که مخاطب به‌صورت خودجوش برای او دست بزند. قصه‌گوی خوب کسی است که توانسته در دل مراجعان و مخاطبان جای بگیرد و به‌صورت ناخواسته مخاطب از او سؤال بپرسد.

این‌که در ابتدای قصه خودمان وارد جریان شویم، اشکالی ندارد، زیرا باعث گرم شدن فضا و ایجاد ارتباط اولیه می‌شود، اما نباید بیش از حد ساختگی یا تصنعی باشد. قصه‌هایی که مخاطب را درگیر می‌کنند و آن‌ها را به درون قصه می‌آورند، تأثیرگذاری بیشتر و بلندمدتی دارند؛

بنابراین باید به سمتی برویم که مخاطب‌شناسی را جدی بگیریم، چراکه ارتباط با مخاطب بسیار مهم است، اما نباید این ارتباط ساختگی و تصنعی باشد که هم خودمان و هم مخاطب را خسته کند. لازم است که پیام خود را بسازیم.

استفاده از کلمات خلاقانه می‌تواند سبک روایت ما را تقویت کند. همچنین زمان‌بندی در قصه‌گویی اهمیت بسیاری دارد.

تاثیر قصه‌گویی بر عزت‌نفس

قصه‌گویی صرفاً یک رفتار یا سرگرمی نیست و نباید آن را فقط برای سرگرمی در نظر گرفت. قصه‌گویی بخشی از فرایندی است که اعتمادبه‌نفس، عزت‌نفس و خودباوری را در کودکان و حتی در قصه‌گو تقویت می‌کند. اگر بخواهیم مهم‌ترین رکن توسعه، پیشرفت و سعادتمندی یک انسان را نام ببریم، آن رکن عزت‌نفس است. تمام اتفاقاتی که در زندگی ما رخ می‌دهد، سوار بر اسب عزت‌نفس است. عزت‌نفس از طریق قصه‌گویی رشد می‌کند و شکل می‌گیرد. عزت‌نفس یعنی این‌که من به ارزش‌ها و باورهای خودم ایمان داشته باشم و آن‌ها را دوست بدارم و این باور در من به گونه‌ای تقویت شود که دیگران نیز ارزش‌ها و باورهای من را بپذیرند و به آن‌ها احترام بگذارند. عزت‌نفس زمانی شکل می‌گیرد که ما سطح مقاومت خود را بالا ببریم و مهارت‌ها را در کنار یکدیگر قرار دهیم.

اعتمادبه‌نفس شاخه‌های متعددی دارد. اعتمادبه‌نفس مهارت‌هایی اســت که هر فرد در اختیار دارد؛ مانند اعتمادبه‌نفس در حضـور در جمع یا توانایی "نه" گفتن. به فردی که قدرت "نه" گفتن بالایی دارد، می‌گویند اعتمادبه‌نفس او در این زمینه بســیار قوی اســت. همچنین کســی که ارتباطات اجتماعی خوبی دارد و در این زمینه موفق اســت، از اعتمادبه‌نفس بالایی برخوردار است. در حقیقت، این‌ها مهارت‌هایی هستند که فرد از آن‌ها استفاده می‌کند. هرچه تعداد مهارت‌ها بیشــتر شــود، عزت‌نفس افزایش می‌یابد و درنتیجه، میزان اثرگذاری فرد نیز بالا می‌رود. فرد به شـخصـی مفید و تأثیرگذار تبدیل می‌شــود و ردپای او در زندگی خود و دیگران باقی خواهد ماند.

در کـارگـاه‌هـایی کـه برای خـانواده‌هـا، مربیـان و دانش‌آموزان برگزار می‌کنم، همواره تـأکیـد دارم کـه دایره لغات آن‌ها افزایش یابد، شیوه بیانشان تغییر کند و مدل روایت خود را بهبود بخشــند. زمانی که این موارد شکل بگیرد، فرد در حوزه فن بیان نیز پیشرفت خواهد کرد. وقتی افراد روایت‌های مختلفی از زندگی و تجارب دیگران را بشــنوند، قدرت مســئله‌یابی و تصــمیم‌گیری آن‌ها افزایش می‌یابد. آیا ما به دنبال چنین هـدفی نیســتیم؟ یکی از بهترین راه‌هـای دســتیابی به این هدف، مطالعه رمان‌ها، قصــه‌ها و فیلم‌هاســت. کانون‌های فکری نیز می‌توانند نقش مؤثری در این زمینه داشته باشند.

شــاید اصــلی‌ترین رکن کانون را بتوان قصــه‌گویی دانست. فرهنگ ما از دیرباز تا امروز با قصه‌گویی پیوند خورده است.

قصــه‌گویی نقش مهمی در شــکل‌گیری خودباوری دارد. "من می‌توانم"هایی که در ذهن کودکان جرقه می‌زند، از کلماتی که یاد گرفته‌اند، داســتان‌هایی که شــنیده‌اند و محتوایی که دریافت کرده‌اند، شــکل می‌گیرد. در نظام یادگیری، اولین شرط برای یادگیری این اســت که فرد به خود بگوید: "من می‌توانم." اگر فرد به این باور برســد که "من می‌توانم"، در گام بعدی تلاش خواهد کرد. او می‌گوید: "چون می‌توانم، تلاش می‌کنم" و در نهایت یاد می‌گیرد. ســپس می‌گوید: "چون تلاش کردم، یاد گرفتم" و در نهایت به موفقیت می‌رسد.

این چرخـه در قصــه‌گویی رخ می‌دهـد. زمـانی کـه کودکان در اجرای قصــه‌ها نقش‌آفرینی می‌کنند، یا زمـانی کـه خود مـا بـه‌عنوان قصــه‌گو در حـال اجرا هسـتیم، این باور را درون خود تقویت می‌کنیم. من در تلاش هستم که ابتدا به نکات مثبت اشاره کنم. دلیل این امر این است که ابتدا باید بگوییم "من می‌توانم" تا این بـاور از بین نرود. پس از آن، نکـات آموزشــی را به‌صورت تدریجی، آرام و اصلاحی ارائه خواهم داد.

ممکن است قصه‌ای در یک جشنواره برنده نشود، اما این مسئله اهمیتی ندارد. مهم این است که این قصه توانســته اثرگذار باشــد. حداقل این اســت که فرد با قصه‌ای که روایت کرده، زندگی کرده است. شاید این قصــه، قصــه زندگی او بوده و حرف‌هایی را بیان کرده که در دل داشته، اما کسی را نیافته که آن‌ها را بشنود. حالا او در سالنی نشسته که ۵۰۰ نفر حضور دارند و به حرف‌های او گوش می‌دهند. این برای یک کودک، یک معجزه است. برای نوجوان، معجزه‌ای است که

ببیند ۶۰۰ نفر نشسته‌اند و به صحبت‌های او گوش می‌دهند و برایش دست می‌زنند. این‌ها فواید و مزایایی است که کودکان از طریق روایتگری تجربه می‌کنند. قصه‌گویی دنیایی می‌سازد، احساسات مثبت را به آن‌ها انتقال می‌دهد، خودباوری را به آن‌ها هدیه می‌دهد، عزت‌نفس آن‌ها را تقویت می‌کند و مهارت‌هایشان را افزایش می‌دهد. ما نیز همین مسیر را طی می‌کنیم.

قصه‌گویی به مثابه یک روش درمانی

یکی از نخستین کاربردهای قصه‌گویی، درمان افسردگی است. اگر بخواهم عددی بیان کنم، ۵۳ درصد از افرادی که دچار افسردگی می‌شوند، یعنی تقریباً از هر دو نفر یک نفر، به دلیل این است که سخنانی در دل داشته‌اند اما کسی را برای شنیدن آن نیافته‌اند و در نهایت، این احساسات درون آن‌ها سرکوب شده است.

اما وقتی گوش شنوایی برای آن‌ها وجود داشته باشد، بخشی از درونیات و احساسات آن‌ها در قصه جای می‌گیرد_خواسته یا ناخواسته_. آن‌ها این احساسات را با داستان درمی‌آمیزند، و این فرایند، حالشان را بهتر می‌کند.

در روانشناسی، مکانیزمی به نام "تسعید" وجود دارد. به عنوان مثال، فردی که پرخاشگری زیادی دارد، می‌تواند این انرژی را در مسیری سازنده هدایت کند. او می‌تواند قصه‌های حماسی را روایت کند، داستان سهراب و رستم را بازگو کند، صدایش را بالا ببرد، گرز را تکان دهد، فریاد بزند و در نهایت، این هیجان را در مسیر درستی تخلیه کند. بسیاری از قصه‌هایی که می‌گوییم، در حقیقت روایت‌های زندگی خود ما هستند. این فرآیند، تأثیر چشمگیری در پالایش روانی دارد.

بسیاری از افرادی که انرژی‌شان کاهش یافته، با شنیدن داستان‌های جدید، درس‌های تازه‌ای می‌گیرند و از طریق این دانش و تجربه‌ها، مشکلات خود را حل می‌کنند.

قصه‌گویی همچنین فرصتی برای حضور در جمع فراهم می‌کند. افراد در جلسات قرار می‌گیرند، ارتباطات جدیدی شکل می‌دهند و از انزوا خارج می‌شوند. این تعاملات باعث می‌شود تمرکز افراد تغییر کند، مواد شیمیایی مغز دگرگون شود و در نهایت، حال روحی آن‌ها بهبود یابد.

بسیاری از همکاران ما که در حوزه روانشناسی فعالیت دارند، می‌دانند که یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این حوزه، قصه‌گویی را به عنوان یک ابزار درمانی معرفی کرده است. در فرآیند درمان، مهم‌ترین اصل این است که به افراد اجازه دهیم صحبت کنند، بدون آنکه قضاوت شوند. اگر فقط شنونده باشیم و رازدار، افراد خودبه‌خود احساس بهتری خواهند داشت.

من بارها تجربه کرده‌ام که افرادی پس از صحبت کردن، از من تشکر کرده‌اند و گفته‌اند که حالشان بسیار بهتر شده است، در حالی که من هیچ اقدام خاصی انجام نداده بودم و صرفاً گوش می‌دادم. در قصه‌گویی نیز باید اجازه دهیم افراد داستان‌هایشان را روایت کنند، چراکه ممکن است این روایت، حال آن‌ها را بهبود بخشد. قصه‌های زندگی ما پیام‌های

مهمی در خود دارند. گاهی، داستان‌هایی درباره شکست، فرار، یا تسلیم شدن می‌شنویم، اما گاهی نیز قصه‌هایی را می‌شنویم که شخصیت اصلی آن با ترس‌های خود مواجه می‌شود و از آن‌ها عبور می‌کند. ما نیز در برخی لحظات زندگی، پشت درهای بسته‌ای از ترس‌های بی‌مورد ایستاده‌ایم و زندگی‌مان را متوقف کرده‌ایم. قصه‌ها می‌توانند به ما بیاموزند که چگونه این موانع را پشت سر بگذاریم.

قصه‌گویی همچنین اضطراب را کاهش می‌دهد. روایت کردن یک داستان می‌تواند استرس به همراه داشته باشد، اما میزان اضطرابی که در این فرآیند تجربه می‌شود، به مراتب کمتر از اضطراب پرسش و پاسخ است. علاوه بر این، در قصه‌گویی فرصت جبران وجود دارد. به همین دلیل، قصه‌گویی بستری عالی برای ارتقای عزت‌نفس و اعتمادبه‌نفس فراهم می‌آورد. ما با شنیدن قصه‌های دیگران، نگاه خود را به زندگی تغییر می‌دهیم و مسیر زندگی‌مان ممکن است شکل متفاوتی به خود بگیرد. افزایش عزت‌نفس یکی از مهم‌ترین پیامدهای قصه‌گویی است. وقتی فردی باور کند که توانمند است، این باور می‌تواند مسیر زندگی او را متحول کند.

تسهیل‌گرِ خوب، کسی است که بتواند عزت‌نفس را در زندگی دیگران تقویت کند. در این فرآیند، پرورش هوش هیجانی نیز اتفاق می‌افتد. امروزه، بشر بیش از آنکه به بهره هوشی (IQ) نیاز داشته باشد، به هوش هیجانی (EQ) نیازمند است. اگر از من بپرسید که اکنون چه چیزی را از خداوند درخواست می‌کنم، می‌گویم: "خدایا، به من صبر بده تا بتوانم بر درون خودم و بر احساساتم مسلط باشم."

تقویت مهارت‌ها از طریق قصه‌گویی

در قصه‌گویی، تنظیم هیجانی بسیار اهمیت دارد. ما باید بدانیم که چگونه یک داستان را مدیریت کنیم. گاهی ممکن است در آغاز داستان، شعر را فراموش کنیم، یا کسی سؤالی بپرسد که پاسخی برای آن نداشته باشیم. در چنین موقعیت‌هایی، باید بتوانیم خود را مدیریت کنیم. این همان هوش هیجانی است که با تمرین و آگاهی نسبت به احساسات و هیجانات، تقویت می‌شود. قصه‌گویی همچنین به ما می‌آموزد که چگونه احساسات خود را به شیوه‌ای مؤثر بیان کنیم. تنظیم صدا، بالا و پایین بردن تُن صدا، هماهنگی صدا با زبان بدن—همه‌ی این‌ها مهارت‌هایی هستند که در فرآیند قصه‌گویی تقویت می‌شوند.

قصه‌گویی به ما تاب‌آوری را آموزش می‌دهد. وقتی در یک فیلم، شخصیت مثبت داستان تصادف می‌کند و به بیمارستان منتقل می‌شود، ما در ذهن خود با این رویداد کلنجار می‌رویم و تاب‌آوری را تمرین می‌کنیم. این فرآیند باعث می‌شود که احساسات و هیجانات ما درگیر شوند و یاد بگیریم که چگونه با شرایط دشوار زندگی کنار بیاییم. در قصه‌گویی، من شنونده را تقویت می‌کنم. از این مهارت استفاده می‌کنیم تا تاب‌آوری را بیاموزیم، چراکه این یک مهارت هیجانی و شناختی است. یاد می‌گیریم که در شرایط سخت رشد کنیم.

صـبر را تمرین می‌کنیم و در ذهن خود مرور می‌کنیم تا بتوانیم آن را در موقعیت‌های واقعی به کار بگیریم. بدون اینکه متوجه شویم، قصه‌گویی آستانه تحمل ما را افزایش می‌دهـد و پـذیرش رنج را برای مـا تبیین می‌کند. به ما نشان می‌دهد که بخشی از زندگی بشر با رنج همراه است و این فلسفه وجودی انسان است که با رنج متولد می‌شود.

هوش انسـان فوق‌العاده اسـت و می‌توان هیجان‌ها را به دسـته‌های اولیه و ثانویه تقسـیم کند؛ غم، خشـم، مهر، لبخنـد، تنفر و کینـه از جملـه این هیجـان‌هـا هسـتند. شـناخت نسـبت به هیجانات خود، یکی از مهارت‌هایی است که در قصه‌گویی به دست می‌آوریم. دیگر نیازی نیسـت که حتماً منابع علمی مانند آثار سوزان جانسون را مطالعه کرده باشیم، زیرا قصه‌ها به مـا کمـک می‌کننـد هیجـانـات را بهتر و عمیق‌تر بشناسیم.

اهمیت هوش هیجانی و مولفه‌های آن

در بحث هوش هیجانی، موضـوعات بسـیاری برای بررسـی وجود دارد. به‌عنوان‌مثال، اگر یک کارگاه دو سـاعته برای کار روی هوش هیجانی خود داشـته باشیم، درمی‌یابیم که بسیاری از فرصت‌ها را به دلیل نداشتن مدیریت هیجانی از دست داده‌ایم. در بسیاری از موقعیت‌ها، شکست‌هایی را تجربه کرده‌ایم فقط به این دلیل که تسـلط کافی بر هیجانات خود نداشـتیم. امروز، جهان دیگر بر پایه اسـتعداد یا حتی دانش و آگاهی نمی‌چرخد، بلکه انعطاف‌پذیری و مدیریت هیجانات اسـت که تعیین‌کننده موفقیت اسـت.

انعطاف‌پذیری بیشـتر، پایداری و اثرگذاری بیشـتری را به همراه دارد.

قصـه‌گویی محصـولی روان‌شـناختی اسـت که به ما مدیریت هیجانات را می‌آموزد. در این میان، همدلی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌هاسـت. همدلی یعنی توانایی درک احسـاسـات دیگران و قرار دادن خود در جایگاه آن‌ها. همدلی به ما کمک می‌کند که بتوانیم دنیا را از نگاه دیگران ببینیم؛ مثلاً مدیر و دانش‌آموز، شهردار و شـهروند، یا کارمند و مدیر بتوانند دنیای یکدیگر را درک کنند. این همان مفهوم "منتالیزیشـن" اسـت؛ یعنی توانایی مشـاهده و درک دنیای دیگران از نگاه خودشـان و متناسـب با آن رفتار کردن. زمانی که همدلی افزایش پیدا کند، سوءتفاهم‌ها و شکاف‌های نسـلی کاهش می‌یابند. قصـه‌ها و داسـتان‌ها یکی از ابزارهای کلیدی برای افزایش همدلی هستند.

همچنین قصه‌گویی، نقش مهمی در کاهش استرس و اضطراب دارد. هر انسانی به‌طور طبیعی اضطراب و استرس را با خود حمل می‌کند، اما اگر این اضـطراب بیش از حـد شـود، بر عملکرد شـغلی، حرفـه‌ای و خـانوادگی فرد تـأثیر منفی می‌گـذارد. نکتـه مهم این اسـت که اضـطراب و اسـترس، محصـول کارهای انجام‌نشـده اسـت. قصـه‌گویی بسـتری برای انتقال مفاهیم و کاهش اضطراب فراهم می‌کند. داستان‌ها به انسـان‌ها امنیت خاطر و آرامش می‌بخشـند. (البته باید توجه داشت که داستان‌ها متناسب با دامنه سنی مخاطب باشـند. مثلا فیلم شـلاق را به کودکان پیشنهاد نمی‌دهم.)

یکی از روش‌های کنترل اضطراب، حضور در جمع و تعامل با دیگران است. زمانی که قصه‌ای را تعریف می‌کنیم، دوستان ما نیز درگیر آن می‌شوند و اضطراب ما کاهش می‌یابد. همچنین، نتیجه‌گیری داستان باید رشددهنده باشد. در برخی مواقع، هنگام تماشای فیلم، ممکن است افراد شخصیت منفی را بیشتر از شخصیت مثبت دوست داشته باشند. اما نکته مهم در اینجاست که فیلم‌ها باید انتقال‌دهنده ارزش‌های درست باشند و نتیجه‌گیری آن‌ها به رشد فرد کمک کند. گاهی در داستان‌ها، اتفاقات بیرونی چندان خوشایند نیستند، اما نتیجه‌ای که از آن گرفته می‌شود، می‌تواند بسیار مثبت باشد. مثل فیلم غیرت که تم ظلم‌ستیزی دارد. مهم‌ترین مسئله این است که پایان داستان، پایانی امیدوارکننده و سازنده باشد. اما اگر مثبت باشد، پایداری آن در ذهن شما بیشتر خواهد بود.

تقویت مهارت‌های ارتباطی از طریق قصه‌گویی

حال، به سراغ مهم‌ترین موضوع برویم: آیا کسی می‌داند مهم‌ترین مهارت ارتباطی چیست؟ مهم‌ترین مهارتی که در ارتباطات وجود دارد، شنیدن است. مهارت گوش دادن از اهمیت بالایی برخوردار است. برای تقویت این مهارت، افراد تمرین می‌کنند، برای مثال پنج ساعت، ده ساعت، یک ساعت یا حتی دو دقیقه بنشینند و صحبت‌های دیگران را بشنوند. این کار برای ما همچون یک کلاس یادگیری و مهارت‌آموزی است. در جامعه‌ی ما، مهم‌ترین مهارت مورد نیاز، مهارت شنیدن است. کسانی می‌توانند به‌خوبی اجرا کنند که ابتدا شاهد اجرای خوب دیگران بوده‌اند، به سخنان دیگران گوش داده‌اند، داستان‌ها را شنیده‌اند و تجربیات ارزشمند را ثبت کرده‌اند.

عبارتی مانند "یکی بود، یکی نبود" ذهن شما را برای شنیدن آماده می‌کند. من قصد دارم حکایتی را تعریف کنم که در حال حاضر نامفهوم است. این عبارت به شما می‌آموزد که ابتدا در این فضا حضور پیدا کنید. "یکی بود، یکی نبود" همانند یک دروازه‌ی ورودی است که به شما امکان می‌دهد به ذهن مخاطب نفوذ کنید. این عبارت هم برای شنونده، آمادگی ایجاد می‌کند و هم برای گوینده. در سال‌هایی که فعالیت کرده‌ام، شخصی را می‌شناختم که با جمله‌ی "جونم براتون بگه" استفاده می‌کرد. نکته‌ای که باید در نظر گرفت این است که شما از ابزارهایی استفاده می‌کنید که مخاطب را درگیر می‌کند.

به‌عنوان شنونده، وقتی چالش‌ها، درگیری‌ها و گره‌هایی را که در داستان‌ها شکل می‌گیرند می‌شنوید، در واقع در حال تقویت مهارت گوش دادن هستید. این گره‌ها ذهن شما را متمرکز می‌کنند و از حواس‌پرتی دور می‌سازند.

متناسب با آن، شما درک کرده و واکنش مناسب نشان می‌دهید. بسیاری از اوقات، ما در جمع حضور داریم اما ذهنمان در جای دیگری است، زیرا یاد نگرفته‌ایم که چگونه تمرکز کنیم. بسیاری از مواقع، خانواده‌ی ما در حال صحبت هستند، اما ما درگیر جریان‌های ذهنی دیگری هستیم. این مسئله به این دلیل است که تمرین نکرده‌ایم. قصه‌گویی دقیقاً

همین را به ما می‌آموزد. قصــه‌گویی به ما یاد می‌دهد که کمتر ســخن بگوییم و به انتقال ارزش‌ها بپردازیم. برای مثال، در فیلم "ســتایش"، دیالوگی وجود دارد که می‌گوید: "من نمی‌گویم کســی نمی‌تواند مرا زمین بزند، اما میگویم هیچ‌کس نمی‌تواند مرا زمین نگه دارد چون بـا همـان دســتی کـه زمین بخورم بلنـد می‌شــوم." چقدر یک دیالوگ می‌تواند اثرگذار باشــد! این یعنی تلاش و تلاش و تلاش! یعنی کار و کار و کار! یعنی امید و امید و امید!

در برنـامـه‌ی کتـاب‌بـاز مجری از مهران مـدیری می‌پرســد: "چرا شــما این‌قدردرباره‌ی موضــوعات مختلف دانش دارید؟" پاسخ این است که "من حافظ را حفظم، کلیله و دمنه را حفظم، گلســتان را حفظم، من تمامی این آثار را خوانده‌ام و اکنون می‌توانم اجرا کنم." این نشان می‌دهد که مهارت‌های ارتباطی ما از طریق گفت‌وگو تقویت می‌شــود. اگر ما شــنونده‌های خوبی برای قصه‌های دیگران باشیم، مهارت گفت‌وگو در ما تقویت خواهد شد.

افرادی که شــنونده‌های خوبی می‌شــوند، دیگران را قضــاوت نمی‌کنند، زیرا به آن‌ها فرصــت می‌دهند تا ســخن بگویند. آدم‌ها را مقایســه نمی‌کنند چون مدل‌های متفاوتی را شــنیده‌اند. برای مثال، فردی ممکن است ۱۲ سال با همسر خود زندگی کرده باشد اما هنوز نداند که او به چه چیزهایی علاقه‌مند است. این مســئله نگران‌کننده اســت. چنین فردی، پس از ۱۲ سال، هنوز شناخت درستی از شریک زندگی خود ندارد. چون وقتی برای شــنیدن قصــه‌های همدیگر نگذاشته‌ایم.

دیگر کاربردهای قصه‌گویی

قصه‌ها و داستان‌ها بستری بسیار مؤثر برای آموزش مفاهیم اجتماعی هستند. بسیاری از ادارات، نهادها و ســازمان‌ها از این روش برای انتقال پیام‌های خود استفاده می‌کنند. حتی برخی شرکت‌های بازی‌سازی نیز از داســتان‌پردازی برای ارتباط بهتر با مخاطبان خود بهره می‌برند.

قصه‌ها قوانینی را در ذهن افراد جانمایی می‌کنند و به آن‌ها کمک می‌کنند که این قوانین را درک کرده و بپذیرند. به عنوان نمونه، من زمانی کتاب "گربه‌ها و خروس‌ها" را مطالعه کردم. این کتاب داســتان‌های زیادی در خود دارد. در این داستان، خروس‌ها گربه‌ها را فریب داده بودند و به آن‌ها گفته بودند که "این تاج که بر سر ماست، تاجی از آتش است. اگر به سخنان ما گوش ندهید، خانه‌هایتان را آتش می‌زنیم." گربه‌ها این ســخنان را باور کرده بودند و در تمام این مدت، از ترس زندگی می‌کردند.

در ادامه‌ی داستان، بچه‌گربه‌ای تصمیم می‌گیرد این موضــوع را بررســی کند. او نزد خروس می‌رود اما نمی‌تواند حقیقت را کشف کند. مادرش به او می‌گوید که تو بلد نیستی و خودش تصمیم می‌گیرد اقدام کند. وقتی که خود گربه این کار را انجام می‌دهد، متوجه می‌شود که اصلاً چنین چیزی وجود ندارد و این تاج، آتشین نیست. آن‌ها در تمام این مدت با ترس زندگی کرده بودند، در حالی که این ترس واقعیتی نداشت.

این داســتان نشــان می‌دهد که ترس‌های ما، گاهی اوقات اجازه نمی‌دهند که واقعیت‌ها را ببینیم. قصه‌ها این موارد را بـه مـا می‌آموزند و الگویی برای مـا ارائه

می‌دهند که حرکت کنیم و باور داشته باشیم که توانایی انجام کارها را داریم. این یکی از مهم‌ترین تأثیرات قصه‌ها است.

یکی دیگر از تأثیرات مهم قصه‌ها، کمک به حل مشکلات و یاری‌رساندن به کودکان در مواجهه با چالش‌ها است. قصه‌ها باعث گسترش آشنایی با فرهنگ‌ها، آداب و رسوم مناطق مختلف، استان‌های مختلف، کشورهای گوناگون و در نهایت جهان می‌شوند.

برای مثال، امسال خانم "مزرعه‌فر" از استان ما در جشنواره‌ای شرکت کرد و اثر او جزو برگزیدگان بود. وقتی نقاشی او را دیدم، تصویری از یک خانواده را مشاهده کردم که در مزرعه‌ای مشغول کار بودند. همه اعضای خانواده در این کار سهیم بودند. در فرهنگ ما ضرب‌المثلی وجود دارد که می‌گوید: زنی کاری، مردی کاری، تا بشود روزگاری. این نقاشی، فرهنگ ما را منتقل می‌کرد. در استان‌های ایلی و عشیره‌ای، کشاورزی بخش مهمی از زندگی مردم است، و این هنرمند با کشیدن چنین تصویری توانست رتبه کسب کند.

باید به این نکته توجه داشت که مخاطبان و داوران جشنواره‌ها نیز علاقه‌مندند آیین‌ها و فرهنگ‌های مختلف را مشاهده کنند. اگر هدف شما کسب امتیاز در جشنواره‌هاست، باید فرهنگ‌های غنی موجود در نقاط مختلف کشور را به نمایش بگذارید. از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب ایران، آیین‌ها و رسوم بسیاری وجود دارد که می‌توان از دل آن‌ها هزاران قصه استخراج کرد.

قصه‌ها و فرهنگ‌ها می‌توانند به درک جوامع کمک کنند و دانش و آگاهی ما را درباره فرهنگ‌های دیگر افزایش دهند. مطالعه قصه‌ها، داستان‌ها و رمان‌ها به ما این امکان را می‌دهد که زندگی دیگران را تجربه کنیم، و این تجربیات فراتر از عمر یک فرد است. قصه‌گویی نیز به همین شیوه ذهن کودک را گسترش می‌دهد، او را با حقایق زندگی آشنا می‌کند و شخصیت‌های علمی و بزرگانی را که در زمینه‌های مختلف تأثیرگذار بوده‌اند، به او معرفی می‌کند.

قصه‌ها همچنین می‌توانند انگیزه‌بخش باشند و به کشف استعدادها و توانایی‌ها کمک کنند. بسیاری از انجمن‌ها و جشنواره‌ها با هدف کشف استعدادها برگزار می‌شوند. وقتی کودکان در این فضاها شرکت می‌کنند، برای اعضای خانواده خود قصه می‌گویند و در جلسات و جشنواره‌ها حضور پیدا می‌کنند، احساس ارزشمند بودن و دیده شدن را تجربه می‌کنند. این موضوع تنها مختص کودکان نیست؛ همه انسان‌ها نیاز دارند که دیده شوند و مورد توجه قرار بگیرند. قصه‌گویی این فرصت را فراهم می‌کند.

علاوه بر این، قصه‌ها قدرت تخیل کودکان را افزایش می‌دهند. این نکته را در پرانتز بنویسید: تخیل و خیال‌پردازی، ریشه‌ی خلاقیت است. اگر خلاقیت را مانند یک درخت در نظر بگیریم، ریشه‌ی آن تخیل و خیال‌پردازی است. افراد موفق، مخترعان، افراد تأثیرگذار و شاعران، همگی دارای قدرت تخیل بالایی هستند و در قصه‌گویی این فرصت برای آن‌ها فراهم شده است که از این توانایی بهره ببرند.

قصه‌ها همچنین می‌توانند فضیلت‌های اخلاقی را در کودکان تثبیت کنند، مانند احترام گذاشتن، محبت کردن و توجه به دیگران. از طریق قصه‌ها می‌توانیم ارزش‌ها و باورهای خود را به مخاطبان منتقل کنیم. تأثیر قصه‌ها در تثبیت این مفاهیم بسیار بیشتر از آموزش‌های مستقیم است. به‌عنوان مثال، اگر ما صرفاً به کودکان بگوییم "احترام به دیگران مهم است"، تأثیر آن بسیار کمتر از زمانی است که این مفهوم در دل یک داستان بیان شود.

آلبرت بندورا، روان‌شناس مشهور، نظریه‌ی یادگیری نیابتی را مطرح کرده است. بر اساس این نظریه، افراد از طریق مشاهده‌ی رفتار دیگران یاد می‌گیرند. در قصه‌گویی نیز این فرآیند رخ می‌دهد. در فیلم‌ها و داستان‌ها، کودکان رفتار شخصیت‌ها را مشاهده می‌کنند و از آن‌ها یاد می‌گیرند. به همین دلیل، والدین باید هنگام تماشای فیلم با فرزندان خود، به نحوه‌ی رفتار شخصیت‌ها توجه داشته باشند. اگر شخصیتی رفتار نامناسبی دارد، نباید آن را تأیید کنند، و در مقابل، فضیلت‌ها و ارزش‌های مثبت را مورد تأکید قرار دهند. کودکان به‌طور ناخودآگاه این پیام را دریافت می‌کنند که "اگر والدینم این رفتار را تأیید می‌کنند، پس من نیز باید آن را انجام دهم تا مورد پذیرش قرار بگیرم."

درک فرهنگ‌ها، تقویت مهارت شنیداری و پرورش حس کنجکاوی از دیگر فواید قصه‌گویی است. کنجکاوی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که باید در کودکان پرورش داده شود. ذهن کنجکاو به دنبال کشف مسائل مختلف است و این موضوع باعث می‌شود افراد در مواجهه با شکست‌ها، آن‌ها را مقدمه‌ای برای تلاش مجدد و ورود به مسیرهای جدید بدانند.

همچنین، قصه‌ها تأثیر مستقیمی بر تقویت مهارت‌های کلامی و دایره‌ی واژگان کودکان دارند. بسیاری از والدین دوست دارند فرزندانشان بتوانند از کلمات متنوع و مترادف‌های مختلف استفاده کنند و به‌خوبی صحبت کنند. برای دستیابی به این هدف، مطالعه‌ی بیشتر و آشنایی با داستان‌های گوناگون ضروری است. سازمان یونسکو هر چند سال یک‌بار میزان سواد را مورد بررسی قرار می‌دهد. در یکی از این بررسی‌ها اعلام شده بود که سطح سواد افراد به میزان ارتباطات آن‌ها وابسته است. این نشان می‌دهد که تعامل و تبادل اطلاعات، تأثیر مستقیمی بر دانش و آگاهی افراد دارد.

ارتباطات شما مستقیماً از دایره واژگان شما تاثیر می‌پذیرد. ناخواسته، ممکن است شما تخصصی را در نظر بگیرید که به بهبود عمل گوش دادن به داستان کمک می‌کند و همچنین سطح تمرکز را در هر کاری که انجام می‌دهید، بهبود می‌بخشد. این کمک می‌کند که بر روی کار خود با دقت بالا متمرکز شوید و نتیجه‌ی خوبی حاصل کنید. باید بگویم که استعداد تغییر نمی‌کند، بلکه کیفیت استفاده از آن تغییر می‌کند. بهبود تمرکز در مرحله پردازش، به ویژه در فرایند یادگیری، نیازمند تجربه‌های زندگی دیگران است که کودک نیز می‌تواند از آن‌ها دسترسی پیدا کند. من چند مقاله هم آوردم، زیرا زمان تمام شد و می‌خواستم کمک‌کننده باشد. در مورد تاثیر قصه‌گویی

بر رشـد کودک، نوجوان، والدین و مربیان، چند کتاب نیز در اسـلاید بعدی آوردم. این کتاب‌ها مدل‌های قصـه‌گویی درمانی هسـتند و به اطلاع شـما عزیزان می‌رسانم. در نهایت، بیشتر تمرکز خود را بر منابعی که استفاده کرده‌ام قرار دادم.

مجدداً از حضـور همه شـما بزرگواران تشـکر می‌کنم. همچنین از مسـئولین اسـتان یزد تشـکر می‌کنم که ان‌شاءالله امسال در اینجا جشنواره برگزار خواهد شد. از تمامی افرادی که به کمک جامعه و انتقال مفاهیم بـه سـبـک زنـدگی فرزنـدانمـان کمـک کرده‌انـد، سپاسگزارم. مخاطبان ما کسانی هستند که می‌توانند تاثیرات مثبت زیادی در جامعه بگذارند.

پاسخ به سوال یکی از حضار: یکی از مهم‌ترین راه‌ها برای تقویت هوش کلامی این اسـت که پدرها و مادرها شـنونده‌های خوبی برای بچه‌هایشـان باشـند. آن‌هـا بـاید اجـازه دهنـد کـه بچـه‌هـا داسـتـان‌هـا و حکایت‌های متعددی داشته باشند و ارتباط اجتماعی سـازنده برای آن‌ها فراهم کنند. منشـا هوش هیجانی دلبسـتگی امن اسـت. مولفه‌های دلبسـتگی، در دسـترس بودن و پاسـخگو بودن والدین اسـت. به میزانی که ما، پدرها و مادرها، فرصت فراهم کنیم که فرزندان‌مان امنیت، مدیریت اضـطراب، اسـترس و سـایر هیجانات خود را تجربه کنند، می‌توانیم در رشـد کلامی آن‌ها تاثیر بگذاریم.

دوباره از همه شما تشکر می‌کنم. بسیار سپاسگزارم. امیدوارم روز خوبی داشته باشید و از حضور شما کمال تشـکر را دارم. شـما را به خدای بزرگ می‌سـپارم. یا علی، خداحافظ.

قصه های دفاع مقدس؛ از متن تا اجرا

آسیه رحمتی

زمان: یکشنبه –۲۰ آبان ماه ۱۴۰۳

به نام خداوندی که خود قصه‌گوست و هر قصه لطفی از الطاف اوست.

سلام و روز بخیر. خوشحالم که امروز در خدمت شما دوستان عزیز هستم با مجموعه‌ای از قصه‌های مقدس؛ از متن تا اجرا. امروز قصد دارم درباره دفاع مقدس صحبت کنم، اما پیش از آن می‌خواهم کمی درباره جنگ و قصه‌های جنگی نیز سخن بگویم. پیش از ارائه پاورپوینت، مایلم یک قصه برای شما تعریف کنم. یک قصه‌ی دفاع مقدس.

شیشه‌ها سنگ چیز خوبی نیست.

خفته‌ها زنگ چیز خوبی نیست.

وصله‌ها را به من بچسبانید،

به شما انگ، چیز خوبی نیست.

کری از پیش یک سه‌تار گذشت

گفت: "آهنگ چیز خوبی نیست."

های عاشق نشو، نمی‌دانی

که دل تنگ چیز خوبی نیست.

گفته بودی شهید یعنی چه؟

پسرم جنگ چیز خوبی نیست.

به نظر شما هم جنگ چیز خوبی نیست؟

آیا کسی هست که بگوید جنگ چیز خوبی است؟ آیا جنگی هست که خوب باشد؟

من فکر می‌کنم یک جنگ هست که نه‌تنها بد نیست، بلکه بسیار ارزشمند است. به نظر شما، آن کدام جنگ است؟ هرچه به ذهنتان می‌رسد، برای من بنویسید.

به نظر من، مهم‌ترین جنگ، جنگیدن با خود جنگ است. هرکس ابزاری دارد که به فراخور حالش با آن می‌جنگد؛

- نقاش با کشیدن آثارش،
- موزیسین با ساختن یک قطعه،
- خواننده با خواندن یک شعر،
- و قصه‌گو با روایت قصه‌هایش

من امروز اینجا هستم تا با قصه‌های خودم، به جنگ با جنگ بروم.

اما پیش از آغاز قصه، از شما می‌خواهم که یک صلوات بلند، بلند، بلند بفرستید...

قصه‌ی "گره"

ننه امیرو اولین کسی بود که توی محله‌ی جدید باهاش آشنا شدم. یه پیرزن ساده و مهربون که

همیشــه لبخند به لب داشــت. همه‌ی همســایه‌ها دوســتش داشــتند و یـه جورایی مـادربزرگ محلـه محسـوب می‌شـد. هنوز توی خونه‌ی جدید، اسـباب و اثاثیه رو باز نکرده بودیم که با یک کاســه آش نذری زنگ خونه رو زد و خیلی زود شد یکی از عزیزترین‌های زندگیم.

ننه امیرو یک خونه‌ی نقلی داشت. توی حیاطش یک حوض کوچـک کـاشــی بود کـه هر وقـت می‌رفتم خونشون، روی تخت کنار حوض می‌نشست و برام از قصه‌ها و خاطرات قشنگش می‌گفت.

ننه‌امیروی قصه‌ی ما، یک تسبیح عجیب و غریب هم داشـت! یک تسـبیح که هم تسـبیح بود، هم نه! یک طناب پوسـیده بود که به جای دانه‌های تسـبیح، پر از گره بود. این طناب همیشـه دستش بود و باهاش ذکر می‌گفت.

یک روز رفتم خونه‌شــون. لب حوض نشــســته بود و داشــت رخت‌هاش رو می‌شــســت. گفتم: ننه امیرو؛ کمک میخوای؟

لبخنـدی زد و گفـت: نـه ننـه عزیزوم. نشــســتم شستومشون حالا گذاشتوم لب حوض آبشون بچکه بعدا پهن کنوم رو بند رخت.

بعد رفت و دو اســتکان چای تازه‌دم آورد و کنارم روی تخت نشــســت. بعد هم تســبیح معروفش رو توی دستش گرفت و شروع کرد به ذکر گفتن.

من هم با افتخاراز توی جیبم یک تســبیح ســبزرنگ بیرون آوردم و گفتم:

"بفرمایید، قابلتون رو نداره. مخصوص شما گرفتم".

زیرچشـمی نگاهی بهم انداخت، تسـبیح رو برداشت و بوسید و کنار استکان چایش گذاشت. بعد هم طنابش رو لابه‌لای انگشتاش پیچ داد و گفت:

"می‌گوم، بلدی با ای طنابا ایجور بازی کنی؟

بلدی اگه گره کور خورد، چجوری بازش کنی؟"

از اینکه توی این سـن و سـال فکر بازی با طناب بود خنده‌م گرفت و گفتم:

"آره، قدیم‌ها با خواهرم این بازی رو انجام می‌دادیم".

نگاهش رو به نقطه‌ای انداخت و گفت:

"امیرو هم ای بازیه خیلی خوب انجام می‌داد... ای‌قد قشنگ دستش ا لا ای طنابا رد می‌کرد عینهو شعبده بـازی. مونوم بـاش بـازی می‌کردوم. نـه اینکـه خواهر برادر نداشـت؛ خوم هم ننه‌ش بودم هم خواهرش هم برادرش. خو خدا همی یکی بمون داده بود.

گفتم:

"خدا حفظش کنه".

لبخندی زد و گفت:

"عزیزان شما هم ان‌شاالله".

بعد هم ادامه داد:

بواش ماهی گیر بید. با قایق میزد به دل شـط. تورش تو شب پهن می‌کرد و روزی مونو از او(آب) می‌گرفت. امیرو هم عین بواش بود. عاشق او(آب). هر چی بش می‌گفتوم "ننه امیرو او خطرناکه" به خرجش نمی‌رفت که نمی‌رفت. سرشو میزدی تهشو میزدی آخرش تو او بود. بعضـی وقتا ای نفسـش حبس می‌کرد، سـرشـو میبرد زیر او بالا نمیوورد تا مو خوب خومو بکوشـوم. بعد هم سرشو بالا می‌آورد می‌گفت "ها ننه نترس! مو آب‌شش داروم"

بزرگ‌تر که شد، همراه بواش می‌رفت ماهی‌گیری. ای دلوم کف دســوم بید تا برگردن. عین ای غواصــا، شیرجه می‌زد می‌رفت ته او. بیشتر سی صید مروارید. نه ایکه خاطرخواه زبیده دختر کل‌ابرام شــده بود؛ میخواست مروارید انگشتر نشونن خوش صید کرده باشــه. تقصیری هم نداشت بچه‌م. اگه چشا زبیده ببینی! دو تا چش مشکی که انگار یه آسمون پاشیدی توش. با ابروهای به هم پیوسته.

مشتاقانه پرسیدم:

"صیدش کرد؟ مرواریدو میگما".

یک لنگه‌ی ابروشو بالا داد. سری تکون داد و گفت:

"هاااا. په چه؟ اونوم چه مرواریدی! درشــت. براق. سفید. سفید سفید. مرواریدو داد بم و گفت و "بنداز سر انگشتری نشون و بدش کل‌ابراهیم، بده دخترش بندازه دستش".

منم مرواریدو گرفتوم. آخه قرار بود اول برج بریم سی خواستگاری. اما نمی‌دونوم چی‌شد یه‌دفعه شهر به هم ریخت. یه عده از خدا بی‌خبر به شهر حمله کردن. آتیش از زمین و آسمون می‌جوشید. نخلستونا زیر آتیش بمب و موشک و خمپاره می‌سوختن. خونه‌ها رو سر مردم خراب شد. شهر پر شده بود از دود و آتیش و آوار و خرابی. تنها صدایی که می‌شنیدی، صدای جیغ و فریاد زن و بچه‌های بی‌گناه بود. لعنت به هرچی جنگه! لعنت به هرچی جنگه!

یک روز، امیرو اومد و گفت اسم نوشته تو دسته‌ی غواصا سی رفتن جنگ.

گفتومش"نری‌ها! تو یه‌دونه‌ای. ور چشومی.

نفسوم به نفست بنده‌ها. گفت: "ها. مو یه‌دونم، سمیر بچه آخره، ممد تازه عقد کرده، داوود تازه بچه‌ش دنیا اومده، خو اگه هرکدوممون یه بهونه بیاریم باید شهرو دو دستی بدیم بره!"

دیدوم پر بیراه نمی‌گه. حرفوم نیومد.

به صــورت پیرزن نگاه کردم. رنگش مثل گچ ســفید شــده بود. یک لیوان آب بهش دادم. آب رو نخورد. به صورتم خیره شده بود و گفت:

"دم رفتن از زیر قرآن که ردش کردوم گفتوم"ننه، امیرو کی برمیگردی؟" خندید و گفت: "ننه نترس! دیر و زود داره اما ســوخت و ســوز نداره". راســت می‌گفت. قول بچه‌م قوله. دیر اومد اما بالاخره اومد. دســت خوش نبود که زودتر بیاد. میدونی! شــو عملیات زدن به دل شط اما گفت اول برج برین سی شیرینی خورون.

پیرزن نفس عمیقی کشــید. اشــکش رو با گوشــه‌ی مقنعه عربی‌ش پاک کرد و از اون یه انگشــتر مروارید درآورد و گفت:

"ببین! دادوم پســر مرحوم حبیب زرگر انداخته ســر انگشتری. قشنگ شده نه؟

به زور بغضم رو قورت دادم و گفتم: "خیلی"

گفت: "نصیب قسمت زبیده خو نشد اما میخوام بدوم عروسم. میدونی؟ ای پنج شنبه عقدکنون زبیده‌ست. زبیده رو خوم عروســش کردوم. با دل خون و لب خندون. خداروشکر شوهرشم آدم بدی نیست. سر به زیر، نجیب و آرومه اما خب امیروی مو یه چیز دیگه بود. میدونی؟ چشــای امیرو عینهو چشــای ننه‌شــه، درشت و مشکی. اما خب قدش به بواش رفته. خیلی بلند نشد اما کوتاهم نی. بعضی وقتا فکر می‌کنوم اگه

زبیده عروسوم شده بود حتمی پسرشون بالابلند می‌شد و چارشونه مثل امیرو.

پیرزن آهی کشید و ادامه داد:

"دم عروسی زبیده، بوا امیرو هر شو می‌رفت دم شط هی دمام می‌زد. گفتومش مرد؛ امیروم اسیره او نی اگه بود حتمی تا حالا برمی‌گشت اما به خرجش نرفت که نرفت. ایقد دمام زد، دمام زد تا یه شو سرشو گذاشت سر دمام و خلاص. حالا نیست ببینه حق با مو بود، امیروم برگشته اما با دست بسته. نامردا دستاش بسته بودن. گره‌ی کور زده بودن وگرنه حتمی بازشون می‌کرد عین شعبده‌بازا. چشموم که به دستاش افتاد ای دلوم الو گرفت. ایفهمی چقد سخته خوت نفس بکشی اما بفهمی جگرگوشه‌ت زیر خاک با دست بسته ای نفسش بند اومده باشه. خوم بازش کردوم. با چنگ و دندون. ببین حالا نور چشموم آزاده. آزاد آزاد.

یک قطره اشک از گوشه‌ی چشم ننه امیر سر خورد و روی گره طناب چکید. پیرزن نفس عمیقی کشید، طناب رو بوسید و کنار تسبیحم گذاشت.

پا شد و همینطور که به سمت لباس‌های شسته شده می‌رفت تا اون‌ها رو روی بند رخت بندازه، پرسید:

"بلدی با ای طنابا بازی کنی؟

بلدی اگر گره کور خورد، چجوری بازش کنی؟"

عزیزانم! حالا از شما می‌خواهم دستان مهربانتان را بالا بیاورید تا با هم دعا کنیم...

خدای بزرگ، خدای مهربانی که این دنیا را آفریدی، کمک کن تا همه آدم‌ها در آن با صلح و صفا زندگی کنند و آرامش داشته باشند. نمی‌دانم چه شد، کجای کار اشتباه کردیم که دنیا پر از جنگ، دشمنی و ناامنی شد. خدایا! کاری کن تا قلب ما آدم‌ها این‌قدر مهربان شود و آن‌قدر یکدیگر را دوست داشته باشیم که روزی برسد که دیگر هیچ جنگی در جهان نباشد و همه در امنیت و صلح زندگی کنند. الهی آمین !

این قصه را گفتم تا در طول زمانی که کنار هم هستیم، آن را بررسی کنیم، بخش‌هایی از آن را مثال بزنیم.

اهمیت روشنگری

حالا در خدمت شما هستم تا با بیانات مقام معظم رهبری در حوزه جهاد تبیین بحث را آغاز کنیم . ایشان می‌فرمایند:

"دشمن در رأس نقشه‌هایش، تبلیغات را قرار داده است. به قول خودش، پروپاگانداست. تبیین حقیقت باید از زبان‌های مختلف، از حنجره‌های گوناگون، با تعبیرات و ابتکارات متنوع انجام شود. وسوسه‌ای که بر جوان یا نوجوان اثر می‌گذارد، با باتوم از بین نمی‌رود، بلکه تنها تبیین می‌تواند آن را برطرف کند. جهاد تبیین در همه‌جا—حوزه، دانشگاه، صداوسیما، مطبوعات—باید انجام گیرد. هرکجا که ایستاده‌اید و شعاعی پیرامونی دارید که می‌توانید بر آن اثر بگذارید، وظیفه دارید که تبیین را انجام دهید؛ تبیینی صحیح و درست".

من فکر می‌کنم قصه‌گویی برای کودکان و نوجوانان می‌تواند بهترین روش تبیین باشد. همه می‌دانیم که یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌هایی که جهاد تبیین را انجام داد، حضرت زینب (سلام‌الله‌علیها) بودند. ایشان در کاخ یزید، در میان مردم، در مواجهه با افراد، در طول زندگی پربرکت خود، با سخنرانی‌ها و روایت قصه‌های عاشورا، تلاش کردند که واقعه عاشورا را روشن کنند و آن را به قیامی حق علیه باطل تبدیل نمایند. حالا در جامعه امروز، وظیفه ما نیز روشنگری است، چه در مورد قصه‌های عاشورایی و دینی، و چه در خصوص قصه‌های دفاع مقدس.

زمانی بود که برخی سعی می‌کردند دفاع مقدس را در ذهن مردم به‌گونه‌ای جلوه دهند که نسبت به آن جبهه بگیرند، یا تصور کنند که خانواده‌های شهدا از آن بهره‌ای می‌برند. اما حالا، انگار نوع دیگری از روایت را در پیش گرفته‌اند و انگار می‌خواهند مسیر دفاع مقدس را عوض کنند. در اینجا من قصه‌گو وظیفه‌ام روشنگری‌ست.

قصه و قصه‌گویی دفاع مقدس

یک تعریف از قصه‌گویی وجود دارد که استاد آرایی ارائه داده‌اند و بسیار دوست دارم. شما می‌توانید این تعریف را در ذهن خود مرور کنید و با قصه‌ای که شنیدید مقایسه نمایید:

"اگر قصه را با بیان شفاهی، با تکیه بر کلمات و اصطلاحات، بر اساس تخیل و با ماجراهای تعلیق‌آمیز روایت کنیم، به‌گونه‌ای که شنونده علاقه‌مند باشد بداند ماجرا به کجا می‌رسد، و در عین حال، بازی زبانی و لطافت در روایت را چاشنی آن سازیم، آنگاه ما قصه‌گویی کرده‌ایم". به نظر من این تعریف، تعریفی جامع از قصه‌گویی است و نیازی به توضیح بیشتر ندارد.

اما قصه‌گویی دفاع مقدس به نوعی از قصه‌ها اطلاق می‌شود که موضوع اصلی آن‌ها جنگ است. ما به آن "دفاع مقدس" می‌گوییم، زیرا ما آغازگر جنگ نبودیم. این قصه‌ها در مقیاسی گسترده قرار می‌گیرند و دارای زیرشاخه‌هایی هستند که امروز درباره آن‌ها صحبت خواهیم کرد.

خب، حالا سؤال اینجاست: به نظر شما، آیا نبرد و جنگ مترادف‌اند؟ آیا می‌توان "نبرد" را هم‌معنی "جنگ" دانست؟

نبرد، در واقع کشمکشی بین دو طرف در یک میدان است و مترادف "عملیات" محسوب می‌شود. برای مثال، عملیات کربلای چهار، یکی از همین نبردها بوده است. البته، نبردها لزوماً تن‌به‌تن نیستند، بلکه امروزه شکل آن‌ها تغییر کرده است. اما جنگ، مجموعه‌ای از نبردهاست. ما در طول هشت سال جنگ تحمیلی، عملیات‌های مختلفی را تجربه کردیم که همگی در چارچوب "دفاع مقدس" قرار می‌گیرند. دفاع مقدس جنگی است که بر ما تحمیل شد. برخلاف نبرد و جنگ که بار معنایی منفی دارند، دفاع مقدس بار مثبتی دارد؛ زیرا ما جنگ نکردیم، بلکه از تمامیت ارضی، خانواده و مذهب خود دفاع کردیم. اما قصه‌های جنگی، نه‌فقط قصه‌های مختص دفاع مقدس، در ادبیات داستانی ما از فرمول خاصی پیروی می‌کنند که در قصه‌گویی نیز قابل‌استفاده است.

زمانی که بخواهیم قصه‌های جنگی بسازیم، یک بافت داستانی و یک زمان برای قصه تعریف می‌شود.

دسته‌بندی قصه‌های دفاع مقدس

حال اگر بخواهیم قصه‌های دفاع مقدس را از لحاظ بافت داستانی دسته‌بندی کنیم، می‌توانیم آن‌ها را در چند گروه قرار دهیم:

- شرح رشادت‌ها و سلحشوری‌های قهرمانان دفاع مقدس (که در ادامه توضیح داده خواهد شد).
- تبعات جنگ
- وقایع پیش از جنگ
- وقایع پس از پایان هشت سال دفاع مقدس
- روایت عملیات‌ها و مسائل انسانی رخ‌داده در زمان جنگ
- شرح اسارت یا فرار از جبهه دشمن و حواشی مربوطه

۱ .شرح رشادت‌ها و سلحشوری‌های قهرمانان دفاع مقدس

به تعداد افرادی که در جنگ حضور داشتند، قصه‌هایی وجود دارد. ما می‌توانیم این قصه‌ها را به‌عنوان روایت‌هایی از رشادت و سلحشوری‌های قهرمانان دفاع مقدس بیان کنیم. علاوه بر این، تخیل نویسنده نیز در نگارش این قصه‌ها نقش دارد. تخیل، حد و مرزی ندارد و می‌توان با استفاده از آن، این رشادت‌ها را در قالب قصه‌های متعددی روایت کرد. به‌عنوان نمونه، می‌توان به قصه‌هایی از شهید بهنام محمدی‌راد، شهید حسین فهمیده، شهید عباس دوران و برادران فرجوانی اشاره کرد.

۲ .تبعات جنگ

فیلم‌های دفاع مقدس یکی از بهترین منابع برای درک تبعات جنگ هستند. پیشنهاد می‌شود ابتدا کتاب‌هایی که درباره این موضوع نوشته شده‌اند مطالعه شود تا ذهن، فرصت تصویرسازی داشته باشد. پس از آن، دیدن فیلم‌های دفاع مقدس می‌تواند مفید باشد.

تبعات جنگ به وقایعی مربوط می‌شود که پس از پایان جنگ رخ داده‌اند و تأثیر جنگ در آن‌ها همچنان مشهود است. این قصه‌ها به بازماندگان جنگ و رزمندگان شیمیایی، مشکلات روحی و روانی آن‌ها و چالش‌هایی که با آن روبه‌رو هستند، می‌پردازد.

برای مثال، قصه‌ی رزمنده‌ای که دچار عوارض شیمیایی شده است از نگاه فرزندش، یا قصه‌ی رزمنده‌ای که به دلیل مشکلات اعصاب و روان در آسایشگاه بستری است، نمونه‌هایی از این نوع روایت‌ها هستند. یکی از فیلم‌هایی که به‌خوبی تبعات جنگ را به تصویر کشیده است، «به نام پدر» است. این فیلم درباره پدری است که جنگ برای او تمام نشده و همچنان با آن درگیر است. پیشنهاد می‌شود این فیلم را حتماً تماشا کنید.

۳ . وقایع پیش از جنگ

برخی از قصه‌های دفاع مقدس به وقایعی می‌پردازند که پیش از آغاز جنگ رخ داده و زمینه‌ساز آن شده‌اند. این وقایع، هرچند مستقیماً جنگ را به تصویر

نمی‌کشند، اما تأثیر زیادی در شروع و شدت گرفتن آن داشته‌اند. قصه‌هایی درباره گروهک‌های مختلف، ازجمله گروهک‌های منافقین، که ارتباط مستقیمی با جنگ دارند، در این دسته قرار می‌گیرند.

۴ .وقایع پس از پایان دفاع مقدس

پس از جنگ، جامعه با چالش‌هایی روبه‌رو شد که قصه‌های متعددی را شکل داده‌اند. برخورد مردم با جنگ و پیامدهای آن، انتقادهایی که به رزمندگان و خانواده‌های شهدا وارد می‌شود، و تبعیض‌هایی که برخی احساس می‌کنند، همگی در این قصه‌ها مطرح می‌شوند.

برای مثال، فرزندان شهدا گاه با انتقادهایی روبه‌رو می‌شوند که چرا از امکانات خاصی برخوردارند، درحالی‌که سایر افراد جامعه از این امتیازات بی‌بهره‌اند. در چنین قصه‌هایی، رنج و سختی‌های فرزندان شهدا و خانواده‌های آن‌ها به تصویر کشیده می‌شود.

یکی از تأثیرگذارترین فیلم‌های این حوزه، «آژانس شیشه‌ای» است که بی‌وفایی جامعه نسبت به رزمندگان، جانبازان و خانواده‌های شهدا را به‌خوبی به تصویر کشیده است. اگر این فیلم را ندیده‌اید، پیشنهاد می‌شود حتماً آن را تماشا کنید.

۵ .روایت عملیات‌ها

روایت‌های مرتبط با عملیات‌های هشت سال دفاع مقدس، شامل قصه‌هایی درباره افرادی است که مستقیماً در این نبردها حضور داشته‌اند. این قصه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- قصه‌هایی که از روایت یک عملیات واقعی گرفته شده‌اند، مانند عملیات فتح‌المبین.
- قصه‌هایی که درباره یک عملیات خیالی نوشته شده‌اند. مانند قصه‌ی "بابا ثمین" که من نوشته‌ام. در این قصه، شخصیت‌های اصلی برای انجام مأموریتی خاص وارد عملیات می‌شوند و در مسیر خود با چالش‌هایی روبه‌رو می‌شوند. هرچند این قصه واقعی نیست، اما در دسته‌ی روایت عملیات‌ها قرار می‌گیرند. گاهی قصه‌هایی که درباره یک عملیات واقعی نوشته می‌شوند، به قدری به شرح رشادت‌ها و سلحشوری‌ها نزدیک هستند که تشخیص آن‌ها از یکدیگر دشوار می‌شود. از سوی دیگر، برخی قصه‌ها روایتی خیالی دارند اما همچنان در چارچوب قصه‌های مرتبط با عملیات‌های جنگی قرار می‌گیرند.

۶. مطالب انسانی روی‌داده در جنگ:

در طول جنگ، بدون شک اتفاقات انسانی نیز به وقوع می‌پیوندند که می‌توانند الهام‌بخش باشند. از همین‌جا سلام می‌کنم به جناب آقای علی قسمتی از استان کرمانشاه، که قصه‌ی خود را با سخاوت در اختیار من گذاشتند. من این قصه را در هفته‌ی دفاع مقدس، در صدا و سیما اجرا کردم. قصه‌ی"هفتاد و سومین یار" که روایتگر یک رزمنده‌ی ایرانی است که عاشق امام حسین (ع) بوده و آرزوی زیارت کربلا را داشته است. در جریان جنگ، او با یک رزمنده‌ی عراقی مواجه می‌شود که مجروح شده و پس از بررسی متوجه می‌شود که او شیعه و اهل کربلاست. این رزمنده‌ی ایرانی، مجروح عراقی را بر دوش می‌گیرد و او را تا مرز ایران و عراق همراهی می‌کند. در ادامه، اتفاقاتی رخ می‌دهد که سبب می‌شود این رزمنده‌ی ایرانی، به‌جای آن رزمنده‌ی عراقی، به اشتباه در

کربلا دفن شـود و بدین ترتیب به آرزوی خود، یعنی رسیدن به کربلا، نائل آید.

فیلمی در این زمینه ساخته شده که تماشای آن را قویاً توصـیه می‌کنم. اگر هنوز این فیلم را نـدیـده‌اید، پیشـنهاد می‌کنم حتماً به تماشـای آن بنشـینید. فیلم "ستیغ هک‌سا" که از منظر انسانی به جنگ می‌نگرد و به شـکلی خارق‌العاده، زاویه‌ی انسـانی جنگ را به تصویر می‌کشد. شخصیت اصلی این فیلم، رزمنده‌ای اسـت که علاقه‌ای به جنگیدن ندارد. او در تلاش اسـت که به‌جای جنگیدن، به درمان مجروحان بپردازد و به همین دلیل، امدادگر می‌شـود. در طول داستان، او به ناحق متهم می‌شود که ترسو است و از جنگیدن هراس دارد. اما در نهایت، همین فرد جان افراد بسـیاری را نجات می‌دهد. این فیلم بر اسـاس واقعیت سـاخته شـده و تماشـای آن را اکیداً پیشـنهاد می‌کنم.

۷. شرح اسارت یا فرار از جبهه‌ی دشمن:

روایت قصـه‌هایی اسـت که در اردوگاه‌های رژیم بعث عراق رخ داده‌اند و از داسـتان و خاطرات آزادگان و برخی از افرادی کـه موفق بـه فرار از اردوگـاه‌هـای اسارت شده‌اند، الهام گرفته شده است.

در این راستا، کتابی که به شما پیشنهاد می‌کنم، "آن ۲۳ نفر" اثر احمد یوسف‌زاده است. این کتاب، قصه‌ی ۲۳ نوجوان اسـیر در دوران جنگ را روایت می‌کند و می‌تواند منبع ارزشمندی برای قصه‌گویی باشد. مدتی پیش، اجرای هنرمندانه‌ای از یک بانوی قصـه‌گو را مشـاهده کردم که متأسـفانه نام ایشـان را به خاطر ندارم. این اجرا، مربوط به بیسـت‌وچهارمین روایت از "آن ۲۳ نفر" بود و داسـتان یکی از نوجوانانی را بازگو می‌کرد که همراه آن ۲۳نفر بوده اما به اردوگاه اسـرا نمی‌رسـد، مفقودالاثر می‌شـود، به اسـارت درمی‌آید و در نهایت، به شـهادت می‌رسد. پیکر این شـهید هرگز به آغوش مادرش بازنمی‌گردد.

این نیز قصـه‌ای زیبا و تأمل‌برانگیز بود. اگر مایل به آشـنایی بیشـتر با قصـه‌های اسـارت هسـتید، توصـیه می‌کنم حتمـاً خـاطرات آزادگـان را مطـالعـه کرده و بشنوید.

۸. حواشی جنگ:

قصـه‌هایی که در دل دفاع مقدس شـکل گرفته‌اند و حوادثی کـه در زمان جنگ اتفاق افتاده‌اند جزو این دسـته هسـتند. یکی از قصـه‌هایی که شـخصـاً آن را نوشـته‌ام، "مسـافر بهار" نام دارد که از خاطرات مادرم در دوران جنگ الهام گرفته شده است. این داستان، در دوران جنگ رخ می‌دهد و روایتگر پدری اسـت که به جبهه رفته و خبر رسیده که مجروح شده است. او در میدان جنگ حضـور داشـته و هنوز به عقب بازنگشته است. دوستانش بازگشته‌اند، اما خبری از او نیست و احتمال شهادتش مطرح شده است. در این میان، فرزند این مرد منتظر اوسـت و مادر نیز در کشـمکشـی درونی قرار دارد که چگونه این خبر را به فرزندش بدهد.

طبق قرار قبلی، این پدر و دختر قرار بوده است که در کنار هم، سر سفره‌ی هفت‌سین بنشینند. این داستان نیز در دل جنگ رخ داده و به شـکلی تأثیرگذار به تصویر کشیده شده است.

فیلمی که در این زمینه توصیه می‌کنم، "ویلایی‌ها" است. این فیلم، بر مشکلات زنان رزمندگان در جبهه و فداکاری و انتظار آن‌ها در روزهای جنگ تمرکز دارد. همچنین، دلهره‌ها و نگرانی‌های این زنان را به‌زیبایی به تصویر کشیده است. تماشای این فیلم را نیز پیشنهاد می‌کنم.

دسته بندی زمانی جنگ‌ها

اکنون به تقسیم‌بندی جنگ‌ها از لحاظ زمانی می‌پردازیم. مقصود از این تقسیم‌بندی، بررسی زمان وقوع جنگ‌ها و دسته‌بندی آن‌هاست. جنگ‌های جهان را می‌توان به شکل زیر تقسیم کرد:

۱. جنگ‌های باستانی
۲. جنگ‌های صلیبی
۳. جنگ‌های جهانی
۴. جنگ‌های چریکی و پارتیزانی
۵. جنگ‌های پایداری (که دفاع مقدس نیز در این دسته جای می‌گیرد)
۶. جنگ‌های فانتزی
۷. جنگ‌های قرون‌وسطایی
۸. جنگ‌های معاصر
۹. جنگ‌های دفاع مقدس

- جنگ‌های باستانی به جنگ‌هایی اطلاق می‌شود که در آن‌ها، از سلاح‌های گرم استفاده نمی‌شده است. این جنگ‌ها معمولاً در مقیاسی بزرگ رخ داده و نتیجه‌ی آن‌ها، یا فتح و پیروزی یک طرف، یا شکست و نابودی طرف مقابل، و یا ایجاد صلح میان طرفین بوده است. در ایران، نمونه‌های بارز این جنگ‌ها را می‌توان در شاهنامه یافت؛ از جمله نبرد رستم و اسفندیار یا جنگ فریدون.
- جنگ‌های صلیبی نیز از نظر تاریخی واقعی بوده و در بازه‌ی زمانی ۴۷۳ تا ۶۷۰ هجری قمری به وقوع پیوسته‌اند. در این جنگ‌ها، شخصیت‌هایی همچون صلاح‌الدین ایوبی نقش داشته‌اند.
- جنگ‌های جهانی نیز نیاز به توضیح چندانی ندارند. جنگ جهانی اول و دوم، الهام‌بخش نگارش کتاب‌ها و داستان‌های بسیاری شده‌اند.
- جنگ‌های چریکی و پارتیزانی یکی از زیرشاخه‌های جنگ محسوب می‌شوند، اما به خودی خود، جنگ به حساب نمی‌آیند و نبرد هستند. این نبردها معمولاً پشت خطوط دشمن رخ داده و در دسته‌بندی جنگ‌ها قرار می‌گیرند. این نوع جنگ‌ها، اغلب درون یک کشور اتفاق می‌افتند و ممکن است منجر به سرنگونی یک حکومت و روی کار آمدن نظامی جدید شوند؛ مانند انقلاب کوبا.
- جنگ‌های پایداری نیز شامل تمامی جنگ‌هایی می‌شود که با خاک وطن عجین شده‌اند. قصه‌هایی که در این حوزه روایت می‌شوند، مستقیماً با سرزمین و مردم آن ارتباط دارند و دفاع مقدس نیز در

این دسته قرار می‌گیرد. مثل مقاومت میرزا کوچک خان جنگلی، مقاومت رئیسعلی دلواری و مقاومت مردم فلسطین در برابر اشغالگری از جمله این جنگ‌ها به شمار می‌آیند.

- جنگ‌های فانتزی جنگ‌هایی هستند که از قصه‌هایی غیرواقعی نشات گرفته‌اند، هرچند گاهی رگه‌هایی از واقعیت نیز در آن‌ها دیده می‌شود. این جنگ‌ها در زمان خاصی اتفاق نیفتاده‌اند.
- جنگ‌های قرون وسطی، جنگ‌هایی هستند که بین سال‌های ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ میلادی رخ داده‌اند.
- جنگ‌های معاصر نیز جنگ‌هایی هستند که در تاریخ معاصر اتفاق افتاده‌اند و ملت‌ها را در برابر یکدیگر قرار داده‌اند، مانند جنگ‌های ویتنام و دو کره که در اغلب موارد آمریکا نیز در آن‌ها دخیل بوده است.

پس از این موارد، به دفاع مقدس می‌رسیم؛ جنگی بین ایران و عراق که آسیب‌های اجتماعی و انسانی بسیاری را به دو ملت تحمیل کرد. در این جنگ، رشادت‌ها و دلاوری‌های رزمندگان و مردم ایران برای حفظ حاکمیت ارضی و دفاع از ارزش‌های مقدسشان ثبت شده است.

کاربردهای ژانر جنگی

ژانر جنگی در حوزه‌های مختلفی کاربرد دارد. از جمله:

- توصیف کلی یا جزئی از یک رویداد تاریخی: در این قالب، بخش‌هایی از تاریخ دفاع مقدس در قالب یک قصه بازگو می‌شود.
- بررسی ریشه‌ها و دلایل یک رویداد تاریخی: در این نوع روایت، علل وقوع جنگ و پیامدهای آن تحلیل می‌شود.
- حماسه‌سازی در ادبیات پایداری: دفاع مقدس، رویدادی حماسی است و روایت آن در قالب قصه، جنبه‌های حماسی آن را برجسته می‌کند.
- تبیین باورهای ملی و ایدئولوژیک در مقیاس کلان: جنگ ایران و عراق با باورهای ملی و مذهبی مردم ایران پیوند عمیقی داشت. این باورها باید در قالب قصه‌های افتخارآمیز برای نسل‌های بعدی روشن و منتقل شوند.
- خدمت به سیاست‌های کلان کشور: ژانر جنگی، خواه‌ناخواه با سیاست پیوند خورده است. هرچند بهتر است بین سیاست و قصه‌گویی تمایز قائل شویم، اما در نهایت، جنگ‌ها تأثیرات سیاسی خود را دارند.
- ترویج مفهوم صلح: از دیگر کاربردهای ژانر جنگی، نشان دادن این پیام است که جنگ، پدیده‌ای ویرانگر است و هدف نهایی، رسیدن به صلح و دوستی است.

عوامل تضعیف قصه‌های دفاع مقدس

گاهی با وجود تلاش فراوان برای نگارش یک قصه درباره دفاع مقدس، نتیجه‌ای که انتظار می‌رود

حاصل نمی‌شود. در این میان، دلایل مختلفی برای تضعیف این قصه‌ها وجود دارد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

●قصه‌های فرمایشی: این قصه‌ها برای خوشایند برخی افراد یا مدیران نوشته می‌شوند. در واقع، این قصه‌ها به دستور افراد صاحب‌نفوذ خلق می‌شوند، در حالی که خود نویسندگان یا گویندگان، اعتقادی به آن ندارند. این نوع قصه‌ها معمولاً ضعیف و سطحی هستند.

●قصه‌های شعارزده: قصه‌هایی که بیش از حد به دنبال القای مفاهیم مثبت و نصیحت‌گونه هستند و به‌طور اغراق‌آمیز ارزش‌های موردنظر را مطرح می‌کنند. این قصه‌ها، به‌اصطلاح "گل‌درشت" بوده و مخاطب را پس می‌زنند.

●قصه‌های بدون تفکر: برخی قصه‌ها صرفاً برای پرداختن به موضوع دفاع مقدس نوشته می‌شوند، اما هدف مشخصی را دنبال نمی‌کنند. یک قصه باید از ابتدا تا انتها مسیری مشخص داشته باشد. برای مثال، اگر هدف از قصه، معرفی شهید بهنام محمدی است، یا اگر هدف نهایی این است که نشان داده شود جنگ پدیده‌ای ناخوشایند است و صلح ارزشمندتر است، باید از ابتدا به این هدف توجه شود. در غیر این صورت، قصه تنها به القای خشونت و ترس می‌پردازد و تأثیرگذاری لازم را نخواهد داشت.

●قصه‌های نمایشی: در این نوع قصه‌ها، گوینده یا نویسنده، خودِ واقعی‌اش را پنهان کرده و صرفاً در حال نمایش یک روایت است. برخی از قصه‌گوها چنین قصه‌هایی را اجرا می‌کنند که در نهایت، حس نمایشی بودن آن باعث می‌شود مخاطب با قصه ارتباط برقرار نکند.

●قصه‌های سیاسی: برخی قصه‌های دفاع مقدس، ابزار دست جناح‌های سیاسی قرار می‌گیرند و به جای پرداختن به انسانیت و ارزش‌های جنگ، اهداف سیاسی خاصی را دنبال می‌کنند. این امر می‌تواند به باورپذیری و تأثیرگذاری قصه آسیب بزند.

ارتقا قصه‌های دفاع مقدس

۱. پرداختن به شک و یقین در قصه‌گویی دفاع مقدس

قصه‌های دفاع مقدس لزوماً نباید تمامی شخصیت‌ها را در مقام رضا و تسلیم نشان دهند. برخی شخصیت‌ها ممکن است با شک و تردید روبه‌رو باشند. برای مثال، کودکی که نمی‌تواند بپذیرد پدرش او را رها کرده و به جنگ رفته است، یا همسری که در باور شهادت همسرش تردید دارد. طرح چنین پرسش‌هایی در قصه‌گویی، به واقع‌گرایی و عمق داستان می‌افزاید.

در این زمینه، می‌توان به شعری از آقای کاکایی اشاره کرد:

به شوق خلوتی دگر که رو به راه کرده‌ای / تمام هستی مرا شکنجه‌گاه کرده‌ای

محلمان به یمن رفتن تو روسفید شد / لباس اهل خانه را ولی سیاه کرده‌ای

چه روزها که از غمت به شکوه لب گشودم / و ناامید گفته‌ام که اشتباه کرده‌ای

چه بارها که گفته‌ام به قاب عکس کهنه‌ات/ دل مرا شکسته‌ای! ببین! گناه کرده‌ای

ولی تو بـاز بی‌صـــدا، درون قـاب عکس خود/ فقط سکوت کرده‌ای، فقط نگاه کرده ای

این شعر، به خوبی حس شک، دلتنگی و پرسشگری را در مورد از دســت دادن عزیزان در جنگ نشــان می‌دهد. طرح این احســاســات در قصــه‌های دفاع مقدس، به ماندگاری و اثرگذاری آن‌ها کمک می‌کند.

۲. از نیش تا نوش

روایت خانواده‌های شــهدایی که در مســیر صــبر و پایداری به نقطه‌ای می‌رســند که به نوعی شــیرینی یا در اصــطلاح "نوش" می‌گویند. برای آنها دیگر زبان‌ها و ســخنان بی‌مهری و نیش‌زبان‌ها اهمیت چندانی ندارند. افرادی که آنها را آزار دادند و نیش زدند، به جایی می‌رســند که می‌بینند این افراد بزرگوار چه خدمت انسانی بزرگی برای آنها انجام داده‌اند.

عوامل موثر در ارتقا سطح کیفی متون

در قصه‌نویسی باید به مخاطب‌شناسی توجه داشته باشیم و هویت‌سازی در داستان‌ها، شخصیت‌پردازی و وســعت دید نویســنده نیز بســیار مهم اســت. مخاطب‌شناسی یعنی اینکه بدانیم قصه را برای چه کسی می‌نویسیم؛ کودک، نوجوان یا بزرگسال. باید مخاطب خود را بشناسیم. برای مثال، در داستان‌های مربوط به جنگ برای کودکان، نباید جنگ را به صــورت مســتقیم بیان کنیم. در قصــه‌هایی که برای گروه ســنی ب نوشــته می‌شــود، باید از قصــه‌هایی استفاده کنیم که مفاهیم انسانی مانند میهن‌دوستی، نوع‌دوستی و دفاع از خانواده را تقویت کند. برای فهم بهتر این قصه‌ها باید دایره واژگان کودک را نیز در نظر بگیریم.

در این قصــه‌ها می‌توانیم از حیوانات به عنوان نماد اســتفاده کنیم که در جنگلشــان مورد تهدید قرار گرفته‌اند و برای دفاع از آن می‌جنگند. نیازی نیســت جنگ را به شــکل ترســناک و رعب‌آور برای این گروه سنی بیان کنیم، زیرا این امر می‌تواند موجب وحشت شود.

برای نوجوانان باید توجه کنیم که آنها به مرحله‌ای رسیده‌اند که خودشان تفکر مستقل دارند و در حال شکل‌دهی به آینده کشور هستند. برای این گروه سنی باید پژوهش کرده و قصــه‌هایی ارائه دهیم که برای آنها جذاب باشد. علاقه‌مندی‌های نوجوانان را باید در نظر بگیریم و درک آنها از جهان پیرامونشــان، جنگ، دفاع مقدس و بمباران اطلاعاتی که در فضــای مجازی می‌گیرند، مورد توجه قرار دهیم. نوجوانان هیجان و دلهره را دوســت دارند، بنابراین برای ایجاد تعلیق در قصــه‌ها باید از این احساسات بهره بگیریم. اســتفاده از طنز در داســتان‌های دفاع مقدس نیز می‌تواند مؤثر باشــد. حتی می‌توانیم داســتان‌ها را با زبان طنز بیان کنیم یا شــخصــیتی با ویژگی‌های طنزآمیز وارد قصــه کنیم. این کار باعث می‌شــود که نوجوانان بیشتر به داستان جذب شوند. مهم است که لحن قصــه‌گویی برای نوجوانان شــبیه به بزرگســالان باشــد و از زبان کودکانه اجتناب کنیم. در شخصیت‌پردازی باید دقت کنیم که شخصیت‌های رزمنده و نوجوانانی که در این جنگ نقش دارند، نباید

مانند کودکان رفتار کنند. آنها می‌خواهند مستقل باشند و مثل بزرگترها عمل کنند.

در قصه‌نویسی برای نوجوانان، باید به مدت زمان توجه کنیم. نوجوانان ظرفیت شنیدن داستان‌های طولانی ندارند، مگر آنکه داستان هیجان‌انگیز و پر از تعلیق باشد. در چنین مواردی، نوجوان می‌تواند تا ۱۵ دقیقه به داستان گوش دهد.

برای بزرگسالان نیازی به ساده‌سازی واژه‌ها نداریم. نیازی نیست که قصه را نرم و لطیف کنیم؛ بلکه باید ضربه آن محکم باشد و به قوی‌ترین شکل ممکن بیان شود. گاهی اجازه دهید مخاطب، تکه‌تکه شدن را بشنود. جنگ، تکه‌تکه شدن دارد، خون دارد، کشته شدن دارد، شهادت دارد. جنگ، کودک، نوجوان، بزرگسال و سالمند نمی‌شناسد؛ بسیار خشن است. شاید برخی از شما این را نپذیرید، اما حقیقت همین است.

بنابراین، اجازه دهید بزرگسالان خشونت جنگ را به شدیدترین شکل ممکن بشنوند. البته، استثنائاتی نیز وجود دارد. برای مثال، اگر یک بزرگسال، مادر شهیدی باشد، شاید بهتر باشد این خشونت را برای او تعدیل کرد. اما برای دیگر افراد، مخصوصاً آن‌هایی که توانایی جنگیدن دارند و روحیه جنگی در آن‌ها زنده است، باید ستیزه‌جویی و واقعیت‌های تلخ جنگ را بازگو کرد تا جنگ را به درستی درک کنند.

هویت‌بخشی در قصه و شخصیت‌پردازی

من شخصاً از این روش استفاده می‌کنم که هنگام پرداختن به شخصیت‌ها، برای آن‌ها یک شناسنامه تنظیم کرده و بیوگرافی می‌نویسم. برای مثال، درباره "بهنام محمدی‌راد"، قد و وزنش، رنگ و حالت موهایش، خصوصیات اخلاقی‌اش، شیطنت‌هایش و همچنین روحیه دفاعی‌اش را مشخص می‌کنم. این اطلاعات به‌عنوان پس‌زمینه شخصیت باقی می‌مانند، اما مخاطب بدون آن‌که مستقیماً بیان شوند، با این شخصیت ارتباط برقرار می‌کند.

برای نمونه، شخصیت "امیر" را در یکی از داستان‌هایم این‌گونه پرداختم: او تک‌فرزند است و در بیوگرافی‌اش توصیف کردم که چگونه فردی است، اما مستقیماً در داستان نگفتم که "امیر پسری سبزه‌رو، با چشمان و ابروهای مشکی و اهل آبادان است." با این حال، در ذهن خود، او را یک جوان خوش‌چهره و رشید خوزستانی تصور کردم و حتی نوع لباس پوشیدنش را هم در نظر گرفتم.

این هویت‌بخشی باعث می‌شود که نویسنده، حتی سال‌ها بعد، همچنان با شخصیت‌های داستانش احساس نزدیکی کند. شخصیت "امیر" که من خلق کردم، برایم همچنان زنده است، درحالی‌که او تنها نمونه‌ای از ۱۷۵ شهید مظلوم دست‌بسته است و قصه‌اش، گرچه بر مبنای واقعیت نگاشته شده، اما کاملاً مستند نیست. بااین‌حال، به دلیل هویت‌بخشی قوی، داستان او باورپذیر شده است. همچنین شخصیت‌های دیگری مانند "ننه امیر" را نیز در این داستان پرداختم که در باورپذیری قصه تأثیر بسزایی دارد.

وسعت دید نویسنده

یک نویسنده نباید دیدگاه خود را محدود کند و صرفاً از زوایای کلیشه‌ای به قصه‌ها بپردازد. برای مثال، می‌توان حتی زاویه دید دشمن را نیز در نظر گرفت. مانند قصه‌ای که درباره "هفتاد و سومین یار امام حسین" نوشته شده است. در این داستان، نویسنده حتی زاویه دید مادر یک رزمنده عراقی را نیز در نظر گرفته است و خود را به یک نگاه محدود نکرده است. این وسعت دید باعث خلق اثری فوق‌العاده شده است. در داستان‌های دفاع مقدس، نباید عشق را صرفاً در قالب عشق مادر و فرزند ببینیم. داستان‌های این حوزه، نوعی "حیای انقلابی" و "حیای دفاع مقدسی" دارند که خوب است، اما کافی نیست. ما تاکنون بسیار به قصه‌های مادران و فرزندان رزمنده‌ها پرداخته‌ایم، اما همسران آن‌ها همچنان در داستان‌های ما مغفول مانده‌اند. من همسایه‌ای را می‌شناسم که هنوز جسارت نوشتنش را ندارم، اما قصه عاشقی را روایت می‌کند: رزمنده‌ای که عاشق دختر همسایه بود، اما به دلیل اختلاف مادرانشان، از ازدواج بازماندند. پسر به جبهه رفت و دختر را به شهر دیگری نزد خواهرش فرستادند و در نهایت، دختر خبر شهادت او را دریافت کرد؛ او شهیدی شد که ترکش، مستقیماً به قلب عاشقش اصابت کرده بود. این دختر که هم‌سن و سال مادر من بود، برایش تعریف کرده که چگونه شب تا صبح در غم از دست دادن معشوق اشک ریخته است. ما باید عشق را در داستان‌های دفاع مقدس بگنجانیم. اگر در قصه‌ای، عشق میان دو نفر جایگاهی دارد، نباید از پرداختن به آن هراس داشته باشیم.

ساختار داستان‌های دفاع مقدس

متن یک قصه دفاع مقدس، مانند هر داستان دیگری، باید یک خط داستانی مشخص داشته باشد. یعنی نقطه شروع، گره‌افکنی، گره‌گشایی و پایان‌بندی داشته باشد. هنگام نگارش این داستان‌ها، نکاتی را باید رعایت کنیم:

- شناخت گروه سنی مخاطب: داستان باید متناسب با گروه سنی موردنظر باشد و مخاطب بتواند به‌راحتی با آن ارتباط برقرار کند.
- برانگیختن عواطف مخاطب: تا زمانی که احساسات مخاطب درگیر نشود، نمی‌توان پیام دفاع مقدس را منتقل کرد. باید به عواطف او نفوذ کرد، چه با غم، چه با عشق، چه با هیجان.
- زاویه دید نویسنده: هر نویسنده می‌تواند از زاویه دید متفاوتی به جنگ نگاه کند. مثلاً ممکن است کسی داستان را از نگاه یک مادر روایت کند و دیگری از دیدگاه یک رزمنده. من، به‌عنوان یک نویسنده، جنگ را از نگاه مادران دیده‌ام: مادرانی که فرزندشان را به میدان جنگ فرستاده‌اند و با دلهره بازگشت او زندگی کرده‌اند.
- تمرکز بر انسانیت: همان‌طور که قبلاً گفته شد، قصه‌های دفاع مقدس نباید وارد حوزه سیاست شوند. محور اصلی این قصه‌ها باید بر پایه انسانیت، انسان‌دوستی و صلح‌طلبی شکل بگیرد. همه مفاهیم پیرامون این واژه‌ها باید بچرخد.

•فراز و فرودها: قصه‌های جنگ دارای فراز و فرودهای نفس‌گیر هستند، زیرا با مرگ پیوند خورده‌اند. جنگ، همراه با جنایت و خشونت است، و همین ویژگی‌ها باعث می‌شود که این داستان‌ها تأثیرگذار و ماندگار شوند.

•تعلیق‌های عمیق: برای آنکه این قصه‌ها مورد توجه قرار بگیرند و ادامه پیدا کنند، لازم است که به تعلیق در روایت توجه ویژه‌ای شود. هنگام نوشتن، تلاش کنید همیشه یک گام جلوتر از مخاطب باشید تا او نتواند ادامه قصه را پیش‌بینی کند. این عنصر غافلگیری، موجب تعلیق عمیق در روایت می‌شود و مخاطب را به دنبال خود می‌کشاند.

•آمیختگی با رنج: این قصه‌ها آمیخته با درد و رنج هستند. قصه جنگ، درد را به تصویر می‌کشد و رنج را به چالش می‌کشد. هر یک از این قصه‌ها، سطح و نوع خاصی از درد را نمایش می‌دهند؛ دردِ کودکی که پدرش را از دست داده، یا دوستی که همکلاسی خود را در جنگ از دست داده است.

پاسخ سخنران به سوال یکی از شنوندگان:

در فرایند نگارش داستان، من شخصاً سعی می‌کنم لهجه خوزستانی را در متن بیاورم، چراکه این لهجه ظرفیت بالایی در روایت داستان دارد. هنگام نوشتن، تلاش کنید همیشه یک گام جلوتر از مخاطب باشید تا او نتواند ادامه قصه را پیش‌بینی کند.

•قصه‌نامه: ضروری است که پیش از نگارش متن اصلی، یک «قصه‌نامه» تهیه شود. همانند فیلمنامه یا نمایشنامه، متن را طوری بنویسید که برای شما حکم راهنما و دستورالعمل اجرایی داشته باشد. این راهنما شامل نوع استفاده از لهجه، فراز و فرود صدا، شیوه بیان، زبان بدن و سایر جزئیات است. به‌عنوان مثال، من خودم در هنگام نگارش، با خودکارهای رنگی روی متن علامت‌گذاری می‌کنم تا مشخص شود که در هر قسمت از داستان، شخصیت‌ها چگونه باید ظاهر شوند و چه تأکیدی روی کلمات وجود داشته باشد.

پاسخ سخنران به سوال یکی از شنوندگان:

در قصه‌گویی، تعداد شخصیت‌ها نباید بیش از حد زیاد باشد. به‌طور طبیعی، بیشتر قصه‌ها حول محور دو یا سه شخصیت اصلی شکل می‌گیرند. برخی شخصیت‌ها ممکن است تنها به اسم در داستان حضور داشته باشند، اما بار اصلی روایت بر یک یا دو شخصیت کلیدی خواهد بود.

•راوی قصه: زاویه دید در داستان از اهمیت بالایی برخوردار است. باید مشخص کنید که راوی داستان چه کسی است. آیا داستان از زبان مادر یک شهید روایت می‌شود؟ آیا رزمنده‌ای روایتگر آن است؟ آیا دانای کل، نقش راوی را بر عهده دارد؟ انتخاب زاویه دید مناسب، تأثیر عاطفی قصه را دوچندان می‌کند. اگر روایت را از زاویه دید اول‌شخص انتخاب کردید، باید دقت کنید که این روایت به خاطره‌گویی صرف تبدیل نشود و همچنان ویژگی‌های یک داستان را حفظ کند.

شروع قصه‌های دفاع مقدس

قصه‌ها می‌توانند از ابتدا، از میانه، یا حتی از انتها آغاز شوند. در روش آغاز از ابتدا، داستان به ترتیب زمانی پیش می‌رود. به‌عنوان مثال، در روایت"رزمنده‌ای با تیر و کمان" که داستان شهید بهنام محمدی‌ست، ابتدا شخصیت او معرفی می‌شود، سپس ماجراهای زندگی‌اش شرح داده می‌شود و در نهایت به نقطه پایانی می‌رسد. در روش آغاز از میانه، روایت می‌تواند از صحنه‌ای حساس یا گره داستان شروع شود و سپس با استفاده از فلش‌بک، گذشته و حال به هم پیوند بخورند. برای مثال، در داستان «مسافر بهار»، روایت از جایی آغاز می‌شود که مادر خانواده متوجه می‌شود همسرش در جبهه مجروح شده و بازنگشته است. در این حالت، داستان میان گذشته و حال حرکت می‌کند و در نهایت به نقطه اصلی خود می‌رسد.

در برخی روایت‌ها، می‌توان داستان را از انتها آغاز کرد. به این صورت که ابتدا تصویری از نتیجه نهایی ارائه می‌شود، سپس داستان به عقب بازمی‌گردد و در نهایت دوباره به همان نقطه انتهایی می‌رسد. به‌عنوان مثال، در قصه" ننه امیرو"، داستان با تصویری از مادری که تنها در خانه‌اش نشسته و تسبیحی در دست دارد، آغاز شد. سپس داستان به گذشته بازگردد و خاطرات مادر از فرزندش را مرور کند و در پایان دوباره به همان تصویر نخستین بازگردد.

پایان قصه‌های دفاع مقدس

نکته مهم در داستان‌های دفاع مقدس، ضربه نهایی در پایان قصه است. همان‌گونه که در رینگ بوکس، ضربه آخر تعیین‌کننده است، در روایت داستان نیز باید پایان‌بندی به‌گونه‌ای باشد که تأثیر عمیقی بر مخاطب بگذارد و او را غافلگیر کند در "مسافر بهار" همه چیز به سمت شهادت سوق پیدا کرده بود که با پایان، ضربه‌ی نهایی وارد می‌شود. مجری رادیو می‌گوید: «یا مقلب القلوب»، در باز می‌شود، و رزمنده با دستان و کتف باندپیچی شده وارد می‌شود. خواننده منتظر خبر شهادت است اما اوج غافل‌گیری آنجاست که مادر زانو می‌زند، دستانش را به سوی آسمان بلند می‌کند و هم‌نوا با گوینده‌ی رادیو، می‌گوید" حول حالنا الی احسن الحال". بنابراین، ضربه‌ی اصلی باید در انتهای داستان قرار گیرد و پایان‌بندی قصه با یک ضربه‌ی قوی همراه باشد.

ورود و خروج به قصه‌های دفاع مقدس

در روایت دفاع مقدس، همواره نقطه‌ی آغاز و پایان مشخصی وجود دارد. اما در هر قصه‌ای، چه در حوزه‌ی دفاع مقدس و چه در سایر موضوعات، ورود و خروج باید ساختار مشخصی داشته باشد. شخصاً در طراحی روایت‌های دفاع مقدس، تلاش می‌کنم ورود را با صلوات و پایان را با دعا یا شعر همراه کنم. این روش به ایجاد زمینه‌ی ذهنی مناسب در مخاطب کمک می‌کند. به عنوان مثال، ابتدا با یک شعر درباره‌ی جنگ، ذهن مخاطب را آماده می‌کنم، سپس از او می‌پرسم: «آیا شما فکر می‌کنید جنگ

چیز خوبی است؟» این پرسش، او را درگیر می‌کند و ذهنش را برای شنیدن قصه آماده می‌سازد. پس از این مقدمه، با صلوات وارد روایت می‌شوم و در نهایت، داستان را با دعا خاتمه می‌دهم. البته، هر فرد می‌تواند سبک خاص خود را داشته باشد. شاید امضای شخصی من، این نوع پایان‌بندی باشد، اما شما می‌توانید برای هر اثر، امضای منحصربه‌فردی داشته باشید.

پاسخ سخنران به سوال یکی از شنوندگان:

در روایت قصه‌ی شهید بهنام محمدی، ابتدا او را معرفی نمی‌کنیم؛ نوجوانی که تیر و کمان، قمقمه، خمپاره و یک وصیت‌نامه در کوله‌اش دارد. در آن زمان، بسیاری او را با شهید حسین فهمیده اشتباه می‌گرفتند، اما در ادامه‌ی قصه، مخاطب متوجه می‌شود که این روایت، درباره‌ی شهید بهنام محمدی است.

نکته‌ای که برای من اهمیت دارد، این است که از همان ابتدا فرد یا شخص را معرفی نکنم. به عنوان مثال، حضرت ابوالفضل را به عنوان «پرچم‌دار» معرفی می‌کنم، حضرت رقیه(س) را «دخترک قصه»، و حضرت قاسم(ع) را «نوجوان». این شیوه‌ی غیرمستقیم، باعث جذابیت بیشتر داستان و ماندگاری آن در ذهن مخاطب، به‌ویژه نوجوانان، می‌شود.

ورود و خروج به قصه باید با توجه به متن داستان، علاقه و توانمندی قصه‌گو طراحی شود. کسانی که داستان‌های من را شنیده‌اند، می‌دانند که معمولاً ورود من با شعر همراه است. انتخاب عنوان نیز بسیار مهم است، چرا که اولین چیزی است که مخاطب با آن مواجه می‌شود. هنگام خواندن یک کتاب، ابتدا به عنوان آن توجه می‌کنیم. اگر عنوان جذاب باشد، کتاب را باز کرده و شروع به خواندن می‌کنیم.

همین اصل در قصه‌گویی نیز صادق است. عنوان نباید داستان را لو بدهد بلکه باید حس کنجکاوی مخاطب را برانگیزد. به عنوان مثال، عنوان «رزمنده‌ای با تیر و کمان» جذاب‌تر از«کوچک‌ترین شهید» است، زیرا داستان را لو نمی‌دهد، ایجاد سؤال می‌کند و شنونده را ترغیب می‌کند تا داستان را بشنود. همچنین، پیشنهاد می‌کنم ابتدا متن قصه را بنویسید و سپس، با توجه به حس و محتوای آن، نام مناسبی انتخاب کنید.

همان‌طور که برای انتخاب نام فرزند، وسواس زیادی به خرج می‌دهیم، انتخاب عنوان قصه نیز نیازمند دقت است. گاهی ممکن است پس از نوشتن داستان، متوجه شوید که عنوان قبلی مناسب نیست و لازم باشد آن را تغییر دهید. این فرایند، بخشی از خلق یک قصه‌ی ماندگار است.

عنوان باید ایجاد سوال کند. من یک داستان دارم با نام" آواکس دشت عباس". کسی می‌داند آواکس چیست؟ آواکس یک نوع هواپیمای جاسوسی است که در زمان جنگ برای شناسایی استفاده می‌شود. این هواپیماها به شناسایی می‌پردازند و سپس برمی‌گردند.

این قصه، روایتی از شهید دشت عباس است. این شهید در دشت عباس به دنیا آمده و او به قدری با جهت‌یابی آشنا بود که حتی در تاریکی مطلق یا در

مواقعی که چشم‌بسته حرکت می‌کرد، می‌توانست مسیر خود را پیدا کند. قبل از جنگ این مهارت‌ها را به‌خوبی فراگرفته بود و در زمان جنگ خدمات زیادی ارائه داد. او به‌خاطر مهارت در شناسایی در شب و توانایی حرکت در تاریکی مطلق به این نام شناخته شد. نام این شهید "قلاوند" است.

اگر جستجو کنید، خواهید دید که این نام مربوط به دفاع مقدس است. داستان‌هایی از این دست، مانند رزمنده‌هایی که در جنگ جنگیدند، همیشه در ذهن‌ها ماندگار می‌شود.

ویژگی‌های قصه‌گوی دفاع مقدس

فکر قصه‌گو: باید شخصیت قصه‌گو و مدل فکری آن با قصه‌ای که روایت می‌کند، با یکدیگر هم‌راستا باشند.

زبان قصه‌گو: برای مثال، اگر قصه‌ای از یک مادر شهید می‌خواهیم بگوییم، باید این داستان توسط یک خانم روایت شود. در صورتی که یک آقا بخواهد داستان یک مادر شهید را بگوید، برای مخاطب سخت خواهد بود که این قصه را باور کند. به‌عنوان مثال، اگر آقایی بخواهد قصه‌ای از مادر شهید بگوید، ممکن است دستش بلرزد، صداش بترسد یا اشک در چشمش جمع شود، که این‌ها با شخصیت یک آقا تناسب ندارد. اما همان آقا می‌تواند قصه‌ای از یک رزمنده را نقل کند که در حال مبارزه و نشان دادن شجاعت خود است، چراکه از لحاظ جسمی و روحی به این نوع قصه بیشتر می‌آید.

شرایط ظاهری و جسمانی قصه‌گو: انتخاب ظاهر و ویژگی‌های جسمی قصه‌گو اهمیت زیادی دارد.

هنگام انتخاب یا نوشتن داستان، باید توجه داشته باشیم که ظاهر قصه‌گو باید با داستان هماهنگ باشد. اگر یک خانم بخواهد قصه‌ای مذهبی را بیان کند، باید دقت کند که ظاهر و لباس او با قصه‌ای که روایت می‌کند، هم‌خوانی داشته باشد. برای مثال، اگر خانمی بخواهد داستان مادر شهید را نقل کند، نباید با ناخن‌های بلند و مانتوهای کوتاه به روی صحنه بیاید. چنین ظاهری به داستان مذهبی یا دفاع مقدس نمی‌آید. همچنین، وقتی لباس‌ها به‌گونه‌ای هستند که حرکت بدن را محدود می‌کنند، مانند چادرهایی که دست‌ها را محدود می‌کنند، این امر می‌تواند تاثیرگذار باشد. لباس قصه‌گو باید با شخصیت و داستان تطابق داشته باشد و به راحتی احساس راحتی را به او منتقل کند. برای مثال، یک خانم که داستان یک مادر شهید را روایت می‌کند، باید لباسی متناسب با آن نقش بپوشد که رنگ‌های سنگین و رسمی مانند رنگ‌های سرمه‌ای، قهوه‌ای یا رنگ‌های تیره داشته باشد.

اگر قصه‌گو بخواهد از زبان یک مادر رزمنده صحبت کند، باید به‌طور دقیق لباس‌ها و پوشش‌هایی را که مادران رزمندگان در دوران جنگ می‌پوشیدند، در نظر بگیرد. به‌طور مثال، مادران خوزستانی ممکن است لباس‌های سنتی و محلی خود را بپوشند، در حالی که ممکن است یک خانم از شمال کشور با لباس‌های محلی خود، داستان را بیان کند. در واقع، لباس باید به قصه و شخصیت آن نزدیک باشد تا بتواند داستان را بهتر و باورپذیرتر منتقل کند.

لباس‌ها علاوه بر اینکه باید متناسب با شخصیت و داستان باشند، می‌توانند ابزار مؤثری برای انتقال پیام قصه باشند. برای مثال، در جشنواره‌ها یا اجراهای مشابه، ممکن است داستانی زیبا گفته شود، اما اگر ظاهر قصه‌گو با آن تناسب نداشته باشد، این داستان برای مخاطب قابل قبول نخواهد بود. بنابراین، در انتخاب لباس باید دقت زیادی داشته باشیم تا این لباس بتواند قصه را بهتر انتقال دهد و بر تاثیرگذاری آن بیفزاید. باید تأکید کنم که جنسیت قصه‌گو در روایت قصه‌های مذهبی یا تاریخی نیز مهم است.

برای مثال، اگر یک خانم بخواهد داستان‌های مربوط به ائمه را روایت کند، باید دیدگاه او با نقش و جنسیتش هماهنگ باشد. قصه‌ها باید در قالب شخصیت‌های قصه‌گو بیایند، نه اینکه کسی بخواهد نقشی را ادا کند که به او نمی‌آید. شما نمی‌توانید نقش یک مرد را بازی کنید و داستان حضرت عباس را بیان کنید باید از قابلیت‌های خودتان استفاده کنید. یا ممکن است داستان یک مرد قد بلند با سبیل‌های در هم پیچیده را تعریف کنید، اما نمی‌شود داستان مادری که لالایی می‌خواند را با همین ویژگی‌ها روایت کرد. آیا شما می‌توانید صدای یک مرد با صدای کلفت یا نازک را باور کنید که لالایی می‌خواند و احساس کنید که این تصویر واقعی است؟

زبان بدن

زبان بدن افراد یا شخصیت‌ها را باید در طراحی داستان‌ها مدنظر قرار دهید. در قصه‌های دفاع مقدس و مذهبی، من همیشه زبان بدن را طراحی می‌کنم. می‌دانم که کجا باید دستم را روی پیشانی‌ام بگذارم، یا کجا باید بر روی صورتم به عنوان یک مادر ترسیده دست بکشم. این کار را به حدی تمرین می‌کنم که به ناخودآگاهم راه پیدا کند، نه اینکه صرفاً بخواهم یک حرکت مشخص را انجام دهم.

حتی میمیک صورت خود را باید طراحی کنید و بدانید که قرار است کجا به چشمان مخاطب خیره شوید.

تمامی این جزئیات باید طراحی شوند. به عنوان راوی، زبان بدن شما باید مطابق با شخصیت باشد. وقتی داستان را از زبان یک مرد روایت می‌کنم، از زبان بدن و وجود خودم استفاده می‌کنم، اما زمانی که وارد قالب یک شخصیت می‌شوم، دیگر زبان من نیست، بلکه زبان همان شخصیت است. برای مثال، ممکن است وقتی در نقش یک زن مسن‌تر قرار می‌گیرم، پشتم کمی خمیده باشد و دستانم حرکت اغراق‌آمیزی داشته باشد، شبیه به زنان مسن خوزستانی. در این مواقع، من خودم را به عنوان قصه‌گو می‌بینم که در حال انتقال داستان هستم.

زبان بدن افراد باید به گونه‌ای طراحی شود که فاکتورهایی مانند سن، قد، وزن، جنسیت و جغرافیای آن‌ها در نظر گرفته شود. به عنوان یک قصه‌گوی خوزستانی، از زبان بدن پیرزن‌های خوزستانی بهره می‌برم. برای مثال، وقتی طناب دور گردن می‌زنم، از حرکت دست‌ها برای نمایش استفاده می‌کنم. در اینجا، مردم خوزستان به‌طور خاص از دست‌ها و میمیک صورت برای بیان خود استفاده می‌کنند، مانند آبادانی‌ها و عرب‌ها. حتی در تعزیه‌خوانی‌ها نیز این ویژگی‌ها مشاهده می‌شود.

چشم‌ها

در قصــه‌های دفاع مقدس، چشــم‌ها نقشــی کلیدی دارند زیرا اولین جایی هســتند که با مخاطب ارتباط برقرار می‌کنند. گاهی نیاز اســت که برای تقویت این ارتباط از تکنیک آینه استفاده کنید، به این صورت که در حالی که میمیک صــورت‌تان را با لب‌های بســته نشان می‌دهید، داستان را روایت کنید. این کار باعث می‌شود هم میمیک صورت شما تقویت شود و هم بتوانید بر روی چشــمان‌تان تمرکز کنید. گاهی نیاز اســت که برای چند ثانیه ســکوت کنید و به چشــمان مخاطب خیره شــوید. این ســکوت می‌تواند به انتقال احساساتی مانند ترس، وحشت، استرس، ناامیدی و خشــم کمک کند. بنابراین، چشــم‌ها در انتقال این احساسات بسیار مهم هستند.

پاسخ سخنران به سوال یکی از شنوندگان:

قصــه‌گویی گروهی را نیز دوســت دارم، زیرا تجربه‌ای جدید اســت، اما باید مراقب باشــیم که این تجربه به نمایشــنامه‌خوانی تبدیل نشــود. باید مرزها را رعایت کنیم.

ابزار:

در اســتفاده از ابزار در قصــه‌های دفاع مقدس، باید توجه داشــته باشــید که ابزارها قابل حمل، ســاده و در دســترس باشــند. همچنین این ابزارها باید قابلیت تبدیل شــدن به ابزاری دیگر را داشــته باشــند، به‌طوری‌که بتوانید از آن‌ها به شــیوه‌های مختلف اســتفاده کنید. برای مثال، طناب را می‌توانید به یک تســبیح یا تور ماهیگیری تبدیل کنید، بدون اینکه کار شما دشوار شود.

منابع قصه‌گویی

این منابع به منظور آمادهســازی ذهن کودک برای پذیرش قصه‌های دفاع مقدس مناسب هستند.

- جنگل کوچک
- قصه تبر
- خانه روی شیشه

منابعی برای بازنویســی و بازآفرینی‌های داســتان‌های دفاع مقدس برای نوجوانان

- گردان قاطرچی‌ها
- تانک آرزوها
- داستان‌های شهر جنگی
- شقایق‌های کوچک
- سر پل ذهاب در جنگ
- دزفول در جنگ

سپاسگزارم از لطف شما. یا علی، خدانگهدار.

بازنویسی و بازآفرینی متون کهن برای کودکان و نوجوانان

زمان: یکشنبه –۲۷ آبان ماه ۱۴۰۳

اقتباس و مصادیق آن

اقتباس از مقوله‌هایی است که مخاطبان خاص خودش را دارد. این پدیده مختص ادبیات فارسی نیست، بلکه در ادبیات کشورهای دیگر نیز مشاهده می‌شود. کشورهای غربی هم از اقتباس استفاده کرده‌اند. یکی از منابع مهم برای اقتباس می‌تواند ادبیات فارسی باشد. این منبع، به‌ویژه برای نویسندگانی که در مراحل اولیه نویسندگی قرار دارند، اهمیت زیادی دارد.

عده‌ای از نویسندگان به شدت خلاق و ابتکاری هستند، مانند چهره‌های بزرگ ادبیات داستانی و ادبیات کودک و نوجوان که بسیاری از ما با نامشان آشنا هستیم. این افراد خلاق، همچون رولد دال، آثار بی‌نظیری خلق کرده‌اند. از طرف دیگر، نویسندگان دیگری هم وجود دارند که شهرت و اعتبار خود را با اقتباس به دست آورده‌اند. اگر به آثار بزرگ و مطرح در ادبیات فارسی نگاه کنیم، حتی آنها نیز از این قاعده مستثنی نیستند. مثلاً خود مثنوی مولانا، با همه عظمتش، در حقیقت اقتباس است. مولانا از ادبیات عامیانه و کتاب‌هایی که در دسترس داشت، استفاده کرده و آن‌ها را در آثارش به کار برده است. بنابراین، اقتباس در واقع نوعی وصل شدن به منابع گذشته و ارزشمند است و در کنار آن، به روز کردن مطالب و تولید آثار ادبی جدید.

معمولاً نگاهی ممکن است ایجاد شود که اقتباس کردن، به معنای تولید آفرینش ادبی نیست. در حالی که اگر به آثار مولانا توجه کنیم، می‌توانیم بگوییم که اقتباس او، کمتر از تولید آثار ادبی اصیل نیست. واقعیت این است که بسیاری از معروف‌ترین آثار ادبی، که ما آنها را اصیل می‌دانیم، ریشه در اقتباس دارند. برای روشن‌تر شدن مفهوم اقتباس، بهتر است ابتدا به تعریف آن پرداخته و مصادیق آن را بررسی کنیم.

اقتباس چیست؟

اقتباس کلمه‌ای عربی است که از باب افتعال گرفته شده است و در فارسی با ریشه "آتش گرفتن" به کار می‌رود. این کلمه به معنای گرفتن چیزی از فرهنگ و زندگی مردم گذشته است. در گذشته، مردم دسترسی محدودی به آتش داشتند. آنها معمولاً آتش را از منابع طبیعی، مثل زغال‌ها یا سنگ‌های آتش‌زنی، به دست می‌آوردند. وقتی آتشی روشن می‌کردند، از آن برای پخت غذا یا نان استفاده

می‌کردند. زغال‌ها را در تنور و زیر خاکستر مخفی می‌کردند. در واقع، عبارت "آتش زیر خاکستر" به چیزی اشاره دارد که آماده اشتعال است و در هر لحظه می‌توان آن را روشن کرد.

گاهی مردم به همسایگان خود که آتش داشتند، مراجعه می‌کردند و تیکه‌ای زغال یا وسیله‌ای به نام "آتش زنه" می‌گرفتند. این وسیله‌ها معمولاً پارچه‌هایی بودند که قابلیت اشتعال زیادی داشتند. آن‌ها را در نزدیکی زغال‌ها قرار می‌دادند، فوت می‌کردند تا آتش روشن شود و سپس آن را به خانه خود می‌بردند.

در این مفهوم، اقتباس به معنای گرفتن آتش از دیگران است. شما آتشی را برای خودتان برمی‌دارید و از آن استفاده می‌کنید. این ریشه کلمه "آتش گرفتن" است. اقتباس، در حقیقت، به معنای گرفتن چیزی از دیگران و خودی کردن آن است. "خودی کردن" به این معناست که شما می‌توانید رنگ و بوی خودتان را به آن چیزی که گرفته‌اید بدهید و آن را متعلق به خود کنید. به همین ترتیب، چیزی که قبلاً متعلق به دیگری بوده، به چیزی که متعلق به شماست، تبدیل می‌شود.

بازنویسی یا بازآفرینی؟ تفاوت‌های ظریف اقتباس

ما دوتا تعریف اساسی داریم در زمینه اقتباس؛ یکی بازنویسی و دیگری بازآفرینی. این‌ها را اول خدمتتان عرض می‌کنم تا تعریف‌ها مشخص بشوند.

بازنویسی همان است که در زبان انگلیسی به آن می‌گویند "اداپتیشن" و بازآفرینی آن است که به آن می‌گویند "رایتینگ". این دو تفاوت خیلی کمی دارند. در واقع هر دو به نوعی اقتباس هستند، ولی اقتباسی که مدلشان با همدیگر فرق می‌کند.

همین طور که اینجا برایتان نوشتم، بازنویسی یعنی انتقال یا ترجمه یک داستان از رسانه‌ای به رسانه دیگر. رسانه یا در زبان انگلیسی "مدیوم" یعنی اگر شما داستانی داشته باشید، این داستان را به شکل نمایشنامه، فیلمنامه یا انیمیشن در بیاورید، این می‌شود بازنویسی. یعنی شما این مطلب را از یک رسانه به یک رسانه دیگر منتقل کردید. مثلاً داستانی به نثر است و شما بیایید آن را به شعر درش بیاورید، یا اگر به شعر است و آن را به نثر در بیاورید. کسانی که شاهنامه را به نثر فارسی روان برمی‌گردانند، همین کار را می‌کنند.

با توجه به فرصت‌ها یا محدودیت‌هایی که رسانه جدید ایجاد می‌کند، مثلاً انیمیشن فرصت‌های تصویری و رنگ و صدا و موسیقی و شخصیت و خط و همه این‌ها را به ما می‌دهد. این‌ها فرصت‌هایی هستند که انیمیشن به ما می‌دهد تا مثلاً داستان کلیله و دمنه را به شکل انیمیشن در بیاوریم.

از طرفی دیگر، اگر در قالب فیلم سینمایی در بیاوریم، باز قابلیت‌های نورپردازی و صحنه و دکور و بقیه چیزها مثل بازیگری و دوربین و موسیقی و همه چیزهایی که قابلیت‌هایی است که رسانه سینما دارد یا رسانه فیلم دارد، همه آن‌ها قابلیت‌هایی هستند که این رسانه در اختیار ما قرار می‌دهد. در اداپتیشن معمولاً وفاداری به متن خیلی زیاد است. ضرورتی ندارد که شما تغییرش بدهید. در معنی همین جور

است که می‌شود انتقال از یک رسانه به یک رسانه دیگر. ضرورتی برای اینکه شما نوآوری و تغییر و تحولی در داستان ایجاد کنید وجود ندارد. حالا شما می‌توانید نوآوری و تغییر و تحول ایجاد کنید که آن می‌شود یک مقوله دیگر.

متنی را به زبان تازه‌ای نوشتن می‌شود بازنویسی. وفاداری به متن اصلی یکی از شرایط آن است. وقتی که شما به متن اصلی وفادار باشید، خلاقیت شما کمتر می‌شود. در واقع هم خلاقیت و هم خلاقیت متن. اگر ما یک نمودار در نظر بگیریم، می‌شود در این نمودار فاصله‌های مختلف را در نظر گرفت. گاهی متنی خیلی نوآوری دارد؛ یعنی به طرف خلاقیت خیلی متمایل است.

گاهی متنی نوآوری کمی دارد و به طرف اصل خودش نزدیک‌تر است. در یک نمودار می‌شود از صفر تا صد شماره‌گذاری کرد. مثلاً بازخوانی آقای فلانی یا خانم فلانی از کتاب مثلاً شاهنامه؛ آیا میزان خلاقیت و نوآوری خیلی زیاد است یا کم است؟ آیا به متن اصلی وفادار است یا به متن اصلی وفادار نیست؟

حال که به اینجا رسیدیم، مثلاً خود شاهنامه فردوسی یک متن اداپتیشن است. هم اداپتیشن دارد هم رایتینگ. به خاطر اینکه این متن از روی متن "خدای نامه‌ها" نوشته شده است و اتفاقاً جایی که ما در ادبیات بحث می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که فردوسی خیلی در متن اصلی خودش تغییر و تصرفی نکرده است. یعنی خلاقیتی که فردوسی به کار برده است در زمینه داستان نیست، بلکه در زمینه قدرت ادبی و توانایی‌های ادبی است. یک متن عربی داریم به نام "غرور اخبار ملوک الفورس" که دسترسی داشته به متنی که فردوسی به آن دسترسی داشته است. در آن متن، وقتی که ما نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که خیلی با شاهنامه فردوسی تفاوتی ندارد. یعنی جمله به جمله فردوسی آمده و آن را به شعر در آورده است. به عبارتی خلاقیت فردوسی در داستان‌ها دخالتی نداشته است.

بحث بعدی ما بازآفرینی است. بازآفرینی یعنی وقتی که شما روایت جدیدی از یک داستان دارید و آن همراه است با تغییرات اساسی در زمینه شخصیت و پیرنگ و درون‌مایه. این سه عامل را در نظر بگیرید. این‌ها عناصر اصلی یک داستان هستند؛ شخصیت، پیرنگ و درون‌مایه. در بازآفرینی در این سه مورد ما تغییرات اساسی می‌دهیم. یعنی ممکن است مثلاً شما داستانی داشته باشید مثل داستان رستم و سهراب و شما بیایید کلاً تغییرات اساسی در آن انجام بدهید در شخصیت‌ها. تغییرات اساسی یعنی چه؟ یعنی شما شخصیت سهراب را تبدیل کنید به شخصیتی دیگر. مثلاً آنجا اگر مرد است، ما بیاییم و تبدیلش کنیم به یک زن.

داستان را ما گرفتیم و آن را منتقل کردیم، ولی به جای رستم و سهراب می‌توانیم یک مادر و دختر را بگذاریم. به جای رستم و سهراب، یک ربات جدید و یک ربات قدیمی یا یک شیر پیر و یک شیر جوان را قرار دهیم. این‌ها تغییرات اساسی در زمینه شخصیت‌پردازی هستند. اما تغییرات اساسی در زمینه پیرنگ به این صورت است که شما می‌توانید داستان را تغییر دهید. اگر در پایان داستان رستم و

سهراب، رستم سهراب را می‌کشد، در داستان شما سهراب رستم را بکشد. در این صورت، نتیجه کاملاً متفاوت می‌شود و حرفی که داستان می‌زند نیز تغییر خواهد کرد.

در داستان رستم و سهراب شاهنامه، پسرکشی اتفاق می‌افتد. اگر شما آن را برعکس کنید، می‌شود پدرکشی و به‌طور کلی با یک داستان و ماجرای کاملاً متفاوت روبرو خواهیم شد.

داستانی دیگر با شکل و درون‌مایه‌ای دیگر. در درون‌مایه داستان رستم و سهراب، پدران ناشناخته فرزندان خود را از بین می‌برند یا جامعه پدرسالار جوانان مستعد و علاقمند خود را از بین می‌برد. این درون‌مایه، اگر در داستان رستم و سهراب باشد، باعث می‌شود که داستان تغییر کند و نسل جدید و نسل قدیم با یکدیگر متحد شوند و در راه رسیدن به اهداف و برنامه‌های جدید دیگر همکاری کنند. یعنی با حفظ اصول، چیزی را دوباره ساختن؛ این می‌شود بازآفرینی. شما اصل را نگه می‌دارید.

مثلاً یک داستان عاشقانه. تمام داستان‌های عاشقانه تقریباً درون‌مایه یکسانی دارند. عاشق و معشوق با یکدیگر آشنا می‌شوند و مراحل مختلفی را می‌گذرانند؛ یا به وصال می‌رسند و ازدواج می‌کنند، یا اصلاً به ازدواج نمی‌رسند. این می‌شود ماجرا و پیرنگ اصلی تمام داستان‌های عاشقانه. اما اگر شما داستان را طوری بسازید که مصداق این بیت حافظ باشد: "یک قصه بیش نیست غم عشق این عجب / کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است"، شما موفق عمل کرده‌اید. داستان فرهاد و شیرین، داستان خسرو و شیرین، داستان لیلی و مجنون و ... همگی داستان‌های عاشقانه با درون‌مایه‌ای یکسان هستند، اما تفاوت‌هایی در جزئیات دارند. شخصیت‌ها تغییر می‌کنند، اما پیرنگ و درون‌مایه یکسان می‌ماند. همه این داستان‌ها درون‌مایه‌ای مشابه دارند، با حفظ اصول. نمونه‌اش را ما داریم. تمام داستان‌های عاشقانه‌ای که اکنون ساخته می‌شوند، تقریباً همین پیرنگ را دارند، ولی تفاوت‌هایی دارند. شخصیت‌ها تغییر می‌کنند.

به‌عنوان مثال، کارتونی چند سال پیش به نام "وال ای" مطرح شد که هالیوود آن را ساخته بود. این داستان عاشقانه و رابطه‌ای عاشقانه بین دو ربات بود؛ یک ربات قدیمی و یک ربات جدید که با همدیگر رابطه عاشقانه‌ای برقرار می‌کنند. این داستان بسیار جذاب و زیبا بود و با حفظ اصول ساخته شده بود. یا مثلاً داستان عاشقانه کریستین و ایزوت که یکی از این داستان‌ها را برداشت و آن را امروزی کرده است. کریستین و ایزوت با بیانی امروزی نوشته شده و البته اصول نیز حفظ شده است، اما دوباره بازسازی شده است. یکی از ویژگی‌هایی که در نویسندگی اتفاق می‌افتد، دور شدن از متن اصلی است. به وضوح از متن اصلی دور می‌شویم. اگر داستان اصلی مثلاً کارتون "وال ای" را نگاه کنید، از داستان عاشقانه کریستین و ایزوت فاصله دارد. در اینجا خلاقیت در داستان‌ها بیشتر است.

وقتی که شما به جای یک آدم و یک زن و مرد جوان، یک دختر و پسر جوان که در داستان عاشقانه‌ای هستند، به جای آن‌ها دو تا ربات قرار می‌دهید، حتی

می‌توانید از این هم جلوتر بروید و داستان عشق دو تا سیاره را بنویسید. خلاقیت به این صورت اتفاق می‌افتد. به این شکل، فرصت‌ها و قابلیت‌های بیشتری به شما داده می‌شود.

به‌روزرسانی فرهنگی، اجتماعی، فکری و زبانی یکی از دلایل اصلی اقتباس است. ما می‌خواهیم داستانی را به‌روزرسانی کنیم. داستان رستم و سهراب را داریم و می‌خواهیم نسل جدید ما، یعنی جوانان ما، با شرایط و اوضاعی که اکنون دارند، بیایند و داستان رستم و سهراب را بخوانند، با آن ارتباط برقرار کنند و بفهمند که حرف حسابش چیست. این می‌شود به‌روزرسانی. هم شرایط فرهنگی ما نسبت به زمان فردوسی تغییر کرده است، هم شرایط اجتماعی، هم شرایط فکری و هم شرایط زبانی ما؛ تقریباً همه چیز تغییر کرده است. ما نسبت به زمان فردوسی تغییر کرده‌ایم، ولی این داستان داستان ارزشمندی است. پس ما آن را متناسب با شرایط بچه‌های امروز می‌کنیم. از نظر فرهنگی، اجتماعی، فکری و زبانی، به‌طوری‌که بچه‌های امروز هم از آن لذت ببرند.

این اتفاقی است که درباره همه متن‌های ادبی ما باید بیفتد. یعنی برای بچه‌ها خواندن کتاب مثنوی کار راحتی نیست. برای بچه‌های گروه سنی مثلاً ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱ و ۱۲ ساله، این‌ها نمی‌توانند کتاب شاهنامه را باز کنند و خودشان از روی آن بخوانند. این خیلی خوب است، ولی به طور کلی اگر بخواهیم آن را بخوانیم، باید جذابش کنیم. این جذاب کردن اقتضا می‌کند که دوباره بیاییم و این کتاب را با حفظ اصول خودش تغییراتی در آن ایجاد کنیم.

کارکرد اقتباس در هویت

بحث بعدی ما کارکرد اقتباس در هویت است. اصلاً علت اینکه می‌رویم سراغ اقتباس، هویت ملی و فرهنگی ماست. به‌ویژه اقتباس کارهای ایرانی. یعنی چه؟ یعنی ما می‌خواهیم به بچه‌ها بگوییم که بچه‌های عزیز ایران، ما کشوری خیلی غنی از نظر فرهنگی داریم. جاهای خیلی خوبی داریم که می‌شود به آن‌ها توجه کرد و رویکرد داشت. بر اساس این رویکردها و توجه‌ها، شما می‌توانید جامعه‌تان را بشناسید، گذشته‌تان را بشناسید. این‌ها کارکردهای اقتباس است.

ما با مثلاً بازنویسی داستان شاهنامه به بچه‌ها می‌گوییم که فرهنگ ایرانی این‌طور بوده است. ایرانی‌های هزار سال پیش یا دو هزار سال پیش، به‌خاطر کشورشان، خودشان را به آب و آتش می‌زدند، همه کار می‌کردند تا کشورشان را حفظ کنند. فرهنگ ما این‌طور بوده است. ما ایرانی‌ها این‌طور به وجود آمده‌ایم. اصلاً ایران این‌طور به وجود آمده است. قبل از ما کسانی در ایران بوده‌اند که این‌طور دلسوزی‌ها و دغدغه‌ها و مسائل داشته‌اند تا کشور را سالم به دست ما برسانند. در واقع، این پلی می‌شود بین حالا و فرهنگ ما.

اقتباس پلی می‌شود بین جامعه کنونی ما و فرهنگ ما، بین جامعه ما و تاریخ ما، و بقیه مسائلی که مطرح می‌شود. یکی از آن‌ها کارکرد فرهنگی است که خیلی برجسته است. حتی اگر ما آثار غربی را هم اقتباس می‌کنیم، باید آن‌ها را هم رنگ فرهنگی ایرانی بزنیم.

حتی اگر ما آثار غربی را اقتباس می‌کنیم، باید آنها را با رنگ فرهنگی ایرانی تطبیق دهیم. منظور من این است که نظر من یا سلیقه من این است. ممکن است بسیاری از افراد همان شکل غربی اثر را حفظ کنند، اما من اعتقاد دارم که اگر مثلاً از آثار برادران گریم اقتباس می‌کنیم، باید رنگ و حال و هوای امروزی به آن اضافه کنیم تا ویژگی‌های ایرانی در آن نمایان شود. در حقیقت، ما در گذشته داستان‌های اقتباسی زیادی داریم. برای مثال، "کلیله و دمنه" یک کار اقتباسی است، چرا که از زبان سانسکریت هندی به زبان فارسی میانه ترجمه شده و سپس به عربی ترجمه شده و دوباره به فارسی میانه برگشته است. حتی "هزار و یک شب" هم یک اثر اقتباسی است که در طول زمان و در تعامل با فرهنگ‌های مختلف تغییر کرده و از فرهنگی به فرهنگ دیگر منتقل شده است. ایرانی‌ها نیز در این فرآیند، رنگ و بوی ایرانی به این داستان‌ها داده‌اند.

کتاب "پنجابه تنترا" ابتدا پنج باب اول "کلیله و دمنه" بود، اما ایرانی‌ها هفت داستان دیگر به آن اضافه کردند و تعداد باب‌ها را به دوازده رساندند. این تغییرات و افزودن‌های فرهنگی باعث شد که این اثر به شکل خاصی در فرهنگ ایرانی متحول شود. این روند در دنیای امروز نیز ادامه دارد. به عنوان مثال، وقتی که "هزار و یک شب" به فرهنگ اروپایی وارد شد، رنگ اروپایی به آن زده شد. این روند در بسیاری از کشورهای دیگر هم دیده می‌شود، چرا که آنها می‌خواهند فرهنگ خود را حفظ کنند. به همین ترتیب، اگر یک کتاب جذاب در ایران پیدا شود و یک نویسنده چینی بخواهد آن را به زبان چینی ترجمه کند، اولین کاری که انجام خواهد داد، تطبیق داستان با شرایط فرهنگی و نیازهای مخاطبان چینی است تا آنها بتوانند از آن بهره‌برداری کنند.

بحث بعدی مربوط به نیاز داستان‌های کهن به اقتباس است. هر کتاب قدیمی ادبی در واقع ریشه در تاریخ ما دارد. به عبارت دیگر، این آثار نه تنها ادبیات بلکه سندهای تاریخی هم محسوب می‌شوند. به همین دلیل باید به تاریخ مربوط به این آثار نیز توجه کرد. برای مثال، حافظ و مولانا به عنوان اسناد تاریخی شناخته می‌شوند و فردوسی نیز همینطور. این آثار به طور غیرمستقیم ما را به تاریخ ارجاع می‌دهند.

یکی از اقتباس‌های موفقی که به خوبی جا افتاد و با استقبال زیادی مواجه شد، برنامه "شکرستان" بود. این برنامه از نظر فرهنگی بسیار موفق بود. برخی از داستان‌های آن ایرانی نبودند و ریشه‌های فرهنگی‌شان در ایران وجود نداشت، اما به طور کامل رنگ و بوی فرهنگ ایرانی به آنها داده شده بود. اتفاقات این برنامه کاملاً در بوم تاریخی ایران رخ می‌داد و این ویژگی آن را به یکی از موفق‌ترین آثار تلویزیونی تبدیل کرد. از دیگر کارهای موفق در این زمینه می‌توان به "دیرین دیرین" اشاره کرد که متأسفانه ادامه نیافت، ولی همچنان به عنوان یک نمونه موفق از اقتباس‌های فرهنگی به شمار می‌رود.

یکی دیگر از کارکردهای مهم اقتباس، استفاده از طبیعت و فرهنگ ایران است. در شرایط فعلی، ما باید از ویژگی‌های خاص جامعه ایران، آب و هوا و طبیعت

کشور استفاده کنیم. به عنوان مثال، داستان "لیلی و مجنون" در عربستان اتفاق می‌افتد که منطقه‌ای خشک و بی‌آب و علف است، اما نظامی این داستان را در طبیعت آذربایجان قرار داده و به آن رنگ و بوی آذربایجان داده است. این تغییرات باعث شده که توصیف طبیعت در داستان لیلی و مجنون به شکلی بسیار متفاوت از داستان اصلی باشد. در حالی که در نسخه اصلی چنین توصیف‌هایی وجود نداشت، نظامی به داستان جنبه‌های بومی و ایرانی اضافه کرده است.

داستان‌های کهن، دروازه‌ای به دنیای بزرگسالان برای کودکان

بخش بعدی کارکرد اقتباس بحث ادبیات است. شاهنامه یک شاهکار ادبی است. مثنوی مولانا یک شاهکار ادبی است. خمسه نظامی یک شاهکار ادبی است. حفر اورنگ جامی یک شاهکار ادبیات است. این اقتباس است که باعث می‌شود ادبیات گذشته‌مان را به‌روز رسانی کنیم و آن را مطرح کنیم. نه تنها در ایران، بلکه در جهان نیز این اتفاق دارد می‌افتد. انگلیسی‌ها و کشورهای انگلیسی‌زبان دائم دارند شکسپیر را برای بچه‌ها بازنویسی می‌کنند، بازآفرینی می‌کنند به شکل‌های مختلف. یا آن را به طنز در می‌آورند، ترسناکش می‌کنند، انیمیشنش می‌کنند، فیلم سینمایی می‌سازند و مدل‌های مختلف کوتاه، بلند و اپیزودی از آن تهیه می‌کنند. همیشه گروه‌هایی هستند که تئاترهایی از شکسپیر را روی صحنه دارند و دائم کارهایی از شکسپیر را اجرا می‌کنند. این کارها به خاطر این است که شکسپیر به‌عنوان یک سند هویت فرهنگی آن‌هاست. در کشور ما، با این همه سرمایه و دارایی فرهنگی و ادبی، خیلی کم کار کرده‌ایم. واقعیت این است که ما خیلی کوتاهی کرده‌ایم و خیلی کم کار کرده‌ایم. اگر مثلاً شما اقتباس‌های نویسندگان کودک و نوجوان ایران از شاهنامه یا از نظامی گنجوی را با اقتباس‌هایی که کشورهای انگلیسی‌زبان از شکسپیر برای کودکانشان کرده‌اند مقایسه کنید، شاید ما حتی یک درصد هم نباشیم. این نشان‌دهنده یک کوتاهی بسیار بزرگ است.

یکی دیگر از ویژگی‌های کارکرد اقتباس، ارتباط با دنیای بزرگسالان است. با آثار اقتباسی، ما می‌توانیم دانش‌آموزان، نوجوانان و کودکانمان را با دنیای پیچیده بزرگسالی آشنا کنیم. اصلاً یکی از دلایل ایجاد ادبیات کودک و نوجوان همین است: آشنا کردن کودکان با دنیای پیچیده بزرگسالان. کودکان دغدغه‌های دنیای بزرگسالان را دارند، اما درک روابط برایشان سخت است. آن‌ها هم کنجکاوی دارند، هم ترس و اضطراب از دنیای ناشناخته، عجیب و پیچیده بزرگسالان دارند. حالا سوال این است که چگونه می‌توانیم وارد این دنیای پیچیده شویم؟ چه‌طور با آن ارتباط برقرار کنیم و از آن استفاده کنیم؟ اقتباس ما را با این دنیا آشنا می‌کند. مثلاً همین داستان رستم و سهراب یا داستان‌های دیگر شاهنامه، در واقع نشان می‌دهند که بزرگان چه کارهایی انجام می‌دهند و ما می‌توانیم این را به زبان ساده برای کودکان بیان کنیم. اگر دقت کرده باشید، دانش‌آموزان در سنین

۸، ۹، ۱۰ سالگی دائم سعی می‌کنند درباره عشق آگاهی به دست بیاورند. آن‌ها علاقه‌مند می‌شوند که بدانند عشق چیست.

اما در این سن، هنوز درک کاملی از عشق ندارند. آن‌ها فقط شنیده‌اند و کنجکاوی دارند. داستان‌های عاشقانه، در واقع ما را به سمت آشنا کردن بچه‌ها با این دنیای بزرگسالان می‌برد. کم‌کم از سنین ۸ تا ۱۱ سالگی، ما به بچه‌ها یاد می‌دهیم که عشق یک پدیده خاص است و در تاریخ و ادبیات نمونه‌هایی از آن وجود دارد.

اقتباس، پلی میان سیاست و فلسفه

یکی دیگر از کارکردهای اقتباس، کارکرد سیاست است. کتاب‌هایی مانند "کلیله و دمنه" از این جهت کتاب‌های بسیار خوبی هستند. در این کتاب، یک شیری به‌عنوان پادشاه معرفی شده است و کلیله و دمنه دو شغال هستند که به این شیر مشاوره می‌دهند و در واقع نقش وزیر را دارند و به او کمک می‌کنند که کشور را اداره کند. از طریق اقتباس می‌توانیم سیاست را که موضوعی پیچیده و مرتبط با بزرگسالان است، به کودکان منتقل کنیم و مقدمات آن را برایشان توضیح دهیم.

یکی دیگر از کارکردهای اقتباس، فلسفه است. فلسفه برای کودکان، اکنون موضوعی بسیار مطرح است و در کشور ما گروه‌هایی وجود دارند که آثاری در این زمینه تولید می‌کنند.

در فضای آکادمیک نیز خوشبختانه فلسفه برای کودک وارد شده است و کارهایی در این زمینه انجام می‌شود. از طریق اقتباس، می‌توانیم ذهن کودک را فلسفی کنیم.

استان‌هایی که قابلیت فلسفی دارند، می‌توانند مفاهیم فلسفی را نیز بیان کنند. مثلاً داستان‌های آفرینش، داستان‌های تکامل انسان، یا کارهای عرفانی مانند "منطق‌الطیر" این قابلیت را دارند که به فلسفه برای کودک تبدیل شوند. جستجوگری، تلاش و حرکت به سوی یک هدف و اندیشیدن در کارهای عرفانی ما بسیار مطرح می‌شود و می‌توانیم با آن‌ها ارتباط برقرار کنیم.

بررسی ویژگی‌های آثار مناسب برای اقتباس

بحث بعدی ما در مورد دلایل ضرورت بازار است. چرا اصلاً باید بازآفرینی انجام دهیم؟ از چه کتاب‌هایی باید بازآفرینی کنیم؟ چه کتابی شایسته بازآفرینی است؟

یکی از شرایط اولیه‌ای که برای کتاب لازم است در مورد بازآفرینی، داشتن طرح قوی داستان است. یعنی داستان باید داستان محکمی باشد و چفت و بست خوبی داشته باشد. حادثه‌ها باید به‌خوبی چیده شده باشند.

منظور از "طرح" در اینجا همان پلات یا پیرنگ است. باید نظام علی و معلولی محکمی در داستان چیده شده باشد. مثلاً داستان رستم و اسفندیار یک داستان است که طرح خیلی قوی دارد. داستان‌هایی مانند خرگوش و شیر در کلیله و دمنه یا در مثنوی مولانا نیز دارای طرح محکمی هستند.

داستان "کبوتر طوقدار" نیز نمونه‌ای است از داستان با طرح محکم که در آن حادثه‌ها به‌خوبی چیده شده‌اند و شخصیت‌ها در حادثه‌ها جا افتاده‌اند. در این آثار، اوج و فرود داستان، گره‌گشایی، گره‌افکنی و سایر ویژگی‌های ساختاری به‌خوبی رعایت شده است.

ویژگی دیگری که در این آثار وجود دارد، ماهیت فرهنگی آن‌هاست. به نظر می‌رسد که در تمام کتاب‌های ادبیات فارسی، شاهنامه فردوسی بیش از همه مورد اقتباس نویسندگان کودک و نوجوان قرار گرفته است. علت این موضوع ماهیت فرهنگی شاهنامه است.

شاهنامه فردوسی یک کتاب ملی‌گرایانه است، یک کتاب حماسی است و پرحادثه است؛ کتابی که ایرانی‌ها هویت خود را از آن می‌دانند.

بنابراین بیشتر نویسندگان به سراغ شاهنامه رفته‌اند. جامعه هم به‌نوعی این آثار را می‌خواسته است و جامعه تشنه کتاب‌هایی بوده که شاهنامه را به زبان ساده برای بچه‌ها توضیح دهند. به همین دلیل، اقتباس‌های زیادی از شاهنامه صورت گرفته است. متاسفانه بسیاری از این اقتباس‌ها به‌درستی انجام نشده‌اند و برخی از این نویسندگان حتی شاهنامه را به‌طور کامل نخوانده‌اند یا آن را بر اساس اطلاعات اندکی اقتباس کرده‌اند. این اقتباس‌ها بیشتر از طریق نقال‌ها صورت گرفته است که به‌خوبی شاهنامه را منتقل نکرده‌اند.

چرا بازآفرینی آثار با جهان‌بینی خاص اهمیت دارد؟

یکی دیگر از دلایل توجه به کتاب‌های فلسفی، نوع خاص نگاه به هستی است. برای مثال، داستان‌هایی وجود دارند که نگاه خاصی به دنیا، سیاست یا پادشاهی دارند. در ادبیات فارسی، این نوع نگاه‌ها معمولاً کمتر دیده می‌شود، ولی یکی از دلایلی که به آثار عرفانی توجه می‌شود، این است که عرفان فلسفه خاصی دارد و از نگاه مذهبی و حتی فیزیکی به دنیا متفاوت است. نگاه عرفانی به دنیا، نوعی دیدگاه جدید و متفاوت به هستی است.

به همین دلیل، کتاب‌هایی که این نوع نگاه‌ها را به‌تصویر می‌کشند، برای مردم جذاب می‌شوند. یکی از نمونه‌های بارز این آثار، منطق‌الطیر عطار است. در این داستان، پرنده‌ها به‌شیوه‌ای جدید دیده می‌شوند. این داستان درباره پرنده‌هایی است که تصمیم می‌گیرند برای دیدار با سیمرغ راهی شوند. چگونه این فکر در ذهن پرنده‌ها ایجاد می‌شود؟ پیش از این در ادبیات فارسی، ما چنین داستانی نداشتیم و بعد از این هم نخواهیم داشت. این نوع نگاه تازه به جهان باعث شده است که منطق‌الطیر در جهان توجه زیادی جلب کند.

در میان آثار عطار و دیگر آثار عرفانی، بعد از مثنوی، بیشترین توجه به منطق‌الطیر بوده است زیرا این اثر نوعی جهان‌بینی خاص دارد که در ادبیات کهن فارسی نادر است.

در ادبیات فارسی، آثار غالباً یا دارای جهان‌بینی عرفانی هستند یا ویژگی‌های جهان‌بینی دینی دارند.

اگر اثری با جهان‌بینی متفاوت وجود داشته باشد، توجه به آن بسیار بیشتر خواهد بود، زیرا این آثار به چشم می‌آیند و به‌ویژه در زمینه بازآفرینی و نگاه تازه به آن‌ها اهمیت زیادی دارند. این آثار دارای نگاه ارزشمندی هستند که به دنیا از زاویه‌ای خاص می‌نگرند و شایسته توجه هستند. نمونه‌هایی از این آثار شامل مرزبان‌نامه و کتاب‌های مشابه هستند.

داستان‌های غیر جذاب، خط قرمز اقتباس

حالا سوال این است که ما سراغ کدام یکی از داستان‌ها نباید برویم؟ بعضی از کتاب‌ها کتاب‌هایی هستند که بهتر است که ما سراغ آن‌ها نرویم. این‌ها جذاب نیستند و اقتباس ازشان خوب نیست. حالا این‌ها را من لیست کردم و در ادامه‌ی پاورپوینت هم نمونه‌هایش را برایتان می‌گویم.

داستان‌های غیر جذاب

داستان‌های غیر جذاب داستان‌هایی هستند که کسی معمولاً این‌ها را نمی‌خواند و اگر بازآفرینی‌شان کنیم، خیلی جذاب نیستند. این‌ها بامزه نیستند. مثلاً ما یک کتاب چهار پنج جلدی داریم به نام "سمک عیار" یا یک کتاب خیلی مفصل و جذاب داریم به نام "امیر ارسلان نامدار". اگر "سمک عیار" را برای بچه‌ها بازآفرینی کنید، جذاب نیست. این نوع داستان‌ها معمولاً فاقد حادثه‌اند. بعضی از داستان‌های عرفانی ما بدون حادثه هستند.

داستان‌های بدون حادثه معمولاً جذاب نمی‌شوند و خیلی کوتاه هستند، مانند "گلستان سعدی" که داستان‌هایش کوتاه‌اند. داستان‌های سنایی در "حدیقه" هم در حدی هستند که یکی چیزی می‌گوید و دیگری جواب می‌دهد، تمام شد و رفت. هیچ اوجی، فرودی یا جذابیتی ندارند. البته این‌ها را استادان می‌توانند جذاب کنند، اما برای ایجاد یک داستان جذاب باید دو سه داستان را با هم ترکیب کرد.

یکی دیگر از داستان‌هایی که نباید سراغ آن‌ها برویم، داستان‌هایی هستند که بر اساس منطق نامعقول نوشته شده‌اند. داستان‌هایی که برای انسان‌های امروز منطقی نیستند. خیلی از تفکرات عوض شده‌اند و ما دیگر مثل آدم‌های هزار سال پیش فکر نمی‌کنیم. بعضی از داستان‌های ادبیات کهن با وجود اعتبار و ارزششان، الان به نظر مردم معقول نمی‌آیند. جذاب نیستند و قشنگ به نظر نمی‌رسند. نمونه‌اش را برایتان می‌گویم.

داستان‌هایی که مصداقشان گذشته است

بعضی از چیزها در زندگی گذشته بوده و الان دیگر وجود ندارند، مانند برده‌داری. برده‌داری در همین سال‌های گذشته در کشور ما بوده، اما الان وجود ندارد. خرید و فروش آدم‌ها دیگر مصداق ندارد. اگر این را در داستان‌تان بیاورید، نوجوان‌ها یا کودکان به این فکر می‌کنند که "خب این خرید و فروش چه شد؟ مگر این کنیز را می‌شد خرید؟" برایشان معنی ندارد و درک آن سخت است. تا بخواهند این را بفهمند و درکش کنند، دیگر ارزش این را که داستان بخوانند نخواهند داشت.

تغییرات اخلاقی

یک سری چیزها در اخلاقیات در گذشته‌ها بوده که الان تغییر کرده است. مثلاً در گذشته گفته می‌شد که "سکوت خیلی خوب است". همیشه می‌گفتند باید ساکت باشید، خیلی از قسمت‌های "گلستان سعدی" و "بوستان سعدی" این‌طور است که می‌گویند "آقا حرف نزنید، خانم حرف نزنید". حالا دیگر نمی‌شود این را به بچه‌ها گفت. این مبنای اخلاقی دیگر عوض شده است. اخلاقیات آن زمان به کلی تغییر کرده است.

چرا برخی داستان‌ها نباید بازآفرینی شوند؟

مورد بعدی داستان‌های بدآموز است. بعضی از داستان‌ها برای آدم‌ها بدآموزی دارند. یعنی وقتی بچه‌ها این‌ها را می‌خوانند، برداشت‌شان از آن داستان متفاوت از چیزی است که شما قصد داشتید آموزش دهید. ممکن است پیام اخلاقی اشتباه ارسال کنند. برخی از داستان‌ها پیام اخلاقی اشتباه ارسال می‌کنند و ما نباید این‌ها را برای بچه‌ها اقتباس کنیم.

داستان‌های آموزشی مستقیم

برخی داستان‌ها به طور مستقیم به بچه‌ها می‌گویند که "این کار را بکنید، این کار را نکنید". بچه‌ها از این نوع آموزش‌ها گریزان هستند. آموزش هرچه در لفافه‌تر باشد، بهتر است. هرچه آگاهانه‌تر باشد، مناسب‌تر است و بیشتر به آن‌ها آگاهی می‌دهد.

داستان‌هایی که بدگمانی و ترس ایجاد می‌کنند

بعضی داستان‌ها بچه‌ها را می‌ترسانند و بدگمان‌شان می‌کنند. این‌ها داستان‌هایی نیستند که جذاب باشند یا مناسب برای اقتباس. این نوع داستان‌ها ممکن است رابطه‌ی بچه‌ها را با خانواده تحت تاثیر قرار دهند و باعث ایجاد اضطراب و ترس در آن‌ها شوند.

مورد بعدی، داستان‌های عرفانی بزرگسالان است که دارای مطالب سنگین، اما در ظاهر کودکانه است. داستان به ظاهر کودکانه است، ولی در حقیقت داستانی پیچیده و عمیق است. نمونه‌ای از این نوع داستان‌ها، داستان گلستان سعدی است. در این داستان، دو برادر وجود دارند. یکی خدمت سلطان می‌کند و دیگری با زور بازو نان می‌خورد. یکی از آن‌ها نزد سلطان می‌رود و کار می‌کند، اما دیگری به کارگری مشغول است. توانگر به درویش می‌گوید که چرا خدمت نکنید تا از مشقت کار کردن رهایی یابید؟ چرا نمی‌روید پیش سلطان، جایی که کار ساده‌ای است و می‌توانید از کار سخت فرار کنید؟ درویش پاسخ می‌دهد که چرا شما خودتان کار نمی‌کنید؟ چرا شما از خدمت رهایی می‌یابید؟ چرا نمی‌آیید و کار سخت انجام بدهید تا از خدمت رهایی یابید؟

این داستان چندین نکته دارد. یکی از آن‌ها تغییر در اخلاقیات است. پیام اخلاقی اشتباهی که به بچه‌ها منتقل می‌شود این است که کار ساده از کار سخت بهتر است یا بالعکس؟ بچه‌ها از این داستان این برداشت را می‌کنند، در حالی که سعدی قصد نداشته چنین پیامی را بگوید. در واقع، سعدی می‌خواسته به

این نکته اشـــاره کند که «نان خود خوردن» ارزش بیشـــتری دارد، ولی بچه‌ها از این داســـتان برداشـــت نادرســـتی می‌کنند چون نمی‌دانند خدمت ســـلطان به چه معناست.

این داســـتان هیچ حادثه‌ای ندارد و صـــرفاً یک دیالوگ بین دو نفر اســـت. یکی از آنها می‌گوید که بهتر اســـت خدمت سلطان کرد، ولی چون مصداق فرهنگی آن از بین رفته، بچه‌ها قادر به درک درســـت این داســـتان نیستند.

مورد بعدی، داســـتان‌های منطق نامعقول اســـت. یکی از داســـتان‌های ســـقراط حکایت می‌کند که وقتی ســـقراط حکیم خانه‌ای می‌ســـاخت، مردمی از او ایراد می‌گرفتند که خانه‌اش مناسب نیست. آنها می‌گفتند خانه‌ات آنقدر کوچک است که کسی نمی‌تواند در آن حرکت کند. ســـقراط با خنده پاسخ داد که ایراد گرفتن از این خانه اشـــتباه اســـت و کاش خانه من پر از یاران صـــادق می‌شـــد. ســـقراط می‌خواســـت بگوید که چون یاران صـــادق کمیاب هســـتند، خانه‌اش به اندازه آنها ســـاخته شـــده اســـت. اما بچه‌ها امروزی این پیام را نمی‌فهمند و اشـــتباه برداشـــت می‌کنند. اینکه باید تنها یاران صادق را در خانه پذیرفت، برای آن‌ها قابل درک نیست. پیام سقراط برای نسل امروز ما معنای درستی ندارد.

مثال دیگری از ســـقراط این اســـت که وقتی از او پرسیدند بعد از مرگ کجا دفن شود، او با تبسم گفت که کسی که مرده نباید به فکر دفن خودش باشد. این پاسخ سقراط نیز برای بچه‌ها امروز قابل فهم نیست و پیام اخلاقی عجیبی به همراه دارد. این نوع داستان‌ها به هیچ عنوان برای نسل امروز مناسب نیست.

در نهایت، داســـتان‌هایی که بدآموزی دارند نیز وجود دارند. مثلاً داستانی از فردی که پیاده از کوفه به مکه می‌رود. این فرد ثروتی نداشـــت و در ســـفرش هیچ وســـائل حمل و نقل نداشـــت. بچه‌ها امروزی از این داستان پرسش‌هایی دارند که چرا باید این فرد پیاده به مکه می‌رفته است؟ این نوع اقتباس‌ها بیشتر سوالات و مشـــکلات جدیدی را ایجاد می‌کند که با فرهنگ و نیازهای امروز سازگار نیست.

به عنوان مثال، سعدی از فردی تقدیر می‌کند که با پا و ســـر پیاده به مکه رفته اســـت، اما بچه‌ها این پیام را درک نمی‌کنند و برداشـــت نادرســـتی از آن دارند. این داستان‌ها به گونه‌ای نوشته شده‌اند که مفاهیم آن‌ها برای بچه‌ها قابل درک نیست و پیامی که در زمان‌های گذشته داشته‌اند، اکنون برای نسل امروز دیگر معنا و کاربرد ندارد.

اشـــتر ســـواری گفت: "ای درویش، کجا می‌روی؟ برگرد"! برگرد که به سختی بمیری!

به او گفتند: "آقا، در بیابان به سختی می‌میری".خب، شـــرط عقل این اســـت که به او بگویند: "می‌میری، برگرد." اما او نشنید و قدم در بیابان نهاد و رفت .وقتی که به فلان جا رسید، اجل او فرا رسید .خب، توانگر را اجل فرا رسید. توانگر می‌میرد، درویش نمی‌میرد.

پیام الان ما به عنوان والدین به بچه‌ها این اســـت که می‌گوییم: "تجهیزات ســـفرتان را بایـــد آمـــاده کنید".دیگر، یک آدمی که بدون تجهیزات سفر برود، نمی‌میرد.این پیـــام اخلاقی داســـتان برای بچـــه‌ها

بدآموزی دارد.بچه می‌گوید: "پس بنابراین ما بدون تجهیزات برویم سفر، بهتر است ".این داستان ارسال پیام اخلاقی اشتباه در دوره دانش‌آموزی ما در مدارس بوده است.

یا زاغی از آنجا که فراقی رسید، وقت خود از باغ به باغ به راهی کشید. یک زاغی از باغی می‌رود به راه، یعنی تپه‌های دامنه کوه‌ها می‌رود. آنجا، کبکی را می‌بیند و شروع می‌کند به نگاه کردن. کف دیده که کف خیلی قشنگ دارد، راه می‌رود.

ضرب‌المثل آمد: "راه رفتن کبک را بیاموزد، راه رفتن خود را فراموش کرد".

پیام اخلاقی که بچه‌ها از این برداشت می‌کنند، یعنی اینکه شما دنبال آموزش و تعلیم و تربیت نباشید. خیلی زیبا راه می‌روند، ولی حالا مقایسه کرده است با راه رفتن کبک‌ها. پس بنابراین، کلاغ نباید نوع راه رفتن زشت خودش را اصلاح کند. به خاطر اینکه راه رفتن خودش هم یادش می‌رود. این شعر که در دوره آموزش دبستان یا راهنمایی ما بود، بچه‌ها از این شعر این برداشت را می‌کنند، و این اشتباه است. بنابراین، ما سراغ این‌ها نمی‌رویم مگر اینکه بتوانیم خوب جا بیندازیمشان. مگر اینکه در مقام استادی بتوانیم خوب عمل کنیم.

یک آموزش مستقیم اینجا داریم:

خارکش پیری با دلق درشت، پشته خار همی برد به پشت. لنگ لنگان قدم برمی‌داشت و خدا را شکر می‌کرد. خب، این اولاً در این داستان فقط به شکر کردن زبانی اشاره شده، در حالی که شکر کردن مدل‌های مختلفی دارد. اگر شما به کسی کمک کنید، اگر به روی کسی لبخند بزنید، به روی کسی که مثلاً شرایط سختی دارد لبخند بزنید، شما دارید شکرگزاری می‌کنید.

ولی در این شعر، کلی هم بدآموزی داریم. می‌گوید که پیرمرد هر قدمی دانه شکری می‌کارد که به خسی چون تو گرفتار نشود.

دارند توهین می‌کنند به طرف، در حالی که در گفتگو ما توهین نداریم. شما دلایل خود را می‌گویید و دلایل قانع‌کننده می‌گویید، یا بالاخره قبول می‌کنم یا رد می‌کنم، ولی این مقدمه واکنش نشان دادن آن جوان است.

جوان گارد می‌گیرد در مقابل این پیرمرد. البته او هم اول به او توهین کرد که: "ای پیر خرفت، گشته خموش"! این‌گونه می‌گویند و به هم توهین می‌کنند. این برای بچه مناسب نیست.

یا داستان‌هایی که بدگمانی و ترس ایجاد می‌کنند. بعضی از داستان‌ها بدون اینکه ما بخواهیم، دانش‌آموز یا بچه‌ها از آن ترس برداشت می‌کنند. یکی از داستان‌های ترسناک برای بچه‌ها، داستان رستم و سهراب است. برای پسر بچه‌ها، پدر در خانه است و کلاً دغدغه عقده اودیپ کم و بیش در وجود همه بچه‌ها، پسر بچه‌ها هست.

وقتی که داستان رستم و سهراب را هم بگوییم که: "بابا با شمشیرش زد و با کارد شکم پسرش را درید"بیشتر پسرها می‌ترسند. حال، نکند بابای ما بیاید و شکم ما را پاره کند!

چه اتفاقی ممکن است برای ما بیفتد؟ این داستان، داستان جذابی است، ولی برای بچه، داستان جذابی نیست. بچه خطای دیگری از آن می‌گیرد.

یا همین‌طور داستان رستم و اسفندیار. بابای اسفندیار برای اینکه از شر اسفندیار راحت شود، می‌رود با وزیرش مشاوره می‌کند. وزیرش می‌گوید که اسفندیار را بفرستد پیش رستم، چرا که مرگش به دست رستم است. بابا هم اسفندیار را می‌فرستد پیش رستم تا از شر اسفندیار راحت شود.

این داستان برای بچه، داستان خوبی نیست. داستان‌هایی که در آن‌ها بابا و مامان‌ها علیه بچه‌ها توطئه می‌کنند یا رفتار نادرستی انجام می‌دهند و موفق هم می‌شوند، این داستان‌ها برای بچه‌ها مناسب نیستند.

رولد دال هم این مدل داستان‌ها را دارد. داستان‌هایی مثل ماتیلدا. مثلاً بابا و مامان علیه بچه توطئه می‌کنند، ولی بچه در آخر داستان موفق می‌شود. بابا آخرش شکست می‌خورد. آن داستان داستان خوبی است. بدگمانی و ترس ندارد. تازه آن هم ممکن است بچه را بترساند، ولی این دو تا داستان دو تا داستانی هستند که برای بچه‌ها خیلی ترسناکند. دقت کنید و حواستان به چیزهایی که بچه‌ها از داستان‌ها برداشت می‌کنند باشد. داستان‌های عرفانی بزرگسال که ظاهر کودکانه دارند، خیلی هم برای بچه‌ها مناسب نیستند. عابدی را حکایت کنند که شبی ده من طعام بخوردی، ده من غذا می‌خورد تا سحر ختمی در نماز بکردی. هم دارد به دین بی‌احترامی می‌کند، هم به نماز خواندن بی‌احترامی و توهین می‌کند. اگر نیم نان بخوردی و بخفتی، بسیار از این فاضل‌تر بودی. پیام نهفته‌ای که بچه‌ها از این کار برداشت می‌کنند، این است که کم بخوریم. الان خودشان تازه همین‌جوری رفتار می‌کنند. این دختر خانم‌ها همه‌شان می‌خواهند باریکی باشند. همه‌شان دنبال این هستند که کم بخورند. خیلی از پسران هم بد غذا هستند. کمتر می‌خورند. حالا توی یک کتاب ادبی هم، توی یک داستانی هم می‌آید بهشان می‌گوید که کمتر بخورید، بخاطر اینکه فاضل بشوید، به خاطر اینکه آگاه‌تر بشوید، به خدا نزدیک‌تر بشوید. این‌ها دیگر اصلاً غذا نخواهند خورد و آن وقت غذا یک مشکل دیگر برایشان پیش می‌آورد. این داستان‌ها مخاطبش کودکان نیستند. این داستان‌ها مخاطبش بزرگسالان هستند. برای ماها خلق شده‌اند، نه برای بچه‌ها. این‌ها را بهتر است که ندانند. بهتر است نرویم سراغشان.

منابع فراموش‌شده: داستان‌هایی که هنوز برای اقتباس دست نخورده‌اند

از من خواستند که یک سری منابعی به شما معرفی کنم برای اقتباس. معمولاً کسانی که دارند اقتباس می‌کنند، مربی‌های محترم کانون یا مثلاً نویسنده ادبیات کودک و نوجوان، چند تا کتاب دم دستی دارند و همه می‌روند سراغ آن. در نمایشگاه کتاب شما می‌روید نگاه می‌کنید، می‌بینید صدها کتاب داریم که اقتباس از کلیله است، همه نوشته‌اند "کلیله و دمنه"، "مرزبان نامه" و مثلاً "مثنوی مولانا" و "شاهنامه فردوسی". این چهار تا کتاب را مردم خیلی خوب

می‌شناسند. همه می‌شناسند. همه زود می‌روند از آن‌ها اقتباس می‌کنند.

مامان‌باباها می‌آیند، نگاه می‌کنند، می‌بینند روی کتاب نوشته "کلیله"، می‌خرند. من در نمایشگاه خیلی دقت کردم. در کار خرید مامان‌باباها بودم. مامان‌باباها می‌بینند که خوب، نوشته "اقتباس بر اساس داستانی از کتاب کلیله و دمنه"، پس بنابراین این را باید بگیرند و زود هم می‌گیرند، کتاب را بدون اینکه حالا بروند کمی بگردند، یک کتاب جدیدتری، یک سوژه جدیدتری پیدا کنند. ما کارهای نکرده خیلی داریم. اقتباس‌های زیادی می‌توانیم انجام بدهیم. محدود به این سه‌چهار تا کتاب نباشید. لازمه‌اش این است که کمی بروید بگردید. دیگر آدم باید برود کمی بگردد. گرچه کمی هم سخت است.

یکی از کتاب‌هایی که دیده نشده و من خیلی دوستش دارم، کتاب "آداب الحرب و شجاعه" است. نویسنده این کتاب یک آقایی به نام مبارک شاه بوده و مبارک شاه که در دوره غزنوی‌ها زندگی می‌کرده، در آخرهای دوره غزنوی‌ها. کتابش درباره جنگ است، ولی چند تا داستان بامزه در آن دارد که یکی از آن‌ها را من کتاب کردم. این یکی از منابع می‌تواند برای اقتباس باشد که معمولاً کسی انجامش نداده. تا حالا ندیده بودم کسی برود سراغش.

شما اگر بروید اقتباس کنید یک داستانی از یک کتاب فراموش‌شده، دیده‌نشده استفاده کنید و اقتباس کنید، خیلی ارزشمند است. معرفی کردید آن کتاب را. مطرح کردید آن کتاب را. به بچه‌ها شناسانده‌اید کتاب را.

کتاب بعدی که برای اقتباس بد نیست بروید سراغش، همین کتاب "مرزبان نامه" است که برایتان گذاشتم. این کتاب مال مرزبان بن رستم است. یک کتابی است که برایتان گذاشته بودم، خود همان کتاب "کلیله و دمنه" بود که یکی از منابع مهم است. ولی سه‌چهار تا داستان اولش خیلی اقتباس شده.

شما می‌توانید از داستان‌های دیگرش استفاده کنید. یک کتابی که معمولاً خیلی از آن اقتباس شده، کتاب "قابوس نامه" است. من هم از این کتاب اقتباس کردم، ولی سعی کردم داستان‌هایی اقتباس کنم که کمتر اقتباس شده است. کمتر به آن توجه شده است. "قابوس نامه" تصحیح‌های مختلف دارد. یکی از بهترین تصحیح‌ها تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی است که اینجا تصویر داریم خدمتتان ارائه کردم.

یکی دیگر از کتاب‌های خیلی خوبی که باز اصلاً کار نشده، "سیاست‌نامه" است. یک زمانی کتاب کودک و نوجوان ایران بوده. کتابی است به نام "سیرالملوک" یا کتاب "سیاست‌نامه" متعلق به خواجه نظام‌الملک طوسی. این هم تصحیح‌های مختلف دارد. تصحیح دکتر یوسفی هم هست، تصحیح دکتر عابدی هم هست، تصحیح دکتر جعفر شعار هم هست. این تصحیح دکتر عابدی که اینجا برایتان گذاشتم، جدیدترین تصحیح و احتمالاً بهترین تصحیح باشد.

کتاب "سیاست‌نامه" داستان‌های خیلی بامزه‌ای دارد. البته از این کتاب خیلی اقتباس شده، شما می‌توانید از آن داستانی که کسی به آن توجه نکرده اقتباس کنید.

"مرزبان نامه" نویسنده اصلی‌اش آقای مرزبان بن رستم است، ولی تحریری که ما داریم، تحریر سعدالدین وراوینی است. اینجا آقای محمد روشن این را تصحیح کردند. تصحیح خوبی هم هست، کلی هم توضیحات دارد.

مشکلش این است که این کتاب سنگینی است. بیشتر این کتاب‌ها، مثلاً خود کتاب "کلیله و دمنه"، کسی که ادبیات فارسی نخوانده باشد، خواندنش برایش سخت است. کتاب "مرزبان نامه" برای کسی که ادبیات فارسی در حد لیسانس نخوانده باشد، سخت است. این اصلاً خودش یکی از منابع دوره دکتری ما بود. وقتی که داشتیم امتحان دکترا می‌دادیم.

یکی از کتاب‌های خیلی خوب که سراغش نرفته‌اند یا معمولاً کم رفته‌اند سراغش و کتاب خوبی هم هست برای اقتباس کردن، کتاب فرج بعد از شدت است. این کتاب چهار جلد دارد. اصل این کتاب به زبان عربی هم هست.

یکی از دلایل اینکه نرفته‌اند سراغش این است که به زبان عربی است. البته محمد اوفی آمده و این را ترجمه کرده و آقای دکتر اسماعیل حاکمی آمده برگزیده‌اش کرده. داستان‌های خوبی داخلش هست و کسی که می‌خواهد از آن اقتباس کند باید با دقت بگردد و داستانی را جدا کند که آموزنده و متناسب باشد، جذاب باشد با آن شرایطی که برایتان گفتم. همینطور درون‌مایه قوی داشته باشد، حادثه بامزه و با نمکی داشته باشد.

این‌ها یکی از کتاب‌های خیلی خوب‌اند که ما کمتر به سراغش رفتیم نسبت به کتاب‌های دیگر. این کتاب خیلی هم مفصل است. چهار، پنج، شش جلد است به نام جوامع الحکایات و لوامع الروایات .باز هم متعلق به محمد اوفی است. خانم دکتر امیر بانو کریمی خدابیامرز همسر دکتر مصطفی، ایشان این کتاب را تصحیح کردند و چند وقت پیش فوت کردند. این کتاب هم کتاب خیلی خوبی است. داستان‌های خیلی بامزه و جذابی دارد. داستان‌هایش پیرنگ‌های قوی دارند، ولی خوب لازمه‌اش این است که دقیق خوانده بشود.

یک کتابی که باز هم مثل کلیله و دمنه و مرزبان نامه نوشته شده، کتاب سندبادنامه است که البته این کتاب برای بچه‌ها خیلی مناسب نیست مگر اینکه مناسب‌سازی بشود. از داخلش یک سری داستان‌ها در بیاید، تغییراتی انجام داده بشود تا برای بچه‌ها جذاب بشود.

خب، یکی از کتاب‌هایی که همه می‌شناسند و احتمالاً خیلی دیدید و این مثال هم زدیم، کتاب کلیله و دمنه است. در این دوره، کتاب کلیله کتابی است که معمولاً داستان‌های اولش را خوانده‌اند. یعنی این خودش هم یکی از مسائل مهم است که وقتی می‌آیند اقتباس کنند، داستان اول و دوم را می‌خوانند، زود همان‌ها را می‌آیند به شکل کتاب در می‌آورند. معلوم است که نویسنده‌ای که آمده اقتباس کرده حتی حاضر نشده کتاب را تا آخرش بخواند. ممکن است آخرش هم داستان‌های جذابی داشته باشد، ولی

داستان‌های آخر معمولاً خیلی کم مورد اقتباس قرار گرفته‌اند.

این خودش نشان می‌دهد که دنبال پخته‌خواری هستیم. دیگر دنبال این هستیم که یک کار ساده و دم‌دستی انجام بدهیم. اولین کتاب را باز می‌کنیم، اولین داستان که خواندیم، همان داستان را برای کودکان و نوجوانان می‌نویسیم. این کتاب خیلی، خیلی آموزنده است و نکته‌های چندبعدی تعلیم‌های مختلف برای بچه‌ها دارد و بچه‌ها پیام‌هایش را می‌گیرند. پیام‌هایی که برای بچه‌ها مناسب است.

منابع غربی کمتر شناخته‌شده برای اقتباس

آثار غربی که در زمینه ادبیات کودک و نوجوان نوشته شده‌اند خیلی زیاد است، ولی این‌ها جاهایی هستند که می‌شود از آن‌ها اقتباس کرد. یکی از داستان‌های معروف از مجموعه حکایت‌های معروفی است متعلق به جفری چاسر به نام قصه‌های کانتربری یا حکایت‌های کانتربری .این کتاب کتابی است که ما دو سه تا ترجمه هم داریم. جفری چاسر یک انگلیسی بود که در ۱۳۰۰ میلادی زندگی می‌کرد. یعنی دقیقاً در قرون وسطا در انگلستان زندگی می‌کرد. در دربار بود و آمده تعلیم‌ها را جمع کرده است. بیشتر داستان‌هایش هم باز اقتباسی است. خودش اقتباس کرده از جاهای مختلف. ولی داستان‌هایی دارد که می‌شود از آن‌ها استفاده کرد. غربی‌ها خیلی از این کانتربری استفاده کرده‌اند. یکی از آن‌ها همین قصه‌های کانتر است.

یکی دیگر از چیزهایی که باز می‌شود از آن استفاده کرد کتاب قصه‌های برادران گریم است. از این کتاب هم ما دو تا ترجمه داریم. در دو جلد ترجمه شده است. می‌دانید که برادران گریم دوتا برادر آلمانی بودند. اول رفتند سراغ خانم همسایه‌شان. خانم همسایه‌شان خیلی داستان‌های جذاب و قشنگی می‌گفت و این‌ها آمدند داستان‌هایش را جمع‌آوری کردند. تقریباً بیشتر انیمیشن‌هایی که ما الان می‌شناسیم و در دنیا مطرح است و هالیوود برایش فیلم ساخته، قصه‌هایی از قصه‌های برادران گریم است. خلاقیت خیلی زیادی در این کارها هست. مثلاً داستان سیندرلا، هانسل و گرتل. بیشتر این‌ها داستان‌هایی هستند که ریشه در همین برادران گریم دارند. و خیلی، خیلی زیاد ازشان اقتباس شده و باز هم جای کار دارد. بازنویسی و این‌ها لازمه‌اش این است که بازنویسی خلاقانه‌ای بشود. دیگر اینکه از آن اقتباس امروزی بشود و کارهای بهتری مطرح بشود.

بعد به عنوان نمونه، من برایتان موردهایی که خودم آمدم اقتباس کردم را بگویم. خودم به عنوان کسی که حالا فکر کردم، ادبیات کهن فارسی را خوانده‌ام و از آن چیزهایی می‌دانستم، اقتباس‌هایی که انجام دادم خودش می‌تواند باز مثلاً کلاس درس باشد و یک بحثی باشد برای اینکه شما بیایید و نمونه‌هایش را ببینید و با آن‌ها بتوانید ارتباط برقرار کنید.

من یک مجموعه‌ای دارم که ده جلدی است به نام کار عجیب کنان که البته خب اسم هم خیلی مهم است در اقتباس. من آمدم کمی تغییر دادم برای

بچه‌ها. کلاً از اسم و محتوا و بقیه چیزها خیلی تغییرات دادم با حفظ اصول.

آمدم یک کارهایی کردم در ادبیات کودک و نوجوان. اولین جلد این مجموعه اسمش هست ابراهیم کیسه پاره کن که داستان یک قاضی است از کتاب همین سیاست‌نامه یا سیرالملوک که الان خدمتتان معرفی کردم. این هم طرح جلدش هست و انتشارات خیال انگیز چاپ کرده است.

ابراهیم کیسه پاره کن داستانی است که در زمان سلطان محمود غزنوی اتفاق می‌افتد و خیلی چیزهایش را من حفظ کردم. مثلاً در داستان اصلی، یک آقایی که مال باخته است می‌آید لباس کاغذی تنش می‌کند. اگر فرد دیگری می‌خواست اقتباس کند و از آن استفاده کند، احتمالاً این لباس کاغذی را حذف می‌کرد، چون فکر می‌کرد که حوصله نداریم برای بچه‌ها توضیح بدهیم. بچه‌ها این را درک نمی‌کنند. در حالی که من این را داخل داستان آوردم، لباس کاغذی. توی شعر حافظ هم ما داریم «کاغذ»؛ دفتر دانش ما جمله بشویید به می که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود. این تعبیری است که در ادبیات کهن ما در ۳۴۰۰ سال مطرح می‌شده است برای دادخواهی. تنشان می‌کردند و در تصویر پایین برای دادخواهی از سلطان محمود. و سلطان هم این را می‌بیند و بعد هم معلوم می‌شود که قاضی رفته و طلاهایی که شامل ۲۰۰۰ سکه طلایی می‌شده، گکه بهش امانت داده بوده، آن را برداشته و کیسه را پاره کرده و مال او را دزدیده بوده و در واقع داشته پنهان هم می‌کرده است.

چند تا پیام دارد این داستان: یکی اینکه پیگیری کردن برای کسی که حقش را ضایع کرده‌اند، مظلوم باید برود دادخواهی کند. اگر حقتان را خوردند، در مدرسه، برای بچه‌ها، در هر مقطعی در مدرسه، در جامعه، در هر جایی، تا وقتی که حقتان را نگیرید کوتاه نیایید. بروید دنبالش. این یک پیام اخلاقی مهم این داستان است. یک پیام اخلاقی مهم دیگر اینکه سلطان محمود به عنوان یک مدیر، کسی است که حواسش هست به کسانی که از او دادخواهی کرده‌اند و یکی دیگر هم اینکه توانایی حل مسئله را به بچه‌ها یاد می‌دهد.

بعضی وقت‌ها با بچه‌ها که صحبت می‌کنید، می‌بینید داستان خیلی ساده است، ولی بچه‌ها ده تا پیام از آن برداشت کرده‌اند. این‌ها پیام‌هایی است که من خودم در نظر داشتم برای این داستان و این داستان برای من به خاطر همین جذاب به نظر آمده است. مثلاً یکی دیگر اینکه دادخواهی کردن، یکی اینکه پیگیر کار بودن، یکی اینکه توانایی حل مسئله داشتن. به سلطان محمود کیسه‌ای می‌دهند. داخل کیسه‌ای که به او می‌دهند هیچ آثار پارگی نیست، هیچ مشکلی هم ندارد، ولی به جای سکه‌های طلا، داخل آن سکه‌های مس هست. سلطان محمود راه می‌افتد تا برود مسئله را حل کند. چه جوری مسئله را حل کند؟ یک متکای خیلی ارزشمند دارد، متکا را پاره می‌کند و می‌گذارد و سه روز خودش به مسافرت می‌رود. می‌رود تا ببیند درباری‌ها با آن چه کار می‌کنند؟ قاضی مجرم می‌شود و به پاداش عمل بدش می‌رسد. یک پیام اخلاقی هم دارد. کسی که عمل بدی انجام بدهد، به

پاداش عمل بد خودش می‌رسد. کلی پیام اخلاقی این داستان دارد و خوب بچه‌ها تجربه خواندن یک داستان جذاب را هم دارند.

هوش و حکمت؛ داستان‌های جذاب از ابوعلی سینا

برای اینکه مجموعه هماهنگ بشود با همدیگر، اسم‌های دیگری هم برای این مجموعه گذاشتم. "کار عجیب کنان" اسم مجموعه است و بعد هر کدام از این‌ها کنشگر یک کاری هستند. ابراهیم "کیسه پاره کن" را از جلد اول کتاب "سیاست نامه" گرفتم. جلد دوم این کتاب "ابوعلی عروس پیدا کن" است که از کتاب "چهار مقاله" نظامی عروضی گرفتم. مثلاً "چهار مقاله" از آن کتاب‌های جذاب است و حجم کوچکی هم دارد. چهار فصل هم دارد با یک مقدمه. من یک کتاب هم برای ابوعلی سینا نوشتم که جز مشاهیر خندانم است. مجموعه "مشاهیر خندان من" برای بچه‌هاست و آن هم اتفاقاً خیلی خوب گرفته و به چاپ پانزدهم یا شانزدهم رسیده است.

"ابوعلی عروس پیدا کن" درباره معالجه ابوعلی سیناست. آن جوانی که مریض شده بود و عشق خودش را پنهان می‌کرد. خیلی با آب و تاب و قشنگ توی کتاب "چهار مقاله" آمده است. اتفاقاً مولانا این را در جلد اول مثنوی هم با شکل دیگری آورده و تغییرش داده است.

داستانش داستان بامزه‌ای است ولی داستان مولانا همان داستان اول پادشاه و کنیزک است.

اولین داستان مثنوی که آن هم یک داستانی است که بدآموزی دارد برای بچه‌ها. پادشاه یک کنیزکی را می‌خرد. این اصلاً از آن مقوله‌هایی است که برای بچه‌های امروز قابل درک نیست.

خرید و فروش آدم‌ها و بعد استفاده کردن و قیمت گذاشتن برای آدم‌ها، چیزی است که برای بچه‌های امروز قابل درک نیست و بهتر هم هست که ما سراغ این مقوله‌ها نرویم دیگر.

اگر در داستان بود، باید یک جوری این را ماست‌مالی کنیم و از آن رد بشویم. چون ممکن است هزار تا سوال برایشان پیش بیاید. این سوال‌های مقدری که برایشان پیش می‌آید باعث می‌شود که نقض غرض بشود و اصلاً از داستان نتوانند استفاده کنند و نتوانند آن را درک کنند.

در داستان مولوی در مثنوی، پادشاه کنیزک را می‌خرد و عاشق کنیزک می‌شود. کنیز بیمار و ضعیف می‌شود و بعد پادشاه می‌رود توسل می‌کند به خداوند و یک پزشک می‌آید که از طرف خداوند بوده است. پزشک می‌فهمد از روی نبض بیمار که این بیمار عاشق یک پسری شده در شهر خودشان و بعد آن پسر را می‌آورند. این کنیز را به عقد آن پسردر می‌آورند و بعد پزشکی که از طرف خدا آمده سم می‌ریزد در غذای پسر و پسر بیمار می‌شود و جلوی چشم کنیز می‌میرد. سپس عشق آن پسر در واقع از دل کنیز پاک می‌شود و پادشاه بدون هیچ مشکلی با او ازدواج می‌کند. این را دیدم که آمدند و اقتباس کردند. این برای بچه‌ها اصلاً داستان مناسبی نیست و تازه توجیه می‌کنند یک قتلی را به خاطر یک منفعت شخصی که کار درستی

نیســت. البته نگاه مولانا نگاه عرفانی اســت ولی در همان نگاه عرفانی مولانا کلی ایراد گرفته شده است. اما در "چهار مقاله"، داستان خیلی راحت آمده است. ابوعلی سـینا می‌رود به شـهر گرگان. در شـهر گرگان ناشـناخته اسـت و آدم‌های سـلطان محمود دنبالش هسـتند. در آنجا یک بیماری پیدا می‌شـود و از طرف دربار می‌آیند سراغ او. در واقع از طرف قابوس می‌آیند سـراغش. بعد بیمار پیدا می‌شـود که هیچ علائم بیماری خاصـی ندارد ولی لاغر و خیلی ضـعیف شـده است. ابوعلی سینا با نگاه کردن به او می‌فهمد که این بیمار عاشـق شـده اسـت. نبضـش را می‌گیرد و اسـم محله‌های شـهر را می‌گویند. اسـم یک محله را که می‌گویند، نبض بیمار زدنش عجیب می‌شـود. کلاً همه کتاب او درباره انواع نبض و روش‌های گرفتن نبض است.

بعد از روی نبضش می‌توانند محله را شناسایی کنند، از روی نبضـش کوچه را شـناسـایی می‌کنند، از روی نبضـش خانه را شـنـاسـایی می‌کنند و از روی نبض می‌توانند معشـوق را شـنـاسـایی کنند. به خانواده می‌گویند و مراسـم ازدواج شـکل می‌گیرد. این را من گذاشتم "ابوعلی عروس پیدا کن".

یکی از مهم‌ترین درس‌هـایی کـه این اقتبـاس دارد، مثلاً توانایی حل مسئله است. ابوعلی سینا به عنوان یک دانشـمند بزرگ، یک بیماری دارد که این بیمار حاضر نیست با پزشک همکاری کند. ابوعلی سینا چه کار می‌کند که این بیمار را وادار کند که همکاری کند؟ این درس اصـلی داسـتانی اسـت که بچه‌ها می‌توانند از آن اسـتفاده کنند. بچه‌ها هم عاشـق ابوعلی سـینا می‌شـوند و از نزدیک درک می‌کنند که ابوعلی سینا که یکی از مفاخر بزرگ کشور ماست، چه قدرت هوشـی داشـته، چه توانایی داشـته و چه قدرت حل مسئله‌ای داشته است. این مسیر را مثلاً می‌توانند خودشـان هم بروند و به آن نتیجه‌ای که می‌خواهند برسند. جلد سوم این مجموعه اسمش هست "ابوعلی گاو آدم کن". باز هم ادامه همان داستان.

در واقع، این هم از همان کتاب "چهار مقاله" نظامی گرفته شده است که یک معالجه دیگر از ابوعلی سینا اسـت. داسـتان در مورد بیماری اسـت که مالیخولیا گرفته و فکر می‌کند که گاو است. اینجا فرصتی برای طنز به‌خوبی فراهم می‌شـود: یک پسـر بچه که فکر می‌کند گاو شـده، غذا نمی‌خورد و منتظر اسـت که قصاب بیاید و او را بکشد. این موقعیت طنزآمیز است. اما بیماری با ابوعلی سـینا همکاری نمی‌کند و کمک نمی‌کند تا معالجه شـود. ابوعلی سـینا مجبور اسـت نقش بازی کند؛ پیش‌بند می‌بندد، لباس قصابی به تن می‌کنـد، دو تـا کـارد تیز دسـتش می‌گیرد و ادای قصاب‌ها را درمی‌آورد تا بیمار باور کند که واقعاً قصاب است. وقتی بیمار باور می‌کند، ابوعلی سینا می‌گوید: «این گاو لاغر اسـت و من باید معالجه‌اش کنم. این گاو باید دارو بخورد تا چاق و تپل شود و گوشت بیاورد. بعد من می‌توانم بیایم تا او را قربانی کنم».

این ماجرا نه تنها دانش‌آموزان و نوجوانان را به ابوعلی سینا علاقه‌مند می‌کند، بلکه توانایی حل مسئله را نیز به نوجوانان می‌آموزد. همچنین، مسـائل فرهنگی نیز در این داستان مطرح شده است. مثلاً داستانی که ابوعلی سـینا از شـهر گرگان یا خوارزم فرار کرده و به

گرگان رفته اســت؛ بدون منبع درآمد و تحت تعقیب قرار دارد و شرایط بسیار سختی دارد.

او با استفاده از مهارت پزشکی خود می‌تواند زندگی‌اش را نجات دهد، با دربار ارتباط برقرار کند، درآمدی کسب کند و زندگی‌اش را بازسازی کند. چندین پیام متفاوت از این داستان می‌توانیم استخراج کنیم که در لابه‌لای این اقتباس قرار دارند. در اینجا عناصر فرهنگی و هویتی نیز حفظ شده‌اند. یکی از تلاش‌های من همیشه این است که دانش‌آموز را علاقه‌مند به ایران کنم و واقعاً هم دانش‌آموزان به ایران علاقه‌مند می‌شوند. آنها به مسائل فرهنگی ایران توجه می‌کنند، به افتخارات فرهنگی ما آگاه می‌شوند و به ایران افتخار می‌کنند که چنین پشتوانه فرهنگی نابی دارد، چنین مفاخری دارد و چنین دانشمندانی دارد.

در واقع، آگاهی، مقدمه‌ای برای عاشق شدن است. اگر ما به بچه‌ها یاد بدهیم که ایران چه دستاوردهایی دارد، چه نکات قابل توجهی برای افراد و جامعه دارد و چه دستاوردهایی برای بشریت به ارمغان آورده است، این می‌تواند برای بچه‌ها بسیار جذاب باشد. بچه‌ها کم‌کم از کشور خودشان خوششان می‌آید و به آن افتخار می‌کنند.

داستان‌هایی از هوش و تدبیر

در جلد چهارم کتاب، داستان "احمد خلیفه خراب‌کن" آمده است که باز هم از همان کتابی گرفته شده که معمولاً برای اقتباس سراغ آن نمی‌روند: "تاریخ بیهقی." این داستان را من خیلی تغییر داده‌ام تا جذاب و بامزه شود. معمولاً بچه‌ها از تاریخ بیهقی حسنک وزیر و سیل غزنه را می‌شناسند، اما داستان افشین و بودلف را کمتر می‌شناسند. "احمد خلیفه خراب‌کن" در واقع داستان افشین است. احمد قاضی شهر بغداد است که می‌فهمد افشین قصد دارد او را بکشد. این هم یک معضل حل مسئله است: چه کاری باید کرد تا قاتلی که می‌خواهد کسی را در لحظه حساس قتلش بکشد، نجات پیدا کند؟ خلیفه در این داستان توضیح داده می‌شود، ایرانی‌هایی که در دربار خلافت بودند، فرهنگ ایرانی و تاریخ ایرانی که در بغداد زندگی می‌کردند، همه این‌ها با آب و تاب توضیح داده شده است. شرایط طنزآمیز و کمیک داستان نیز وجود دارد، حتی اگر خود داستان طنزآمیز نباشد، من سعی کرده‌ام آن را کمیک کنم، چون بچه‌ها این نوع محتوا را دوست دارند.

جلد پنجم:

در جلد پنجم، داستان "ارجاسب اسب پیدا کن" آمده است که از کتابی گرفته شده که تاکنون کمتر به آن اقتباس شده است: "آداب حرب و شجاعت." این کتاب درباره روش‌های جنگیدن است و یکی از فصول آن به اسب‌ها اختصاص دارد. اسب‌ها برای پادشاهان و لشکریان اهمیت زیادی دارند. در این داستان، ارجاسب که تخصصش در اسب‌شناسی است، به بچه‌ها آموزش می‌دهد که از چیزی که می‌دانند برای ایجاد اشتغال استفاده کنند. پیام اصلی داستان این است که از تخصص خود بهره‌برداری کنید. ارجاسب اسب‌ها را خیلی خوب می‌شناسد.

خانمش از او می‌خواهد که از این تخصص خود پول در بیاورد، چون زندگی‌شان سخت است. ارجاسب می‌رود پیش پادشاهی که ۵۰۰۰ اسب دارد و می‌گوید که این‌ها اسب نیستند، این‌ها گاو هستند. او از پادشاه می‌خواهد پول بدهد تا اسب‌های واقعی بیاورد. سپس اسب‌های خوبی می‌آورد، تاج پادشاه را می‌دزدد و فرار می‌کند. پادشاه با لشکرش می‌رود دنبالش، اما نمی‌تواند او را بگیرد. این داستان به بچه‌ها پیام می‌دهد که با استفاده از تخصص و آگاهی خود می‌توانند مشکلات را حل کنند و از این راه به موفقیت برسند.

این داستان‌ها همچنین پیام‌های اخلاقی زیادی دارند که می‌توانند برای بچه‌ها مفید و آموزنده باشند. پیام اخلاقی حل مسئله را باز به بچه‌ها یاد می‌دهد، فرهنگ گذشته ایران را به بچه‌ها یاد می‌دهد، استفاده از تخصص و آگاهی را به بچه‌ها یاد می‌دهد و پیام‌های اخلاقی متعدد دیگری هم لابلای داستان می‌توانند بچه‌ها برداشت کنند.

رویانی درخت حاضر کن

کتاب بعدی، کتاب "رویانی درخت حاضر کن" است. رویانی یک قاضی بسیار هوشمند است. دو نفر به نزد او می‌آیند و از یکدیگر شکایت می‌کنند. رویانی یکی از آن‌ها را نگه می‌دارد. جالب است که از این داستان اقتباس‌های زیادی انجام شده است که برخی از آن‌ها چندان مناسب نبوده‌اند. مثلا دیدم که کسی انتقاد کرده بود که در داستان، دو دوست علت دعوایشان را بر سر یک کنیز بیان کرده‌اند.

یکی از آن‌ها صد سکه طلا به دیگری می‌دهد تا با آن کنیزی بخرد و پس از فروش کنیز، صد سکه را به او بازگرداند. من این بخش را از داستان حذف کردم چون احساس کردم برای بچه‌ها ارزش چندانی ندارد و به طور کلی ماجرا را تغییر دادیم. گفتیم که آن فرد از دوستش صد سکه قرض کرده و مشکلی داشته که این پول را قرض گرفته و حالا قصد دارد آن را پس بدهد. داستان را این‌طور تغییر دادیم.

باز هم قاضی رویانی یکی از طرفین را نگه می‌دارد و به آن فرد می‌گوید که به درختی برود و از آن درخت بخواهد که بیاید شهادت بدهد که چرا از او پول قرض گرفته است.

رویانی با دقت به موقعیت فرد توجه می‌کند و از او می‌پرسد که آیا به درخت رسیده یا نه؟ فرد پاسخ می‌دهد که درخت نزدیک است و اکنون باز می‌گردد. پس از بازگشت، قاضی می‌گوید که درخت آمده، شهادت داده و رفته است. طرف متعجب می‌شود و می‌پرسد: "چطور فهمیدید که شهادت داده و رفته است؟" قاضی پاسخ می‌دهد: "چون تو گفتی درخت نزدیک است و درختی که نزدیک باشد، سریع برمی‌گردد. پس درختی وجود داشته، پس شهادت داده و در واقع تو اقرار کردی که پول‌ها را زیر درخت از طرف گرفتی".

این داستان هم جالب است و هم به ما می‌آموزد که در گذشته، قاضی‌های ایرانی چقدر هوش و درایت داشتند و چگونه از آن‌ها برای حل مسائل استفاده می‌کردند.

داستان بعدی، "خوجانی دستور قایم کن" است که از کتاب "قابوس نامه" گرفته شده است. این داستان کمی پیچیده‌تر است. در آن دو دوست با یکدیگر توافق کرده‌اند و به طور مخفیانه کدهایی بین خود رد و بدل می‌کنند که پادشاهان قادر به فهمیدن آن‌ها نیستند. این کدها به خوجانی کمک می‌کند تا از مرگ حتمی جان سالم به در ببرد. داستان این‌طور که از آن برمی‌آید، به مهارت حل مسئله و توانایی مدیریت مشکلات و استفاده از زیرکی اشاره دارد. در این کتاب‌ها بیشتر بر استفاده از هوش و زیرکی ایرانی‌ها تأکید شده است، چیزی که هم اکنون نیز در بچه‌ها وجود دارد و به آن‌ها آموزش داده می‌شود تا چگونه از هوش و زیرکی خود استفاده کنند.

کتاب بعدی، "قابوس فامیل رسوا کن" است. این کتاب نیز برگرفته از "قابوس نامه" است و داستان آن حول جاسوسی و افشای مسائل خصوصی بین دو حکومت می‌چرخد. من تلاش کردم این داستان پیچیده سیاسی را به زبان ساده و کودکانه برای بچه‌ها بیان کنم. در این داستان نیز تأکید زیادی بر هوشیاری و بیداری ذهنی است. بچه‌ها باید یاد بگیرند که در همه شرایط هوشیار باشند و توانایی‌های خود را در تعاملات اجتماعی به نمایش بگذارند. نسل جدید، به خصوص بعد از کرونا، در ارتباطات اجتماعی با مشکلات زیادی روبه‌رو است.

یکی از مهارت‌هایی که باید به آن‌ها آموزش دهیم، تعاملات اجتماعی است. این مهارت‌ها به آن‌ها کمک می‌کند که با دوستان و خانواده خود چگونه ارتباط برقرار کنند.

در مجموعه کتاب‌هایی که من کار کرده‌ام، ارتباطات اجتماعی نقش بسیار مهمی دارد. بچه‌ها باید یاد بگیرند که چگونه ذهن دیگران را بخوانند، چگونه بر اساس صحبت‌های طرف مقابل واکنش نشان دهند و چطور احساسات خود را کنترل و مدیریت کنند. در این داستان، قابوس از مسائل خصوصی دشمنانش آگاه است و با اطلاع دادن این مسائل به آن‌ها، جلوی جنگ حتمی را می‌گیرد. این پیام مهمی است که از این داستان دریافت می‌شود: گاهی اوقات با دانستن برخی اطلاعات می‌توانیم از وقوع جنگ‌های بزرگ جلوگیری کنیم. این نکته بسیار ارزشمند است و به همین دلیل من تصمیم گرفتم که به سراغش بروم.

داستان بعدی که کیکاووس عجیب تعریف می‌کند، بر اساس یک داستان از کتاب قابوس‌نامه است.

کیکاووس، همان نویسنده‌ی کتاب قابوس‌نامه، یک ماجرای بسیار عجیب برای پادشاهی تعریف می‌کند. پادشاه به سختی باور می‌کند و خود کیکاووس مجبور می‌شود با دردسر و زحمت زیاد تلاش کند تا ثابت کند که حرفش درست بوده و دروغ نگفته است. پس از مدتی، بالاخره توانسته حرف خود را به کرسی بنشاند.

این داستان به بچه‌ها می‌آموزد که نباید هر حرفی را بزنند. حرف‌هایی که می‌توانند باعث دردسر شوند، بهتر است اصلاً گفته نشوند. بچه‌ها گاهی دغدغه دارند که یک حرفی می‌زنند و بعد پشیمان می‌شوند و می‌گویند ای کاش اصلاً آن حرف را نمی‌زدند.

شخصیت داستان در اینجا باید شش ماه وقت بگذارد و کلی هزینه کند تا ثابت کند که حرفش دروغ نبوده و دیگران اشتباه فکر کرده‌اند. این داستان، پیامی

اخلاقی برای بچه‌ها دارد که باید مراقب حرف زدن خود باشیم.

اقتباس خلاقانه از ادبیات کهن؛ راهی برای جذب نسل امروز

آخرین کتابی که برایتان دارم، کتاب "محمد نان پرتاب کن" است که باز هم از کتاب قابوس‌نامه گرفته شده. این داستان ضرب‌المثل معروف "تو نیکی می‌کنی و در دجله انداز / که ایزد در بیابانت دهد باز" را روایت می‌کند. محمد شخصی بود که هر روز نان تازه‌ای را در یک سینی چوبی می‌گذاشت و سینی را روی آب دجله قرار می‌داد تا جریان آب آن را ببرد. یک روز یکی از نزدیکان خلیفه در دجله می‌افتد و در جای دوری روی صخره گیر می‌کند. از همین نان مصرف می‌کند و خوشبختانه روی نان نام خودش را نوشته بود. پس از مدتی، این فرد پیدا می‌شود و به دربار می‌آید.

این داستان، داستانی جالب و بامزه است که معمولاً از آن اقتباس کمتری شده است. شاید یکی دو بار چنین اقتباس‌هایی دیده باشیم، ولی به نظرم این داستان برای بچه‌ها جذاب خواهد بود چون قهرمان اصلی آن یک کودک است.

اینها تنها نمونه‌هایی از اقتباس‌هایی هستند که تاکنون منتشر شده‌اند. احتمالاً تا کنون حدود سی یا چهل جلد از این نوع کتاب‌ها چاپ شده است. به عنوان مثال، من یک داستان از شاهنامه دارم که در جلد یازدهم این مجموعه آمده است. جلد دوازده هنوز منتشر نشده و در حال تصویرگری است. داستان آن به نام "لمبک پذیرایی کن" است که از داستان‌های شاهنامه در بخش پادشاهی بهرام گور است. این داستان کمتر شناخته شده است و معمولاً از رستم و سهراب، زال، رودابه، و سیمرغ بیشتر یاد می‌شود. اما "لمبک" از آن داستان‌هایی است که به نظر من جذاب بود و توانست در قالب داستانی نو و حتی یک کتاب جدید نوشته شود.

در جلد یازدهم این مجموعه، داستانی از خروج تارابی از کتاب "تاریخ جهانگشای جوینی" آمده است که معمولاً تاریخ این دوره مغول‌ها خیلی خشک و غیرجذاب به نظر می‌رسد. من از آن داستان اقتباس کرده‌ام. به طور کلی، خودتان را محدود به چهار یا پنج کتاب اصلی نکنید. شاهنامه، مثنوی، قابوس‌نامه و کلیله و دمنه از کتاب‌های کلاسیک جذاب هستند، ولی در کنار آن‌ها کتاب‌های دیگری هم داریم که کمتر کسی به آن‌ها توجه کرده است، مانند "تاریخ بیهقی" که معمولاً هیچ‌کس فکر نمی‌کند که از آن بتوان داستان کوتاه استخراج کرد.

من از داستان‌های کتاب "تاریخ جهانگشای جوینی" که کمتر کسی سراغ آن رفته است، اقتباس کرده‌ام. این کتاب‌ها و داستان‌ها فرصت‌های بسیاری برای اقتباس و بازآفرینی دارند.

کتاب‌های این مجموعه تحت عنوان "کار عجیب‌کنان" توسط انتشارات خیال انگیز منتشر شده است. این انتشارات یک پیج اینستاگرامی دارد که می‌توانید از آنجا کتاب را تهیه کنید. همچنین کتاب‌فروشی‌های اینترنتی مانند ایران کتاب نیز این کتاب‌ها را در اختیار دارند. نسخه فیزیکی کتاب‌ها نیز در طاقچه و فیدیبو موجود است. پخش ققنوس نیز

این مجموعه را در اختیار کتابفروشی‌ها قرار داده است و می‌توانید از آنجا نیز تهیه کنید.

اگر کتاب‌فروشی دارید، من در خدمتتان هستم. اگر کسی تجربه‌ای هم دارد، خوشحال می‌شوم که به اشتراک بگذارد. شما عزیزان کانون هستید و دوستانی که در کانون حضور دارند معمولاً خودشان دست به قلم نیز هستند.

من کسانی که در کانون می‌شناسم، هر کدام‌شان یکی دو تا کتاب هم چاپ کرده‌اند. اگر تجربه‌ای در زمینه اقتباس دارید و اقتباس کرده‌اید، مثلاً مورد استقبال قرار گرفته یا اگر اقتباس کرده‌اید، تجربه‌تان را بگویید. آدرس پیج را برایتان می‌فرستیم. انتشارات اسمش "خیال انگیز" است. کتاب‌ها در مراکز کانون موجود نیستند. این را دیگر فکر کنم می‌شود تقاضا کرد. الان کتاب‌های غیر از انتشارات کانون هم می‌شود تقاضا کرد برای کتابخانه‌ها. بله، وقتی که در شورای کتاب کودک تایید بشود. ما هم اکنون از یک سری انتشارات دیگر هم کتاب داریم، ولی این کتابی که شما فرمودید، کار شماست و هنوز نیامده. این‌ها مگر شورا تصویب کند، که احتمالاً پیگیری کنید تا ان‌شاءالله از آن طرف پیگیری‌ها انجام شود.

چون می‌گویم هم بحث هویت ایرانی هست و هم بحث مسائل روز جوانان و پاسخ به نیازهای روز جوانان امروز ما. یک سوالی پرسیدند خانم حسن‌سیفی فکر کنم اگر درست بگویم. گفتند: "خدا قوت! در بازآفرینی نام شخصیت‌ها می‌تواند تغییر کند؟" ببینید، بستگی دارد که شما بازآفرینی کنید یا بازنویسی. باز هم بستگی به اختیارات شما دارد. شما می‌توانید اسم‌ها را تغییر بدهید. بله. من خودم بیشتر به بازآفرینی تمایل دارم. یعنی سعی می‌کنم مدام شخصیت‌ها را امروزی کنم، از خلاقیت خودم به کار ببرم و حرف‌های جدیدی بزنم که متناسب با نیاز انسان امروزی باشد و این باعث می‌شود که جوان‌ها بیشتر علاقه‌مند شوند. اگر شما وفادار بمانید به متن اصلی کارتان، بچه‌های امروزی احتمالاً دیگر به سراغ این کارها نمی‌روند. باید آن‌ها را امروزی کرد.

مثلاً من یک کتاب دارم به نام "فردوسی" از مجموعه مشاهیر خندان که از سوی نشر مبتکران چاپ شده است. در آنجا شاهنامه و فردوسی را معرفی کرده‌ام.

یکی از چیزهایی که خیلی از آن استقبال شده و بچه‌ها خیلی دوست دارند، این است که من در داستان ضحاک که یکی از شخصیت‌های شاهنامه است، از کمی شوخی و شیطنت استفاده کرده‌ام. ضحاک هر روز دو نفر را می‌کشد و مغز آنها را به خورد اژدهایش می‌دهد. من گفتم که اژدهاها مغز انسان دوست دارند، ولی برای اینکه غذای‌شان یکنواخت نشود، آشپزها تغییرش می‌دهند. مثلاً منوی غذای اژدهاهای ضحاک را برداشتم و نوشتم که در برنامه غذایی‌شان چه چیزهایی وجود دارد؛ برای مثال، پوره مغز و سالاد مغز و... کمی شوخی در آن وارد کردم که بچه‌ها خیلی خوششان آمد. یا مثلاً وقتی رستم پیر می‌شود، می‌رود و به دو سه تا شاهزاده آموزش می‌دهد. یکی از شاهزاده‌ها که او آموزش می‌دهد سیاوش است و دیگری بهمن، پسر اسفندیار. من آنجا خواستم این داستان را امروزی کنم، برای همین گفتم که رستم یک مهد کودک راه انداخته بود و

مربی‌های مهد کودک یکی‌شان خاله گردآفرید بود، یکی‌شان خاله رودابه و هر کدام‌شان درس‌های خاصی دارند. مثلاً کشتی گرفتن، کندن گوشت، درس‌هایی که در مهد کودک «گل‌ها» به مدیریت رستم آموزش داده می‌شود.

یک نمونه دیگر هم دارم که در کتاب «ابوریحان بیرونی» از آن استفاده کرده‌ام. من هر جا می‌روم همه می‌گویند این نکته خیلی جالب است. در آن کتاب گفتم که ابوریحان در یک خانواده پرشمار زندگی می‌کرد، اما ما فقط اسم ابوریحان را می‌شناسیم. اما ما که کم نمی‌آوریم، بقیه اعضای خانواده‌اش را هم می‌سازیم. به طور مثال، احتمالاً خواهر ابوریحان اسمش شنبلیله بوده، اسم خواهر دیگرش هم پونه، و اسم برادرش هم گشنیز. بنابراین من شخصیت‌های جدیدی از خانواده‌اش خلق کردم. در نمایشگاه هر جا می‌رفتم، به من می‌گفتند که "آیا این نویسنده، ابو جعفری بیرونی است؟" یا "ابوتره بیرونی؟" و یا "ام شنبلیله بیرونی؟" با یک نوآوری ساده و بامزه این گونه موارد ماندگار در ذهن بچه‌ها خواهد ماند. احتمالاً ۲۰ یا ۳۰ سال بعد وقتی نام ابوریحان بیرونی به میان بیاید، بچه‌ها یاد خواهر و برادرانش خواهند افتاد که احتمالاً یک خواهر و برادر هم داشته است. اینگونه نوآوری‌ها می‌تواند جذاب باشد و در ذهن مخاطب باقی بماند.

کتابتان حفظ می‌شود و بعد این ماندگار هم می‌شود. اینها می‌روند در مدرسه‌ها و برای بقیه می‌گویند. یکی کافی است؛ اگر کتابی جذاب باشد، به خصوص بچه‌ها الان کتاب طنز خیلی دوست دارند. اگر کتاب طنزی بگیرد، یکی از اینها به اندازه یک کانون می‌تواند برای کتاب شما تبلیغات کند. می‌رود جاهای مختلف و می‌گوید این کتاب را من خواندم. بعد دست به دست می‌شود. هر کسی که کتاب را گرفته است، رفته و دوستانش هم آورده‌اند.

برای کتاب «رازی»، من یک مراسمی بود در تهران داخل فرهنگسرای فردوس که تشکیل شده بود. یک دختر خانمی آمد که هفت یا هشت ساله بود و من اولین بار بود می‌دیدمش. گفت: «آره، کتاب «رازی» شما را من گرفتم، رفتم در خانه ساعت ۱۰ شب شروع کردم به خواندن. هی خندیدم و خوندم و خندیدم و خواندم و خندیدم تا ساعت ۲ شب.» فکر کنید یک دانش‌آموز از ۱۰ شب بشیند تا ۲ شب بخواند. این یک پیروزی خیلی بزرگ برای نویسنده آن کتاب است. من اصلاً یکی از بهترین جایزه‌هایم همین حرفی بود که این خانم گفت. بعد گفت: «مامان و بابایم نگران شدند. ساعت ۱۰ شب این دختر چه اتفاقی افتاده که دارد می‌خندد؟»

کتاب خوب، کتابی است که وقتی دستشان می‌گیرند، از اول تا آخر نگذارند زمین. این هم یکی از ملاک‌های ارزیابی کتاب است. یک دختر خانم البته من نگران شدم. دختر خانمی که در سن دبستان تا دو شب بشیند کتاب بخواند و بخندد، مشکوک است دیگر! یک خانمی برای من فایل صوتی فرستاده بود که دختر خانمی نشسته و پدر و مادرش هم گذاشته‌اند جلویش. بعد این کتاب «رازی» را دارد می‌خواند. خودش می‌خندد و آن‌ها به خنده این دختر خانم دارند

می‌خندند. خیلی بامزه بود. برای گفتن کتاب، مثلاً «رازی» شده سوژه دور همی در خانه ما.

بله، یکی هم خانم اردشیری گفتند که دختر من کتاب «رازی» از مشـاهیر خندان را چندین بار می‌خواند و بلند بلند می‌خندید. خیلی اصلاً این کتاب باعث شد من با خیلی آدم‌ها آشـنا بشـوم. آدم‌هایی آمدند در زندگی ما که گفتند ما از طریق نوه‌مان با کتاب آشـنا شدیم. یکی از آن‌ها مثلاً آقای دکتر نوید ادهم است. دکتر نوید ادهم یکی از اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی اسـت. دکتر نوید ادهم یک نوه داشـت. نوه‌اش رفته بود کتاب من را گرفته بود و خوانده بود. کلی خوشش آمده بود. بعد رفته بود از آن کتاب ۵۰ تا گرفته بود و برای همکلاسی‌هایش توی مدرسه برده بود. به همه‌شان داده بود. گفته بود که مادرشان گفته بود چون پسـر من تجربه خیلی خوبی با این کتاب گذرانده، کتاب «ابوعلی سینا» بود فکر کنم.

پس بنابراین دوست داشتند که بچه‌های مدرسه هم داشـته باشـند این کتاب را. در واقع یک نذر فرهنگی بود و چه بهتر از این که یک نذر فرهنگی این‌طوری انجام بدهند. همه بچه‌ها. فیلمش هم برای من فرستادند و این باعث شد که من با بابا بزرگ آن‌ها هم آشنا بشوم از طریق این کتاب.

فرار یا ماندن؟ تصمیمی که از آگاهی می‌گذرد

این‌ها مواردی هسـتند که می‌گویند بحث فرهنگ اسـت. اکنون بحث هویت از آن بحث‌هایی اسـت که ما باید به سـراغش برویم؛ به‌خصـوص در این دو سـه سـال، چهار پنج سـال اخیر که خانواده‌ها خیلی عصـبانی بودند و متاسـفانه نفرت از ایران را به بچه‌ها یاد می‌دادند. در این چند سـال من دیده‌ام بچه‌های مدرسه، همکلاسی پسر من، مثلاً همه‌شان می‌گفتند که مادرها به بچه‌هایشـان یاد می‌دادند زود مدرک بگیرند، فرار کنند و از ایران بروند. خب، این یک چیز خیلی بد اسـت؛ به‌ویژه ما در هیچ دوره‌ای از تاریخ ایران نداشتیم که خانواده‌ها به بچه‌هایشان فرار کردن از ایران را یاد بدهند.

در مقابل، کار ما خیلی سـخت‌تر می‌شـود. کار شـما مربیان عزیز و کار ما نویسنده‌ها این می‌شود که بیاییم کتاب‌هایی بنویسـیم که زیبایی‌های ایران را به بچه‌ها یاد بدهد؛ زیبایی‌های ایران را یادآور بشـود که این‌ها فرار نکنند و نروند. فکر نکنند که فرار کنند و بروند خیلی خوب می‌شـود. حتی اگر می‌خواهند از ایران بروند، با آگاهی بروند؛ بدانند که چه کشوری را پشت سـر می‌گذارند. وقتی رفتند آنجا دچار بحران هویت نشوند؛ بدانند که از کشوری می‌آیند که در طول مثلاً ۵۰۰۰ سـال تاریخ دنیا، بیش از ۳۰۰۰ سـالش ایران یک امپراتوری بوده اسـت؛ یعنی یکی از دو امپراتوری بزرگ دنیا ایران بوده در طول ۳۰۰۰ سال.

حالا وضعمان این‌جوری شـده است که مثلاً شـرایط خیلی شرایط خاصی است. اوضاعمان خیلی مناسب و قشنگ نیست؛ ولی یک گذشته این‌جوری داشتیم. ما باید این را به بچه‌ها یاد بدهیم. یکی از راه‌های یاد دادن آن، یعنی اقتباس، با اسـتفاده از کتاب‌های زیبا و متن‌های زیبایی که داریم به آن‌ها بگوییم که ایران این اسـت، ادبیات ایران این اسـت، فرهنگ زیبای

ایرانی این اســت. حالا اگر می‌خواهید هم بروید، با آگاهی بروید.

خیلی من دیده‌ام در طول دوره تحصــیل خودم، مثلاً رفتند اروپا زندگی کردند. یک مدتی هفت، هشــت، ده ســال، بیســت ســال اروپا بودند. مســائل فرهنگی را برگردانده آورده به ایران. یک آقایی بود می‌گفت من در آلمان کار داشتم، زندگی داشتم، شرایط خوبی هم داشــتم. آقای شــجریان آمد آنجا یک کنســرت برگزار کرد، من دیگر اصلاً نتوانستم در آلمان بمانم. برگشتم آمدم به ایران. وقتی یک کنسرت موسیقی یک نفر را می‌تواند از آن سر دنیا دوباره برگرداند و بیاورد به داخل کشــور خودش، پس یک کتاب هم باید بتواند این کار را بکند.

اگر ما بتوانیم کتابی بنویســیم که مثلاً ایرانی‌ها به آن افتخار کنند، اگر کتابی بنویســیم که کتاب ترجمه بشــود به زبان‌های خارجی و خارجی‌ها از این کتاب خیلی چیزها یاد بگیرند و برایشــان بولد بشــود، از نظر فرهنگی ما حرفی برای گفتن در جهان داریم؛ کما اینکه هست دیگر و چینی‌ها کتاب‌هایی تولید می‌کنند کــه مثلاً آمریکــایی‌هــا دوســت دارنــد. هنــدی‌هــا کتاب‌هایی تولید می‌کنند که بچه‌های مدارس آمریکا می‌خواهند. البته ما در ایران هم کتاب‌های این‌جوری داریم ولی این‌ها را باید بیشــترشــان کنیم. یکی از راه‌هایش هم این اســت که برویم ســراغ کتاب‌های اقتباسی.

این هم نگفتم برایتان. کتاب‌های اقتباســی خودش می‌تواند مقدمه‌ای بشــود برای خلاقیت ادبی؛ یعنی یکی از ترس‌هایی که معمولاً من دیده‌ام نویسنده‌های جوان دارند، ترس از نوشــتن اســت. ترس نوشــتن کار خلاقانه خیلی زیاد اســت. خوب، اگر نوشــتن خلاقانه سخت است، با نوشــتن اقتباسی شروع کنید. همین داســتان که من برداشــتم، این‌ها را به عنوان نمونه برداشتم آمدم اقتباس کردم، بازآفرینی کردم. این‌ها را وقتی انجام بدهد، چاپ بشود، بعد جسارت این را پیدا می‌کند که بنشیند کار صفر تا صدش خلاقانه باشد و انجام بدهد. برای خودم این اتفاق افتاد دیگر. من اول مشــاهیر خندان را نوشــتم که در واقع زندگینامه بود، نان‌فیکشن بود.

نان‌فیکشــن‌های مشــاهیر خندان من را ســوق داد به ســمت کارهای فیکشــن. وقتی دیدم مشــاهیر خندان پنج جلد چاپ شــد و مطرح شــد، بعد آمدم خوشــمزه تاریخ را نوشــتم که کتاب تاریخی اســت. آن هم البته نان‌فیکشــن اســت. الان هم دارم می‌روم یک کتابی الان فرســتادم برای صــفحه‌بندی و برای آماده‌ســازی به نام میوه‌ای که پتو شــد. این درباره یوزپلنگ ایرانی اســت و خب یکی از چیزهایی اســت که ما داریم. در سراسر آسیا ما اصلاً یوزپلنگ نداریم. همه یوزپلنگ‌ها را کشــتند. فقط در ایران ما بیســت تا یوزپلنگ باقی مانده است. بیست تا که این ۲۰ تا ممکن است دو سه ســال دیگر کلاً از بین بروند، کلاً دیگر اصــلاً تعطیل بشود و ما یوزپلنگی نداشته باشیم.

من به عنوان یک نویســنده ادبیات کودک و نوجوان گفتم بیایم و درباره این‌ها یک کتاب بنویســم. بچه‌ها، چون قــدرت بچــه‌هــا را من فهمیــدم دیگر از کتــاب مشــاهیر خندان، فهمیدم بچه‌ها چقدر قدرت نفوذ دارند. از طریق نفوذ بچه‌ها بیایم در خانواده‌ها رخنه

کنم، یک کسی یک فکری برای این یوزپلنگ‌ها بکند؛ قبل از اینکه نسلشان منقرض بشود، قبل از اینکه این ۲۰، ۳۰ تا را ما از دست بدهیم یک فکری برایشان بکنند. این کاری است که از دست من برمی‌آید. حالا آن کتاب هم اتفاقاً خیلی کتاب بامزه‌ای هم شده است؛ یک یوزپلنگ لوس از خود راضی تک فرزند. دیگر بچه‌ها خیلی با این‌ها هماهنگی پیدا می‌کنند؛ یک تک فرزند لوس زبل پرحرف و وراج بامزه‌ای است که با مامانش دارد در عباس‌آباد، منطقه عباس‌آباد منطقه خاص یوزپلنگ‌هاست، توران به آن می‌گویند، منطقه توران بین عباس‌آباد و میامی قرار می‌گیرد. در آنجا دارد زندگی می‌کند.

مراحل به تولدش را دارد می‌گوید. چهار تا یوزپلنگ وقتی به دنیا می‌آیند روباه و شغال و گراز و کفتار این‌ها را می‌خورند. فقط یکی‌شان باقی می‌ماند، چون این باقی می‌ماند مامانش خیلی به آن توجه می‌کند و چون مامانش خیلی به او توجه می‌کند خیلی لوس بار آمده و خیلی نازپرورده است. بعد مثلاً در مورد غذاها، من از این غذا خوشم نمی‌آید، آن غذا بد است، این غذا خوب است. هرچه مامان به او می‌گوید این یک ایرادی در کار مامان درمی‌آورد. خب مثل یک بچه امروزی دقیقاً لوس و نازپرورده و تک فرزند امروزی. من آمدم بازسازی کردم در قالب این یوزپلنگ. بعد خیلی هم اطلاعات دادم؛ مثلاً یکی از اطلاعاتی که دادم درباره مثلاً زاد و ولد این یوزپلنگ‌ها، محیط زیست این پلنگ‌ها، رژیم غذایی یوزپلنگ، نحوه شکار یوزپلنگ و ... یک بار مامان به او می‌گوید بلند شو برویم امروز مطالعه، شکار. می‌گوید: مطالعه دوست ندارم، خوشم نمی‌آید، خسته‌کننده است. مامان هم برش می‌دارد خلاصه می‌برد گله‌ها را به او نشان می‌دهد و بقیه ماجرا...

خب دوستان من هم خیلی خوشحال شدم. خیلی لطف کردید. جمع خیلی خوبی بود در کنار شما بودیم، بسیار به من خوش گذشت. برایتان بهترین‌ها را آرزو می‌کنم و روزتان بخیر.

کتاب به عنوان ابزار تغییر اجتماعی و بررسی تجربیات موفق

محمد گودرزی دهریزی

زمان : دوشنبه–۲۸آبان ۱۴۰۳

انواع زبان و نقش آن‌ها در تغییر اجتماع

عرض سلام دارم خدمت همه همکارانی که صدای من را می‌شنوند. انسان یک موجود اجتماعی است و ما از اجتماعی بودن صحبت می‌کنیم؛ به طور طبیعی مهم‌ترین وسیله ارتباط‌گیری زبان است. البته در حال حاضر زبان است؛ چون معلوم نیست در آینده چه چیزی نقش داشته باشد. به خاطر اتفاقاتی که هر روز در جهان می‌افتد، نمونه‌اش تراشه‌ای است که به تازگی در مغز انسان کاشته‌اند و برخی مبادلات ارتباطی را دچار تردید می‌کند. اکنون مهم‌ترین وسیله ارتباطی ما زبان است.

زبان یا در گفتار اتفاق می‌افتد یا در نوشتار. نوشتار مشخصه‌اش کتاب است و ما در انواع گونه‌های کتاب می‌خواهیم مشخصاً در مورد ادبیات و هنر صحبت کنیم که چطور هنر و ادبیات می‌تواند در نگرش انسان تغییرات ایجاد کند. اگر یک فرد تغییر کند، به طور طبیعی کلیه تغییرات اجتماعی حاصل وجود فرد فرد ماست؛ بنابراین مصداق این تغییر را باید در فرد جستجو کرد. برای تغییر اجتماع و تغییر ادبیات، سه نوع زبان داریم: زبان عادی، زبان علمی و زبان ادبی.

تفاوت زبان عادی، علمی و ادبی

زبان عادی زبانی است که دال‌ها و مدلول‌های آن با هم تناسب یک به یک دارند. دال و مدلول چیست؟ «چاقو» دال است؛ واژه چاقو دال است؛ اما وقتی می‌گوییم چاقو، آن چیزی که در ذهن من می‌آید مدلول است. وقتی می‌گوییم تلفن همراه، واژه تلفن همراه دال است و کاربردش که به ذهن ما می‌آید مدلول است. در زبان عادی دال‌ها و مدلول‌ها با هم تناسب یک به یک دارند؛ وقتی می‌گوییم آب، منظورمان همان آب است؛ یعنی دال و مدلول یکی است.

در زبان علمی دال‌ها و مدلول‌ها تناسبی دیگر دارند، مثل زبان عادی؛ اما غیر از آن یک زبان تخصصی هم دارند که مثلاً یک استاد تنیس وقتی آب می‌خواهد می‌گوید آب بیاورید؛ اما وقتی در آزمایشگاه آب می‌خواهند برای دانشجوها می‌گویند H_2O. این را زبان علمی می‌گویند. زبان ادبی زبانی است که دال‌ها و مدلول‌ها با هم تناسب و تنازل یک به یک ندارند. می‌گوییم آب ولی منظورمان آب نیست: «در حرز تو گر چشم مرا آب روان است» اینجا آب عکس است. دال ما آب است؛ اما مدلول آب نیست، منظورمان اشک است: «در هجر تو من اگر خون هم

گریه کنم معذورم / تیغی که آسمانش از فیض خورد صد آب.»

دلیل اهمیت زبان ادبی

می‌خواهیم به اول بحث برسیم؛ چرا ما به عنوان یک انسان که ابتدا شخصیت منفرد داریم، یعنی بخشی از جامعه هستیم، نیاز داریم که از زبان عادی و زبان علمی عبور کنیم و به زبان ادبی برسیم؟ چه نیازی داریم؟ چرا ادبیات و هنر نیاز است؟ این سوال خیلی‌ها است، به ویژه هرچه جلوتر می‌رویم و تکنولوژی نقش پررنگ‌تری به خود می‌گیرد این سوال جدی‌تر می‌شود. در عصر دیجیتال ادبیات چه معنایی دارد؟ چرا باید شعر بخوانیم، داستان گوش دهیم؟ حداقل چهار دلیل را می‌شناسند که باید از زبان عادی عبور و به زبان ادبی برویم.

ضرورت **عبور از زبان عادی به زبان ادبی**

- اول اینکه زبان عادی و زبان علمی گاهی ظرفیت و توان بیان دردها، رنج‌ها، عشق‌ها و آرزوهای انسان را ندارد. این لیوان به اندازه یک لیوان جا می‌گیرد، نمی‌شود یک دریا داخلش جای داد. ببینید شما سقط جنین را در نظر بگیرید؛ در یک گزاره می‌گویند بچه سقط شد. این یک گزاره ساده است. در زبان علمی پزشک‌ها با دو تا اصطلاح علمی می‌گویند جنین سقط شد. در مقاله‌ای خواندم: «بچه من به دنیا آمد، قیافه‌اش را توصیف می‌کنم، بزرگ‌تر شد، راه افتاد، بعد روزی رسید که باید به مدرسه می‌رفت، ما دستش را گرفتیم بردیم مدرسه، رفت دبیرستان، در دبیرستان شاگرد اول شد، این کار را کرد، آن کار را کرد، بعد کنکور شرکت کرد، پزشکی قبول شد، ازدواج کرد، بچه‌دار شد. دیدیم بچه خوشگل به دنیا آورده.» همه را می‌گویند در آخر می‌گویند: «افسوس که بچه من سقط شد.» نشان می‌دهد بچه‌ای که سقط شده در یک گزاره علمی با دو اصطلاح بیان می‌کنند.

این بچه بود. به نظر شما تاثیری که این مقاله روی شما گذاشت بیشتر بود یا آن دو تا گزاره عادی؟ قطعاً دومی عمق فاجعه را بهتر بیان کرد؛ بنابراین باید از زبان عادی عبور کنیم و برویم سراغ زبان ادبی؛ چون زبان عادی ظرفیت بیان احساسات ما را ندارد.

- دلیل دوم اینکه باید از زبان عادی عبور کنیم. در زبان عادی و علمی لیوان، لیوان است؛ کره خورشید همان کره خورشید است. نمی‌توانیم خورشید و لیوان را عوض کنیم. در ادبیات، جهان را به شیوه خودمان تغییر می‌دهیم. نمی‌خواهیم خورشید عادی داشته باشیم؛ می‌خواهیم خورشید صبح از مسافرخانه کوه بیدار شود، خمیازه بکشد، به درخت‌ها و آدم‌ها سلام بدهد، هر کسی گرما می‌خواهد گرما بدهد و غروب در مسافرخانه دیگری بخوابد.

«زیبایان عالم بی‌قیاسی / ز مشرق یا به مغرب می‌شناسی؟»

ز مشرق تا مغرب ببینید چه تصویری دارد. هیچ کس زیباتر از تو نیست. دوست داریم خورشید این شکلی باشد.

دلایل لزوم حرکت به سمت زبان ادبی

لذا دست به کار می‌شویم و خورشید را همان‌جور که دوست داریم تغییر می‌دهیم. بسیاری از چیزهایی که نرسیدیم و دوست داریم برسیم خودمان ایجاد می‌کنیم. آیا این رمانی که از فلان نویسنده خواندم، آیا او همین‌جور زندگی می‌کند؟ اصلاً این جوری نیست. در زندگیش چیز دیگری می‌بینید. آن جهان واقعیت زندگی اوست، این جهان آرمانی اوست.

ایجاد دنیای آرمانی

سال‌ها پیش نقدی به یکی از اشعار سعدی گرفته بودند که سعدی زندگی منسجمی ندارد، متناقض حرف می‌زند؛ مثلاً فلانی بچه دزد را گرفت و آورد، خوب شد. در پاسخ به این تناقض بیان کردند سعدی منسجم‌ترین زندگی را داشته. گلستان سعدی آینه این جهان است؛ همان طور که این جهان پر از تناقضات است. یکی را که انتظار داریم زنده بماند فوت می‌کند، یکی نیاز نیست زنده بماند می‌ماند. دنیا پر از تناقضات است؛ اما بوستان سعدی آرمانی است، جهانی بوده که می‌خواسته جهان مثل بوستان اتفاق بیفتد. جایی که دزدی می‌رود زیر باغی را خالی می‌کند که برود چیزی گیرش بیاید، صاحب خانه بیدار می‌شود، دستش را می‌گیرد و می‌برد آنجا و می‌فهمد نیازمند است و هر چه نیاز دارد به او می‌دهد.

حاتم طایی اسبی دارد که فوق العاده او را دوست دارد. وقتی به منزل حاتم رسیدند؛ چون شب بارانی شدیدی بوده که حاتم نمی‌تواند برود و یک گوسفند برای آن‌ها بیاورد و پذیرایی کند. بعد از مدتی می‌بینند شام حاضر شد. می‌پرسند چی شد؟ حاتم می‌گوید چون نشد بروم برای شما گوسفندی بکشم، اسبم را برای شما کشتم. این جهان آرمانی سعدی است. پس ما نیاز داریم از زبان عادی عبور کنیم و به ادبیات برویم تا جهان عادی و آرمانی خودمان را بسازیم.

میکل‌انژ سنگی را می‌کشد و به خانه می‌برد. دوستی دارد که می‌گوید این سنگ سیاه برای چیست؟ می‌گوید یک فرشته داخل سنگ پنهان شده، می‌خواهم آن فرشته را در بیاورم. همه مسخره می‌کنند، می‌روند. بعد از مدتی که به دیدار دوستش می‌آید می‌بیند یک مجسمه فوق العاده زیبا آنجاست. می‌پرسد این چیست؟ می‌گویند این همان فرشته‌ای است که در دل آن سنگ بود. میکل‌انژ نمی‌خواهد سنگ، سنگ باشد؛ می‌خواهد سنگ فرشته باشد.

یک مجسمه‌ساز زیبایی بود که از زن‌ها هم خوشش نمی‌آمد. مجسمه زن می‌سازد به قدری روی آن کار می‌کند که یک مجسمه زیبایی می‌شود و بعد خودش هم عاشقش می‌شود. آنقدر نیایش می‌کند و از خدا می‌خواهد که به آن جان بدهد، همین اتفاق می‌افتد و مرد با مجسمه زن ازدواج می‌کند و می‌خواهد که این مجسمه سنگ نباشد، می‌خواهد با او گفتگو کند و خیلی چیزهای دیگر. این کار از متن ادبی برمی‌آید. جمله زیبایی عرب‌ها دارند: یک کارهایی را شاعر حق دارد انجام بدهد که برای دیگران ممنوع است، فقط

شـاعر مجوز دارد، بقیه ممنوع اسـت؛ مثل اسـتراق سـمع. در کارگاهی که برای نوجوان‌ها دارم به آن‌ها می‌گویم اهل استراق سمع باشید. دزدکی حرف‌های دیگران را گوش کنید؛ چون شما مجوز دارید. اگر یک آدم دیگر بود اجازه نداشـت؛ چون تو شـاعری و نویسـنده‌ای باید ببینی پزشـکان چه جوری حرف می‌زننـد، چـه جوری فحش می‌دهنـد، همـه را در داستان‌هایت به کار بگیری.

رهایی از قطعیت

دیگر چرا لازم اسـت از زبان عادی عبور کنیم؟ برای اینکه ما واقعاً در این دنیا و زندگیمان دچار قطعیت هسـتیم. ما می‌گوییم یا هسـت یا نیسـت. ما فکر می‌کنیم رنگ‌ها همین هسـتند که ما فکر می‌کنیم، درست‌ترین همینی هست که من می‌گویم. ادبیات و هنر اسـت که می‌تواند کمک کند تا از قطعیت دور شویم، به نسبیت نزدیک شویم.

گارسـیا یک نمایشـنامه‌ای دارد به نام جادوی سـیاه. قصه از این قرار است که یک پروانه پرواز می‌کند، یک دفعه بالش می‌شکند و به لوله فاضلاب می‌افتد.

وقتی وارد فاضـلاب می‌شـود وارد جهان سـوسـک‌ها می‌شود. بین همه سوسک‌ها یک سوسک بال او را مداوا می‌کند، ده روز طول می‌کشـد. در تمام مدت که با سـوسـک زندگی می‌کند، از جهان بیرون با او صـحبت می‌کند. سـوسـک می‌گوید یعنی چه؟ مگر جهان دیگری وجود دارد؟ بالاخره بعد از اینکه بال پروانه خوب شـد از سـوسـک خداحافظی می‌کند و می‌رود. وقتی پرواز می‌کند و می‌رود سـوسـک دچار دوگانگی شـده. سـوسـک نه کاملاً متعلق به جهان سـوسـک‌هاسـت نـه بیرون. ما دقیقاً همین را می‌خواهیم. جهان دیگری وجود دارد. این سـوسـک دیگر با تمام سـوسـک‌های داخل فاضـلاب فرق می‌کند. ادبیات و هنر در ذهن ما این کار را می‌کند. تقریباً قطعی‌ترین چیز در دنیا این اسـت که چیزی قطعی نیسـت. این را به مرور با سـر و کله زدن به ادبیات متوجه می‌شـویم؛ چون در داسـتان یک جور می‌خوانیم کـه نقطه مخـالف دارد، همگی درسـت هسـتند؛ یعنی در درون سوسک یک پروانه هم رشد کرد. می‌خواهیم که در وجود سـوسـکی ما یک پروانه هم باشد. این کد است.

مدیریت فناوری از طریق ادبیات

چهارمین دلیل که ناچاریم از زبان عادی عبور کنیم این اسـت که ما در عصـر دیجیتال زندگی می‌کنیم و لازم داریم فناوری را با هنر و ادبیات مدیریت کنیم. می‌دانید کجا فناوری خطرناک اسـت؟ کجا باید از پیشـرفت تکنولوژی ترسـید؟ زمانی که هنر و ادبیات و تکنولوژی جلو می‌رود، زمانی که تکنولوژی از ادبیات جلو بزند؛ اما تا زمانی که در یک خط جلو می‌روند و ادبیات جلوتر از تکنولوژی هسـت و افسـار تکنولوژی دسـت هنر اسـت، ما باید دائم از پیشـرفت تکنولوژی استقبال کنیم. شاید این مثال ساده باشد؛ ولی مثال بدی نیسـت. آدم شـیفته سـرعت اسـت، جای ۲۰ کیلومتر ۴۰۰ کیلومتر برود. اگر این انسانی که عاشق سرعت است در اتوبان با سرعت ۴۰۰ برود و شب قبل حافظ هم خوانده باشـد، ببیند یک بچه خرگوش از

عرض اتوبان رد می‌شود، او سرعتش را پایین می‌آورد تا خرگوش رد شود، نگاهی هم به او می‌کند و عکسی هم می‌گیرد و دوباره با سرعت ۴۰۰ می‌رود؛ اما اگر با ادبیات بیگانه باشد ممکن است از روی آن هم رد شود. اینجا فقدان هنر و ادبیات است؛ لذا در تمام دنیا که به هنر فکر می‌کنند، توازنی بین پیشرفت تکنولوژی و هنر وجود دارد.

همیشه تکنولوژی و جهان دیجیتال دست ادبیات و هنر است؛ برای همین ما همیشه نقد می‌کنیم. هرچه محافل فرهنگی در سراسر جامعه فیلم‌های شاخص هنری پخش شود، سینما آلوده فیلم‌های اتوبوسی نشود، برای اینکه در عصر دیجیتال زندگی می‌کنیم تا آدم‌ها همیشه جاهایی را داشته باشند بروند شعر گوش کنند، نقد ادبی بشنوند، اگر نرسیدند در تلویزیون فیلم هنری ببینند؛ چون در عصر تکنولوژی به سر می‌بریم.

تاثیر ادبیات بر اجتماع

تا اینجا هرچه گفتیم این نیاز اجتماعی و فردی ما برای ادبیات بود. یک بعد دیگر دارد: تاثیر اجتماعی است. قصد ندارم تاثیر اجتماعی را بگویم. واقعاً تمام خوانندگان ادبیات بعد از مدتی ویژگی خالقان هنر را به خود می‌گیرند. تست بزنید! آنهایی که اصلاً نمی‌نویسند؛ ولی رمان‌خوان‌های حرفه‌ای هستند، شما از طرز گفتار این آدم‌ها لذت می‌برید. این تاثیر رمان روی ذهنش است، تقویت هوش روایی است. کودکان ما به شدت هوش روایی آنها پایین آمده است. فرق است بین بچه‌هایی که داستان می‌خوانند و نمی‌خوانند. به طور مثال دو تا بچه‌ای که داستان خوانده و نخوانده به نانوایی بفرستید تا ببینید چه خبر است. کسی که داستان خوانده می‌گوید: «من رفتم وارد سوپرمارکت شدم، دیدم شلوغ است. آقای فروشنده پشت ایستاده بود و سرش شلوغ بود. رفتم وسط جمعیت و گفتم آقا من عجله دارم می‌شود این را به من بدهید؟ نان خریدم و برگشتم. وقتی آمدم همه می‌گفتند آقا این تازه آمده چه بچه شیطانی است!» شما یک قصه شنیدید.

بچه‌ای که هوش روایی پایینی دارد وقتی بپرسید چه خبر می‌گوید: «هیچی، رفتم خریدم آمدم.»

بعد از مدتی نگاه خوانندگان ادبیات دگرگونه می‌شود. همانطور که شاعر جهان را دگرگونه می‌بیند، تصویر دگرگونه‌ای از جهان دارد، این‌ها هم همین هستند. اگر ۵۰ درصد آدم‌ها این ویژگی را داشته باشند چهره جامعه عوض می‌شود، اگر ۶۰ درصد داشته باشند چهره به گونه دیگری عوض می‌شود و اگر ۷۰ درصد چهره به گونه دیگری می‌شود.

دو نکته را گفتم: یکی اینکه خوانندگان ادبیات بعد از مدتی که مستمر مخاطب ادبیات هستند شبیه خالقان ادبیات می‌شوند و دیگری تقویت هوش روایی این‌هاست. شاید شما در خانواده‌تان صحبت کسانی که اهل ادبیات هستند را بشنوید، می‌بینید صحبت آنها روایی‌تر است، ایجاز را در صحبت دارند، پایان‌های غافلگیر کننده‌ای در صحبت دارند در حالی که نویسنده هم نیستند ولی همه این‌ها مجموعه ویژگی‌های یک اثر ادبی هم هست به خاطر تاثیری است که از متون گرفته و یکی هم نگاه دگرگونه‌ای

اســت که به جهان اطراف پیدا می‌کند. نگاه کنید اگر تاریخ ادبیات خودمان را نگاه کنیم؛ اگر یک محقق باشد که شاعران تصویری که از خورشید ارائه دادند دسته‌بندی کند. یک وقت هست فقط یک خورشید در ذهن داریم و آن این اســت که روز می‌آید و شــب می‌رود و یک وقتی هســت ۸۰ تا خورشــید در ذهن داریم.

سـوال یکی از حضـار: ما در شـهری هسـتیم که مردمانش سـنت‌های خودشـان را دارند. تفاوت سـنت‌های قدیمی و جدید و تفاوت ادبیات مختلف در نوشـتارها و گویش‌ها خیلی تاثیر دارد. لطفاً ما را راهنمایی کنید که تفاوت بین سـنت‌ها و ارزش‌ها شکسته نشود.

پاسـخ سـخنران: در دسـته‌بندی ادبی خودمان ادبیـات بومی داریم. این ادبیـات بومی ویژگی‌هـای خودش را دارد. یکی از پدیده‌ها که ما در کشـور داریم بحث دوزبانگی اسـت. کودکانی که ۶ سـال با زبان مادری فکر می‌کنند، وقتی وارد مدرسـه می‌شـوند باز هم با زبان مادری فکر می‌کنند. تجربه من این است برای بچه‌های کودک باید به ادبیات بومی بها بدهیم؛ چون مدرسـه وظیفه زبان‌آموزی دارد توصـیه عمومی این بوده این دو زبان را با هم داشته باشیم.

سوال یکی از حضار: اینکه در نوشتار بچه‌ها خیلی غلط املایی داریم و دچار مشـکل هسـتیم. کتاب معرفی می‌کنیم و کتابخوانه‌ی خوبی داریم و بچه‌ها می‌نویسند؛ ولی غلط املایی فراوان است چه کنیم؟

پاسخ سخنران: یک تکنیکی در حوزه نوشـتن به ویژه نگارش متوسـطه اول صـحبت شـده به نام تولید پیش‌نویس. به بچه‌ها یاد بدهید که با دو بار نوشـتن سر و کار دارند؛ یکی پیش‌نویس اول است که می‌تواند پر از غلط املایی باشـد و فعل و فاعل‌ها جابجا شـود. وقتی تمام موانع را در پیش‌نویس اول حذف کنید، آنها می‌مانند و کاغذی که غلط املایی برایشـان مشـکل ندارد. به آنها یاد بدهیم شـمایی که غلط املایی دارید باید در پاک‌نویس، از جلد نویسـنده خارج و وارد جلد ویراسـتار بشـوید. همیشـه دو تا یادداشـت از بچه‌ها بگیرید یک پیش‌نویس و یک پاک‌نویس. با این کار به بچه‌ها جرات و جسارت می‌دهید.

در بریتانیا یک الگوی کوه یخی هست. همیشه بخش کوچکی از کوه یخی بیرون آب و بخش بزرگی زیر آب اسـت. آنچه به بچه‌ها یاد می‌دهیم بیرون آب اسـت و آنچه انجام می‌دهند زیر آب و بخش بزرگتر هست.

چیزی که بچه‌ها را می‌خنداند، به گریه می‌اندازد یا چیزهایی که باعث می‌شـود بچه‌ها به انزوا بروند، بچه‌ها را وادار می‌کنیم آنها را بنویسـند. بچه‌هایی که مثل هم هسـتند مثل دو برگ درخت بیایید بگویید شـباهت‌های این‌ها را بنویسـید. تاکید بر پیش‌نویس این مشـکل را حل می‌کند. به بچه‌ها بگویید مهم نیسـت غلط املایی دارید. غلط را به من بگو تا من درستش را به تو بگویم. مهم این است که بنویسی چه چیزی خوشحالت می‌کند. به مرور زمان مشکل حل می‌شود.

نوشـتن مشـتقات زیادی دارد. مشـتقات شـعر، رمان، همه نوشـتن اسـت و خلاق. یک خانمی که آشـپزی می‌کند دارد آشـپزی می‌کند. ما آشـپزی را آموزش می‌دهیم؛ ولی او در فرایند آشـپزی هر بار یک غذایی

می‌پزد. چند تا خبر شما را میخکوب می‌کند؛ بنابراین واژه خلاق را برمی‌داریم و به نوشتن تاکید می‌کنیم و مهارت را اول می‌آوریم. این کلمه کل رویکرد نوشتن در کانون تغییر می‌کند.

بچه‌ها وقتی می‌خواهند چیزی را بنویسند حکم ماشینی دارند که باتری تمام کرده و باید هول داد. بعضی‌ها هم ماشینی دارند که می‌دانند خراب است. هر روز که می‌آیند روی بلندی می‌گذارند تا راه بیفتد. بچه‌ها در نوشتن درست مثل ماشینی هستند که باید روی تپه بروند. مشکل بچه‌ها در نوشتن همان خط اول و جمله اول است. در واقع با بچه‌ها گفتگو ایجاد می‌کنید؛ مثلاً قرار است در مورد درختی بنویسیم، درختی که از گنجشک‌ها بدش می‌آید. حالا بچه‌ها درباره ویژگی این درخت حرف می‌زنند. این کار باعث می‌شود گره ذهنی بچه‌ها حل شود. به این می‌گوییم گره نوشتن، گره نوشتن همان جمله است.

می‌گویید بنویس. از این ۱۵ بچه ۵ نفر بلافاصله می‌نویسند، ۵ نفر دارند فکر می‌کنند و چیزهایی می‌نویسند، چند نفر اصلاً نمی‌نویسند. بالای سر آنهایی بروید که اصلاً نمی‌نویسند و بپرسید چه می‌خواهی بنویسی؟ می‌گوید نوک زبانم است ولی نمی‌توانم بنویسم. می‌گویم به من بگو. می‌گوید می‌خواهم بگویم این درخت درخت قهرو است. می‌گویم خوب بنویس. جمله اول را من می‌گویم "درخت‌ها هم مثل آدم‌ها گاهی قهر می‌کنند". این جمله را که نوشتیم ادامه می‌دهد و جمله‌های بعدی را می‌نویسد.

یک فرصت طلایی نوشتن بحث تقلید است. در نویسندگی یک دوره تقلید داریم که مثل دوره رشد جنین است. همین تقلید هم شکل و شیوه دارد. باید مثل فلانی شعر بگوید. می‌گوید: داستان‌های چه کسی را دوست داری؟ مثل او می‌نویسد. چیزی که در روش نوشتن داریم عبارتی را می‌آوریم؛ مثلاً فلان نویسنده را می‌نویسد و بعد خودش ادامه می‌دهد.

مثل دختری که آشپزی خیلی خوبی دارد. او از مادرش یاد گرفته. چه کسی می‌تواند بگوید آنکه دستم بگرفت و پا به پا برد مادر بود؟ نگاه می‌کنیم پدر و مادرمان چه جوری راه می‌روند و ما هم راه می‌رویم. بعدها مثل مادر راه نمی‌رویم، مثل برادر حرف نمی‌زنیم. در نوشتن هم همین اتفاق می‌افتد و بعد ادامه می‌دهیم سراغ نوشتن می‌رویم.

در جایی می‌خواندم نه تنها بچه‌ها باید پیش‌نویس پر از غلطی داشته باشند؛ بلکه تمام نویسندگان حرفه‌ای دنیا و آنها که جایزه نوبل بردند نیز غلطترین پیش‌نویس‌ها را دارند.

در روانشناسی هم پیش‌نویس داریم. زندگی ما آنقدر پیش‌نویس‌های اشتباه دارد که تمام عمر دنبال اصلاح هستیم و یک دفعه یک کلمه عوض شد. برای کودکی که تازه راه را شروع می‌کند باید پیش‌نویس باز کنید. در نوشتن بچه را هول می‌دهیم تا ماشین راه بیفتد. ما سال‌هاست که در کارگاه‌های ادبی مبحثی قبل از شروع نوشتن داریم به عنوان "فضاسازی" که مربی این زمینه را ایجاد می‌کند تا بچه نوشتن برایش راحت شود.

وقتی وارد مدرسه می‌شوید با دو گروه دانش‌آموز سر و کار دارید؛ گروهی که پیش از دبستان مواجهه درستی با ادبیات داشتند و گروهی که مواجهه درستی ندارند؛ چون یک نقدی که هست می‌گویند مدرسه بچه‌ها را ربات می‌کند و عده‌ای قبول ندارند و می‌گویند تمام دانشمندان دنیا از مدرسه بلند شدند پس خلاقیت آنها را نمی‌کشد. عده‌ای جواب دادند این‌ها همان بچه‌هایی هستند که در کودکی خلاق بودند. تاکید روی آموزش‌های پیش از دبستان است.

از همه دوستان تشکر می‌کنم خدانگهدار.

ادبیات در عصر دیجیتال: چالش ها و فرصت ها

رضا اسماعیلی

زمان: چهارشنبه –۳۰ آبان ماه ۱۴۰۳

ای نام تو بهترین سرآغاز، بی نام تو نامه کی کنم باز؟ با سلام و احترام خدمت همه عزیزانی که در این لحظه همراه ما هستند و در این برنامه حضور دارند. پیش از ورود به مبحث اصلی «ادبیات در عصر دیجیتال»، لازم می‌دانم نکته‌ای را بیان کنم. در گذشته، زمانی که از فردی به‌عنوان «بی‌سواد» یاد می‌شد، منظور این بود که او توانایی خواندن و نوشتن ندارد.

اما امروزه، تعریف جدیدی از بی‌سوادی ارائه شده است که شامل افرادی می‌شود که قادر به استفاده از اینترنت، فضای مجازی و رسانه‌های دیجیتال نیستند. در واقع، افرادی که فاقد این توانمندی‌ها و مهارت‌ها باشند، از دانش روز بی‌بهره خواهند بود. این امر، ضرورت آشنایی با فضای دیجیتال را برای حضور در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، هنری، ادبی، علمی و سیاسی دوچندان کرده است. در حوزه ادبیات نیز این مسئله مصداق دارد.

ادبیات در بستر دیجیتال

امروزه، ادبیات به‌نوعی به فضای مجازی وابسته است و شاعران، نویسندگان و اهل فرهنگ از طریق رسانه‌های دیجیتال دیده و شنیده می‌شوند. رسانه‌های دیجیتال مبتنی بر اطلاعات و ارتباطات هستند و از فناوری‌های دیجیتالی بهره می‌برند. تولید و انتشار محتوا در این فضا، با استفاده از ابزارهایی که به پردازشگر دیجیتال مجهز هستند، انجام می‌شود. این رسانه‌ها هم امکان مونولوگ (سخنرانی یک‌طرفه) را فراهم می‌کنند، هم امکان دیالوگ (تعامل دوسویه). برای مثال، فردی می‌تواند از طریق پخش زنده در اینستاگرام، سخنرانی خود را ارائه دهد و هم‌زمان، مخاطبان نیز با طرح پرسش‌ها و نظرات خود، در بحث مشارکت داشته باشند.

چالش‌ها و فرصت‌ها

این فضا فرصت‌های بسیاری را برای ما فراهم کرده است؛ اما در عین حال، چالش‌هایی را نیز به همراه داشته است. البته شاید نتوان آن را «تهدید» نامید، اما ناتوانی در بهره‌مندی صحیح از این فضا، می‌تواند منجر به مشکلاتی شود.

یکی از نمونه‌های بارز این چالش‌ها، انتشار شعر جعلی منتسب به قیصر امین‌پور در فضای مجازی و صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران بود. در این ماجرا، یکی از مجریان تلویزیون شعری را به قیصر

امین‌پور نسبت داد، در حالی که این شعر متعلق به او نبود. این موضوع، با اعتراض گسترده اهالی ادبیات مواجه شد؛ چراکه شعر مذکور حتی از نظر وزن و قافیه نیز دچار اشکالات اساسی بود.

متأسفانه، چنین مواردی در سال‌های اخیر افزایش یافته است. امروزه، با بررسی فضای مجازی، با اشعاری مواجه می‌شویم که به‌صورت نادرست به شاعران بزرگی همچون مولانا، عطار، سنایی، حافظ، سعدی، پروین اعتصامی و استاد شهریار نسبت داده می‌شوند. این مسئله نه‌تنها در مورد شاعران کلاسیک، بلکه در مورد شاعران معاصر نیز دیده می‌شود. بسیاری از اشعاری که در شبکه‌های اجتماعی منتشر می‌شوند، بعدها مشخص می‌شود که هیچ ارتباطی با شاعر مورد نظر ندارند و در واقع، آثار جعلی محسوب می‌شوند.

این یکی از چالش‌های فضای مجازی است که ممکن است به ادبیات آسیب برساند، در صورتی که ما از دانش ادبی برخوردار نباشیم و تنها فکر کنیم که هر چیزی که در این فضا بازنشر می‌شود یا هر تولید محتوایی مستند است. یکی از عواملی که می‌تواند مخاطب را توانمند کند در استفاده از فضای مجازی، مجهز شدن به دانش ادبی و علمی است، به‌طوری که مخاطب در این عرصه‌ها، اگر شاعر یا نویسنده است، هنگام بازنشر یا ارائه مطالب، با آگاهی کامل و استناد به دانش ادبی اقدام کند تا از وقوع مشکلاتی مانند آنچه ذکر شد، جلوگیری شود. در غیر این صورت، اگر تنها به دلیل اینکه مطلبی خوشایند است، بدون توجه به منابع آن را بازنشر دهیم، این امر می‌تواند مشکلات و چالش‌هایی ایجاد کند و باعث شود که ما متهم به بی‌سوادی شویم. این یکی از آسیب‌های فضای مجازی است.

خوشبختانه امروز بیشتر شهروندان جامعه با این فضا آشنا شده‌اند و در آن زندگی می‌کنند. دیگر فضای مجازی تنها یک فضای مجازی نیست؛ بلکه با واقعیت‌های زندگی ما آمیخته شده است و به نوعی از حالت مجازی بیرون آمده است. به عنوان مثال، شما می‌توانید با یک گوشی موبایل که وسیله‌ای کوچک است، با دنیا ارتباط برقرار کنید و صفحات خود را در اینستاگرام، فیسبوک و سایر شبکه‌های اجتماعی داشته باشید و اهداف خود را دنبال کنید. دلیل جذابیت این فضا این است که ویژگی‌های خاصی دارد که باعث می‌شود مردم از کودکان پنج‌ساله تا پیرمردان نودساله، در این فضا حضور داشته باشند و تعامل کنند. این فضا ویژگی‌های تعاملی دارد که به شما امکان می‌دهد با مخاطب خود ارتباط مستقیم داشته باشید. علاوه بر این، سرعت بالای انتشار مطالب یکی دیگر از ویژگی‌های این فضا است. در گذشته، شاعران و نویسندگان برای انتشار آثار خود باید کتاب‌ها را به ناشرین عرضه می‌کردند و این روند گاهی سال‌ها طول می‌کشید تا اثر به دست مخاطب برسد. حتی اگر چاپ پذیرفته می‌شد، تیراژ کتاب‌ها محدود بود. به‌ویژه در سال‌های اول انقلاب، تیراژ کتاب‌ها به ۵۰۰۰ جلد می‌رسید که بعدها به ۵۰۰ جلد یا کمتر کاهش یافت. این باعث نگرانی می‌شد، چرا که فاصله‌ای میان مردم و کتاب‌ها ایجاد شده بود و هزینه‌های چاپ نیز بسیار بالا بود. به همین دلیل

مردم دیگر علاقه‌ای به خرید کتاب نداشتند. اما فضای مجازی این امکان را فراهم کرده که حتی روزنامه‌ها به صورت آنلاین در اختیار مردم قرار گیرد. شما می‌توانید پیش از انتشار روزنامه در روزهای مشخص، آن را به‌صورت آنلاین مطالعه کنید. اگر کسی علاقه‌ای به خرید روزنامه کاغذی یا کتاب نداشته باشد، می‌تواند فایل‌های این کتاب‌ها را از فضای مجازی دریافت کند و مطالعه کند. این مزایای بسیاری دارد اما در عین حال معایبی نیز به همراه دارد. برای من که می‌خواهم کتابی را مطالعه کنم یا روزنامه‌ای را بخوانم، راحتی دسترسی به آن از طریق اینترنت یا موبایل خوشایند است، اما برای ناشر یا نویسنده این مسئله ممکن است مشکل‌ساز باشد، چرا که آن‌ها تمایل دارند کتاب‌هایشان برایشان درآمدزا باشد. وقتی کتاب‌ها یا روزنامه‌ها به راحتی در فضای مجازی قرار می‌گیرند، دیگر مخاطبین انگیزه‌ای برای خرید آن‌ها ندارند و این باعث ورشکستگی ناشران و زیان نویسندگان می‌شود. این یکی از چالش‌ها و آسیب‌های فضای مجازی است که باید راهکاری برای کاهش آن پیدا کرد. در فضای مجازی، سرعت انتشار خبر بسیار بالا است و شما می‌توانید در عرض چند ثانیه خبری را منتشر کنید. همچنین امکان ارتباط بی‌واسطه با مخاطب فراهم شده است و این ویژگی‌ها باعث شده که رسانه‌های دیجیتال به یکی از ویژگی‌های مهم این فضا تبدیل شوند.

در فضای مجازی، شما می‌توانید بدون هیچ محدودیتی با یک نویسنده مصاحبه کنید، به این معنا که این فضا این ظرفیت را ایجاد می‌کند که شما مطلبی را به صورت نامحدود منتشر کنید و از انتشار آن هیچ مشکلی نداشته باشید. علاوه بر این، امروز هر شهروند برای خود یک رسانه مستقل و توانمند است.

به این ترتیب، تمام شهروندان می‌توانند صفحه‌ای در اینستاگرام یا فیسبوک ایجاد کنند و محتوای مورد نظر خود را منتشر کنند یا دیدگاه‌های خود را، اعم از مواضع فرهنگی یا سیاسی، اعلام کنند. این وضعیت به معنای آن است که هر فرد به یک رسانه شخصی و مستقل تبدیل می‌شود. ارتباطات در این فضا بدون مرز است. در گذشته، اگر کتابی منتشر می‌شد، معمولاً این کتاب فقط محدود به یک کشور یا یک شهر بود. برای مثال، اگر شما در استان گیلان یا شهر رشت کتابی منتشر می‌کردید، فقط مردم آن منطقه می‌توانستند از آن استفاده کنند. حتی اگر ناشر امکاناتی در اختیار داشت، کتاب ممکن بود در سطح کشور منتشر شود، اما باز هم محدود به این سطح بود. اما امروز می‌توانیم مطالب خود را در فضای مجازی، مانند اینستاگرام، منتشر کنیم و نه تنها مردم ایران، بلکه مردم سراسر جهان به این مطالب دسترسی پیدا کنند. به این ترتیب، شاعران، نویسندگان و هنرمندان از سراسر دنیا می‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، تبادل نظر داشته باشند و تجربیات خود را منتقل کنند.

هزینه‌های چاپ کتاب در گذشته بسیار بالا بود. برای مثال، نویسنده باید هزینه زیادی را به ناشر پرداخت می‌کرد تا کتابش در شمارگان محدود چاپ شود. این فرآیند برای نویسنده‌ای که سرمایه زیادی ندارد، بسیار

دشـوار بود. اما در فضـای مجازی، بدون تحمل هیچ هزینه‌ای، می‌توانید مطالب خود را منتشـر کنید و به مخاطبان گسـترده‌ای دسـترسـی پیدا کنید. این مخاطبان می‌توانند از تمام اقشـار جامعه، از مردم عادی گرفته تا فرهیختگان و اصـحاب فرهنگ و فکر، باشند. به این ترتیب، فضای مجازی امکان نشر آسان و کم‌هزینه را فراهم کرده است. این ویژگی‌ها از جمله مزایای فضـای مجازی برای هنرمندان و افراد فرهنگی به شمار می‌آید.

امروز حتی خبرگزاری‌ها و مطبوعات نیز از رسانه‌های دیجیتال استفاده می‌کنند. شما می‌توانید روزنامه‌ها را به صـورت آنلاین مطالعه کنید و خبرگزاری‌ها نیز از این فناوری‌ها بهره می‌برند. بنابراین، این رسـانه‌ها نیز در واقع شـامل رسـانه‌های دیجیتال می‌شـوند. این مقدمه‌ای بود که من در رابطه با موضـوع ادبیات در عصر دیجیتال بیان کردم.

چالش‌های این بستر

اگر بخواهیم به چالش‌های این فضا اشاره کنیم، یکی از آن‌ها سـرعت عمل در انتشـار مطالب اسـت. در فضـای مجازی، گاهی اوقات یک شـاعر یا نویسـنده ممکن اسـت اثری خام تولید کند و بلافاصـله آن را منتشـر کند. این در حالی اسـت که در گذشـته نویسنده‌ها و شاعران برای عرضه آثار خود حساسیت بیشـتری داشـتند. معمولاً یک اثر را پس از تولید برای مدت‌ها در اختیار نمی‌گذاشـتند و آن را به طور مداوم و با دقت زیادی اصـلاح و به کمال می‌رسـاندند. اما امروز، آثار به راحتی منتشـر می‌شـوند و گاهی پس از انتشـار، نویسـنده متوجه ضـعف‌هایی در اثر خود می‌شود. در چنین شرایطی، اصلاح و تغییرات بعدی دشوار است و این ممکن است به ادبیات آسیب وارد کند.

یکی دیگر از مشکلات این است که برخی افراد برای کسـب شـهرت، اشـعار یا مطالب دیگران را به خود نسبت می‌دهند. به عنوان مثال، ممکن است شعری را به یک شـاعر بزرگ نسبت دهند و آن را در فضـای مجازی منتشـر کنند. سـپس، پس از مدتی، این افراد اعلام کنند که آن شـعر متعلق به خودشـان اسـت و این‌گونه محبوبیت بیشـتری کسب کنند. این نیز یکی از چالش‌های فضای مجازی است که باید به آن توجه کرد.

اخیراً، الحمدالله این دغدغه اصحاب فرهنگ و اهالی فکر و فرهنگ جدی شده است و حساسیت‌هایی که ایجاد شده، به گونه‌ای بوده که مشاهده کرده‌ایم یک سـایت، زمانی که فضـای مجازی را رصـد می‌کند، اشـعاری را که به شـاعران بزرگ یا شـاعران معاصـر منسـوب اسـت و جعلی می‌باشـد، شـناسـایی کرده و اعلام می‌کند که این اشـعار جعلی اسـت و به اطلاع عموم می‌رسـاند. امروزه، ما به شـدت نیازمند این هسـتیم که نهادهای فرهنگی، به ویژه افرادی که به صـورت شـخصـی این اقدامات را انجام می‌دهند، نهادهای متولی فرهنگی مانند وزارت فرهنگ و ارشاد اسـلامی، حوزه هنری و دیگر نهادهای فرهنگی، این دغدغه‌ها را جدی بگیرند. به خصوص در حوزه سیانت و پاسداری از زبان فارسی، که یک گنجینه غنی است و اگر ما بخواهیم به آن بی‌مهری کرده و آن را حفظ

نکنیم، ممکن است این چالش‌ها آسیب‌هایی به زبان فارسی وارد کند. بنابراین، باید نگران زبان فارسی باشیم و اگر مشاهده می‌کنیم که آثار بزرگان ادبی مورد حمله قرار می‌گیرد، باید اقدام به روشنگری و اطلاع‌رسانی کنیم و در واقع فضای مجازی را از آسیب‌ها پاک کرده و آن را پیرایش کنیم تا یک فضای سالم ایجاد شود. افرادی که ممکن است بخواهند از این فضا برای فرصت‌طلبی استفاده کرده و نگرانی‌هایی برای اهالی ادبیات ایجاد کنند، باید با دقت نظر و حساسیت‌های لازم به این فضا وارد شوند تا در نهایت این فضا به یک فضای سالم تبدیل شود و مردم عادی بتوانند از این فضا استفاده کرده و محتوای سالم و ارزشمند در اختیارشان قرار گیرد. این مطالب نباید جعلی و کذب باشند.

یک نکته‌ای که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که امروزه مردم، همان‌طور که اشاره شد، از فضای مجازی استفاده می‌کنند؛ از کودک پنج ساله گرفته تا پیرمردان ۹۰ ساله. به خصوص کودکان، وقتی به آن‌ها نگاه می‌کنید، می‌بینید که اطلاعات زیادی از فضای مجازی دارند یا توانمندی‌هایی که در استفاده از موبایل دارند، شاید از شما و من بیشتر باشد. به ویژه این بازی‌های رایانه‌ای که جذابیت‌های فوق‌العاده‌ای دارند، باعث شده است که کودکان به سرعت یاد بگیرند و از این فضا به خوبی استفاده کنند.

یکی از چالش‌ها همین است که ما به عنوان مربی، پدر و مادر، باید تلاش کنیم که به کودکان خود آموزش دهیم که چگونه از این فضا استفاده کنند. گاهی مشاهده می‌کنیم که تمام وقت دانش‌آموزان در خانه صرف استفاده از این فضا می‌شود. البته اگر بتوانیم از این فضا به شکل مثبت و آموزنده استفاده کنیم و مهارت‌هایمان افزایش یابد، این بسیار ارزشمند است.

به عنوان مثال، شما می‌توانید از این فضا برای گوش دادن به کتاب‌های صوتی استفاده کنید. امروز، مطالعه به شیوه سنتی واقعاً منسوخ شده است و به ندرت نسل امروز به کتابخانه‌ها می‌روند، گرچه هنوز کسانی هستند که مطالعه کتاب‌های فیزیکی را برای خود لذت‌بخش‌تر می‌دانند. اما در عین حال، افرادی هم هستند که از طریق لپ‌تاپ، موبایل و اینترنت کتاب‌ها را تهیه کرده و مطالعه می‌کنند و این نیز ارزشمند است. یعنی ما می‌توانیم مطالعات خود را از این طریق انجام دهیم و کودکان ما هم می‌توانند آموزش ببینند که موسیقی خوب بشنوند، فیلم خوب تماشا کنند و کتاب‌های خوب را مطالعه کنند. این نیاز به آموزش دارد تا جامعه بتواند از این فضا استفاده کند. این یک نعمت است.

سوال یکی از حضار: از ابتدای بحث و با دیدن عنوان برنامه، در ذهنم بود که در کانون، یکی از مسائلی که داریم این است که کتاب محور عمل می‌کنیم. تمام فعالیت‌ها و برنامه‌های کانون باید بر اساس کتاب باشد. ما هم کتابخانه‌های سیار داریم و هم کتابخانه‌های ثابت. کتابخانه‌های ثابت در سطح شهر هستند و کتابخانه‌های سیار به روستاها و مناطق دورافتاده می‌روند و کتاب‌رسانی می‌کنند.

همچنین یک کتابخانه پستی داریم که کتاب‌ها را برای کودکان ارسال می‌کند و آنها پس از مدتی

مطالعه کرده و کتاب‌ها را پس می‌فرستند. پس در نهایت ما همچنان درگیرکتاب فیزیکی هستیم. حال که به نظر می‌رسد جهان در حال حرکت به سمتی است که کتاب فیزیکی در حال تغییر ماهیت خود است، شاید نتوان گفت که این کتاب‌ها از دست خواهند رفت، اما در نهایت آن‌ها در حال تغییر و ورود به فضای مجازی و دیجیتال شدن هستند. در این راستا، ما به عنوان اعضای کانون باید پاسخگوی این تغییرات باشیم و پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا باید همچنان بر پافشاری بر کتاب‌های فیزیکی تأکید کنیم یا به سمت کتاب‌های دیجیتالی و کتاب‌هایی که به راحتی قابل دانلود هستند حرکت کنیم؟

پاسخ سخنران: این دو می‌توانند مکمل یکدیگر باشند، زیرا به هر حال باید توجه داشت که دسترسی به این امکانات برای همه افراد امکان‌پذیر نیست. هنوز در برخی از روستاها و استان‌ها افرادی وجود دارند که به این فضاها دسترسی ندارند و قادر به استفاده از امکانات مانند لپ‌تاپ نیستند. این افراد ممکن است به دلیل مشکلات مالی یا عدم دسترسی به این امکانات، همچنان مجبور به استفاده از روش‌های سنتی مطالعه باشند. به همین دلیل، برای آن‌ها، مطالعه به روش سنتی همچنان جذاب و لذت‌بخش است. به یاد دارم که چند سال پیش با استاد هوشنگ مرادی کرمانی صحبت می‌کردم و از ایشان پرسیدم که آیا شما از فضای مجازی استفاده می‌کنید و آیا فضای مجازی با شما سازگاری دارد؟ ایشان پاسخ دادند که نه، هنوز به شیوه سنتی داستان می‌نویسم و نوشتن روی کاغذ برایم بسیار لذت‌بخش‌تر است. بارها نوشته‌های خود را مرور می‌کنم و آن‌ها را دوباره می‌نویسم، چون این شیوه برای من دلپذیرتر است.

البته این بدین معنا نیست که همه مردم باید چنین رویکردی داشته باشند، بلکه اگر مردم توانمند شوند که از این فضاها استفاده کنند، این مزیت بزرگی است و حتی در صرفه‌جویی در وقت و مسائل مربوط به سلامتی نیز می‌تواند مفید باشد. به عنوان مثال، فونت‌های کتاب‌ها ممکن است بسیار ریز باشند و افرادی که مشکلات بینایی دارند نمی‌توانند به راحتی از آن‌ها استفاده کنند، اما در فضای مجازی یا فایل‌های دیجیتال می‌توان فونت را بزرگ یا کوچک کرد و مطالعه را برای این افراد آسان‌تر نمود.

با این حال، کتاب همچنان یک گنجینه ارزشمند است که در خانواده‌های ایرانی و حتی در سطح جهانی وجود دارد و داشتن کتابخانه به نوعی نشانه فرهیختگی و اصالت است. بنابراین، باید ارتباط خود را با کتاب قطع نکنیم، بلکه می‌توانیم از این فضاها برای مطالعه بهره‌برداری کنیم و همزمان کتاب فیزیکی را نیز در اختیار داشته باشیم تا خود را از آن محروم نکنیم. به ویژه با توجه به این که بسیاری از روستاهای ما هنوز امکان استفاده از این امکانات دیجیتال را ندارند، باید توجه ویژه‌ای به این موضوع داشته باشیم.

به یاد دارم که خانم امینی، یکی از کارشناسان پرورشی که چند سال پیش بازنشسته شدند، علاقه زیادی به گسترش فرهنگ کتاب و کتابخوانی داشتند. من

شـــاهد بودم که در هر مکانی که می‌رفتند، ســعی می‌کردند فرصتی فراهم کنند تا افرادی که کتاب‌های مـازاد دارنـد، این کتـاب‌هـا را جمع‌آوری کننـد. او بـا اسـتفاده از سـرمایه شـخصـی خود، کتاب‌ها را ارسـال می‌کرد و از نویسـندگان و شـاعران درخواسـت می‌کرد که کتاب‌های خود را به او بدهند. ایشـــان در یکی از روســتاهای اســتان مازندران یک کتابخانه راه‌اندازی کرده بود و این کتـابخـانـه، محلی برای اســتفـاده کودکان، نوجوانان و اهالی روســتا شــده بود. با وجود تمام ســختی‌ها، توانســته بود ۵ هزار جلد کتاب تهیه کند و این کتابخانه را تجهیز کند. مسـئولین نیز از این کتابخانه بازدید کردند و از فضای ایجاد شده استقبال کردند.

مـا بـاید بپـذیریم کـه زنـدگی مـدرن و تکنولوژی مـا را نـاگزیر بـه پـذیرش تغییرات می‌کنـد. بـه عنوان مثـال، امروزه دیگر نمی‌توان از سبک زندگی قدیمی که در آن خانه‌های ویلایی وجود داشـت و فضـای باز و دلپذیر برای زنـدگی فراهم بود، اسـتفـاده کرد. بـه دلیـل محدودیت‌های فضـاهای شـهری، آپارتمان‌نشـینی و بلندمرتبه‌سازی اجتناب‌ناپذیر شده است. گرچه ممکن است این تغییرات با زاویه نگاه ما سازگار نباشد، اما به ناچار باید به این مسائل تن دهیم.

فضـای مجازی نیز، به عنوان مثال، امروز روزنامه‌ها را مشـــاهده می‌کنید. من، به نوعی، با روزنامه‌نگاران ارتباط دارم و در صحبت‌های خود به تیراژ و شمارگان مطبوعات اشاره می‌کنم. در گذشته، حتی روزنامه‌های بسیار معروف را خریداری می‌کردیم، مثلاً روزنامه‌هایی چون کیهـان و اطلاعـات کـه در دهـه اول خریـداری می‌کردیم و می‌خواندیم. امروز، این روزنـامـه‌هـا تیراژ محدودی دارند، به گونه‌ای که بعضـی از آن‌ها اعلام می‌کنند که تیراژ آن‌ها زیر ۵۰۰ نسخه است، یا شاید حتی کمتر، و به صورت کاغذی منتشر می‌شوند. اما در فضای مجازی، روزنامه‌ها در پیشخوان آنلاین قرار دارند. به عبارت دیگر، فرد می‌تواند قبل از اینکه به محل کار خود برود، سـرتیتر مطالب روزنامه‌ها را ببیند و نیاز خود را برطرف کند.

در عین حال، باید این دو فضـا مکمل یکدیگر باشـند. به این معنـا کـه مـا بـاید نســل امروز را بـه گونـه‌ای راهنمایی کنیم که رابطه‌اش با کتاب تضـعیف نشـود و کتاب همچنان جذابیت‌های خود را حفظ کند. به عنوان مثـال، کتـاب‌هـای صــوتی امروزه بـه یکی از کارهای ارزشـمند تبدیل شـده اسـت؛ زمانی که کتابی منتشر می‌شود، می‌توان آن را به صورت کتاب صوتی نیز در دسـترس قرار داد. در گذشـته، این کتاب‌ها در قالب لوح فشـرده عرضـه می‌شـد، اما اکنون فایل صـوتی کتاب‌ها نیز به راحتی در دسـترس اسـت. در مواقعی که فرد در ترافیک یا راهبندان‌های طولانی قرار دارد، می‌تواند با گوش دادن به کتاب صـوتی، از آن استفاده کند و از این طریق آرامش خاطر پیدا کند. اما در عین حال، مطالعه کتاب به صـورت مکتوب نیز لذت دیگری دارد. این‌ها همدیگر را تکمیل می‌کنند.

بنابراین، نهاد کتابخانه‌های عمومی کشـور باید به دنبال افزایش جذابیت‌های کتاب باشد و فرصت‌های بیشـتری برای اسـتفاده از کتابخانه‌ها فراهم کند. کتابخانه‌ها باید مجهز به امکاناتی باشـند که به افراد این امکان را بدهند که در کنار کتاب‌های فیزیکی، از

سایر امکانات استفاده کنند. این‌ها باید مکمل یکدیگر باشـند تا ما بتوانیم این ارتباط را حفظ کرده و نسـل امروز همچنان با کتاب و نشر رابطه داشته باشد.

آفت تک‌گویی

نکته‌ی دیگری که قصـد داشـتم در ابتدای جلسـه مطرح کنم این است که یکی از آفات جلسات ما اعم از علمی، سیاسی و حتی مذهبی، تک گویی سخنران است. ما گاها هیچ فضایی را برای ابراز نظر و پرسش و پاسخ و کنشگری مستمعین فراهم نمی‌کنیم. لازم است این فضا به خصوص در حوزه‌ی نهاد کتاب‌خوانی فراهم شـود. مخاطبین باید به عنوان یک مخاطب فعال درجلسه حضور داشته باشند. اگر آن سخنران مطلبی را عرضه کرد که غیرمستند بود، باید مچ او را بگیریم و در واقع یقه‌اش را بگیریم که این مطلب اشتباه است و آن سخن‌گوینده را تصحیح کنیم. این اتفاق به ندرت در نشست‌های مذهبی، علمی و ادبی ما رخ می‌دهد. حتی در نمایشگاه کتاب هم می‌بینیم که سـخنران یک سـاعت صـحبت می‌کند و بلند می‌شـود می‌رود، در حالی که هیچ پرسش و پاسخی اتفاق نمی‌افتد و همه راضی هستند. این نشان‌دهنده این اسـت که مخاطب صـرفاً آمده که حضـور داشـته باشـد، ولی نمی‌خواهد با سـخنران تعامل برقرار کند، چالشـی ایجاد کند و گفتمانی به وجود بیاورد. این اتفاق نمی‌افتد و باید تلاش کنیم که در این نشست‌ها از مخاطبین درخواسـت شـود که با مطالبه و مطالعه نسـبت به آن بحث حضـور پیدا کنند و نسـبت به موضـوع مطالعه کنند تا اتفاقات بهتری در این نشست‌ها بیفتد.

امیدواریم که در آینده این اتفاقات بیشتر شود.

سوال یکی از حضار: به نظر می‌رسد حتی در عصر دیجیتال، فضـای مجازی دایره واژگان گسـترده‌ای دارد که هرکدام از این واژگان می‌تواند ایده‌ی جدیدی برای ورود به ادبیات باشـد. به ویژه ادبیات داسـتانی. چه راهکاری می‌توان ارائه داد که بتوانی بین این ادبیات و دنیای مجازی ارتباط برقرار کرد؟

پاسخ سخنران: بله، ببینید در دوره کرونا اتفاقات خوبی افتاد. در آن دو سـال و نیم که همه خانه‌نشـین شده و منزوی بودیم، اهالی فرهنگ گفتند که چه کار کنیم؟ نمی‌شود که ما ننویسیم، شعر نگوییم و داستان ننویسیم. باید چگونه این‌ها را عرضه کنیم؟ مثلاً الان دیگر شب‌های شعری برگزار نمی‌شود و نشست‌هایی نیست.

در واقع، ظرفیت‌های عظیمی در فضـای مجازی و رسانه‌های دیجیتال وجود دارد. لایوهای اینستاگرامی و اسـتفاده از اسـکای روم برای نشسـت‌های علمی، فرهنگی و ادبی رواج پیدا کرد و گسـترش یـافت. شـاعرانی که همیشـه در خانه بودند، می‌توانسـتند در این دیدارها حضـور داشـته باشـند و ما دیدیم که این فضا خیلی کمک می‌کند به نشر و اشاعه ادبیات. در حال حاضـر هم ما در حوزه ادبیات می‌توانیم از این فضا استفاده کنیم.

یکی از این کاربردها، برگزاری کارگاه‌های آموزشـی است که از طریق همین لایوها و اسکای روم‌ها انجام می‌شود. نقد و پژوهش نیز از دیگر کاربردهای فضای

مجازی است، چرا که شاعران می‌توانند آثارشان را به سایت نقدی که خانه کتاب دایر کرده بفرستند و در آنجا توسط کارشناسان و اساتید نقد شود و در فضای مجازی منتشر شود. این نوع نقد و آموزش، به سهولت در دسترس است. بنابراین، برگزاری کارگاه‌های آموزشی و ایجاد پایگاه‌های نقد و همچنین نشست‌ها با بزرگان، از جمله کاربردهای این فضا است. بعضی از بزرگان ادبی ما به دلیل مشکلات جسمی نمی‌توانند در نشست‌های ادبی حضور پیدا کنند، اما می‌توانیم از طریق فضای مجازی ارتباط آن‌ها را با مخاطبان برقرار کنیم. مثلاً اگر استاد بهاالدین خرمشاهی یا استاد گرمارودی نتوانند حضور پیدا کنند، می‌توانیم از طریق این فضاها ایشان را دعوت کنیم تا مخاطبان از سخنرانی‌های آن‌ها استفاده کنند و سؤالات خود را مطرح کنند.

این ارتباط باید حفظ شود و جامعه ادبی از بزرگان و پیش‌کسوتان محروم نماند. این‌ها امتیازات و امکاناتی هستند که باید به آن‌ها توجه شود و حداقل‌هایی هستند که من به آن‌ها اشاره کردم. در مورد اتفاقات بدی که در فضای مجازی می‌افتد هم، مانند ماجرای شعر منسوب به آقای قیصر امین‌پور، نشان‌دهنده این است که ما در حوزه هنری باید مراقب باشیم. در نشست‌هایی که برگزار کردیم، مثلاً در نشستی که ۲۰ تا ۳۰ شاعر معاصر در آن حضور داشتند، یکی از شاعران گفت: "آقای غزوه، این شعر جعلی که به قیصر نسبت داده شده است، آبروی ادبیات را برد و هیچ‌کسی اعتراض نکرد". این شعر متعلق به قیصر امین‌پور نیست. تا جایی کار پیش رفت که خانواده قیصر بیانیه‌ای صادر کردند و اعلام کردند که این شعر متعلق به او نیست و ما رضایت نداریم که شما به قیصر ظلم می‌کنید. این مسئله تنها در مورد قیصر نیست بلکه در مورد بسیاری از بزرگان دیگری که ذکر کرده‌ام مانند سهراب سپهری، فروغ فرخزاد، اخوان ثالث، شاملو و دیگران هم همین اتفاقات می‌افتد. باید توجه داشته باشیم که نهادهای مختلف مانند کتابخانه‌ها باید سازکارهایی را پیش‌بینی کنند تا این مشکلات تصحیح شود. به عنوان مثال، اگر یک داستان نادرست به هوشنگ مرادی کرمانی نسبت داده شود و نویسنده خود از این مسئله بی‌خبر باشد، مخاطبان تنها از روی خوشنودی آن داستان یا شعر را بازنشر می‌کنند و به اشتباه به اسم نویسنده‌ای دیگر نشر داده می‌شود. این امر می‌تواند به ادبیات آسیب بزند و حق مؤلف را زیر سؤال ببرد. به همین دلیل، نهادهایی همچون وزارت ارشاد، حوزه هنری و دیگر ارگان‌ها باید راهکارهایی برای اصلاح این فضا و حفظ حقوق اهالی فرهنگ و زبان فارسی پیش‌بینی کنند.

در مورد تغییراتی که در زبان فارسی به‌ویژه در فضای مجازی مشاهده می‌شود، باید حساسیت داشته باشیم و از تغییراتی که باعث تحریف زبان فارسی می‌شوند جلوگیری کنیم. مواردی مثل تغییر رسم الخط فارسی، ساده نویسی یا رواج بسیار لغات بیگانه از چالش‌های جدی‌ست. باید اذعان داشت که این موارد چالش‌هایی هستند که باید اهالی فرهنگ و اندیشه به آنها توجه کنند تا از فرصت‌های این فضا به درستی استفاده کنند و مخاطبان را نیز تشویق کنند که از این امکانات بهره‌برداری کنند. امروزه بی‌سوادی به این معنا نیست

که فرد قادر به خواندن و نوشتن نباشد، بلکه به این معناست که فرد نتواند از اینترنت و فضای دیجیتال به درستی استفاده کند. بنابراین باید تلاش کنیم جامعه را آموزش دهیم تا با استفاده از این رسانه‌ها، علاوه بر بهره‌برداری از مزایای آن، آسیب‌های احتمالی آن را هم بشناسند، به‌ویژه برای کودکان و نوجوانان. باید توجه کنیم که آسیب‌ها نباید به طور غافلگیرکننده وارد شوند و جامعه باید در مقابل آن‌ها واکسینه شود. نهادهایی مانند کتابخانه‌ها که این دغدغه را دارند، قطعاً در آینده نزدیک اقداماتی انجام خواهند داد تا وضعیت بهبود یابد.

سوال یکی از حضار: من سوالی دارم در مورد بحث ادبیاتی که با مواجهه با رسانه‌های دیجیتال و هوش مصنوعی پیش می‌آید. وقتی می‌خواهیم بررسی کنیم، شاید در سال‌های اخیر بیشتر توجه‌ها معطوف به این باشد که آفرینشگر و مخاطب داریم و پل ارتباطی بین آن‌ها می‌تواند فضای دیجیتال باشد. اما شاید هیچ‌وقت توجه نکرده‌ایم که فضای دیجیتال صرفاً یک بستر ارتباطی بین آفرینشگر و مخاطب نیست، بلکه بستر تولید اثر و بستر نیاز مخاطب نیز هست. آیا این عدم توجه ما به این موضوع که ممکن است مخاطب امروز، به‌ویژه یک نوجوان، ترجیح بدهد وقت خود را به جای مطالعه کتاب شعر از قیصر امین‌پور، با هوش مصنوعی در فضای دیجیتال بگذراند، نشان‌دهنده این نیست که نوجوانان ممکن است نیازها و خلأهای خود را در ادبیات نیابند اما در گفت‌وگو با هوش مصنوعی آن‌ها را پیدا کنند؟ به نظر شما آیا این فضا، جذابیتی برای مخاطب ندارد که به ادبیات مراجعه کند و آیا ادبیات وظیفه دارد در این بستر تولید شود؟

پاسخ سخنران: بحث این است که نیاز مخاطب در این فضا که فضای متنوع و متکثری است، بر اساس ذوق و ذائقه‌ست. مخاطبان مختلف به دنبال محتوای مورد نظر خود می‌روند. اما چالشی که به آن اشاره کردم این است که به قول شما، کودک یا نوجوان وقتی وارد این فضا می‌شود، نیازمندی‌های کاذب یا نیازهایی که جذابیت‌های بیشتری دارند و فریبنده‌تر هستند، او را جذب می‌کنند.

این موضوع مشابه به اتفاقاتی است که در زندگی روزمره ما هم می‌افتد. به عنوان مثال، در حال حاضر تغذیه جامعه ما به سمت ناسالم رفته است. شما، که سن بیشتری دارید، شاید هنوز ترجیح دهید غذاهایی مثل آبگوشت یا آش که غذای سالم‌تری هستند، بخورید، اما وقتی از دختر یا پسر نوجوان خود می‌پرسید که چه غذایی می‌خواهند، می‌گویند پیتزا یا فست‌فود. این غذاها برای ما به عنوان بزرگ‌ترها ممکن است ناسالم به نظر برسند، اما جذابیت بیشتری برای نوجوان دارند. در فضای مجازی هم همین اتفاق در حال رخ دادن است.

جذابیت‌های هوش مصنوعی یا بازی‌های رایانه‌ای به قدری زیاد است که بحث‌های علمی، فرهنگی، ادبی و هنری، به تنهایی نمی‌توانند مخاطب را تحریک کنند که وقت خود را صرف مطالعه کتاب یا شعر کنند، مگر اینکه ما بیاییم و جذابیت‌ها را تقویت کنیم. به عبارت دیگر، ما فکر می‌کنیم تنها قرار دادن کتاب در این فضا کافی است تا نوجوان کتابخوان شود یا

مجموعه شـعر بخواند، در حالی که این جذابیت‌ها به اندازه کافی وجود ندارند. ما باید بیاییم جذابیت‌ها را افزایش دهیم، زیرا اگر می‌خواهیم کسـی را بـه کتابخوانی دعوت کنیم، باید محتوای متناسـب با نیاز کودک و نوجوان را در اختیار او قرار دهیم تا او از آن استقبال کند.

در این فضـای مجـازی، کتـاب بـاید همـراه بـا جذابیت‌هایی باشـد که نوجوان را ترغیب کند تا آن را انتخاب کند. اما در حال حاضـر کتاب‌ها صـرفاً به شـکل سـنتی در این فضـا قرار دارند و جذابیت‌های بصری یا شنیداری ندارند. به عنوان مثال، پادکست‌ها که فایل‌های صـوتی هسـتند، می‌توانند جذابیت بیشـتری ایجاد کنند. بعضـی از شـاعران به شـکل هوشـمندانه‌ای عمل می‌کنند و فقط شـعر خود را نمی‌خوانند، بلکه آن را با موسـیقی و دکلمه ترکیب می‌کنند. ممکن است خودشـان این دکلمه را نخوانند و از اعضـای خانواده، مانند دختر یا پسـرشـان که صدای زیبایی دارند، کمک بگیرند تا شعر را بخوانند و به صورت فایل صوتی یا پادکست منتشر کنند. این کار باعث می‌شـود که اسـتقبال بیشـتری از آن اثر شـود. همچنین اگر شـعری با کلیپ یا تصـویر ترکیب شـود، جذابیت بیشـتری پیدا می‌کند. به عنوان مثال، اگر شـما شـعری از قیصـر امین‌پور را با یک کلیپ همراه کنید، قطعا استقبال بیشتری خواهید داشت.

اگر این شعر را به صورت ساده در اینستاگرام منتشر کنید، شـاید تنها ۵۰ لایک بگیرد، اما اگر همان شـعر را به صـورت یک فایل صـوتی منتشـر کنید، ممکن اسـت ۲۰۰ لایک بگیرد. اگر این شـعر با یک کلیپ و موسـیقی ترکیب شـود، ممکن اسـت ۵۰۰۰ لایک دریافت کند. بنابراین، برای کتاب هم باید راهکارهایی پیدا کنیم که جذابیت‌های بیشتری به آن اضافه کنیم تا کتاب از حالت محجوریت خارج شود و همچنان در صحنه حضور داشته باشد. یکی از این راه‌ها این است که نویسندگان و شاعران را در کنار کتاب‌ها و مجموعه شعرها قرار دهیم. مثلا در نهاد کتابخانه‌ها برنامه‌هایی برگزار می‌شود که در آن نویسندگان و شاعران دعوت می‌شـوند. در فضـای مجازی هم می‌توانیم این راهکارها را دنبال کنیم. در حال حاضـر ما فقط مواد خام را در این فضـا قرار می‌دهیم، اما این مواد خام به طور کامل مورد اسـتقبال قرار نمی‌گیرند و طبیعی اسـت که چنین اتفاقی بیفتد. حتی ما که بزرگ‌تر هسـتیم هم دنبال جذابیت‌هایی می‌گردیم که بیشـتر برایمان جذابیت دارند.

سـوال یکی از حضـار: بصـورت کلی چگونه می‌توانیم این چالش ها را تبدیل به فرصـت کرد؟ به گونه‌ای کـه بـا زبـان طنز و بزرگ‌نمـایی می‌توان آسیب‌های فضای مجازی را به چالش کشید اما برای بیان محاسن راهکاری پیشنهاد دهید.

پاسخ سخنران: ببینید، این پدیده جدیدی نیست. حالا من یک گریز به گذشته بزنم. شما ببینید روایات خیام می‌گویند ۴۰ یا ۵۰ تا اسـت. حالا من دقیقاً حضور ذهن ندارم، اما آقای دکتر شفیعی کدکنی گفته بود که تعدادش همان ۴۰ تا ۵۰ تا اسـت آن رباعیاتی که اصـیل اسـت و واقعاً متعلق به خیام اسـت. در صـورتی که از زمان خیام تا امروز اگر این روایات را که منسـوب به خیام هسـتند بخواهیم جمع کنیم، چند

جلد کتاب می‌شود! خب، این آسیب در گذشته هم وجود داشته، حالا به شکلی دیگر. گاهی در ارشاد می‌گویند که باید ممیزی وجود داشته باشد و بعضی از مباحث نباید در کتاب‌ها اشاره شوند، بعضی از واژگان کاربردشان درست نیست، یا به برخی از کتاب‌ها مجوز چاپ نمی‌دهند. در گذشته هم این گونه بوده. در گذشته که فضای مجازی نبوده، کتاب کاغذی بوده، ولی در واقع برخی از این کتاب‌ها آنجا چاپ نمی‌شدند. بعضی‌ها هم که چاپ می‌شدند، جزو کتاب‌های ضاله بودند. البته من موافق یا مخالف نیستم، موضعی ندارم و نمی‌خواهم این را رد کنم، چون اگر آن مخاطب ما، یعنی خواننده کتاب، از آگاهی لازم برخوردار باشد و به‌طور هوشمندانه کتاب را انتخاب کند، هر کتابی را می‌تواند مطالعه کند و نقد کند و هیچ آسیبی نخواهد دید. اما زمانی که این کتاب در اختیار فردی که اهلیت ندارد قرار می‌گیرد، مثل کتابی که برای یک فرد چهل ساله است، و اگر ما بخواهیم این را به یک نوجوان ۱۵ ساله بدهیم، طبیعتاً ممکن است آسیب‌زا باشد، مگر اینکه ما آموزش دهیم که بله، این کتاب مشکلاتی هم دارد. بنابراین، باید مقداری در حوزه آموزش فرهنگی سرمایه‌گذاری کنیم. این آموزش دادن جامعه را تربیت می‌کند. به این ترتیب، جامعه ما واکسینه می‌شود. یعنی مخاطبین ما، کودکان و نوجوانان، باید قدرت تمیز و تشخیص داشته باشند و در واقع در انتخاب کتاب‌ها قوت را خودشان تشخیص دهند. این کار سختی نیست. اگر یک نوجوان آموزش ببیند و مقداری اطلاعاتش نسبت به کتاب‌های مختلف افزایش یابد، در انتخاب کتاب می‌تواند به سطحی برسد که خود بتواند کتاب خوب و بد را از هم تشخیص دهد. اما متاسفانه آموزشی به جامعه نمی‌دهیم و جامعه را تربیت نکرده‌ایم.

جامعه ما واکسینه نشده و حتی می‌گویم خود ما هم در معرض آسیب قرار می‌گیریم. حالا من یک مثال بزنم که البته ربطی به کتاب ندارد، ولی یک مصداق جالب است. شما این روزها این پیام‌ها را از طریق تلگرام یا واتساپ یا دیگر رسانه‌های داخلی دیده‌اید. پیام‌های زیادی برایتان می‌آید. شاید برای شما هم آمده باشد و شما این داستان را تجربه کرده باشید. مثلاً پیامی از فردی به نام اسماعیلی می‌آید که می‌گوید "من ۱۰ میلیون تومان نیاز دارم، مسافرم، کارتم همراه نیست، لطفاً واریز کنید، یک هفته بعد پس می‌دهم ". خب، من هم می‌گویم، آقای اسماعیلی فرد محترمی از دوستان ماست بنده خدا، ۱۰ میلیون تومان را سریع واریز می‌کنم. بعد در همین حین، من می‌بینم که آقای اسماعیلی با یک اکانت دیگر به من پیام می‌دهد و می‌گوید اینستاگرام یا تلگرام من هک شده و پولی واریز نکنید. خب، این یک آسیب است. اگر ما آموزش ندهیم، در واقع از این آسیب‌ها فراوان خواهیم داشت. یعنی از این کلاه‌برداری‌ها، از این شیوه‌ها، از فضای مجازی، که در گذشته هم این اتفاق می‌افتاده، به شکل‌های دیگری. اینقدر مدرن نبوده، اینقدر امروزی نبوده، ولی امروز باید جامعه را واکسینه کنیم اما محروم نکنیم.

در صورتی که ما بگوییم فضای مجازی به‌طور کلی خطرناک است و به فرزندان خود توصیه کنیم که از

آن دوری کنند، مثلاً موبایل آن‌ها را بگیریم یا لپ‌تاپ‌شان را جمع کنیم، نتیجه مثبتی نخواهیم گرفت و این رفتار باعث ایجاد لجاجت در فرزندان ما می‌شود. در عوض، باید به شیوه‌ای عمل کنیم که فرد خود به‌طور داوطلبانه قانع شود. کودک یا نوجوان ما باید به این نتیجه برسد که می‌بایست استفاده از موبایل خود را مدیریت کند و برای مثال، در طول روز ۲ ساعت زمان را به مطالعه دروس خود اختصاص دهد، یک ساعت با اعضای خانواده بگذراند و تنها مقدار کمی از زمان خود را به بازی با موبایل اختصاص دهد.

امروزه، آموزش‌های لازم نه تنها به کودکان، بلکه به خود بزرگترها نیز داده نشده است. در حال حاضر، بسیاری از افراد درگیر فضای مجازی شده‌اند و به‌طور کلی در میان خانواده‌ها شکاف عمیقی ایجاد شده است. به‌طوری‌که بسیاری از همسران ارتباط کمی با یکدیگر دارند و فرزندان نیز ارتباط کمتری با والدین خود برقرار می‌کنند. گاهی ممکن است ساعت‌ها بگذرد و ما از رفت‌وآمدهای ساده مانند خرید یا بازگشت فرزندان از مدرسه بی‌خبر باشیم. این وضعیت نشان می‌دهد که ما باید مدیریت بهتری در استفاده از زمان خود داشته باشیم و این نیاز به آموزش دارد. جامعه باید واکسینه شود و این آموزش‌ها باید در اختیار مردم قرار گیرد. نهادهای فرهنگی مسئولیت دارند که در این زمینه وارد عمل شوند. به نظر من، ما در این زمینه دیر عمل کرده‌ایم و باید این موضوع را جدی بگیریم. در رابطه با مسأله فیلترینگ، نگرانی‌های موجود قابل درک است و برای خانواده‌های ایرانی مشکلاتی ایجاد کرده است، به‌ویژه زمانی که افراد برای دسترسی به این فضا مجبور به استفاده از فیلترشکن‌ها می‌شوند که این خود هزینه‌های سنگینی را برای خانواده‌ها به همراه دارد. به هر حال، این نیز نوعی ظلم است و ما نباید جامعه را از فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی محروم کنیم، بلکه باید آموزش دهیم و به گونه‌ای عمل کنیم که نگرانی‌ها کاهش یابد.

سوال یکی از حضار: شما چشم انداز جهان را با توجه به تغییرات دیجیتالی، در عرصه‌ی ادبیات چگونه می‌بینید؟ آیا در آینده همین حجم از رمان‌هایی که از قدیم نوشته می‌شده را خواهیم داشت؟ آیا همین تعداد آدم‌هایی در دنیا وجود خواهند داشت که به سمت ادبیات بروند و تولیدات ادبی داشته باشند؟

پاسخ سخنران: در رابطه با سوال شما در مورد چشم‌انداز ادبیات در عصر دیجیتال، من معتقدم که نباید نگران باشیم. تغییرات و پیشرفت‌های تکنولوژیکی جامعه را در مسیر به‌روزرسانی قرار می‌دهند و افراد به تدریج توانمندی‌ها و مهارت‌های لازم را به‌دست خواهند آورد. ممکن است در مقاطعی با مشکلاتی روبه‌رو شویم، اما به مرور زمان و با هماهنگ شدن با این تحولات جهانی، خواهیم آموخت که چگونه از این امکانات به‌درستی استفاده کنیم.

در حال حاضر، ما می‌توانیم به راحتی به آثار شاعران جهان و شاعران ایرانی دسترسی پیدا کنیم و این امر الهام‌بخش و باعث خلق آثار جدید می‌شود. من آینده‌ای روشن و پرامید برای ادبیات پیش‌بینی

می‌کنم. فکر می‌کنم اتفاقات خوشایندی برای اصحاب فرهنگ و فکر در راه است و ما از مشکلات فعلی به سمت پیشرفت‌های عظیم‌تر خواهیم رفت.

البته همیشه نگرانی‌هایی پیرامون پدیدار شدن فناوری‌های جدید وجود دارد، همان‌طور که در گذشته، زمانی که ویدیو و تلفن همراه وارد زندگی‌ها شد، نگرانی‌هایی در خانواده‌ها وجود داشت. به یاد دارم که در آن زمان، برخی از خانواده‌ها از تلفن‌های ثابت به‌شدت محافظت می‌کردند، به‌طوری‌که پدر خانواده در ساعت مشخصی تلفن را از برق می‌کشید تا از تماس‌های خارجی جلوگیری کند یا تلویزیون‌ها را قفل می‌کردند تا استفاده از آن‌ها محدود شود. این روش‌ها در واقع نوعی فیلترینگ بودند که توسط خانواده‌ها اعمال می‌شد.

امروز نیز این مسائل وجود دارد. ما باید خود را در واقع فرزند زمان خود بدانیم و خود را با حرکت جهانی هماهنگ کنیم. دنیای امروز به یک دهکده جهانی تبدیل شده است و نمی‌توانیم از تکنولوژی فرار کنیم. نمی‌توانیم از زندگی آپارتمان‌نشینی یا مدرنیته اجتناب کنیم، اما باید این تغییرات به گونه‌ای انجام شوند که اصالت‌های خود را حفظ کنیم. در واقع، باید گنجینه‌های ادبی خود را حفظ کرده و از آسیب‌های فرهنگی دور بمانیم. هویت خود را از دست ندهیم و آن را به جهان معرفی کنیم. اگر این اتفاق بیفتد، به نظر من این یک فرصت بسیار ارزشمند خواهد بود و هیچ نگرانی‌ای وجود نخواهد داشت.

نظر یکی از حضار: آقای دکتر، من کاملاً با شما موافقم که فرمودید جامعه خود یک پوست‌اندازی انجام می‌دهد. در دوران کرونا، ما دقیقاً شاهد این اتفاق بودیم. هیچ‌وقت تصور نمی‌کردیم که بتوانیم دوره‌های تخصصی را از طریق فضای مجازی برگزار کنیم. حتی کانون پرورش فکری مربیانش را از طریق همین فضا و پلتفرم‌های مشابه برگزار کرد و ارتباط قطع نشد. اما یک مسئله وجود دارد که این است که به نظر می‌رسد هر چه به سمت آینده می‌رویم، از حجم تولیدات ادبی کم می‌شود و مثلاً کیفیت تولیدات کاهش یافته است. به این دلیل که به نوعی این تغییرات باعث می‌شود که دیگر مردم حوصله خواندن مطالب طولانی و پرحجم را نداشته باشند. مطالب به نوعی فشرده و سریع‌خوان شده‌اند. این موضوع تا حد زیادی به تاب‌آوری افراد و تغییرات روان‌شناسی و تکنولوژی که در حال وقوع است، مربوط می‌شود. گاهی فکر می‌کنم که ادبیات در آینده چقدر وجود خواهد داشت، چقدر می‌تواند در شکل‌دهی انسان‌ها نقش ایفا کند و نگرانی‌هایی در این زمینه برای خود من وجود دارد.

پاسخ سخنران: حالا من یک سؤال از شما دارم که ممکن است خاص باشد: از زمانی که از رودکی گرفته تا دوران شعر فارسی، شاعر خود یک رسانه بوده است. در آن زمان، شاعر شعر خود را در میدان‌ها یا اجتماعات عمومی می‌خوانده و مردم دورش جمع می‌شدند. در برخی موارد، شاعر به دربار وصل بوده و در آنجا شعرش را عرضه می‌کرده. با گذر زمان، شاعران نیز از ابزارهای ارتباطی روزآمد استفاده کردند تا آثار خود را معرفی کنند. زمانی کتاب وجود نداشت و در دوران قدیم، کتاب‌های خطی بر روی پوست یا

چرم نوشته می‌شد. از آن طریق، شاعر محتوای خود را به مردم می‌رساند. در آن زمان، با کمترین امکانات و با مشقت‌های فراوان، آثار خود را عرضه می‌کرد. سپس کتاب اختراع شد و شیوه‌های جدیدتری برای معرفی آثار ارائه گردید. امروز هم این مسیر تکامل یافته است. سؤال من این است که آیا ادبیات در این فرایند از ورود کتاب تا امروز، فراموش شده، منزوی شده، آسیب دیده است یا پیشرفت کرده است؟

نظر یکی از حضار: در عصر امروز که تمایل زیادی به ساده‌سازی وجود دارد، به نظر می‌رسد که از ادبیات کهن فاصله می‌گیریم. این موضوع به ادبیات کودکان و نوجوانان آسیب زده است. قبلاً برای کودکان شاهنامه، حافظ و گلستان سعدی خوانده می‌شد و هیچ نگرانی از اینکه بچه‌ها این مطالب را درک نمی‌کنند وجود نداشت. چرا که گوینده متن را می‌خواند و آن را به شکلی ساده‌سازی می‌کرد تا برای کودک و نوجوان قابل فهم باشد. این کار توسط پدران یا افرادی انجام می‌شد که به این آثار پرداخته و آن‌ها را برای نسل جوان تفسیر می‌کردند. در عصر حاضر، وضعیت به این صورت شده است که فاصله بین کودک و نوجوان و ادبیات به گونه‌ای است که برخی بر این باورند که این قشر قادر به درک متون پیچیده و قدیمی نیستند.

بنابراین، تلاش می‌شود ادبیات برای آن‌ها به شیوه‌ای ساده و سطحی منتقل شود. البته برخی این رویکرد را متناسب با درک آن‌ها می‌دانند. اما به نظر من، اگر ما به سمت ادبیات کهن برویم و این آثار را برای کودکان و نوجوانان به زبانی ساده‌تر بیان کنیم، می‌توانیم علاوه بر رشد ذهنی آنان، به آن‌ها کمک کنیم تا در بزرگسالی این ادبیات را در زندگی خود به کار ببرند و از نظر لغوی، درک و سطح ادبیات بهتری پیدا کنند. به این ترتیب، این روند باعث می‌شود که این افراد در آینده در جایگاه بالاتری قرار بگیرند. ولی به نظر می‌رسد که در شرایط کنونی، ادبیات به سمت ساده‌سازی و سطحی‌سازی پیش می‌رود.

پاسخ سخنران: این تغییرات به خودی خود پیش آمده‌اند و قابل پیشگیری نیستند. با وجود فضای اینترنت، ماهواره و موبایل، نمی‌توان به راحتی فرزندان را از آسیب‌های این فضاها دور نگه داشت. به جای این که خود را از این فضا جدا کنیم، باید آموزش دهیم و جامعه را آماده کنیم تا از این فضا به درستی استفاده کند. این تغییرات خود به خود رخ داده‌اند و ما باید خود را با آن‌ها تطبیق دهیم. نسل‌های قبلی نمی‌توانند جلوی این جریان را بگیرند، بلکه ما باید به جای مقاومت بی‌نتیجه، خود را در برابر آن تقویت کنیم. در این صورت، می‌توانیم تأثیرگذار باشیم و این فضا را به نفع خود تغییر دهیم.

به عنوان مثال، امروز می‌توانیم با استفاده از این فضا، شاعران و نویسندگان ایرانی مانند قیصر امین‌پور را به راحتی به مردم جهان معرفی کنیم. این امکانات به ما این فرصت را می‌دهند که ادبیات خود را به جهانیان معرفی کنیم، ولی در عین حال این امکانات هزینه‌هایی هم دارند. همان‌طور که در گذشته نیز چنین هزینه‌هایی وجود داشت.

بنابراین، ما باید خود را با شرایط زمان و مکان وفق دهیم و با اقتضائات آن پیش برویم. تنها راه رسیدن به

این هدف، تربیت و آماده‌سازی جامعه است. اگر راه دیگری وجود دارد، خوشحال می‌شوم که از آن بهره ببرم، ولی به نظر می‌رسد این راه، تنها راه مؤثر است. ما باید تلاش کنیم تا ادبیات را جذاب‌تر کنیم. اگر ادبیات را به نحوی جذاب ارائه دهیم، کودکان و نوجوانان خود تمایل پیدا خواهند کرد که به آن علاقه‌مند شوند. برای مثال، می‌توانیم آثار کلاسیک مانند "مثنوی معنوی" را به شیوه‌ای ساده‌سازی شده در فضای مجازی ارائه دهیم تا باعث جلب توجه کودکان و نوجوانان شود.

نظر یکی از حضار: در پاسخ به موضوع ساده‌سازی ادبیات کودک، باید بگویم که این تغییرات در ادبیات کودک در حال حاضر اتفاق می‌افتند. بازنویسی و بازآفرینی متون کهن برای کودکان در حال انجام است. این بازآفرینی‌ها به گونه‌ای صورت می‌گیرند که متون قدیمی به شکل ساده‌تر و قابل درک برای کودکان تبدیل می‌شوند. بنابراین، اگر ما به این نتیجه برسیم که باید متون کهن را به همان شکل برای کودکان بخوانیم، اشتباه می‌کنیم. در واقع، طی یک قرن گذشته، ادبیات کودک در کشور ما تغییرات زیادی داشته و همچنان در حال پیشرفت است. شما اشاره کردید که ادبیات برای کودکان اکنون سطحی شده و ما در حال ساده‌سازی آن برای کودکان جامعه هستیم.

در واقع، من در مورد عموم جامعه صحبت می‌کنم. وقتی از زاویه دید بزرگسالان به این موضوع نگاه می‌کنیم، شاید اینگونه به نظر برسد که اگر سعدی را به همان شکل اصلی برای کودک بیان کنیم، بهتر باشد یا شاهنامه را همانطور برای کودک بخوانیم یا مثلاً به قول شما، یک قصه‌ای از آن برای کودک بیان کنیم.

اما اگر شما سه ساله باشید و از زاویه دید یک کودک به جهان نگاه کنید، متوجه می‌شوید که هیچ چیز از آن‌ها متوجه نخواهید شد. تنها اتفاقی که می‌افتد حفظ کردن مطالب است. در گذشته نیز همینطور بود که افراد بدون درک، صرفاً مطالب را حفظ می‌کردند تا زمانی که بزرگ شوند و آنچه را که در کودکی با سختی حفظ کرده‌اند، بتوانند در بزرگسالی استفاده کنند. بنابراین، اگر نگاه شما به حوزه ادبیات کودک سطحی است و آن را ساده‌سازی می‌بینید، این دیدگاه به نظر من صحیح نیست.

پاسخ سخنران: در واقع، این کاری است که کانون پرورش فکری در سال‌های اخیر انجام داده است. من چند جلد از آثار شاعران معاصر را دیده‌ام که به عنوان شعر برای کودکان چاپ کرده‌اند. این آثار ممکن است شامل آثار شاعران معاصر مانند پیران و پیشکسوتان ادبیات معاصر باشند. به‌عنوان مثال، آثاری از آقای گرمارودی را دیدم که در آن‌ها گزیده‌ای از اشعار ایشان برای کودکان و نوجوانان انتخاب شده است. در این مجموعه‌ها، آثاری قرار گرفته‌اند تا تعدادی از اشعار ایشان که با زبان کودکانه و نوجوانان بیشتر همخوانی دارد، انتخاب شوند. در نتیجه یک کتاب ۱۰۰ صفحه‌ای از آثار ایشان منتشر شده که در اختیار کودکان و نوجوانان قرار می‌گیرد. این یکی از روش‌های خوبی است که ما می‌توانیم از اشعار ساده‌تر حافظ، سعدی، مولانا و فردوسی برای کودکان و

نوجوانان استفاده کنیم. اشعاری که قابل هضم برای آن‌ها هستند، می‌توانند در قالب یک مجموعه ۱۰۰ یا ۱۵۰ صفحه‌ای منتشر شوند. مثلاً یک مجموعه از اشعار حافظ برای کودک ۱۰ ساله تهیه کرده و به او معرفی کنیم. از این طریق کودک می‌تواند با حافظ آشنا شود و در آینده به صورت کامل‌تر با اشعار او آشنا شود. این‌ها کارهایی هستند که می‌توان انجام داد. این روش‌ها در واقع راهکارهایی خوب هستند.

سوال یکی از حضار: موضوعی که اخیراً مطالعه می‌کردم به همین موضوع اشاره داشت. پدیده‌ای که در آن افراد به‌طور خودکار و بدون قصد به سمت استفاده از ابزارهای دیجیتال می‌روند و مشکلاتی که این تغییر ایجاد کرده است، به‌ویژه در خانواده‌ها. این موضوع تحت عنوان "فابینگ" در حال بررسی است و راهکارهایی برای مقابله با آن ارائه شده است. این مسئله باعث شد تا پس از شنیدن صحبت‌های شما و دوستانتان، به این نتیجه برسم که انسان امروزی به این بیشتر نیاز دارد.

چندی پیش دیدیم که برای برگزاری یک نمایشگاه، مردم به سختی به آنجا می‌رفتند تا آثار هنری را مشاهده کنند. انگار هرچه می‌گذرد، انسان‌ها احساس تنهایی بیشتری می‌کنند و فضای محدودتری دارند. این مورد بیشتر در جوامع خارجی دیده می‌شود. اگر قبلاً ادبیات و هنر برای اوقات فراغت و تفنن مردم بودند، اکنون انسان‌ها به آن‌ها به‌عنوان یک نیاز اساسی رو می‌آورند. در واقع، انسان مدرن امروز به ادبیات و هنر به‌عنوان یک پاسخ به نیازهای خود نگاه می‌کند. من این را در بین جوانان بیشتر مشاهده می‌کنم. آن‌ها دیگر وقت خود را صرف کارهایی نمی‌کنند که نیاز به صرف هزینه و زمان زیاد دارد. این کارها، مانند عضویت در انجمن‌های شعرخوانی، برای ذهن انسان به‌طور غریزی اتفاق می‌افتد. در حقیقت، این یک اتفاق جالب است که می‌بینیم. اگر در گذشته ادبیات برای سرگرمی و تفنن استفاده می‌شد، حالا انسان‌ها به‌طور جدی‌تر و به‌عنوان یک نیاز به سمت آن می‌روند. از این رو، باید با دقت بیشتر به آن نگاه کنیم.

پاسخ سخنران: ادبیات در تمام دوران‌ها منجی انسان بوده است. در واقع، این هنر است که زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد و هشدارهایی برای جامعه دارد. شاعر و نویسنده با دید عمیق خود، این مشکلات و چالش‌ها را شبیه به یک زنگ خطر در آثار خود منعکس می‌کنند. به‌طور غیرمستقیم، این آثار می‌توانند انسان را از مسیر اشتباه هدایت کرده و به صراط مستقیم بازگردانند.

در حقیقت، ادبیات به‌عنوان یک پناهگاه و واکسیناسیون برای انسان‌ها عمل می‌کند. وقتی انسان‌ها احساس بی‌پناهی می‌کنند، به شعر و داستان پناه می‌برند. بنابراین، باید نگاه خود را به ادبیات به‌عنوان یک وسیله نجات و هدایت تغییر دهیم. ادبیات همان شب چراغی است که در شب تاریک، راه را برای انسان روشن می‌کند و او را به رستگاری می‌رساند. امیدوارم که همچنان در این مسیر با این کشتی که در اختیار داریم، به جلو حرکت کنیم. زیرا این کشتی چراغ راه ما است که ما را به نجات می‌رساند.

در انتها، همانطور که شـما اشـاره کردید، شـاعران جهانی و در ایران نیز به این پدیده‌ها و چالش‌ها اشاره می‌کنند. آن‌هـا در آثـار خود بـه‌طور غیرمسـتقیم مشکلات موجود در خانواده‌ها و در جامعه را به نمایش می‌گـذارنـد. ادبیـات بـه‌جـای اینکـه بـا روش‌هـای سـخت‌افزاری و مسـتقیم جامعه را هدایت کند، از شـیوه‌های نرم‌افزاری و لطیف اسـتفاده می‌کند. در نهایت، ادبیات به‌عنوان یک پناهگاه در دنیای پیچیده امروز به انسان‌ها کمک می‌کند.

هنر رسانه های جدید و تاثیر بر تولید و مصرف رسانه های متناسب کودک و نوجوان

وحید گلستان

زمان: دوشنبه – ۵آذر ماه ۱۴۰۳

بسم الله الرحمن الرحیم.

بسیار خوشحالم که در این جلسه در خدمت همکاران عزیز در مجموعه کانون هستم. موضوع امروز، بحثی به‌روز و مهم در حوزه توسعه رسانه‌ای است که برای تمامی کارشناسان، در هر سطحی که باشند، حائز اهمیت است. برای آغاز بحث، چند کلیدواژه انتخاب کرده‌ام که به ما کمک می‌کنند تا موضوع را ملموس‌تر و نزدیک‌تر بررسی کنیم. ابتدا، مفهوم «هنر رسانه جدید» را تعریف می‌کنیم.

رسانه‌ها

رسانه‌ها را می‌توان به چهار دسته اصلی تقسیم کرد:

- آثار مبتنی بر تصویر
- آثار مبتنی بر نوشته (مانند کتاب، داستان و رمان)
- آثار مبتنی بر صوت (مانند موسیقی، کتاب‌های گویا و پادکست‌ها)
- آثار مبتنی بر فیلم و ویدئو (که در ادامه تفاوت بین فیلم و ویدئو را بررسی خواهیم کرد)

در رسانه‌های جدید، مرز بین این دسته‌بندی‌ها کم‌رنگ شده است. اینترنت، به‌عنوان نیروی محرک اصلی، این امکان را فراهم کرده است که رسانه‌های مختلف با یکدیگر ترکیب شوند و ویژگی‌های منحصربه‌فرد هر رسانه در کنار دیگری قرار گیرد. به‌عنوان مثال، کتاب به‌عنوان یک رسانه سنتی، در مقابل دو رسانه دیگر (صوت و تصویر) ویژگی‌هایی دارد که از نظر برخی کاربران جذابیت کمتری دارد.

از سوی دیگر، فیلم و تصویر، تأثیر احساسی عمیق‌تری نسبت به برخی کتاب‌ها ایجاد می‌کنند و تصاویر یک فیلم خوب، ممکن است برای همیشه در ذهن مخاطب باقی بماند.

فعالیت و تعامل در رسانه‌ها نیز تفاوت دارد. زمانی که کودکان در فعالیت‌های حضوری و گروهی شرکت می‌کنند (مانند اردوها یا کارگاه‌های مشارکتی)، میزان تعامل آن‌ها بیشتر از زمانی است که صرفاً یک رسانه را به‌صورت منفعلانه دنبال می‌کنند و این امکان را به من، به‌عنوان یک مربی، یک طراح و یک مدیر فرهنگی، می‌دهد که بتوانم از رسانه‌ها در بالاترین سطح توانایی‌شان بهره ببرم.

کامپیوتر آرت

یکی از کلیدواژه‌های مهم در این زمینه، "کامپیوتر آرت" است که ترکیبی از واژه هنر و فناوری است.

کامپیوتر با ورود خود، امکاناتی را در اختیار ما قرار داده است. البته، این فناوری محدودیت‌ها و نگرانی‌های خاص خود را نیز دارد؛ اما در عین حال، فرصت‌هایی را فراهم کرده که ما می‌توانیم در دوره‌های مختلف آموزشی، تولیدات تخصصی، و تعامل با کودکان و نوجوانان از آن‌ها بهره‌مند شویم. در هر سطحی که باشیم، تجربه‌های متنوعی از یاری‌گیری کامپیوتر در تولید محتوا، ارتباط با کودکان، و خلق هنر به مفهوم جدید آن داریم؛ مفهومی که از دهه ۱۹۹۰ به بعد در دنیا و به‌تدریج در ایران مورد توجه قرار گرفته است.

"کامپیوتر آرت" می‌تواند شامل ابزارهایی باشد که به ما در خلق آثار هنری کمک می‌کنند یا ابزارهایی که امکان توسعه و گسترش ارتباطات را برای ما فراهم می‌کنند. این فناوری مفهوم محدودیت زمان و مکان را از میان برداشته و امکانات تازه‌ای را در اختیار ما قرار داده است. بنابراین، با امکان تعامل در فیلم از طریق اینترنت، می‌توانیم در دوره جدید با "روایت‌های تعاملی" مواجه شویم.

در همین صفحه، سه کلیدواژه دیگر نیز قابل مشاهده است: "ترنس مدیا"، "سایبر دراما" و "هایپرلینک". در ادامه، به‌صورت کوتاه به معرفی آن‌ها می‌پردازم تا بتوانیم بحث را عمیق‌تر بررسی کنیم.

"سایبر دراما" همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، زمانی رخ می‌دهد که اینترنت به فیلم می‌رسد و این پرسش مطرح می‌شود که اینترنت چه کمکی می‌تواند به فیلم‌ساز یا مخاطب فیلم کند. این موضوع باعث شکل‌گیری نسل اول ویدئوهای تعاملی شده است. در حال حاضر، برخی نرم‌افزارها مانند "کمتازیا" این امکان را فراهم کرده‌اند که بتوان در فیلم‌ها فضای تعاملی ساده‌ای ایجاد کرد. این تعامل می‌تواند به شکل پرسش، همکاری تیمی یا سایر روش‌های ارتباطی باشد. بنابراین، "سایبر دراما" که از ترکیب دو واژه "سایبر" و "درام" تشکیل شده، ارتباط بین اینترنت و درام را برقرار می‌کند و یکی از مهم‌ترین رسانه‌های جدید محسوب می‌شود. فیلم‌های تعاملی اینترنتی، نمونه‌ای از این نوع رسانه هستند.

اما درباره دو کلیدواژه دیگر، یعنی "ترنس مدیا" و "هایپرلینک"، باید گفت که این‌ها دو رویکرد نظری در حوزه علوم ارتباطات محسوب می‌شوند. این مفاهیم بیان می‌کنند که حالا که رسانه‌های مختلف به هم متصل شده‌اند، باید با چه سازوکاری محتوا را شکل داد. در این کارگاه، به این موضوع از دو منظر پرداخته می‌شود:

۱. طراحی محتوا و فعالیت‌ها:

به عنوان مثال، پیش از این، افراد یا شاعر بودند، یا فیلم‌ساز، یا نقاش، یا مجسمه‌ساز، یا سفالگر، و فعالیت خود را به‌صورت مستقل انجام می‌دادند. اما امروزه، این رویکرد تغییر کرده است. اکنون، طراحی فعالیت‌ها، رویدادها و محتوای آموزشی نیازمند ترکیب چندین رسانه مختلف است.

۲. اتصال محتوای موجود:

در گذشته، هر رسانه به‌صورت مجزا کار می‌کرد، اما اکنون باید بررسی کرد که چگونه می‌توان محتوای مختلف را به هم متصل کرد تا تجربه‌ای یکپارچه برای مخاطب ایجاد شود.

داستان‌سرایی تعاملی

مصرف محتوا توسط کودکان و نوجوانان نسل جدید موضوع مهمی است که باید به آن پرداخته شود. یکی از نکات کلیدی در این زمینه، "داستان‌سرایی تعاملی" است. این شیوه روایت‌گری، علاوه بر اینکه یک فرصت تربیتی نوین محسوب می‌شود، می‌تواند به یادگیری عمیق‌تر کمک کند. امروزه، داستان‌سرایی تعاملی به‌واسطه ارتباط با اینترنت، امکان ایجاد تجربه‌های یادگیری جدید را فراهم کرده است.

یکی از چالش‌های این حوزه، کمبود مطالعه و طراحی محتوای مناسب است. طراحی‌های صورت‌گرفته در این زمینه، هنوز بسیار محدود است.

بنابراین، یکی از اهداف برگزاری این کارگاه این است که همکاران ما در سراسر کشور، درک بیشتری نسبت به این مباحث پیدا کنند. همچنین، در مدیریت و برنامه‌ریزی‌های آموزشی باید شرایطی فراهم شود تا تولید و توسعه این نوع محتواها امکان‌پذیر شود.

اهمیت چندمهارتی شدن

یکی از نکات مهم دیگر این است که این حوزه کاملاً بین‌رشته‌ای است. در گذشته، ضرورتی نداشت که یک شاعر، عکاس یا فیلم‌ساز، در سایر هنرها نیز تخصص داشته باشد. اما در رویکردهای جدید، به افرادی نیاز داریم که چندمهارتی باشند. به‌عنوان مثال، چهره‌هایی مانند عباس کیارستمی نه‌تنها فیلم‌ساز بودند، بلکه در زمینه عکاسی و حتی سایر هنرها نیز فعالیت داشتند. بنابراین، در این عصر جدید، هنرمندان باید توانایی فعالیت در چندین رسانه مختلف را داشته باشند و بتوانند آن‌ها را به‌صورت یکپارچه به کار بگیرند.

ما به افرادی نیاز داریم که دست‌کم در یک زمینه متخصص باشند و در دو یا چند زمینه دیگر نیز آشنایی کافی داشته باشند. این امر نشان می‌دهد که ما وارد دوران جدید و پیچیده‌تری در حوزه تولید و کاربرد رسانه‌ها شده‌ایم. برای مثال، اگر مربی ما متخصص نقاشی باشد، ضروری است که در یک یا دو رسانه دیگر نیز آشنایی داشته باشد تا بتواند فرصت‌های تازه‌تر و ترکیبی ایجاد کند. البته، در میان همکاران، افرادی هستند که واقعاً در چندین زمینه تبحر و تجربه دارند. محدودیت تخصص، مشکلی است که باید هرچه زودتر درباره آن صحبت کنیم.

یکی از نکات مهم این است که کودکان و نوجوانان نسل جدید، افراد چندمهارتی (مالتی‌تسک) هستند و ویژگی‌های خاص خود را دارند. نخست، دسترسی آن‌ها به اطلاعات و منابع بسیار گسترده است. زمانی که من کودک بودم، هیجان‌انگیزترین نقطه جهان، کتابخانه کانون و چند کتاب و اسباب‌بازی بود که با دوستانم استفاده می‌کردیم. امروز، این تجربه همچنان ارزشمند است، اما دیگر به‌تنهایی کافی نیست. همان فیلم‌ها، همان کتاب‌ها و همان رفتار مهربانانه مربی همچنان مهم هستند، اما باید در کنار سایر امکانات مدنظر قرار گیرند.

ویژگی دیگر نسل جدید، چندمهارتی بودن آن‌هاست. در گذشته، تأکید بر این بود که کودکان یک مهارت خاص را یاد بگیرند، اما امروزه، کودکان و نوجوانان باید چندین مهارت مختلف را بیاموزند.

کانون نیز باید به این موضوع توجه داشته باشد. اگر قرار است مرجعیت خود را حفظ کند، باید بداند که با کودکانی روبه‌روست که چندین مهارت دارند.

البته، این چندمهارتی بودن ممکن است چالش‌هایی نیز به همراه داشته باشد. به‌عنوان‌مثال، در گذشته، نوجوانی که نقاش بود، پس از سال‌ها تمرین و یادگیری، در جوانی و میانسالی به یک استاد نقاشی عمیق و برجسته تبدیل می‌شد. اما امروزه، چندمهارتی شدن گاهی منجر به سطحی شدن مهارت‌ها می‌شود. بله، این یک چالش است، اما اینکه صرفاً آن را نقد کنیم، کمکی به حل مسئله نمی‌کند. اگر این روند را نادیده بگیریم، به‌تدریج مرجعیت و جایگاه خود را در میان نسل‌های آینده از دست خواهیم داد.

نگرانی‌هایی که برخی اساتید و مربیان در مورد سطحی شدن مهارت‌ها دارند، قابل درک و تأیید است، اما اگر از زاویه دید کودک و نوجوان به موضوع نگاه کنیم، دیگر جای نگرانی وجود ندارد. بحث امروز ما این است که این "هنرستان جدید" قرار است چه خدماتی به کودکان و نوجوانان ارائه دهد. بخشی از این تغییر، چه ما آن را بپسندیم و چه نپسندیم، در حال وقوع است. ما نمی‌توانیم در برابر آن مقاومت کنیم و صرفاً بگوییم که این روند باعث سطحی شدن نسل جدید می‌شود.

شخصاً من فردی هستم که نسبت به فضای دیجیتال دیدگاه مینیمالیستی و سخت‌گیرانه‌ای دارم.

اگرچه از نوجوانی با کامپیوتر سروکار داشته‌ام و شغلم نیز ایجاب می‌کند که هر روز با آن کار کنم، اما همچنان وقتی می‌خواهم متنی بنویسم، ترجیح می‌دهم ابتدا آن را روی کاغذ بیاورم. با این‌حال، نمی‌توانم با معیارهای شخصی خودم با نسل جدید برخورد کنم. نیازهای آن‌ها متفاوت است.

همه ما این جمله را بارها شنیده‌ایم: "کودکان بومیان دیجیتال هستند، ما مهاجران دیجیتال." ما از دنیای دیگری وارد این جهان شده‌ایم. ما با ذهنیتی ترکیبی از دوران پیشین و دنیای دیجیتال زندگی می‌کنیم، اما کودک و نوجوان امروز، کاملاً در زیست دیجیتال پرورش یافته‌اند. علایق، سلیقه‌ها، رفتارها و سبک زندگی آن‌ها، بخشی از جهان دیجیتال است. به همین دلیل، امروز باید روی یک مفهوم جدی فکر کنیم: چگونه می‌توانیم به نیازهای نسل دیجیتال، پاسخ مناسب بدهیم؟

قطعاً شما بیشتر درباره این موضوع اندیشیده‌اید و نکته مهمی که در این میان وجود دارد، مسئله "فضا" است. آنچه که من آگاهانه به‌عنوان "بوی خوش" در کانون ذکر کردم، در واقع به فضا مربوط می‌شود.

امروزه فضا در کانون، مدرسه، دانشگاه و سایر محیط‌های تربیتی و آموزشی، بخشی از محیط یادگیری را تشکیل می‌دهد.

این محیط یادگیری اکنون بخشی از خود را در فضای اینترنت و محیط‌های مجازی گسترش داده است. این امر، چالش‌ها و محدودیت‌های اخلاقی خاص خود را به همراه دارد و خطراتی مشابه آنچه که در مورد "استادنماها" مطرح شد، در این فضا نیز وجود دارد. در گذشته، این مشکل عمدتاً در حوزه سینما مشاهده می‌شد.

به‌عنوان مثال، در فیلم‌سازی همواره دغدغه و نگرانی وجود داشت. من همیشه آرزو داشتم که آنچه شاعران و نقاشـان انجام می‌دهند، یعنی زمانی که اثری خلق می‌کنند اما احساس می‌کنند که باید آن را نابود کنند و چندین کیلو کاغذ را دور بریزند، در سینما نیز امکان‌پذیر باشد. تفاوت‌های میان رسانه‌ها، سبک‌های زیستی و شرایط حاکم بر هر دوره، ما را وادار می‌کند که از این تفاوت‌ها بهره‌برداری کنیم.

نکته قابل‌توجه این است که برخی افراد هنوز نسبت به تغییرات طبیعی و تحولات زیست‌بوم‌های فرهنگی بی‌توجه هستند. همچنان افرادی را می‌بینم که درباره ضرورت وجود کانون بحث می‌کنند، درحالی‌که چنین موضوعی اساساً جای بحث ندارد. در یک جمع رسمی، نیازی به پاسخ‌دادن به چنین پرسش‌هایی نیست، اما در یک جمع محدود و تخصصی، باید تأکید کرد که کانون، همچون سایر نهادهای فرهنگی تأثیرگذار مانند جشنواره فیلم رشد و انجمن سینمای جوان، باید خود را به‌روز کند. این نهادها باید متناسب با زیست‌بوم‌های جدید تغییر کنند.

این تغییر نه‌تنها به معنای تردید در ضرورت وجود چنین نهادهایی نیست، بلکه اهمیت آن‌ها را بیش از پیش نشان می‌دهد؛ خصوصاً در کشوری مانند ایران که فاصله میان فرهنگ رسمی و فرهنگ غیررسمی بسیار زیاد است. اگر کانون وجود نداشته باشد، کودکان و نوجوانان به کجا باید مراجعه کنند؟ در شرایطی که فرهنگ رسمی ما که از طریق آموزش‌وپرورش و تلویزیون منتقل می‌شود، روزبه‌روز از کودکان و نوجوانان فاصله می‌گیرد، کانون نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. من خود در جشنواره رشد فعالیت داشته و دارم، همچنین در حوزه تولیدات تلویزیونی فعال بوده‌ام و به‌خوبی درک می‌کنم که ادبیات رسانه‌های رسمی تا چه اندازه از دنیای طبیعی کودکان و نوجوانان امروز فاصله گرفته است. به همین دلیل، امید من به کانون است، زیرا کانون همیشه نگاهی پیشرو داشته، ظرفیت بیشتری برای تغییر و انعطاف‌پذیری از خود نشان داده و توانسته است با کودکان و نوجوانان ارتباطی قلبی و خلاقانه برقرار کند. این روند باید همچنان ادامه یابد و تغییرات در کانون، بر اساس ضرورت‌های فناورانه صورت گیرد.

نظر یکی از حاضرین: اگر بخواهیم درباره نیازهای انسانی و روحی صحبت کنیم، تجربه شخصی من به‌عنوان فردی که در هنرستان تحصیل کرده و مراحل مختلف آموزشی را پشت سر گذاشته، نشان می‌دهد که انجام ساده‌ترین فعالیت‌ها در دنیا می‌تواند تأثیرات عمیقی بر فرد بگذارد.

در کانون، همچنان فعالیت‌هایی همچون کار با برگ‌ها و سایر فعالیت‌های عملی، نقش مؤثری در رشد کودکان دارد. اگرچه ممکن است ایراداتی به کانون وارد شود، اما با توجه به اینکه هیچ ارگان دیگری به‌صورت تخصصی در این حوزه فعالیت نمی‌کند، ما باید همچنان به این مسیر باور داشته باشیم و آن را ادامه دهیم.

تجربه نشان داده است که کودکی که خارج از فضای کانون رشد کند، در معرض تجربیات متفاوتی قرار می‌گیرد که لزوماً برای او مفید نخواهند بود. خوشبختانه سرمایه‌گذاری‌های متعددی در این حوزه

انجام شده است و خط‌مشی کانون طی سال‌ها بر این اساس شکل گرفته است. ازاین‌رو، مبنای رشد شخصیتی کودکان و نوجوانان امروزی در گرو توجه به این تجربیات ارزشمند است.

همواره این بحث مطرح بوده که کانون باید خود را نو کند، اما آنچه مسلم است، این است که قصه‌گویی همچنان یکی از مؤثرترین شیوه‌های آموزشی برای کودکان و نوجوانان محسوب می‌شود.

ادامه صحبت‌های سخنران: با توجه به تجربه محدودی که با همکاران خود در کانون داشته‌ام، خوشبختانه می‌دانم که دغدغه شما، دغدغه‌ای عمومی میان همکاران کانون است. اما نکته قابل‌تأمل این است که در حوزه هنر و رسانه‌های جدید، هدف ما این نیست که ارزش‌های اصیل فعالیت‌های کانون را زیر سؤال ببریم؛ بلکه هدف این است که این ارزش‌ها را به شیوه‌ای جدید ارائه دهیم.

به بیان ساده‌تر، این سفره باید به شیوه‌ای متفاوت چیده شود. به‌عنوان مثال، اگر یک مادر بخواهد به فرزند خود صبحانه‌ای مقوی مانند تخم‌مرغ بدهد، اما کودک از خوردن آن امتناع کند، مادر نمی‌تواند او را مجبور کند؛ بلکه ممکن است تخم‌مرغ را به شکل یک خرگوش درآورد و با استفاده از سبزیجات و تزئینات مختلف، آن را برای کودک جذاب کند. هدف اصلی این است که مواد مغذی به کودک برسد، اما نحوه ارائه آن باید متناسب با ذائقه و نیاز او باشد.

در کانون نیز همین مسئله مطرح است. ما نگران این هستیم که ارزش‌های ارزشمند کانون، در میان تغییرات سریع دنیای دیجیتال و افزایش سرعت اینترنت، به‌مرور به فراموشی سپرده شوند. ازاین‌رو، تغییراتی که در کانون صورت می‌گیرد، نباید صرفاً به‌عنوان تغییر در شیوه ارائه دیده شود، بلکه باید آن را ضرورتی اساسی در مسیر تداوم تأثیرگذاری کانون دانست.

حرکت به سوی تغییر روش

امروز تصمیم گرفتم با خودم فکر کنم که چطور می‌توانیم ارزش‌ها را حفظ کنیم. من امروز نیامدم که به شما جایگزینی معرفی کنم یا آلترناتیوی برای کارهای زیبا و ارزشمندی که شما با برگ و سنگ انجام دادید، پیشنهاد دهم. این‌ها مقوله‌های جداگانه‌ای هستند و هیچ‌کدام جای دیگری را نمی‌گیرد. اما قصد دارم به شما پیشنهادهایی بدهم که بتوانید ارزش‌های عمیق و جدی را حفظ کنید و در عین حال، آن‌ها را متناسب با نسل امروز ارائه دهید. این همان چیزی است که هنر رسانه‌های جدید به دنبال آن است، یعنی تغییر شکل مفاهیم بدون اینکه ارزش‌های اصلی را از دست بدهیم.

امروز بحث ما در مورد ارزش‌ها نیست، بلکه در مورد شیوه‌های ارائه است. ارزش‌هایی که شما به عنوان مدرس در زمینه کارهای دست‌ورزی یا نقاشی به آن‌ها رسیدید، همچنان معتبر هستند و در کانون هم این‌ها به قوت خود باقی می‌مانند. هدف ما این است که این ارزش‌ها را به شکلی متناسب با نیازهای نسل جدید و با استفاده از ابزارهای جدید ارائه دهیم. این تغییرات نه به معنای حذف ارزش‌های پیشین، بلکه به معنای روزآمد کردن شیوه‌های ارائه و تطبیق آن‌ها با

زیســت‌بوم‌ها، محیط‌ها و مخاطبان جدید اســت. در غیر این صــورت، تغییرات از معنا تهی خواهند شــد. بنابراین، توســعه و به‌روزرســانی مداوم، برای حفظ ارتباط با نسل امروز، ضرورتی است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد.

توسعه پایدار

در مورد کلمه "پایدار" که اشــاره کردید، باید بگویم که این کلمه در زمینه یادگیری عمیق و آموزش بســیار ارزشمند است. توسعه پایدار یعنی یادگیری عمیق، و این چیزی اســت که در تربیت و آموزش باید دنبال کنیم. برای اینکه بچه‌ها در کارهایی مثل نقاشی یا هر فعالیت دیگری، تجربه‌ای درونی و عمیق داشــته باشــند، باید آن‌ها را با زندگی واقعی و دغدغه‌های شخصی‌شان نزدیک کنیم تا بتوانند مشکلات واقعی را حل کنند.

تجربه‌ی یکی از حاضرین: پیشنهاد من به عنوان مربی خوش‌نویسی کودکان برای جذب بیشتر بچه‌ها به خوش‌نویسی، اســتفاده از نقاشــی خط و ابزارهای مختلف مانند انگشــتان یا چوب اســت که می‌تواند جذاب باشد. در این صورت، ارزش اصلی خوشنویسی حفظ می‌شود، ولی روش‌هایی که برای رسیدن به این ارزش‌ها استفاده می‌شود تغییر می‌کند. در نهایت، این روش‌های جدید می‌توانند به ایجاد تجربیات خلاقانه برای بچه‌ها کمک کنند.

ادامه‌ی صحبت‌های سخنران: تصویری که در اینجا می‌بینید، مربوط به آرزویی است که در دهه‌های پیشین داشتیم، یعنی تعاملی شدن فیلم‌ها. اولین بار این اتفاق در یک نمایشگاه در کانادا رخ داد، جایی که تماشاگران می‌توانستند از بین گزینه‌های مختلفی که در فیلم پیش می‌آمد، انتخاب کنند.

این مفهوم انتخاب در فیلم‌ها به تدریج به‌طور جدی‌تر در فیلم‌ها و سریال‌های تعاملی پیاده‌سازی شد، مانند ســریال "بلک میرر" که به مخاطبان این امکان را می‌دهد که خود تصــمیم بگیرند خط داســتانی را که می‌خواهند دنبال کنند. این تغییرات باعث می‌شود که تجربه تماشــای فیلم به تجربه‌ای شــخصــی‌تر و تعاملی‌تر تبدیل شــود. از یک مصــرف‌کننده صــرف به یک تماشــاگر فعال تبدیل می‌شــویم که می‌تواند با انتخاب مسیر داستان، تجربه خود را شکل دهد. این فرآیند انتخابگری به ما اجازه می‌دهد تا تجربه‌های منحصر به فرد خود را در آثار هنری داشته باشیم.

اگر نگاهی به تاریخچه فیلم و نقش آن در آموزش و تربیت داشته باشیم، می‌بینیم که در دهه‌های آغازین ورود فیلم به رسانه‌های جمعی، هدف اصلی هدایت مخاطبان به سوی اطلاعات خاصی بود. اما به‌تدریج نظریه‌های یادگیری تغییر کرده و رویکردها متفاوت شد.

بررسی رویکردهای روان‌شناسی

من خیلی بیشــتر از این بحث را بــاز نمی‌کنم چون احساس می‌کنم مباحث ما در این حوزه ممکن است بیش از حد پیچیده شــود، اما برای دوســتانی که در زمینه مطالعات تربیتی فعالیت بیشــتری داشــته‌اند، توضــیح می‌دهم که در واقع رفتارگرایان، بر اســاس نظریه یادگیری یا روانشــناســی یادگیری در دهه‌های

ابتدایی، باور داشتند که هر محتوایی اگر به درستی ارائه شود، می‌تواند منجر به تغییر در رفتار و نگرش شود. این دیدگاه در گذر زمان هم در آموزش و هم در رسانه‌ها مورد نقد قرار گرفت و نظریه یادگیری بعدی، یعنی نظریه شناختی، جایگزین نظریه رفتارگرایی شد. این نظریه تغییرات زیادی در فرم و ساختار رسانه‌ها ایجاد کرد. دیگر اینگونه نبود که فقط رسانه به‌عنوان یک محرک در اختیار مخاطب قرار گیرد و منتظر پاسخ‌ها بماند، زیرا برخی از تغییرات نگرشی به‌صورت درونی اتفاق می‌افتند و لزوماً به پاسخ‌های بیرونی تبدیل نمی‌شوند. این تغییرات همچنان ادامه پیدا کرد تا زمانی که به ساخت‌گرایی رسیدیم.

ساخت‌گرایان

در روانشناسی یادگیری و رسانه‌ها، ساخت‌گرایان معتقد بودند که هدف این است که مخاطب خودش معنای محتوا را بسازد. به نظر من، این مفهوم ساخت‌گرایی در کانون از همان دهه‌های گذشته به‌نوعی وجود داشته است، گاهی با شناخت و گاهی بدون شناخت. در ساخت‌گرایی، ما هیچ دانایی از پیش تعیین‌شده نداریم، مانند معلمان کلاسیک رفتارگرا که به‌عنوان دانای کلی عمل می‌کردند و باید همه پرسش‌ها را پاسخ می‌دادند.

در اینجا، به یادگیرنده، دانش‌آموز یا هنرجو اجازه داده می‌شود که خود به کشف معنا بپردازد و از طریق مواجهه با مفهوم، آن را درک کند.

این فرآیند کشف کردن یک اتفاق مهم است. از اینجا به بعد، رسانه‌ها دچار تغییرات زیادی می‌شوند و رسانه‌هایی مانند کتاب‌های داستانی که قبلاً به صورت خطی و یک‌طرفه بودند، حالا فضایی تعاملی به مخاطب می‌دهند. این رسانه‌ها به مخاطب می‌گویند: "تو بیا و این داستان را تکمیل کن، انتخاب کن، تغییر بده". انتخاب‌ها دیگر فقط پاسخ به سوالات نیستند، بلکه فرآیندهایی هستند که نیاز به تفکر دارند و باعث می‌شوند مخاطب به‌طور فعال در ساخت معنا مشارکت کند. به این ترتیب، مخاطب از یک مصرف‌کننده صرف به یک مشارکت‌کننده فعال تبدیل می‌شود.

یکی از مهم‌ترین انتخاب زندگی انسان‌ها، انتخاب شریک زندگی است. این انتخاب‌ها ممکن است بر اساس تجربه‌های قبلی باشد، اما در مواردی هم فرد بعد از انتخاب به شناخت بیشتری می‌رسد. این مسئله در آموزش به این شکل است که یادگیرنده از طریق انتخاب‌ها و تجربیاتش به شناخت‌های جدید دست می‌یابد. این همان چیزی است که پیش از این در نظریه رفتارگرایی رد می‌شد، اما در مدل‌های جدید مانند ساخت‌گرایی پذیرفته می‌شود.

در ساخت‌گرایی، معلم دیگر نمی‌خواهد که به‌طور مستقیم تمامی دانش و مهارت‌ها را به هنرجو منتقل کند، بلکه وظیفه‌اش این است که مسیر را تسهیل کند و فرصت‌هایی برای کشف معنا فراهم آورد.

رسانه‌های جدید و تعاملی نیز به همین شکل عمل می‌کنند. آنها به مخاطب این فرصت را می‌دهند که در کشف و ساخت معنا مشارکت کند. در نهایت، رسانه‌های تعاملی جدید به‌طور پیوسته در حال استفاده از این مفاهیم و روش‌های جدید یادگیری

هستند و به نظر می‌رسد که دیگر هیچ نگرانی در این زمینه وجود ندارد. چرا؟

چون من مربی نقاشی، مربی فیلم‌سازی یا مربی هر زمینه‌ای که باشد، تفاوتی ندارد. این رسانه‌ای که وارد می‌شود قرار است در خدمت ارزشی باشد که با مدل دانای کل با بچه‌ها برخورد نمی‌کنم و اجازه می‌دهم تجربه کنند، اشتباه کنند و از اشتباهاتشان تجربه تازه‌ای کسب کنند، انتخاب کنند و در مقابل انتخاب‌هایشان، فردیت‌شان را کشف و پیدا کنند. سپس من به آن‌ها کمک می‌کنم. وقتی پایش می‌کنم و می‌بینم، از نزدیک آن‌ها را می‌بینم، رسانه‌ها حالا کمک می‌کنند تا این اتفاق بسیار بیشتر، بهتر یا عمیق‌تر و گسترده‌تر شود یا حتی ساده‌تر.

ارتباط‌گرایی

حالا وارد نسل آموزش ارتباط‌گراها می‌شویم. در آموزش ارتباط‌گراها می‌گویند که نقش معلم و مربی مانند همان ساختمان‌ها است، اما نقش رسانه‌ها دوباره در حال تغییر است. چرا که این‌ها به‌دلیل وجود اینترنت به وجود آمده‌اند. اساساً تاریخ این نظریه ارتباط‌گرایی در روانشناسی یادگیری از حوالی ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۰ شروع می‌شود و در این سال‌ها مقدماتی ایجاد می‌شود که این نظریه در سطح دانشگاهی توسعه پیدا کند. یک‌دفعه، در دوره کرونا همه درگیر آن شدند؛ تمامی کلاس‌ها تعطیل شد از دانشگاه‌ها گرفته تا مدارس و کانون‌ها و غیره. این تعطیلی اجباری باعث شد که همه دنبال راه‌حل‌هایی برای آموزش باشند.

ناخواسته درصدی از ارتباط‌گرایی را تمامی مربیان و هنرجویان در دوره کرونا تجربه کردند. این نظریه توسعه پیدا کرد، اما چه اتفاقی افتاد؟ اتفاق این بود که چون این اجبار وجود داشت و چون آماده نبودیم، تجربه خوبی نبود. یعنی تجربه کرونا برای همه ما یک تجربه بسیار بد بود؛ نه فقط از نظر سلامتی، بلکه از منظر یادگیری هم اینطور بود. هیچ‌گاه باور نمی‌کنم که آن دو سال یا یک سال و اندی که کلاس‌ها تعطیل شد و یادگیری سطحش بالاتر رفت، حقیقت داشته باشد. چنین چیزی وجود ندارد. در واقع، یادگیری که قرار بود از بین برود، تا حدی باقی ماند، زیرا بخشی از انتخاب‌های افراد این بود که در همین فضای مجازی محتوا را دریافت کنند، تجربه کنند و بسازند. حتی ساختن‌گرایی که قبلاً همواره حضوری بود و مبتنی بر دست و چشم و کار گروهی ارزشمند بود، حالا یک بخشش به ابزارهای میانبری تبدیل شده است که اگر درست استفاده شود، می‌تواند مفید باشد و اگر به اشتباه استفاده شود، می‌تواند به ضد خودش تبدیل شود.

این هم تاریخچه این روند از دوره آغاز تا به امروز. البته من روی فیلم متمرکز بودم چون تغییرات فیلم دیرتر از بقیه به چشم آمد و دیرتر اتفاق افتاد، زیرا تغییرات در شکل رسانه‌ای سخت‌تر بود. اما چه چیزی از همه جلوتر است؟ داستان.

داستان

امروز ما خیلی بیشتر از آنچه که شما صرفاً یک داستان‌گویی کلاسیک به آن نگاه کنید، به مفهوم

داستان در قالب داستان‌سرایی و روایت فکر می‌کنیم. داستان‌سرایی ایجاد رابطه‌ای جذاب بین عناصر مختلف برای رسیدن به یک هدف است. در حقیقت، داستان‌سرایی یعنی ایجاد رابطه میان عناصر مختلف به‌منظور رسیدن به هدفی خاص. همانطور که در یک داستان، شخصیتی داریم که با یک بحران مواجه می‌شود، درگیر می‌شود، به بحران می‌رسد و در نهایت موفق می‌شود یا شکست می‌خورد، که این ممکن است به ساختاری کمدی یا تراژیک تبدیل شود. در نهایت، در این بین، مخاطب هم لذت می‌برد و هم تجربه و دانش کسب می‌کند.

آقای والش سه عملکرد را برای داستان‌ها از آغاز تا اکنون شناسایی کرده است. بر اساس پژوهش‌های بزرگ و گسترده‌ای که انجام شده است، داستان‌ها می‌توانند آموزش دهند، ترغیب کنند و به اقدام جمعی، یعنی به تیم کنشگری تبدیل شوند. حتی می‌توانیم عقب‌تر برویم و بگوییم که انسان زبانش را به این دلیل به‌وجود آورد که توانست داستان بگوید و روایت کند. انسان نخستین زمانی که توانست بگوید چه اتفاقی برایش افتاده، زمانی که تنها در جنگل بود، زبان مقدماتی ایجاد شد. و چون زبان به وجود آمد، ارزش‌ها هم به وجود آمدند و از آن زمان این ارزش‌ها میان افراد شناخته شد و تبدیل به فرهنگ شد.

بنابراین، زمانی که از داستان صحبت می‌کنیم، در واقع به قدمت زبان و فرهنگ اشاره داریم. داستان به‌وجود آمد تا زبان به‌وجود آید و زبان به‌وجود آمد تا فرهنگ ایجاد شود. حالا وقتی در مورد تربیت و آموزش صحبت می‌کنیم، در جایی مانند کانون می‌بینیم که چقدر عنصر داستان قدرتمند است.

باید بیشتر به سمت داستان‌سرایی حرکت کنیم. به عبارت دیگر، خیلی ساده بخواهم بگویم، من می‌خواهم بین همان فعالیت‌هایی که قبلاً انجام می‌دادم، یک خط داستانی و یک خط روانی ایجاد کنم. یک روایت منظم ایجاد کنم که تقدم و تأخر داشته باشد. این‌ها از همدیگر پشتیبانی بیشتری خواهند کرد. در گذشته پشتیبانی در طراحی‌های آموزشی وجود داشته است. هنگامی که در حال طراحی آموزشی در مقیاس وسیع برای کل کانون بودیم، هر فعالیت از یکی از فعالیت‌های دیگر کانون نیز پشتیبانی می‌شد. این پشتیبانی ممکن است به صورت عمودی یا طولی در برنامه‌ریزی درسی صورت گیرد. مسئله اصلی این است که مرزهای این فعالیت‌ها هم‌اکنون برداشته شده است. امروزه با افزایش دسترسی به رسانه‌ها و مالتی‌تسکینگ، خواه ناخواه، این مرزها برداشته شده است. همانطور که در تجربه‌های کارگاهی این مرزها برداشته می‌شود و از این طریق خط روایت پنهانی بین این فعالیت‌ها شکل می‌گیرد.

دو پیشنهاد عملی

در این بخش، قصد دارم یک جمع‌بندی اولیه از این مباحث ارائه دهم تا به دو پیشنهاد جدی برسم. جمع‌بندی اول این است که وقتی تعامل وارد رسانه‌ها می‌شود، امکان شخصی‌سازی در رسانه‌ها به وجود می‌آید. پیش از این، در کلاس‌های حضوری، شما به

راحتی می‌توانستید تفاوت‌های اخلاقی بین دانش‌آموزان را شناسایی کنید. برای مثال، ممکن بود سارا سوالی نپرسد، اما این بدان معنا نبود که سوالی نداشت. سارا احتمالاً درون‌گرا و خجالتی بود یا دلایل دیگری داشت. در کلاس‌های حضوری، شما این تفاوت‌ها را می‌شناختید و با هر یک از دانش‌آموزان ارتباط چهره به چهره داشتید. اما در رسانه‌های جدید، این ارزش شخصی‌سازی از بین می‌رود. با این حال، رسانه‌ها اکنون تلاش می‌کنند تا با ایجاد تعامل، انتخاب و بازخورد، طبقه‌بندی و تفاوت‌هایی بین مخاطبان خود ایجاد کنند. ارزش شخصی‌سازی دوباره در رسانه‌ها به وجود می‌آید و مشارکت و کار تیمی می‌تواند شکل بگیرد. انتخاب‌ها و تجربیات مختلف می‌توانند برای کودکان فرصتی فراهم کنند تا خودشان انتخاب کنند و از آن تجربیات بهره‌مند شوند. این فرایند باعث می‌شود تا آنها به جمع‌بندی برسند.

یکی دیگر از مسائل مهم، ابزارهایی هستند که در دسترس داریم. ابزارهایی همچون ضبط صدا، عکسبرداری و فیلمبرداری که قبلاً از کاغذ و قلم به عنوان مهمترین ابزارهای آموزشی استفاده می‌کردیم. در حال حاضر، عکاسی به یک مهارت ساده تبدیل شده است، حتی اگر آن را به عنوان یک هنر در نظر نگیریم. در گذشته، عکاسی یک هنر پیچیده بود که با مسائل فنی همراه بود. به عنوان مثال، زمانی که عکسی می‌گرفتیم، نگران بودیم که آیا عکس درست از آب در خواهد آمد یا خیر. اما امروز، عکاسی به یک مهارت ساده تبدیل شده است. در حال حاضر، حتی کودکان خردسال نیز می‌توانند عکس بگیرند و به راحتی از آن استفاده کنند.

این تغییرات نه تنها در عکاسی بلکه در سایر ابزارها نیز دیده می‌شود. فیلمبرداری و ضبط صدا نیز به همین صورت در دسترس قرار گرفته‌اند. اکنون چهار ابزار اصلی برای بیان وجود دارد: صوت، متن نوشتاری، عکس و ویدیو. همه این ابزارها به راحتی در دسترس کودکان قرار دارند.

در گذشته، آموزش نحوه خواندن عکس را به کودکان می‌آموختیم، یاد می‌دادیم که بچه‌ها بتوانند یک فیلم خوب را زمانی که می‌بینند، به‌درستی بخوانند، اما امروز می‌توانیم از این ابزارها برای رشد شخصی آن‌ها استفاده کنیم، همان‌طور که شما تجربه زیادی در رابطه با کاغذ و قلم دارید.

ابتدا در بحثم گفتم که قرار نیست بچه‌هایی که مثلاً به کارگاه نقاشی می‌روند، همه نقاشی‌های خوبی تولید کنند، اما همه آن‌ها قرار است از طریق نقاشی، بخشی از جهان پیرامون خود را بشناسند، مفاهیم ارزشمند و مهارت‌های خوب دیدن و غیره را رشد دهند و به ظرفیت وجودی خود و ارزش آن کارگاه پی ببرند. این اتفاق همچنان ادامه دارد. کسانی که به کارگاه نویسندگی می‌رفتند نیز همین‌طور و در کارگاه‌های دیگر نیز این فرآیند برقرار است.

اما اکنون اتفاقی که در حال وقوع است این است که اگر بتوانیم از بچه‌ها برای عکاسی، فیلمبرداری و ضبط صدا استفاده کنیم، نه به عنوان فیلم‌ساز یا عکاس هنرمند و نه به عنوان کسی که به‌طور تخصصی به تولید صدا، موسیقی یا پادکست

می‌پردازد، بلکه به‌عنوان ابزارهایی مشابه همان قلم و کاغذ که برای خط‌خطی کردن و پیدا کردن خودشان از آن استفاده می‌کردند، می‌توانیم فرصت‌های جدیدی برای آن‌ها فراهم کنیم. البته این باید به‌طور آگاهانه انجام شود و باید با یک نقشه و برنامه‌ریزی و طراحی از قبل انجام پذیرد. با این کار، به بچه‌ها فرصتی تازه می‌دهیم تا خود را از طریق ابزارهای جدید، تجربه‌های جدیدی داشته باشند.

مخاطب مولف

اینجا است که بحث مخاطب مولف مطرح می‌شود. در این کارگاه گفتیم که مربی نباید به‌عنوان دانای کل عمل کند. بلکه نقش مربی باید به‌عنوان حامی و تسهیلگر باشد، نه اینکه پاسخ‌ها را سریعاً بدهد، بلکه فرصتی فراهم کند که بچه‌ها اشتباه کنند، تیم شوند، جستجو کنند و به کشف و کنکاش بپردازند. این فرصت به‌وسیله رسانه‌ها ایجاد می‌شود.

در گذشته بچه‌ها می‌توانستند از قلم و کاغذ برای کارهای خوب استفاده کنند و همچنان می‌توانند از آن بهره ببرند، اما اکنون ابزارهای جدیدی همچون موبایل، عکاسی، فیلمبرداری و ضبط صدا برای کارهایی که قبلاً نمی‌توانستند انجام دهند، در اختیار آن‌ها قرار دارد. آن‌ها می‌توانند صداهایی را بشنوند و ضبط کنند، متن‌ها را بخوانند و ضبط کنند و بسیاری از کارهایی که پیش‌تر غیرممکن بود، اکنون ممکن است. پس ما در حال ایجاد امکانات جدید برای ثبت و تجربه‌های جدید برای بچه‌ها در رسانه‌های جدید هستیم. بچه‌ها می‌توانند فردیت خودشان را پیدا کنند و تجربیات جدیدی در این عرصه به‌دست آورند. البته این روند ممکن است اشکالاتی هم داشته باشد که در ادامه کارگاه به آن پرداخته خواهد شد.

اما دو گام پیشنهادی من این است:

گام اول: باز طراحی فرا رسانه‌ای مفاهیم

این جمله را می‌خواهم به‌طور دقیق توضیح دهم. ابتدا کلمه "بازطراحی" را بررسی کنیم.

از چند دهه پیش، کتاب‌ها و فیلم‌ها و روش‌های خوب زیادی در کانون طراحی شده است که این‌ها یک سرمایه ارزشمند محسوب می‌شوند و به بلوغ رسیده‌اند. حالا برخی از این‌ها توسط افراد فلسفی تولید شده‌اند که شاید جایشان هم امروز کسی نیاید و نتوانیم به سادگی جای آن‌ها را پر کنیم. بنابراین، این سرمایه ارزشمند نمی‌تواند کنار گذاشته شود.

هدف ما این است که با آن‌ها برخورد بازطراحی داشته باشیم، نه طراحی جدید.

پیشنهاد اول من این است که در کانون بتوانیم یک حرکت عظیم ایجاد کنیم. بخش‌هایی از پیشنهادهای من امروز به سمت مدیریتی و بخش بدنه مربیان و کارشناسان مربوط می‌شود. مربیان می‌توانند فعالیت‌ها و فرصت‌هایی که همیشه در اختیار داشتند را باز طراحی کرده و با ایجاد یک خط روایی جدید، آن‌ها را با هم مرتبط کنند.

این ارتباط می‌تواند شامل صوت، عکس و ویدیو باشد. برخی از فعالیت‌ها ممکن است دیگر نیازی به طراحی جدید نداشته باشند، اما اکنون می‌توانیم همان فعالیت‌ها را به‌گونه‌ای باز طراحی کنیم که از

طریق ابزارهای جدید، مانند ضبط صدا، برای بچه‌ها تجربه‌های جدیدی ایجاد کند.

این کار می‌تواند انگیزه و رغبت بچه‌ها برای حضور پایدارتر در کلاس‌ها افزایش دهد، نه اینکه فقط برای مدت کوتاهی بیایند و بعد از یک ماه دیگر از حضور در آن‌ها خبری نباشد.

این پیشنهاد باعث می‌شود که ابزارهای جدید، مثل ضبط صدا، فیلمبرداری و عکاسی، که قبلاً به‌طور گسترده برای آن‌ها طراحی نشده بود، حالا به‌طور هدفمند وارد فرآیند یادگیری شوند و به بچه‌ها کمک کنند تا تجربه‌های جدیدی کسب کنند.

احتمال دارد که بتوانیم به آن‌ها بگوییم که حالا برو طبیعت را جستجو کن و نقاشی بکش. اما امروز می‌خواهیم بگوییم که بیا فکر کن، اگر ویدیو، صوت یا عکاسی در اختیارت باشد، به عنوان یک مدرس خوشنویسی، چطور می‌توانی ارتباط کلاس خود را با کلاس‌های دیگر برقرار کنی؟ چگونه می‌توانیم فعالیت‌های مختلف و مجموعه کارها را به هم متصل کنیم و این ارتباط را تقویت نماییم؟ یکی از جذابیت‌های کانون این است که همیشه به تفاوت‌های بچه‌ها احترام گذاشته شده است.

در حال حاضر، اگر من از ضبط صدا خوشم نیاید، در کلاس شما می‌آیم و ویدیو ضبط می‌کنم. کسی ممکن است کار دیگری انجام دهد. این تنوع فرصت‌ها این امکان را می‌دهد که طیف وسیع‌تری از بچه‌ها درگیر شوند. طراحی ما به گونه‌ای است که در واقع طراحی آموزشی پیچیده‌ای را در نظر می‌گیرد.

زمانی که صحبت از بازطراحی می‌کنیم، منظور این است که بسیاری از سرمایه‌های موجود در کانون، مانند کتاب‌های خوب، فیلم‌ها، فعالیت‌ها و دوره‌های آموزشی که در اختیار داریم، بسیار ارزشمند و پرمحتوا هستند. ما نمی‌توانیم این منابع را کنار بگذاریم. بلکه باید با آن‌ها برخورد بازطراحی داشته باشیم، نه طراحی مجدد. در واقع، پیشنهاد من این است که در کانون، یک حرکت عظیم در زمینه طراحی انجام شود. این طراحی، بازطراحی فعالیت‌هایی است که هم‌اکنون در دست داریم. اگر یک مربی می‌خواهد فعالیت‌ها و ابزارهای موجود را بازطراحی کند، باید میان آن‌ها یک خط روایی جدید ایجاد کرده و ارتباط‌های جدیدی با صوت، عکس و ویدیو برقرار کند. این فرآیند به بچه‌ها انگیزه می‌دهد که به کشف‌های جدید بپردازند.

در حالی که طراحی‌های قبلی به میزان زیادی به کار آمده‌اند، اکنون نیاز به بازطراحی دارند. به عنوان مثال، فعالیت‌هایی که در زمینه خوشنویسی داریم، می‌توانند با استفاده از رسانه‌های جدید مانند موبایل، عکاسی و فیلم‌برداری گسترش یابند. بچه‌ها می‌توانند صداها را ضبط کنند، متن‌ها را بخوانند و ضبط کنند و فعالیت‌های جدیدی را تجربه کنند که قبلاً نمی‌توانستند.

در نتیجه، ما به بچه‌ها فرصت‌های جدیدی برای تجربه‌های رسانه‌ای فراهم می‌آوریم و به آن‌ها اجازه می‌دهیم که فردیت خود را در این رسانه‌ها ثبت کنند. این فرصت‌ها در حالی که می‌تواند چالش‌هایی به

همراه داشته باشد، اما با برنامه‌ریزی دقیق و هدفمند، نتایج مثبتی به دنبال خواهد داشت.

گام اول در این فرآیند بازطراحی مفاهیم اســت. باید کلمات و مفاهیم جدید را دقیق‌تر و واضــح‌تر تعریف کنیم. آموزش‌ها و فعالیت‌های موجود در کانون، که سال‌ها طراحی شده‌اند، باید متناسب با شرایط جدید به روز شــوند. هدف این اســت که مجموعه روش‌ها و رســانه‌های موجود را دوباره طراحی کرده و به هم متصل کنیم. این بازطراحی باید هم در سطح فردی و هم در سطح مدیریتی انجام گیرد.

مدیران کانون باید به بازطراحی اندوخته‌های خود بپردازند و به مربیان این امکان را بدهند که با توجه به شرایط خاص خود، بازطراحی‌هایی را انجام دهند. این بازطراحی باید با توجه به شــرایط کانون و اســتان‌ها صورت گیرد و به حمایت مدیریتی نیاز دارد.

این فرآیند باید به گونه‌ای باشــد که مدیران و مربیان بتوانند به شکل سازمان‌دهی‌شده فعالیت‌ها و ابزارها را بازطراحی کنند و به بچه‌ها فرصــت‌های جدیدی برای یادگیری و تجربه‌های متفاوت بدهند.

در نهایت، با اســتفاده از روش‌های فرا رسـانه‌ای، که شــامل اتصــال مفاهیم مختلف از طریق رســانه‌های گوناگون اســت، می‌توانیم به بچه‌ها این فرصــت را بدهیم که مهارت‌ها و ارزش‌های جدید را از طریق رســانه‌های مختلف تجربه کنند. ما نمی‌توانیم و نباید جلوی بچــه‌هــا را بگیریم. فیلتر کردن آن‌هــا ممکن نیســت و نباید انجام شــود. بچه‌ها را نمی‌توان فیلتر کرد، پس بیایید معنای آن‌ها را تغییر دهیم، بیایید شکل آن را تغییر دهیم و فرصت‌های جدیدی به آن‌ها بدهیم تا بتوانند در این فرآیند بازطراحی، چالش‌هایی ایجاد کنند که آن‌ها به تکمیل پازل خود بپردازند. این کار را چگونه انجام دهند؟ با همان چند رسانه اصلی که پیش‌تر ذکر شد.

فرصت‌ها و تهدیدهای بازطراحی

حالا یک نکته در اینجا وجود دارد. نقطه ضعف اولش این است که کیفیت محصولات کاهش می‌یابد که به نظر شــایع‌ترین چیزی اســت که می‌توانیم مشــاهده کنیم. به این معنا که ویدیوهایی که بچه‌ها برای کلاس من می‌سازند یا صوت‌هایی که ضبط می‌کنند، هیچ‌وقت قابل مقایســه با هیچ کدام از ویدیوهایی که در کمپانی‌ها تولید شده‌اند، نیستند. یا موسیقی‌هایی که ســاخته می‌شــوند، یا هر رســانه دیگری. ولی در مقابل، نگاه کنید دوســتان، تبدیل فرآیند تولید و مواجهه به محصــول. یعنی چه؟ یعنی دیگر اصــلاً مســئله ما محصــول نیســت، اینجا مســئله ما فرآیند اســت. البته در آغاز جلســه گفتم که کانون همیشــه مســئله‌اش فرآیند بوده اســت. هدف کانون به هیچ عنوان این نبوده که در وهله‌ی اول هنرمندان برجسته اول تولید کند. دنبال این بوده که کودک و نوجوان از هنر و از هر فرصــت یادگیری برای بروز کردن خود، برای کشف خود، برای شناخت خود، شناخت پیرامون و غیره اســتفاده کند. پس از ابتدا هم محصــول ما در واقع خود بچه‌ها بودند که در فرآیند بودند. ولی حالا این موضوع خیلی جدی‌تر شده است، چرا که بچه‌ها می‌توانند بخشــی از محتوا را خودشــان ایجاد کنند، بخشی از محتوا را توسعه دهند و یا به اصطلاحی که

من به کار بردم، تألیف کنند. قبلاً شما مولف بودید یا طراحان آموزشی که کتاب‌ها و محتواها را برای کانون آماده می‌کردند، حالا ما داریم فهم‌مان را به مخاطب منتقل می‌کنیم.

مثال‌ها زیاد است. مثلاً همین که شما می‌گویید در آن فیلم از بین دو یا چند روایت من می‌توانم انتخاب کنم. یعنی من یک بخش از روایت را به مخاطب دادم. قبلاً همه روایت‌ها از آن من بود و من تصمیم می‌گرفتم که چه چیزی بسازم. حالا دارم می‌گویم که از بین این ۸ تا انتخاب کن. ممکن است با آمدن هوش مصنوعی که من امروز وارد آن نشدم، این ۸ تا یا ۱۰ انتخاب به هزاران گزینه تبدیل شود. بحث هوش مصنوعی و تولید محتوا ارتباط مستقیم با این جریان مخاطب دارد. روزی دیگر این بحث را مفصل‌تر مطرح می‌کنیم، ولی اصالت بحث همین است که اگر تولید محتوای مبتنی بر هوش مصنوعی طبق طراحی و دیزاینی مشخص و هدفمند از سمت ما باشد، باز هم بچه‌ها در حال توسعه دادن خودشان هستند. آن‌ها باز هم در حال کشف خود هستند و جهان پیرامون‌شان را می‌شناسند. مگر هدف ما همین نبود؟ هدف اصلی ما همین‌ها بود.

نکات بعدی که در مورد مزیت‌ها می‌توان گفت، این است که ما به دنبال فرآیند تربیتی هستیم و نه محصول. وقتی این‌طور است، بچه‌ها حالا تجربه یادگیری را در این مسیر کسب می‌کنند و چیزهای خوبی را از فیلم‌سازی می‌آموزند. این یک فرصت برای رشد خودشان است، حتی اگر محصولشان قابل ارائه نباشد. یعنی یک دوره‌ای ببینید بچه‌ها این ویدیوهایی که ضبط کرده‌اند، همین که اقدام به ضبط کرده‌اند، این همان تجربه‌ای است که ما دنبال آن بودیم. پس ما دنبال این نیستیم که بچه‌ها فیلم‌های مهمی برای ما بسازند، ما دنبال این هستیم که بچه‌ها که علاقه دارند فیلم بسازند، یا نقاشی بکشند، از مسیر خودشان کشف انجام دهند، از مسیری که خودشان از آن لذت می‌برند، مواجهه کنند و برای خلق معنا و تجربه اقدام کنند.

اهمیت پلتفرم‌ها

نکته بعدی که از مزیت‌های مهم است، ضرورت‌هایی است که این نسل به من مربی، به من مدیر فرهنگی می‌دهد. تغییرات این نسل و زیست‌بوم آن‌ها به من این ضرورت را می‌دهد که من اگر تغییرات را نبینم، نقدهای بی‌جهت شکل می‌گیرد. تغییرات می‌توانند بهره‌برداری بهتری داشته باشند. فناوری برای تسهیل و بهبود و فراهم کردن امکانات، یک ابزار است.

این تغییرات، ضرورت حکمرانی فرهنگی جدید و توسعه پلتفرم را می‌طلبد. چه چیزی امروز در حکمرانی فرهنگی و در آینده اهمیت پیدا می‌کند؟ نه تولید محتوا، بلکه پلتفرم‌ها اهمیت دارند. در گذشته کانون اهمیتش این بود که فیلم‌ها و کتاب‌ها را تولید می‌کرد که هیچ‌جا نبود، اما امروز این مزیت به تنهایی کافی نیست. پلتفرم به سکویی گفته می‌شود که محتوا در آن ارائه می‌شود و معنای آن گسترش می‌یابد. چرا این‌طور است؟ زیرا مهم‌ترین کار در حال حاضر برای شرکت‌های بزرگ جهانی، مانند گوگل، مایکروسافت و چندین شرکت فناوری دیگر این است که پلتفرم‌هایی

برای ارائه محتوا دارند. گوگل چه می‌فروشد؟ هیچ چیزی نمی‌فروشد، فقط پلتفرم دارد. مایکروسافت چه می‌فروشد؟ یک ویندوز و چند نرم‌افزار، اما از شرکت‌های بسیار پربازده جهان هستند و درآمد زیادی از آن‌ها به دست می‌آید.

حالا در زمینه فناوری، فهم آن ساده‌تر است اما فرهنگ پیچیده‌تر است و در حال حاضر بیشتر خودش را نشان می‌دهد. اگر کانون یا هر نهاد فرهنگی بخواهد تأثیر خود را در آینده حفظ کند، باید به پلتفرم تبدیل شود. پلتفرم بودن به این معنا است که باید شرایطی را ایجاد کند که بین فضای حضوری کانون و محیط یادگیری آنلاین، ارتباط معناداری برقرار شود. باید فضایی فراهم شود که بچه‌ها به راحتی تولیدات خود را ارائه دهند وگرنه، قبلاً جشنواره‌ها، نمایشگاه‌ها و رویدادهای زیادی داشتیم برای تقویت کتاب‌ها، فیلم‌ها، دوره‌ها و کارگاه‌های مختلف، اما وقتی این‌ها به فضای آنلاین منتقل می‌شود، تبدیل به یک پلتفرم می‌شود.

در اینجا دیگر تولید محتوا نباید فقط به دست ما باشد؛ بخش اعظم آن باید به مخاطب سپرده شود. مخاطب امروز در یک موقعیت اجتماعی است و این فرصت را دارد تا کنشگری اجتماعی را در دنیای دیجیتال تجربه کند. مخاطب امروز، همین کودک و نوجوان، به محض مواجهه با هر رسانه‌ای، شروع به کنشگری اجتماعی می‌کند، حتی اگر هیچ چیزی ننویسد. مثلاً شما خودتان وقتی یک پست را در اینستاگرام می‌بینید، اگر نه لایک می‌کنید و نه نظری می‌نویسید، همین کار هم یک اقدام محسوب می‌شود. این کنشگری اجتماعی است. احتمالاً اگر خوشتان نیامده باشد، به صورت دیس لایک یا نقد کردن نظرتان را می‌گذارید. اساساً، توسعه تفکر انتقادی که همیشه در آموزش به آن اشاره کرده‌ایم، به وسیله این رسانه‌ها به طور طبیعی در دسترس است.

قبلاً ما تلاش می‌کردیم بچه‌ها بتوانند رسانه را بخوانند و با کسانی که آن را تولید می‌کنند، ارتباط برقرار کنند. ولی حالا این‌طور نیست. بچه‌ها از مرحله خواندن گذشته‌اند. در دنیای امروز، کودکان برای تولید محتوا در فضای مجازی نیاز به دستور گرامری خاصی ندارند.

آن‌ها به‌طور طبیعی این مهارت‌ها را یاد می‌گیرند، درست مانند زبان مادری. مثلاً بچه‌ها بدون هیچ کوشش خاصی فعل‌ها و اسامی را یاد می‌گیرند و استفاده می‌کنند. این به این معنی است که بچه‌ها در زیست طبیعی خود، دستور گرامر تولید محتوا را به شیوه‌ای طبیعی یاد می‌گیرند. این نکته‌ای است که باید برای مربیان و مدیران فرهنگی مدنظر قرار گیرد. من باید بستری مناسب برای این کار فراهم کنم. اگر به این فرآیند اهمیت ندهیم، فیلتر کردن آن‌ها از هر طرف، چه از طرف ما و چه از طرف فرهنگ، تاثیری نخواهد داشت.

در این راستا، آموزش چگونه ساختن ویدیو، پادکست، عکاسی و سایر تولیدات هنری باید به‌عنوان هنرهای برجسته و تأثیرگذار در نظر گرفته شود. بله، هنوز رقابت برای تولید آثار برجسته مثل فیلم‌سازی، نویسندگی، موسیقی و عکاسی باقی است، اما همه بچه‌ها در حال تولید محتوا هستند، عکس می‌گیرند،

ویدیو ضبط می‌کنند و در دنیای مجازی خود کنش اجتماعی می‌دهند. همین که در فضای آنلاین زندگی می‌کنند و ارتباط برقرار می‌کنند، بخشی از این کنش اجتماعی است. بنابراین، گام اول این است که ما باید ارزش‌های رسانه‌ها و روش‌های مختلف را که در کانون داریم، بازطراحی کنیم و آن‌ها را با توجه به فضای جدید رسانه‌ای به‌روزرسانی کنیم.

پیشنهاد دوم این است که باید به هنرجویان در عصر ارتباط گرایی، یاد بدهیم که آن‌ها هم می‌توانند تولیدکننده محتوا باشند. می‌دانم که این موضوع برای بسیاری از ما سخت است، چون اغلب ما در دوره‌های آموزشی رفتارگرا آموزش دیده‌ایم و هنوز هم بسیاری از مدارس به این سبک آموزش می‌دهند. در گذشته ما به‌طور کامل رفتارگرا بودیم، اما اکنون به تغییر پارادایم نیاز داریم که برای بسیاری از ما چالش‌برانگیز است. اینکه من به کلاس بروم و خیلی نشان ندهم که استادم و بچه‌ها را مجبور کنم که خودشان کشف کنند، می‌دانم کار سختی است، اما باید با این تغییر پارادایم‌ها همراه شویم.

مرجعیت کانون

داشتن مرجعیت در کانون یک فرصت است. دوستان، من همکار سازمانی کانون نیستم و این افتخار را ندارم، اما در جشن همکاران سازمانی آموزش و پرورش، آموزش‌پرورشی که مرجعیتش را از دست می‌دهد، مانند تلویزیونی که مرجعیتش را از دست داده، حضور داشته‌ام. شاید این حرف را نتوانید در جمع عمومی راحت بیان کنید. وقتی که تلویزیون مرجعیتش را از دست می‌دهد، یعنی چه؟ یعنی زمانی همه یادمان است که می‌گفتیم «آقا این قضیه اینجوری بود، از کجا؟ تلویزیون گفته.» یادتان هست این جمله که چقدر مرجعیت داشت؟ به اندازه‌ای که من هر چیزی می‌گفتم، فقط کافی بود بگویم «تلویزیون گفته»، تمام بود، همه باور می‌کردند.

این یعنی داشتن مرجعیت. به دلیل طراحی‌های غلط و تفکری که نمی‌تواند محتوا را به درستی مدیریت و سازماندهی کند، استراتژی درستی نمی‌چیند، پله به پله نه یک‌باره، به جایی رسیدیم که تلویزیون دیگر مرجعیت ندارد. هر کسی که می‌گوید هنوز تلویزیون مرجعیت دارد، یا دروغ می‌گوید یا به خود دروغ می‌گوید. این بلا دارد سر آموزش و پرورش هم می‌آید. مدارس هنوز آلترناتیو و جایگزین ندارند. در غیر این صورت، الان همین اتفاق برای مدارس در حال رخ دادن است، پله به پله. بچه‌ها خیلی از مفاهیم را از دست داده‌اند و باید مراقب باشیم. برخی از فرصت‌های فرهنگی مهم این کشور، مانند کانون که هنوز مرجعیت دارد، شاید کانون حقش به دلایل مختلف خورده شده و همه خانواده‌ها درگیر نیستند، ولی کسانی که درگیر هستند، برایشان کانون مرجعیت دارد. باید از این مرجعیت استفاده کنیم و سرمایه‌های موجود کانون را به‌روز کنیم، قابل ارائه کنیم و قابل تعریف کنیم. برخی از این‌ها همانطور که اساتیدی که اینجا حضور دارند اشاره کردند، به قدری نخبگانانه هستند که کانون توانسته جایزه‌های بین‌المللی بسیاری بگیرد. این طراحی هنوز هم مهم است و در آینده هم باقی خواهد ماند. چرا که بچه‌های جدیدی

که متولد می‌شـوند، همچنان نیاز به تقویت دارند تا بتوانند به تفکر انتقادی برسند و بعد به تفکر خلاق. به همین دلیل، سـرمایه ارزشـمند کانون هنوز هم مهم اسـت و خدا را شـکر که هنوز مرجعیت دارد. تلاش کنیم از کارشـناسـی تا به‌ویژه مدیران برای این مهم، همگی با هم همکاری کنیم.

سـوال یکی از حضـار: چرا برخی از کارشـناسـان می‌گویند نباید کارهای سـفال را رنگ‌آمیزی کرد؟ در صورتی که بچه‌ها واقعاً لذت می‌برند وقتی کارشان را رنگ‌آمیزی می‌کنند.

پاسخ سـخنران: من این سـوال را این‌طور پاسـخ مـی‌دهـم کـه پیـامبـر (ص) جمـلـه‌ای دارنـد کـه می‌فرمایند: «خاک بهار مؤمن اسـت»، که معادل تربیتی‌اش این است که فرصت یادگیری که در خاک وجود دارد، در هیچ‌چیز دیگری نیسـت. جـالـب اینجاسـت که پیاژه معتقد اسـت که هیچ اسـباب‌بازی بهتر از خـاک برای کودک نیسـت. این نظریـه روانشـناسـی شـناخت‌گرایی اسـت و خیلی هم نظریه روشـنی اسـت. به دوسـتان توصـیه می‌کنم حدیث را حفظ کرده و باز طراحی کنند. این مثال خوبی بود که از سـوال دوسـتم بهانه‌ای برای اشـاره به این جنس ارزش‌ها در کانون پیدا شـد. اما در مورد اینکه بچه‌ها رنگ بزنند یا نه، نظر نهایی من در این رابطه این است که بیشتر فرایند مدنظر باشد و نه محصول نهایی.

نظر یکی از حاضرین: برخی مواقع، خانواده به من می‌گوید که دوست ندارد فرزند ۱۰ ساله‌اش با فضای دیجیتال ارتباط زیادی داشته باشد. او در خانه زیاد با موبایل بازی می‌کند، اکانت دارد و زمان زیادی را صرف این فضا می‌کند. خانواده می‌خواهد که بچه‌اش در این فضـا حضـور نداشـته باشـد و به جای آن در فعالیت‌های هنری مانند نقاشی و کار با سفال شرکت کند. در چنین شرایطی، وظیفه ما این است که به‌طور هوشـمندانه مسـیری را طی کنیم که هم والدین را توجیـه کنیم و هم روش‌هـای آموزشـی خود را در زمینه‌های هنری به‌طور مؤثر ارائه دهیم تا بچه‌های خلاقی تربیت کنیم. هدف ما این اسـت که در این مسـیر نه به والدین فشـار بیاوریم و نه بچه‌ها را از جذابیت‌های این فعالیت‌ها دور کنیم. کار ما اکنون سخت‌تر شده است. امروز بحث ما بیشتر به نوجوانان مربوط می‌شود و گروه سنی باید با روش‌های آموزشی خاص خود، به‌طور مؤثرتر درگیر شـود. ما می‌خواهیم روش‌هـایی را پیش بگیریم کـه کودکـان و نوجوانـان بتوانند بهتر با ما همراه باشند.

پاسخ سخنران: البته، اگر خانواده‌ها به روش‌های مرسـوم پیشـین اصـرار دارند و این روش‌ها برایشـان کافی اسـت، مشـکلی نداریم. اما مشـکل اصـلی ما گروه‌هایی هسـتند که این روش‌ها را کافی نمی‌دانند، به آنها عادت نکرده‌اند یا لذتی از آنها نمی‌برند. این گروه‌ها بیشتر به سمت دیجیتال کشیده می‌شوند. در واقع، من به عنوان کسـی که خوشـنویسـی کرده‌ام، می‌فهمم کـه خلوتی کـه در این فعـالیـت‌هـا تجربـه می‌شـود چقدر مهم اسـت. این خلوت باید احسـاس شود، و در عین حال، وقتی وارد آن می‌شوید، تمرکزی در آن وجود دارد که می‌تواند به حل مشـکلات روحی کمک کند.

با این حال، برای جذب افراد به این مسیر، نیاز به روش‌ها و قلاب‌هایی داریم که بتوانند توجه بیشتری را جلب کنند. داستان‌سرایی و رسانه‌ها می‌توانند به این امر کمک کنند و روش‌های مختلفی برای جذب افراد به کار ببرند.

اگر بخواهیم فعالیت‌های اصیل‌تر و عمیق‌تر را انجام دهیم، باید بدانیم که این روش‌ها به‌طور طبیعی توانایی جذب بیشتری دارند. در غیر این صورت، باید به شیوه‌های پیشین بازگشت. در حال حاضر، مشکل ما جذب بچه‌ها و نگه‌داشتن آنها در این مسیر است. تمام این تلاش‌ها و داستان‌سرایی‌ها، به نگه‌داشت بچه‌ها کمک می‌کند و فردیت آن‌ها را بیشتر به نمایش می‌گذارد. بنابراین، پیشنهاد می‌کنم این روش‌ها را یک بار دیگر تست کنیم و با کارگاه‌ها، کلاس‌ها و دوره‌های پیشین مواجه شویم تا ببینیم چه نتایجی به همراه خواهند داشت.

امیدوارم که سخنان من کمکی به ایجاد یک گفتگوی جدید و گفتمان ذهنی تازه میان همکاران کانون کند. این برای من بزرگ‌ترین آرزو است و امیدوارم که این روند به نفع همه فرزندان این کشور باشد. درود بر شما و موفق باشید.

تحلیل فرایند و کارکردهای قصه گویی در ایران و مقایسه با سایر کشورها

ابوالفضل حری

زمان: سه شنبه – ۶ آذرماه ۱۴۰۳

من مدت زیادی‌ست که درگیر مباحث قصه‌گویی هستم و بحث قصه‌گویی شفاهی را دنبال می‌کنم. اکنون تحلیل فرایند و کارکردهای قصه‌گویی در ایران را در مقایسه با سایر کشورهایی که درگیر این قضیه هستند، به صورت پاورپوینت آماده کرده‌ام.

وقتی ما درباره قصه سخن می‌گوییم و می‌خواهیم درباره آن صحبت کنیم، به هر جهت این تعامل روبه‌رو و این به‌اصطلاح صورت به صورت و چشم در چشم خیلی مؤثر است و قطعاً هم شما می‌دانید که یکی از شگردهای خوب قصه‌گویی است.

قصه‌گویی از ریشه‌های کهن تا دنیای دیجیتال

در این کارگاه می‌خواهیم در ابتدا به اهمیت قصه‌گویی به مثابه ابزار فرهنگی و اجتماعی اشاره کنیم. در ادامه بحث به بررسی مصادیق مختلف قصه‌گویی در تاریخ بشر اشاره می‌کنم، از جمله به حماسه گیلگمش و ایلیاد هومر.

در ادامه به اهمیت قصه در قرآن و به کتاب مقدس اشاره می‌کنم. البته فقط نام این قصه‌ها را می‌برم و فقط می‌خواهم درباره اهمیت قصه‌گویی برای شما صحبت کنم. در ادامه اشاره‌ای به هزار و یک شب و قصه‌های عامیانه خواهم داشت و البته به صورت خاص درباره قصه و دیجیتال صحبت خواهم کرد.

به نظرم می‌رسد آینده کانون یا آینده قصه‌گویی باید به سمت قصه‌های دیجیتال پیش برود. برای همین امروز علاوه بر صحبت درباره ویژگی‌های قصه‌گویی عامیانه، درباره قصه‌گویی دیجیتال هم بحث خواهیم کرد و در پایان هم به هم‌پیوندی قصه‌گویی شفاهی اشاره می‌کنم و اینکه چگونه قصه‌های سنتی خودمان را به صورت قصه‌گویی دیجیتالی انجام دهیم.

تصاویر خام که داستان‌های بی‌پایان ساختند!

من تصاویری انتخاب کرده‌ام از فارسی اول ابتدایی. این تصاویر باعث علاقه‌مندی من به قصه‌گویی شد؛ تصاویری که هیچ وقت نوشته‌ای نداشتند ولی ما با دیدن تصویر شروع می‌کردیم به داستان ساختن. همه ما با این تصاویر خاطره داریم؛ تصاویر دوران کتاب فارسی ماست. می‌خواهم بگویم قصه‌گویی همیشه با ما بوده است.

من هر کجا از روایت نام بردم، منظورم همان قصه است، چون بحث ما درباره قصه است و اینکه قصه‌ها چه ویژگی‌هایی دارند که به یک پدیده فراگیر و گسترده تبدیل شده‌اند؟ وقتی ما درباره قصه صحبت می‌کنیم، اگر قصه‌ها چه چیزی به ما بگویند، همه جا برایمان تاثیرگذار هستند؟ چگونه می‌توان به این پرسش پاسخ داد؟ اگر ما به یاد خودمان نیفتیم، به یاد قصه‌هایمان نیفتیم، راحت نمی‌توانیم به این سوال پاسخ دهیم.

ما هر روز صبح با یک قصه از خواب بیدار می‌شویم. همیشه با این جمله‌ها: «چه خبر؟»، «دیگه چه خبر؟»، «امروز چه کار کردی؟» یا سوال‌هایی از این دست روبه‌رو می‌شویم و پاسخ‌هایی که ما می‌دهیم، همیشه پاسخ‌هایی بوده است که در قالب‌شان قصه‌هایی را بیان می‌کنیم. هنگامی که به شکل‌های مختلف روایت می‌اندیشیم، درمی‌یابیم که آن‌ها الهام‌بخش زندگی ما هستند. همیشه پی می‌بریم به اینکه این روایت‌ها، چه شفاهی باشند چه مکتوب، در زندگی ما نقش زیادی دارند.

قصه‌ها هیچ‌وقت تمام نمی‌شوند.

یادی کنیم از زندگی‌نامه‌هایی که می‌خوانیم، یا متون تاریخی، داستان‌های خبری، مطالب تحلیلی که در رسانه‌ها می‌خوانیم، نامه‌هایی که هر روز می‌نویسیم، یادداشت خاطرات روزانه، رمان‌ها، تکالیف مدرسه‌ای که بچه‌های ما انجام می‌دهند. همه این موارد، داستان‌هایی از داستان‌های پیروزی، نگرانی‌ها، شادی‌ها، غم‌ها هستند که ما همیشه در طول زندگی داشته‌ایم.

فرض کنید شب می‌آییم خانه و با بچه‌ها و همسر صحبت می‌کنیم؛ همیشه گزارشی را می‌دهیم از آنچه در طول روز انجام داده‌ایم. هر یک از ما قصه‌هایی از آن خود داریم و هر کدام از ما راویان قصه‌های خودمان هستیم. البته این فقط نمونه‌هایی از قصه‌ها هستند که من امروز فقط می‌خواهم به چند نمونه از کارکردهای این قصه‌ها اشاره کنم.

حالا ما فقط در زندگی روزانه قصه نداریم، در مسائل علمی هم باز قصه داریم. یعنی دانشمندانی که می‌خواهند گزارشی بدهند، سعی می‌کنند از قصه استفاده کنند. مثلاً اگر ما معلم هستیم و سر کلاس یک بحث علمی را مطرح می‌کنیم، سعی می‌کنیم از قصه استفاده کنیم. در واقع، قصه و بسیاری از فرایندهای علمی را حتی در مدارس و در جاهای دیگر از طریق قصه یاد می‌گیریم. قصه فقط محدود به ادبیات نیست؛ در حوزه‌های دیگر هم ما می‌توانیم قصه را ببینیم...

در مدرسه، معلم‌هایی که می‌خواهند مفاهیمی مثل سوخت و انرژی را به بچه‌ها یاد بدهند یا درباره خوردن صبحانه، دویدن یا مواردی از این دست صحبت کنند، همیشه از قصه‌ها استفاده می‌کنند. اگر بچه‌ها متوجه روابط علی و معلولی میان این فرایندها شوند و به قصه گوش بدهند، به نظر می‌رسد که می‌توانند این مفاهیم را بسیار بهتر یاد بگیرند.

جمع‌بندی این مباحث این است که ما با قصه‌ها سروکار داریم و قصه‌ها نقش بسیار مهمی دارند. اگر

بخواهم اشاره‌ای کنم و وارد بحث اصلی شوم، باید بگویم که توانایی داستان‌گویی همیشه، از ابتدا در تاریخ بشر، همراه ما بوده است. پدربزرگ‌ها و اجداد ما وقتی که در غارها زندگی می‌کردند و از شکار بازمی‌گشتند و آتشی روشن می‌کردند، یکی از کارهایی که همیشه انجام می‌دادند، کشیدن نقاشی روی دیوار غارها بود. روی سنگ‌نگاره‌هایی که از دوران سنگی باقی مانده است، می‌توانیم اشکال مختلف قصه‌گویی را ببینیم. همیشه این قصه‌گویی وجود داشته است.

با مرور زمان، فرم‌های قصه‌گویی تغییر پیدا کرده، اما محتوایش همان مانده است. میل به شنیدن قصه همیشه با ما بوده است. به همین خاطر، معمولاً این جمله را می‌گویم: قصه و قصه‌گویی همواره همنشین انسان بوده و هست، و نیست و نخواهد بود قومی یا فرهنگی که قصه از آن خود نداشته باشد.

داستان‌هایی که هویت ما را شکل می‌دهند

یادمان باشد که ما از دوران کودکی به نوعی با قصه‌ها ارتباط داریم و قصه‌ها به ما کمک می‌کنند تا بتوانیم تصویر روشن‌تر یا درک دقیق‌تری از خودمان داشته باشیم. در واقع، کودک وقتی بزرگ می‌شود، از دوران کودکی‌اش تعریف می‌کنیم؛ عکس‌هایی که از جشن تولدش گرفته‌ایم را نشان می‌دهیم، و همیشه در قالب قصه این خاطرات را بازگو می‌کنیم.

قصه‌گویی قدیمی‌ترین شکل ادبیات است. اگر بخواهیم ادبیات را به انواع گوناگونی تقسیم‌بندی کنیم، می‌توانیم بگوییم که داستان‌گویی قدیمی‌ترین شکل آن است. در زمان‌های قدیم، تاریخ، سنت، مذهب، ادب و رسوم قهرمانی، و به طور کلی افتخار قومی از نسلی به نسل دیگر، همیشه از طریق قصه‌گویی انتقال پیدا می‌کرد. یعنی قصه‌گویی ابزاری برای انتقال مسائل فرهنگی بوده است.

افراد مختلفی درباره اهمیت داستان‌گویی صحبت کرده‌اند. به ویژه، قصه‌های قومی را وسیله‌ای برای پیوند دادن اعضای جامعه دانسته‌اند. مثلاً فرض کنید وقتی ما شاهنامه می‌خوانیم، شاهنامه قصه‌های قومی ماست. ما برای اینکه بتوانیم درباره هویت ایرانی خود صحبت کنیم و یگانگی خود را حفظ کنیم، به شاهنامه و قصه‌های آن رجوع می‌کنیم.

نیروی پیونددهنده داستان‌ها در فرهنگ و جامعه

بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند که قصه‌های قومی وسیله‌ای برای پیوند دادن افراد جامعه هستند. این قصه‌ها نه تنها افکار، باورها و رفتارهای مردم را بیان می‌کنند، بلکه به آن‌ها نوعی سازمان‌دهی و انسجام می‌بخشند. مثلاً وقتی می‌گوییم همه ما ایرانی هستیم، زیر یک پرچم واحد، کتاب قومی ما شاهنامه یا کتاب دینی ما قرآن است؛ این‌ها به ما هویت و وحدت می‌دهند.

وقتی به قصه‌های قومی گوش می‌دهیم، در واقع این قصه‌ها راهی برای پیوند اعضای جوامع هستند، از طریق تقویت اندیشه‌ها، نگرش‌ها و رفتارهایی که مردمان آن قوم یا قبیله دارند. حالا در نظر بگیرید که در فرهنگ خود ما، قصه‌ها چقدر می‌توانند مهم باشند.

داستان‌ها ذهن ما را درگیر می‌کنند. وقتی داستانی را می‌شنویم، از نظر عاطفی درگیر آن می‌شویم. آن‌ها می‌توانند باورهای ما را به چالش بکشند. ما باورها و نگرش‌هایی داریم که با شنیدن قصه‌ها ممکن است دچار تغییر یا تحول شوند.

در دل روایت‌ها، یادآوری گذشته و ارتباط جهانی

امروز وقتی به جمع‌های قومی و فامیلی نگاه کنیم، می‌بینیم که همیشه از قصه‌های گذشته صحبت می‌شود. این یک عامل بسیار مهم برای پیوند اعضای خانواده و قوم است. من در اینجا همچنان روی اهمیت قصه‌گویی تأکید می‌کنم و کم‌کم وارد بحث‌های اصلی خودم می‌شوم. در جمع‌بندی صحبت‌هایم، جمله معروفی از آقای رولان بارت، منتقد فرانسوی، را می‌آورم که درباره قصه‌ها و روایت‌ها گفته است:

رولان بارت: « شکل‌های روایت در جهان، بیرون از شمار است.»

یعنی ما بی‌نهایت شکل روایت داریم و فقط یک نوع روایت وجود ندارد. این روایت‌ها در قالب ژانرهای مختلف وجود دارند؛ در رسانه‌های مختلف مثل تلویزیون، رادیو، و البته تمرکز امروز ما بیشتر بر قصه‌گویی دیجیتال و رسانه‌های مدرن است.

رولان بارت معتقد است که قصه‌ها در قالب افسانه‌ها، اسطوره‌ها، قصه‌های کودکانه، قصه‌های عامیانه، قصه‌های حماسی، تراژدی‌ها و کمدی‌ها وجود دارند. این قصه‌ها راهی برای پیوند زدن افراد به یکدیگر، و جوامع به همدیگر هستند. قصه‌ها فقط در درون یک ملت باقی نمی‌مانند؛ بلکه می‌توانند پلی برای ارتباط با سایر کشورها و فرهنگ‌ها باشند.

می‌خواهم به چند اثر مهم در تاریخ قصه‌گویی اشاره کنم؛ مثلاً گیلگمش، که حدود سه هزار سال پیش نوشته شده و به عنوان اولین اثر حماسی جهان شناخته می‌شود. بسیاری از آثار بعدی در جهان، به گیلگمش ارجاع داده‌اند.

راهی که از گیلگمش تا قرآن طی شد

خیلی‌ها اعتقاد دارند که این داستان‌ها می‌توانند با فرهنگ ایرانی ارتباط داشته باشند. در سومر قدیم، پادشاهی وجود داشت به نام "پادشاه اروک" که در شهر اور قرار گرفته بود؛ امروزه این منطقه در عراق قرار دارد. از نظر تاریخی، این بخش از سومر شامل مناطق عراق، سوریه، شام و حتی بخش‌هایی از ایران می‌شود.

پادشاه پنجم در سلسله پادشاهان سومر بود و پس از طوفان نوح، شخصی تاریخی به نام گیلگمش ظهور کرد. گیلگمش یک پادشاه بسیار ظالم بود که مردم را به شدت آزار می‌داد. او فردی قدرتمند بود و این امر باعث شد که مردم از دست او شکایت کنند و به درگاه خدایان شکوه نمایند. در پی این شکایت‌ها، تصمیم گرفته می‌شود که رقیبی برای او فرستاده شود، که این رقیب شخصی به نام "انکیدو" است. انکیدو به مقابله با گیلگمش می‌آید.

این داستان اولین اثر داستانی است که در جهان باقی مانده است. در این داستان، گیلگمش و انکیدو با

یکدیگر روبرو می‌شوند و پس از نبردی شدید، گیلگمش بر انکیدو پیروز می‌شود. اما بعد از نبرد، این دو با یکدیگر دوست می‌شوند و اولین نشانه‌های دوستی را می‌توان در رابطه آنها مشاهده کرد. با این حال، داستان به اینجا ختم نمی‌شود.

این دو با هم تصمیم می‌گیرند سفری را آغاز کنند و با غولی به نام "هوم بابا" یا "خون بابا" مبارزه کنند. این غول یکی از پادشاهان ایلامی بود و احتمالاً جز پادشاهان ایرانی نیز به شمار می‌رود. در نهایت، گیلگمش و انکیدو موفق می‌شوند او را از میان بردارند.

اما پس از این اتفاقات، انکیدو می‌میرد و این حادثه باعث می‌شود که گیلگمش به این فکر فرو رود که او نیز روزی خواهد مرد. این سوال برای او به وجود می‌آید که آیا من هم مانند دیروز که زنده بودم، امروز در مقابل مرگ ناتوان خواهم شد؟ این سوال بزرگ، تحولی را در گیلگمش ایجاد می‌کند. او تصمیم می‌گیرد به دنبال نامیرایی برود و راهی پیدا کند تا ببیند آیا می‌تواند زنده بماند یا خیر. او به سفری طولانی می‌رود که ادامه‌ی آن را می‌توانید خودتان مطالعه کنید.

گیلگمش یکی از آثار مهمی است که هر مربی یا فرد علاقه‌مند به قصه باید آن را با دقت بخواند. علاوه بر آن، ما قصه‌های هومر را داریم، مانند "ادیسه" و "ایلیاد" که جزو اولین آثار داستانی هستند. سپس کتاب مقدس و عهدین را داریم که قصه‌های پیامبران را شامل می‌شود.

به همین ترتیب، قصه‌های قرآن نیز وجود دارند که پر از داستان‌های جذاب هستند، که به نظرم هنوز جای بیشتری برای کار دارند. امروزه با آمدن فضای مجازی، شیوه‌های قصه‌گویی تغییر کرده، اما خود قصه هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند و همه ما همچنان میل به شنیدن قصه داریم.

میراثی که انسان‌ها را به هم متصل می‌کند

این تصویر، یکی از نخستین تصاویر از "خونیاگران" یا به اصطلاح "قوالان" یا "نقالان" است که برای ما باقی مانده است. در این تصاویر، افرادی دیده می‌شوند که به صحبت یک نفر گوش می‌دهند. در برخی از این تصاویر، یک آتش روشن است و گروهی گرد آن جمع شده‌اند تا به سخنان یک فرد گوش دهند. در برخی دیگر، فردی مسن، مرد یا زن، در مرکز قرار دارد و کودکانی در اطراف او هستند.

در این تصاویر، همچنان نمونه‌هایی از قصه‌گویی در کشورهای مختلف مشاهده می‌شود. به عنوان مثال، در برخی کشورهای آفریقایی، آمریکای جنوبی، یا میان سرخپوستان، دیده می‌شود که افراد به گرد هم جمع آمده‌اند و به کسی که در مرکز قرار دارد، گوش می‌دهند. در این تصاویر، فردی در کنار دریا نشسته و قصه‌ای درباره ملوانان تعریف می‌کند، یا خانمی که احتمالاً در کانون نشسته و قصه می‌گوید.

در تمام این تصاویر، ویژگی‌های اصلی قصه‌گویی وجود دارد؛ فردی در مرکز نشسته است و دیگران در اطراف او جمع شده‌اند تا به داستان گوش دهند. این

ساختار، همان ویژگی‌هایی است که در همه‌جا به قصه‌گویی تعلق دارد.

سه‌گانه داستان‌گویی: گوینده، شنونده، و محتوای روایت

ما یک قصه داریم، یک قصه‌گو داریم، یعنی گوینده داریم و یک مخاطب داریم که الان من دارم قصه را برای شما می‌گویم. همین روایتی که دارم تعریف می‌کنم و شما در مقام قصه‌شنو اینجا حضور دارید. باز همان گوینده، مخاطب قصه است، یعنی چیزی که اساس قصه‌گویی ما را تشکیل می‌دهد و ما همه کم و بیش این مثلث قصه‌گویی را داریم. اگر دقت کنید، یک نفر به اسم قصه‌گو قصه‌ای را دارد برای شما تعریف می‌کند و شما مخاطب آن هستید. این را همیشه در تمام قصه‌ها داریم. حالا حتی اگر قصه هم به صورت انواع مختلفی باشند، باز این مثلث را می‌توانیم بگوییم.

اگر بخواهیم یک تعریفی از قصه‌گویی به شما ارائه بدهم، بر اساس آنچه در قصه‌گویی بین‌المللی آمده، می‌توانیم بگوییم: قصه‌گویی هنر تعاملی است، یعنی حتماً باید رو در رو باشد؛ مثلاً تصویر من را ببینید و من دارم قصه تعریف می‌کنم. هرچند البته از طریق دنیای مجازی هم قصه‌گو معمولاً از کلمات استفاده می‌کند، از بیان‌های مختلفی، از صورت استفاده می‌کند، از دست استفاده می‌کند. قصه‌گو معمولاً از اصوات به‌طور خاص استفاده می‌کند و طرز صدا را عوض می‌کند. قصه‌ها محرک قوه خیال و تخیل شنونده هستند.

میراث قصه‌گویی در ایران و دنیای سنتی

چگونه می‌توانیم از قصه‌های سنتی خودمان، حالا من اسمش را عامیانه گذاشتم، به قصه‌های دیجیتال گذار کنیم؟ چگونه از محتوای قصه‌های عامیانه خودمان برای قصه‌های دیجیتال استفاده کنیم؟ البته چون قرار است به کشورهای جهان هم اشاره کنم و بگویم چه ویژگی‌ها و چه شیوه‌هایی دارند، الان تاکیدم روی قصه‌گویی عامیانه است. بعد می‌خواهم بروم روی قصه‌گویی دیجیتال.

به سه تا از کارهای خودم اشاره کردم که موجود هست و می‌توانید بروید آن‌ها را بخوانید و نگاه کنید. ما وقتی راجع به قصه‌های عامیانه صحبت می‌کنیم، به اصطلاح می‌گوییم، قصه‌هایی که مال مردم‌اند. این قصه‌ها از زبان مردم و از سینه‌های مردم برآمده‌اند. یادمان بیاید که قصه‌هایی که مادر بزرگ‌ها و پدربزرگ‌هایمان برایمان تعریف می‌کردند، من در اول یکی از کتاب‌هایم نوشتم که اگر به قصه‌گویی علاقه‌مند شدم، به‌خاطر قصه‌هایی بوده است که پدرم شب‌های زمستان برایم می‌گفت.

اول انقلاب ۵۶، ۵۷ شش هفت سالم بود. شب‌های زمستان اراک با آن برف‌هایی که تونل می‌زدیم، ولی پدرم چون خیلی قصه‌گوی ماهری بود، بلد بود چگونه ما را سرگرم کند. مثلاً از حیوانات می‌گفت (شیره اومد و بعد روباه این کار را انجام داد، بعد اینجوری شد، بعد ...) ما کوچک‌تر بودیم و حواسمان پرت می‌شد. فردا دوباره همان قصه را تعریف می‌کرد. می‌خواهم بگویم که ما با این قصه‌ها بزرگ شدیم. این قصه‌ها، قصه‌های عامیانه بودند که سینه به سینه نقل شدند.

من هم الآن برای فرزندم تعریف می‌کنم و او از من می‌پرسد: (میشه اون قصه رو دوباره بگی؟)
یعنی جذابیتی که قصـــه دارد و ما در مقام مربیان کانون می‌توانیم بچه‌ها را به قصـــه‌گویی علاقه‌مند کنیم. ما نقش موثری داریم، یعنی باید کاری کنیم که بچه‌ها با قصه‌ها بزرگ شوند. اگر به یادشان بیاوریم و خوب برایشـــان تعریف کنیم، فکر می‌کنم خیلی کار بزرگی انجام دادیم. کشـــور ما از نظر قصـــه، از نظر فرهنگی خیلی غنی است، اما یک ذره باید خودمان را مجهز کنیم. امروزه باید بپذیریم و جز رســـالت‌های کانون هم باید باشد که بیاییم دنبال شیوه‌های جدید بگردیم. جشـــنواره قصـــه‌گویی را یواش یواش به این ســـمت ببریم و بتوانیم حتی این را در واتســـاپ برای سایر کشورها و دوستان بفرستیم.

تأثیر گردآوری قصـــه‌های عامیانه در ایران و جهان

حالا در مورد قصه‌های عامیانه صحبت کنم. یکی دو تا نمودار می‌خواهم به شـما نشـان بدهم. ببینید، این نمودار قصه‌های عامیانه، دوستان، ریشه ثابت ندارند. قصه‌های عامیانه گوینده ثابت ندارند. همه قصه‌های عـامیـانـه را مـا از پـدربزرگ‌هـایمـان شـنیـدیم، از مادربزرگ‌هایمان شنیدیم، و این‌ها نقل سینه به سینه بودند. فلانی گفته. به همین خاطر این نمودار نشـان می‌دهد که قصـه‌ها خاسـتگاه یا یک ریشـه مشـترک ندارند. از جاهای مختلف گرفته شـده‌اند. لطف قصـه هم همین اســت، زیرا که گوینده‌های مختلفی دارند. این نمودار نشـــان می‌دهد که در قصـــه‌های عامیانه به‌ویژه دســـت ما بازتر اســـت. یک قصـــه می‌تواند شـــاخه‌های مختلف پیدا کند. به طرق مختلف این قصه تعریف شود و جذابیتش هم همین است. اجازه بـدهیم این جـذابیـت بـاشـــد، یعنی این ویژگی جز ویژگی‌هایی اســـت که در قصـــه‌های عامیانه دیده می‌شـود. من فقط می‌خواهم اشـاره‌ای کنم که بحث گردآوری قصـــه‌های عامیانه در جهان و ایران چگونه است.

اولین بار قصه‌های عامیانه را دوتا برادر آلمانی به اسم برادران گریم جمع‌آوری کردند. این‌ها خیلی علاقه‌مند شـــدند به قصـــه‌های عامیانه و رفتند در روســـتاهای آلمان گشـــتند. هرچی قصـــه‌ها که مردم روســـتایی می‌گفتند یـا بزرگـان می‌گفتنـد، این‌هـا را جمع‌آوری کردند.

بسـیاری از قصـه‌ها، مانند هنسـل و گرتل، سـیندرلا، سـفید برفی، اولین قصـه‌هایی بودند که اگر جمع‌آوری نمی‌شدند، شاید این قصه‌ها را نداشتیم. چرا می‌گویم قصـــه‌های عامیانه؟ به‌خاطر اینکه این‌ها جمع‌آوری شدند. یعنی رفتند و همین‌طور ضبط کردند و نویسنده ثابت نداشتند. از پدربزرگ‌هایشان شنیده بودند.

این کار در سـال ۱۸۵۰ انجام شـد، برادران گریم این قصـــه‌هـا را جمع‌آوری کردنـد. مســـتشـــرقـان و شـرق‌شـناسـان ایرانی هم خیلی به قصـه‌های عامیانه علاقه‌مند شـدند. برخی از محققان ایرانی هم آمدند و قصـه‌های عامیانه را جمع‌آوری و دسـته‌بندی و منظم کردند. مانند آقای آرنه و بعداً تامســون که این‌ها قصـه‌ها را دسـته‌بندی جهانی کردند. بعدها افرادی در ایران مانند آقای مارزولف تمام قصـــه‌های ایرانی را تا

سال ۶۲ جمع‌آوری و دسته‌بندی کرده است. ما محققان ایرانی مثل هدایت داریم، آقای درویشیان را داریم که یک کتاب ۱۹ جلدی جمع‌آوری کرده و قصه‌های شب یلدا ۱۶ جلدی را که زیر نظر آقای وکیلیان جمع‌آوری شده بود.

ارتباط قصه‌های عامیانه با ابزارهای دیجیتال در دنیای امروز

اگر امروزه بتوانیم پیوندی با ابزارهای دیجیتال بزنیم، خیلی عالی خواهد بود و افراد دیگری که روی این قصه‌ها کار کرده‌اند، می‌توانند از آن بهره ببرند. من هم شخصاً این توفیق را داشتم که روی قصه‌های عامیانه استان مرکزی کارهایی انجام دهم.

شما هم اگر در شهرهای مختلف ایران هستید، می‌توانید روی قصه‌ها کار کنید.

در مورد قصه‌گویی در کشورهای دیگر نیز می‌توانم اشاره‌ای داشته باشم. البته ایران واقعاً گل سرسبد قصه‌گویی است؛ در نقالی ما شاهنامه داریم و نقاله‌های بسیار عالی. اما تاکید من در اینجا روی قصه‌گویی دیجیتال است که در جهان به آن توجه دارند. شاید آنها پیشینه غنی ما را نداشته باشند، ولی با استفاده از ابزارهای امروزی، به این فن بهره می‌برند و ما هم باید خودمان را به روز کنیم.

برای مثال، قصه معروف «رمان سه پادشاه» یکی از معروف‌ترین رمان‌های چینی است که جزو قصه‌های عامیانه آن سرزمین به حساب می‌آید. در هند، مهاباهارات یکی از معروف‌ترین حماسه‌های هندی است، قصه‌های کلیله و دمنه، هزار افسانه و در یونان نیز آثار هومر، شامل «ادیسه» و «ایلیاد» را داریم.

در آفریقا که مانند ایران، مهد قصه‌گویی است، قصه‌های عامیانه زیادی بین مردم آنجا رایج است. به همین ترتیب، در ایالات متحده آمریکا و به ویژه آمریکای جنوبی نیز قصه‌های عامیانه زیادی داریم که می‌توان نمونه‌های آن را در آثار گابریل گارسیا مارکز مشاهده کرد.

انواع قصه‌گویی سنتی و مدرن

در این میان، انواع مختلفی از قصه‌گویی داریم. برای مثال، قصه‌گویی نقاله که به شاهنامه‌خوانی می‌پردازد، قصه‌های قومی و قبیله‌ای که در آن قصه‌هایی مانند «کروغلو» که یکی از قصه‌های قومی ترک‌زبان است، وجود دارد. همچنین قصه‌های مذهبی و قرآنی داریم که هنوز جای زیادی برای کار دارند.

قصه‌هایی هم هستند که در تماشاخانه‌ها گفته می‌شوند، به طوری که افراد برای شنیدن قصه بهای بلیط می‌پردازند. امروزه در اروپا این نوع قصه‌گویی معمولاً در قالب شوهایی مانند استندآپ کمدی ارائه می‌شود، ولی در واقع این نوع قصه‌گویی همچنان پرداخت هزینه و شنیدن قصه را شامل می‌شود.

همچنین قصه‌هایی داریم که در کتابخانه‌ها روایت می‌شوند، مثلاً در مراکز کانون که بچه‌ها جمع می‌شوند و قصه می‌شنوند. علاوه بر این، قصه‌هایی که در پارک‌ها، اردوها و مکان‌های مختلف دیگر روایت می‌شوند نیز وجود دارند. آخرین و مهم‌ترین نوع

قصــه‌گویی، قصــه‌گویی دیجیتال اســت که در اینجا می‌خواهم مفصــل‌تر به آن بپردازم. به طور خاص، به ویژگی‌های قصــه‌گویی دیجیتال اشــاره می‌کنم و توضــیح می‌دهم که چگونه می‌توانیم قصــه‌های عامیانه‌مان مانند «کچل کفتر باز» یا «ماه پیشونی» را به این قالب دیجیتال تبدیل کنیم.

قصه‌گویی دیجیتال: جادوی سنت با فناوری نوین!

برای درک کامل قصه‌گویی دیجیتال، باید به این نکته توجه داشته باشیم که داستان‌گویی همیشه با فناوری همراه بوده و در طول زمان تغییر کرده اســت. امروز این فناوری به این شکل است و شاید در آینده تغییرات شگرفی داشته باشد. ما مربیان کانون باید خودمان را به این ابزارها مجهز کنیم و بتوانیم از آن‌ها اســتفاده کنیم؛ زیرا اگر از این ابزارها اســتفاده نکنیم، ممکن است استعدادهای بچه‌ها به روش‌های دیگری هدر رود.

درک این نکته که داســتان‌ها می‌توانند فهرســتی از انواع مختلف روایت‌ها مانند فیلم‌ها یا فضــاهای مختلف را در اختیار ما قرار دهند، به ما کمک می‌کند تا داستان‌های خود را به شیوه‌ای جذاب‌تر و زیباتر در اختیار دیگران قرار دهیم. ابزارهای دیجیتال به ما این امکان را می‌دهند که قصــه‌های خود را به شــیوه‌ای نوین و دلنشــین‌تر روایت کنیم و آنها را به جهانیان معرفی نماییم.

داســتان‌گویی جنبه‌های بســیار حاضــری در زندگی انســان دارد. فردی به نام نورمن گفته اســت که مردم همواره داستان گفته‌اند و این بخش از سنت و میراث ما بوده اســت. واقعاً هم همینطور اســت. از زمانی که دور آتش جمع می‌شــدیم تا داســتان‌های خود را با یکدیگر به اشــتراک بگذاریم، داســتان‌گویی همواره یکی از ارکان اصلی ارتباط انسانی بوده است.

امروزه به داســتان نیاز داریم، اما دیگر آتشــی در میان نیســت. دیگر آتشــی وجود ندارد که در کنار آن جمع شــویم و داســتان‌هایمان را به اشــتراک بگذاریم. حالا درســت اســت که آتش نداریم، اما امروزه صــفحه‌های موبایل ما همان حکم آتش را دارند. یعنی می‌توانیم از این ابزارها اســتفاده کنیم، از ابزارهای رســانه‌های جدیدی که در اختیار داریم. می‌توانیم همان داستان‌ها را به اشتراک بگذاریم و اتفاقاً خیلی جذاب‌تر از گذشته این کار را انجام دهیم.

بنابراین، یک داســتان دیجیتال می‌تواند به عنوان تلفیقی از سنت قدیمی داستان‌گویی، اما با استفاده از فناوری نوین انجام شــود. این جمله را به عنوان یک جمله کلیدی در نظر داشــته باشــید که داســتان دیجیتال یک تلفیق از ســنت قدیمی داســتان‌گویی با استفاده از فناوری‌های نوین است.

من به شیوه‌های یادگیری نیز اشاره خواهم کرد، مانند شــیوه‌های محیطی یا شــیوه‌های رفتاری که تأثیر زیادی بر روی داســتان‌ها و همچنین بر روی کودکان دارند. بنابراین، نیاز به افزایش همگرایی بیشــتر بین داســتان‌گویی و اســتفاده از کامپیوتر در کلاس‌های درس وجود دارد. امکــاناتی بــه مــا داده می‌شــود و تجهیزات در اختیار ما قرار می‌گیرد که ابتدا ما را از نظر دیجیتالی باســواد می‌کند، یعنی یک نوع ســواد

دیجیتالی به ما می‌دهند. سـواد دیجیتال یعنی چه؟ یعنی توانایی برقراری ارتباط با جامعه‌ای که همواره در حال تغییر اسـت. شـاید من خودم به شـخصـه سـواد دیجیتالی‌ام کم باشـد، حتی با اینکه اکنون در حال تدریس هسـتم، چرا که با ابزارهای دیجیتال به خوبی کار نمی‌کنم. ما باید با این ابزارها آشـنا شـویم و سـواد دیجیتالی خود را ارتقا دهیم.

اما سـواد دیجیتالی تنها مسـئله نیسـت. این سـواد به معنای توانایی خواندن، تفسـیر کردن، پاسـخگویی و درک پدیده‌هـا از منظر جهـانی نیز می‌توانـد شـکـل بگیرد. در عین حال، سـواد بصـری ما نیز که با آن کم و بیش آشنا هستیم، باید افزایش یابد. مراکز آموزشی ما باید این سواد بصری و اطلاعاتی را نیز بیشتر تقویت کنند. داسـتان و ابزارهای دیجیتال امکاناتی را در اختیار ما می‌گذارند که این مهارت‌ها را به ما آموزش می‌دهند.

در آموزش معمولاً از سـه نظریه یادگیری اسـتفاده می‌شـود. در حال حاضـر نمی‌خواهم وارد این مباحث شـوم، چون موضـوع بحث اینجا نیسـت. اما بحث رفتارگرایی و شناخت‌گرایی از جمله نظریه‌هایی هستند که مربیـان امروز بایـد از آن‌هـا اسـتفـاده کننـد، بـه خصـوص در کانون‌ها. این نظریه‌ها به ما در آموزش و یادگیری کمک زیادی می‌کنند و به نظر می‌آید که حتی پدر و مادرها نیز باید به این نظریه‌ها آشـنایی پیدا کنند. حالا ببینیم که قصه‌گویی چه تأثیری بر کودکان در امر یادگیری دارد.

قصـه‌گویی دیجیتال: روشـی جذاب برای آموزش، خلاقیت و حل مشکلات کودکان

همـه مـا می‌دانیم کـه وقتی بـه کودک داسـتـانی می‌گوییم، بلافاصله سرش را برمی‌گرداند و به ما نگاه می‌کند. از این نظر، داستان‌گویی هیجان‌انگیزترین و لذت‌بخش‌ترین روش یادگیری برای کودکان اسـت. اگر می‌خواهیم مفاهیم مانند ریاضـی را به کودکان آموزش دهیم، می‌توانیم از طریق داسـتان این کار را انجام دهیم. در واقع، اگر ببینیم که مسئله‌ای پیچیده یا مشـکلی وجود دارد، با گفتن آن به شـکل یک داسـتان می‌توانیم کمک کنیم تا کودک راحت‌تر با آن مسئله کنار بیاید. این روش همانطور که برای مسائل پیچیده کاربرد دارد، در فهم تئوری‌ها نیز مؤثر است.

در داسـتان‌هایی که برای کودکان تعریف می‌کنیم، چیزهای زیادی به آنها می‌آموزیم. کودکان می‌توانند خود را مسـتقیم یا غیرمسـتقیم درگیر این داسـتان‌ها کنند. آن‌ها می‌توانند خود را جای شـخصـیت‌های داستان بگذارند و احساس همذات‌پنداری و همدلی با این شخصیت‌ها داشته باشند. این تجربه برای آن‌ها بسیار مفید است و تأثیر زیادی در یادگیری غیرمستقیم آن‌ها دارد. بنابراین، به جای آموزش مسـتقیم، بهتر اسـت که مفاهیم را غیرمسـتقیم به بچه‌ها منتقل کنیم. اگر قرار است مفهومی چون اخلاق یا رفتارهای خاص را به کودکان آموزش دهیم، این روش می‌تواند تأثیر بیشتری داشته باشد.

به نظر می‌آید برای بچه‌ها، مخصـوصـاً اگر در مقام مخاطب قرار دهیم، شـخصـیت‌های داسـتانی ایجاد کنیم یا اجازه بدهیم آن شـخصـیت‌ها را برای ما بازی

کنند، یعنی بچه‌ها را درگیر کنیم. این یکی از موثرترین روش‌ها برای ارائه داستان به کودکان و نوجوانان است. انتقال پیام داستان و خود داستان به این صورت است که ما بتوانیم به بچه‌ها پیام را منتقل کنیم و از آن‌ها بخواهیم که بازیگر این داستان شوند. اگر بچه‌ها داستان‌هایی از خودشان برای ما تعریف کنند، حتی در مسائل مختلفی که ممکن است بچه‌ها مشکلات رفتاری داشته باشند، می‌توانیم از آن‌ها بخواهیم که نقش‌هایی را ایفا کنند. به نظر می‌آید این روش‌ها چون تئوری و مبانی نظریه دارند و قابل بحث هستند، معمولاً کودکان شیفته داستان و قصه‌گویی هستند و تاثیر عمیقی هم بر آن‌ها می‌گذارد.

یکی از راه‌های بسیار خوب برای آموزش مسائل زبانی، استفاده از قصه‌ها است. این روش فرصتی مناسب برای اصلاح لغزش‌ها و مشکلات زبانی هم فراهم می‌کند. بچه‌ها در برخی مواقع از طریق قصه‌گویی یا شعرخوانی نکاتی را بیان می‌کنند. این موارد به‌ویژه با توجه به تاکید من بر قصه‌های دیجیتال، فرصتی عالی برای آموزش به‌وجود می‌آورد. قصه‌های دیجیتال می‌توانند کمک زیادی کنند. علاوه بر قصه‌گویی، می‌توانیم از کودکان بخواهیم که نکات جالب و جزئیات قصه‌ها را تعریف کنند.

در اینجا چه اتفاقی می‌افتد؟ اجازه می‌دهیم بچه‌ها در قصه‌ها مشارکت کنند. مثلاً نام قهرمان را انتخاب کنند، یا بعد از آن از بچه‌ها بخواهیم که بگویند مسیر داستان را دوست ندارند و دوست دارند داستان به‌گونه‌ای دیگر تمام شود. اجازه بدهیم بچه‌ها خودشان در قصه‌ها مشارکت کنند. این ابزارهای دیجیتال در پلتفرم‌هایی که داریم، به ما این امکان را می‌دهند که بچه‌ها بتوانند عکس‌های خودشان را نیز قرار دهند. در قصه‌گویی سنتی چنین امکانی وجود ندارد.

از این نظر، قصه‌گویی دیجیتال نسبت به قصه‌گویی سنتی مزایایی دارد. قصه‌گویی، چه سنتی و چه دیجیتال، اهداف خاصی دارد. معمولاً اهداف آموزشی و شفابخشی را دربر می‌گیرد که به آن اشاره کردم. همچنین قصه‌گویی می‌تواند خلاقیت را در کودکان تحریک کند و به آن‌ها نگاه‌های زیبایی‌شناسانه‌ای بیاموزد که حس آن‌ها را درگیر می‌کند. همچنین از طریق قصه‌گویی می‌توان مهارت‌ها، علوم اجتماعی و آموزش‌های مختلف دیگری را به کودکان آموخت.

قصه‌گویی معمولاً اهداف آموزشی خاصی دارد که می‌توانیم آن‌ها را به چند بخش تقسیم کنیم. این اهداف می‌توانند در کودکان ایجاد رضایت کنند و به آن‌ها کمک کنند. اگر چنین اتفاقی بیفتد، به نظر می‌آید که بچه‌ها یاد می‌گیرند چگونه برای مسائل خودشان راه حل پیدا کنند و چگونه بر مشکلات خود غلبه کنند. این مهارت‌ها از جمله مهارت‌هایی هستند که در قصه‌گویی، به‌ویژه با استفاده از ابزارهای دیجیتال، می‌تواند به ما کمک کند.

هیجان آموزش از طریق قصه‌گویی و واقعیت افزوده

شیوه‌های قصه‌گویی می‌توانند بسیار ساده یا پیچیده باشند. تقلید صدای شخصیت‌ها یکی از روش‌هاست که خوشبختانه ابزارهای دیجیتال آن را برای ما

فراهم کرده‌اند. این ابزارها می‌توانند حرکات بازیگران را تقلید کنند و از بچه‌ها بخواهیم که این حرکت‌ها را تقلید کنند. ابزارهای دیجیتال برای ما نوعی واقعیت افزوده ایجاد می‌کنند؛ حالا به آن اشاره خواهم کرد. با استفاده از این ابزارها، بچه‌ها را در فضایی قرار می‌دهیم که انگار داریم برایشان واقعیت می‌سازیم و در برابر چشمانشان حالت واقعی می‌بخشیم. بچه‌ها در آنجا حضور پیدا می‌کنند و انگار یک تجربه زیسته را پشت سر می‌گذارند.

اگر ما بتوانیم از طریق قصه‌گویی دیجیتال وارد تجربه زیسته بچه‌ها شویم، به این معنا که بچه‌ها مشکل را تجربه کنند و در آن مسئله زندگی کنند، انگار از آن وضعیت بیرون آمده‌اند. چرا ما قصه می‌گوییم؟ ما قصه می‌گوییم که بچه‌ها تجربه کنند، به نکات آگاه‌تر شوند. پس ابزارهای دیجیتال می‌توانند به ما کمک کنند؛ ما می‌توانیم این ابزارها را در اختیارشان قرار دهیم که من به این نکته نیز اشاره کردم. من عنوانی گذاشتم به سوی الگویی برای قصه‌گویی امروزی با ترکیب خلاقانه‌ای از سنت و فناوری.

ما وقتی که می‌خواهیم این کار را انجام بدهیم، اول باید قصه را انتخاب کنیم و سپس آن را بازنویسی کنیم. چگونه بازنویسی کنیم؟ یک مثال اینجا آورده‌ام. می‌توانیم از عناصر چندرسانه‌ای استفاده کنیم؛ حالا مثالش را خواهیم دید. مخصوصاً فناوری‌های دیجیتال می‌توانند به ما کمک کنند. مثلاً یک نمونه که به ذهن می‌آید، "کچل کفترباز" است. همه با این قصه آشنا هستیم، داستان پسری که با کبوترها دوست است و در نهایت با استفاده از هوشی که به خرج می‌دهد یا فراست، به موفقیت می‌رسد.

خب، نسخه دیجیتالی برای این قصه چیست؟ مثلاً شخصیت کچل را به یک نوجوان امروزی تبدیل کنیم که در دنیای مجازی قرار گرفته است. کچل در گذشته ایران شخصیتی رسمی بود و آدم باهوشی نیز بود که کارهای عجیب و غریبی انجام می‌داد. اما امروزه باید کچل را به نوجوانی تبدیل کنیم که در دنیای مجازی قرار دارد. حالا کچل آن موقع نان گیرش نمی‌آمد و مادرش به او می‌گفت که از خانه بیرون برود و مقداری نان بگذارد تا نزدیک تنور. او به تنور می‌رفت و می‌گفت "کچل تنوری". اما حالا چه می‌شود؟ این شخصیت باید در دنیای مجازی وارد شود. یک‌باره درمی‌یابد که در دنیای جدیدی است که هیچکس او را نمی‌شناسد، اما به تدریج با مردم آشنا می‌شود و از طریق مهارت‌های تکنیکی که یاد می‌گیرد، موفق می‌شود و حتی با دختر پادشاه ازدواج می‌کند.

قصه‌های عامیانه اهمیت زیادی دارند. کچل ممکن است کمی به آن بر بخورد که چرا دیگر همه به دنبال کاشت مو هستند. اما اگر این داستان را در دنیای مجازی قرار دهیم، می‌توانیم گمشدگی‌ها و درک نادرست‌های آن زمان را با استفاده از وضعیت‌های خلاقانه امروزی ترکیب کنیم. می‌توانیم از انیمیشن، صداگذاری، موسیقی‌های محلی و حتی مشارکت مخاطبان استفاده کنیم. از بچه‌ها بخواهیم که مشکل کچل را حل کنند یا بپرسیم که اگر شما به جای این نوجوان بودید، چگونه مشکل او را برطرف

می‌کردید؟ این روش می‌تواند کمک کند که بچه‌ها به طور غیرمستقیم میراث فرهنگی خود را حفظ کنند.

فناوری مدرن، نگهبان فرهنگ کهن: از روایت‌های سنتی تا دنیای امروز

فرق نسخه دیجیتال و دیجیتال چیست؟ وقتی داریم می‌گوییم انیمیشن یکی از ابزارهایی است که در نسخه دیجیتال استفاده می‌شود، باید بدانیم که برای نشان دادن انیمیشن به پلتفرم نیاز داریم. منظور از دیجیتال، تمام ابزارهایی است که در قالب پلتفرم در اختیار داریم؛ از جمله استفاده از انیمیشن. وگرنه خود انیمیشن نمی‌تواند این‌گونه استفاده شود.

انیمیشن چون ابزارها را در اختیار ما قرار می‌دهد، حرکت و پویایی به آن می‌بخشد. مرز قصه دیجیتال و انیمیشن چیست؟ اشاره کردم که در قصه دیجیتال، انیمیشن یک نوع تکنیک است که با استفاده از پویا نمایی و ابزارهای موجود در دنیای دیجیتال به کار می‌رود. دیجیتال ابعاد گسترده‌تری از انیمیشن دارد و می‌تواند از انیمیشن نیز استفاده کند.

قصه‌گویی سنتی حافظ روح فرهنگ ماست. قصه‌گوی دیجیتال پلی است که این روح را به آینده می‌رساند. قصه‌ها به اصطلاح در زمان سفر می‌کنند و با فناوری دیجیتال می‌توانیم این صفحه را برای نسل‌های آینده‌تر زنده‌تر و ماندگارتر کنیم. قصه‌گویی دیجیتال، فانوسی است که تاریکی فراموشی را از قصه‌های کهن می‌زداید و آنها را در دنیای مدرن روشن می‌کند. در قصه‌گویی سنتی می‌توانیم بگوییم قصه‌گویی سنتی قلب فرهنگ ماست. مخصوصاً در کشور ایران، فناوری دیجیتال بال‌هایی است که این قلب را به پرواز در می‌آورد. قصه‌های قدیمی نه تنها خاطره‌ای از گذشته هستند، بلکه چراغی برای آینده‌اند و قصه‌گویی دیجیتال این چراغ را برای نسل‌های جدید روشن می‌کند.

البته باید بگویم که این جملات جملات خود من نیستند. این جملات را به فضای هوش مصنوعی دادم و گفتم میخواهم بروم سر کلاس و از آن خواستم که جملات زیبا برای من پیشنهاد دهد. این جملات را هوش مصنوعی به من داد.

در عصر دیجیتال، قصه‌گوی سنتی همچنان صدایی شنیده می‌شود، اما این بار دیگر پژواکش در جهان پخش می‌شود. این بسیار مهم است. قصه‌گوی دیجیتال ابزار بسیار خوبی است که در قصه‌گویی‌های بین‌المللی هم که کانون برگزار می‌کند، می‌توانیم به راحتی آن را در اختیار دیگران قرار دهیم. این به نظرم می‌تواند کمک کند تا دیگرانی که تا حالا قصه از ما نشنیده‌اند، اما این ابزارها می‌توانند کمک کنند که ما محتواهای بسیار خوبی را که داریم و هیچ وقت در اختیار دیگران قرار نگرفته، از طریق قصه‌گویی بین‌المللی در اختیار همگان قرار دهیم.

الان یکی از بخش‌های بین‌المللی قصه‌گویی پادکست است. پادکست از جمله ابزارهای دیجیتالی است که بسیاری از قصه‌ها را می‌توانند در ماشین بشنوند. فناوری، ابزار نجات این میراث برای نسل‌های آینده است. قصه‌های دیروز را دوستان امروزی با ابزار امروز روایت می‌کنند تا فرداها همچنان

شنوندگان مشتاق داشته باشیم. قصه‌گوی دیجیتال سنت کهن را در قالب نوین ارائه می‌دهد.

(ما به هم نابینماییم و قصه‌ها بینایمان می‌کنند).

ببینید، امروز قبل از اینکه صحبت‌های من را بشنوید، شما به من نابینا بودید، یعنی شناختی از من نداشتید. اما حالا می‌توانید قضاوتی درباره من ارائه دهید. دوستان، ما به هم بی‌احساسیم. احساس یعنی شناختی از هم نداریم. قصه‌ها به ما احساسات و عواطف می‌بخشند و ما را درگیر می‌کنند. دوستان، ما به هم بیگانه‌ایم. قصه‌ها آشنایمان می‌کنند. ما هوای شناختی از هم نداریم. قصه‌ها از ما انسان‌های بهتری می‌سازند. بچه‌ها با قصه‌ها آرام‌تر می‌شوند و قصه‌ها خشونت را کم می‌کنند. من امیدوارم که قصه‌ها سبب شوند خشونت در جهان کاهش یابد، به‌ویژه خشونت علیه خود بچه‌ها. یک زمانی بچه‌ها راحت‌تر می‌توانند کنار هم قرار بگیرند.

نسل جدید داستان‌گویی: تجلی روایت‌های دیجیتال در عصر نوین

من یک دعایی کردم که «بادا که چنین بادا»، یعنی تا باد چنین بادا که ما انسان‌های بهتری بشویم، که نسبت به هم آشناتر بشویم، قصه بگوییم و از قصه نترسیم. قصه‌ها ما را آشنا می‌کنند. من تاکید کردم که قصه دیجیتال ابزار است. تلویزیون، ابزار موبایل، وقتی من الآن ابزار موبایل دارم، منظورم دیجیتال به معنای پلتفرم‌هاست. یک بحثی که حالا با دوستان کانون تهران بود و سارا اشاره کردند، گفتم که دارا و سارا را وارد زندگی مردم کنید. دارا دیگر مجسمه فیزیکی دارد و به درد من نمی‌خورد. الآن باربی آمده، به جای دارا و سارا. ما واقعاً الآن شیوه‌های عالی داریم، ولی مثلاً شما تصور کنید شاهنامه را نقالی کنم. آیا اگر از ابزار در بک‌گراند من تصاویری پخش بشود، آیا خواننده بیشتر این داستان رستم و سهراب را نمی‌گیرد تا اینکه فقط بخواهم مرشد ترابی را بشنوم؟

خب، امروز اگر این کار را نکنم، جوانان دارند چک می‌کنند. یک کاری کنم که جوانان سرشان را از موبایل بلند کنند و به من نگاه کنند. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چه بخواهد و چه نخواهد، باید به این سمت بیاید و امیدوارم در تدوین سندی که در نظر دارد، قصه‌گوی دیجیتال را به‌ویژه نه به معنای فراموش کردن گذشته، پیوند بزند. اما محتوا عالی است و اگر من آن محتوا را امروزی نکنم برای بچه‌ها، بچه‌ها به من جذب نخواهند شد. به‌عنوان مثال، فضای اسکای‌روم را بیاوریم به کار بگیریم. یک قصه‌گوی بسیار بزرگ و هنرمند، که در حال حاضر در نقطه‌ای از ایران است، این فرصت را فراهم کند که مخاطبینی از همه‌جای ایران بخواهند قصه او را آنلاین گوش دهند. این هم می‌شود یک نوع استفاده. اگر اسکای‌روم نبود، این تعداد اصلاً حضور نداشتند. از هر ابزاری مثل یوتیوب، اسکای‌روم، پادکست استفاده کنیم و خودمان را محدود نکنیم. به محتوای من، چه چیزی می‌تواند کمک کند؟ یوتیوب، پادکست. یک جایی فقط قرار است گفتن باشد، از پادکست استفاده می‌کنیم. یک‌جای دیگر قرار است تصویر من هم دیده شود، می‌توانم از ابزارهای

تصـویری اسـتفاده کنم. اجازه بدهیم که با روی باز به استقبال ابزارهای فناوری برویم و با آن‌ها قهر نکنیم، اما مرعوبشان هم نشویم.

روایت محور یا قصه‌محور دقیقاً جز بازی‌های دیجیتال قرار می‌گیرد. بـازی‌هـای تعـاملی همـه جز ابزارهـای دیجیتالی هسـتند و به‌قدری این قصـه‌گویی دیجیتال گسترده است که حالا نیاز است که این‌ها دسته‌بندی شوند. هر کدام ویژگی‌های خاص خودشان را دارند.

مرز قصه دیجیتال با انیمیشن: قصه دیجیتال، وقتی که در قصه انیمیشن از ابزارهایی استفاده می‌کنیم که این ابزارها در دایره قصه‌گویی دیجیتال قرار می‌گیرند، یعنی قصـــه‌گویی دیجیتـال برای بیـان ویژگی‌هـای خودش می‌تواند از ابزار انیمیشن هم استفاده کند. در این‌صورت، قصـه دیجیتال یک اسم کلی است، یک عنوان کلی اســت که زیرمجموعه‌اش انیمیشــن هم قرار می‌گیرد. از این نظر با هم رابطه داریم، یعنی ما می‌توانیم برای قصـــه‌گوی دیجیتـال از ابزارهـای پویانمایی یا انیمیشـن‌سـازی اسـتفاده کنیم، در عین حال که خود انیمیشــن هم هیچ اشـکالی ندارد. مثل همین ســیاســت ســاکتی، که از ابزارهای جدیدی استفاده می‌کنند.

تبیین ضرورت و اهمیت فراگیری علوم و فناوری های نوین

محمد حسینی مقدم

زمان: چهارشنبه –۷ آذر ماه ۱۴۰۳

تعامل تجربه زیسته و فناوری: چگونه کانون می‌تواند آینده‌ساز باشد؟

واقعیت ماجرا این است که این جلسه پنجم یا ششمی است که با خانم‌هایی که دغدغه تربیت نسل جوان را دارند، آموزشی برگزار می‌شود که خانواده‌ها حاضرند برایش هزینه کنند و حاضرند بیایند و خواهش و تمنا کنند که شما بچه‌هایشان را بیشتر آماده کنید. هر پدر و مادری که می‌خواست فرزندش را برای آینده آماده کند، می‌خواست که فرزندش در امن‌ترین درگاه رسیدن به آینده خوب، یعنی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان باشد.

من در این چند جلسه که افتخار داشتم در برنامه‌های مختلف گفتگو کنم، درصدد طراحی یک مدل موفق هستم. چون خودم پدر دو فرزند هستم، هویت پدری را می‌فهمم. پدری نیستم که حس ندارد، هزینه را نمی‌فهمد و نمی‌داند آینده یعنی چه. من واقعاً درگیر همه این‌ها هستم. در این چند جلسه با سرکار خانم ذاکر، خانم عزیزیان و آقای خدابنده، یک دغدغه مشترکی را دنبال می‌کردیم که کانون تصمیم به تغییر یک الگو گرفته است. می‌گوید: "من در چند دهه گذشته به سیاق معمول آموزش و پرورش کشور جلو آمدم و حتی سرآمد هم بودم. اما حالا، بعد از چند دهه فعالیت، با توجه به. اینکه چند سال است من روی هوش مصنوعی کار می‌کنم، مواجهه ما با تغییر و تحولاتی که ساعتی هستند بسیار بالاست".

قبلاً اگر می‌رفتید جی‌پی‌تی می‌گرفتید، چند ماه طول می‌کشید تا جی‌پی‌تی فور بیاید. ولی حالا، شما می‌بینید که به روز و هفته تغییرات جدی روی سامانه‌ها صورت می‌گیرد و این اطلاعات فوق‌العاده در اختیار ما قرار می‌دهد. پس ما نمی‌توانیم نسبت به تحولات متوقف باشیم. عده‌ای باید متوجه شوند که چه اتفاقی می‌افتد، سپس بگویند که چه کنیم. تا آیین‌نامه تنظیم شود و بودجه دیده شود، می‌بینید که عملاً یک موضوعی به نام پنجره طلایی زمان را از دست می‌دهیم. به نظرم الان وقتش رسیده که هم‌اندیشی کنیم. صحبت کردن در مورد المنت برای من بسیار جذاب است. به نظرم موقعیتی است که کانون اتخاذ کرده تا به سمت علوم و فنون برود.

این فقط در ابزار نیست که یک عینک سه‌بعدی از شرکت متا بگیریم و بچه‌ها را بیاوریم تا با عینک مافست عوض شوند. باید چهارچوب‌های فکری را تغییر دهیم. باید حسگرهای خود را تقویت کنیم.

خداوند به ما طیف متنوعی از حسگرهای شناختی و عاطفی داده که باید روزآمد و بهینه کنیم. من نمی‌توانم همان‌طور که پدربزرگ در ۷۰ سال پیش دنیا را می‌فهمید، دنیا را بفهمم. این ظالمانه است. او می‌گوید: "ما نهایتاً در خانه یک رادیو یا تلویزیون داشتیم"، اما الان ما در عصر اطلاعات هستیم.

هر چیزی در اینترنت پیدا می‌شود و این برای ما مسئله‌آمیز خواهد بود. برای ما به عنوان شهروند، برای بچه‌ها به عنوان شهروند آینده، و برای کشور عزیزمان به عنوان یک تمدن بشری، دنیا یک مسئله خواهد بود. این جلسه را باید به سیاق هم‌اندیشی پیش ببریم، که اگر بخواهیم با تجربیات زیسته شما که با طیف متنوعی از بچه‌ها کار می‌کنید، تعامل داشته باشیم، می‌توانیم از تجربیات آن بچه‌هایی که اکنون سرآمد هستند و تجربه زیسته در کانون داشتند، استفاده کنیم. اگر کانون به سمت این بچه‌ها برود، آن‌ها حاضرند به شما کمک فکری بدهند.

بر حسب تجربه، می‌خواهم یک هم‌اندیشی کنیم که تجارب زیسته شما در تعامل با آن کودکان مستعد، که هر کدام می‌توانند نقطه عطفی ایجاد کنند، چیست. تعامل زیسته شما با پدر و مادران آن‌ها چه چیزی را حس کردید و چه توصیه‌هایی می‌کنید؟ چه کسی باید تصمیم بگیرد؟ باید ماشین کانون را به چه سمت و سویی سوق دهیم؟ این ناشی از میل و خواست ماست...

شناخت نسل جدید: تغییرات سریع فرهنگی و اجتماعی و پیام آن برای ما

نمی‌توانیم بگوییم ببینیم دیگران چه کردند و ما هم همان را انجام دهیم. به نظرم در آینده‌پژوهی باید بگوییم ببینیم امارات چه کرد و همان را انجام دهیم. ممکن است یک جاهایی کپی‌برداری جواب بدهد، اما به نظرم همان‌طور که در عنوان بحث اشاره شد، آسمان‌های جدیدی در آینده کودکان و نوجوانان ما پدیدار خواهد شد که ما الآن فهمی از آن نداریم.

اما می‌توانیم از الان برآوردی داشته باشیم که اگر کودکان و نوجوانان زیر این سقف قرار بگیرند، چگونه هاج و واج نباشند. همان‌طور که استعمارگران سابق مانند انگلیس‌ها و روس‌ها بخش‌هایی از کشور ما را می‌گرفتند یا در دوره‌ای انگلیسی‌ها خوزستان را می‌گرفتند و حمله نظامی می‌کردند، اکنون دیگر خبری از این نوع قدرت‌نمایی‌ها نیست. در قضایای جهانی، می‌بینیم که جنگ‌ها، نفوذها و اعمال قدرت‌ها بسیار تغییر کرده‌اند.

احساس من این است که اگر فکر فرزند من که به وطن و کشورم عرق دارم در تربیت او مدنظر قرار بگیرد، اگر چارچوب فکری‌اش تغییر کند، او می‌تواند خیلی متفاوت از من یا مادرش باشد. او ممکن است دنیا را به شیوه‌ای متفاوت از ما بفهمد و نسبت به ایران احساس متفاوتی پیدا کند. بنابراین، اگر من قدرتی جهانی باشم و بتوانم چارچوب‌های فکری او را تغییر دهم، یعنی بتوانم به او بگویم: «درست است که پدرت می‌گوید این خوب است، ولی این حرف برای پدرت به درد می‌خورد. واقعیت این است که ۱۰۰ شبکه متفاوت اطلاعاتی وجود دارد و بچه متوجه می‌شود که حرف‌های پدر چندان جذاب نیست».

من خودم واقعاً کانون را دوست دارم. یک مقطعی در کانون زبان می‌خواندم و فرزندانم را تشویق می‌کردم در برنامه‌های کانون شرکت کنند. حالا باید بیایم و خودم را به فرزندم اثبات کنم. این به معنای دست رد زدن نیست. من آگاه هستم که همیشه باید یادگیرنده باشم، ولی نکته‌ای که دارم این است که ما در مسیر مخاطره‌آمیزی قرار داریم. این فضا، فضایی جنگی است، نه جنگی که سیاستمداران می‌گویند.

با ۶ یا ۷ جلسه صحبت کردن، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. هرچند کانون خود پیشتاز است، به نظرم باید کمی عملیاتی‌تر عمل کرد. اکنون فرزندم در یک مدرسه خوب در حال تحصیل است و در این مدرسه عموم افراد سواد متوسط به بالا دارند. پیشنهاد من این است که کانون درگاه‌های جدیدی را تعریف کند و این مهارت‌ها را با پدر و مادرها آموزش دهد.

این جلسه یک محفل هم‌اندیشی است. به نظر من، اگر کانون بخواهد این برنامه را پیش ببرد، باید برنامه‌ریزی دقیق داشته باشد. باید بدانیم این نسل جدید که صحبت می‌شود، قرار است به کجا پیش برود. پیشرفت‌های آن شوکه‌کننده است. اگر من هر از گاهی مجبور شوم از اتوبوس BRT استفاده کنم، چیزهایی می‌بینم که با چند ماه پیش خیلی فرق دارد. ۶ ماه پیش سوار BRT شده بودم و حالا وقتی دوباره سوار می‌شوم، می‌بینم فیگورها، تیپ‌ها و حرف زدن‌ها همه تغییر کرده است.

لذا باید ویژگی‌های نسل جدید را بشناسیم. سه ماژول در اینجا مطرح است. اگر بخواهم یک بیزینس توسعه دهم، باید بگویم که من یک بیزینس هستم، می‌خواهم سود کنم و مشتری مداری برایم مهم است. پس باید مشتری را بشناسم، بدانم کیست، چه قواعدی دارد و چه ویژگی‌هایی دارد. بنابراین، ویژگی‌های نسل جدید را مرور می‌کنیم.

نقش والدین در مسیر آموزش نسل جدید

من نمی‌توانم بگویم این بچه‌های ۶ تا ۱۵ ساله مشتری من هستند و با پدر و مادرشان کاری ندارم. پدر و مادر بسیار مهم هستند. من، اگر پدر و مادر همراهی نکنند، به جایی می‌روم که آن‌ها همراهی کنند و بچه را به جایی ببرم که بهترین شرایط آموزشی را فراهم کند.

اینطور نیست که به کانون زبان با آن کتاب‌های قدیمی بروم. باید مکانی را پیدا کنم که بهترین زبان‌های دنیا را آموزش دهد، از نگهبانی که تا تمام کادر آنجا فرانسوی صحبت می‌کند. ابتدا، پدر و مادر ممکن است نپذیرند و کسی که می‌خواهد برای فرزندش هزینه کند، ممکن است بگوید که باید هزینه بیشتری پرداخت کنم. در این صورت، رقابت در این زمینه سخت خواهد بود. اما شکاف‌های موجود در زمینه فناوری و فرهنگ در حال دگرگونی و تحول است. در این فرآیند، چالش‌هایی پیش روی آموزش رسمی و غیررسمی وجود دارد.

اساساً، نسل جدید آموزش‌های قدیمی را نمی‌پذیرد. برای مثال، دیگر کسی به مدت ۴ سال درس حسابداری نمی‌خواند تا در این رشته مشغول به کار شود. امروزه، افراد با ۳ ماه آموزش نرم‌افزارهای

تخصصی، این کار را می‌آموزند. بچه‌ها حالا به خوبی متوجه این تغییرات هستند.

گام دوم: راهکارهای پیشنهادی و نقشه راه

در این راستا، به نظر من کانون علوم و فنون باید به‌طور آگاهانه و بدون سر و صدا پیش برود. نمی‌توانم بگویم که "چت جی پی تی درست می‌کنم"، بلکه باید به آموزش هوشمند توجه کنیم. از قضا، ممکن است این فناوری برای بچه‌ها مضر باشد.

امروزه، حوزه‌ها با آیین‌نامه‌های ارتقاء خود را تطبیق می‌دهند. در گذشته، آیین‌نامه‌های حوزه متفاوت بودند، اما اکنون می‌گویند که باید همین‌ها را حفظ کنیم تا باعث ارتقاء حوزویان شود. کشورهای موفق می‌گویند که وقتی کودک وارد مدرسه می‌شود، از صفر تا صد باید درگیر کارها شود، چرا که باید یاد بگیرد این‌ها بخشی از زندگی او هستند. اکنون وقتی به فرزند خودم می‌گویم "این‌جا را کثیف کرده‌ای، باید خودت تمیز کنی"، فقط نگاه می‌کند و فکر می‌کند که مسئولیتش تنها ریختن و رفتن است. در کشورهای شرق آسیا، مانند چین و ژاپن، شرایط بسیار متفاوت است.

من می‌گویم شیوه استاد و دانشجویی باید تغییر کند، اما مضامین فرهنگی و هویتی نباید از بین بروند. ما در کانون باید تلفیقی از فرهنگ و هنر را به دست آوریم تا ضمن حفظ فرهنگ‌های اجتماعی و نصایح بزرگان، آگاه‌سازی نیز صورت گیرد. فرزندان ما اکنون بیگانه با این مفاهیم هستند. کودک در مهد کودک یاد می‌گیرد شاهنامه بخواند، ولی بعد فکر می‌کند که آن یک بازی بوده است. قرار بود مضامین شاهنامه درونی شود، اما مهدکودک‌ها آن را به حد ویترین نگه داشته‌اند، جایی که کودک فقط ۱۰ بیت حماسی را برای والدین بخواند. در نتیجه، باید سؤالات جدی مطرح شود که این رویکرد چه اثراتی خواهد داشت.

راهکارهای عملی و نقشه راه

کشورهای پیشرو راهکارهای عملی را ارائه داده‌اند که می‌تواند برای ما الهام‌بخش باشد. به نظر من، باید توجه ویژه‌ای به تکنولوژی داشته باشیم. همان‌طور که پیشتر گفتیم، تکنولوژی تمدن بشر را متحول کرده است و قدرت آن به حدی است که نمی‌توان در مقابل آن مقاومت کرد. اگر در گذشته کارگران نساجی انگلستان به دلیل عدم درک این تغییرات دچار مشکل شدند، اکنون باید برای مواجهه با این تحولات آماده شویم. جنبش‌های ضد تکنولوژی، اولین بار از خود انگلستان شروع شد، و جوانانی که از نظر فکری آماده نبودند، تحت تأثیر این جنبش‌ها قرار گرفتند.

ما نمی‌توانیم در مقابل تکنولوژی جهانی مقاومت کنیم و این روند در کشور خودمان نیز نمایان است. آمارها نشان می‌دهند که فرزند ما باید توانایی تعامل با ربات‌ها را پیدا کند و به آن‌ها احترام بگذارد.

به عبارتی، آینده ممکن است نشان دهد که ربات‌ها رئیسان ما خواهند بود و باید از آن‌ها دستور بگیریم. به همین دلیل، ممکن است در آینده، اگر وارد مطب دکتر شوید، کسانی را ببینید که با تبلت در دست، در حال انتخاب رنگ چشم و اندازه قد فرزند خود هستند. این‌ها احتمالاً بخشی از آینده خواهند بود.

ممکن است ۳۰ سال آینده، فرزند من بخواهد به‌طور مستقل زندگی کند. من شاید ترجیح بدهم که او را در امور خودم دخالت ندهم.

در این صورت، به شرکتی می‌روم و از آن‌ها رباتی می‌خواهم تا کارهای من را انجام دهد. من به آن شرکت ۴۰ میلیون تومان می‌دهم تا این ربات با من صحبت کند و کارهای من را بررسی کند تا سلامتی‌ام مورد پایش قرار گیرد. این‌ها مختصات آینده ما هستند.

تبدیل مفاهیم پیچیده آموزشی به بازی‌های جذاب

از حالا به بعد آمادگی دارم که بتوانم هر جوری شما بگویید، بحث را پیش ببریم. لطفاً همکاران راهنمایی بفرمایند که بحث را چگونه پیش ببریم. من به نظرم رسید که هم‌اندیشی کنیم تا ریل‌گذاری کنیم که چگونه کانون پیش برود.

چرا این‌طور عرض کردم؟ چون آینده بر مشارکت‌پذیری است. بحث‌هایی آوردم که مطرح کنیم، اما به نظرم الان جای آنها نیست که بگوییم فلان ابزار چگونه کار می‌کند و فلان ابزار چگونه کار نمی‌کند. واقعاً دغدغه کشور ما این نیست که بچه‌هایمان را بشناسیم.

شما می‌گویید تجربه زیستی را اشاره می‌کنید که در دوران کرونا شما را توانمند کرد و در آموزش بچه‌ها استفاده کردید. اگر در بستر شبکه‌های مجازی دانشی تخصصی ایجاد کرده باشیم که افراد تجربه‌هایشان را به اشتراک بگذارند، مثلاً فرض کنید همسرم در یک پروژه‌ای موضوعی را خلق کرده و به من می‌گوید: «من می‌بینم این موضوع در فلان پروژه به درد می‌خورد، آن را به اشتراک می‌گذارم یا نه؟» بسته‌های تشویقی ویدیویی خیلی خوب دانشگاه‌های دنیا کار کرده‌اند که به ماشین می‌توانیم بدهیم. یک زیرنویس فارسی می‌کند و استاد چگونه سر کلاس با استفاده از فناوری کیفیت آموزشی را بهبود ببخشد. یعنی الان ماشین این کار را می‌کند.

من رفتم به یک منطقه محروم آموزش و پرورش و به معلم می‌گفتم چگونه در درس علوم اجتماعی، ریاضی می‌توان ماشین را به خدمت گرفت و یادگیری را عمیق کرد. این عمیق شدن آموزش از طریق گیم صورت می‌گیرد. معلم می‌گوید: «اصلاً بلد نیستم چه‌جوری با کامپیوتر کار کنم.» اشکالی ندارد، به ماشین گفتیم: «لطفاً این مضمون آموزشی را به بازی تبدیل کن.» لینک بازی را می‌توانیم در کانال پدر و مادرها بگذاریم. بچه آنقدر آن بازی را انجام بدهد که به مفهوم آموزشی آن مسلط بشود. معلم به من گفت: «دانش‌آموزان نابینا را چه کنیم؟» یا «کودکان من استثنایی هستند.» به ماشین فهماندیم که مسئله را با سطح یادگیری آنها ساده‌تر و روزآمدسازی کند.

چگونه آموزش را متناسب با نیازهای نسل Z و آلفا کنیم؟

یکی از دستور کارهای علوم و فنون برگزاری دوره‌های توانمندسازی برای مربیان است. در کدام روز اجماع نظر داریم؟ یک بحث خوب کارگاهی برای نهاد بگذاریم و با قید و شرط آنجا برویم. اگر کانون عزم جدی داشته باشد، باید آن را حس کنم. کانون

می‌خواهد سرمایه‌گذاری کند و ما هم شتاب‌زدگی نداریم. شتاب‌زدگی خیلی از امور را از بین می‌برد و خلاقیت را از بین می‌برد. کسی پا تو بیخ گلوی ما نگذاشته که تو حتماً انجام بده، کانون خودجوش گفته که یک تغییراتی در حال اتفاق افتادن است. ما باید تغییر نگرش و بینش بدهیم. این را باید با یک تدبیری انجام بدهیم.

بحث‌هایی که در هوش مصنوعی دانش‌آموزی کردم و فناوری‌های نوین خیلی از دوستان من در ستاد نانو و علوم شناختی دارند. با هم تعامل داریم و گفتگو می‌کنیم. به نظر می‌رسد باید راهی را شروع کرد. چه کسی مخاطب این تحولات کانون است؟

یکی از مهم‌ترین مخاطبین نسل جدید کشورمان هستند. خانمم بارها به من نقد کرده که تو مشکل داری. وقتی کاری انجام می‌دهی، نمی‌شود با تو حرف زد و یادت می‌رود که گفتی آره یا نه. کلاً خانم‌ها این توانمندی را دارند که همزمان چند کار را انجام دهند. بچه‌های الان هم چندین توانمندی با هم دارند که می‌توانند بازی کنند، غذا بخورند و به صحبت پدر و مادرشان گوش بدهند. من این را در فرزند خودم دیدم. زمانی که از مدرسه آمد، می‌گویم: «برو لباست را عوض کن.» متوجه نیست، اما داخل اتاق است. من و خانمم داریم صحبت می‌کنیم و از آنجا جواب می‌دهد.

پردازش موازی اطلاعات را می‌توان انجام داد، اما باید حواسمان باشد که بچه‌ها این توانایی‌ها را دارند، زیرا از کودکی با این ابزارها بزرگ می‌شوند. برخلاف ما که از یک سنی با این ابزارها مواجه شدیم و تعاملاتمان بر اساس یادگیری بود، این نسل جوری دیگر بزرگ شده است. ما مادربزرگی داشتیم که همراه او به مکتبخانه می‌رفتیم. یک آقایی منزلی داشت که اتاقی را به مکتبخانه اختصاص داده بود تا حروف را به بچه‌ها بیاموزد. این نسل به تعامل مشارکتی علاقه‌مند است و ترجیح می‌دهد خودش در تدریس دخالت داشته باشد و مفاهیمی که استاد آموزش می‌دهد، خودش بیان کند.

توجه به امورات بصری دیجیتال یکی از نکات مهم است. می‌گوید: "من در دانشگاه دارم این روند را می‌بینم، چه برسد به مدرسه." بچه‌ها به گونه‌ای شده‌اند که حوصله و تاب‌آوری برای مطالعه متن‌های سنگین ندارند. به او می‌گویم: "این کتاب مرجع است، باید بخوانی." اما او پاسخ می‌دهد: "آقا، می‌شود خلاصه این‌ها را بدهی تا بخوانم؟" و من می‌گویم: "برای اینکه بتوانی فارغ‌التحصیل بشوی، باید تمام این کتاب را بخوانی." اما بچه‌ها نسلی هستند که به خلاصه‌سازی عادت دارند؛ نسلی که در دنیای موسیقی مطرح است.

برای یک موسیقی، ده دقیقه زمان می‌برد تا شروع کنی و بنوازی. اما دقت کنید، نسل جدید، یعنی نسل زد و آلفا، قطعات بزرگ موسیقی را به مدت ۳ دقیقه گوش می‌دهند و سپس سریع آن را تغییر می‌دهند. حالا، چگونه می‌توانیم به این نسل کمک کنیم؟ همانطور که گفتیم، ماشین می‌تواند ما را در یک حلقه فکری ثابت برای کانون در نظر بگیرد.

کودک و هوش مصنوعی: کمک به فهم مفاهیم اجتماعی و علوم پایه. در جلسه پیشین مطرح شد که

ماشـین چگونه می‌تواند به معلم کمک کند و با ابزارهای جدید به این نسـل کمک کند تا مطالب را بهتر یاد بگیرند. شـاید هم بخشـی از این صـحبت‌ها درست باشد. اندیشمندی داریم به نام پروفسور اعوانی در حوزه فلسـفه و حکمت که می‌فرمایند: "پیشـرفت کلام در ایران باید بر مبنای حکمت باشـد." ایشـان می‌گویند: "من در ۳۰۰ صفحه توضیح دادم، اما فرزند ما با ۱۰ صفحه، جان کلام را می‌گوید".

در مباحث فیزیک، شـیمی و علوم پایه، همانطور که در جلسات پیشین گفتم، ما در کلاسی کتاب آموزش و پرورش را قرار دادیم. در درس علوم چهارم، درباره مخلوط و محلول صحبت کردیم. از ماشین خواستیم که یک بازی بسـازد تا بچه‌ها یاد بگیرند مخلوط و محلول چیست. ماشین کد را نوشت و بازی را ساخت. همچنین بازی‌های پیشرفته‌تری هم داریم. این لینک را می‌توانیم برای پدر و مادرها بفرسـتیم تا فرزندشـان خارج از درس هم بازی کند.

در دروس دیگر نیز با اسـتفاده از بازی‌های حرفه‌ای‌تر می‌توانیم مفاهیم را آموزش دهیم. به عنوان مثال، در درس اجتماعی، به ماشـین گفتم: "بیایید به بچه‌ها کمک کنید." در درس اجتماعی، اساساً ساختار عمق پیدا نمی‌کند. بچه من می‌رود اجتماعی را می‌خواند، اما آموزش‌ها در سـاختار عمق پیدا نمی‌کنند. بچه می‌رود تا کنش اجتماعی و نقش اجتماعی را یاد بگیرد و می‌خواهد شـهروند بشـود، ولی این فرآیند به شـکل دیگری صورت می‌گیرد.

ماشین بازی ساخته است. حالا، من می‌توانم لینک آن را به شـما بدهم. می‌توانید آن را کپی کنید و برای دانش‌آموز و والدینش ارسـال کنید. این کتاب، هویت اجتماعی فرزندان ما بوده است. ماشین می‌گوید: "من می‌خواهم مضـامین کتاب را به بچه‌ها یاد بدهم." نقش اول را در قالب یک عکس انیمیشـنی درسـت می‌کنم.

سـارا تازه به این مدرسـه منتقل شـده اسـت. در زنگ تفریح، گروهی از بچه‌ها والیبال بازی می‌کنند و سـارا دوست دارد به آنها ملحق شود، اما مطمئن نیست که چگونه باید این کار را انجام دهد. سـارا باید چه کار کند؟ اینجا پنج ایده برای کمک به او آورده شده است.

سناریو اول:

سارا می‌تواند گوشـه‌ای بنشـیند و بازی را تماشـا کند، بدون اینکه به کسی کاری داشته باشد.

سناریو دوم:

سـارا با اعتماد به نفس پیش بچه‌ها برود و از آنها بپرسد که آیا می‌تواند با آنها بازی کند.

سناریو سوم:

سـارا می‌تواند از معلم ورزش بخواهد که به او کمک کند.

در ابتدا، سـارا ممکن اسـت بگوید: "ولش کن، نمی‌روم، اگر بگویند نه، برای من بد می‌شود." اما اگر این را بگوید، در واقع به بچه‌ها این پیام را می‌دهد که برقراری ارتباط با همکلاسـی‌ها برایش اهمیت ندارد. این نوع کنش اجتماعی شـانس او را برای پذیرفته شـدن در فضـای اجتماعی کاهش می‌دهد. از سـوی

دیگر، این عمل به بچه‌ها کمک می‌کند مفاهیم درسی را یاد بگیرند.

این فرایند چندین مرحله دارد. سارا با این کنش اجتماعی، قدم محکمی در پذیرش هنجارهای اجتماعی گروه برمی‌دارد و تلاش می‌کند نقش اجتماعی خود را ایفا کند. به عبارت دیگر، بچه‌ها با انجام این بازی مفاهیم خشک درسی را در فضای جدید بازی و تعامل اجتماعی یاد می‌گیرند. مرحله دوم زمانی است که سارا از معلم خود می‌خواهد که به او کمک کند. در واقع، او از معلم به عنوان یک نهاد اجتماعی برای ورود به فضای اجتماعی جدید استفاده می‌کند. این یک کنش اجتماعی هوشمندانه است.

بنابراین، شاید لازم نباشد که کودک ۴۰۰ صفحه بخواند. با استفاده از ابزارهای جدید، می‌توانیم همان مفاهیم را در بازه زمانی کوتاه‌تری به فرزندمان منتقل کنیم.

برای شخصی که در حال یادگیری است، خلاصه کردن مفاهیم به این معنی است که تفکر، نرمش مغز است. زمانی که مفاهیم خلاصه می‌شوند، احتمالاً در عمق کم قرار می‌گیرند و این ممکن است خطرناک باشد. اگر بخواهیم ماشین را به کار بگیریم، می‌توانیم آن را طوری تنظیم کنیم که مفاهیم را به شکلی کارآمدتر و مفهومی‌تر منتقل کند. در واقع، وقتی با ماشین صحبت می‌کنیم، باید ویژگی‌های خاصی را تعریف کنیم تا آن ویژگی‌ها را به ماشین انتقال دهیم.

این پیشرفتی است که در سیستم آموزشی اتفاق افتاده است. شکاف زیادی بین معلمان و دانش‌آموزان به وجود آمده است. بسیاری از معلمان در کارگاه‌ها می‌گفتند که همان داستان محلول‌ها و مخلوط‌ها را برای کودکان داستان کرده‌اند. مثلاً شب‌ها کودک از شما می‌خواهد که برایش داستان بخوانید. در این حالت، شما این داستان را می‌خوانید و غیرمستقیم در فرآیند آموزش مدرسه قرار می‌گیرد. معلم، خود داستان را ننوشته، بلکه به ماشین گفته که بچه‌های کلاس به چه صورتی هستند و چه مفهومی باید یاد بگیرند. ماشین داستانی می‌سازد و مادر آن را می‌خواند، بدون اینکه کودک بداند که این مفاهیم از طرف معلم منتقل شده است.

روز بعد، در کلاس درس، معلم درس اجتماعی را می‌دهد و مفاهیم، به‌طور غیرمستقیم از طریق داستان در ذهن کودک جا می‌افتند. این یک روش بسیار مؤثر است.

برای برخی دیگر، ممکن است تمایل به یادگیری سریع و آنی وجود داشته باشد، اما ممکن است این نوع یادگیری باعث عدم ایجاد تفکر عمیق شود. برخی افراد می‌گویند که می‌توانیم تفکر عمیق را در زمان کوتاه‌تری ایجاد کنیم. اما تفکر عمیق چیست؟ این به معنای استخراج ویژگی‌ها از مفاهیم و انتقال آن به ماشین است. ماشین‌ها می‌توانند با استفاده از ویژگی‌هایی که برای آنها تعریف کرده‌ایم، مفاهیم پیچیده را به روشی کارآمد و در زمانی کوتاه ارائه دهند. برای مثال، وقتی فیلمی علمی تخیلی می‌سازیم، مانند آنچه کریستوفر نولان در هالیوود می‌سازد، ممکن است این نوع داستان‌سازی سبب عادت شدن بچه‌ها به درک مفاهیم جدید شود، که این خود یک نوع ریسک و مخاطره است.

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان باید دقت کند که ابزارهایی مانند چت جی‌پی‌تی ممکن است استعداد و خلاقیت بچه‌ها را تحت تأثیر قرار دهند. با این حال، این کانون باید ملاحظات خود را در نظر بگیرد و دقت کند که چگونه از این ابزارها به شکل درست و مؤثر استفاده کند.

تأثیر تغییرات فرهنگی و جهانی شدن بر نگرش کودکان امروز

جلسات باید به سمت جلسات هم‌اندیشی پیش برود تا خروجی‌های مفیدی به دست آید. باید این کانون را شکل دهیم تا بتواند هویت‌سازی کند. یک بار در اینجا در مورد موضوع دیگری صحبت کردم و دوستان کانون لطف کردند و بحث به سمت و سوی دیگری کشیده شد. منظورم این است که شانس و تصادف هم می‌تواند همراه ما باشد. ویژگی‌های رفتاری بچه‌ها را باید درک کنیم؛ نمی‌توانیم به عنوان معلم در کلاس بیاییم و بگوییم که "چه کار دارم؟ این بچه یک نیوتیو است." باید ببینیم چه بدیلی برای او در نظر بگیریم که جایگزین دنیای دیجیتال شود.

به عنوان تفریح خانوادگی، به کتابفروشی می‌رویم. به بچه‌هایم گفته‌ام که شما محدودیت خرید ندارید؛ هر کتابی که برمی‌دارند، پشت جلد آن را بررسی می‌کنم تا ببینم قیمت آن ۸۰۰ یا ۹۰۰ هزار تومان نباشد. باور کنید، قبلاً در کتابفروشی می‌رفتیم و ۶ یا ۷ جلد کتاب برمی‌داشتیم که مجموعاً حدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ هزار تومان می‌شد. اما الان هر کتابی حداقل ۷۰۰ یا ۸۰۰ هزار تومان است.

من انواع و اقسام بازی‌های فکری می‌خرم، اما باز هم دنیای دیجیتال آنقدر جذابیت دارد که بر سایر سرگرمی‌ها غلبه می‌کند. ما نمی‌توانیم به این تکنولوژی غلبه کنیم. هر کاری می‌کنیم، در نهایت ما مغلوب هستیم. بنابراین، نمی‌توانیم نسبت به این موضوع بی‌تفاوت باشیم که حقوقی که کانون پرداخت می‌کند را دریافت کرده و من بروم و یک آموزش بدهم. شما به عنوان کنشگر، توجه کنید که مشتری احساس می‌کند شما او را نمی‌فهمید و این باعث می‌شود که او شما را پس بزند.

در مسیر آمدن، راننده بسیار خبره‌ای بود که از کارکنان سابق کانون بود. او در مورد نگرش مدیران قبلی حکایتی نقل کرد که یکی از آنها گفته بود: "اگر ما اینجا هستیم، چون بچه‌ها اینجا هستند. اگر این‌ها نباشند، ما هم وجود نداریم." همین حرف را در وزارت علوم هم گفتم: "اگر سر تو بالا است، چون دانشجو داری. اگر این دانشجوها نباشند، شما هم نیستید".

بنابراین، ویژگی‌های رفتاری بچه‌ها را باید در نظر بگیرید؛ این بسیار مهم است. من تجربه‌های زیستی خودم را هم به کار بردم تا به شما حس و درک عمیق‌تری بدهم. فرزندم بازی آنلاین انجام می‌دهد و همبازی‌های او در کشورهای مختلف هستند. او اینجا است، ولی فکرش در خارج از کشور است. بنابراین، کودک ما ارتباطات جهانی دارد. لایک می‌کند، دیس‌لایک می‌کند و در مباحث دیگر مشارکت دارد. بچه‌هایی که تعداد زیادی فالوور دارند، شما ذوق می‌کنید و این را جزو نبوغ او می‌دانید. به هر حال، این یک ویژگی است که پلتفرم‌ها برای

کسانی که بیش از هزار فالوور دارند، امتیازات ویژه‌ای قائل می‌شوند.

من می‌خواستم یک کار کامپیوتری انجام بدهم، اما گیر کردم. دیدم که یک کودک ۱۶ ساله با ذوق یک ویدیو گرفته و آموزش داده که چگونه این کار را انجام دهم، سپس آن را در یوتیوب گذاشته و تعداد زیادی نفر آن را مشاهده کرده‌اند. این خیلی لذت‌بخش است. اگر من الان بخواهم یک ویدیو بگیرم و در یوتیوب آپلود کنم، اول می‌گویم: "صبر کن، اگر فلانی ببیند، چه می‌گوید؟" اما کودکان هیچ‌گونه پروا ندارند و به صورت جهانی می‌اندیشند.

من چه دوست داشته باشم چه نداشته باشم، چندین بار تلاش کردم تا میهن‌پرستی را در فرزندانم تقویت کنم. آنها تمام آثار تاریخی شهرهای مختلف را می‌شناسند، اما هر سرمایه‌گذاری که انجام می‌دهید، او در دنیای زیسته خودش نگرش‌هایی دارد که مختص خود اوست. این نگرش‌ها بیشتر به سمت جهان‌وطنی است؛ یعنی او خود را محدود به یک محیط جغرافیایی یا کشوری نمی‌کند. این مسئله را در نظر بگیرید. ارزش‌گذاری و آزادی فردی می‌گوید: "دوست دارم آزادی‌های من درک شود." قطعاً کسانی که پدر و مادر هستند، این را درک کرده‌اند. نسل جدید به‌صورت صریح می‌گوید: "به من احترام بگذارید."

این سبک لباس را می‌خواهم بپوشم. این را فرزند صراحتاً عنوان می‌کند؛ این یکی از خصیصه‌های این نسل در سراسر جهان است. می‌گوید: «پدر، تو می‌خواهی به سفر بروی، چرا از من نظرخواهی نمی‌کنی و فقط با مادر صحبت می‌کنی؟» در حالی که همیشه ما تمکین می‌کردیم. به ما می‌گفتند: «برو نان بگیر.» سه ساعت کودکیمان را در صف نانوایی می‌گذرانیدیم و هیچ‌کس نبود که بگوید نمی‌توانی انجام بدهی. همیشه فرمانی صادر می‌شد و ما باید اجرا می‌کردیم.

در بحث توسعه پایدار و محیط زیست دقت کنید. بچه‌ها نسبت به حیوانات و محیط زیست از ما لطیف‌تر هستند. ما که بچه بودیم، دنبال گربه می‌کردیم، اما الان بچه‌ها گربه را می‌گیرند و ناز می‌کنند. این تغییرات دارد به خصوصیت عام تبدیل می‌شود. تنوع‌پذیری فرهنگی شاید برای ما راحت نبود که در موقعیتی با افکار مختلف کنار هم قرار بگیریم و بتوانیم اظهار نظر کنیم، اما بچه‌های ما به سرعت این کار را انجام می‌دهند. او دوست دارد اگر تنوعی در فکر او هست که مطرح می‌کند، به آن توجه شود.

از اینجا به بعد، یک سری شکاف‌ها را بررسی می‌کنیم. این کارها سرنخ‌هایی است که باید به آن‌ها توجه کنیم. این کار بسیار مهم است و کانون می‌تواند به عنوان یک پروژه ملی این موضوع را پیگیری کند. اگر ما بخواهیم در نظام آموزش و پرورش کشور تغییراتی انجام بدهیم، با توجه به تغییرات نسلی و اقتضائات آینده، باید ملاحظات خاصی را در نظر بگیریم. اگر آموزش و پرورش نتواند، کانون می‌تواند در مقیاسی کوچک، دست کم در جامعه هدف خود، یک پیمایش ارزشمندی انجام دهد و حسی از این تغییرات را منتقل کند.

ضرورت تحلیل و شناسایی ویژگی‌های نسل جدید برای طراحی برنامه‌های آموزشی و فرهنگی مؤثر در

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بسیار حائز اهمیت است. ما به عنوان کسانی که هر ۵ سال یک بار یک پیمایش کلی در دانشگاه‌ها انجام می‌دهیم، می‌توانیم کمک کنیم تا یک پیمایش در مقیاس کوچک انجام دهیم. مخاطبین را ببینید، سلایق آن‌ها را بشناسید و یک حس از آن‌ها بگیرید. سپس می‌توانیم درباره شکاف‌ها صحبت کنیم و در گام‌های بعدی به ماژول‌های دیگر بپردازیم.

در این مرحله، باید توجه کنید که کانون چگونه می‌تواند علوم و فنون جدید را به بچه‌ها آموخته و آنان را برای نقش‌آفرینی جدی آماده کند. باید برنامه‌ریزی انجام دهد، راهکارهایی ارائه کند و بگوید این راهکارها را چگونه پیاده‌سازی کند. در گام اول، باید ویژگی‌های نسل جدید را شناسایی کرده و تحلیل کنیم که این نسل چگونه دنیا را می‌فهمد. سپس باید بررسی کنیم چگونه برای این نسل برنامه‌ریزی کنیم. ما همچنین باید به شکاف‌ها توجه کنیم. کانون چه شکاف‌هایی به لحاظ فناوری، زیرساختی و فرهنگی با این نسل دارد؟ اگر تعامل با خانواده‌ها را دیده‌ایم، چالش‌های اصلی که در نظام خانواده وجود دارد چیست؟ باید از همین حالا به این مسائل فکر کنیم، نه اینکه سرمایه‌گذاری کنیم، برنامه‌هایی را پیشنهاد کنیم و سپس متوجه شویم که به زیرساخت‌ها توجه نکرده‌ایم. این همان ماژول اول است که در مورد تحلیل وضعیت موجود صحبت کردیم.

مسیرهای بعدی نیز ادامه دارد و در هر کدام با مصادیق جالب و جذاب مواجه خواهیم شد. به عنوان مثال، کانون شکاف‌هایی دارد که باید برای آن‌ها دوره‌های توانمندسازی کارکنان برگزار کند. چگونه با مربیان خوش‌ذوق صحبت کنیم تا آن‌ها نیز بتوانند دانش‌ها را با حداقل هزینه و بودجه دریافت کرده و از آن‌ها پشتیبانی کنند؟ به نظر می‌رسد که باید گفتگویی داشته باشیم و جمع‌بندی کنیم.

در ادامه، دوستان آنلاینی که سوال و صحبتی دارند، می‌توانند بیان کنند. به نظر شما چه زیرساخت‌هایی در کانون باید موجود باشد؟ من به عنوان مخاطب بیرونی که نسبت به کانون هیچ سوگیری ندارم، می‌گویم که کانون‌ها نهادی بودند که منشأ تغییر و تحول بسیاری از کودکان ایران‌زمین بوده‌اند. این موضوع باید مستندسازی شود.

جلسه‌ای با دوستان در پژوهشگاه خودم گرفتم و یکی از عزیزان، که از اعضای هیئت علمی بودند، اظهار نظر کردند که کانون ۵۰ سال قبل، سرنوشت او را عوض کرده بود. بسیاری از سرنوشت‌ها را تغییر داده است. ایشان می‌گویند ما باید برنامه‌های فوق‌برنامه بیشتری برای بچه‌ها ایجاد کنیم. صرفاً بسنده کردن به برنامه‌های آموزشی نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای بچه‌ها باشد. قطعاً زیرساخت‌های دیگری نیز وجود دارد که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد. بچه‌ها نیاز به دیده شدن دارند.

سوال : وقتی متریال قدیمی است، استایل کارهای امروز با متریال قدیم جلو نمی‌رود؟

جواب : باید تفکر حل مسئله را در بچه‌ها تقویت کنیم. کار نشد ندارد. می‌شود با دسترسی ساده این کار را انجام داد. من معطل نمی‌شوم تا ببینم از بالا چه چیزی مشق می‌شود. کانونی محفل را ایجاد کرده

و شـما در معرض قرار دارید. انتظارش از شـما این است که شما ترویج دهید. اگر مدرسه آزمایشگاه ندارد و در بدترین موقعیت اسـت، چه جوری می‌شـود با حداقل امکانات، یک سیم‌کارت از یک خیر بگیریم و با یک تبلت و نمایشگر به آن بچه نشان بدهیم؟ فقط کافی است دسترسی به موبایل باشد. باید به سمت تفکر حل مسئله رفت.

سوال : در شهرستان، خانواده‌ها به شدت مخالف دیجیتال هستند. چه کنیم؟

جواب : اگر خانواده توانسـته باشـد غلبه کند و او را متقاعد کرده باشـد، باید به او دسـت مریزاد گفت. اما اگر نتوانسته باشد، باید بچه را آماده کرد که یک مرتبه در معرض اینترنت قرار بگیرد. کودک کن فیکون می‌شـود. کودک من می‌گوید آیا می‌توانم یک بلاگر شـوم؟ فرض کنید یک بلاگر در اینسـتاگرام دیده و گفته است که من هم دوست دارم بلاگر شوم تا دنیا من را ببینند. هیچ پروایی ندارد. اگر محتوایش خوب باشد که هیچ، وگرنه خوب نیست. صبر کنید تا زمانی که به این آگاهی برسید که با قاطعیت می‌توانید حرفی را بزنید، آن موقع اقدام کنید. برایش توضیح دادم که بسیاری از سلبریتی‌های دنیا از فرزندان خود عکس و فیلم نمی‌گیرند. قبلاً این کار را انجام می‌دادند، اما بعد از شـکایت‌های متعدد از آن‌ها، دیگر اجازه نمی‌دهند.

شـاید یکی از رسـالت‌های کانون این باشـد که خانواده‌هایی که توانایی مالی ندارند را با حداقل هزینه همراهی کند. این یک مسئله مهم است. ما در ایران زندگی می‌کنیم و پدر و مادرانی داریم که مشکل مالی دارند و فرزندشان را نمی‌بینند. کانون به عنوان کانون متعالی اندیشـه و تفکر، آیا حاضـر اسـت برای این کودکان بسـته‌ای طراحی کند که آن خانواده‌ها نیز درگیر شـوند؟ نباید تمام امکانات فقط به خانواده‌های برخوردار برسد. کودکانی که هنوز به مدرسه نرفته‌اند، نیز می‌توانند بازی بسـازند. باید بچه‌ها را در این حوزه متفاوت دید. هوش مصـنوعی انواع مختلفی دارد و بسیاری از افراد به آن دسترسی رایگان دارند. آیا این کار جلوی خلاقیت بچه‌ها را نمی‌گیرد؟ مربیان باید از این ابزارها استفاده کنند تا کارشان را بهبود دهند.

بچـه‌هـای الان EQ کمی دارنـد. شـایـد یکی از محورهایی که در علوم و فنون باید مورد توجه قرار بگیرد، همین EQ باشد. زیرساخت فناورانه و داده‌ای را باید یک دنیا سنتر بسازیم. باید مرکز رصد در کانون باشـد و دریافت کند. بیایید با ۱۰ تا ۳۰ میلیون، کانون‌های پرورش فکری تجهیز شوند.

مباحثی که در مورد فضـای فعلی جامعه و زندگی که می‌کنیم، گریزی از آن نیست. ما همان عروسک‌هایی هسـتیم که گریزی از آن نیسـت. اما مسـئولیت خانواده‌ها مهم اسـت. فکر عمیق در گرو کار عمیق اسـت. درسـت اسـت که فضـای مجازی و هوش مصنوعی ما را احاطه می‌کند، اما بچه‌ها تا کار عمیق و مطالعه عمیق نکنند، به جایی نمی‌رسـند. به نظرم گام‌های کوچک در کوتاه‌مدت و میان‌مدت، کار خودشان را انجام می‌دهند.

یکی از مهم‌ترین اتفاقات که باید در کانون بیفتد، تعامل با پدر و مادرها اسـت. این کانون علم و فناوری باید این امر مهم را در کارش داشته باشد.

در ادامه به شکل کوتاه صحبت سرکار خانم عزیزیان، مدیرکل آموزش و پژوهش را می‌شنویم.

عرض سلام و خدا قوت خدمت شما و همکاران محترم. خیلی خوشحالم و از شما سپاسگزارم. خواستم آخر کلام باشد که ما هر بار برای نشست‌ها، برای شما مزاحمت دادیم تا از دانش شما استفاده کنیم و باعث افتخار ماست. این نوید را به دوستان بدهم که این سلسله نشست‌ها که پیش‌بینی شده است، پیش‌نشست‌ها هستند که برنامه‌ریزی شده‌اند. انشاالله این‌ها ادامه دارند. موضوعات بیشتری را در برنامه داریم و به محض اینکه کانون علوم افتتاح شود، موضوعات گسترده‌تر خواهند شد. به همین بسنده می‌کنم.

می‌خواهم دو توفیق مهم را که جدیداً شامل کانون شده است، بیان کنم. این اتفاق به واسطه همکاری و همراهی همه دوستان است. حقیقتاً کانون در بیست و پنجمین برنامه ترویج علم شرکت کرد و خوشبختانه توانست نماد مروج علم شناخته شود. چون شما در کلامتان فرمودید که همکاران پای کار بیایند. همکاران من پای کار هستند، همراه هستند و مطمئناً پشتیبانی خواهند کرد.

توفیق دیگر این که فعالیت‌های حوزه نجوم و کیهان‌شناسی برای اولین بار در مجله نجوم صفحه‌ای را به خود اختصاص داده است که در آذرماه به چاپ رسیده. از این به بعد صفحه ویژه کانون در مجله نجوم داریم که افتخار ماست. مجدداً از همه عزیزان تشکر می‌کنیم.

هنر خلاق و متعهد

زمان: سه شنبه – ۱۳ آذرماه ۱۴۰۳

از هزاران تعریفی که از هنر هســت، نیاز به تعریف است که منظور ما کدام هنر است؟ و در مورد خلاقیت هم باز همین‌طور. تعاریف بســیار متعددی راجع به خلاقیت هســت که من چند تعریف مهمش را و البته آن تعریفی را که مدنظر دارم، حتماً با دوستان در میان خواهم گذاشــت. و در مورد کلمه‌ی «متعهد»، باز این واژه نیاز به تعریف دارد و اینکه زاویه‌ی نگاه ما در تعریف واژه‌ی متعهد چه می‌باشد؟

خلاق، خلاق، خلاق. من ابتدای کلاس‌های خلاقیت، این سه کلمه را روی تخته می‌نویسم و تکرار می‌کنم و بعد یک «الف» به اول آن‌ها اضافه می‌کنم و می‌شود اخلاق، اخلاق، اخلاق.

اســتاد قوامی، از اســاتید بســیار بزرگ در عرصــه‌ی موسیقی، یک نقل‌قولی را داشــتند از اســتاد حســین تهرانی، نوازنده‌ی زُرد. ایشــان درباره‌ی اســتاد می‌فرمودند: اســتاد در مورد شــاگردهایی که جذب می‌کرد، این جمله را مطرح می‌کردند: «من شاگردی را قبول می‌کنم که ۹۹ درصد اخلاق داشته باشد و یک درصد استعداد و بقیه چیزها». اساتید دیگر هم بودند که در ابتدای کلاس‌شــان این کلمه‌ی اخلاق؛ اخلاق، اخلاق را روی تخته می‌نوشتند و تأکید بسیار زیادی روی این اخلاق بود و من هم از شــیوه‌ی این عزیزان استفاده کردم و با کلمه‌ی خلاق شروع کردم و با یک «الف» تبدیل به اخلاقش کردم که رابطه‌ی مستقیمی را که بین این خلاقیت، اخلاق، خلق‌وخو و طبیعت وجود دارد را بیان کرده باشم.

منبع خلق هنر متعهد

منابع الهام، هم برای همه‌ی کسانی که در عرصه‌ی هنری فعالیت دارند و هم برای خود من، طبیعت است. یکی از منابع الهام مهم به‌حساب می‌آید و منبع مهم دیگر، خود قرآن اســت و در کنار آن‌ها، آثار انســانی؛ که هنرمندان آثار درس‌های هنری تولید کردند و ما می‌توانیم به آن‌ها هم نگاه کنیم. ولیکن تأکید ما در این مباحث بیشــتر روی بحث طبیعت و قرآن اســت و درباره‌ی بحث متعهد؛ گاهی فکر می‌کنیم که اگر یک کاری را دقیقاً قرآنی انجام بدهیم، متعهد می‌شود، در حالی‌که طبیعت هم یکی از آن بخش‌های مهمی است که در قرآن بسیار بسیار اشــارات زیادی به چیزهای موجود در طبیعت کرده و اشــاره نموده به آن‌ها نگاه کنید و در آن نشــانه‌هایی است برای کسانی که می‌اندیشند.

زنده‌یاد سلمان هراتی یک عبارت بسیار زیبا دارد که می‌فرمایند: «جهان، قرآن مصور است و در آن آیه‌ها به جای آن‌که بنشینند، ایستاده‌اند. پس ای دوست! بیا با چشمانی عاشق، جهان را تلاوت کنیم». بنابراین اگر قرآن را در اصل به‌عنوان مکتوب در نظر بگیریم، آن قرآن تصویری، طبیعت است و برای کسانی که می‌خواهند هنر متعهد داشته باشند، حتماً به این دو منبع باید مراجعه کنند و در کنارش به آثار هنرمندان دیگر.

در قرآن بسیاری از سرتیترها، جدا از اینکه در زندگی می‌تواند درس داشته باشد، در کار هنری هم به‌عنوان سرتیتر کلاس استفاده شود. از جمله: «آیه‌ی ۱۲ تا ۱۴ سوره‌ی مومنون، که مراحل خلقت انسان را خداوند مطرح می‌فرمایند و در پایان آیه هم به خودش تبریک می‌گوید که بهترین خلق‌کنندگان است.

در آیه‌ی ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، به‌خصوص در آیه‌ی ۱۴ این سوره، البته در آیات قبل اشاره می‌کند که انسان را از گل آفریدیم و در آیه‌ی ۱۴ مراحل خلقت انسان را به این شکل عنوان می‌کنند که ما مصداق‌های مبانی و هنری آن را هم در کنارش برای شما حتماً تقدیم می‌کنیم.» نطفه، علقه، مُضْغه، عِظام، لَحم، اِنشا؛ این چند مورد اشاره شده. نطفه؛ که مشخص است یعنی خون بسته‌شده، علقه؛ یعنی گوشت پاره، عظام؛ یعنی استخوان و لحم هم یعنی گوشت که در این آیه اشاره می‌شود به پوشانیدن گوشت. من در کلاس‌های مبانی هنرهای تجسمی، مصداق هرکدام از این واژه‌ها را یک مصداق مبانی در کنارش آورده‌ام و از نقطه تا سطح و نقطه‌ی خط، ۱۰۰ می‌بینیم در دل این واژه‌ها وجود دارد. یعنی اگر نطفه را نقطه در نظر بگیریم که به بار نشسته و یک ذره رشد کرده، مُضْغه؛ نقطه‌ای‌ست که آماده‌ی گشوده‌شدن مثل دانه‌ی گیاه است که قرار است ساقه از آن به وجود بیاید و بعد از آن دانه، یک ساقه بیرون می‌آید که حالت خطی دارد. در اینجا عظام؛ به‌عنوان استخوان و چهارچوب و اسکلت‌بندی که ما در اثر هنری نیاز داریم، آمده و بعد از آن لحم؛ به معنای گوشت است که در این آیه اشاره به پوشانیدن گوشت شده است. پوشانیدن؛ مخصوص سطح است. بنابراین ما اینجا؛ نقطه، خط، سطح را در این آیه شاهد هستیم و در پایان هم اشاره می‌شود به واژه‌ای به نام انشا؛ انشا یعنی کامپوزیسیون. یعنی ترکیب‌بندی.

همان‌طور که ما در درس انشا، واژه‌های زیبا را در جملاتی معنادار کنار هم در جهت بیان یک مفهوم به‌کار می‌بریم؛ اینجا این ترکیب‌بندی، در خصوص عناصری است که می‌خواهد انسان را شکل بدهد. و این‌ها ساختار فیزیکی شکل‌گیری انسان و یا هر موجود دیگری است که من در مبانی می‌گویم.

هر اثر هنری که بخواهد شکل بگیرد باید این مراحل را طی کند و مهم‌ترین آن بعد از این‌که ساختار فیزیکی شکل گرفت و آن اثر جان نمی‌گیرد؛ مگر اینکه روح هنرمند در آن دمیده شود. همان‌طور که روح خداوند در انسان دمیده شد و انسان جان گرفت. در این آیه یعنی «نفخت فیه من روحی» که در سوره‌ی حجر آیه‌ی ۲۹ قرار گرفته است، ولیکن آنجا می‌گوید که ساختار انسان نظام‌بخشیده شد و در آن روح خداوند دمیده شد و نکته‌ی جالب این است که در

پایان، پس از شـکل‌گیری انسـان، خداوند به خودش تبریک می‌گوید و «تبارک الله احسـن الخالقین» که این «احسـن الخالقین» که با دو رنگ سـبز و قرمز مشـخص شـده، دقیقاً مدنظر مباحث زیبایی‌شـناسـی بنده و مباحث خلاقیت می‌باشد. نکته‌ی خیلی مهمی که اینجا اشاره می‌شود به «احسن الخالقین»؛ ما در مبحث امروزمان بیشـتر تأکیدمان روی «خالقین» است که چرا «خالقین» جمع به‌کار رفته؟ مگر خداوند، یک خالق نیسـت؟ پس چرا «خالقین» در اینجا جمع بـه کـار رفتـه؟ «بزرگ اسـت خدایی کـه بهترین یـا زیباترین خلق‌کنندگان است». زنده‌یاد دکتر آیت‌اللهی، از اسـاتید مبانی ما بودند. اولین بار این مطلب را از ایشـان شـنیدم. کتاب مبانی نظر ایشـان را توصـیه می‌کنم که دوستان مطالعه کنند. عزیزانی که مطالعه نکرده‌اند، اینجا برایشان مطرح می‌شود.

خالقیت انسان

خداوند پس از خلقت انسـان، بسـیاری وجوه تمایز به انسـان عنایت کردند که در موجودات دیگر نیسـت. یکی از آن امتیازات یا وجوه تمایز را که خداوند در انسان قرار داده، بحث «خلق کردن» است. همین‌که انسـان‌ها گرایش به خلق اثر هنری دارند، دقیقاً به همین کلمه مربوط می‌شود. اما نکته‌ای که خیلی ریز است و باید به آن اشاره کنیم این است که خلق کردن انسـان در عرض خداوند قرار ندارد و یک رابطه‌ی طولی است.

یعنی خـداونـد در رأس قرار دارد و همین‌طور مراتب مختلفی اسـت که حتی کودکان در مرتبه‌های پایین‌تر و آدم‌های دیگر در مرتبه‌های پایین‌تر، می‌توانند این آفرینش‌گری و خلق کردن را انجام دهند.

ولی نکته‌ی خیلی مهم آن این اسـت که این رابطه، رابطه‌ی عرضـی نیسـت. اگر رابطه را عرضـی در نظر بگیریم، تبدیل به شـرک می‌شـود. پس رابطه کاملاً طولی است. واژه‌ی بعد، واژه‌ی «احسن» است؛ که ما با همین کلمه‌ی احسـن و زیبایی، یک ترم راجع به مباحث زیبایی‌شناسی صحبت می‌کنیم که برای خود من این قرار گرفتن احسـن در کنـار خـالقین، برای شخص خودم به عنوان یک کد است که رابطه‌ی اثر هنری با زیبایی، یکی از فرمول‌هایی می‌شود که برای بنده حداقل مهم اسـت. چون در دنیای هنر، ما کارهایی هم داریم که زیبایی ندارند، ولی برای من، بر اسـاس همین آیه، این رابطه‌ی زیبایی و خلق کردن دوشادوش و در کنار هم‌دیگر قرار می‌گیرند.

تعریف خلاقیت

مـا در بحـث خلاقیت، یـک تعـاریفی داریم کـه این تعاریف معمول و آکادمیک اسـت. ما آن تعاریف را ارائه می‌دهیم و در ادامه هم یک تعریف از خلاقیت را خدمت دوسـتان عرض می‌کنم که با تمام تعاریفی که ما از نوآوری و خلاقیت سـراغ داریم، فرق می‌کند. در این تعریف رایج؛ ترکیـب، تجمیع، تلفیق، حـذف و اضافه‌ی اصول زیبایی‌شناسی است.

بـه این شـکـل ترکیب، تجمیع و تلفیق عنـاصـر و پدیده‌های اصلی شناخته‌شده، در شکل و ساختار و کلیتی نو و یا اینکه حداقل نوآورانه باشد را «خلاقیت» می‌گویند. حداقل‌ترین تعریف خلاقیت این اسـت که؛

حداقل آن کاری را که شما انجام می‌دهید برای خود شما نو و تازه و متفاوت باشد. حالا اینکه این کار توسط دیگران هم تکرار شده؛ اگر ببینیم برای دیگران هم تازگی دارد، درجه‌ی خلاقیت و نوآوری در آن بالا می‌رود. تعاریف دیگری هم از خلاقیت است که ما نمی‌خواهیم به آن تعاریف اشاره کنیم، ولی از مجموع مطالعاتی که بنده در تعاریف خلاقیت داشتم؛ متفاوت بودن، نو بودن، خاص بودن، جذاب بودن، شخصی بودن، جزء تعاریفی است که در تعریف عبارت «خلاقیت» می‌آید.

یک تعریف بسیار زیبا که یکی از اساتید باز مطرح می‌کنند این است که خلاقیت، نگاه نو به واقعیت، از دوران غار تا آینده، تا پایان تاریخ است. یعنی در اصل باز فرمول واقعیت در همه‌ی این‌ها وجود دارد، ولی نگاه نو به آن واقعیت یا همان زاویه‌ی نگاه هر فردی به آن واقعیت؛ باعث می‌شود که کار متفاوت باشد. موارد دیگری هم وجود دارد که در اینجا شرح خواهیم داد، از جمله متفاوت بودن رابطه، متفاوت بودن با تضاد و اینکه چه رابطه‌ای بین آن‌ها وجود دارد؟

تفاوت و تضاد

کلمه‌ی تفاوت از ریشه‌ی «فوت» گرفته شده است. اینکه من با دیگری در یک مواردی که با هم متفاوت هستیم به این معنا است که؛ بعضی خصوصیات در آن شخص فوت شده ولی آن خصوصیات در من وجود دارد و بالعکس. آن چیزی که باعث تفاوت در یک اثر هنری می‌شود، «تضاد» است و یکی از زیرمجموعه‌های مهم وحدت و کثرت، «تضاد و تشابه» هست که در هنر بسیار اهمیت دارد.

تشابه؛ باعث ایجاد هماهنگی می‌شود یعنی هارمونی، آن عناصر آشنا که در وجود ما احساس همزادپنداری پیدا می‌کند با اثر، از تشابه به وجود آمده است. یعنی ما تا یک اثر هنری را می‌بینیم، برای اینکه با آن اثر بتوانیم ارتباط برقرار کنیم؛ اولین کاری که انجام می‌دهیم این است که دنبال عناصر آشنا می‌گردیم که همان چیزهایی است که در قالب تشابه، شکل می‌گیرد، ولی آن چیزی که باعث تنوع و متفاوت بودن اثر می‌شود، «تضاد و متفاوت» است.

آشنازدایی در هنر و خلاقیت

یعنی یک چیزی که در ادبیات تحت عنوان آشنا زدایی از آن استفاده می‌شود. ممکن است ما از عناصری در داخل کار استفاده کنیم که می‌تواند آن چیز؛ رنگ متفاوت یا مفهوم متفاوت، زاویه نگاه شخصی متفاوت که همه این‌ها ایجاد تضاد می‌کند و باعث می‌شود که ما پای یک اثر بمانیم و اثر دارای جذابیت و تأمل برای ما شود. اگر ما با یک اثر مواجه شویم و آن اثر همه چیزش برای ما آشنا باشد، در وهله اول جذبش می‌شویم ولی خیلی زود هم دافعه ایجاد کرده و از آن اثر رد می‌شویم. اما یک نکته‌ای؛ یک مفهومی در اثر وجود دارد که ما را پای تابلو نگه می‌دارد. این می‌شود همان اصل "تضاد و تفاوت."

ذهن و تمایل به تشابه

در مورد مسئله ذهن؛ هم اصلاً ذهن ما ناخودآگاه برای اینکه در آن امنیت ایجاد شود، دنبال تشابه و

عناصر مشابه است. مثلاً برای یک خانم یک خواستگار وقتی می‌آید اگر آن خواستگار، شباهت ظاهری و یا اخلاقی با دایی یا پدر یا آن خانم داشته باشد، ۵۰ درصد بله شکل گرفته است. چرا؟ چون که آن شباهت ناخودآگاه در آن فرد وجود دارد. ما آدم‌هایی را می‌بینیم که خیلی زود با آنها صمیمی می‌شویم، برای اینکه آن فرد یک شباهت‌های اخلاقی و ظاهری با کسانی که در ذهن ما آشنا هستند دارد و این در اثر هنری هم مهم است. یعنی اگر ما از عناصر مشابه یا عناصر آشنا و شناخته‌شده استفاده می‌کنیم، مثل نمونه سوالاتی که در پایان جلسه خواهیم داد و یا آثاری را که در پایان بحث خواهیم دید. در این آثار از "مهر" استفاده شده است. به هر حال مهر یک عنصر آشناست. این باعث می‌شود که ما خیلی زود با این عنصر آشنا در کارمان ارتباط برقرار کنیم. یکی دیگر از عناصر آشنا، هندسه است. هندسه برای کودکان هم آشناست.

ضد خلاقیت و نگاه به هنر در جوامع مختلف

ضد خلاقانه‌ترین ضرب‌المثلی است که ما از آن استفاده می‌کنیم؛ ضرب‌المثل "خواهی نشوی رسوا، همرنگ جماعت شو". در بحث هنر، همرنگ شدن با جماعت همیشه خوب نیست، هرچند که در یک سری مسائل ارزشی همرنگ شدن خوب است، ولی نه در همه موارد. برای همین در تعاریف خلاقانه می‌گویند: "گر خواهی شوی رسوا همرنگ جماعت شو". یعنی باید ببینیم که در چه چیزی باید همرنگ شد و در چه چیزی همرنگ نشد. در تمام تعاریف اشاره شد به نوآوری؛ خلاقیت، یک کار متفاوت کردن.

این بحث متفاوت و شخصی بودن، متأسفانه آنقدر در دنیای معاصر مد نظر قرار گرفته است که باعث شده خیلی چیزها را زیر پا بگذارند.

مثلاً در هنر، آمریکا یکی از کشورهایی است که مطرح می‌کند که تو فقط کار متفاوت انجام بده؛ هر کار متفاوتی حتی به قیمت زیر پا گذاشتن ارزش‌ها. و هر کار متفاوتی را به عنوان هنر در نظر می‌گیرند. این را من عرض نمی‌کنم عزیزان از اساتیدی که در آنجا درس خوانده‌اند؛ عنوان کرده‌اند که در هنر آمریکا تأکید روی شخصی بودن هنر هست، حتی اگر ارزش‌ها را زیر سوال بردند. یعنی اگر شما یک کاری را ارائه بدهید که توسط یک نفر قبلی انجام نشده باشد، آن را به عنوان هنر در نظر می‌گیرند.

در حالی که در تعاریف هنر از دیدگاه هنر ایران اسلامی می‌بینیم که کاملاً ضد این صحبت است. به عنوان مثال؛ یک شخصی آمده است، مدفوع خودش را توی یک سینی قرار داده و به عنوان اثر هنری ارائه داده. چون توسط قبلی‌ها این کار انجام نشده و هیچ کس دیگری این کار را نکرده، و کاری غیر اخلاقی بوده.

زمانی که این شخص این کار را انجام داده به عنوان هنر، از او قبول کردند. یا اگر بخواهیم متفاوت بودن را در نظر بگیریم، یک شخصی به نام "نرون" در تاریخ یاد شده است که؛ این پادشاه ستمگر خیلی به نقاشی علاقه داشته و یک روستا را در شب با تمام مرد و زن و بچه، همه را آتش می‌زند و از دور نگاه می‌کند و

می‌گوید: "این اثر من می‌باشد؛ این بزرگترین تابلویی است که من خلق کردم." یا شخصی که افراد را به قتل می‌رساند و با خون آنها نقاشی می‌کشد.

البته که این‌ها متفاوتند ولی آیا این معنای خلاقیت دارد؟ و بالاتر از آن آیا معنی هنر دارد؟ با تعاریفی که ما از هنر ایرانی اسلامی داریم؟

تعریف خلاقیت در هنر ایرانی اسلامی

در این جا تعریفی از خلاقیت را ارائه می‌دهیم که آدرس خود ما را می‌دهد. خلاقیت؛ رایحه دل‌انگیز سلامتی دائمی و واقعی است، یا به عبارتی، خلاقیت؛ رایحه دل‌انگیز سلامتی است.

یعنی اینکه کسی که سلامت است، می‌تواند خلاق باشد. کسی که بیمار است نابودگراست. حالا چه نوع سلامتی؟ سلامت فطری. یعنی اگر هر انسانی خود خود سلامتش باشد و همه ۸ میلیارد جمعیت جهان همه نقاش باشند و همه خود سلامتشان باشند و همه نقاشی بکشند، ما با ۸ میلیارد نقاشی متفاوت و شخصی مواجه می‌شویم که همه با هم فرق می‌کنند. چرا؟ چون خالق، تک تک انسان‌ها را متفاوت خلق کرده است. حتی کودکان دوقلوهای همسان، هم با هم تفاوت دارند. هیچ دو موجودی به شکل مطلق در این جهان تشابه ندارد و هیچ دو موجودی هم در تضاد مطلق نیست. دوستی مثالی می‌زد و می‌گفت: "اگر دیدید که دو نفر خیلی خیلی در همه چیز شبیه هم هستند، مطمئن باشید که یکی از آنها شیطان است. و اگر دیدید دوتا انسان در همه موارد با هم در تضاد و ضدیت بودند، بازهم یکی از آنها شیطان است. چون در نظام و قانون‌های هستی هیچ متشابه مطلق و هیچ متضاد مطلقی وجود ندارد".

بحثی درباره فطرت و خلاقیت

البته این را هم نمی‌خواهم مطلق بگویم که جنبه مطلق پیدا کند، چون تنها مطلق؛ خود خداوند است. میرعماد حسنی، از خوش‌نویسان بزرگ ایران و مبدع خط نستعلیق، یک جمله زیبا دارند: "حاشا! حاشا! که از ذهن نا متعادل، اثری متعادل به وجود بیاید." یعنی باز آدرس خود ما را می‌دهد: "از کوزه همان تراود که در اوست". در بحث خلاقیت به این اشاره می‌کنیم که چقدر این موضوع اهمیت دارد. در مورد فطرت هم به دنبال سلامت آن هستیم. یعنی فطرت سلامت، چون فطرت هم دچار بیماری می‌شود. حضرت مولانا اشاره می‌کند به شخصی که از بازار گلاب‌فروش‌ها رد می‌شود، کسی که در دُباخانه کار می‌کرده و سال‌ها در مجاورت با بوی بد پوست در دُباخانه بوده و این شخص یک روز که از بازار گلاب‌فروشان رد می‌شود، بوی گلاب که به دماغش می‌خورد بیهوش شده و به زمین می‌افتد.

در شکل معمول، کسی که بیهوش می‌شود، وقتی گلاب زیر بینی‌اش بگیریم، به هوش می‌آید. یک نفر می‌رود که گلاب بیاورد، اما نفر دیگری که این شخص را می‌شناسد، می‌گوید: "گلاب نیاورید." این اتفاق به خاطر بوی گلاب برای او پیش آمده و همین فرد می‌رود و یک مقدار لجن از کنار یک جوبی برمی‌دارد و زیر بینی‌اش می‌گیرد و آن شخص نفسی می‌کشد و به هوش می‌آید.

فطرت انسان ذاتاً بوی خوب را دوست دارد. فطرت انسان تصویر خوب را دوست دارد. ولی چه اتفاقی باعث می‌شود که این فطرت بیمار شود؟ قبلاً اشاره نمودیم که افراد مریض مخرب‌اند و افراد سالم خلاق‌اند. ولی الان در دنیای امروز ما بسیاری از آثار را داریم که توسط آدم‌های بیمار خلق شده‌اند و توسط مخاطبان بیمار مورد تشویق قرار می‌گیرند و این آثار توسط پولدارهای بیمار خریداری می‌شوند آن هم به قیمت‌های بسیار بالا. این آثار باید تشخیص داده شوند. ما نمی‌گوییم این آثار نباشند، ما می‌گوییم این آثار با اثر هنری و اثر ارزشی و هنر متعهد اشتباه گرفته نشوند و ما بتوانیم این آثار را از هم تمیز بدهیم.

در کتاب خلاقیت اتفاقاً اشاره می‌شود به برخی کارهای کوبیستی. ما کارهای "کوبیستی"، که یکی از سبک‌های نقاشی است، زیاد داریم که کارهای بسیار ارزنده‌ای هم هستند، ولی کارهایی هم داریم که در این کلاس به آنها اشاره می‌شود. سوال این است که آیا استفراغ چیز خوبی است یا چیز بدی است؟ یک عده می‌گویند خوب است و عده‌ای دیگر می‌گویند خوب نیست و دلایل خود را می‌گویند. استفراغ چه موقع اتفاق می‌افتد؟ زمانی که ما دچار مسمومیت شدیم و این یک واکنش طبیعی بدن است برای دفع سموم. بنابراین در این کتاب اشاره می‌شود به برخی کارهای کوبیستی که این کارهای کوبیستی، حکم همان استفراغ ذهنی را دارند. استفراغ برای سلامت شخص مفید است. من همیشه به دانشجویان خودم می‌گویم که حتماً در خلوت خودتان، به هر شکلی که می‌توانید تخلیه احساس داشته باشید. برون‌ریزی داشته باشید.

ولی نکته مهمش کجاست؟ نکته مهمش آنجاست که آنها را به عنوان اثر هنری نیایید در نمایشگاه بگذارید. آنها استفراغ‌های ذهنی شما هستند و شما می‌توانید بسیاری از چیزهایی را که در ذهنتان است و مثل سم است، آنها را بنویسید و کلی نوشته داشته باشید. در قالب شعر بیاورید؛ در قالب داستان بیاورید، ولی همه آنها ارزش چاپ شدن و ارائه شدن ندارند. چرا؟ چون استفراغ‌های ذهنی هستند. استفراغ چیز خوبی است ولی ما آن را به هیچکس نشان نمی‌دهیم حتی خودمان هم بدمان می‌آید نگاهش کنیم. پس چطور است که امروزه در نمایشگاه‌هایی که در جای‌جای ایران می‌بینیم، بسیاری از این آثار هنری که استفراغ‌های ذهنی است را روی در و دیوار داریم مشاهده می‌کنیم؟ و می‌بینیم که درصد زیادی از افراد از آنها خوششان می‌آید و برایش هزینه می‌کنند و پول می‌دهند؟

در یکی از کارگاه‌ها، تابلویی روی دیوار کارگاه بود که هیچ کدام از این اصول زیبایی‌شناسی داخلش نبود. کارگاه هم کارگاه نقاشی بود. یکی از خانم‌های دانشجو اشاره کرد به آن تابلو و گفت: "آقا! این تابلویی که روی دیوار است هیچ کدام از آن اصول زیبایی‌شناسی که شما در موردش صحبت می‌کنید را در خودش ندارد، ولی من از آن خوشم می‌آید." من به این عزیز لبخندی زدم و گفتم که کاملاً طبیعی است. چرا؟ چون که ناهماهنگی و ناموزون بودن آن تابلو با ناهماهنگی‌های ذهن شما هماهنگ است. بنابراین

شما از آن تابلو خوشتان آمده است. پس اینکه ما از یک چیزی خوشمان می‌آید، دلیل درستی آن نیست.

گاهی خوش آمدن ما از یک اثر هنری، از یک خواننده، از یک آهنگ؛ اتفاقاً نشان‌دهنده بیماری ما است. پس این را به عنوان یک نکته در نظر داشته باشیم.

و لیکن الان در دنیای هنر باز یکی از چیزهایی که مهم است و خیلی‌ها از آن غافل هستند، خوش آمدن است.

اگر یک خواننده‌ای را می‌بینیم، میلیونی فالوور و دنبال‌کننده دارد و بعد می‌بینیم که در خوانش و متنی که می‌خواند دارد فحش‌های رکیک می‌دهد و اخلاق را زیر پا می‌گذارد، این نشان‌دهنده این است که هم آن آدم بیمار است و هم فالوورهایش.

راه‌های تشخیص سلامت فطرت و ارتباط آن با خلاقیت هنری

حال ما برای بحث سلامتی چه کاری باید انجام دهیم؟ اینکه از چه طریقی می‌توانیم تشخیص دهیم که فطرت‌مان سلامت است یا نیست؟ خب، ما آثار هنری را داریم:

اولین و مهم‌ترینش طبیعت است. ما می‌توانیم به طبیعت مراجعه کنیم و خودمان را با طبیعت اسکن کنیم و از روی حال خوب خودمان در طبیعت، می‌توانیم متوجه شویم که حالمان خوب است یا نیست. ما آثار هنری فاخری داریم، به ویژه معماری، که در ایران خودمان است و این آثار واقعاً با نهایت سلامت و موزون بودن و تعادل، و خلاصه سلامت این آدم‌ها خلق شده است. به مسجد جامع اصفهان که بروید، دقیقا وارد یک دنیای دیگری می‌شوید.

در مسجد جامع اصفهان یا در مجموعه نقش جهان بچرخید و خودتان را اسکن کنید، ببینید حالتان خوب است یا نه؟ شما با شنیدن موسیقی‌های سلامت از بزرگان دنیا می‌توانید خودتان را اسکن کنید و متوجه شوید که سلامت هستید یا نه؟ به هر حال، راه‌های زیادی وجود دارد. همانطور که ما نباید غذاهای مسموم و غذاهای ناخوشایند را بخوریم، غذاهای نامطبوع بصری و سمعی هم در بیمار شدن ما موثر است.

در بحث فطرت، خیلی جالب است. فطرت که خداوند در وجود همه انسان‌ها قرار داده و وقتی که معنی لغوی فطرت را بررسی می‌کنیم، بر وزن فعلت است. خیلی جالب بود که رسیدم به یکی از معانی که به معنی "آفریدن" است و ایجاد اولیه و بدون سابقه. در زبان لاتین هم که "نیچر" به معنای سرشت و طبیعت است و به معنای آفرینش و ابداع که معنی فطرت است؛ می‌باشد. خیلی جالب بود و واقعاً هم همین است. بحث آفرینش‌گری در فطرت همه انسان‌ها وجود دارد و نمونه بارزش هم کودکان هستند. کودکان بدون اینکه هیچ آموزشی دیده باشند، به قول پیکاسو؛ نقاش بزرگ جهان، که یک جمله زیبا دارد که می‌گوید: "کودکان هنرمند و نقاش هستند اما ما باید مراقب باشیم." فقط یعنی مراقبت کنیم که وقتی بزرگ شدند، نقاش و هنرمند باقی بمانند. یعنی بدون هیچ آموزشی، در ذات و فطرت انسان این بحث آفرینش‌گری قرار گرفته که متاسفانه گاهی در مدارس

و یا در خانواده یا در اصـــل با آموزش اشـــتباه باعث می‌شوند آن چشمه کور یا عقیم می‌شود و ما دیگر در بزرگســـالی می‌بینیم خیلی از این افراد خودشـــان احســـاس می‌کنند که هیچ‌گونه اســـتعدادی در زمینه خلق اثر هنری ندارند.

و اما رابطه فطرت با خلاقیت هنری؛ همانطور که همه شـما می‌دانید، در بحث هدایت انسـان در عالم، دو گروه وجود دارند: یک گروه همان رســـول بیرونی است و دیگری رسول درونی که فطرت و عقل هستند. از پیامبران گرفته تا عالمان و بزرگان که همیشـــه راهنما بودند که به ما کمک کنند از مســـیر فطرت خارج نشـــویم یا از مســـیر عقل و اندیشـــه‌ورزی خارج نشـــویم. در یک تقســـیم‌بندی گفته می‌شـــود ما چهار فطرت بیشتر نداریم:

۱. فطرت زیستی است که مفید و مضر را مشخص می‌کند.
۲. فطرت علمی داریم که درست و غلط در آن مشخص می‌شود.
۳. فطرت اخلاقی که خوب و بد و خیر و شر در آن مشخص می‌شود.
٤. فطرت هنری داریم که در آن زشت و زیبا مطرح می‌شود.

یعنی انســـان ذاتاً و فطرتاً بر اســـاس آن طرحی که خداوند آفریده و در پایانش به خودش تبریک گفته "فی أحسن تقویم" (در بهترین صورت). انسان ذاتاً و فطرتاً تمایل به مفید دارد، تمایل به درست دارد، تمایل به خیر دارد، تمایل به خوبی دارد، تمایل به زیبایی دارد. حالا سوال می‌شود پس شر چه کار کند؟ پس بدی و غلط چه کار می‌کند؟ چرا علیرغم اینکه یک چیزهایی مفید است، یک چیزهایی هم مضر است؟ چرا عده‌ای از افراد به ســـمت مضـــر می‌روند؟ چرا عده‌ای به ســـمت زشـــتی می‌روند؟ چرا برای همین فطرت پاکی که در وجود همه ما اســـت، چند عارضـــه وارد می‌شود؟

یک) ما انسان هستیم و یکی از این عارضه‌ها نسیان و فراموشـی اسـت. دومی هم بیماری اسـت. یعنی ما ذاتاً و فطرتاً تمایل به خوبی داریم، تمایل به سلامتی و درسـتی داریم ولی به مانند همان مثالی که حضـرت مولانا در مورد آن شـــخصـــی که در دواســـخانه کار می‌کرد، با در مجاورت قرار گرفتن با بدی یا غذای ناسالم که ذائقه تغییر می‌کند، و در زمان معاصر، این مساله را در موسیقی و هنر شاهد هستیم.

زمانی که آقای پروفســـور ســـمیعی به ایران آمده بود، مجری از ایشان یک سوال کردند که "آقا، شما چه کار کردید که انسان موفقی شدید؟" ایشان یک جواب زیبا دادند و فرمودند: "من اتفاقاً آدم خاصی نیســـتم و من آدم معمولی هســـتم. و ســـخت‌ترین کار در این دنیا معمولی بودن اســـت. همه آدم‌ها می‌خواهند یک آدم خاص باشـــند که نیســـتند، در حالی که همه چیز در وجود انســـان اســـت و هر کســـی اگر خودش باشـــد، می‌شـــود معمول خودش." بنابراین من آدم معمولی هســـتم. و بعد راجع به موفقیت هم گفتند: "من خودم را آدم خیلی موفقی نمی‌دانم، ولی اگر بخواهم دلیلی برایش بیاورم، برای این اســـت که میلیون‌ها نورون و میلیون‌ها سلول که در مغز من است، این‌ها با صلح و ســـلامتی با هم و در کنار هم هســـتند. و این دلیل

موفقیت من است." این جمله‌ای است که یک انسان موفق در این دنیا در باره آن صحبت می‌کند. در مورد متفاوت بودن با سلامت بودن هم همان مثال نقاشی که قبلاً ذکر شد، که اگر همه آدم‌ها سلامت باشند و همه آدم‌ها نقاشی کنند، ما با کارهای متفاوتی در این دنیا روبرو می‌شویم.

غده پینه آل و خلاقیت

و اما کدام چاکرا و منبع انرژی و یا غده‌ای که در بدن ما است به خلاقیت مربوط می‌شود؟ مهم‌ترین غده‌ای که به خلاقیت مربوط می‌شود، غده پینه آل است که در بین دو نیمکره چپ و راست مغز قرار گرفته و به اندازه یک دانه برنج است. به آن غده صنوبری هم گفته می‌شود. تحت عنوان آنتن کیهانی است و چشم سوم هم گفته می‌شود و در جایگاه آن در بخش پیشانی است که در بسیاری از ما انسان‌ها به دلایل مختلفی غیرفعال است. یکی از راه‌هایی که باعث می‌شود این غده پینه آل، که به غده خلاقیت یا غده شهود هم معروف است، فعال شود، نور و به ویژه نور صبحگاهی است. همچنین یکی دیگر از چیزهایی که آن را باز دوباره فعال می‌کند، تنفس عمیق است. در حقیقت، نفس عمیق کشیدن در اصل یک رابطه مستقیم با خلاقیت دارد. خوراک اصلی انسان همان نور و انرژی است. بالا بردن سطح انرژی به خلاقیت کمک می‌کند. راهکارهایی هم برای بالا بردن سطح و فرکانس وجود دارد؛ از جمله شکرگزاری، شادی و به صلح رسیدن درون و بیرون است و این‌ها چیزهایی هستند که به ما در بالا بردن سطح ارتعاش کمک می‌کنند.

نیمکره‌های مغز و خلاقیت

اما نیمکره خلاق مغز کدام است؟ نیمکره خلاق، نیمکره راست مغز است. متاسفانه نظام آموزشی از دوران مدرسه تا دانشگاه بیشتر روی نیمکره چپ تاکید می‌کند. نیمکره چپ، یک نیمکره محاسباتی، دو دو تا چهار تا و همچنین کلامی، حفظی، قابل پیش‌بینی، خشک با خطوط راست و به شکل مربع است. برعکس، نیمکره راست یک نیمکره شهودی، تخیلی، تجسمی و غیرقابل پیش‌بینی است. بحث هنر و خلاقیت هم به این نیمکره برمی‌گردد.

اما متاسفانه با آموزش اشتباه، که گاهی در مدارس و جاهای دیگر از بچه‌ها خواسته می‌شود که یک چیزی را ببینند و از روی آن نقاشی کنند، دقیقا این کار به عملکرد نیمکره چپ برمی‌گردد. اما فعالیت‌هایی که در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان اجرا می‌شود خلاقانه است. مربی به خوبی می‌داند که برای تحریک و پرورش نیمکره راست مغز چه تمریناتی را با کودکان انجام بدهد. همانطور که می‌دانید، نیمکره چپ و راست مغز یک رابطه ضربدری با دست دارند. یعنی کسی که با دست راست کاری را انجام می‌دهد، نیمکره چپش فعال می‌شود و وقتی که با دست چپ انجام می‌دهد، نیمکره راست فعال می‌شود. برای آگاهی از این موضوع که در افراد کدام نیمکره مغز فعال‌تر می‌باشد، یک فعالیت تمرینی پیشنهاد می‌شود، هرچند که برای تعادل، ما به فعال

بودن هر دو نیمکره احتیاج داریم. در نهایت، چنانچه عملکرد یکی از نیمکره‌ها ضعیف‌تر از نیمکره دیگر باشد، می‌توان با انجام تمرینات نیمکره دیگر را پرورش داد.

یکی از کارهایی که می‌توان به راحتی انجام داد، این است که در همان حالتی که هستید، پایتان را روی پای دیگر بیندازید، البته با هر کدام که راحت‌تر هستید. گفتیم رابطه ضربدری بین نیمکره‌های مغز و بدن انسان وجود دارد. وقتی راحت‌تر می‌شویم که پای راست را روی پای چپ بیندازیم. پس در اصل نیمکره چپ ما فعال است. یا وقتی که می‌خواهید از یک سوراخ یا از ویزور دوربین نگاه کنید، کدام چشم را می‌بندید و با کدام چشم نگاه می‌کنید؟ اگر بخواهید دست به سینه باشید، کدام دست را قرار می‌دهید؟ اگر دست چپ را قرار دادید، بنابراین یک امتیاز برای نیمکره راست است. با یک جستجو در اینترنت، تمرینات فراوانی را پیدا می‌کنید که کمک می‌کنند دو نیمکره با یکدیگر به تعادل برسند. ضمن اینکه معکوس خواندن اعداد که از حالت منطقی خارج می‌شود، باعث می‌شود نیمکره راست پرورش پیدا کند. نوشتن و برعکس خوانی یا تکمیل یک تصویر ناقص و تبدیل آن به یک شکل، به پرورش نیمکره راست کمک شایانی خواهد کرد. در تمریناتی که با کودکان انجام می‌شود، از جمله جستجوی تصویر در ابرها و رنگ‌ریختگی‌ها و ترکیب تصاویر با یکدیگر و ساختن موجودات خیالی به پرورش نیمکره راست آنها کمک خواهد کرد.

دو نگاه جامع در خلق اثر هنری

ما دو نگاه جامع در خلق اثر هنری داریم:

یک) همان فطری بودن است که شامل کودکان، جوامع بدوی، جوامع روستایی و خلاصه آدم‌هایی که آموزش ندیده‌اند می‌شود که همه این‌ها با همان بخش فطری بودن در ارتباط هستند.

دوم) بخش آکادمیک است که کسانی که آموزش دیده‌اند، این افراد در اصل از طریق همان آموزش آکادمیک می‌توانند خلق اثر داشته باشند.

منابع الهام گروه اول، مثل جوامع روستایی، طبیعت است و منابع الهام گروه دوم، هم طبیعت است و هم حتی همین انسان‌هایی که فطری کار می‌کنند، از جمله کودکان. یکی از منابع الهام خیلی مهم هنرمندان، خود کودکان هستند. در مورد مثال درخت در بحث هنر یک نکته جالب این است که می‌گوید: اگر هنر را درخت در نظر بگیریم، این درخت باید ریشه‌هایش در گذشته باشد و دائم شاخ و برگ‌ها نو و تازه باشد. ما در مواجهه با درخت هنر دو گروه داریم:

یک) عده‌ای از سنت‌گراها هستند که می‌گویند ریشه‌ها در این درخت مهم هستند و ریشه‌ها را جای شاخه‌ها می‌آورند. یعنی ریشه‌ها را از زیر زمین درمی‌آورند و می‌خواهند همین امروز نشانشان بدهند که این باعث خشک شدن درخت می‌شود.

دوم) گروه دیگری هم هستند که اصلاً به ریشه‌ها اعتقادی ندارند. ریشه‌ها را قطع می‌کنند که باز هم باعث خشک شدن درخت می‌شوند. ولی تعریف درست این است که ریشه‌ها باید وجود داشته باشند، ولی زیر خاک. یعنی شما هرجایی که ریشه یک ذره بیرون از

خاک بود، شما آن قسمت را با خاک می‌پوشانید و آن درخت هنر دائم شاخ و برگ‌های نو و تازه می‌دهد. این نوع تازگی درخت هنر، همان خلاقیت و نوآوری می‌شود.

گاهی بعضی از آدم‌ها فکر می‌کنند که درخت امروز درخت گیلاس است و فردا یا سال آینده میوه این درخت باید سیب یا انار باشد و این تفاوت را در این می‌دانند که این درخت باید به یک درخت دیگر تبدیل شود. این در خلاقیت، این نوع نگاه غلط است و خیلی از آدم‌های هنری در تغییر سبک و چیزهای دیگر به این شکل عمل می‌کنند. ولیکن شیوه صحیح خلاقیت، اولاً سلامت درخت و اینکه ریشه در جای خودش باید وجود داشته باشد و شاخ و برگ‌های نو و تازه داده شود و این مهم است.

در بحث خلاقیت، درصد می‌دانم و نمی‌دانم چقدر باید باشد؟ به قول یکی از اساتید که می‌گفت: ۵۰ درصد می‌دانم، ۵۰ درصد نمی‌دانم. شما با می‌دانم‌های‌تان و با دانشی که تا الان در دانشگاه‌ها یا جاهای مختلف دیگر فراگرفته‌اید، نمی‌توانید به یک اثر هنری برسید. یک درصدی نمی‌دانم‌ها است که این نمی‌دانم‌ها باعث می‌شود که به یک کار متفاوت برسیم. به عنوان مثال، اگر شما به یک سفر از اراک تا تهران می‌روید و مسیر و جاده برای شما مشخص است و شما به راه جدیدی دست پیدا نمی‌کنید و از همان جاده آسفالت‌شده مشخص به سفرتان ادامه می‌دهید، ولی اگر شما قصدتان این است که از اراک تا تهران از یک جاده و از یک جای متفاوتی که تا حالا آن را ندیده‌اید حرکت کنید، این مسیر اهمیت پیدا می‌کند.

اگر در دنیای هنر شما تابلو نقاشی را بکشید و از اول، آخرش را بدانید، این اثر یک کار خلاقانه نخواهد شد. براساس همین، شما اتود و طرح می‌زنید و همه کاری انجام می‌دهید، ولی در ادامه یک بخشی هم خودتان را رها می‌گذارید برای شهود، برای الهامات، برای اینکه این کار برای خود شما هم جذابیت داشته باشد و شما را به یک جایی ببرد که در پایان بگویید: من اصلاً نمی‌دانستم که قرار است به اینجا برسم و شاید جای دیگر مدنظر بوده است.

برای همین است که در کار کودکان، دقیقاً با این مسأله مواجه می‌شویم. کودکان زمانی که مشغول کشیدن نقاشی از فلان چیز می‌شوند، وسط کار چون نقاشی آن‌ها به یک شکل دیگر شبیه می‌شود، ناگهان مسیرشان را تغییر می‌دهند و می‌گویند: نه، من می‌خواستم همین نقاشی را بکشم.

یک مربی خوب، اتفاقاً اجازه می‌دهد که آن کودک اگر ده بار هم پیش آمد نقاشی خود را تغییر بدهد، ولی یک مربی که این مسأله را نداند می‌گوید: نه؛ تو باید حتماً همان فلان موضوع را نقاشی بکشی و یا از روی فلان چیز بکشید و این دقیقاً همان چیزی است که خلاقیت را از بین می‌برد. پس این می‌دانم و نمی‌دانم را حداقل ما اگر بخواهیم برایش درصد در نظر بگیریم، می‌بایست یک درصدی هم اجازه بدهیم تا ببینیم مسیر به ما چه می‌گوید و قطعاً به کار خلاقه منتهی می‌شود.

پیکاسو؛ به عنوان یک نقاش بزرگ می‌گوید که من در هفت سالگی و یا یازده سالگی می‌توانستم مثل نقاشان بزرگ دنیا نقاشی بکشم، ولی در ۵۰ سالگی می‌گوید: من آرزو دارم بتوانم مثل کودکان نقاشی بکشم. چه ویژگی یا چه چیزی در کار کودکان است که یک بزرگی مثل پیکاسو آرزو می‌کند که بتواند مثل کودکان نقاشی بکشد؟

یا حضرت مسیح علیه‌السلام می‌فرمایند: "که به ملکوت نمی‌رسید مگر اینکه راه کودکان را در پیش بگیرید". اهمیت کودک به عنوان یک منبع بسیار مهم که نزدیک‌ترین حالت انسان‌ها به فطرتشان است و منبع الهام بسیاری از هنرمندان هستند. چه خوب است بیشتر از اینکه شما بخواهید به کودکان آموزش بدهید، باید از آن‌ها درس بگیرید و همین درس‌ها را به شکل غیرمستقیم به خود آن‌ها انتقال بدهید.

شخصی به نام ساگازان به طور حتم از همین بچه‌هایی که رنگ‌ها یا کرم را به تلویزیون و بدن خودشان می‌مالند، در آثار خود الهام گرفته است. برخی از رفتارهای کودکان الهام‌بخش بعضی از هنرمندان بوده است که حتی باعث مطرح شدنشان در دنیا شده است. مورد بعد؛ آدم‌هایی که خودآموخته بودند، اگر به نقاشی‌های خانم مکرم قنبری؛ خانمی که خیلی کودکانه نقاشی می‌کشد و این خانم بی‌سواد بوده و هیچ آموزش آکادمیکی ندیده است، دقت کنید. این فرد در ۶۰ یا ۷۰ سالگی با مقداری رنگ که در اختیارش قرار می‌گیرد و شروع به نقاشی می‌کند و روی یخچال، دیوار خانه، روی کدو و نفتدان، خاطرات زندگیش را نقاشی می‌کند. نکته جالب این است که ایشان طی ده سال کار کردن، تابلوهای بسیار زیادی را می‌سازد و بهترین نمایشگاه‌ها و موزه‌های ایران آثارشان را به نمایش می‌گذارند، حتی در خارج از کشور در چندین کشور نمایشگاهی از آثار ایشان برگزار می‌شود، تا جایی که هالیوود هم یک فیلمی را قرار بود که راجع به ایشان بسازد. در حال حاضر خانم قنبری فوت شده و در منزل خودشان دفن هستند.

این شخص، با همان نیروی فطری که در وجودشان بوده و بدون اینکه آموزشی دیده باشند، شروع به کشیدن نقاشی نموده است و این در وجود همه ما است. آقای ساگازان که دقیقاً یک چیزی شبیه کار بچه‌ها را به شکل جدی انجام می‌دهد و در بحث پرفورمنس؛ هنر اجرا، در دنیا مطرح می‌شود.

هنر متعهد و تضاد در هنر و زندگی

یکی از بزرگانی که در همه جای دنیا ایشان را به عنوان یک هنرمند و یک انسان خلاق می‌شناسند، لئوناردو داوینچی است. ایشان طراح، نقاش، دانشمند، محقق، مخترع، مهندس، گیاه‌شناس و سرآمد برخی علوم بوده‌اند. دو جمله از ایشان نقل می‌شود:

اول) ایشان می‌گویند: "که هرگز دست از مفید بودن نمی‌کشم".

دوم) در اواخر عمرشان با وجود اینکه پایان عمرشان بود، می‌گویند: "ادامه خواهم داد".

این آدم با این همه اثرگذاری در دنیا، در پایان از همه عذرخواهی می‌کند. لئوناردو در بستر مرگ از خداوند و

انسان‌ها به خاطر کارهای انجام‌نداده‌اش عذرخواهی می‌کند.

در راستای بحث هنر متعهد، تلاش کنید که از تعهد و عهد، یعنی بازگشت به خود؛ عهدی که انسان با خودش، با قوم و دین یا کشورش دارد غافل نشوید. قرآن جدا از اینکه به ما درس زندگی می‌دهد، در بحث‌های هنری هم خیلی از سر تیترهای تدریس ما قرآن و احادیث و در کنار آن، صحبت‌های بزرگان از سراسر دنیا است، ولی از خودمان و از داشته‌های خودمان غافل نشویم. خیلی جالب است که بدانید یک اثر هنری می‌گوید: "هرچی درونی‌تر، جهانی‌تر". هرچه به عنوان یک هنرمند بومی‌تر کار کنید، هرچه رگه‌های ایرانی بودن، اسلامی بودن در کارتان بیشتر باشد، دنیا هم شما را بیشتر می‌خواهد. دنیا از ما گیتار نواز جدید نمی‌خواهد. یک دوتار نواز مثل حاج قربان، یک انسانی از روستاهای قوچان که به سی کشور جهان می‌رود و می‌نوازد؛ یک انسان خلاق است.

در بحث تضاد، مولا علی علیه‌السلام در نهج البلاغه می‌فرمایند: "و خداوند است که نور را ضد ظلمت و روشنایی را ضد تاریکی و خشکی را ضد رطوبت و گرمی را ضد سردی و آشکار را ضد پنهان آفرید و اوست که بین تضادها، همبستگی و بین ناسازگارها تقارن و دورها را نزدیک و نزدیک‌ها را دور ساخت".

راجع به بحث تضاد، خود تضاد؛ زیرمجموعه وحدت و کثرت است و یکی از قوانین مهم الهی است و در هنر هم بسیار اهمیت دارد. در بحث خلاقیت هم ذکر شد که این تضاد و تفاوت چقدر اهمیت دارد. در خطبه ۲۲۸ مولا علی علیه‌السلام می‌فرمایند: "و این خداوند است که نور را ضد ظلمت و...." عبارتی که عنوان گردید یعنی تضادها، آن چیزهایی که از هم دور هستند، این یک فرمول خیلی مهم است. نورها یعنی تضادها. یعنی اگر شما در یک تصویر چند تا هندسه دور از هم دارید، مثلا دایره از مثلث از هم دورند یا دایره و مثلث و مربع سه تا فرم هندسی هستند که از هم دورند، می‌گوید که این‌ها را باید به هم نزدیک کنید.

وقتی این اشکال هندسی را در تصویر دارید و مورد استفاده شما است، سعی کنید آنها را با ترفندهایی به هم نزدیک کنید. حالا چطور می‌شود این اشکال را به هم نزدیک کرد؟ به عنوان مثال بیاییم و به هر سه آنها یک بافت مشترک بدهیم. با این روش به هم نزدیک می‌شوند. یا از دایره در مربع بیاوریم و از مثلث در مربع و دایره بیاوریم و از شکل‌ها در هم ادغام و تکرار کنیم. این باعث می‌شود که این اشکال هندسی با هم دوست شوند.

یا در مثل زن و مرد، زن و مرد؛ متضاد و مکمل هم هستند. از لحاظ جنسیت با هم متفاوت و متضاد هستند، ولی فرزندی که از آنها متولد می‌شود به عنوان پاساژ و رابط عامل نزدیکی این دو نفر، از دو انسانی که از هم دور هستند، می‌شود. این فرزند بعضی از خصوصیات پدر و بعضی از خصوصیات مادر را دارد. و این باعث می‌شود که این دو نفر به همدیگر نزدیک شوند.

دقیقا همین قاعده و فرمول هم در حتی اثر هنری هم هست. یعنی هرچقدر که ما عناصر ناآشنا و متضاد و دور از هم داریم، باید با ترفندهای مختلف و

فرمول‌های مختلف آنها را با هم دوست و به هم نزدیکشان کنیم و آنهایی که به هم نزدیک هستند را می‌بایست از هم دور کنیم. به چه شکل؟ مثلاً ممکن است در تابلوی ما چهار تا دایره باشد یا چهار تا مربع باشد که این‌ها به هم نزدیک و هم‌خانواده هستند. چطور می‌شود آنها را از هم دور کرد؟ بله، می‌توانیم مربع‌ها را کوچک و بزرگ کرد و یا از لحاظ رنگ آنها را از هم دور کرد. به این ترتیب که یکی از مربع‌ها را با رنگ زرد و دیگری را با رنگ قرمز و بعدی را با رنگ آبی رنگ‌آمیزی کرد و با رنگ آنها را از هم دور کنیم. یعنی اگر در توی کار هنری همین یک فرمول را در نظر بگیرید کلی کار انجام می‌شود. جای افسوس است که چرا مثلا در محافل هنری ما راجع به نهج البلاغه، قرآن، به احادیث از این زاویه نگاه نمی‌شود؟ مگر هنر متعهد غیر از این می‌تواند باشد؟

در جای دیگر، مولا علی علیه‌السلام اشاره می‌فرمایند: "کسی که بتواند بین ضدها صلح و آشتی برقرار کند به مراد خودش می‌رسد". این دنیا دنیای تضادهاست. این دنیای زمینی دنیای تضادهاست. و یکی از قانون‌های اصلی این دنیاست.

کسی می‌تواند در زندگیش موفق باشد که بین تضادهای زندگی خود بتواند راه مصالحه، دوستی و آشتی را برقرار کند. در اثر هنری هم فقط کافی است بین بی‌نهایت فرم‌ها و رنگ‌های مختلف که در کارتان هست، این بی‌نهایت‌ها را با هم دوست و بین آنها آشتی برقرار کنید.

آشتی دو رنگ، رنگ قرمز و آبی که یکی رنگ گرم و دیگری رنگ سرد است. حالا چطور این دو رنگ را با هم آشتی بدهیم؟ بله، با ترکیب این دو رنگ که رنگ بنفش به دست می‌آید و این رنگ حد وسط قرار می‌گیرد. توی فرم‌ها همینطور هم دایره داریم و هم مثلث. از مثلث می‌تواند توی دل دایره بیاید و از دایره توی دل مثلث بیاید و با هم دوست می‌شوند. یا ترکیب این دو شکل دایره و مثلث که به شکل هسته سیب می‌شود.

هسته سیب که حالت بته‌جیغه‌ای دارد، از ترکیب دایره و مثلث توی طبیعت است.

مورد آخر که باز از امام صادق علیه‌السلام در خصوص نظم و هندسه است که باز این مورد از فاکتورهای مهم در هنر است. ایشان در مباحثه‌ای که با جابر بن حیان دارند به جابر می‌فرمایند: "که به آن نقشی که روی دیوار است نگاه کن! فکر می‌کنی برای چه آن نقش به تو احساس آرامش می‌دهد؟" جابر می‌گوید: نمی‌دانم. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: این به خاطر نظم و هندسه است و نه به این خاطر که تو از هندسه سر در می‌آوری؛ به تو آرامش می‌دهد. حتی یک کودک هم که از هندسه چیزی نمی‌داند، به او هم آرامش می‌دهد. و در ادامه می‌گویند که خطوط به دنبال هم و نظم و هندسه، باعث آرامش می‌شود.

اگر شما می‌خواهید اثری را ایجاد کنید که به مخاطب احساس آرامش بدهد، یک هندسه، نظم و خطوط به دنبال هم ایجاد کنید. خطوط به دنبال هم یعنی چه؟ یعنی اینکه شما مثلاً کف دست خود را که نگاه می‌کنید وقتی دست دیگر شما کنار آن قرار می‌گیرد، خطوط دست در امتداد یکدیگر قرار می‌گیرند. اگرچه با هم فاصله دارند، اما با کنار هم قرار گرفتن دو

دســت، خطوط دســت با هم ارتباط برقرار می‌کنند. ابروها با بالای گوش‌ها در یک خط هســتند. پایین بینی یا پایین دهان با پایین گوش در ارتباط اســت. هر چقدر که خطوط به دنبال هم، حتی در دکوراسـیون یا تابلو، عناصــری که داخل کار قرار می‌گیرد؛ اگر با خطوط نامرئی به دنبال هم باشــند و با هم ارتباط داشته باشند، ایجاد نظم می‌کند و نظم ایجاد هندسه می‌کند. و در نهایت باعث آرامش می‌شــود. همه صـحبت این اسـت که اگر هنر که توسـط انسـان به وجود می‌آید، اگر این انســان همان انســان فطری و درســتی باشــد که خداوند خلق کرده، هنرش، هنر متعهد و خلاقانه می‌شود. همه این‌ها در دل او است. این‌ها یک چیز بیرون از انسان نیست.

بنابراین اگر انسان می‌خواهد که هنرش درست باشد باید خودش درست باشد.

اگر می‌خواهد خلاقانه و متعهد باشــد باز باید خودش درست باشد. یعنی اصل داستان اینجاست که صرفاً گاهی ممکن اسـت شـما از عناصـر مثلاً ارزشـی و معنوی در کارتان اسـتفاده کنید، ولی کارتان کاملاً مادی به نظر بیاید. یعنی دقیقاً همان صحبت میرعماد است:

"حاشــا! حاشــا! که از نفس نامتعادل، اثری متعادل بیرون بیاید."

درباره هنر خلاق و متعهد صـحبت شـد. بر اسـاس تعریفی که در ایران باستان و حتی قبل از اسلام بیان شــده اســت، هنر از دو واژه "خوب" و "نره" به وجود آمده. یعنی نیک مرد. یعنی مرد هم به معنای مذکر نیست و جنسیت ندارد.

نیک مرد؛ یعنی اینکه اخلاق و وجدان جزو لاینفک هنراسـت. بنابراین اگر کسـی واقعاً با این معنا به هنر بپردازد، هم خلاقانه اســت و هم متعهدانه. بنابراین همه این‌ها در دل همدیگر هستند.

بخش دوم نشست:

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

تابلوهایی را که مشـاهده می‌کنید می‌بایسـت همراه با روایت‌گری باشـد. اول اینکه هر تابلویی نماد سـرزمین است و رنگ سبزی که انتخاب شده برای نشان دادن امید و رشــد اســت. مهرهایی که من در این تابلوها اسـتفاده کرده‌ام از افرادی کـه در اطرافم بوده‌انـد گرفته‌ام. یعنی مهری نیست که بروم و بخرم. دوستانی بودند که از این مهرها اسـتفاده می‌کردند. این مهرها را به من دادند و من توی تابلوها اسـتفاده کردم. تمام خاکی که توی نمایشـگاه استفاده شـده، خاکی است کـه از کـربلا آمـده. و بـرای درگیـر کـردن حـواس مخاطبانی که برای بازدید از نمایشــگاه می‌آیند، از عطر حرم در فضا استفاده شده است که با دیدن یک سـری المان‌هایی که در این نمایشـگاه اسـتفاده شـده اسـت وارد یک فضـای دیگری شـوند و سـایر حواس مخاطبان را به خود درگیر کند. نکته اولی را که گفتم تکرار می‌کنم چون خیلی مهم اســت. یعنی صــرف دیدن تصــویر، چون در این کار ما از هنر اســتفاده کرده‌ایم که یک مفهومی را برسانیم. یعنی در کنار هنر یک کار تربیتی هم اینجا انجام شــده اســت. بخاطر همین روایت‌گری در اینجا خیلی مهم می‌باشد.

(پخش موسیقی و ذکر نام حسین علیه‌السلام)

هر مهری که شما در این نمایشگاه می‌بینید نماد یک شهید می‌باشد به جز یک مهر که همچنان هست و شهید نشده است. اولین مهری را که در اولین تابلو دیدید، از همین شخصیت گرفته شده است و باعث شد که این نمایشگاه را برگزار نمایم. وسط کار با توجه به اینکه در پاورپوینت نیامده است، یک توضیح کلی ارائه خواهم کرد. سجاده‌ای که وسط است نماد حضرت علی علیه‌السلام می‌باشد. یا گلدان شکسته‌شده نماد حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها که حال و هوای این روزها است. چند وسیله هم در بین آنها مشاهده می‌شود که یکی از آنها پوتین بود. این پوتین، پوتین یک شهید است که روی یکی از این تابلوها داستانش را برایتان خواهم گفت. در کل این نمایشگاه ترکیبی از هنر چیدمان و روایت‌گری است. کل نمایشگاه با صرف هزینه‌ای کمتر از دو میلیون تومان آماده شد و از وسایل خاصی هم استفاده نکرده‌ایم. اصل قضیه که مهم است این است که آن درون بجوشد و بعد تبدیل شود به کار. و ناخواسته خود هر فردی پیدا می‌کند که چه چیزی را جایگزین چه چیز دیگری نماید. ملزومات استفاده شده در این نمایشگاه شامل: پارچه مخمل و کارتن و سه‌پایه‌های چوبی و رنگ قرمز و ده روز زمان که یک‌یک تابلوها آماده شوند.

اما قبلش نزدیک به سه‌چهار ماه وقت گذاشته شده، چرا که برای انجام چنین کارهایی نیاز است که یک سری کارها قبلش انجام شود. و یک سری درونی‌سازی‌ها قبلش انجام شود. یعنی سه ماه چهار ماه قبل آشنایی با این شهدا را داشتم، ارتباطگیری با دوستان این شهدا را داشتم و بعد به این مرحله رسید که کار تولید شود. در واقع من نمی‌دانم در استان‌های دیگر این کار انجام شده است یا نه؟ ولی سبک جدید آموزش است که اگر روی آن کار شود می‌تواند اتفاقات خوبی رقم بزند.

تابلوی اول:

یک مسئله اساسی که در قشر نوجوان داریم و خیلی بچه‌ها با آن درگیر هستند، بحث تنهایی است. ما یک تعریف جدیدی برای بچه‌ها گذاشته‌ایم و در این بحث آورده‌ایم که بعضی تنهایی‌ها نه تنها لذت‌بخش است بلکه باعث می‌شود که شما یک اتفاقات خوبی که حالا تو تابلوی بعدی گفته می‌شود برایتان بیافتد. این مهر هم همان مهری است که من هدیه گرفتم و باعث شد که تابلوهای بعدی را بزنم.

روی مهر خیلی مشخص نیست و یک سری خط و خطوط است و این خط و خطوط به خاطر اینکه آسیب‌هایی که این شخص در این مسیر دیده بود که البته خیلی مشخص نیست و یک جمله دارد. این تابلو که می‌گوید: "اگر مسیرت درست باشد و خدا با تو باشد کافی است. حضور دیگران اگر باشد، که خیلی خوب است، اما اگر هم نبود مهم این است که شما در مسیر درست باشید." تابلوهای بعدی ادامه تابلوهای اولی است. شخصی که انتخاب می‌کند

سرخط باشد، سرگروه باشد، بعد از اینکه یک سری سختی‌ها را تحمل می‌کند، قطعاً کسانی هستند که وارد مسیر و جریان او شوند.

این تابلوها به خاطر اینکه عرض ارادت من به شهداست؛ ما شهدایی صحبت می‌کنیم ولی می‌شود کاملاً انگیزشی صحبت کرد و اصلاً بحث شهدا را پیش نیاورد. بسته به مخاطب، شما می‌توانید متفاوت صحبت کنید. ولی این مربوط به شهدا است و تک‌تک این عزیزان شهید شدند. در مسیری که ایشان انتخاب کرده و مسیر حق است.

همانطور که در ابتدا عرض کردم هر تابلویی نماد سرزمین است و ما در اینجا خواستیم که اهمیت وجود سرخط‌ها از نسل بعدی خودمان را نشان بدهیم. یعنی اگر که نسل بعدی ما در این بحث‌ها ورود نکنند و این اراده را پیدا نکنند، این تحمل سختی را نداشته باشند و سرخط نشوند؛ نسل‌های آینده و سرزمین ما آسیب خواهد دید و شاید اصلاً سرزمینی برای ما باقی نماند. در واقع این کار و نحوه قرار گرفتن این تابلو حس سقوط را به مخاطب می‌رساند.

این تابلو، تابلوی داستان شهادت ۹ رفیق است که به آنها مأموریتی داده می‌شود و به سوریه می‌روند. در سوریه اطلاعات مکانشان لو می‌رود و در آنجا تمام این دوستان، این کسی که ما او را فرمانده می‌نامیم یا سر خطی که برای ما خیلی اهمیت دارد، به شکل‌هایی که خیلی زیبا نیست و خیلی اذیت‌کننده است، همراه با شکنجه‌های عجیب و غریب شهید می‌شوند و مدل شهادت آنها متفاوت است. این پوتینی که در وسط نمایشگاه روی خاک‌ها گذاشته‌ام، مربوط به یکی از این شهداست که برای برکت کار ما آنجا قرار داده‌ایم. یکی از همان شهدایی که مدل شهادتشان به این نحو بوده است که سرش را با اره جدا می‌کنند و تنها چیزی هم که از ایشان می‌ماند و در حین تفحص پیدا می‌شود، همان سرش است و همان جفت پوتین.

تابلوی بعدی هم مربوط به داستان زندگی ۵ رفیق است که طی مأموریتی که برای حرم حضرت رقیه (س) داشتند، زمانی که داعش حمله کرده بود، این ۵ رفیق برای دفاع از بچه‌هایی که در آنجا به خاطر امنیتی که داشتند نگه می‌داشتند، می‌روند. چهار تای این رفقا شهید می‌شوند و یک نفرشان همچنان می‌ماند. و همان سرخطی که من از اول توی تابلوها دارم.

این کفش هم کفش بچه یکی از همین شهداست که در این تابلو استفاده شده است. (تمام چیزهایی که در این نمایشگاه استفاده شده همه‌شان از جایی آمده‌اند، یعنی کسی داده و از جایی تهیه نشده است.)

و اما تابلوی بعد، تا به اینجا سرخط‌هایی که الان داریم را تعریف کردیم و اهمیت وجود این سرخط‌ها برای نسل آینده که باید سرخط‌هایی داشته باشیم؛ از اینجا به بعدش متصل می‌شود به اهل بیت.

این تابلو مربوط می‌شود به امام حسن و حضرت زهرا (س). وسط مهری که بزرگ‌تر هست، یک میخ بزرگ هم کار شده و اشاره می‌کند به رابطه ویژه بین امام حسن و حضرت زهرا که به طبع خیلی رابطه ویژه‌تری است نسبت به روابط دیگر اهل بیت. چرا که امام حسن و حضرت زهرا (س) چیزهایی را دیدند و درک کردند که نه بیان شد و امام حسن (ع) سکوت کرد در این قضیه. شاید یکی از دلایلی که توسل به امام حسن خیلی حال خوب‌تری دارد و هر وقت که ما گیر می‌کنیم، شاید این باشد که بی‌احترامی به مادرشان و شهادت مادرشان را دیدند و آن سکوتی که مأمور بودند که سکوت کنند و مادرشان گفته بودند. به خاطر همین حس می‌کنم که حال بین امام حسن و حضرت زهرا متفاوت است و وسعت وجود امام حسن خیلی عجیب‌وغریب‌تر.

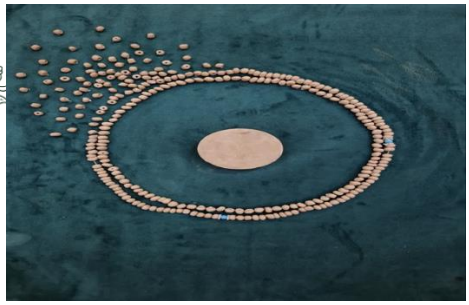

این تابلو مربوط به یک روایت است از حضرت زهرا که می‌فرمایند: "امام به مثابه کعبه است که ما باید به سمتش حرکت کنیم." ما این را دو مدل برای بچه‌ها تعریف می‌کنیم: ۱) اینکه همین بعد مذهبی آن را می‌گوییم که امام به مثابه کعبه است و ما باید به سمتش حرکت کنیم. اگر که دوست داریم امام زمان ظهور کنند، قطعاً باید ما به سمت ایشان حرکت کنیم. ۲) یک بعد دیگر هم که در اینجا باز می‌کنیم؛ بحث تربیتی انگیزشی‌اش است. ما می‌آییم این ارزش مقدس، امام زمان را برمی‌داریم و می‌گوییم: بچه‌ها! هدف خودتان را بیایید این وسط قرار دهید.

شما وقتی یک هدف را انتخاب می‌کنید، باید به سمت هدفت حرکت کنید. اگر بشینی و بگویی که چرا نشد، قطعاً به نتیجه نخواهید رسید. یعنی باید حرکت کنیم و یه نکته دیگری هم که اینجا است؛ این گوشه کار که بعضی از دانه‌های تسبیح دون‌دون و با فاصله از

هم هستند، برمی‌گردد به این قضیه که بعضی‌ها هستند که هدف را انتخاب می‌کنند و به سمت هدف حرکت می‌کنند، به یک جای خوبی می‌رسند و دوباره برمی‌گردند. مثل یو-یو در حال حرکت هستند. می‌روند و برمی‌گردند و در این دایره ارزشمند یا قرار نمی‌گیرند یا دائماً در حال رفت و آمدند که باز هم این اهمیت پای کار بودن را می‌رساند.

این تابلو مربوط به شهادت حضرت علی اکبر و آن صحنه‌ای است که حضرت علی اکبر، اسب‌شان به سمت دشمن حرکت می‌کند و آسیب‌های جسمی که می‌بینند. اینجا دقیقا جایی است که امام حسین می‌آید که تن حضرت علی اکبر را به سمت خیمه ببرند. ما بچه‌ها می‌گوییم امام حسین اینجا کم آورد. ما یک سرخط داریم که بعضی مواقع‌ها بنا به شرایط، شاید حال خوبی نداشته باشد.

وظیفه ما این است که این‌ها را ببینیم و به این‌ها کمک بکنیم، حتی اگر به ما نگویند. همین جا امام حسین زمانی که جسم پسرشان را می‌بینند، دیگر حال خوبی ندارند و همین جاست که حضرت زینب می‌آید و به کمک جوانان بنی‌هاشم، کمک حضرت می‌کنند تا جسم حضرت علی اکبر را به سمت خیمه ببرند.

تابلوی یکی به آخر هستیم که مربوط به شهادت ۷۲ شهیدی است که روز عاشورا به شهادت می‌رسند. ۷۲ تا گل استفاده شده که نماد ۷۲ شهید واقعه کربلا است و مهر وسط که دوتا هستند، یکی از مهرها بزرگ‌تر و نماد حضرت زینب است، مهر کوچک نماد حضرت رقیه است. شاید بعضی‌ها بگویند که چرا تحریف می‌کنید؟ این دید هنری من از نظر تصویرسازی می‌باشد. من معتقدم آنجایی که ۷۲ شهید را حضرت رقیه و حضرت زینب دیدند، این دو بزرگوار هم به شهادت رسیدند و حالا جسم‌شان بعداً به نوع‌های دیگر به شهادت رسیده و فوت کردند. ولی در آنجا این دو نفر هم جزو شهدا حساب می‌شوند. ظریف‌ترین گلی که از گل‌فروشی توانستم تهیه کنم برای نمایاندن ظرافت گل‌ها، که اگر به گل‌ها انگشت بزنید، به راحتی پودر می‌شود.

این تصویر که می‌بینید یک جمله هم دارد. البته همه این تابلوها یک جمله دارند. جمله این تابلو این است: "سری به نیزه بلند است در برابر زینب". اولین تصویری

که حضرت زینب بعد از این وقایع و شهادت تک تک عزیزان می‌بینند، این تصویر است؛ یعنی بالا بردن سر اهل بیت در مقابل حضرت زینب و شروع شدن یک جریان جدید. یعنی هر چیزی که تا الان دیدند به کنار، تازه یک سری اتفاقات عجیبو غریب‌تر بعد از این شروع می‌شود. و جمله زیبایی که حضرت توی این داستان دارند، این است که من جز زیبایی چیزی ندیدم. همین جا ما به شخصیت‌پردازی حضرت زینب هم می‌پردازیم. وجود وسیع ایشان، تحمل سختی‌ها و کارهایی که بعد از این وقایع انجام دادند و آن تاثیرگذاری ایشان درمانا بودن عاشورا و شکل گرفتن همین محرم و صفر که ما الان به این شکل داریم و هر سال قوی‌تر هم می‌شود.

و اما تابلوی آخر، تابلویی که هر کدام از بچه‌ها یا هر کسی که این تابلو را می‌بیند، هیچ چیزی در صفحه تابلو نیست. به این دلیل که هر کس باید با چیزی که در درون خودش می‌بیند این تابلو را بکشد. در نهایت آرزو می‌کنم برای تمام عزیزان که تابلوی زندگیشان آنقدر ارزشمند باشد که بتوانند آن را روی سه پایه‌ای بگذارند و در بهترین جای شهر، در شلوغ‌ترین جای شهر در معرض عموم بگذارند و دیگران ببینند و بگویند که این تابلوی زندگی من است.

در کل یک جمله است که می‌گوید: "ما از خاکیم و به خاک برمی‌گردیم." و این مدل برگشتن خیلی مهم است. این نمایشگاه این مدل برگشتن را به مخاطبان نشان می‌دهد. آیا تربت ما هم ارزشمند است و در شکل این چیزهایی که ما دیدیم به خاک برمی‌گردد یا نه؟

این نمایشگاه ویژه مخاطبان نوجوان بود و خیلی خوب جواب داد. تقریباً ۹۰ نفر از بچه‌های نوجوان کار کردیم. خیلی عالی بود و خیلی جواب گرفتیم. تا الان من هیچ موضع‌گیری و هیچ مخالفتی و هیچ "نه‌ای" در این نمایشگاه ندیدم، چون برمی‌گردد به خود بچه‌ها. این تابلوها با خود وجود درونی‌شان کار دارد و دائماً تذکر می‌دهد که شما باید آن سرخط بعدی باشید. آن وجود ارزشمند باشید.

هر مهر در این نمایشگاه نماد یک شهید است. یکی از مهرها، اگر خونی روش نبود و شکسته نشده بود، شهید نشده. و هر مهری هم من از کسی گرفتم، خودش باز داستان دارد.

مباحث و مبانی اهدای عضو

امید قبادی

زمان:یکشنبه – ۱۸آذر ماه ۱۴۰۳

انجمن اهدای عضـو ایرانیان با تیمی که در اینجا حضـور دارند، اهدای عضـو و پیوند اعضـای ایران را آغـاز کردنـد و بنیـان‌گـذاری پیونـدهـای مختلف و نهادینه‌سازی آن را از تاریخ ۳۱ اردیبهشت سال ۱۳۶۸ شـروع کردند. در این خصـوص، در ادامه توضـیحاتی خواهم داد و اشـاره می‌کنم که با فتوای حضـرت امام خمینی (ره)، این فرآیند در ایران آغاز شـد. از همان زمان، اسـاتیدی که پیوند اعضـا را در ایران نهادینه کردند، تأثیر زیادی در گسـترش این امر داشـتند. من هم نایب رئیس هیئت مدیره انجمن اهدای عضـو ایرانیان و مدرس بین‌المللی هسـتم و خوشـحالم که امروز این فرصت را پیدا کردیم تا در کنار شما باشیم.

در این جلسـه، مطالبی که مطرح خواهیم کرد شـامل چند بخش اسـت. ابتدا مطالب علمی در قالبی سـاده بیان می‌شـود که به پرسـش‌های شـما در خصـوص مرگ مغزی، مکـانیسـم آن و اقـدامـات لازم در این زمینه پاسخ می‌دهد. دومین بخش، بررسـی وضـعیت اهدای عضـو و پیوند اعضـا در ایران و جهان اسـت. سوم، در مورد فرآیند تبدیل شدن به یک سفیر اهدای عضـو یا دریافت کارت اعتراضـی توضـیح خواهیم داد. چهارمین بخش هم این است که چرا این جلسه امروز برگزار شـده اسـت و چرا این موضـوع برای عزیزان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان انتخاب شده است. ان‌شاءالله تمامی این پرسش‌ها در پایان جلسه پاسخ داده خواهد شد.

شروع می‌کنیم با توضیحاتی در رابطه با تفاهم‌نامه‌ای که بهمن ماه سـال ۱۴۰۲ با معاونت فرهنگی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان کشـور به امضـاء رسـید. در این تفاهم‌نامه، تعهداتی از هر دو طرف در راسـتای ارتقای فرهنگ اهدای عضـو در ایران انجام شـد. از بهمن ماه سـال ۱۴۰۲، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به جمع حامیان اهدای عضـو در کشـور پیوسـت و به این فرایند جان‌بخش پیوند اعضـا کمـک کرد. در این جلسـه، طبق هماهنگی‌هـای صورت‌گرفته، اولین تعاملات در راستای ایجاد آگاهی و آموزش اهدای عضو در سرفصل دوره‌های آموزشی مستمر برای کارکنان کانون پرورش فکری آغاز خواهد شـد. در ادامه، می‌خواهم بخش‌هایی از شـگفتی‌های آفرینش خلقت را خدمت شما عرض کنم.

ساختار مغزی انسان

همان‌طور که در این تصویر مشاهده می‌کنید، در قلب انسان‌ها یک گره کوچک وجود دارد که اندازه آن تقریباً به اندازه یک دانه است. این گره دو کار بسیار بزرگ انجام می‌دهد. اولین وظیفه آن تولید الکتریسیته متناوب است.

نکته جالب این است که این گره به هیچ منبع انرژی خارجی متصل نیست، اما به صورت متناوب، هر دقیقه تا صد بار جریان برق تولید می‌کند. زیر این گره، رشته‌های عصبی زیادی وجود دارد که به صورت شماتیک در تصویر قابل مشاهده است. با هر جریان برقی که تولید می‌شود، این رشته‌ها قلب را فشار داده و خون را به تمام بدن، از جمله مغز و گردن، می‌رسانند تا اکسیژن و مواد غذایی مورد نیاز بدن تأمین شود و ما زنده بمانیم.

خوراک اصلی این گره کوچک اکسیژن خالص است. هر بخش از بدن نیاز به خوراک خاصی دارد و این گره قلبی نیاز به اکسیژن دارد. ریه‌ها وظیفه تأمین این اکسیژن را بر عهده دارند. انسان‌ها حدود ۱۵ تا ۱۶ بار در دقیقه نفس می‌کشند. در هر نفس، ۷۹ درصد هوا سموم است و تنها ۲۱ درصد آن اکسیژن خالص است که از طریق بازدم سموم خارج می‌شود و اکسیژن به این گره کوچک می‌رسد تا قلب به ضربان خود ادامه دهد و خون‌رسانی انجام شود.

نکته مهم این است که ریه‌ی انسان خودش نمی‌داند چقدر باید نفس بکشد یا چه مقدار اکسیژن جذب کند. این دستور از بخش خاصی از مغز به نام ساقه مغز صادر می‌شود. ساقه مغز یکی از مهم‌ترین وظایفش تنظیم تنفس است. در واقع، تمام فرآیندهای پزشکی که در بدن انسان رخ می‌دهد، در ارتباط با ساقه مغز است. ساقه مغز به قلب دستور می‌دهد که ضربان داشته باشد و خون را به سراسر بدن برساند تا حیات ادامه یابد.

با توجه به این توضیحات، در نهایت، وقتی قلب ضربان می‌کند و اکسیژن به گره کوچک قلب می‌رسد، چهار رگ از قلب به مغز و ساقه مغز می‌روند. این رگ‌ها اکسیژن و غذا را به مغز می‌رسانند تا بتواند عملکرد خود را به درستی انجام دهد و بدن به حیات خود ادامه دهد.

علاوه بر اکسیژن، غذای مخصوص مغز گلوکز یا همان قند است. پس تا اینجا می‌توانیم یک خلاصه از توضیحات داشته باشیم: ساقه مغز دستور می‌دهد که ریه اکسیژن به گره پیشاهنگ (سینوس دهلیزی) که در قلب قرار دارد، بدهد. این گره به دنبال دریافت اکسیژن، ضربان را تنظیم کرده و خون را از عروق به ساقه مغز می‌رساند. سپس ساقه مغز دوباره دستور ضربان می‌دهد و این چرخش ادامه می‌یابد. مادامی که خون از قلب به مغز می‌رسد و اکسیژن و قند را به آن می‌رساند، مغز هم دستورهای لازم را صادر می‌کند و بدن زنده می‌ماند.

کار دومی که گره پیشاهنگ انجام می‌دهد این است که این گره تولید الکتریسیته می‌کند و قادر است این الکتریسیته را برای مدت شش تا هشت دقیقه مانند یک باتری در خود ذخیره کند. بنابراین حتی اگر ریه به آن اکسیژن ندهد، این گره می‌تواند ضربان قلب را برای شش تا هشت دقیقه ادامه دهد. اگر این فیلم را

مشـاهده کنید، خواهید دید که قلب یک دختر جوان که قلبش خراب شـده اسـت، بدون اینکه داخل بدن باشد، هنوز ضربان دارد. این ضربان به مدت شش تا هشـت دقیقـه ادامـه می‌یـابـد و پس از آن متوقف می‌شود. سـپس باید این قلب برای خاکسـپاری آماده شود.

مرگ مغزی چگونه رخ می‌دهد؟

حال، بیایید به سـراغ داسـتان مرگ مغزی برویم. به طور کلی، مرگ مغزی زمـانی آغـاز می‌شـود کـه ضربه‌ای به سر وارد می‌شود. سن رایج مرگ مغزی در ایران بین ۲۰ تا ۴۰ سـال اسـت که در سـال گذشـته ۳۱.۲ درصـد از موارد مرگ مغزی در این سـنین بوده است. عامل اصلی مرگ مغزی در ایران، ضربه به سر اسـت که معمولاً ناشـی از تصـادفات می‌باشـد. البته ضربه به سر می‌تواند به دلایل دیگری همچون نزاع یا سـقوط از ارتفاع هم اتفاق بیفتد، اما شـایع‌ترین علت، تصـادفات اسـت. در ایران سـالانه بین ۱۶ تا ۲۰ هزار مرگ ناشی از تصادفات رخ می‌دهد.

فرض کنید که یک جوان امروز صـبح از خانه با دعای خیر خانواده‌اش به محل کار یا دانشـگاه می‌رود و در مسـیر تصـادف کرده و ضـربه شـدیدی به سـرش می‌خورد. اولین واکنش به ضـربه، ورم مغز اسـت. هنگامی که ضربه‌ای به سر وارد می‌شود، مغز شروع به ورم کردن می‌کند. در ابتدا، مغز فقط در فضای بین جمجمه و مغز که فاصـله‌ای بسـیار محدود دارد، ورم می‌کند. اما اگر فشار وارد شده زیاد باشد، مغز تلاش می‌کند تا از داخل ورم کند. این ورم باعث پیچیده شـدن عروق خونی کـه بـه مغز خون و اکسـیژن می‌رسـانند، می‌شـود. به این ترتیب، خون نمی‌تواند به درستی به مغز برسد و مغز از دریافت اکسیژن محروم می‌شود.

اگر این فرد در این وضـعیت باشـد و اکسـیژن به مغز نرسـد، سـاقه مغز دسـتور تنفس را نمی‌دهد. به این ترتیب فرد به حالت بی‌حرکت و بدون تنفس می‌افتد. اما همچنان قلب او تا شـش تا هشـت دقیقه ضـربان دارد، همان‌طور که در فیلم قبلی دیدید. در صورتی که در این مدت، اورژانس به موقع به محل حادثه برسد و دسـتگاه اکسـیژن‌رسـان به فرد وصـل شـود، گره پیشـاهنگ قلب به اشـتباه تصـور می‌کند که ریه‌ها اکسـیژن رسـانده‌اند و قلب به ضـربان خود ادامه می‌دهد. این موضـوع به ما فرصـتی چهار تا شـش ساعته می‌دهد تا فرد را به بیمارستان منتقل کنیم. در بیمارسـتان، جراحان مغز و اعصـاب با برداشـتن جمجمه، به مغز فضای کافی برای باز شدن می‌دهند و رگ‌ها دوباره باز می‌شوند تا خون رسانی به مغز آغاز شود.

مغز را چـه کـار می‌کنیم؟ داروهـای ادرارآور بـه آن می‌زنیم، داروهای مدرن برای کاهش ورم مغز به کار می‌بریم. این کار برای این است که ورم مغز را کاهش دهیم و آن را بـه حـالتی برگردانیم کـه بتوانیم خون‌رسانی به آن انجام دهیم.

حالا اگر بخواهیم جمع‌بندی کنیم تا اینجا، جوان ما آن‌قدر ضـربه به سـرش خورده که مغزش ورم کرده، عروق مغز پیچیده شـده و قلب نتوانسـته خون، اکسـیژن و قند را به مغز برسـاند. در این وضـعیت،

جوان ما نفس نمی‌کشد. اگر نتوانیم در شش تا هشت دقیقه به او برسیم، قلبش از کار می‌افتد و به این وضعیت می‌گویند مرگ قلبی. این همان چیزی است که شما به آن مرگ معمولی می‌گویید، ۹۹ درصد مرگ‌ها از این نوع است. اما اگر به او برسیم و در این مدت شش تا هشت دقیقه اکسیژن مصنوعی به او بدهیم، می‌توانیم او را به بیمارستان منتقل کنیم که جراحی مغز و اعصاب در آنجا انجام شود. در عرض چهار تا شش ساعت می‌توانیم او را از مرگ نجات دهیم.

اما در موارد زیادی، این فرد در یک روستا یا شهرستانی است که اصلاً بیمارستان مجهز به جراحی مغز و اعصاب ندارد و یا جراح مغز و اعصاب در دسترس نیست. گاهی اوقات شدت ضربه آن‌قدر زیاد است که حتی آن چهار تا شش ساعت را هم نداریم.

خلاصه، اگر ما بتوانیم این فرد را نجات دهیم، به او گفته می‌شود که در کما است. کما یعنی فردی که ساختمان مغز او سالم باقی‌مانده اما عملکرد آن مختل شده است. شوک به مغز وارد شده است. افراد می‌توانند از یک روز تا سی سال در کما بمانند، بعضی از آن‌ها ممکن است به هوش بیایند و برخی ممکن است در همان وضعیت درگذشته و دار فانی را وداع بگویند.

اما حالت سومی که اشاره کردم این است که اگر نتوانیم برای فرد کاری انجام دهیم یا جراح مغز و اعصاب نداریم، یا بیمارستان مجهز به امکانات لازم نیست، یا شدت ضربه آن‌قدر زیاد است که زمان لازم برای اقدام نداریم، چه اتفاقی می‌افتد؟ بسیار مهم است که بدانیم. حتماً قدیمی‌ها به یاد دارند که برای کندن یک زگیل چه‌کاری انجام می‌دادیم؟ قدیمی‌ها می‌گفتند "نخ می‌اندازیم" یعنی چه؟ این اشاره به نخ پلاستیکی دارد که در انتهای زگیل گره می‌زدیم تا به آن خون نرسد. زمانی که خون به نرسد، چه اتفاقی می‌افتد؟ اکسیژن نمی‌رسد. اگر خون به هرکدام از بافت‌های بدن نرسد، در عرض شش تا هشت دقیقه، سلول‌ها شروع به ترکیدن کرده و نابود می‌شوند. مغز با تمام اعضای بدن متفاوت است، زیرا بدن می‌تواند خود را ترمیم کند. مثلاً اگر فردی چاقو بخورد و روده‌اش پاره شود، بدن خود به‌طور طبیعی روده را ترمیم می‌کند. اما چرا جراحی می‌کنیم؟ برای اینکه اگر بخواهیم از عفونت جلوگیری کنیم و برای جلوگیری از مشکلات دیگر، باید اقداماتی انجام دهیم. در مغز این‌طور نیست. از دقیقه ششم تا هشتم، زمانی که خون و اکسیژن به مغز نمی‌رسد، سلول‌ها شروع به نابودی می‌کنند و هیچ‌گاه برنمی‌گردند. اگر ضربه شدیدی به پشت سر فرد وارد شود که منطقه بینایی را تحت تاثیر قرار دهد، ممکن است فرد برای همیشه قادر به دیدن درست نباشد.

پس در حالت سوم، اگر نتوانیم کاری برای فرد انجام دهیم، در نهایت مغزش به طور کامل نابود می‌شود. همان‌طور که گفتم، مغز تنها عضوی است که بازگشتی ندارد.

در نتیجه، وقتی گفته می‌شود که فردی دچار "مرگ مغزی" شده، منظور این است که مغز او به‌طور کامل منهدم شده است. در حالی که این فرد، همان شخصی است که از طریق دستگاه تنفسی مصنوعی،

اکسیژن به ریه‌هایش وارد می‌شود. در این حالت، قلب و عروق پایین‌تر از مغز هنوز می‌توانند به اعضای پایین‌تری از بدن خون برسانند، اما از آنجا که مغز از کار افتاده، توانایی ارسال خون به بالا وجود ندارد.

در بدن انسان، هشت عضو حیاتی و قابل پیوند وجود دارند: دو ریه، دو کلیه، قلب، کبد، روده کوچک و بزرگ، و معده. این اعضا باید از طریق خون‌رسانی حفظ شوند. بنابراین، در حالی که مغز از کار افتاده و فرد فوت کرده است، با استفاده از دستگاه‌های اکسیژن‌رسانی می‌توان به این اعضا ادامه داد تا در صورت رضایت خانواده، اعضای بدن برای پیوند به دیگران استفاده شوند.

مرگ مغزی به معنای پایان زندگی فرد است، اما دستگاه‌ها همچنان قادرند که اکسیژن را به بدن او منتقل کنند، به‌طوری که قفسه سینه فرد همچنان حرکت کند و قلب او بزند، حتی در حالی که او فوت کرده است.

این وضعیت می‌تواند برای حفظ اعضا برای مدت کوتاهی ادامه یابد، معمولاً تا دو هفته. با این حال، باید توجه داشت که اعضای بدن تا مدت‌های مشخصی قابلیت پیوند دارند: ریه‌ها تا ۲۴ ساعت، قلب ۴۸ تا ۷۲ ساعت، و دیگر اعضا هم به همین ترتیب.

از این رو، با توجه به اینکه اعضای بدن باید در مدت زمان معینی حفظ شوند، در بسیاری از مواقع، به خانواده‌ها گفته می‌شود که علیرغم حرکت قفسه سینه و ضربان قلب، فرد فوت کرده است. این موضوع اغلب برای خانواده‌ها دشوار است، زیرا ممکن است تصور کنند که فرد هنوز زنده است.

تفاوت مهم این است که در حالت کما، مغز هنوز حفظ شده و ممکن است فرد به زندگی بازگردد، در حالی که در مرگ مغزی، مغز به‌طور کامل منهدم شده و وضعیت برگشتی وجود ندارد.

تفاوت مرگ مغزی و حالت کما

تشخیص بین مرگ مغزی و کما بسیار پیچیده است، زیرا از نظر ظاهری تفاوت زیادی میان این دو وجود ندارد. به همین دلیل، ممکن است خانواده‌ها نتوانند این دو وضعیت را از یکدیگر تشخیص دهند و به‌خصوص وقتی پزشکان اعلام می‌کنند که فرد فوت کرده است، ممکن است شک کنند. در این وضعیت، پزشکان از روش‌های خاصی برای تشخیص دقیق استفاده می‌کنند و این تشخیص معمولاً در مدت زمان کوتاهی صورت می‌گیرد.

در نهایت، باید بدانید که مرگ مغزی تنها یک درصد از مرگ‌ها را شامل می‌شود، در حالی که بیشتر مرگ‌ها به دلیل ایست قلبی یا مرگ معمولی رخ می‌دهد. اما در مرگ مغزی، اعضای بدن می‌توانند برای نجات زندگی دیگران اهدا شوند، که در این مورد می‌توانند جان چند نفر را نجات دهند.

تفاوت مرگ مغزی و مرگ قلبی(طبیعی)

مرگ مغزی و مرگ قلبی، یا همان مرگ طبیعی، از لحاظ اجتماعی تفاوت‌های زیادی دارند. مرگ طبیعی به طور معمول با توقف تمام فعالیت‌های بدن همراه است، یعنی هیچ حرکتی در بدن مشاهده نمی‌شود.

این مرگ در جامعه به‌طور مشخص اتفاق می‌افتد؛ فردی صبح از خواب بیدار می‌شود و متوجه می‌شود که عزیزش بیدار نمی‌شود. در این شرایط، فرد زنگ می‌زند به اورژانس. تیم اورژانس می‌آید، معاینه‌ای انجام می‌دهد و به خانواده خبر می‌دهد که متاسفانه فرد فوت کرده است. در این لحظه، خانواده شروع به گریه و زاری می‌کنند و مسیر بعدی به وضوح مشخص است: تهیه برگه فوت، خاکسپاری و انجام مراسم به همین ترتیب.

اما در مرگ مغزی، وضعیت متفاوت است. مرگ مغزی در ابتدا به‌طور واضح در جامعه مشاهده نمی‌شود. این نوع مرگ معمولاً ناشی از تصادف یا ضربه است که به بیمار وارد می‌شود. فرد پس از حادثه به بیمارستان منتقل می‌شود و در حالی که هنوز قفسه سینه‌اش تکان می‌خورد و ضربان قلبش وجود دارد، روند مرگ شروع می‌شود.

در این وضعیت، سوالی پیش می‌آید که چرا در مرگ مغزی احتمال "معجزه" وجود دارد، اما در مرگ طبیعی یا قلبی چنین باوری نداریم. پاسخ این است که در مرگ مغزی به دلیل وجود حرکات ظاهری مانند تکان خوردن قفسه سینه و ضربان قلب، تصور می‌کنیم ممکن است شرایط به‌طور معجزه‌آسا تغییر کند. اما در واقع مرگ مغزی نیز نوعی مرگ است و در صورت وقوع، افراد معمولاً بدن را به حال خود رها نمی‌کنند، بلکه امیدوار به معجزه‌ای هستند که اتفاق بیفتد. مرگ مغزی در واقع وضعیتی مشابه کما دارد و علت رایج آن تصادفات است. این نوع مرگ بیشتر در افراد بین ۲۰ تا ۴۰ سال رخ می‌دهد.

فتوای اهدای عضو

اولین فتوای مجاز بودن مرگ مغزی در ایران توسط پروفسور ایرج فاضل، فوق تخصص عروق و پدر اهدای عضو ایران، در تاریخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۶۸ از حضرت امام خمینی (ره) دریافت شد. دو هفته قبل از رحلت امام، این فتوا صادر شد. پس از آن، در سال ۱۳۷۰ مقام معظم رهبری نیز فتوای مجاز بودن این فرایند را دادند و اولین قانون مربوط به مرگ مغزی و اهدای عضو در سال ۱۳۷۹ تصویب شد، یعنی ۱۱ سال پس از صدور فتوای حضرت امام. در آن زمان، شاخص اهدای عضو (تعداد اهدای عضو به ازای هر یک میلیون نفر در سال) دو دهم بود، اما از آن زمان تاکنون این شاخص به ۱۴ رسید که رشد ۷۰۰۰ درصدی را نشان می‌دهد. قبل از بحران کرونا، شاخص اهدای عضو در ایران به ۷۰ برابر رشد رسید، اما در دوران کرونا با کاهش ۵۰ درصدی روبه‌رو شدیم و اکنون دوباره به جایگاه قبلی خود بازمی‌گردیم.

رتبه‌ی جهانی ایران در اهدای عضو

ایران در زمینه اهدای عضو در آسیا رتبه اول را دارد و پس از آن کشورهای اسرائیل و امارات قرار دارند. از نظر جهانی، ایران در رتبه ۳۱ در اهدای عضو قرار دارد. در طول ۲۰ سال گذشته، با رضایت بیش از ۱۱۵۰۰ خانواده افراد مرگ مغزی، توانسته‌ایم ۷۵ هزار نفر را از مرگ نجات دهیم. همچنین ذخیره ریالی اهدای عضو در ایران به ۲۵۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. در ایران، پیوند اعضای حیاتی مانند قلب، کبد، روده کوچک، لوزالمعده و... انجام

می‌شـود و ایران تنها کشـور خاورمیانه اسـت که این پیوندها را در سطح وسیعی انجام می‌دهد. برای مثال، در شـیراز پیوند روده انجام می‌شـود و همچنین ایران در زمینه پیوند کبد با همت اسـتاد ملک حسـینی در شـیراز، جایگاه ویژه‌ای دارد. در این مرکز در شـیراز، سالانه ۷۰۰ پیوند کبد انجام می‌شود، در حالی که در آمریکا تنها ۴۸۰ پیوند کبد انجام می‌شود.

با این حال، در ایران با جمعیت ۸۵ میلیون نفری، سالانه ۱۶ تا ۲۰ هزار نفر به دلیل تصادفات جان خود را از دسـت می‌دهند. همچنین، سـالانه ۵ تا ۸ هزار نفر با مرگ مغزی فوت می‌کنند که حدود سه هزار نفر از آنها شرایط اهدا عضو دارند. متاسفانه، تنها هزار نفر از این افراد به اهدای عضو رضایت می‌دهند. در حال حاضـر، ۲۵ هزار نفر در لیسـت انتظار پیوند عضـو در ایران قرار دارند و هر دو تا سـه سـاعت یک نفر از آنها فوت می‌کند. این موضـوع باعث می‌شـود که روزانه ۷ تا ۱۰ نفر در لیست انتظار جان خود را از دست بدهند و سـالانه حدود ۳۰۰۰ نفر از این بیماران فوت کنند. شاخص اهدای عضو در ایران از ۲ دهم به ۱۴ رسید، اما هنوز برای رسـیدن به هدف ایده‌آل خود که ۵۰ است، فاصله زیادی داریم. این آمار نشان می‌دهد که از هر سـه نفر فرد مرگ مغزی، دو نفر قادر به اهدای عضـو نیسـتند و تنها یک نفر می‌تواند اعضـای خود را اهدا کند.

در نهایت، اگر این تعداد از اعضـای اهدا شـده که در حال حاضـر خاک می‌شـوند، به بیماران نیازمند پیوند در آغوش خانواده‌هایشـان داده شـود، بسـیاری از این افراد می‌توانند زندگی دوباره‌ای پیدا کنند.

این ۲۰۰۰ نفری که به اهدای عضو رضایت نداده‌اند، اگر نصـفشـان رضـایت می‌دادند، اکنون تمام این خانواده‌ها در آغوش خانواده‌های نیازمند عضـو قرار می‌گرفتند. مشـکل کجاسـت؟ ما نیروی متخصـص داریم. همانطور که گفتم، ایران تنها کشـور خاورمیانه اسـت که تمامی پیوندها را انجام می‌دهد. ایران رتبه اول اهدای عضو در آسیا را دارد و پیوند کبد در سطح جهانی انجام می‌دهد. از نظر بودجه و امکانات، ما این ظرفیت را داریم که چندین برابر این تعداد پیوند انجام دهیم، چرا که تخصـیص منابع به اندازه کافی بوده است، مشکل اصلی ما عدم هم‌افزایی است.

یک مسئولیت تیمی

در دنیا سه اصل برای اهدای عضو وجود دارد که من فقط ترجمه‌اش را می‌کنم. گفته شـده که علم، ۲۰ درصـد نقش دارد؛ یعنی حتی اگر بهترین پزشـکان پیوند اعضـا جمع شـوند، تنها ۲۰ درصـد از نقش را دارند. بخش عمده کـار بسـتگی بـه تجهیزات بیمارستانی و فرهنگ دارد که معادل ۵۰ درصد است. بنابراین، برای نجات جان بیماران نیازمند پیوند اعضا، تنها پزشـکان کافی نیسـتند. بلکه خانواده‌های اهداکنندگان، جامعه پزشـکی، رسـانه‌ها، خیرین، چهره‌های معروف، رهبران دینی، نهادهای فرهنگی، و مسـئولین باید دسـت به دسـت هم بدهند. این یک همکاری تیمی اسـت و نمی‌توان یک کشـور را به تنهایی به خاطر ضعف پیوندها مورد سرزنش قرار داد. بلکه باید تمامی این گروه‌ها کنار هم قرار بگیرند و

مسـئولین از آن‌ها بخواهند تا در این زمینه همکاری کنند.

عدم رضایت خانواده‌ها

یکی از دلایل اصلی کمبود اعضای پیوندی در جهان، عدم رضایت خانواده‌ها برای اهدای عضو است. این مسأله دلایل متعددی دارد، اما من دو علت اصلی آن را ذکر می‌کنم.

اول، این که مرگ مغزی هنوز به طور کامل در جامعه نهادینه نشده است. بسیاری از افراد باور دارند که فرد مغزی برگشت‌پذیر است.

دوم، نرخ کارت‌های اهدای عضو پایین است. در رابطه با کارت اهدای عضو باید بگویم که داشتن کارت اهدای عضو به معنای الزام به اهدای عضو نیست. حتی اگر فرد کارت داشته باشد، خانواده‌اش باید رضایت بدهند.

در اینجا باید پرسید که چرا هزینه زیادی صرف کارت‌های اهدای عضو می‌شود. در دنیا، ۲۰ دلیل برای عدم رضایت خانواده‌ها وجود دارد که من دو دلیل اصلی آن را ذکر کردم. یکی این که افراد هنوز مرگ مغزی را به عنوان مرگ قطعی نمی‌پذیرند و دیگری این که وقتی خانواده‌ها مرگ عزیزشان را قبول کرده‌اند، نمی‌دانند که آیا آن فرد تمایل به اهدای عضو داشته یا نه. به همین دلیل، ثبت تمایل به اهدای عضو در زمان حیات یکی از مهم‌ترین دستاوردهایی است که می‌تواند به نجات جان بیماران کمک کند.

همکاری ارگان‌ها و افراد

پیش از این جلسه، ما جلسه‌ای با مسئولین کشور، تیم پلیس راهور، و جناب سردار حسینی داشتیم. در این جلسه، ایشان دستور درج نشان اهدای عضو بر روی گواهینامه را صادر کردند. حالا اگر فردی بخواهد گواهینامه دریافت یا تمدید کند، می‌تواند تیک مربوط به اهدای عضو را بزند. در این صورت، گواهینامه‌اش با نشان اهدای عضو ممهور می‌شود. این اقدامی است که آمریکا انجام داده و تاکنون ۷۴ درصد مردم این کشور از جمعیت ۳۸۰ میلیون نفری تمایل خود را به اهدای عضو ثبت کرده‌اند. در ایران، تا چند هفته پیش این اقدام شروع شده و در حال حاضر نشان اهدای عضو بر روی گواهینامه‌ها درج می‌شود. این نشان‌دهنده اهمیتی است که وزارت بهداشت برای این موضوع قائل شده است.

در ایران، ثبت تمایل به اهدای عضو در حین حیات هنوز به اندازه کشورهای دیگر نهادینه نشده است. طبق آمار، در انگلستان ۶۰ درصد مردم تمایل به اهدای عضو خود را ثبت کرده‌اند، در حالی که در ایران این میزان کمتر از ۱۰ درصد است.

به همین دلیل، ما در سال ۱۳۹۴ انجمن اهدای عضو ایران را با همکاری هنرمندان و مسئولین کشور تأسیس کردیم. این انجمن تفاهم‌نامه‌ای با وزارت بهداشت امضا کرده و پنج سرفصل به ما واگذار شده است: آموزش، پژوهش، فرهنگ‌سازی، حمایت از خانواده‌های اهداکننده، و ایجاد طرح‌های زیرساختی.

فرایند شناسایی و تایید مرگ مغزی

فرایند شناسایی افراد مناسب برای اهدای عضو نیز بسیار مهم است. بیمارستان‌ها روزانه بیماران را بررسی می‌کنند تا اگر فردی مشکوک به مرگ مغزی باشد، شناسایی شود. سپس این فرد به کاردیناتور، که فردی آموزش‌دیده در این زمینه است، ارجاع داده می‌شود. او معاینه کرده و تایید می‌کند که فرد مغزی است یا نه. سپس بررسی می‌شود که آیا اعضای این فرد برای اهدا مناسب هستند یا نه.

بعد از تایید مرگ مغزی، بلافاصله یک سری داروها برای حفظ تعادل بدن تجویز می‌شود، چرا که همان‌طور که می‌دانید، تمامی عملکرد اعضای بدن تحت کنترل مغز است.

وقتی مغز از کار می‌افتد، از بیرون باید با داروهای خاص و مراقبت‌های ویژه، بدن کنترل شود. پس از تایید تیم پزشکی مرگ مغزی، مرحله بعدی تایید رسمی آغاز می‌شود. این بخش مهم است و ممکن است برای بسیاری از شما شبهه‌برانگیز باشد، لذا لطفاً به این قسمت با دقت توجه فرمایید.

فرایند تایید مرگ مغزی در دنیا به دو بخش تقسیم می‌شود: تایید بالینی و تایید قانونی.

۱. تایید بالینی

ابتدا به تایید بالینی می‌پردازیم. در سراسر دنیا، معمولاً یک یا دو نفر از پزشکان متخصص مرگ مغزی را تایید می‌کنند، اما در ایران چهار نفر متخصص باید این کار را انجام دهند: جراح مغز و اعصاب، پزشک داخلی، پزشک بیهوشی، و اعصاب داخلی. نکته مهم این است که این پزشکان باید از هر استان از طریق دانشگاه علوم پزشکی انتخاب شوند و پس از گذراندن دوره‌های آموزشی خاص از وزارت بهداشت، حکم تایید مرگ مغزی را دریافت کنند. این گروه پزشکان تحت نظر وزارت بهداشت آموزش می‌بینند و تاییدیه وزیر بهداشت را دارند.

در هر استان، این پزشکان به صورت آنکال در دسترس هستند و در صورت لزوم، هماهنگ‌کننده (کردیناتور) با آنها تماس می‌گیرد. این پزشکان به صورت جداگانه از یکدیگر و نه به طور گروهی، به بیمار مراجعه کرده و معاینه‌های ضروری را انجام می‌دهند. این معاینه‌ها طبق برگه‌های رسمی وزارت بهداشت انجام می‌شود که شامل ۱۲ معاینه مغزی است. پس از این معاینه‌ها، پزشکان هر کدام به نوبت برگه‌ها را مهر می‌زنند. وقتی چهار پزشک مهر تایید خود را زدند، تایید بالینی مرگ مغزی به پایان می‌رسد.

۲. تایید قانونی

پس از تایید بالینی، یک نماینده از قوه قضائیه و سازمان پزشکی قانونی به بیمارستان می‌آید. این نماینده پزشک قانونی ابتدا هویت فرد را تایید می‌کند و سپس مطمئن می‌شود که تاییدات بالینی به درستی انجام شده است. پس از آن، اطمینان حاصل می‌شود که خانواده رضایت کامل از اهدای عضو دارند و کسی تحت فشار قرار نگرفته است. همچنین، بررسی می‌شود که فرد مرگ مغزی هیچ‌گونه مشکل قانونی برای اهدای عضو نداشته باشد. این بررسی‌ها شامل موارد زیر است:

۱. تایید هویت فرد دچار مرگ مغزی

۲. چک کردن صحت تاییدات بالینی

۳. اطمینان از رضایت قلبی خانواده

٤. اطمینان از عدم وجود مشکل قانونی برای فرد

٥. اطمینان از عدم وجود شـکایت از طرف خانواده یا دیگر افراد

پس از انجام این پنج بررسی، تایید مرگ مغزی به طور کامل صورت می‌گیرد.

قبل از راه‌اندازی پیوسـت رسـانه‌ای با آقای دکتر قاسـمی، رئیس شـورای سـلامت صـدا و سـیما، ما با افرادی که در این زمینه فعالیت داشـتند صـحبت کردیم. پیش از این به ما گفته می‌شـد که فردی که مرگ مغزی دارد ممکن اسـت زنده شـود، اما این موضوع در واقع صحت ندارد. در بیمارستان‌ها، گاهی پزشکان یا پرستارانی که صلاحیت این کار را ندارند، ممکن اسـت اطلاعات نادرسـتی را منتقل کنند. در جمع‌بندی این بخش باید بگوییم که تایید مرگ مغزی زمانی قابل قبول است که پزشکان تایید کننده وزارت بهداشت در آن دخیل باشند و برگه‌ها و مهرهای آنها مشخص‌کننده تایید این موضوع باشد.

پس از این تاییدات، هماهنگ‌کننده با مرکز تخصیص عضو وزارت بهداشت در ارتباط قرار می‌گیرد تا بررسی کند که آیا گیرنده‌ای با گروه خونی مناسـب موجود است یا خیر. اگر گیرنده‌ای وجود داشته باشد، خانواده رضایت می‌دهد و انتقال عضو به مرکز برداشت عضو انجام می‌شـود. این مراکز معمولاً در دانشـگاه‌های پزشکی بزرگ کشور، مانند دانشگاه شهید بهشتی یا دانشگاه تهران، قرار دارند. پس از برداشت اعضا، آنها به بیمارسـتان‌های مربوطه منتقل می‌شـوند تا پیوند اعضا انجام شود.

نقش مربیان فرهنگی

نقش شـما در این فرایند بسـیار مهم اسـت. به عنوان افراد موثر در جامعه، شما می‌توانید با فرهنگ‌سازی و آگاهی‌رسـانی، به نجات جان بیماران نیازمند پیوند اعضـا کمک کنید. به ویژه شـما که از کودکی در این زمینه آموزش می‌دهید، می‌توانید تاثیر زیادی داشـته باشید. سـوالات زیادی درباره چگونگی انجام این کار در سـنین مختلف مطرح می‌شـود، و ما در این زمینه کارهایی انجام داده‌ایم که امیدواریم تأثیرگذار باشد.

نمونه‌های از فرهنگ‌سازی برای کودکان

ژاپن یک سری عروسک‌های پارچه‌ای ساخته که در یک بسـته بازی قرار داده شـده‌اند. مثلاً یک زرافه که یک پا ندارد یا یک آهو که بخشی از بدنش کم است. در قسـمتی از این بازی، تعدادی پا به بازی اضـافه می‌شـود و بچه‌ها با اسـتفاده از چسـب‌های دوطرفه، این پاها را به قسـمت‌های مختلف بدن عروسـک می‌چسبانند.

در نهایت، مثلاً پای یک گورخر به زرافه چسـبیده می‌شود. این بازی درصدد آموزش این نکته است که نباید چیزهای به ظاهر بی‌فایده را دور ریخت. به طور مشـابه، در یکی از کشـورهای دیگر داسـتانی نوشـته شده که در آن یک ماهی به ماهی دیگری در اقیانوس می‌گوید که باله‌اش را بکند و از آن اسـتفاده کند، چرا که خود او در حال مرگ اسـت و نمی‌تواند از آن بهره ببرد. این نوع مفـاهیم بـه دنبـال انتقـال مفهوم بخشندگی و استفاده از دارایی‌ها برای دیگران است.

اخیراً پیشنهاداتی برای ساخت انیمیشن‌هایی از جمله درباره "قبرستان خودروها" مطرح شده که در آن خودروهایی که دیگر قابل استفاده نیستند، در کنار یکدیگر جمع می‌شوند و به نوعی اعضای خود را به همدیگر پیوند می‌زنند. این داستان‌ها به طور کلی تلاش دارند مفاهیم مربوط به اهدای عضو را به شیوه‌ای ساده و قابل فهم برای کودکان و نوجوانان منتقل کنند.

در راستای تولید و نشر مجموعه‌های با محتوای اهدای عضو، باید دو محور اصلی در نظر گرفته شود: اول، طراحی بازی‌هایی که مفاهیم مربوط به بخشندگی را متناسب با سنین مختلف به کودکان و نوجوانان معرفی کنند؛ و دوم، نهادینه‌سازی این مفاهیم در دروس آموزشی از دوران کودکی، تا این مفاهیم در ذهن نسل‌های آینده جایگاهی ثابت پیدا کند.

امکانات موجود در حال حاضر برای ترویج فرهنگ اهدای عضو بسیار گسترده شده است. انجمن اهدای عضو ایرانیان به بیش از ۱۱۵۰۰ خانواده ارتباط دارد و حدود هشت و نیم میلیون کارت اهدا عضو در اختیار افراد قرار دارد که این تعداد کمتر از ۱۰ درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد. همچنین ۳۲ هزار سفیر اهدای عضو در کشور فعالیت دارند که به طور داوطلبانه بخشی از وقت خود را برای ارتقاء فرهنگ اهدای عضو و پیوند اعضا اختصاص می‌دهند. به این ترتیب، لیست انتظار پیوند عضو به روز شده و به اطلاعات بیشتری دسترسی پیدا می‌کند.

کارت‌های اهدای عضو دیگر به صورت سنتی تنها از طریق مراجعه به دفاتر و شعبات مختلف دریافت نمی‌شوند. در حال حاضر، کافیست شماره ملی خود را به سامانه ۳۴۳۲ ارسال کنید و کارت اهدای عضو را در کمتر از یک دقیقه دریافت کنید. همچنین گواهینامه‌ها نیز به همین روش صادر شده و در دسترس عموم قرار دارند. هدف از این اقدامات، علاوه بر فراهم کردن امکانات حقوقی، تشویق مردم به تبدیل شدن به سفیران حقیقی فرهنگ اهدای عضو است.

ما از مشورت افراد خبره در حوزه‌های مختلف مانند سینما، تئاتر، و موسیقی برای ارتقاء فرهنگ اهدای عضو بهره می‌بریم. به عنوان مثال، کمیته سینما تحت ریاست آقای پرستویی، کمیته تئاتر تحت ریاست آقای ایرج راد و کمیته موسیقی تحت ریاست آقای کیوان ساکت تشکیل شده‌اند. هرکسی می‌تواند به جمع سفیران بپیوندد و حتی با ارائه مشاوره‌های تخصصی به نهادهای مختلف، در این مسیر مشارکت کند.

نقش اولین گام دومینوی فرهنگ‌سازی

در نهایت، نجات جان بیماران نیازمند به اعضا، بستگی به رضایت خانواده‌ها دارد و این رضایت تنها از طریق فرهنگ‌سازی میسر می‌شود. شما به عنوان اولین گام در این دومینوی فرهنگ‌سازی می‌توانید نقش مؤثری ایفا کنید و به راحتی در این فرایند مشارکت داشته باشید.

بخش پرسش و پاسخ:

سوال یکی از حضار: در خصوص کما نیز توضیحاتی میفرمایید؟

پاسخ سخنران: در خصوص مرگ مغزی و کما، باید گفت که کما به وضعیتی اطلاق می‌شود که فرد از محیط پیرامون خود بی‌خبر است، اما مغز او به طور کامل آسیب ندیده است. در صورتی که فرد از ضربه به سر دچار کما شود، ممکن است پس از مدت‌ها به حالت بهبودی بازگردد. اما در مرگ مغزی، مغز فرد کاملاً از بین رفته است و جمجمه حتی اگر برداشته شود، هیچ نشانه‌ای از فعالیت مغزی مشاهده نمی‌شود. بنابراین، مرگ مغزی به معنای فوت فرد است، در حالی که کما ممکن است قابل برگشت باشد. در نهایت، سطح هوشیاری در مرگ مغزی کاملاً صفر است و این مسئله تفاوت‌های اساسی با کما دارد.

سوال یکی از حاضرین: سطح هوشیاری در مرگ مغزی چقدر است؟

پاسخ سخنران: ببینید، ما یک سیستم به نام جی‌اس‌اس (GCS) یا گلاسکو داریم که سطح هوشیاری بدن را اندازه‌گیری می‌کند و چندین فرم مختلف دارد. رایج‌ترین فرم آن که می‌خواهم توضیح دهم، از سه تا پانزده است. یعنی فردی که مانند من و شما است، سطح هوشیاری‌اش ۱۵ است. اگر کسی سطح هوشیاری‌اش کمتر از این باشد، دیگر هوشیار نیست. حداقل سطح هوشیاری یک انسان ۳ است. بنابراین فرد مرگ مغزی باید سطح هوشیاری‌اش حداقل ۳ باشد. اما هر کسی که سطح هوشیاری‌اش ۳ است، لزوماً مرگ مغزی نیست. یعنی ممکن است کسی سطح ۳ داشته باشد، اما مغزش کاملاً منهدم شده باشد.

سوال یکی از حاضرین: رده‌ی سنی اهدای عضو به چه صورت است؟

پاسخ سخنران: الان دیگر در دنیا سن به عنوان ملاک برای اهدای عضو مطرح نیست. مهم‌ترین عامل سلامت اعضا است. به عنوان مثال، پیرترین فردی که در ایران برای اهدای عضو انتخاب شده، ۹۴ ساله بوده و در دنیا حتی از نوزادان هم می‌توان اعضا را اهدا کرد. ما تکنولوژی بسیار پیشرفته‌ای داریم و اعضای فرد مرگ مغزی را به دقت بررسی می‌کنیم. کیفیت اعضا در همان لحظه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سوال یکی از حاضرین: چقدر امکان دارد در تشخیص بین کما و مرگ مغزی خطا پیش بیاید؟

پاسخ سخنران: صفر درصد. در ایران، ما برای اینکه مردم به سیستم اعتماد کنند، از چهار پزشک برای تشخیص مرگ مغزی استفاده می‌کنیم، در حالی که در بسیاری از کشورها با یک یا دو پزشک این کار انجام می‌شود. تشخیص مرگ مغزی کاری ساده است. پزشکان به راحتی پس از معاینه‌ای ده دقیقه‌ای متوجه می‌شوند. با این حال، مشکل اصلی در تشخیص مرگ مغزی این است که مردم نمی‌توانند آن را از کما تشخیص دهند. زیرا از نظر ظاهری این دو وضعیت مشابه به نظر می‌آیند. بنابراین تشخیص مرگ مغزی به این راحتی‌ها انجام نمی‌شود.

سوال یکی از حاضرین: آیا با وجود کارت اهدای عضو باید خانواده رضایت بدهند یا نه؟

پاسخ سخنران: باید بگویم که کارت اهدای عضو هیچ‌وقت به تنهایی کافی نیست. خانواده باید رضایت دهند. داشتن کارت اهدای عضو می‌تواند در تصمیم‌گیری خانواده‌ها کمک بزرگی باشد. این کارت یکی از مهم‌ترین ابزارهایی است که می‌تواند در شرایط سخت کمک کند تا خانواده تصمیم بهتری بگیرند.

سوال یکی از حاضرین: داروی خاصی هست که باعث مرگ مغزی شود؟

پاسخ سخنران: داروهای خاصی وجود دارند که می‌توانند باعث مرگ مغزی شوند. به عنوان مثال، یکی از دلایل مرگ مغزی پارگی عروق است که در برخی از زنان جوان که از قرص‌های ضدبارداری استفاده می‌کنند، رایج است. داروهای مختلفی که باعث کاهش اکسیژن به مغز می‌شوند، می‌توانند موجب مرگ مغزی شوند.

پاسخ به سوال یکی از حضار: در مورد تخصیص اعضا، باید بگویم که ایران تنها کشور در جهان است که پیوند اعضا از افراد مرگ مغزی را رایگان انجام می‌دهد. این مسئله باعث می‌شود که سیستم اهدا و پیوند در کشور بسیار شفاف و مورد اعتماد باشد. همچنین باید توجه داشته باشید که هیچ عضوی از بدن انسان نباید به صورت غیرقانونی فروخته شود. برخی از خبرنگاران و رسانه‌ها گاهی به اشتباه چنین اطلاعاتی را منتشر می‌کنند. در واقع، پیوند اعضا از افراد زنده فقط شامل کبد و ریه می‌شود که به صورت جزئی می‌توانند به افراد نیازمند اهدا شود. اما قلب و دیگر اعضای حیاتی فقط از افراد مرگ مغزی قابل اهدا هستند. تمامی این مسائل باعث می‌شود که فرآیند پیوند اعضا پیچیده و تحت نظارت‌های دقیق باشد و نباید به هیچ عنوان در مورد فروش اعضا به اشتباه اطلاعات غلط منتشر کرد.

تخصیص عضو به همین دلیل است که مثلاً در حال حاضر در ایران، در لیست انتظار پیوند قلب، حدود هزار نفر وجود دارند. وقتی یک قلب برای پیوند در دسترس قرار می‌گیرد، ۸۰۰ نفر از آن‌ها صلاحیت دریافت این قلب را ندارند، زیرا گروه خون یا واکسیناسیون آن‌ها با گیرنده سازگار نیست یا سایز قلب آن‌ها مناسب نیست. این مسأله مشابه تخصیص اعضای دیگر مانند کلیه است؛ در این موارد، گروه خون، اندازه و نیاز اعضای مختلف فرد باید تطابق داشته باشد. تخصیص اعضا یک فرآیند پیچیده است که بر اساس معیارهای مختلفی انجام می‌شود.

در ایران، سامانه‌ای وجود دارد که خودمان توسعه داده‌ایم، مشابه سیستم‌های موجود در دیگر کشورها. این سامانه برای هر عضو معیارهایی تعیین می‌کند که براساس آن‌ها مشخص می‌شود چه فردی باید گیرنده اصلی باشد. هنگامی که فردی دچار مرگ مغزی می‌شود، مشخصات او وارد این سامانه می‌شود؛ این مشخصات شامل گروه خون، قلب، اندازه بدن، قد و سایر ویژگی‌ها است. سپس این سامانه بر اساس این معیارها، ده نفر اول در کشور را لیست می‌کند که ممکن است اولی در کرمان و دومی در تهران باشد. این تخصیص بر اساس تطابق بافتی و گروه خون انجام می‌شود. علاوه بر این، وضعیت بالینی بیمار و میزان نزدیکی او به نیاز فوری به پیوند نیز تأثیرگذار است. اگر خانواده فرد اهداکننده خود نیازمند پیوند

باشـــد، امتیـازی بـه او داده می‌شـود. این فرآینـد تخصیص بسیار پیچیده است و هیچ‌کس نمی‌تواند در آن دخالت کند.

سـوال یکی از حاضـرین: چرا باید رضـایت گرفته شود؟

پاسـخ سـخنران: در دنیا، ۲۰۰ کشـور وجود دارند که ۷۹ کشـور از آن‌ها در زمینه پیوند اعضـا پیشـرفته هســتند. در ۵۲ درصــد از این کشــورها، قانون به گونه‌ای اسـت که باید اعضـای آن فرد اهدا شـود و نیازی به گرفتن رضـایت نیسـت مگر اینکه فرد قبل از مرگ فرمی پر کرده باشد مبنی بر عدم رضایت خودش برای اهدای عضو. در ۸ درصد کشورهای دیگر مانند اسپانیا و ایران، نظرات متفاوتی وجود دارد. در بعضی کشــورها حتما خانواده باید رضــایت دهند و بعضــی دیگر، اگر خود فرد از قبل رضـایت‌نامه پر کرده باشـد دیگر نیازی به رضایت گرفتن از خانواده نیست.

در ایران، طبق قانون، برای اهدا باید رضــایت یکی از اعضای درجه یک خانواده گرفته شود. اگر پدر رضایت بدهد، این کافی اسـت، حتی اگر مادر رضـایت ندهد. در گذشـته، مادرها به ندرت رضـایت می‌دادند، اما این مسئله تغییر کرده است. در حال حاضر در ایران، طبق قانون، باید رضـایت تمامی اعضـای درجه یک خانواده برای اهدا گرفته شود چون این عمل کاملاً به فرهنگ کشـور بسـتگی دارد. در بسـیاری از کشـورهای دیگر، حتی اگر قانون اجازه دهد که رضــایت گرفته نشــود، همچنان حدود ۹۲ درصد از افراد از خانواده‌ها رضایت می‌گیرند.

به دلیل مسـائل فرهنگی، آیا می‌توانیم به مادری پس از ۳۰ ســال بگوییم کـه شــما هیچ دخـالتی در تصمیم‌گیری ندارید و ما قصد داریم اعضای فرزندتان را اهدا کنیم؟ حتی اگر خود فرد کارت اهدا داشــته بـاشــد، آیـا می‌توان چنین تصــمیمی گرفـت؟ در انگلسـتان، پس از یک سـال تصـمیم به اجرای چنین سیاستی گرفتند، اما پس از سه سال تحقیق و بررسی، به دلیل آمار اعتراضــات بالا، این تصــمیم را تغییر دادند. به همین دلیل نمی‌توان چنین اقدامی را در کشـورهایی که درگیر مسـائل فرهنگی هسـتند انجام داد.

پاسخ به سوال یکی از حاضـر: در مورد مسـائل مربوط به جنسیت، همان‌طور که در تخصیص اعضا توضیح دادم، جنسیت اهمیتی ندارد؛ یعنی زن به مرد یا مرد به زن تفاوتی ندارد. مهم این اســت که تطابق عضــو با نیاز گیرنده و ســازگاری بافت‌ها در اولویت است. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که گیرنده و اهداکننده نباید یکدیگر را بشـناسـند. در برخی موارد، خانواده‌های اهداکننده به ســراغ گیرنده می‌روند و درخواســت‌های مالی می‌کنند، یا مادران مشاهده شده‌اند که برای قلب یا عضو گرفته شده از فرزندشــان، بارها به محل کار گیرنده مراجعه کرده و درخواست کرده‌اند که عضو اهدایی از فرزند آنها را در بدن گیرنده احسـاس کنند. این نوع اقدامات می‌تواند زندگی گیرنده را مختل کند و از طرفی، برخی موارد پیوند ممکن است رد شود.

کیفیت اعضا

ترتیب کیفیت اعضا به شرح زیر است:

۱. پیوند کلیه از زنده به غیر زنده فامیل

۲. پیوند کلیه از افراد غیر فامیل

۳. اعضای افراد مرگ مغزی

٤. اعضای افراد مرگ مغزی مسن

٥. اعضای افراد مرگ قلبی

همچنین، در دنیا، از ۷۹ کشوری که پیوند اعضا دارند، ۲۹ کشور از اعضای افراد مرگ قلبی استفاده می‌کنند. این تکنولوژی ممکن است در کشورهای با تعداد کم مرگ مغزی استفاده شود. ما در ایران نیز از دو سوم پتانسیل مرگ مغزی استفاده نمی‌کنیم، که می‌توان با فرهنگ‌سازی به جای استفاده از اعضای قلبی، از این منابع بهره بیشتری برد.

سوال یکی از حاضرین: آیا خانواده‌ی اهدا کننده می‌تواند دریافت کننده‌ی اعضا را انتخاب کنند؟

پاسخ سخنران: به هیچ‌وجه. پیوند اعضا بر اساس نیاز گیرنده و هم‌خوانی بافت‌ها به او تخصیص می‌یابد. این فرآیند در تمامی کشورهای دنیا به همین صورت است.

سوال یکی از حاضرین: چقدر زمان میبرد تا اعضا از بدن اهداکننده خارج و به بدن فرد موردنیاز منتقل شود؟

پاسخ سخنران: وقتی عضوی از بدن فرد اهداکننده خارج می‌شود و آماده‌ی پیوند به گیرنده می‌شود، زمان بسیار مهم است. برای قلب، زمان محدود است و از زمانی که آن را خارج می‌کنیم تا زمان پیوند باید ۲ ساعت بیشتر نباشد. برای سایر اعضا مانند کبد، روده کوچک و لوزالمعده، این زمان بین ۱۰ تا ۱۸ ساعت متغیر است. برای کلیه، این زمان ۲۴ ساعت است. این زمان‌ها به منظور انجام عملیات پیوند باید در نظر گرفته شوند.

در ایران، جابجایی اعضا از طریق جت خصوصی انجام می‌شود. در حال حاضر این فرآیند در حال پیشرفت است و به خوبی در حال انجام است. برای مثال، اعضای نسوج مانند تاندون‌ها و قرنیه، پس از برداشت به بانک نسوج منتقل می‌شوند و در آنجا سلول‌های آن‌ها از بین می‌روند. سپس این بافت‌ها تبدیل به محصولاتی مانند سیمان استخوانی می‌شوند که به‌طور مثال، برای ترمیم استخوان‌هایی که دچار تومور شده‌اند، استفاده می‌شود. این محصولات گران هستند و قیمت هر گرم از آن‌ها حدود ۸۰ تا ۹۰ میلیون تومان است. این محصولات از نسوج می‌توانند بین پنج تا ده سال در بانک نسوج ذخیره شوند.

سوال یکی از حاضرین: آیا کارت اهدای عضو نیاز به تمدید دارد؟

پاسخ سخنران: در حال حاضر، با استفاده از کد ملی، اطلاعات به‌راحتی در سامانه ثبت می‌شود و نیاز به تمدید کارت‌ها وجود ندارد. اما ثبت‌نام باید در سامانه‌ی ملی اهدای عضو ثبت شده باشد نه در سامانه‌های بومی. رابطین ما در تمام استان‌ها به این سامانه دسترسی دارند. بلافاصله بررسی می‌شود و اگر کارت داشته باشند، کارت نشان داده می‌شود و خانواده‌ها می‌توانند راحت‌تر تصمیم‌گیری کنند. برای دریافت کارت اعتراض نیازی به اذن هیچ‌کسی نیست، فقط برای افراد بالای ۱۸ سال. همچنین

وقتی که کد ملی ارسال می‌شود، باید از موبایل خودتان استفاده کنید. همچنین اگر فردی بخواهد کارت خود را کنسل کند، می‌تواند از طریق همان سایت این کار را انجام دهد.

سوال یکی از حاضرین: چطور هنوز در برخی مناطق و از طریق برخی رسانه‌ها خرید و فروش اعضا انجام می‌شود؟

پاسخ سخنران: این آگهی‌ها که بعضا می‌بینیم فقط به کلیه‌هایی که از افراد زنده گرفته می‌شود مربوط است و ارتباطی با پیوند اعضای مرگ مغزی ندارد. از زمانی که رسانه‌ای برای اطلاع‌رسانی در این زمینه ایجاد کرده‌ایم و این رسانه به تمام رؤسای صدا و سیمای کشور و شبکه‌های استانی ارسال شده است، باید دیگر هیچ برنامه‌ای که با اهداف جان‌بخشی پیوند اعضا مغایرت داشته باشد، پخش نشود. باید سریعاً اطلاع‌رسانی کنید تا از طریق این رسانه، مطالب مورد نیاز را دریافت کنید.

سوال یکی از حاضرین: با توجه به اینکه زمان پیوند کم است، فرایند رضایت دهی مشکل‌ساز نمی‌شود؟

پاسخ سخنران: من در کلینیک بارسلون درس خوانده‌ام که بزرگ‌ترین بیمارستان اهدای عضو جهان است. در اسپانیا ۵۳ سال روی فرهنگ اهدای عضو کار کردند و ۱۰۰درصد آدم‌ها می‌دانند که مرگ مغزی مساوی‌ست با مرگ. در نتیجه آنجا ۹۱ درصد رضایت به اهدای عضو می‌دانند و اگر کسی تمایل نداشت تا وقتی در قید حیات بود فرمی مبنی بر عدم رضایت خود پر می‌کند. ۹ درصد از قبل این فرم عدم رضایت را پرمی‌کردند و ۹۱درصد رضایت می‌دادند. چقدر طول می‌کشید تا رضایت دهند؟ ۳تا ۵دقیقه. در ایران چقدر طول می‌کشد تا رضایت دهند؟ ۶ تا ۹۰ ساعت! چند درصد در ایران می‌دانند که مرگ مغزی مساوی با مرگ است؟ ۲۸درصد. به همین دلیل شما بسیار موثرید.

شما خیلی می‌توانید تاثیرگذار باشد چون می‌توانید فرهنگ‌سازی را از کودکان شروع کنید. در این ۶ تا ۹۰ ساعت خیلی از عضوها از بین می‌روند به همین دلیل است که در ایران ۱درصد ریه‌ها را پیوند می‌کنیم و بقیه در خاک می‌روند، زیرا در ساعت‌های اولیه پس از مرگ مغزی، اعضا از بین می‌روند. فرهنگ‌سازی در این زمینه بسیار مهم است و باید از کودکان و نوجوانان شروع کرد تا این فرهنگ بالا برود. در این زمینه مسئولیت بزرگی بر دوش شما و مسئولین کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است تا زیرساخت‌های لازم برای آموزش متناسب با کودکان و نوجوانان فراهم شود. انجمن نیز در این زمینه می‌تواند همکاری کند و اطلاعات مورد نیاز را در اختیار شما قرار دهد.

پاسخ به سوال یکی از حاضرین: بقای اعضای پیوندی در ایران با بهترین کشورهای دنیا برابر است و کیفیت پیوندهای ما در دنیا مثال‌زدنی است. البته هنوز هم درصدی از پیوندها پس زده می‌شوند. برای مثال، در ریه‌ها حدود ۱۵ درصد پس زده می‌شود، در قلب ۸ تا ۱۰ درصد و در کلیه‌ها ۲ تا ۵ درصد. البته در حادثه‌های فوریتی نمی‌توان کاری انجام داد، ولی باید بلافاصله بیمار به بیمارستان منتقل شود تا در آنجا

اقدامات لازم انجام گیرد. در پیوند اعضا، سیستم ایمنی بدن مهم‌ترین عامل پس زدن است. زمانی که عضوی از بدن فردی خارج شده و وارد بدن فرد دیگری می‌شود، سیستم ایمنی بدن، که وظیفه دفاع از بدن را دارد، تلاش می‌کند آن را رد کند. به همین دلیل از داروهایی برای سرکوب سیستم ایمنی استفاده می‌شود تا بدن بتواند عضو پیوندی را بپذیرد.

ممنوعیت‌های اهدا

باید گفت که دو نوع ممنوعیت وجود دارد: ممنوعیت‌های مطلق و ممنوعیت‌های نسبی. این ماموریت‌ها باید به متخصصین واگذار شود، به ویژه در زمان مرگ مغزی. برای مثال، اگر فردی به بیماری‌هایی مانند لوپوس مبتلا باشد، ارتباطی با امکان اهدا ندارد. در عین حال، برخی بیماری‌های ویروسی مثل ایدز و برخی بیماری‌های دیگر که علل آنها هنوز مشخص نیست، ممکن است اهدا را محدود کنند.

پاسخ به سوال یکی از حاضرین: سوالی مطرح شد در مورد افرادی که سابقه سرطان دارند. در صورتی که فردی درمان شده و پنج سال از درمان او گذشته و سرطان بهبودیافته باشد، او می‌تواند به عنوان اهداکننده محسوب شود. همچنین افرادی که سابقه‌ی سکته مغزی نیز دارند امکان اهدای عضو دارند.

برای ارسال کد ملی و ثبت‌نام، می‌توانید کد ۳۴۳۲ را به شماره مذکور ارسال کنید. همچنین برای ارتباط مستقیم با انجمن، می‌توانید از شماره‌های ۰۲۱۸۸۱۹۰۱۸۰ استفاده کنید.

در نهایت، امیدواریم همه شما سالم و سرحال باشید و با تلاش و همکاری بتوانیم کمک کنیم که فرزندان ایران در آغوش خانواده‌های خود باقی بمانند. از حضور شما سپاسگزاریم و موفقیت و توفیق را برای همه آرزو می‌کنیم.

کانون پرورش فکری
کودکان و نوجوانان